



صَدَقَ كَرِيمًا وَفَضِيلًا وَنَبِيًّا

درین زمان سعادت نشان تحاب مستطاب متفهم حال غفلت انشمال حضرت را

فصل فی فضل العلم بعلم افرید العصر و لانا شاه عبدالحق محدث دہلوی مس

طبع فنی نوک شوا کا پور ہزارا خود طبع



# اصول

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ دار و فروخت کے لیے موجود ہے جسکی مطلوب ایک شایان کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معانیہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہر اس کتاب کے ٹیبل ج کے تین صفحہ جو ساوہ ہیں اوچین ہر کتبہ خلاص و موظلت وغیرہ فارسی و اردو درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہر اس فن اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

## کتب متفرقات و یتیمہ

کربلا کے معلیٰ - معروف بہکر لانا  
 کاغذ سفید و چکن۔  
 ایضاً - کاغذ رسمی و ضافی  
 اسرار الاولیا  
 حج الحج بسی بہ غایت شوق و سفید۔  
 ایضاً - کاغذ سلاسی  
 میزان  
 دای الخ لعرش - مدد شش قفل۔  
 عمر السعادت - از شاہ عبدالحی و ہدیہ  
 مجموعہ اوراد و وظائف شائستہ  
 جو ہر القرآن  
 رسالہ تہنیہ الانسان - در ۱۰ جلد  
 جانوران مبلووعہ ۱۸۸۵ء  
 نقوش معظم - داغ ہر درویش و نسیم و  
 حفاظت اطفال۔

تذکرۃ المعاد۔  
 فتوح الحرمین - منظوم مہ نقشات کاغذ  
 سفید گندہ۔  
 ایضاً - کاغذ رسمی و ضافی۔  
 ہفت تاشائے قیل۔  
 تحقیق الانساب۔  
 رسالہ قاضی قطب۔  
 تذکرۃ الجمعہ۔  
 فضائل سعادت - مبلووعہ ۱۸۸۵ء  
 کلمہ ستہ عقاید۔  
 ظہیر الاسلام۔  
 بتیان فی احکام الدخان۔  
 بروقتہ الشہاد۔

صفت کرمکاء و فضائل پادشاهان  
به عنوان شرح مبینان و دلنشینان

در این زمان سعادت نشان کتاب مستطاب ترجمه جان غلظت انشراح حضرت



تصنیف فیض الاسلام علی قاری

در مطبع مشرقی نوک شهر وادیه کاپور پور و غفران  
در مطبع مشرقی نوک شهر وادیه کاپور پور و غفران

MALIBRARY, A.M.U.



PE3833

۳۸۳۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اولا اول والا خرد الظاهر والباطن وهو بكل شئ عليم این کلمات اعجاز سمات هم تشبیه حمد و ثناء  
 الهی است تعالی و تقدس که در کتاب حمید خطبه کبریا ی خود بدان خوانده در هم تنصیف نعت و وصف حقا  
 رسالت چای است صلی الله علیه و آله و سلم که دی سبحانه او را بیان تشبیه و تمثیل نموده و چنین است  
 الهی جل شانہ است که در وحی متلو و غیر متلو حبیب خود را به ان تبارک و تعالی تشبیه فرموده و این  
 اگر چه دی صلی الله علیه و آله و سلم تمامه اسماء صفات الهی در این تشبیه است و این تشبیه را  
 بخصوص نامزد و نامور گفته و صفت مثال در حق عظیم حکیم حوس میسر است و این تشبیه در قرآن و این  
 اسم اول و آخر و ظاهر و باطن نیز از ان تمثیل است اما اول دی صلی الله علیه و آله و سلم اول است و این تشبیه را  
 الله تبارک و تعالی در نبوت که گفت بنیاد ان آدم لمجدلی فی طینته و اول حبیب در عالم در رفقه شایق است  
 بر کیم قالوا لی و اول من امن بالله و نیکو است امرت و انا اول المؤمنین و اول من تشق عند الاخر و اول من یجوز  
 له بالسجود و اول من یفتح له باب الشفاعة و اول من یرحل الفجته یا وجود صفیت و اولیت آخرت در حقیقت  
 در رسالت و لیکن رسول الله و خاتم النبیین و کتاب او آخر کتب و دین او آخر ادیان است چنانکه فرموده و اخر الان  
 الشافعون و در حقیقت این آخریت و خاتمیت در حقیقت موجب اولیت و رسالت است و در فضیلت که

احوال و تاریخ جمیع کتب و ادیان شده بر همه غالب و غریز آمد الظاهر الباطن ظاهر است انوار که تمامه آفاق را  
 در گرفته و عالم را روشن ساخته است و هیچ ظنوری مثل ظهوری و هیچ نورری مانند نوروی نیست و باطن  
 است اسرار دی که هیچکس درک حقیقت حال دی راه نبوده و در و نزدیک همه در نظاره کمال و جمال می  
 حیران و خیره مانده و بهر یکی شیعی علم و وی صلی الله علیه و آله و سلم داناست بر همه چیز از شیونات ذات الکی  
 و احکام صفات حق و اسماء افعال و آثار و جمیع علوم ظاهر و باطن اول و آخر احاطه نموده و صدوق فوق  
 الی ذی علم علم شده علین الصلوات افضلها من اتمیات انهارا و اکملها اما بعد میگویی بنده مسکین  
 بعد الحق بن سیف الدین دهبوی قادری و فقه الله لما یحب ویرضاه و جعل آخره خیرا من اولاه باعث  
 جمیع و تالیف این کتاب که ستمی است بمدر السراج النبوة و درجات النبوة آن بود که سالها مشغول  
 باین و ذوق ایمان مرا بران میداشت که کتابی در سیر مصطفوی شرح احادیث نبوی صلی الله علیه و آله  
 و سلم که این بنده حق خدمت آن بجا آورده و چاکری کرده است بنامزد و تکمیل و تمهید آن پردازد و التماس  
 از زنده عزیز نور دیده و دانش و بخشش نور الحق خصه الله تعالی غفر و حل بفضیله المطلق شود و موه که آن میشد  
 لکن چون امر غیبه یعنی توفیق نمی یافت جلوه جمال نشاید تصور در توقف بود چون از فساد و زوال  
 و زجاج وقت بعضی درویشان مغرور این روزگار راه یافته و از تیرگی آئینه استوار و تنگی جو صله  
 مقام اقدس محمدی را که هیچکس را بدید و دریافت آن راه نیست نشاخته و تعصیری  
 را در حق حق تعالی و سیر توهم و هر طریقی مستقیم را قمار و بهر حال لازم حق نصیحت درین  
 سلمانی آن نمود که از راه صراط مستقیم و سیرت انبیا و امام اولیا و مفسرین و استاد کل معبدان علوم  
 الدین و آخرین و شیخ فیض انبیا و مرسلین و استاد کل و مظهر هر حسن و جمال هم شاگرد هم مشهود  
 نهم وسیله و هم مقصود و چه نگارش نماید و این بے خیر آنرا حقیقت حال آگاه کرد و دعا فلا ثرا از خواب  
 بخت بیدار سازد و طالبان را در براه آورد و عاشقان را در ذوق و شوق درآورد پس کتابی آمد و شامی  
 بحال بیدار و کمال و حسن و جمال و فضل و کمال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون ناشی از تشنه ذوق مجرب بود  
 شامی که مدت از مجرای عادت بیرون نموده بود و آندو کاتب حروف تحقیق خبر نداد که کی آنما زیارت و کی بانام  
 سید و الله ولی الرشد و الیه المبدأ و المعاد و ترتیب کتاب بر پنج قسم آمده قسم اول در فضائل  
 کمالات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حسن خلقت و جمال صورت و اخلاق عظیمه و صفات کبریه و فضل

و شریف دی صلی الله علیه و آله و سلم که آیات قرآنی و احادیث صحیحیه ثابت گشته و ذکر شریف دی در کتب  
 سابقه ذکر کرده است مرحومه دی در آن کتب و ذکر فضائل مشترک میان دی و انبیاء و دیگر و کلام است  
 مخصوصه بوی از حجاج و جزآن و ذکر جزات فاعله و آیات باسره دی صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر اسامی  
 شریف دی و فضائل و ذکر امانت و درجات که در تشیاء آخرت مخصوص ذات باپراکات دی خواهد بود و از علم شفاعت  
 و خصوصیت و بیان حقوق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که واجب است بر خلق رعایت آن از ایمان  
 و طاعت و ابتلاع و ذکر عبادات شریفه که مقررات درگاه و عبادات که سبب محو بات گوی اندر سحانه و تقاضا  
 و این قسم بر یازده باب مطابق ارقام عددی که بر رؤس این مسائل رسم کرده شده است ترتیب یافته  
 قسم و هم و ذکر نسب شریف و حمل و ولادت و رضاع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کفالت  
 عبد المطلب دعوت دی امداد و امانت ابو طالب مراد بر سفر کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همراه  
 ابو طالب بجانب شام و شناختن نجیره و راهب مراد و ایمان آوردن بنیت دی و ترویج خدیجه و ذکر  
 بنای کعبه و بدو وحی و ظهور دعوت و وفات ابو طالب و اذیت کفار و هجرت می به بجانب حبشه و رفتن آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بجانب طائف و بعیت بن و ذکر بعیت انصار و انبیاء باعت هجرت در سیدن به  
 مدینه و ترتیب این قسم بر چهار باب اتفاق افتاده قسم سوم در ذکر دفعات سنوات که از ابتدای  
 هجرت تا مبادی مرض و وفات وقوع یافته و چون دفعات هر سال بانی علیه است احوال این قسم  
 در سنی مرتب بوده باس خواهد بود و اگر چه بعنوان ابواب مذکور گشته قسم چهارم در ذکر حدیث حم  
 و استادی آن دفعاتی که در ایام مرض در روز وفات وقوع یافته و ذکر غسل و تکفین و نماز و حق و انقیاد  
 حیات انبیا و این قسم مرتب بر سه باب آمد قسم پنجم در ذکر اولاد طاهره و ازواج مطهره و سایر ارباب  
 دی صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر اعمام و عمارت و عبادات و اخوات رضاعی و ذکر خدام و مولی و حواری  
 کتاب و امراد و رسول و اعمال و خطبه و شعر و المودنین و آلات حروب و دواب و امثال آن و ترتیب این  
 قسم بر یازده باب اتفاق افتاده و کلمه در بیان بعضی از صفات کامله و  
 صلی الله علیه و آله و سلم بر طریق اهل معرفتست و طریق توحید و استمداد بجانب اقدس و کمال  
 علیه و آله و سلم قسم اول در فضائل و کمالات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مدین قسم یازده باب  
 باب اول در بیان حسن خلقت و جمال صورت و سی صلی الله علیه و آله







که دیدار نقد است و در حدیث نبوی اله آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فمما تمخا تیلان روحیه کمالا و القدر  
 لیلته ابدی گفت بود پیغمبر خدا خدایم بزرگ و منظر و محیب و در نظر ظاهر گریان گویا سید زلفید روی مبارک و سه  
 همچو درخشدن ماه و در شب چهارم و در پنجشنبه جمال آنحضرت باده بر تشبیه آفتاب چنانکه بانه اشارت  
 بان کرده شد گفته اند که ماه بری کند دیده را بنور خود دانشی گیر و لذت می یابد و دل بشا بده دی ممکن  
 است نظر کردن بوی بخلاف آفتاب که خیری گرداند نظر را و ذوق نمی بخشد و دل را نعم تشبیه ذات العظیم صفات  
 وی صلی الله علیه و آله وسلم با آفتاب و بی سطوت و جلال و نور بخشی و ظهور وی در ذات عالم و در عدم و در ک  
 کنه حقیقت ذات شریف دی و خیر و شدن نظر عقول از دور و نزدیک در مطالعہ فضل و کمال وی کما قال  
 شجر اعمی الوری فی قمر مواء غلیس یری فی القرب والبعد فیه غیر منقهر و کما الشمس انظر للعینین من بعد غیبه  
 و نکل الطرف من اعمی و بحال خود است و لیکن در مشاهده حسی میانی تشبیه بقدر قرب و او خلاست  
 و دیوایب لدنیة از ندای نقل کرده است که چون سروری شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نموده میشد  
 روی وی باشد آینه و نموده میشد شخص و در دیوار در روی صلی الله علیه و آله وسلم دانه چای برین صوره آمده  
 که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم در شب حساب و بود و بروی حلقه قرمزی نظر میکردم من  
 بسوا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و به سوی قرمیس بخدا سوگند بود آنحضرت نزد من بهتر از قمر زلیلی وی  
 که گفت نزد من برای اظهار آنرا و دوستی حسن و جمال وی صلی الله علیه و آله وسلم و بسوی قرمیس بخدا سوگند بود  
 آنحضرت نزد من بهتر از قمر زلیلی وی که گفت نزد من برای اظهار آنرا و دوستی حسن و جمال وی صلی الله علیه و آله وسلم  
 و آله وسلم و لاوی حسن است در واقع نزد همه تشبیه میاید جفت جامه را گویند و او اندر مراد بجز اینها  
 که خطهای سیخ دارد نیست تحقیق محقق و خطا که هر که جمله را بر جامه او فریبند محلی کرد و محمد را بنفش  
 صرف و باید دانست که تشبیهات باین اشیا که در صفات آنحضرت شده باشد بر روشن شعرت چیست  
 و عادت و الایحی کی از کوناست نسبت که معادل و مماثل صفات خلقیه و صفات خلقیه وی صلی الله علیه و آله وسلم  
 باشد و سبحان من بخلقه و حسنه و اجماله و اتمیه و احوال سبحان الله سبحان الله سبحان الله بعد شریف و صلی الله علیه و آله وسلم  
 علیه و آله وسلم کلام در وی از دو وجه است اول در وصف صفة و ثانی در بیان آن روایت است از علی  
 مرتضی رضی الله عنه و کرم الله وجهه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و کرم الله وجهه و کرم الله وجهه و کرم الله وجهه  
 بزرگ چشم و در آنرا کان و مراد بزرگی چشم فی خودی و تنگی و ذکاکی آنرا است نه بسیار بزرگ و آنرا بر آینه

بنا بر این که تشبیهات  
 باین اشیا که در صفات  
 آنحضرت شده باشد  
 بر روشن شعرت چیست



و کلیه در صفات اعتبار شریف وی توسط اعتدال است که در حسن و جمال و مباحی فضل و کمالات آنست و در حدیث و گویا آمده است اشکال العینین و کماله چشمین سرخی که در سفیدی چشم باشد این محمود است و آن رنگهای با رنگ سرخ است که در چشم باشد و شکل سرخی در سواد چشم در این در صفت چشم شریف کمتر مذکور شده و لیکن در نهایت گفته که آن اشکال العینین و گفته اشمله حره فی سواد شمله سرخی در سیاه ای این نیز نوعی از حسن است و چشم که در این است و لیکن مشهور اشکال العینین است و در اشعار در صفت جوانان نرگس شعله آمده و فی القاموس اشکال چیزی که در وی سرخی و سفیدی فاصل باشد یا چیزی که سفیدی بیش سرخی نزد شکله و سرخیز گویند متعلق آن از سحر است که چشم جاود و جاود گر نیز گویند که دل میر با بند بختی اشکال العینین را بطول شوق العین یعنی دراز و باریکی چشم تفسیر کرده و در قاموس نیز انچنین گفته و قاضی جعفر با لکی هم این چنین آورده و در شمایل خودی نیز این چنین آمده ظاهر آنست که قول اسیر المومنین علی کرم الله وجهه عظیم العینین بار آورده این معنی است و اشعار عالم و ادب العینین نیز آمده و در ج نیک سیاه چشم و در قاموس معنی فرافانی نیز اعتبار کرده و در دوا حضرت اعلی العینین بیت بساط سرمد سیاه کرده خانه حردم و در چشم نو که سیاه سرمد ناکرده و نوعی بود چشم وی گویند که سرمد کشیده است اگر چه بجهت کشیده بودی و چه نماند در صفت الصالحه حضرت علی الصدیق علیه السلام و سلم این عباس گفت که بودا حضرت که میدید و در تاریکی شب چنانکه میدید در روشنائی روز راه انهار می دیدی و باقی از غایت نیز انچنین روایت کرده و قاضی عیاض در شفا آورده که حضرت در زیاده و کوب میدید و نزد سبلی و دوا زده آمده بود و نظر او بسوی زمین در پایه تر از نظر بسوی آسمان بجهت غایت حضور و جلا و آنکه در احادیث وارد شده است که نظر بجانب آسمان و در پایه تر بسیار یا اجناس بجهت انتظار وی بودی و آنکه بجانب زمین بود و در پایه تر است و اکثر نظر حضرت صل الله علیه و آله و سلم را خط بود یعنی نظر کردن که نوشته چشم که در جانب مذخست و آنکه در جانب بینی است آنرا موافق دمان میگویی و این از غایت جلا و قار بود چون اتفاقات کرده وی مگر بجهت چپ در است تمام بجهت راست و بدنه و بدنه نظر و گویا نیز من گفتی منو که از عادت بکسار ان و متکبران است و نظر وی در پیش روی و پس پشت یکسان بود و در احادیث صحیح آمده است که مقتدیان می گفت سبقت کشیده از من در رکوع و سجود که من می بینم شما را از پیش و پس یکسان و پوشیده نیست بر من رکوع و سجود شما و صفت این روایت را آورده که چگونه بود و حقیقت تمام احوال شریف حضرت علی الصدیق علیه السلام

عینین و کماله چشمین سرخی که در سفیدی چشم باشد این محمود است و آن رنگهای با رنگ سرخ است که در چشم باشد و شکل سرخی در سواد چشم در این در صفت چشم شریف کمتر مذکور شده و لیکن در نهایت گفته که آن اشکال العینین و گفته اشمله حره فی سواد شمله سرخی در سیاه ای این نیز نوعی از حسن است و چشم که در این است و لیکن مشهور اشکال العینین است و در اشعار در صفت جوانان نرگس شعله آمده و فی القاموس اشکال چیزی که در وی سرخی و سفیدی فاصل باشد یا چیزی که سفیدی بیش سرخی نزد شکله و سرخیز گویند متعلق آن از سحر است که چشم جاود و جاود گر نیز گویند که دل میر با بند بختی اشکال العینین را بطول شوق العین یعنی دراز و باریکی چشم تفسیر کرده و در قاموس نیز انچنین گفته و قاضی جعفر با لکی هم این چنین آورده و در شمایل خودی نیز این چنین آمده ظاهر آنست که قول اسیر المومنین علی کرم الله وجهه عظیم العینین بار آورده این معنی است و اشعار عالم و ادب العینین نیز آمده و در ج نیک سیاه چشم و در قاموس معنی فرافانی نیز اعتبار کرده و در دوا حضرت اعلی العینین بیت بساط سرمد سیاه کرده خانه حردم و در چشم نو که سیاه سرمد ناکرده و نوعی بود چشم وی گویند که سرمد کشیده است اگر چه بجهت کشیده بودی و چه نماند در صفت الصالحه حضرت علی الصدیق علیه السلام و سلم این عباس گفت که بودا حضرت که میدید و در تاریکی شب چنانکه میدید در روشنائی روز راه انهار می دیدی و باقی از غایت نیز انچنین روایت کرده و قاضی عیاض در شفا آورده که حضرت در زیاده و کوب میدید و نزد سبلی و دوا زده آمده بود و نظر او بسوی زمین در پایه تر از نظر بسوی آسمان بجهت غایت حضور و جلا و آنکه در احادیث وارد شده است که نظر بجانب آسمان و در پایه تر بسیار یا اجناس بجهت انتظار وی بودی و آنکه بجانب زمین بود و در پایه تر است و اکثر نظر حضرت صل الله علیه و آله و سلم را خط بود یعنی نظر کردن که نوشته چشم که در جانب مذخست و آنکه در جانب بینی است آنرا موافق دمان میگویی و این از غایت جلا و قار بود چون اتفاقات کرده وی مگر بجهت چپ در است تمام بجهت راست و بدنه و بدنه نظر و گویا نیز من گفتی منو که از عادت بکسار ان و متکبران است و نظر وی در پیش روی و پس پشت یکسان بود و در احادیث صحیح آمده است که مقتدیان می گفت سبقت کشیده از من در رکوع و سجود که من می بینم شما را از پیش و پس یکسان و پوشیده نیست بر من رکوع و سجود شما و صفت این روایت را آورده که چگونه بود و حقیقت تمام احوال شریف حضرت علی الصدیق علیه السلام

مایه و سلم این چنین است که گفته آن نتوان رسید و دعوی درک آن بکنه حکم نادرل تشابهات و اود و الا  
 بقیاس عقل و نظر علم می توان گفت برین تفصیل است که این روایت بصری است با روایت قلبی و بصر  
 نقد بر خصوص است بجال صلوه که محل انگشتان تمام موجب از دیاد نور است یا عام است عار احوال  
 اوقات را و اگر روایت بصری است همین چشم است که در سر است با پرده و کار تعالی قادر است که قوت  
 بصری و در هر جزو بدن پیدا آورد و یا در ابعاده آنحضرت بطریق انجازه مقابله شرط نیود و بعضی گفته اند که در بیان  
 انگشتان آنحضرت دو چشم بودند سوراخ سوزن که ابصار میکرد آن و نمی پوشد آنرا اجامه یا صورت این  
 جماعه منشیعی می شد و حال بطریق پیش در آینه پس مشاهده میکرد افعال ایشان را و این دو سخن غریب است  
 اگر روایت صحیح نباشد باید انصاف و صداقت و الا محلی توقف است و گفته اند که با سناد صحیح ثابت نشده است  
 و اگر روایت قلبی مراد است پس آن ملک است بطریق دخی و اعلام و کشف و الهام و گفته اند که صحاب کرام است  
 که چنانکه قلب قرین است آنحضرت را صلی الله علیه و سلم با حاطه و وسعتی در مدک و علم معقولات و حادثات و اس  
 لطیف و در انیز احاطه در درک محسوسات و نبشیدند و جهات سه ما در حکم کجاست گردانیدند و الله اعلم و این جا  
 اشکالی می آید که در بعضی روایات آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که من بنده ام بنیادم  
 آنچه در پس این دیوار است جوایش آنست که این سخن اصلی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد  
 آنقدر که آن انگشتان مخصوص بجال نماز است و اگر علم است موقوف باعلام آنی و خلق است علم را چنانچه  
 در سایر عقاید است و الاالت میکند بر آن حدیثی که واقع شده است که یکبار می ماقه آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم که در حضور آن اسنان صید پرده در نمی باید که فاقه و کجاست چون این شخص  
 بنیادم گمراخته بداند و در بیان او را پرده و کار

من متصل همین گفت که محیی زده خود در پرده و کار تعالی بر آن ماقه که وی در موضع است چنین و چنین  
 بنشوده است و ما روی در درختی پس رفتند آنجا و یافتند درختی که خبر داده بود پس آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم ایستاد و بر آنجا پرده و کار ببارید و تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال  
 را سمع شریف وی صلی الله علیه و سلم در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت که من  
 بنیم چیزی که نمی بینید شما و من چیزی که نمی شنوید شما من می شنوم اطباط اسنان را و اطباط کوز پالان  
 و از شکم من و از شکم کرده مانند آنرا گویند و فرمود من را و است اسنان ما که اطباط کند نیست جاست

چنانکه

یکشیر و در دینی جای چار انگشت بر آسمان مگر آنکه نهاده است فرشته چه خود را بر امی سجد و در روایت دیگر  
 ساجد است یا قائم و بیان ما بهیت اذن شریف و سایر صفات آن درین کتب یافته نشده است جز آنکه  
 و زیاده کثیر کرده که بود آنحضرت نام الاذنین اما چنین مبارک دی صلی الله علیه و سلم وصف کرده او را علی  
 رضی الله عنه و وضع الجبین و در روایتی صلت الجبین فی الصلوات پیشانی کشاده و در روایت دیگر  
 واسع الجبین و در روایتی واسع الجبته و در ذکر وجه شریف از کعب بن مالک گذشت که چون چنین در  
 پیشانی می انگذید چنان می نمود که گویا قطع قر است و گفته اند که از اثر نجات و طالع و نورانیت و جبین  
 ظاهر شد و سر نوشت که در شکم ما دیده نشود در موضع جبین است و گاهی مشاهده این معنی در روایتی  
 منظر که عادت بر غلطی نموده ای واقع شده است حاصل می شود که چه آثار نیک نیتی و سعادت المرح  
 و فاج است از آن اما واجب شریف در حدیث علی رضی الله عنه و وضع الجبین عفر و ان الحاجبین  
 واقع شده است و قرن اتصال موی ابرو و آن است و در حدیث ابن ابی بله که از او و اصحابان علیه شریف  
 بعد از غیر قرن آمده و در بیان این دو روایت اختلاف است و گفته اند که صحیح روایت من غیر قرن است  
 و ظاهر آنست که بسیار نبود که مو به مو با سخت جبهه سپیده باشند و میار فرجه بهم نبود و اتصال بود و بواسطه چند  
 نفیست که بیان اطلاق آنست و عدم آنست هر دو صحیح اند و در نظر شود و بیال نیز بچنین معنی در آید  
 و اندک علم و گفته اند که در میان ابرو و آن کی بود که می بینا نند از غضب و تیر و حدیث ابن ابی بله است  
 که اربع الحواجب و قسیر کرده اند که اربع رابالمقوس طویل و افسر الشرا و در واسطه این اربع الحواجب موافق یعنی  
 تمام موی و در قاموس و صحیح اربع یعنی بار یکی ابرو یا درازی گفته و یا عاری گمان ابرو و بهیچ از بعضی  
 صغایر آورده که گفت و بیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم احسن الوجوه عظیم الجبهه و قبح الحاجبین  
 و وقت با دو شعر منافات ندارد و مراد بوقت آنکه بیستوی مزود هم نبود و شعر آنکه کم موی و پراکنده نبود  
 و الا لفت شریف اتقی الالفت و اتقی العزین واقع شده و عزین بکسر عین ممد و سکون را و کسر فون  
 اعلی اللف که در وقت مجتمع حاجبین است و تفسیر کرده اند اتقی و الساکل الحاجبین مرتفع الوسط و ساکل  
 از سبیل نیست یعنی چه در یا نوعی از طول و وقین العزین نیز آمده و وقت نیز دیک بمعنی سیلانست و مراد  
 تفرق غلطست و عزین لفت آنحضرت را و در مشتق بود که گمان می برد که سیکه نیک تامل میکرد که بلند است  
 و بلند نبود آن بلندی خود بود که بالا سپردید و آن را نیز نشان نیک نیتی و سعادت مندی می دانند

بیان این شریف

بیان این شریف

بیان این شریف

بیان شریف

فم شریف و صحیح مسلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم خلق الفلم سیف  
 فراخ و بان و بختین و صفت کرده است ابن ابی کله که در صفت نبی بود صلی الله علیه وسلم در نبی و در طول  
 در بیان طایفه شریفه که مذکور است در شمائل ترمذی و صحت قم محدوح است نزد عرب و در موم سیدان و صغر  
 قم را و در دوران نه در زنان و تنگ و بی که شعرا در جوانان اعتبار کرده گویا بخت بودن ایشان است و حکم نسا  
 و بعضی می گویند کنایه از کم سخنی و محبوبی است و در حدیث دیگر بعد از خلق الفلم ابن عبارت زیاده کرده اند که بیان  
 خرا و از فراخی و دهن می کند بفتح الکلام و نیت باشد یعنی آغازه می کرد آنحضرت سخن را و موم سیدان و  
 خود شرف کبیر شریفین کنج دهن و شرف بجز یک فراخی شرف خطیب اشرف کام کشاده و متشرف فصاحت  
 نماینده یعنی سخن از دهنان شریف نام و کامل و پدید می آید و شکسته و ناقص نمی برآمد پس حاصل این بیان  
 و فصاحت اشبات آن راجع گرد و شرف لسانی که آنرا ذم کرده اند و در صورتی است که بطریق گفت و گفت  
 و بناحق باشد و بعضی از منافع قم قرب شرفین و او را شته اند و علی الاسان کشاده و دندانهای پیش فی الصراح  
 غلب کشادگی دندانهای پیش و در حدیث آمده است غلب کشادگی دندان و لب و آب و شیرین و آب  
 و فی القاموس الشنب بجر که بار و زنده و در دندان و فی الاسان و در حدیث علی رضی الله عنه و بیای شنب  
 بوجه و دیم روشن و نمایان دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود آنحضرت کشاده لبها  
 چون تکلم میکرد و دیده می شد که گویا می برآمد نو از میان کشادگی دندان پیش وی و در حدیث ابو صبری  
 حیث قال شعرا کانا اللؤلؤ المکنون فی صدف من معدنی منط منته و شمس و طیرانی در اوسط روایت کرده  
 که بود لبها و مرد بان آنحضرت حسن و لطفت از همه آدمیان و در معانی عظیم الاسان نیز واقع شده و  
 هر دو تمامی و درستی آن خواهد بود اما اب و دهن شریف وی صلی الله علیه وسلم شقای بود و خوشگلان و لاله گان  
 را و حدیث حرق آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چشمان علی رضی الله عنه و در خمیر و به شدن آنها و است  
 مشهور است و آورده شدن نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و لوی از آب پس آب خود را از آن و لوی و شرف  
 آب دهن در وی داند اخت آب را و چاه پس قاج گشت بوی مشک از آن و خانه انس فی الله و نه  
 چاهی بود و اذ اخت آنحضرت آب دهن خود را در آن پس بلود در دین چاهی شیرین تر از آن و یکبار سی و هفتاد  
 شیر خوار را نزد آنحضرت آورد و پس انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیراب شدند  
 و شیر خوردند و آن روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه سخت تشنه بود پس آنحضرت زبان شریف



واقع شده است همین معنی است که بود زبان تشریف دی راست نزد دست ترین زبانها در تکلم بمجا سرج  
حرف چنانکه باید و نباید و قافیه باشد بران هیچ یکی و صدق لاجرم یعنی فصاحت آید و روایت کرده انس رضی الله  
عنه که نفر ستاده است خدا تعالی هیچ پیغمبر را که خوش آواز و خوش روی نماند که فرستاده پیغمبر شمارا صلی الله  
علیه و آله و سلم خوش روی تر و خوش آواز تر از همه و ازین جا گفته است بیست در دل هر استی که حق خزه  
است و روی و آواز پیغمبر محزه است و و میرسد آواز مبارک دی بی تکلف تا بجای که نرسد آواز  
هیچکس خصوصاً و خطبه ها که در خط و کوفیه و اندام و بیخ و انداخته اند که شندیدند صد رات در پردای خود و خطبه  
خواند در ایام حج زمینی پس بکشد آگوشهای هر مردم را و شنیدند آواز در منازل خود و شنیدند هر که در منی بود  
از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند و منی و علی کرم الله  
وجه پیش آن حضرت بود و تعبیر میکرد از آن مراد آن تفسیر و توضیح کلام و شرح و بیان و رفع شبهه از آن است  
نه شنایندن صورت آن فصاحت لسان تشریف و جوامع کلم و بدایع بیان و غرائب حکم و صلی الله علیه  
و آله و سلم زیاده بران است که محاسب فکر اندیشه گردیده و احصای آن توان داشت و ممکن نیست وصف  
آن به بیان و بیان آن بلسان و نیاز فرید پروردگار تعالی هیچ احد بر افصح نزد شیرین تر زبان از دی صلی الله  
علیه و آله و سلم کبار عرین الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیرون نیاید  
تو از میان ما و نه گشتی در میان مردم از کجا آوردی این همه فصاحت را فرمود و گفت اسمعیلی خود مندرس شده بود  
پس آورد و برین آنرا جبرئیل پس آنرا با دیگر قوم و نیز فرمود و بی ربی فامسن تا و بی ادب آنوقت هر چه در دگر  
من و نیک کرد ادب را و علم عربیت را که تعلق زبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد ادب میگویند و نیز  
فرمود ناشی خدم من در بنی سعد بن مکر که قوم مرصعه دی صلی الله علیه و آله و سلم حلیمه سعدیه اند و ایشان  
افصح عرب بودند و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق بانصا و من فصیح ترین کسی ام که نطق  
کرده است نصا و اگر چه بعضی معنیان را در محبت این حدیث با اصطلاحی که ایشان دارند سخن است اما  
معنی آن صحیح است و حاصل آن راجع است با آنکه فرمود که من افصح عربم زیرا که این حرف مخصوص است  
ب عرب و در زبانهای دیگر نیست و در میان عرب کسی که حق این حرف بنام ادا کرده باشد نیست مگر آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم و مخرج این حرف از اضراس ایمن و الیه است و گفته اند من الالبس الیه یعنی از رویا به  
خطام از هر دو جانب تراج میگردند و نظم میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکلام سبعین مفضل که اگر سخن است

چنانچه در خطبه

سایحی شکر کلمات آنرا جدا جدا آورده است که عاده میکرد آنحضرت کلمه را سه بار تا فهم کرده شود و از وی ظاهر  
است که این در مقام اتمام احتیاط و در محل الهام و اشتباه خواهد بود همیشه در هر سخن این چنین میکرد و الله  
اعلم و از خصائص کلام خجسته محمد است علی الله علیه و آله و سلم که در مورد ویت جوارح الکلم و اختصار الی الکلام  
و مراد بجوارح الکلم کلمات است که در غایت اختصار متضمن معانی کثیره اند و اما بعضی از آن کلمات را بر حسب  
وسع و طاقت خود فرمایم آورده اند و کتب و دفاتر خود را بدان شرح و مزیّن ساخته اند و مکاتیب و مناشیه آن حضرت  
را صلی الله علیه و آله و سلم که بملوک و اشراف و بزرگان و امرا و فرموده و میر قومی بخت آنها انکرم فرموده آورده شرح  
و تفسیر کرده اند و چون ظاهر این باب بر لفظ فارسی است و مقتضایست بر بیان حلیه شریف ابرو آن مکاتیب  
و مناشیه روی مراد اما بعضی از آن کلمات شریف آنکه در حکم حلیه کمال و زینت جمال است بنص و مراقب بر آمدن  
آن از زبان و زبان شریف ذکر کرده شد بهیئت حرفه از زبان دوست شنیدن چه خوش بود یا از زبان  
آنکه شنید از زبان دوست یا یکی حدیث اما الا اعمال بالنیات که املی عظیم است از اصول دین و جامع تر و مفید  
ترین احادیث و بعضی از آنکه علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول و عمل و نیت است و بعضی نصف علم گفته  
باعتبار آنکه اعمال و تقویم اند اما اعمال طیب و اعمال جوارح و نیت عمل و افضل اعمال قلب است پس علم متعلق  
بدان نصف علم باشد بلکه انکم نصفین و نیت اصل حج اعمال قلبیه و طایعیه و مدار تمام طاعات و عبادات  
و باین اعتبار اگر براده باشد بقدر تمام علم گویند نیز درست است از حسن اسلام الموتر که مالا بعینه المسلم من  
سلم المسلمون من بیده و لسانه لا یؤمن احدکم حتی یحب لاجیه یا یحب لنفسه الدین البصیقه البلاء موکل بالناطق  
المجالس الا ان الله المستشار من ترک الشرحه فیه الحیاة خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصخره و الفراغ  
نعمان من یوتیان فیها اکثر الناس من غشنا فلیس من الله الی علی الخیر کما علیه حب الشیء یعنی و یهم المرء من حب  
لا تفرح بها عن ملک خیر کم لا بد من الباطن بله لم یسرع به نسیه و زبانه و حیا الخلق الشیء یفسد  
الصلی لکما یفسد الخصل یصل الیکم و خیر لاس من یشام الدین احد الا علی لکین من دان نفسه و عمل لما  
بعد الموت و الفاجر من اتبع نفسه و قس علی الله لیس الشدید من علی الناس انما الله یدین قلب نفسه القنار  
یریح المؤمن القنار کثیر لا ینتی الا قنار فی النفع نصف الحیثیه و الله و الی الناس نصف العقل حزن  
و کس و الی نصف العلم لا عقل کالانسیر و لا درع کالکف و لا حیا کحس الخلق الرخاع بغیر الطیاع  
الا یحزن باین ایمان لمن لا امانه له و لا دین لمن لا عهد له جمالی الرجل نضاه لسانه لا یفترش من الجبل

در هر سخن این چنین می کرد

ولا مال اغرن عقل باجمع شیء الی شیء حسن من علم الی علم کم فی الدنیا کما یک غریب او کما جر سبیل و عد  
 نفسک من اصحاب القبور الخ لا یزید العباد الا العز الا تو اضح لا یزید الا رفقا ناقص الی من صدقته کنوز البر  
 کتمان المصاف لا تظهر انما تشر باخیک فی عافیة الله و سبیلک و هر یکی از این کلمات گنجیست منتظر عجایب و غرائب  
 آداب دین و دنیا و قاعده ایست متضمن سعادات اولی و آخری و امثال این بسیار دینی نظاره است از بعض  
 در نظر وقت در آمد نیست و هر یک را شری دیدنیست اگر ذکر کنند به فائز در گنج و حدیث الدین النسخه  
 شست بر تمام علم اولین و آخرین اگر علماء عالم جمع آیند و بشرح آن زبان کشانید چیزی از انان بپرسید  
 و اگر گفته باشند بر اندازه علم و سحت حوصله دانش خود گفته باشند با نمودن از ان در رساله فارسی اشارت کرده  
 شده است اما در این شریف و حدیث این ابی ماله آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عظیم الله ما سجد و سجد  
 صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ سر و بزرگی سر و بزرگی است بر نور عقل و جودت فکر بخت فوت و مانع و کثرت  
 آن که حاصل جوهر عقل است و مراد نفی صغر و حقارت را است و وجود اعتدال و رعیت در هر اعضا و ارج  
 شریف چنانکه اشارت بیان واقع شده و این قاعده کلیه است همه جایا بدنگاه داشت اما موسی مبارک گفت قاعده  
 پسیدم از انس از شرف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت بود موسی شریف دی جل بر جل ففتح را و کسر  
 جیم و سکون آن ففتح نیز آمده چنان سبط و قسط و سبط ففتح سین و سکون با و کسر آن موسی نرم فرد بهشته و قسط  
 ففتح قاف و کسر طاء ففتح آن سخت و توانا و پیچیده و شل موسی سیاهان که از چکله گویند و در بعضی احادیث  
 آمده که موسی مبارک آن حضرت جعد بود اما نه جعد و قسط جعد ففتح جیم و سکون عین موسی که در وی توانای پیش باشد  
 و نرم و دریا باشد و سبط و قسط سخت جعد و در بعضی روایات نفی جعد کرده اند و مراد بچندین باشد و داشته  
 فی الصراح جعد مرغول و قسط سخت مرغول و سبط موسی فرد بهشته موسی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 سبط بود نه قسط بلکه بین بین بود آنرا هم بر جل گویند و هم جعد گویند و بود و رازی موسی شریف دی بیان گوش  
 و در روایتی ما گوش و در روایتی تا زده گوش و در روایتی تا روش و در روایتی تا زده یک روش و در جمیع همان  
 روایات آنست که این باعتبار اختلاف احوال اوقات است گاهی که تبیل می نمایند و شانه می کردند و از  
 می بود و در غیر این حال کوتاه است موسی بعد از سترن که بند ریج زیاد شده می تا تا تریب و در هر سبب  
 که می گفته اند و در جمیع البقا نیز موافق آن آورده که چون نقطتی واقع میشد از تقصیر موسی در امری گشت و چون تضرع  
 میکرد و کوتاه میشد و ازین عبارت معلوم می شود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم موسی قصر میکرد و اما خلق

بیان حسن و خصلت جمال

درایح النبوة



خود گفته اند که در غیر حج و عمره نبوده و در ذوات خلق در غیر این دو جا یافته نشده است و الله اعلم در رد این است  
امانی آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمکه قدم آورده بود مردی را چاگوسی یافته و گذاشتن  
موی سرشست است و در همین است عادت عرب در زمان قدیم و لیکن باید گفت که موی پاهای تنالیدن ریشانه  
کردن آنحضرت بسیار میکرد و هرگز آنرا ندیده و تیره سر موی ویدی نگرفته داشتی فرمودی گاهی در نظری آید  
یکی از شاگوا یا شیطانی است و هرگز او بدی که بسیار نکلف میکند در دراز کردن موی و آراستن آن آنرا نیز  
گرفته داشتی و توسط همه عال محمد است و هرگز آنرا ندیده که در تراشیدن موی او را بهتر است از امیر المومنین  
علی رضی الله عنه آنکه فرموده ششمین و هشتم موی سر را از آن باز که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم که در حج هر موی خابت است الا آن ستردن موی متعارف ابی روزگار شده از خاص و عام خصوصاً  
مشایخ و زباده و عباد ظاهر آن بحجت عدم استطاعت و عدم فرصت تفحص آنست فاعده و لیکن سنت  
بهمان است که گفته شد در حدیث ابن عباس آنکه کی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میکرد موی را و فرغان فرق میکرد  
سرهای خود را و اهل کتاب صلی میکردند و مرد را ببدل فرد بهشت موی است بر اطراف چپین و فرق جدا  
کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی که آنرا فرق میگویند یعنی تارک سر و آنحضرت  
دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در این امر کرده می شد و روی بخیری بعد از آن فرق میکرد پس  
گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت رجوع کرد از حدیث رسولی فرق ظاهر است که امر کرده شد بوی  
پس حدیثی باشد احتمال دارد که آنجا فرق با جهاد باشد که رویداد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
در موافقت اهل کتاب چه موافقت ایشان به قصد استیلا و تلب بود چون بی نیاز گردانید حق تعالی  
او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را با جمله حدیث و فرق هر دو جا راست و فرق احب انفس  
است که اقاله و تمتر است که میگذاشت مرد با را بحال خود اگر خود متفرقی شد فرق میکرد و اگر نه  
میگذاشت و الله اعلم و اختلاف کردند علماء که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خضاب کرده یا نه اکثر  
بر آنند که نکرده و در سبب کجی نیست زیرا که زرسیده بود پیری و بی سبب خضاب بود تمام مرد کجی چهاده  
یا هفتده یا نهمده موی بود و بیست زرسیده بود چون ادیان میکرد و پوشیده می شد پیری و قایان نمی شد  
و گفت انس بود در کجی خضاب دی چند موی سفید و اگر نمی خواستم می شمردم و چند موی در سر مبارک می  
و گفت خضاب نکرد آنحضرت آنچه مرد است که بیرون آورد انس رضی الله عنه موی شریفی را که



صلوات الله وسلامه علیه بر دای تمیز بیان دی و بیان اسحق علیه السلام شعیب بر گماشتند و گفت ما بنده  
 یارب قال و فار گفت رب زونی و فارا فافهم و الله التوفیق یو و بحیه شریف وی صلی الله علیه و سلم  
 در حدیث ابن ابی امامه آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کث اللیة یعنی انبوه و بسیاری بوی خرم  
 و کث و لنت یعنی کثیف است من لطیف گفته می شود در حل کث اللیة و کثیف اللیة و کثیف کث و در شفا ی  
 قاضی عباس گفته کث اللیة بیلا صدره و در بحیه شریف در طول تدری معین در کتب بنظر نمی آید و در وظائف  
 البیة گفته که بحیه انحضرت چهار انگشت بود طبعاً یعنی همین مقدار بود از روی صحت و از روی کم نشد و سندی  
 برین یافته میشود و ارسال در بحیه حبیب حسن جمال میانه قصه ها کث اللیة باشد و انشا الله علم نیز این سخن  
 مخالف پیوست که از شفا مذکور شد و شافی است با بحیه در حدیث ترمذی آمده که انحضرت میگرفت  
 از کبیر خود از طول فارض دی بر بد شارب را یعنی سبیل را و میفرمود کسی که کبیر سبیل را دی از انست  
 و همچنین آمده که مخالف کثیف در گرفتن شکر کافر و در ذاتی جوس را و بسیار کند و در از سازید و شفا را  
 دست کنید و در گرفتن سبیلها و مذ هب آمده در گرفتن سبیل مختلف است و ادنی انست که اطراف لب  
 ظاهر گردد و در حلق کردن آن بعت است و ز و بعضی سنت است و ز و خفیه احتیاط است که از پنج بردارند  
 اما در حدیث آمده است که گرفت انحضرت سبیل خود را بر سداک او این بظاہر باخفا منافات دارد و کذا  
 قبل این در یک وقتی بود و الا در اغلب اوقات احتیاط خواهد بود و مشهور در مذ هب آنست که بمقدار ابرو  
 بگذارد و این در غیر غازی است اما در غازی سبب طول شارب است تا در چشم و شیمان بهیبت نماید آنچنانکه  
 اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب المؤمنین نقل عن الذخیره و باکی نیست ترک سبیلها بجز طر فین شارب و گفته اند  
 که اسیر المؤمنین عمر و غیر وی از صیایه سالها میگذاشتند زیرا که دی بل را نمی پوشد و طعام در و س  
 نمی ماند و در حلق و ترک بوی زیر لب که آنرا عنقه گویند نیز اختلاف است و افضل ترک انست اما در حلق  
 طر فین عنقه لا باس به است در حد تو نیز بحسب نیز اختلاف است مشهور در مذ هب خفی چهار انگشت ظاهر است  
 که در آن باشد که کم ازین نمی باید و لیکن در روایت آمده است که واجب است قطع زیاده بران و گفته اند  
 که اگر علم را شارب زیاده بران بگذارد نیز درست است و می آید که این عمر رضی الله عنهما میگرفت بحیه خود را  
 بقیه لبه و آنچیز زیاده می آمد از قبض می گرفت و این حدیث در اکثر کتب اللباس مذکور است و  
 لیکن باین فطرت که کان ابن عمر ارجع ارجع فی سبیل فافضل اخذه و یا ز از نافع از این عمر

بیان تمیز بیان  
 در حدیث ابن ابی امامه  
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 کث اللیة یعنی انبوه و بسیاری  
 بوی خرم و کث و لنت یعنی کثیف  
 است من لطیف گفته می شود در حل  
 کث اللیة و کثیف اللیة و کثیف کث  
 و در شفا ی قاضی عباس گفته  
 کث اللیة بیلا صدره و در بحیه  
 شریف در طول تدری معین در کتب  
 بنظر نمی آید و در وظائف البیة  
 گفته که بحیه انحضرت چهار  
 انگشت بود طبعاً یعنی همین  
 مقدار بود از روی صحت و از روی  
 کم نشد و سندی برین یافته  
 میشود و ارسال در بحیه حبیب حسن  
 جمال میانه قصه ها کث اللیة  
 باشد و انشا الله علم نیز این سخن  
 مخالف پیوست که از شفا مذکور  
 شد و شافی است با بحیه در حدیث  
 ترمذی آمده که انحضرت میگرفت  
 از کبیر خود از طول فارض دی  
 بر بد شارب را یعنی سبیل را و  
 میفرمود کسی که کبیر سبیل را  
 دی از انست و همچنین آمده که  
 مخالف کثیف در گرفتن شکر  
 کافر و در ذاتی جوس را و بسیار  
 کند و در از سازید و شفا را  
 دست کنید و در گرفتن سبیلها  
 و مذ هب آمده در گرفتن سبیل  
 مختلف است و ادنی انست که  
 اطراف لب ظاهر گردد و در حلق  
 کردن آن بعت است و ز و بعضی  
 سنت است و ز و خفیه احتیاط است  
 که از پنج بردارند اما در حدیث  
 آمده است که گرفت انحضرت  
 سبیل خود را بر سداک او این  
 بظاہر باخفا منافات دارد و کذا  
 قبل این در یک وقتی بود و الا  
 در اغلب اوقات احتیاط خواهد  
 بود و مشهور در مذ هب آنست که  
 بمقدار ابرو بگذارد و این در  
 غیر غازی است اما در غازی  
 سبب طول شارب است تا در چشم  
 و شیمان بهیبت نماید آنچنانکه  
 اطراف لب را بپوشاند کذا فی  
 مطالب المؤمنین نقل عن الذخیره  
 و باکی نیست ترک سبیلها بجز  
 طر فین شارب و گفته اند که  
 اسیر المؤمنین عمر و غیر وی  
 از صیایه سالها میگذاشتند زیرا  
 که دی بل را نمی پوشد و طعام  
 در و س نمی ماند و در حلق و  
 ترک بوی زیر لب که آنرا عنقه  
 گویند نیز اختلاف است و افضل  
 ترک انست اما در حلق طر فین  
 عنقه لا باس به است در حد تو  
 نیز بحسب نیز اختلاف است  
 مشهور در مذ هب خفی چهار  
 انگشت ظاهر است که در آن  
 باشد که کم ازین نمی باید و  
 لیکن در روایت آمده است که  
 واجب است قطع زیاده بران و  
 گفته اند که اگر علم را شارب  
 زیاده بران بگذارد نیز درست  
 است و می آید که این عمر رضی  
 الله عنهما میگرفت بحیه خود را  
 بقیه لبه و آنچیز زیاده می  
 آمد از قبض می گرفت و این حدیث  
 در اکثر کتب اللباس مذکور است  
 و لیکن باین فطرت که کان ابن  
 عمر ارجع ارجع فی سبیل فافضل  
 اخذه و یا ز از نافع از این عمر

حدیثی آورده که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکوا انشوارب و احفوا اللهم یسبحه بالونه  
کنید در قطع سلیقه و بگزاردن بر شهادت بحال خود تعرض نکنید بدان که از افسوسه انشوارمون باز  
اشکال کرده اند چون اعفاء بحیه مامور به است پس چون تصر میگردان این عمر با وجود آنکه راوی  
این حدیث است و جواب داده اند که قهر از وی مخصوص و حج و عمره بود و یعنی قهر است چنانکه  
فعل اعاجم است و عادات سلف و برین باب مختلف بود آورده اند که بحیه امیر المؤمنین علی پرسید سینه  
او در این چنین از عمر دشمنان نوشته اند کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل اللحمه و رضی الله اما عانه مبارک  
و بعضی احادیث آمده که خلق میکرد و در بعضی آمده که نوره میکرد و حدیثی هر دو جانب ضعیف است و حدیث  
خلق ضعیف تر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حمام نه در آمده و ندیده اند و از ظهور حمام  
از رحلت آنحضرت بعد از آن قیام نموده و لیکن خبر داده بود و وجود آن و تنی کرده زنا بزار در آمدن حمام  
مگر حکم ضرورت و قصد علاج و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قصص میکرد و شوارب و انظار را از روزه  
و در بعضی روایات روز پنجشنبه و در کیفیت قلم انظار چیزی ثابت و لیکن نمیتواند در آمده که ابتدا میکرد بسیار پی  
و غم میکرد و باهام آن در نظمی که منسوب است به امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده شعر قلم انظار بانته و الاوب  
بنها سبب بسیار او خوب و در غارت نمیکرد و از آنحضرت مسواک نشانه و چون او بان میکرد و نشانه میکرد  
بچه شریف و انظر میکرد و میگوید جمال شریف خود را بحق آئینه دیدن او را شاید که جمال جهان را می راند و نور  
مطلع نور آبی و نظر اسرار را بتناهی است بیست و می را آئینه حسن تر اجدائی نیست و غرض تجلی است خود  
نافی نیست و صلی الله علیه و آله و سلم در حسن و جمال و اباحه یعنی گردن شریف و عنق نیز یعنی گردن است  
در حدیث ابن ابی مالک آمده کان غرقه حید و منه فی صفاء الفضة و منه یفهم و ال و سکون میم تنی که تراشیده  
میشود از طبع کذا فی التهایه و را موس گفت از زحام یعنی سنگ سفید و اگر چه در تشبیه گردن بگردن صفت  
تجاشی روی نماید و لیکن چون آراستگی بنماید در صفت آن ریاضه میکنند در تحسین تشبیه کردند بدان که کذا فی  
التهایه و در حاشیه شامی نوشته الذمه الخزال و در حاشیه دیگر دیده آهوبره اما در کتب لغت آینه یعنی یافته  
فته و انشا الله و فی صفاء الفضة ظاهر عبارت این حدیث است که این صفت غنیمت است از حدیث  
دیگر که در تراشید آورده که قال ابوهریره کان حید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابیض کانها صبیح  
فنه مطوم میکرد و که این صفت مایه است از صفات صلی الله علیه و آله و سلم و اما منسلین شریف و

بیان عادت شریف و نوره

بیان تمیز شریف

بیان تحسین شریف

کتب فی حق میگویند که کاف مجید ششانه و باز در حق اصرار شکست بن و باز در شانه و در وصف آن واقع شده  
بعید از این التکبیر و در ساختن که میان دو شکست بصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر را بعضی  
کرده اند و عرض صدر صفتی علیها است که واقع شده است عرض صدر بعید با این التکبیر و این هر دو  
صفت لازم یک یک اند و چون متعلق بدو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند و در بعضی نیز آمده این کتا و سینه  
محسوس است که در حق علیه و سورت ظاهر است و لیکن صدر معنوی که کریمه المفسر کج مدک اشارت آنست  
مقامی عالیه است که در تمام و کمال آن مخصوص ذات باریکات حضرت سید السادات است و غرور از کمال  
او باریک اندازده اتباع و اتقار و بی صلی الله علیه و آله و سلم حاصلست و ذکر آن در ابواب اطلاق بیاید اشارت الله  
تعالی و در سبب ذکر قلب شریف نیز کرده اند و در بعضی روایات عظیم شاش التکبیر و التکبیر نیز آمده  
و کتب فی حق کاف و کسر تا فو قانیه و فتح آن فتح کتفین و شاش بضم میم و س غلام یعنی سر آمد استخوان نیز  
آمده سوار البطن و الصدر بر شکم و سینه یعنی همواره سینه از شکم بلند تر نه شکم از سینه و در حدیث ابی هریره  
مخاض البطن واقع شده و تفسیر کرده اند از ابوسعید الخدری که لازم عرض صدر است و بعضی گفته است که  
البطن مع الصدر و وصف کرده است این ام بانی بطن شریف را و گفته که دیدم شکم بر سینه و کلاه و او است  
که بر سینه نهاده شده و نه کرده شده است بالای یکد گیر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده و سوره بفتح میم  
و سکون سین جمله و هم را در حدیث ابن ابی الهذیل و قیق المسرته و تفسیر کرده اند سوره را بگویم که که از فوق سینه نماند  
بود و یک بود و لهذا تعبیر از آن بخیط که معنی رشتنا است و بقضیت که معنی شاخ کرده و در حق اصرار مصریه  
بضم را میو باریزه میان سینه و ناف ظاهر اشتقاق از رست معنی راه و بر صدر بطن شریف غیر از این  
موی نبود و لهذا در همین حدیث گفته که جاری التذین و البطن موی دلک بر سینه از موی هر دو پستان  
جز این موی و شکم که این مسره است و گفته اند که اشهر الذراعین و الساعدین و التکبیر العالی الصدر  
الساقین و موی دار هر دو زراع و هر دو ساعد و دوشها و بالا و سینه و ساقها و زراع از تقنین التکبیر  
میانه و آنکه در وصف شریف ابرو واقع شده اند که معنی بر سینه از موی است در مقابل اشهر است که تمام بدن  
موی دار باشد و بخواهی شریف سفید بود و رنگ سار مدین طبری گفته که این از خصایص آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم که بغیر از شانه و دم شغیر اللون می باشد و بسیار میزند جز آنحضرت و همچنین گفته است  
قرطبی که زیاده کرده است که موی نیز داشت و لیکن سخن کردن بعضی مردم و دیگران که این ثابت نشده است

در حدیث

در حدیث

و از بیاض الطین لازم نمی آید که موی نباشد فعلی را در بعضی احادیث نبوت الطینه نیز آمده یعنی میکانند  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موی بغل را داشتند علم و در بعضی احادیث عفره الطینه واقع شده  
و عفره بیاض نیز خالص که از قال الهادی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسری با زرین و  
مروست باز بعضی صحابه گفت هم که در هر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسوی خود پس و میبرد  
من از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک و در وصف ظهر شریف واقع شده است که گویا از فقره  
گذشته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هواری صلی الله علیه و آله و سلم بین کتفیه خاتم النبوة و بهو  
خاتم النبیین در میان دو کتف آنحضرت خاتم النبوة بود و دیگر چیزی بود بر آمده اجزای بدن شریف  
شاید بعد در لون و صفات و از آنست که آنرا خاتم النبوة می گفتند کسب تار خالص تمام رسیدن یا خالص  
یا بعضی هر دو انگشتی یعنی پیکر که نیست بر آنکه نیست بعد از وی پیکر و سبب تمسک آن با این اسم آنست که  
آنحضرت نعت کرده شده است در کتب تقدیر یا این پس وی علامتی است که شناخته می شود و آن که در  
صلی الله علیه و سلم همان پیکر است که بشارت داده شده است بوی و صیانت کرده شد از لطف صرح  
و طعن شنی خبر که مکرده می شود بر آن تاراه نیاید بدان خلل و فساد و این خاتم النبوة استی بود از آیات  
الکی سیمانه و سری عظیم مخصوص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حاکم در مستدرک از و سبب بن بنه  
آورده که معوش نشده هیچ پیکری مگر آنکه بود علامت نبوت در دست راست وی مگر غیر مصلی الله علیه  
و آله و سلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود و نسیم ما قال اشاعه بیت نبوت را تومی آن نام  
در پشت و کما از تعلیم دار و مهر بر پشت و شیخ حجرکی در شرح مشکات گفته که مکتوب بود در روی الله  
و حدیث لاخریک لوجه نبوت کنست فاما که منصور در روایات آمده که نوری بود که میزد خشیده و بعضی روایات  
آمده که خاتم النبوت غایب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله و سلم و همین شناخته شد نبوت آنحضرت  
گویا که آن بجهت تعریف موت آنحضرت بود بجهت وقوع اقتباه و اختلاف در آن یا بجهت آنکه وی دلیل  
نبوت بود و الا آن حاجت نماند اثبات آن یا از جهت سری دیگر که خدا و انما تر است بآن بجهت آنکه نبوت  
باقی نمی ماند بعد از موت زیرا که نبوت در مالت یا قیست بعد از موت و در اکثر روایات نیز گفته شده که در  
بعضی آمده عندنا انما خضع کتف البسری و انما خضع لنبون و غیره و ما و مجتهدین استخوان نرم که آنرا خضوف گویند  
و نورش گفته که اختلافی نیست در قولین زیرا که بین الکفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کتف باشد

اگر در جانب بسری باشد میان کتفین است همچنین در روایتی که گفته اند فیض آمده و الله اعلم را و بان ذکر کرده اند صورت و شکل از تشبیه کردند با شیا که می شناسد مردم آنرا پس تشبیه کرده اند آنرا بر بیضه که در حدیث دیگر آمده که بود غده احمد و غده یحیی بن محمد و تشبیه حال جمله که هر که در جسد می باشد و خضاب میگرد و بوی تخم گریخت و بوی منی الصراح غده که گوشت و الجمع غده و مراد آنست که تشبیه غده بود و حرار بینه مائل و حره است پس ثانی نبود با تشبیه شد که لون خاتم النبوة همچون لون بدن بود و درین روایت هر کسی که گفته است که رنگ و سیاه یا سبز بود کذا فی الشرح اشع ابن حجر علی اشمالی و در حدیث دیگر آمده است شش ذرا لجله و در تقدیم زار که سوره برای شده و بعضی گفته که برگ بر میان پیرا بن میباشد و جمله بفتح حاره و بیم و احد جمال خانه عروس مانند قبه که او را گفته ای بزرگ میباشد کذا قال النجاشی و بعضی گفته اند جمله طائر السبب مشهور در ریشه او این موافق حدیث کمیفته الحامه است و لیکن گفته اند که زرد رنگت بعضی بیضه نامر است گر تشبیه داده باشد بزر جمله کذا فی بعضی شروح اشمالی و بعضی گفته اند که زرا بیت تقدیم را بر نای نموده است و بعضی بیضه است و در حدیث دیگر از تندی آمده که شعرات جمعات سویها بود جمع شده یعنی گوشت پاره که بر روی مویها بود پس راوی همان مویها گمان کرد و در حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند شست بود و گردی خالها بود مانند تامل و تامل بعد از هر روز در مصالح جمع الاول بر وزن زنبوران و آنها که در پشت می بر آید شش نخود و هفت صورت ظاهر و شکل است درای همین در تحت آن سری عظیم بود مخصوص با کفهرت صلی الله علیه و آله و سلم که نموده هیچ کی از پیغمبر از او الله اعلم آنها و شمای مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم در شمائل ترمذی و در وصف آن گفته طویل الزنبرین و در بلند زنده لفتح برای و سکون فون بند دست و فی القاموس الزنبرین الزراع و الکف و بهاز دندان و صورت و رازی در بند دست چندان ظاهر و واضح میگردد و با وجود آن ممکن است که این بند و دست شریف و از واقع شده باشد و در روایت دیگر آمده عبد الله بن عبد الرحمن و در روایتی عبد الله بن سبطیان و در حدیث بن مهران سکون موعده و ذراع از عرض تا سر انگشت میان و ساعد کذا فی القاموس و در صراح گفته ذراع ریش در دست رجب الراحمه فراح گفته است و در روایتی بسط الکفین بتقدیم البار علی السین یعنی فرخی و گستران یعنی نام الکفین موافقت روایت رجب الراحمه و فی الصراح بسط الکفین دست کشاده و فی قراة عبد الله بن بیه سلطان و در روایت دیگر بسط الکفین بتقدیم سین بر یا بعضی

بیاض و شمای مبارک

این الکفین یعنی نرم گفت و ستیاد و سابقا در وصف موی باریک گذشت که سبط موی نرم و درشته مقابل  
 جبهه گویا سبط الکفین از آنجا است و سبط الجسم یعنی پیشانی و پیشانی قد مستوی القاعته نیز آمده و در قاعوس و جل  
 سبط البدرین یعنی سخی و غیر گفته که سخی فراخ دست می باشد شقن الکفین تفسیر کرده اند و شقن یعنی شش  
 سیر و کون گفته را بغلیطه شش یعنی سیر و دست و در اخذ خشونت و در معنی شقن سخن کرده اند که در احادیث گذشت  
 تشریف را وصف بلین و نرمی کرده اند روایت کرده است طبرانی از مسطور بن شداد و آن پسر بنی گفت اوم  
 من آنحضرت را علی الله علیه و آله و سلم پس مسح کردم دست تشریف او را و بود نرم تر از ابریشم و سرد تر از یخ  
 و در سجاری از انس بن مالک آورده که گفت انس دوم من حریر روانه و یاراحم تر از کف دست رسول خدا صلی  
 الله علیه و آله و سلم دیدم نیز نوی از حریر است نرم تر از همه پس با درشتی چون جمع شود گرم نرمی با تبیری جمع میشود  
 چنانکه سار بر بن تشریف و نامم و نرم و ستر قوی بود و همچنین گفته های دست نرم برگوشت و بعضی گفته اند که دست  
 بلین و خشونت کف دست با ضیاء و غلاف احوال است پس بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون  
 غسل می کرد و در جهاد و استحالی با سلم و غیر آن عمل میکرد و در خدمت خانه و کار و بار آن در خدمت می نشست  
 کف دست با این عارضه و چون ترک میکرد آنرا با حال خودی آمد بر اصل جلالت که نرم می بود و کذا فیل مذکورده اند  
 که چون امسی که امام گفته است تفسیر کرد و شقن را شقن گفته شد و او را که دارد درشته است در وصف بنی  
 صلی الله علیه و آله و سلم که این الکف بود پس چون تفسیر کردی بخشونت پس بعد که تفسیر کنی حدیث اگر چه از  
 غیبط و احتیاط و این امسی بنیاست منصف بود بانصاف و رعایت ادب با جناب رسالت صلی الله علیه و آله  
 و سلم کیباری او را از حدیث انه لیخان علی قلبی پرسیدند که کعبیت این چنین و حقیقت آن چیست جواب داد  
 که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شقن ادبی پرسیدند میگفتم آنچه میدانستم اما اینجا هم نتوانم زود  
 که حقیقت آنرا جز علام النبوت که منانند و حقه الله علیه با او بود و انصاف و وفا فی میانه گفتن که ابو عبیده  
 تفسیر کرده است شقن را بغلیطه و صریحی به تبیری و کوتاهی گفته که این محمود است در حال نه در نهاد  
 رد کرده شد این قول تا که دارد درشته است سائل الاطراف سیلان کننده که نهاده افعاله عیادت از نگهستان  
 است یعنی در از دران و در شفا گفته طویل الامواج و در دواتی شامل الاطراف بشمین و همین نیز نزدیک  
 یعنی شامل است از موی یعنی کشیدن سنگ و بار از زمین و بر داشتن آن در خود و در وایتی خاص و بنفیل  
 لازم چون چنانکه جبریل و میرین قاطع الامین الانباری و این منصف ساقی حضرت سواب است که سینه



شش غلبه است بی تصرّف و شش اگر چه از صلاح و فائز است همچو شش معلوم میشود و قدر بدید آنکه صفات  
و آثار و برکات مجزات بر شریف زیاده بر آنست که توان نوشت رعایت کرده است سلم که هیچ کس نمحضرت  
رئسار جابرین عمره گفت باریس یا فخر دست شریف او را سردی و لوی گوید که بیرون آورده است  
از طبیب عطار از نو و طبرانی در بعضی آمده است که گفت واکل بن جرمه صفی میکنم من آن حضرت را نمای سایه دست  
من بدین آنحضرت بعد از آن بوی میکنم دست خود را پس می یابیم خوشتر از بوی مشک و نیزین اما سو و گفت  
داود آنحضرت دست خود را پس ناگاه می یابیم دست می ناسر و زرار برت و خشم از مشک گفت سعد بن ابی  
وقاص رضی الله عنه که آمد آنحضرت یکباری احوالت من پس نهاد دست مبارک خود را بر جبهه من پس مسح  
کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال من افتد که می یابد سردی دست شریف دی صلی الله  
علیه و آله وسلم بر جگر خود تا این ساعت پوشیده نماید که طبیب آنحضرت شالی بود و تمام بدن خنک بود از احتیاق  
و قبول او صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در بیان طبیب آنحضرت باید ما بدودت دست شریف چه معنی دارد  
نشان صحت بدن آنست که گرم و معتدل باشد پس این سردی نه آن سردی است که بواسطه سردی مزاج  
و بدودت طبیعت تنگ و عرق الوده است باشد و پس آنرا طبیعت ناخوش دارد بلکه ناخوشی از اعتدال مزاج  
و عدم غلبه حرارت که طبیعت آن را احتیاق و عرق دست و چنانکه از حدیث سعد بن ابی وقاص و احادیث دیگر  
معلوم میگردد و فائز التوفیق و اما قدم مبارک دی صلی الله علیه و آله و سلم در وصف دی نیز در آتشده  
شش القدمین چنانکه شش الکفین آمده و لیکن تفسیر کرده است آنرا در مواهب نجباء اصالح قدسین و در شائق  
هر دورا معنی میگوید خندان الاخصصین شخص برخصی از باطن قدم که نمی چسبد نیز من زو پای نساون فی الصراح  
باریک گفت پای و عصا بضم حای سردی که انحصار دارد و اضافی باخصصین از برای مبالغه است شدید الاخصص  
آنکه پای او بسیار بلندی ماند از زمین کذا نقل من ابن الاثیر مسیح القدمین همواره دو پای منی لمسار که چرک و  
پارگی و شکست و آزار میخورد و نیز میگوید و آب از آنها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی ناله  
انچنین آمده و از ابی هریره آمده که چون آنحضرت پی سپید کرد زمین را راه میرفت تمام قدم دمی بود و شخص را و را  
رواه البیہقی و از ابی امامه آمده که گفت بود آنحضرت که نبود مرا و را انحصار پی سپید کرد زمین را تمام قدم رواه  
ابن عساکر و ایشان مسیح القدمین را هم همین معنی دارد و گویند که عیسی علیه السلام را که مسیح گویند زمین جهت  
گویند که آنحضرت را و الله اعلم و نیز عطار و نشان وصف کرده است نه تمته مسیح القدمین و درین

در این وقت حال

حدیثی مشاهده نمائیم که در آنجا گفته شود در توفیق آنست که تقدیری فرستد بود و برادر نبوی صلی الله علیه و آله بسیار  
 بلند نمیداد و لیکن چون بی سپر میگزشت زمین را تمام قدم میکرد و وی نشست بر زمین قدم و نمی بود و امش که از انقضای این  
 الاعرابی و لیکن باین تقدیر اعتبار بسیار اندک در امش که بعضی شارحان که در خوب نیستند و در عبد الله بن بریده که گفته اند  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسن البشر قدر داده این محدثان را و انصاف بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوشت  
 پاشنه و منوش منبت که در آنرا اگر بپسین هم در آنجا بپسین بپاشنه با گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت  
 نیز که بپاشنه گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت  
 غنی الله عز و جل پاشنه های پای سید الشیخ موسی الهمدانی در وقت قیام و لطافت بحدی لطیف بود که خساره هیچ خوش  
 شکر آنچنان نمی باشد بود قدس سره و از آن خط از علیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حجت الله علیه و آله و سلم پاشنه  
 گفته اند که از میوزین که نرم آمده گفت دیدم غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس فراموش نکردم در از آن گشت سیاه  
 از قدس سره آنحضرت از سائر اصحاب رواه احمد و الطبرانی و از جابر بن سمره آمده که گفت بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و آنکه و سلم از بای دی تظاهر گرفته که مشهور شده است بر آنکه که سیاه است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در از تر از  
 و سلمی بود و حافظ این چیز گفته که این غلط است از کسی که گفته است از او این نیست مگر در اصحاب علی بن و در قاصد  
 حسن گفته است که این خطای است که ناشی شده است از اعتبار بدو است که مطلقه که میوزین است که در آمده است  
 دیدم اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این چنین و لیکن حدیث در مسند امام احمد معتبر است بر جل چنانچه  
 گذشت و همچنین است نزد بعضی فاضل کلام المصنف گفته اند عبد الحق بن سیف الدین در حدیث آورده است  
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرساده شده ام من و قیامت مانند این دو انگشت و منم که در سیاه و سلمی  
 را و اشارت کرد و تقدیریم بخت آنحضرت بر قیامت باینقدر تفاوت تقدیرم که میان این دو انگشت است و  
 بعضی گفته اند که اشارت کرد و بخت بخت و قیامت مبالغه و الامت باقیم سبعین بود و وجوب البش آنست که  
 بقیه سبعین ظاهر میگردد تفاوت تقدیرم و از آن بعضی گفته اند که سیاه و سلمی آنحضرت برابر بودند و سیاه  
 میگویند که در آن وقت برابر شد بطریق مجزیه برای اظهار محبت و مبالغه و الله اعلم و کان فی ساقیه نموشته  
 و بود بر هر دو ساق آنحضرت بار یکی نموشته و بر گوشت نبودند و بار یک و لطیف بود و در فی الحدیث نظرت  
 الی ساقه که تا نه جماره جماره نیم جیم رفته بر ساقه و دست فریاد آراشم اشعری خاندان که هموار و صاف و لطیف و  
 ابریش میباشند شرم انگار و من سطر نهاده ای استخوان کرد و پس بضم و استخوان که پیوسته باشند و مفصل و

گفته اند که مراد آن سبیری قوت اعجاز است و فی الصراح کردی استخوان امر مفاسل که زوگانه باشد چون  
 دو کتف در انوار خیزان و اما قامت نریای دی ملی الله علیه و آله و سلم نهالی بود از باغ قدس و سرور  
 از بوستان انس جل الله علیه و آله و سلم که کوته بود و نه دراز و با وجود آن مال بزرگتری بود و مانند او در حدیث  
 آمده که کان یقین القوم در ربع یسوع و سکون با در ربع شمس و القامت و در حدیث دیگر بطول من المرقوع  
 و اقصر من الشنبه و دراز تر از مرقوع بحبت میل بجانب طبل و کوتاه تر از شنبه بضم نیم و فتح شین و ذالی سحبتین باشد  
 نهانی یعنی بسیار و دراز از تمامت و اضطراب قامت و در حدیث ابن ابی ارامه که کم کین الطویل المخطو بضم میم  
 ادلی فرغ میم یعنی نانی شده و کسر فین مجر و میله نیز آمده و بغین شده و مجر یا هله بر وزن اسم مقبول از  
 باب تفعل نیز خوانده اند و در از نهایت درازی و لا بالقصر المتردد و نه کوتاه متردد و متردد آمده باشد یعنی  
 اجزای دی و بعضی این عبارات اثبات تفریز میکند اما بسیار نه چنانکه لازم بود مسلم است و در حدیث دیگر کم کین  
 بالطویل البان یعنی مخطو و طول که از همه جدا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده عیس بالذنب  
 طولا و فوق الرقبه اذا جالس القوم عمرهم یعنی بنود که بسیار و دراز رفته باشد و فوق رجه بود یا عتبا بر میل  
 بطول چون می آمد با قوم چه پیشه ایشانرا و پشت و کوتاه می نمودند ایشان نزدی و در حدیث هاشمیه آمده  
 که چون تنه بودی و نه جبه بودی و چون در میان قوم بودی از همه بلند و سر فراتر بودی و منسوب بطول گشتی  
 و اگر در هر دو طرف می بودی از همه دو بلند بودی و چون بقارقت میکردند منسوب بر پوشندی و در مجلس  
 نیز گفتن مبارک می بلند تر از همه بودی صلی الله علیه و آله و سلم و بنود مرا آنحضرت را سایه نه در آفتاب و نه در  
 رماه و حکیم الترمذی عن ذکر ان فی نوادر الاصول و عجیب است ازین بزرگان که ذکر کردند چنانچه در حدیثی که  
 از اسام آنحضرت است و نور را سایه نمی باشد اما لون آنحضرت روشن و تابان بود و اتفاق دارند بر چهره صاحب  
 بر سیاض لون آن صلی الله علیه و آله و سلم و صفت کردند او را با بعضی و بعضی گفتند کان ابیض طبعه و در  
 و جمال و لذت بخشی و در کربای دیدار جان افزای دی صلی الله علیه و آله و سلم باشد یا اختراست از ابیض  
 خالص بی کمک که از اوصاف گویند و تفسیر کردند آنرا با بعضی که فاطمه نیست اما محمود و نه سمرق و نه سمرق بی  
 اشراق و روشنائی خالص بیاض روی مرصع و همچو رنگ جش و مانند آن و در روایتی آمده و تحت سفید روی  
 و تحت سیاه روی در شعر ابی طالب آمده که در پیش آنحضرت گفته فرادبعین مستقیق انعام بوجه لوت خال النبیای

بایان قامت نریای دی

بایان لون شریف

عصمت لارالی و در حدیث علی رضی الله عنه آمده است که در شرب و نه شرب خلط لونی بلونی دیگر است گویا ایک  
لون نشانه شده است لون دیگر را در ادای شرب بمرت است و در روایت دیگر تصریح نکرده ابیض  
شرب بجزه یعنی سرخ سفید و بعضی از هر اللون را که حدیث انس آمده است باین تفسیر کنند و ظاهر آنست  
که در بیان نیز و شرب است و در حدیث نسای از ابوهریره آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه  
و آله وسلم در میان اصحاب خود نشسته بود اعرابی بوفادت در آمده از روی سادگی و محبت فریاد گفت این  
این عهدا که طلب کجا است و کدام یکی از شماست پرسید المطلب یعنی کجاست شمرده است در عالم بحال و  
کمال و در گرفته است عالم را و آواز به جلال او و پر ساخت است حیثیت کمال او گوش خلایق را گفتند صحابه  
نه الا مخراتق این مرد سرخ و سفید روی که بر فرق خود برایش از نیکه زده نشسته است اللهم علی علی محمد و آله  
و در حدیث و جمال رضی القاموس از عرقین بگوئید که در روی دی سرخی در سفیدی باشد یعنی ابیض مشرب و  
مرفق آنکه بر فرق خود نکرده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده لمیس ابیض احق و شرف  
احق معلوم شد و فی القاموس الامتیق ابیض الذی لا یخالط حره و لمیس غیر اللون و در وصف لون شریف  
اگر نرفته باشد و حره و بصره تب است بیان سفیدی و سیاهی و اسمی که گندم گون را گویند گندمی القاموس  
و در مراح گفته سمره گندم گونی گفته اند که این ابیض مشرب جع میشود و عرب اطلاق میکند سمر را بر آن  
و در حدیث دیگر آمده که ابیض بود که بیاض دی مال سمره بود و گفته اند که مشرب چون بشع باشد مشاب  
اسمر است ولیکن او نه یعنی است که سیاهی و روی سخت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده لمیس ابیض  
الامتیق و لا بالادام و از قاموس و مراح معلوم میشود که او نه یعنی سمره و آدم یعنی اسمر است و برین تقدیر  
بقول دی و لا بالادام آدم شده لا ادم مراد باشد و با آنچه گفته شد سبب گشت که مراد سمره است که ظاهر این  
بود و مراد بیاض که ثبات کرده اند بیاض نما لایق این حق است و بیاضی که نفی کردند بیاض خالص که آنرا  
امتیق خوانند باین تقدیر ساطع شد آنچه این جزئی گفته که حدیث کان اسمر صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث  
است که در روی ابیض مشرب واقع شده و لا بالادام واقع شده و آدم اسمر است معنی صحیح بیان  
بیان و سمره گفته که آنچه از جسد اگر بوی آفتاب و باد میرسد چنانکه روی در گردن و دست اسمر بود و در حدیث  
پوشیده بودی ابیض و این سخن را تصنیف کردند که آفتاب و باد را تا خیر نبود و بدین شریف معنی تفسیر لون  
آن چنانکه انور المتجود که در حدیث این بابی الی واقع شده اشارت باین داشتند یعنی آنچه بر نه و سمره

ی بود از تکیاب نیز روشن و تابان و سفید بود و نه چنانکه از سایر مردم ی باشد یا آنکه آنش خام و سگانه و بیگاه  
است پس چون وصف کند از این حضرت می علی الله علیه و آله و سلم پس تا دلی در او بهمانست که گفته شد  
و بعضی گفته اند و آخر عمرش این که رنگ یارگ پخته شده بود و عرق سیمه میزد و قدر آمانشی و زقار و لر با س  
تخففت علی الله علیه و آله و سلم و در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم اذا مشی کان کفها کما کان یط من صیرب و کفها فی التفسیر کرده اند بیل کردن بجانب مشی چنانکه شاخ گل  
بیل میکند و پایی برداشتن بقوت و سرعت بی استراحت و کسال و نیز در از حدیث ابی هریره آمده که چون  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بی سیر میکرد زمین را بنام قدم میکرد و در حدیث دیگر آمده است که مشی بی کرجا یعنی  
بقوت بی استراحت و سستی اعضا در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه تعلق میکرد یعنی بر میداشت پای از زمین  
بنام و گشاده میزد و گام و آسان و سبک میرفت بی تحرک و اضطراب و قول او کانما یط من صیرب گویا فرود  
می آمد از زمین بخند بجانب شیب و صیرب یعنی میخوردند از حد و از لایه نشیب بر میزد آمدن و ناگه کن  
تمایل است برای فوت و برداشتن پایی بنام نه برای یکی تحرک و اضطراب و انهم و در حدیث ابوهریره آمده که گفت  
ندیم من هیچ یکی را نشاب زود راه رفتن اندر سوغه گویا نور دیده می شد زمین برای دی و بدویم که در مشقت  
ی انداختم نفسهای خود را میدیدیم تا هر ای تو ایتم که رباوی دوی باک نمیداشت بی تکلف بطور خود  
میرفت و اضطراب میکرد اصلا این مشی او الزم و ابل بهمت و شجاعت است و اعدل و اقوام اقسام  
مشی است و در اولی است اعتراض و گاهی چنینی و گاهی بی بعضی و پیاده میرفت و گاهی سوار میشد  
خصوصا در ولایت بیت سر پیاده خوش بود و زمین نیاز و آنسر من پیاده خوش است و سوار  
خوش و چون با صاحب میرفت پیش پیشی می برد ایشان را و خود عقب میرفت و میفرمود بگزارید و قائل  
دارد به نسبت جراب برای از شتمکان و در حدیث آمده است کان بسوق اصحابه بود آن حضرت که میراند  
صاحب را پیش خود سوار براندن و اینه را از پس و خود کشیدن از پیش و در سفر بعد از ظهور اصحاب  
رضی و صفار القوی و دای و مانده گانه اسوار کردی و گاه ردیف خود ساجی صلی الله علیه  
و آله و سلم فانه انوار مشی ده است یکی قیادت که مرده گانه و فرسده گانه چون خوب خشک میدزداز  
عاج که پیشرفت و سبک سیری و تعلق و اضطراب و زدن این هر دو نوع ضرر و مستقیم اند و دلیل اند بر  
غزل و مرده دلی و دیگر چون که با حرکت تمام و سرعت اند که بر و در این نوع مشی آنحضرت بودی از حد و ناگه

مجلس شورای ملی

مجلس

و سلم بسکون دو قاری کبر و تواتر چه کنم سعی که ششی با سرعت دست نخم رمل بفتح میم ششی بسرعت بر دوا شستن  
پا و جنبانیدن کتفین چنانکه بپلوانان گذشت ستم نسلان که در دست سبک و بدین کوسبک رخن و از  
سعی سرچ تراست و بفتح خوری بفتح قار و سلم و سکون را و زای آنرا لطف مقصود و دهان رقتی است با نامل  
بشتم قفقی که پس پای را رقتی است نیم جری بفتح جیم و آن بر جستن است و در او ناله را اجازه گویند باین معنی  
است و هم بختر معنی خرا میدان و گردن افزا خشن که روش مشکبک است و ازین چهار کلمه و افضل چون است  
که ششی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و در قرآن مجید که این قسم ششی را هیچ کرد و فرمود جواد الرحمن الدین  
میشون علی الارض هوذا اطیب ریحه و عرقه و فضله صلی الله علیه و آله و سلم یکبار طبعات حبیب آنحضرت  
طیب ریحه است که زاتی دی صلی الله علیه و آله و سلم بود بی آنکه استعمال طیب از خارج کند و هیچ طیب بدان  
نمیرسد آنکس رضی الله عنه رواست میگوید که من هیچ بوی خوش را ندانم مشک و نه عنبر را خوشبو تر  
از بوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دارم عاظم امره که عنبرین فرقد سلی آمده است که گفت ما چهار زن  
بودیم نزد و عقیقه و هر یک از ما گوشش را میگردیدیم و در طیب که خوشبو تر است از دیگری نزد وی و استعمال می کردیم  
طیب را و او سیرید هیچ یکی از ما طیب عقیقه و استعمال نمیکرد عقیقه از طیب بگریه من تند که مساس میکرد دست  
و من را و مس میکرد بدان لحظه خود را و بود خوشبو تر از همه یا و چون میروان می آمد بپسوی مردم می گفتند بوی کردیم  
بوی طیبی را خوشبو تر از طیب عقیقه می گوید این زن که گفتیم روزی بجنبه که گوشش میگردید و استعمال خوشبوی  
و خوشبو تر از ما سبب این چیست گفت گفته بودم از بوی زن و زن آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بوی  
آنکه بریزه که بر اندام بر آید پس آدم من نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شکایت کردم ازین بیماری که  
علاج کند گفت جامه از تن بر کن پس بر بنه خدمت نشستم پیش وی صلی الله علیه و آله و سلم پس و میرا آنحضرت  
بر دست خود گذرانید دست مبارک را بر پشت من و سلم من پیدا شد برای من این طیب از آن روز طه الطاهر  
فی محرمه الضحی و آمده است مردی میگوید که خوشتر خود را بخانه خود فرستادم طیب را بخت پیش آنحضرت آمد تا  
چیزی عطا کند چیزی حاضر نبود پس شیشه طیب را و طیب انداخت روی پس پاک کرد از حید شریف نمود چیزی از عرق  
در شیشه انداخت و گفت نمیدانم درین شیشه طیب و بفرما اگر طیب کنی باین پس بود از زن چون طیب میکرد باین  
می بود نمیدانم ابل سر نه از نام کردن خانه ایشان را است طیبین و آنرا نشنیده که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم و روزی در خانه بود که میکرد و بوی عرق کرد و بود آنحضرت که عرق بسیار میکرد و در او آب بسیار بود و من کلام میگویم

باین طیب است و بوی خوش است









جامع وقاضی عیاض در شفا از عائشه آورده رضی الله عنها اگر گفتند بدیم من فرج رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم هرگز در روایت دیگر آمده که نه آنحضرت از عائشه دیده و نه عائشه از وی و آنحضرت وصیت کرد به علی رضی الله عنه که نشوید در حجر تو یا پدر که نظر نیندازد کسی بر من که نه منید هیچ یکی عورت را مگر آنکه ناپدید گردد هر دو چشم وی این کمال قوت و مانی اوست و ثبوت روحانی آن حضرت خود آن چنان بود که آسمان را از سوکت باز میداشت بلکه بر خلاف ترکش میر و چنانکه از روشش بود از غروب که در احادیث آمده است ظاهر میگردد و این جمیع بخت و اعتماد است که پیش و تنعم آن حضرت در ماکل و طاع آن بود که هرگز سیر نخورده و بنان خوفانست فرموده ثبوت و قوامی بدن درین مرتبه یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بر او باب تمام در کمال است آنست که بود حسن و جمال و صفات و از اینست که در خوبی روی و عین مرتبه که در کمال و مطهر و طیس که کسب عادت حسن و صفات تنعم در آن می افزاید آنچنان بود پس معلوم شد که این بود و کار عالم دیگر برون دایره عادت و اسباب صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت از احتلام فقط بود و وصیت از این عباس که گفت نماز نشوید هیچ پیغمبری هرگز در احتلام از شیطان است رواه الطبرانی اما در حدیث متفق علیه آمده است که درمی یافت آنحضرت در خواب در رمضان و حال آنکه آنحضرت جنب می بود از غیر احتلام پس غسل میکرد و در زره میبهرشت و ظاهر از این عبارت و تفسیر غیر احتلام معلوم میگردد که احتلام بروی صلی الله علیه و آله و سلم جایز باشد و الا نشان کردن آنرا فایده نبوده و جوایش آنست که بنا را نشان بدهیم چنانست حدیثین قید اتفاقی است و بیان حاقه است یعنی غسل آنحضرت از جامع بود نه از احتلام نه بر او که احتلام بروی جایز نیست و اگر نه یعنی باشد لازم آید که در جایب احتلام غسل نمیکرد و این فاسد است و فرموی گفته که صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جایز نیست چه احتلام از شیطان است و آنحضرت از آن محصوم بود و در احتلام در حدیث سیاهم و حدیث انزال است علی و بدین خبری در خواب و این نه شیطانی است و آنچه شیطان است و بدین خواب است و قاضی عیاض گفته که آن از حیث بعد از جماع و کثرت اجتناع ما بود و کلمه در حدیث طبعی از طریق امام اهل بیت نبوت است شکی نیست با ما این که امام جعفری حسن و امام شریع حسین سلام الله علیهم السلام شکی نیست بر بیان علیه شریف و در بعضی روایات که آمده است که گفت امام حسن سوال کردم خال خود را که پدر من را می مالید است از جمیع آن حضرت و یک و دو صاف علیه شریف من اسید و شام که وصف کندی از آن چیز را که مشکلی شوم من بدان تنگ که آن یعنی بدانم که چیزی از علیه شریف در من باشد و خودی سلام الله علیه شریف بود

در این باب  
نموده است

در این باب  
نموده است



میگردان سرخش میکرد آنرا بخشی برای خدا یعنی عبادت میکرد و آنرا چه دی صلی الله علیه و آله و سلم  
 در هر وقت و هر حال در عبادت بود اما امر او اینجا خلاصه است که بی واسطه حق اهل حق خلق حق نفس است  
 و بخشی دیگر برای اهل و عیال وادی حقوق ایشان از غفلت و بیاسطه و مباشرت ایشان بخشی دیگر برای نفس خود  
 اما حق دی از استراحت و نوم و استراحت آن پس از آن بخش میکرد و بخشی خود را میان مردم و شرک میگردانید ایشان را  
 در آن پس چیریدند و انداخته و اصحاب بجا جات عامه میرسانیدند و انداخته مجلس شریف را به سوی ایشان یعنی  
 اول بواسطه فائده خواص میرسد و ثانیاً بواسطه ایشان میماند میرسد و چیزی که در آن حضرت نگاه نمیداشت  
 اندر مردم چیز را از فواید و فواید یعنی آنچه مناسب حال و استعداد ایشان بود و بود از سیرت شریف و عادت کرم  
 دی صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را اختیار اهل نفس و علم و صلاح و شرف باذن یعنی اذن میکرد و ایشان را در آن  
 در آمدن و حضور مجلس شریف مقصود میگردانید و قسمت کردن بر قدر فضل و مرتبه ایشان و درین یعنی هر که بین  
 مقصود تر و ممتاز تر بود و نصیب دی از رعایت و رعایت وافر تر و بیشتر بود و شایسته و مقارن حاجات  
 مردم و تفصیل مقاصد اصحاب و مشغول میداشت ایشان را در کاری که اصلاح حال ایشان بدان بود و میگردانید  
 ایشان را به سوال کردن از حضرت دی و خبر دادن بخبری که باید و میسر بود و باید که برسانند یعنی می شناسد که  
 حاضر است از شما یا کسی که غائب است و میسر بود برسانند شما را حاجت کسی را بگویند و اندر ساینده حاجت خود را  
 فائده و هر که برساند سلطان حاجت کسی را که نمی تواند خود را رسانند ثابت و از خدا تعالی رقم اول از دریافت  
 دگر که در ده می شد و از آن حضرت گرانچه احتیاج است بآن و در میان دین را آنچه اصلاح کرده شود بدان حاجات  
 و در کورتی شد و در نیم شریف دی را آنچه لایق است و فائده نیست در آن دی در آمدند طایبان علم خبر هر که  
 دی یا فائده نصیب خود را از آن دیرون می آمدند از مجلس شریف را نمایند و بر خبر بخت علی وادی که حاصل  
 میشد ایشان را از حضرت دی صلی الله علیه و آله و سلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم پدر خود را از خبر  
 آن حضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با صحابه می نشست چکار میکرد گفت کان رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم بخیرن لسانه الا فیما بعینه بود و بخیر خدا بسته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را اگر در  
 چیزی و در سختی که فائده میداشت و نشود می کرد و در لفظ بخیرن که از آن نیست بمعنی گنجینه نهادن مال ایشان  
 است که زبان شریف دی در رنگ کلیدی بود و بزرگتر دل دی که به اتفاق و عارف الا بال بود و آنچه میسر میکرد  
 است از آنرا می کشاد و اگر نه در بسته میداشت و تالیف میکرد آن حضرت قلوب ایشان را از نگاه شیدا از رسیدن



دی خدایت میکرد که وی را راضی میشد و شمال میگشت و هر که پیشین میگشت با حاجت می آورد و نزد  
دی میبرد و بر آن تا آنکس خود بر میگشت و برینى حاجت آنحضرت تامتی که او بر میگشت و برینى حاجت  
دی که سوال میکرد از آنحضرت و درینوقت حاجتی رونیکر داد و اگر حاجت دی و اگر فرضا چیزی حاضر  
نی بود یعنی خوشی و دوجوی باز میگردد و شنید و شرح این سخن در باب اخلاق شریف و در وجود و صفات آنحضرت  
ظاهرا آمد و هر که ده بود و درم را خوش خلقی و هر کس را بجای برگشته بود گذشته بوده اند هر نزد وی در حق  
برای که در حق بیچس زد و گذشت نیکو و بود و مجلس علم و علم و حیا و صبر و امانت و بلند کرده می شد و در  
آواز و با ذکر کرده می شد و در حرام و سخن ناشائسته ظاهر و شایع گردانیده نمی شد و ملاقات مجلس یعنی اگر فرضا  
از کسی ذمتی و ناشائسته و بشیرینی واقع می شد می پوشیدند و ششتر میگردد و نیند و همه اهل مجلس متذلل تسامی  
و متواضع بودند و تفضل ایشان در تقوی بود و هر که متقی تر فاضلتر و تواضع بودند با یکدیگر و توفیر میکردند کبیر را  
و درم میکردند و غیر را و تیار میکردند و قهاران را و در عایت میکردند و غریبان را اصلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله تعالی عنهم  
باب دوم در بیان اخلاق عظیمه و صفات کرمیه آنحضرت صلی الله علیه و آله  
آله و سلم بدانکه خلق بغیر خاصیت باطن را گویند خلق بفتح خاصیت ظاهر را خوانند و فی القاموس اخلاق  
الغیرتین و بالسکون السیمیه و بالطبع فی الصراح خلق خوی حسن خلق گاهی یعنی حاجت و ناز و روی حسن  
اخلاق را با خلق آید و لیکن معنی آن عامتر است از آن خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقصود بر آن نبود  
بلکه در جمیع و رفیق بود و بسلمان و شدید و غلیظ بود و بر کفار و معنی خلق نزد عقلا و بلکه الهیست که ما در میگردد  
بآن افعال بسببوت و آسانی و این را بیانی است که در کتب مقولات ذکر کرده شده است و اختلاف است  
در آنکه خلق عزیز نیست که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بر آن یا کتبیه است که بنده آنرا کسب یا نعمت  
حاصل تواند کرد و بعضی بر آنند که عزیز نیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه  
و آله سلم قسمت کرده است خدا تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است از زان شمارا که الهی جاری  
و فرمود اگر خبر داده شوید شما که کسی جنبه از با خود قصد بین کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که روی بر آمد از خوی خود  
قبول نکنید و این مبراست از استبعاد غیر خلق و الا هر دو لامکان و قدرت الهی کائن است و تحقیق آنست که در  
تفاوت اند و آن در بعضی حرم بعضی اخلاق چنان غالب و شدیدتر است که تیرا که تیرا نیست و الا لا اله الا الله  
ماور است بجا بابت در ریاضت حاکم تا محروم گردد و بعضی اخلاق ضعیف است و بر ریاضت خوی میگردد و بعضی از

بلی از  
(مهر)

مهر  
۱۴۱









و تغییر و تبدل را اگر در سر پرده غرت راه نیست و بعضی احکام و آثار را چنانست بشر را ظهوری نبوده مگر احیاناً  
و گاه گاه و در مواضع مخصوص بود که قیاس مذکور را و از وسایع بیان نتوان ساخت و رب الفوت و اند جل جلاله  
که در آن موضع نیز در کدام شهود عقلی بود صریح او بر تر از آنست که آید بخیال و در همین قصه غره اصرار است  
که چون شکسته شد دندان مبارک عروج شد بر شرف و روان شد خون بر و گوشت و دشت و آمد بر صاحب  
و گفته اند ای کاش دعای کردی بر ایشان تا سر کار خودی یافتند فرمود فرستاده شده ام من توان لیکن  
فرستاده شده ام خلق را بجهت خواننده و رحمت گذشته ایشان را و فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در اینجا خود  
کمال مبرور علم است و در اینجا جریع و اضطراب کدام است پس قول شیخ رحمه الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت  
کرد و اضطراب نمود و بی صبری کرد پس به نزول این آیت لباس اصطبار پوشید و بعد از اضطراب بقدر گزیران  
حال و قال این مسکین از اطلاق این نقطه متعاشی است اگر چه بقاعده علم و اساس قیاس است و دست  
نماید و نیز گفت صاحب عوارف رحمت الله علیه که در نیست که قول عائشه ثمان خاتمه القرآن در آن جزئی ثامن  
و ابای حق سبحوی اخلاق ربانیه باشد لیکن احتشام کرد یعنی میخواست عاقلانه معنی الله عزوجل را گوید که اخلاق  
آنحضرت اخلاق الهی بود لیکن احتشام کرد عائشه حضرت اکبر را که گویند بخلق با اخلاق الهی پس گویند و انهم یقول  
خود و کان خاتمه القرآن از حجت استیجابات جلال و سر حال لطیف مثال این از و فرمود کمال ادب است معنی الله  
عزوجل و انهم است به بیان عظمت اخلاق عدم تناهی آن بعضی گفته اند که نباید معنی قرآن غیر تناهی است همچنین  
استاره انوار و شامه جلیله و اخلاق آنحضرت غیر تناهی مانده و در هر حال از احوال تنبیه می شود و از سگام اخلاق محاسن شمر  
و آنچه افاضه میکند گفته تعالی بر وی از معارف و علوم که نمیداند آنرا جز دی تعالی پس تعرض بجهت حزن نیست  
و اوصاف حمیده وی تعرض است بر چیز پاکه نه مقدور انسان و از حکایات عادی است و ممکن است که گفته شود  
مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقرآن در آنکه مشتمل بر آیات و نشانهات که ممکن نیست در یک  
و تاویل آن همچنین ممکن نیست در ک حقیقت احوال شریف چنانکه بیان یابد الله اعلم و بعضی از عارفان  
را از حدیث از نبیان علی قلی بر سبند که حقیقت این معین و اسناد این چنین بجهت وی چیست پس گفت  
آن عارف آن رسالت کن غیر قلب سهل الله و هدیه ثقلت ما عرفت گفت ای سائل اگر آن قلب دیگر و غیر  
دی غیر قلب رسول الله صی می گفت نمی بیند است اما اینجا که غیب بعین است از غیب هم نتوانم زد و شرح  
این حدیث در رساله مرجع البحرین کشاده و پیا کرده شده است اینجا باید نگریست نعم بر آنحضرت بسلامت روح

بحد قدرت تعلیقات و تبدلات داروی گشت که از عالی بجای میگزوانید و تا سمیت و منسوخت احکام  
 نیز فرغ آنست و وی در هر حال همیشه و در ترقی و کمال بود نقصان تنزل بجای عظیم دمی راه ندارد  
 و لیکن بعضی احوال فاضله و عالی تر خیا که انبیا همه کامل و معصوم و با وجود آن فضلا بعضی مطلق بعضی و  
 اعمال و طاعات و عبادات آنحضرت نه همه بر کمال و تعلیم و محض تشریح بود ولی آنکه در نفس شریفه و  
 صلوات الله علیه و آله و سلم از ان انوار و آتش رسید اگر دو قسم نبوت و مقامات آن همه موجب محض و اصطفا و  
 احتیاج بود و کسب و ریاضت را در آن مدخلی نه ولیکن بر و زراسر از ظهور انوار در لیل و نهار تشریف برد و داد و کار و ستودن  
 و متوالیست و کفیل حصول همه کمالات و متضمن بر و زراسر از نور و نور دل و قرآن و تعلیم و تادیب و حرم و داماد و نواست  
 آگهی بود اما نهایت خاصیت نفس و بیشتر طبع که ناظر یا ثبات و خطا و نقصانست خوب نیست اگر مراد تهنید  
 نوعی آنرا گمانیدن و جبر و اساقین است بحجت عروض و قری بحجت استغراق و مقام عالی از ان چنانچه در  
 استغفار آنحضرت و طریقان نیسان بروی گفته اند مراد از اندیشه و صورتی داشته باشد اما اطلاق تهنید و  
 اصلاح که معنی از سابقه آلائش نقصان و فساد دارد مناسب نیست فی القاموس نهیه و نطقه و انقا و اخلاقه  
 و اصلاح و فی الصراح تهنید پاکیزه کردن ریح مندر ای ظاهر الاخلاق و بالجملة حاصل بر علی و اکمل مرتبه کمال  
 و اعتراف بجز او یک حقیقت حال اقرب ادب و اجلال است و الله الموفق و صل و چون بود خلق آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم از علم الاخلاق بحث کرد خدا تعالی او را بسوی کافه ناس و مقصود نگردانید و رسالت او را بر  
 ناس بلکه عالم گردانید و ناس را بلکه بر حرم و ناس نیز مقصود نگردانید تا آنکه عام شد تمامه العالمین را پس هر که از عالم  
 پیروز و کار است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول اوست و چنانکه ربوبیت حق شامل تمامه اهل عالم است  
 خلق محمدی نیز شامل است اینچنین تفکر در است صاحب او ایستد از بعضی علماء نظام و گفته که این  
 مصیبت است از بعضی بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرسلت بسوی ما که نیز خیا که جماعه بآن فرستادند و دلیل  
 ایشان از کتاب قول حق تعالی است لیکون للخالقین نذیرا و العالمین شامل تمامه عقلاست و از سنت حدیث مسلم است  
 از ابی هر داکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و رسالت الی الخلق کافیه یعنی گویند مرسلت بعضی ملایک و گویا  
 مراد از این بعضی ملایک را معنی باشد وجه تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عام است و قول حق تعالی و ما ارسلناک الا کافرا للناس  
 دلالت بر تخصیص ندارد چنانکه در هیچ نماز و مفهوم القلب آیه است و الا لا نرم که بسوی حرم نیز نباشد و این  
 خلاف اجماع است بلکه ذکر ناس بحجت است که مقصود از آیه نفی قول تخصیص رسالت بر بعضی ناس چنانچه در علم بود است

صل

چون بود  
خلق آنحضرت  
صلوات الله علیه

بمقتضای رسالت آنحضرت برب و همچنین کریم یا ابراهیم اناس انی رسول الله اکرم حیات و الله اعلم میگوید بنده  
 مسکین نبته الله علی طریق الحق و البصیرة که بعضی متقین انرا بل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم مبعوس بنما را جزو عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات و لیکن ارسال با عقل از برای  
 تعلیم تکلیف و تشریع و انذار است و غیر ایشان بنا بر افاضه و ایصال بنا بر کمال که لایق حال ایشان باشد ضمیمه  
 جمیع عقلا در قول و یتیمالی و ما را رسانک الارجحة للعالمین بر طریق تعلیم شامل است و سلام جمادات بر آنحضرت  
 بقول ایشان السلام علیک یا رسول الله و ارسالت بر سالت دی صلی الله علیه و آله و سلم اشیاء شکر فی حق  
 چون کند ای ابر یا رب که اگر خدا را بگوید که من پروردگار هستم و ای غنی عیروس باغ در پرده هستم و آخرای یا وصبا  
 این همه آورده است و اگر گویند که لازم رسالت و ولایت امر و نبی و تشریع و انذار است و فرج آن بندگان گریاست در آنجا  
 گفته شاید که در شب اسری باشد پوشیده نماند که مقتضای شیب اسری و بی ندانند بلکه احتمال تمام اوقات دارد از حیث  
 نزول ملک که بر آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرد و وجهی مقتضای جن مذکور در قرآن از جهت تنوع  
 ترو ایشان باشد و الله اعلم و در ملاک نهی و انذار نخواهد بود زیرا که از ایشان مصیبت نمیکند چنانکه فرمود لا یسئرون  
 بالقول و هم با حرم یعلمون و الله اعلم ملکوت را عالم میگویند که آنجا من گنجایش ندارد و منزل ملک که بر جبرئیل  
 بر آنحضرت نازل است در احوال و اوقات البقی صلی الله علیه و آله و سلم آمده که جبرئیل آمد با وی فرشته  
 بود و صبح نام که در ملکست بر عهد نهاده فرشته هر فرشته از آن بعد نهاده در باب فضاکی قرآن و فضل فائده  
 الکتاب و خاتم سور و بقره آمده ملک فرود آمد که جبرئیل گفت که این ملک است که هرگز بزرگتر نیامده مگر امروز  
 برسان الله و اخبار آمده که صبح و شام بر قریب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتعلیم و تفریح و تشریع فرود آمدند  
 پس در زمان حیات نزد حضور شریف چنانچه آمده باشند و اصل در بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم تحقیق دانسته شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و انعم و اکمل اخلاق است  
 و اصل منبع و نشاء آن عقل است که منبع می گرد و از وی علم و معرفت و تفریح می شود و قوت را و دعوت  
 قطنه و احاطت فکر و نظر در عواقب و مصالح نفس و مجامید شهود و حسن سیاست و تدبیر و افشا فضائل و تخریب اراکی  
 و اخلاق کرده اند مردم و حقیقت عقل و کلام در آن بسیار است در قاسوس گفته عقل علم بصفتان اشار از حسن و قبح  
 و کمال انفعالت آن و این علم از غرات و تباکی عقل است و عقل قوتیست که بیدار و نشاء ما این علم است که گفته میشود  
 عقل بر سبت عمده انسانی و مادی و حرکات و سکانات و این نیز از آثار و خواص عقل است و حق است که گفته اند آن نور

اصل در بیان عقل و علم

رومانیت که بوی دریانت میشود و علوم ضروری و نظریه و ابتدا وجود وی نزد اجداد و دانست تارفت  
رشته زیاده می شود و نموی پذیرد تا کامل میشود نزد بلوغ و بدان حضرت در کمال عقل و علم و در مرتبه که نرسید  
از این هیچ بشری جز وی و غیر آنست عقول و افکار در بعضی و آنچه افکار و بدیدی بدردگار و دیگر که تنج که دیگر  
احوال و حامد صفات و محاسن افعال او را و مطالعه کند جوامع الکلم و حسن شمائل و دایع سیویاست نام  
و تفریر بشر الخ و تفحص ارباب جلیله و تفریر شیخ حمیده علم دی مکتب سوادیه و صفح نزل و سایر احوال و احوال  
ایام ماضیه و غریب اشغال و بیان احوال او را و تدبیر وی و حزب را که کشل و حش شار و در صاحب طباع متناظر  
و تباعد و در چه مرتبه از جمل و جهاد نادانی و شفا بودند و چه مقدار تحمل کرد و بر خفا صبر کرد و بر اندای ایشان و دیگر  
غایت رسیدند و علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مبداء و مایل و چگونه اختیار کرد و نه او را  
بر نفسها خود و گنا شغفند و طلب رضاء و ادا دادن و دوستان خود را بداند که در چه مرتبه بود عقل کامل و علم  
شامل وی صلی الله علیه و آله و سلم و این همه بی سابقه تعلیم و مداراست و مهارت و ملازمت کتاب و مطالعه  
کتاب مقدسین و جلوس با علما و اهل کتاب بود بیست و نگار من که مکتب نرفت و خط نوشت و آنچه مسلم است که خود  
در این شد و هر که مطالعه کند احوال شریف او را از اجتهاد انما و به بنید که چه تعلیم کرده است او را و پروردگار  
و افکار کرده است بر و علم و اسرار ما کان و مایکون بصورت حاصل شود و او را علم به نبوت ادبی ثنوب  
و شکوک و فتنون خورده و عالی و علمک المکن تعلم و کان فضل الله علیه و آله و سلم و صلوات الله علیه و آله  
و به بن مینه که تا بنی افکار و خیری علامه و در حق صاحب کتب و اخبار بوده گفت به فتا و و یک کتاب  
از کتب قدما خوانده ام و یا فتم در جمیع آن کتب که حق سبحانه و تعالی ما را من از انما خواندیم تا ما انجام آن اند  
عقل و در جنب عقل و محمد صلی الله علیه و آله و سلم مگر مانند ذره از ریگستان دنیا و محمد راجح ترین مردم است و عقل  
و فاضل ترین ایشان و در ای راه ابو انجم فی الحلیه و این مساکر فی تاریخ و در عوارف و غلک و در بعضی علماء  
که عقل هر صمد خرد است و نود و نه از ان در محمد است و بجز و از ان و در فارم و موان گفت بنده مسکین رزق الله  
النبات و الیقین اگر می گفتند که عقل هزار جزا است نه صد و نود و نه از ان و در محمد و یکی از ان در تمام مردم  
گنجایش داشت چه هر گاه بی نهایت کمال او ثابت شد هر چه گویند رواست اینجا اگر سینه ما سدان بسوزد  
حول اهل ریح بنگین چه توان کرد و نا اعطیانک الکوثر و ان شاکم ابو الاثر ابیات شاه سیل شفع انم خواهد  
دو کون و نود و بی حبیب خدا سید نام و مقصود و دست و دست و هر که به فضل و بنظر نرسد و در کمالی نظام









اگر شخصی نزد قوم خود گفته اند من بر شما از نزد بهترین مردم در آورده ام یکی را نزد آنحضرت گفتند یا رسول الله  
این شخص میخواهد که دشمنان را نکشد فرمود من و اگر میخواهی که گشتی تو را در گماشته نمی شویم و از جمله  
انسان خلق و علم دوست صلی الله علیه و آله و سلم آنچه معامله میکرد با منافقان که اندر میگردیدند و او را چون غایب  
ی بود و تعلق میکردند چون حاضر می شدند و این از آنجمله است که تنفر میکند از آن نفوس بشریه بی ایمان و باطنیه  
و هر چند آن کوه می شد آنحضرت و فرستید و تعلیم ایشان بکلمه با ایمان الهی جایگاه انکار و المنافقین و اغلظ  
علیه می کشاد و در غفود رحمت و استغفار را بر روی ایشان و در عاصیک و در ایشان تا آنجا نازل شد استغفر لهم و لا  
استغفر لهم الا باین گفت آنحضرت نمی گردانیده است مرا پروردگار تعالی و تقدس پس ضیاء که در من استحقاق  
را و چون گفت حق تعالی آن استغفر لهم سبعین مرتبه گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده می کنم بر سبعین  
و این نهایت غفود و اغماض آنحضرت است از جرم و خدای ایشان و قطع نظر کرد از آنکه تقابل این عبارت کثیر  
و با الله است نه تجدید و تعیین عدد و لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ظاهر هر که در آن جهت قصد غایت غفود و صغیر و امر کرد  
دی صلی الله علیه و آله و سلم پس بر این بنی ابی راکر رئیس منافقان بود و یکی که در آن با وی و چون مرد آن  
مناظران بر کشید آنحضرت جامه را از بر خود و گفت مرا خست و نماز گذارد و بروی پس کشید عرق آنحضرت  
را بجا آمدی و گفت یا رسول الله نازی کنی بر منافقی که راس و رئیس منافقان بود پس کشید جامه خود را و بر سر  
عمر و گفت و در شان من ای عمر پس نازل شد که میوه و لا تقبل علی احد منهم مات ایما و لا تقبل علی قبره پس آن مرد آن  
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این غایت صبر و علم و شفقت و رحمت بود و آنحضرت بر است اما چون منبر شد از  
درگاه چه کار کند و بعضی گفته اند که این بجهت تطبیق قلب بر او بود که صحابی صالح غافل مرگ او بود و درخواست  
کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که ایما پس فیما بعد منافق را بجهت آن بود که وی  
عجاس عمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را چون در در برابر اسیر کرده بودند و دیده بند بود و عاصیه و یکس  
بجهت طول قامت بروی در دست نمی نشست پوشانیده بود قیض خود را و با بجز در اینجا بیان عظیم مکالم  
اخلاق آنحضرت است که با منافقان که همیشه ازین مایه میدیدند و از آن میکشیدند تا آن یکی میکرد و از ایشان  
حل خواهم بود و اندر اینجا فرمود حق جل و علی و آنک ای خلق عظیم فرمودی همچنانکه با منم کرد و الله عز و جل  
از جمله رحمت او صلی الله علیه و آله و سلم بر است استخفاف بر اهل کبار است و اگر چه بر پیغمبر و ائمه است  
ایشان و فرمود هر که برسد باین فادوات یعنی بیاض شربت کند و آب را بیدار شود و از آن مرده است را که استغفار

گفته محمد و آنرا در ترمذی و تفسیر ایشان. نبی کرو از سبب دامن فرموده لا تظنوه ثانیه بحسب ائمه و رسول و اشارت  
 کرد که نظر ائمه تعالی بر باطن غلوب است اگر چه بظاهر خطای و ذلتی واقع شود اللهم طهر بواطنها و اصلح طواصیرها  
 بجهت سید الکائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و در حدیث بخاری از عاقله آمده است که گفت  
 آن مردی را ستیدمان نمودند و او را بید بر آن حضرت پس اذن کرد که در آید چون دریا نخواستند او گفت مردی است  
 در قبیل خود چون نیست کشته روی کرد آن حضرت در روی دی و انبساط نمود چون برفت مانده گشت  
 باز رسول الله و قتیله که دیری آنرا نگفتی چنین در میان و چون نیست تا در روی و زریه و انبساط کردی و دی  
 آنچه بود فرمود ای عاقله که یافتی تو مرا فخرش و درشت خوی برستی که بدترین مردم نزد خدا و منزهات کسی است  
 که ترک دهدند او را از مردم جهت ترس و پریریز کردن از شری این عبارت اجمال و معنی دارد یکی آنکه نسبت به  
 شریف خود فرموده در اعتدال لطف و انبساط نمودن بآن مرد و منکر کردن درشت خوی نمودن و فخر گفتن  
 تانه و در آن مرد مردم روی و گرد روی نگردند و مردم آنکه نسبت به جمال آن مرد فرمود بیان کرد که به مردی است آنکه مردم از  
 شرف و بزرگواری او بر روی وی نتوانند آرد و از ترس شروی مدارات نمایند گفته اند که لطف آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم با خود و بقصد تالف بود تا اسلام آورد قوم و قبیل او کردی رئیس ایشان بود و بپشتن آن حضرت  
 و او را از باب غیبت نیست چه شایع را می رسد که قیام و معایب که در امت به بیند و بیاید اظهار کند و مردم را  
 بران اطلاع نباشد و این از باب غیبت و شفقت است بر امت بخلاف امت که غیبت یکدیگر کنند و این نیز  
 از غلیظین عیال بنسب و محض جوار است و با وجود آن چون مجبور گردانیده است پروردگار تعالی را به غیبت خدا  
 علیه السلام علیه و آله و سلم بر کرم و حسن خلق اظهار کرد و با وی تامل و نباشت را ازین درین تنبیه است بر امت  
 را با انکار کشی را که اجمال دارد و بدارا شده با وی تا سلامت مانند از شر و غایب دی تا دام که بگذرد است  
 آنکه در فرق میان مدارات و مدارات آنست که مدارات برای انکار شر و حفظ اوقات بود از تقویر در مدارات  
 آنکه جلب نفع دنیاوی بود و راجع این معنی است آنچه بعضی گفته اند که مدارات برای دنیا است بر اصلاح  
 دنیا و این با هر دو و این بهماست و بسا که مستحسن و ممدوح گردد و مدارات نسل و این است برای اصلاح  
 دنیا تا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدل کرد برای آن مرد از دنیا خود حسن عشرت را و شوق کرد و در مکالمه  
 وی و با وجود آن معنی دیگر و قبول وی نامتناقض گردد پس قبولی در حق بود و قبولی در حق نیست بودی و  
 و قاضی عیاض گفت معلوم نیست که وی در بیعت مسلمان بود یا نه و اگر نبود گفتن در بیعت نداشت و اگر بود اسلام

وی خاص و جامع نبوی پس خواست آنحضرت که بیان کند حال او را تا قریب بخورد از وی کسیکه شناسا نبود  
به حال وی و واقع شده است از غیر در حیات آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم و بعد از وی اموری که حالات  
میکنند ضحیف ایمان وی پس این قول از آنحضرت انجا بنحیث از علامات نبوت باشد ما تری کردن و انبساط کردن  
آنحضرت بادی بسبب ایلاف بود و این که باین قیامت مذکور شد ضحیف نام او عینه بضم عین دفعه با اولی بن حصن  
بکسر حاء سکون ضاربین صدقه وین بر برین فراری بود او صاحب المطاع می گفتند احق بهت حیات و کبر وی و  
مطاع بهت آنکه پیش قبیل خود بود و هیچ انجاری از این عباس می کرد و گفت چون عینه بن حصن بن حنیفه  
نزول کرد بر برادر زاده خود جبرین قیس بن حصین و جبرین قیس از انجا که نزدیک بخود میگذاشتند ایشان را  
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بعد از صاحب محاسن عمر و اهل شاکرت وی رضی الله عنه و بعد از این ان باشند با جوانان  
پس گفت عینه برادر زاده خود را ای برادر زاده من نزد آبروی و حاجی است نزد این امیر المؤمنین عمر بن خطاب  
کن ما نزد خود خواست کن که در این بر سر گفت که گفت این عباس پس خواست که نزد این امیر المؤمنین عمر بن خطاب  
بر سر گفت عینه به ده ای پسر خطاب عا چینی پس بخدا سوگند نمیدی تو را با کسی حکم نمی کنی میان ما بعد پس  
در خشم آمد و فرمود عینه که که قصد کرد که بنید از او را از بدی و تفرقه کن پس گفت جبرین قیس با امیر المؤمنین عمر بن خطاب  
گفته است من غیر خود را خدا بخور دام بالعرف و اعرض عن الجاهلین و گفت انهم و از جاهلان است گفت این عباس و الله  
نجا از کواکب را گرفت و رفتی که خواند چه از بر سر و در ثبات دگی کننده نزد کتاب خدا انتهی و فرستاد اباه کی گفته  
که عینه و گفت درین مدتی رضی الله عنه و عمار به کرد با سلمان ابتر رجوع کرد از آن راه و مسلمانان شدند حاضر شدند  
بجای عمار و عمر رضی الله عنه سرانجام است که بیاید در باب غزوات از وی اخبار و احوال که دلالت دارد  
بر شدت جهاد بخودی وی انشاء الله تعالی و وصل در بیان تواضع و ادب حسن و معاشرت او صلوات الله علیه و آله و سلم  
و سلم با اهل و خدمت و اصحاب فی الصراح تواضع فروتنی نمودن و نرم گردنی کردن و بی قیاس و موضع تذلل  
و انداختن پست کردن سر شتر پای برگردان وی نمودن اشتیاق وی از موضع است یعنی فرو نهادن و متواضع  
فرومی نمودن را نه عمل قدر و مرتبه خود و اگر در مرتبه خود و منیر شانی تواضع نیست و صفای کبر است که خود را بالاتر  
از مرتبه خود میدارد و آنکه از مرتبه خود کمتر ننهد آنرا ضعف گویند و تواضع وسط است میان کبر و صفت و لیکن چون  
در نفوس آدمیان کبر جای دارد و گاهی صفت و تواضع میدارد و بعد از الطافه جنید بغدادی رحمه الله علیه  
را بر سریدم که تواضع چیست گفت خفیف انجام و لین انجام و گفت آن شخص للمحق و متواضع که و قبله لیکن قائله

صل در بیان تواضع و ادب حسن و معاشرت

و استماع منه و گفت من را می نموده قهر نفس لدنی انوار صبح نصیب و عارفان گفته اند که نمیرسد بنده حقیقت  
تواضع را مگر نزد همان نورشاهده در دل وی که نفس بآن میگردد و در نرم میگردد و در گذارش نفس صفا است  
از نفس کبر و عجب پس نرم میگردد و نفس و منطق و تنفس میگردد و روی حق و حقی گردا گرد وی می نشیند و سوزشش  
و غبار وی و خطا و فرو رتبه اعلی از آن حضرت پیدا می آید است صلی الله علیه و آله و سلم که در مرتبه اعلی از کمال بود  
و با وجود آن تواضع میورید و از تواضع اوست صلی الله علیه و آله و سلم که نمیرسد و انبیا و ابرو و دگر بیان آنکه نبی  
ملک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد پس بکار من تواضع اندر رفقه قدر همه بزرگوار حق سبحانا و را  
و از همه رفیع و عالی گردانید و قدر او را و سید و لادیم گردانید گفت آنحضرت میباید گفتند و از خود در گذارید و از من  
چنانکه کرد و نصاری این مردم را گفتند خداست بایست خدا و من بنده خدایم پس گویند عبد الله و رسول الله از برای ما که گفت  
بهر من آمد بر رسول خدا نمیکند بر خدا و پس ایستادیم ما برای وی و فرمودند تا بسید چنانکه می ایستند عا جم  
و تسلیم می کنند بجهت از ایشان بعضی را در خود من بنده ام میگویم چنانکه میخور و بنده می نشینم چنانکه می نشیند بنده  
و از تواضع و علم وی بود صلی الله علیه و آله و سلم که نه جز و قهر نمیکرد خادم را و می گفتند چه او چنین کردی و ما چنین  
نکردی و میگویم کی هر بان ترا زدی و با ابل و خیال و گفت عا کشته رضی الله عنهما نزد رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم کسی را هرگز بدست خود نگذاشت و جاد فی سبیل الله را انتقام کشید از برای نفس خود از هیچ کی اگر از جهت این خدا  
و پر سید نماز عا کشته رضی الله عنهما چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون خلوت میکرد و در خانه گفت بود  
ز من ترین مردم بود و بسام و رضا ک و دیده نشد آنحضرت هرگز بای دراز کشنده میان اصحاب خودی خانه کعبه هیچ کی اند  
اصحاب وی دایم می گردانید می گفت لبیک و از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه و آله و سلم که تا لبیک میکرد و ایشان ترا و  
تغیر نمیکرد و کار کام میکرد و کریم هر قوم را و دایمی میکرد و انبیا و را بر ایشان و تفقد میکرد و اصحاب خود را و سید و امیر ایشان  
خود را نصیب ایشان را از انعامات و حمایت و گمان نمی برد و نشین وی که هیچ کی در گریست نزد آنحضرت از سه  
و هر که پیشین میکرد و دایمی آمد و مردوی مصایرت میکرد و دایمی در پیشگاهش از وی می نشست و اگر گوشه  
بگری می بادی می گردانید و سید و بار که خود را از وی مگر آنکه خودی میکرد و انبیا و هر که میگرفت دست آنحضرت را میگرفت  
دست خود را بوی دمی کشید تا آنکه وی نمیکشد دست را و خدی میگردد و احتیاجش نبود و از مردم بی آنکه بیچید اینچ کی  
نازه روی و خوشحالی خود را بر کرده بود و مردم را بسط روی و خلق می شد بود همه را یکای می پرده گشته بودند و بهر نزد  
وی و خلق را بر و بود همیشه ناز و دمی و خوش خلق نرم جانب و در دست می داشت گویند آواز قیامش و میب گوی

گفت عائشه رضی الله عنها چو میبوی خوش خلق تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت انس  
خدمت کردم رسول خدا را ده سال و نگفتم آن من هرگز و نگفتم چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و نگفتم  
چرا چنین کردی و نگفتم چرا چنین نکردی و نگفتم چرا چنین نکردی و نگفتم چرا چنین نکردی و نگفتم چرا چنین نکردی  
خود را پیش نشانید و اگر ام میکرد و هر که در می آمد و روی بسیار که فراخ میگردد و ناید بماند خود را برای وی را اشار  
میکرد برای وی بالین اگر زبرد خود میداشت قطع میکرد بر هیچ کی حدیث او را ناکند از حد روینگد و پند پس  
قطع میکرد و پیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آئینه تحقیق میکرد و ناز راهی بر سپیدار از حاجت دی و چون  
فاتح می شد از حاجتش باینه رفت بر سر ناز صلی الله علیه و آله و سلم و عیارت میکرد و ساکنین را در محبت میکرد  
فرا راه اجابت میکرد و بگوشت و تخم را و دولت کرده می شد بنان چو دینگر آخته بدو پس اجابت میکرد و از آن فرشت  
سیان را صاحب خود و مختلف با ایشان و می نشست بر هر جا که می نشست و سوار می شد گاهی چهار را و در ولایت  
می ساخت و در آن میگردد و خلف خود کسی را و سوار بود و روزی فریاد بر جمادی که نارا و از زمین بود بالان ادا نه  
چو ست خواج کرد بر شتری که بالان کند داشت و بروی قطیفه کهنه بود سادی چهار در هم و این در آن فرود بود  
مفتوح شده بود بروی و طلاات و بلاد و بیری کرده بود و درج حدیث بر روزی که فتح کرده شد که دور آمد و سوار  
صلی الله علیه و آله و سلم باشکرای مسلمانان بپست کرده بود و سر سارک خود را از آن یک نادر صلی الله علیه و آله و سلم  
ملوک چهار یک در وقت فتح کردان کشش در روز از باشند و طاعتی است از رئیس بن سعد انصاری که وی پدرش  
انرا کابو انصاری بود که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنزل انشرف آورده بود وقت گرفتن سوار  
وی حماری پیش آورده و آنحضرت بر ان سوار شد و گفت سعدای قیس همراه دو با آنحضرت پس گفت آنحضرت  
بن که ای قیس سوار شو پس با آوردن من از جهت ادب فرمود اما سوار می شوی یا بر میگرددی و در زمانی آمد که  
فرمود سوار شو پیش من که صاحب و ابا و بست بر قدم وی و همچنین در وقت دیگر زمانی بود که سوار نشد چون آنحضرت  
را و بدو آمد آنحضرت سوار شد صلی الله علیه و آله و سلم و او را پیش خود سوار کرد و فریب ترا تن است که محسب  
نیز می در نظر لبس نقل کرده است روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ماری با بالان سوار پس می قمار رفت  
و ابو هریره پیاده در کعب بود فرمود ای ابو هریره سوار کنم ترا گفت هر چه رضا در خدمت باشد فرمود سوار شو پس  
بمحمد ابو هریره ترا ننست سوار شد پس جنگ در خدمت رئیس بر روزی از آن اقدام باز سوار شد آنحضرت و فرمود  
سوار کنم ترا ای ابو هریره گفت هر چه در خدمت خواهم فرمود سوار شو پس قدرت نیافت ابو هریره پس پیاده خدمت باز

باز بود بر زمین افتادند باز گفت سوار گتم ترا سوختن بجای که فرستاده است ترا بجای نمی خواهم که بنده ام ترا را بگویم  
 و هم طبری ذکر کرده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بود و امر کرد صاحب را با اصلاح گوشتی پس رفت  
 مردی از صاحب گفت برست و بجای آن دیگری گفت برست و بجای دیگری برخواست که برست پس آن شخص  
 گفت برست بهیچ راهی که آوردن گفتند یا رسول الله کفایت می کنم ما را از این کار خبر نمودید ام که شما کفایت میکنید یا  
 کرده میدارم من که تمام وجودم بر تنبیه بینم میان شما و خدا تعالی تا خوش میدارم که به بنده اتما را بیاوران  
 خود یکبار بنده تعالی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شکسته شده بود یکی از اصحاب به گفت بده یا رسول الله این را  
 این که اصلاح کنم گفت من میخواهم که متنازه باشم و کسی خدمت فرایم و یکباری ایلمیان نجاشی ملک حبشه آمد بودند  
 آنحضرت با است و تا خدمت کند ایشان را اصحاب به گفتند بگذار ما را یا رسول الله تا خدمت ایشان بکنیم خبر نمود ایشان  
 خدمت دیگریم اصحاب بسیار کرده اند و من دوست میدارم که کفایت کنم ایشان را آنحضرت میکرو خدمت ایشان  
 خود را و پاره میداد خدمت جامه خود را و پاره میزد و فلان خود را میداد و شید گوشت خود را و پیش بخت جان خود را و چنین  
 واقع شده است در خدمت که و فلانی خوبه و فلانی پیش بختن در جامه و سر و لیکن گفته اند در بدن شرف دی پیش نبود  
 مگر بر روی نمی نشست و گو یا و فلانی در خدمت صورت فلانی است که نگاه کرد دست و جامه تا گوری و غباری و حسنی  
 و غباری و روی نباشد و الله اعلم و شتر خود را می بست و علف میداد و میخورد و با خادم و غیره میکردادی باری میداد  
 و خدمات و در میان همه گفته که تعین است محل این امور بر اوقات یعنی میکرد و اینها را گاهی گاهی نیز که به ثبوت پیوسته  
 است آنحضرت را خادمان بودند و راه علام داشت پس گاهی بنفش نفیس خود میکرد و گاهی غیر خود میخورد و گاهی  
 شکر گشت می نمود و بر میداشت متاع خود را از انبار و نمیکند داشت تا دیگری بدو داد و او به برده میگویی که در آنم  
 باز از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس تجربه میسر او علی را به چهار در بهم و گفت مردان را که در آن میکرد و اتمان با هم  
 کشت و چرب برکش پس بر جسد آن مردان را گفت من هرگز از کسی نشنیده ام که در او ان شرف بخور پس این چه  
 گفت وای بر تو که نمی شناسی این چه خود را پس آن مردان از دست بنده اخت و برخواست تا بوزن دست مبارک آنحضرت را  
 پس آنحضرت دست یکشیز نمود این کار را عاجز هست که با ملک در و سار خود میکنند و من ملک ششم حوی ام کی از شما پس  
 برداشت سر او را و پیش آمد من تا بر دارم آنرا فرمود صاحب متاع را از ترست برده اش من متاع خود را که که خفیف  
 باشد و نتواند برداشت پس باری دید او را برادرش تنبیه می نمود پس او را بیل تنبان است که پوشش عاجز  
 است و از پنجه خریدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معلوم شده آنرا و در پو نشین آنحضرت

بناخت اختلاف در ایشان که اول وی

مسئله اول را اختلاف است و این قسم جزوی در کتاب الهدی گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پویشیدن بود  
و روایت هم کرده است که آنحضرت سرزایل پوشیده است و صحابه و زنان شریفه باذن دای پویشیدند ملا این سخن این  
قسم را تصحیف کرده اند و احادیثی که در بعضی طرق با سناد ضعیف آمده که ابوهریره پسر ابی سنان آنحضرت را رسول الله صلی الله علیه و آله را  
فرمودم بخم در غرور و خرد و شرب و زنده گیر که من امروز به سترخی باجم سائر فرزندان و با بر خیزی این جهان و طبعی و عقلی نیز این نیست  
آنحضرت نمی صلی الله علیه و آله و سلم از برای پویشیدن اگر او را با یکا بچین انداخته اند که در یک دو ظاهر است که این چنین احتیاج به بیان دارد  
و اگر او سرزایل است بود و پویشیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا اختلاف است بعضی چرم کرده اند که پوشیده و دشمنی شرح شفا گفته که پویشید  
و یک نفرین آن سرور و بر او صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی طریقت چنانکه در صیاح الاصول آنحضرت ترمذی دانی دانده آورده و این شکر سرزایل کرده بود  
و ابوعلی دانی ترمذی خود در بعضی ضعف از برای هر که آورده گفته و در آنم ترمذی در بازار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پویشید و بر او را در هم  
و این شوق را از دانی بود که پویشیدن این آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودی فرمود و کسی چه بگوشت یا نگوید و از آن گفته من هر که پویشیدند آدم کرد  
و این سخن از آنکه گویید هر چه گفته دای یزدی شناسی بخیر خود را این آن مویزان انداخته است و در قاضی است و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و اگر او سلم پویشید صلی الله علیه و آله و سلم است و اگر او را از آن پوشیده گفته است آن حضرت اما چه است که یکبار خود کند من یکبار خود کردم از پس شما پس  
آنحضرت سرزایل که فرموده در آن خطابه پویشید که خود را بستم که سرزایل را از دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگویم و من بر دارم از آن فرموده است و از آنجا  
تر است بر داشتن متاع خود که آنکه ضعیف باشد و تواند بر داشتن پس باری و با و را بر او شکر کنم و از برای آنحضرت پویشی سرزایل را و نیز خودم پویشم  
در غرور و خرد و شرب و زنده گیر که من امروز به سترخی باجم سائر فرزندان و با بر خیزی این جهان و طبعی و عقلی نیز این نیست و ظاهر  
و یک نفرین با سنان ضعیف و ملا این است بر پویشیدن زاده اصلی است و می ضعیف است و ملا باجم سائر فرزندان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیح و  
ثابت است و این قسم در کتاب النبوته صلی الله علیه و آله و سلم گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پویشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم سرزایل پوشیده و صحابه و زنان شریفه باذن دای پویشیدند و در صحیح خود و ترمذی آورده و گفته باب السراپل  
و لیکن حدیثی در ابی سالمی می نموده زید که هیچ گفته و بعد از آنی در شری که نزد وی متوجه آورده اند که سیر المومنین شمان زنی الله علیه و آله و سلم در  
که او را شرب و خمر سرزایل پوشیده بود و روایت کرده شده است که غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگیرید پویشیدن سرزایل از یکا  
سائرین ثبات ثبات و محسن و محفوظ گردانیده بآن زمان خود را چون برون آمدیم یعنی ایشان مناسبه و این راست خود را و روایت  
در بیان آمدن از آنجا که آورده بعضی معتقدین در جم الله و این حدیث را اصولی در صحیح ابی اسامه از امیر المومنین صلی الله علیه و آله و سلم از آن  
الله که گفته بود من شسته نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در قیام در آن پس بگوشت زنی خود چندی و بپزدادی و بپزدادی پس  
بپزید و در پویشیدن و بپزید و آن زن بپزدادی پس روی گردانید و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اندکی گفتند و رسول الله صلی الله علیه و آله  
سرزایل پوشی است فرمود الله انقدر لشرب و لذات من استی یا ایها الناس اتقوا الله و السراپل است و انما من استرا یکم خصه ابی سالم  
فما کم راه الرضی و العصفی فی العصفی فی الا و ابی الدی فی ستره و س و گفته که این حدیثی این حدیث را در  
موقوف آورده و لیکن صحابه و خود و حدیث ترمذی ثابت است بطریق متعدد و انهی و احادیثی که شرح سفر السعادت

آورده اند و لیکن اساسی در ضمیمه و بعد از این حدیث بر یوسف بن زیاد و اسطوخارست دوی منجیف است جدا و گفته اند که  
 از این منجیف عثمان رضی الله عنه در آن روز که او را شمشیر ساختند سر او را پوشیده بود و کلام در شرح سفر السموات  
 در این باب زیاد برین کرده شده است فلینظر شمر دور آمد بر آن حضرت مروی پس از بدین گرفت از بهیبت وی اهل الله  
 علیه و آله و سلم فرمود آسان کن بر خود کار و بجز من باد شاه نیم من پس رفتی ام از فریش که میخورد و قدیر العی میگوشت  
 فان را کلام فقر و مساکین است و آنرا آن حضرت رازی که عقل وی فتور و نقصان بود و گفت مرا بسوی تو حاجت  
 است فرمود نشین و در همه کج که مدینه که غایبی بنشیند من با تو و فدا کنم حاجت ترا پس نشست آن حضرت با وی تا نماز شد  
 و روان از حاجتی که داشت در روایتی بخاری آمده است که اما مدینه می آمدند و دست آن حضرت را میگرفتند پس او را بشد  
 آن حضرت علی الله علیه و آله و سلم بر خاکست بر زانو و در پنجاه انوار عباد الله است در توضیح کردن از هر دو آنست نه در هر دو  
 باشد و بهر جا که میخواست می برد و اگر چه بیرون مدینه باشد و زیاده برین توضیح و تبری از کبر متصور نیست و رنگ داشت  
 آن حضرت که بیفت با پیوه مسکین و فدا میکرد حاجت ایشان از عید الله بن ابی الحسن را گفت فریدم از آن حضرت علی الله  
 علیه و آله و سلم پیش از بیعت چیزی و باقی مانده مراد را چیزی از شن پس و عده کردم آن حضرت را که همین جامی که من  
 و فراموش کردم و بعد از شمر روزیاد آمد نگاه می بینم که آن حضرت همانجا نشسته است فرمود و مشقت ماضی تو مژدن  
 همین جام درین مدت سه روز انتظار میم تر و او را بود و درین نهایت تو اضع و سیر و صدق و عده است و از  
 اسبیل بخیر علیه السلام نیز مثل این آمده است که فرمود حق تعالی آنکه کان صادق الوعد و ش این از بعضی متعالم شریعت  
 بنوی نیز بود و آمده چنانکه آمده است نوشت آنقلین شیخ عبدالقادر بیلانی رحمه الله علیه سال تمام بود عده مروی  
 نظر نشسته ماند و آنقدر خضر علیه السلام بود و عادات بود که وایان مدینه بهرامی آوردند و نظر و فدا آن حضرت علی الله  
 علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر آب آورد و مروی انداخت برای شفا بیمار آن و گاهی در باند آب و آوردند  
 و برای خاطر اینها دست انداخت و حسن عشرت با ارواح مطهر و بسیار رعایت میکرد و همه را و ایشان تقیبت  
 و میگذاشت و خیر آن هزار را که بازی میکنند با عاقله و چون میخورد آب از ظرف می نهاد و زمین شریف خود را در شمع  
 و زمین عاقله و میگرفت استخوان از دست عاقله و میخورد از بها خاک عاقله و میخورد و حال آنکه عاقله میگوید و میداد  
 بود مسواک را تا نشسته بدین پس عاقله می نهاد مسواک داد و زمین خود میگوید آن حضرت میگفت آنرا از زمین و  
 می نهاد و در زمین خویش و این غایت تو اضع و نهایت محبت است با عاقله و درین دلیل است بر تبرک با آن بزرگان  
 و تبرک و در کنار عاقله و پس میگرد و او را و حال آنکه حایم بود و میخورد او را تقیبت عاقله می نهاد عاقله خسان و در شفا



روی صلی الله علیه و آله و سلم روی رضی الله عنهما در آن ایام صغیره بود و یکبار ه آنحضرت با عائشه مسافرت کرد  
 یعنی لاغت کردند و با یکدیگر میزدند پس در گذشت عائشه از آن حضرت پیش وقتی دیگر باز دوید پس در گذشت  
 آنحضرت از عائشه این وقتی بود که گوشت گرفته بود عائشه و خندار شده بود و گفت آنحضرت این پیشی من از تو در  
 پل آن پیشی تو بود از من و یکبار ه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه عائشه بود ام سلمه طعام فرستادی عائشه  
 وقتی یک کاسه طعام زد کاسه شکست و طعام بر زمین ریخت آنحضرت پاره ای کاسه بر جیده طعام برداشت و در آن تمامه  
 آنحضرت را بخاطر آن گفت غیرت کرد و مادر شما و بیانی نمود پس کاسه دست آنحضرت عائشه گرفت و باقی طعام نیز نشست  
 از خانه وی برداشت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد و گفت کاسه تاوان کاسه طعام در این خانه و بیعت و بیعت  
 عدم مواخذه زنان در غیرت زیرا که در آن حالت که عقل مجبوست از جهت شدت غضب که اشاره کرد به است از غیرت  
 و در حدیث آمده است که زن در حالت غیرت نمی شناسد اسفل را وانی را از اعلاش یکبار ه روی صلی الله عنهما  
 شود بای آنحضرت فرستاد و گفت عائشه بسوده بخور ازین طعام وین بخور و گفت بخور و گوئی نمی الاکم روی تر این  
 روی بخور پس بیالود عائشه روی سوده را بطعام آنحضرت نهد که در بسوده گفت تو هم بیالای روی او را پس بیالود  
 سوده که عائشه را و خنده کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چنین بود احوال آنحضرت باز و اوج مظهره که مواخذه  
 میکرد و ایشان را غیرت و مزاج و خند و می داشت و چون اقامت میکرد در ایشان نیز آن عمل و در وقت بیعت و بیعت  
 میکرد و یکبار ه نعل کند سیرت آنحضرت را با بلی عیال را صاحب و فقر و مساکین و انعام و اراذل افسیان و زاری اند که رسید به  
 آنحضرت در وقت طلب یعنی جانب غایتی را که متضمن نیست آن هیچ مخلوقی را و با وجود آن شدید بود و در حد و خدا  
 حقوق دین بمجدیکه ممکن نیست رسیدن بدان با خلاق و افعال آنحضرت همه مجزات معلما بود بر نبوت وی که مثل آن  
 از هیچ کس نبود و یا صلی الله علیه و آله و سلم و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه و سلم با صلابت و با لطافت میکرد و لطافت  
 و محادتی نمود با صحاب و مزاج میکرد و ایشان و مقصود از آن و مجوی خوشنوی بود و اگر مزاج هم میکرد و ضحک و کلام  
 حق بودی و ملاعبت میکرد با صبیان و می نشان از اطفال را در کنار و اجابت میکرد دعوت جز و عبود و مسکین را  
 و محادتی کرد به بار را در انصاف مدینه و می از ملاعبت و مزاج که در بعضی احادیث واقع شده همگی بر کثرت  
 از اطرار نیست که شافعیل از ذکر خدا و تفکر در محبت دین گردد و آنچه سالم باشد از آن میباح است و اگر متفکر  
 از آن تلطیف نفس و البف طلب باشد بخاک فضل آنحضرت بود و مستحب خواهد بود بقیقت اگر نمی بود و واضح و روشن  
 آنحضرت باطن و با صلابت می با ایشان که قدرت آن میبود که میبایست و تکلم کردی بادی با بسادای داد

حضرت دی از جهت غایت جلالت و مهابت و سطوت عظمت وی صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند حکمت در آنست که  
 آنحضرت بعد از ادای سنت فرمودیت میکرد با عاقلان و اگر سید امیر و اولاد اعیان میگرد بر زمین پس بیرون میرفت  
 بعد از آن یسوی نماز آن بود که اگر بیرون آمدن بر آن حالت که از ابتدای قیام شب تا لاوت قرآن و ذکر حق تا انوقت  
 حاصل میشد حضرت در آن احوال و اسرار و در قرب و نزدیکی در بناجات و کلام حضرت جبار و غیر آن از اوصاف  
 و احوال که کلیل است زبان قال از وصف همه حال شمار آن استماع نمیداشت و طاقت نمی آورد هیچ چیزی  
 که طاقت و برابرت نماید و از حدیث میکرد آنحضرت با عاقلان و سنی اند و عباد افضلیع میکرد و بزرگوار حاصل  
 شود و اسوانست با عاقلان و مباحثات با اصل خلقت که این است و غالی است که فردا در آن علو آن مقام  
 که در وی بود بعد از آن بیرون می آمد یسوی ایشان و نبود این مگر از جهت رفیع و مهربانی با ایشان کانی باطنین  
 در جماعت آن نکته نیست که نقل کرده است و در جواب سید که سید از این الحاح در حدیث گفت بنده مسکین شد و الله تعالی بطریق  
 الحق و یقین که این حال تخصیص با شما تمام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همیشه مرا علی علیه السلام تمام فرمود  
 ممکن بود و در باطن با هیچ یکی از خلق مخلوق تا نهال نداشت حکم الهی و تعالی که بدعت و ابداع و حکام مأمور و محکوم  
 و شفقت که بر خلق خدا داشت از دای مقام احدیست تخصیص بشیرت نزول فرموده و با ایشان میباشرت فرمود  
 بمصلحت الف مشرح ملک صدر کفخی و کشادی در سینه مبارک وی ابداع فرموده بودیم که حضور حق را با دعوت خلق  
 در وجه کائنات باین جمع می نمود و وقت محرو قیام لیل و نسی مخصوص است از اوقات شریف وی و این مقام پروردگار  
 تمام مخصوص بحضرت سید الانام علیه السلام و فصل الصلوة و التسليم و غیر از اولیا کرام بر قدر بیعت آنحضرت لیف  
 از آن حاصلست و بود عزاج و ملائمت آنحضرت را بر کائنات و تا خارج از حد و عدو و احوال تا نوبت بخلافتی رسید  
 یکبارگی و در بیعت تمام سلمه که بر میباید آنحضرت بود و نزد آنحضرت در آمد آنحضرت و مقبل خود بود پس با شید که در نزد سید بطریق  
 مزاج و پدید آمدن برکت آن حسن و جمال در رو او که هرگز متغیر نشد ثابت بود آبروی شباب و رونق آن تا آنکه عجز که میر بود و  
 محمودین الریح که از صفات اصحاب است در وقتی که پیمبال بود آنحضرت با خانه ایشان آمد و در خانه ایشان جای بود  
 آنحضرت از وی که آب داشت بخورد و بطریق مزاج آب و بن بر سر خود نمود و پس از برکت آن ادا حافظ حال شد که آن  
 قصه را بدو داشت همین وجه را از صاحب شمر و در حدیث او مذکور است که در آنجا که از حکایات مزاج و مباحثات وی صلی الله  
 علیه و آله و سلم است که وی بود از اهل با وید که نام گاهی بر می آید و نزد پیغمبر از حدیث با وید که خوش می آید آنحضرت در  
 وقت دایع و از آن شباهت از جامه و مانند آن بوی میداد و دوست میداد و میفرمود که هر دو سال است که منمیرم پس آنحضرت

روزی جانب از پیش یافت راه را در بازار ایستاده و پیش آنحضرت از جانب پشت روی آمده دست مبارک  
 بر پیشانی نهاده و با بوی خوشید و در کنار گرفت پس چسبید و بیک خود را بر پشت او و او نمی بیند آنحضرت را  
 گفت بگذاز کیست این و چون نیتاخت که آنحضرت است چسبیدن گرفت پشت خود را بسینه آنحضرت و نمی خواهد  
 که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این علام را بخور را گرفت رسول الله اکنون می یابی تو مرا کاسد و کم بها  
 فرمود و لیکن تو نیز خدا کاسدستی و گران بهای تو را بخر تو واضح آنحضرت است که هر کس خطای می یابد بخود اگر خود پیش  
 می آمد بخود و الا می گذاشت و نگذاشت که این طعام بد است شور است ترش است که کاسد است غلیظ است  
 و رفیق است در طعام معلوم میشود که عیب کردن طعام خطاست و خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را  
 در روی صنعت کنند و گویند که بد بخر است و مال ضایع کرده است و است اما درین نیز شکست خاطر ضایع است  
 اگر نکند تیر و تیر غایت تو واضح حسن خلق آنحضرت آن بود که دنیا که شایع است امانت تخفیر و دم آن بر زبان آنحضرت  
 میفرمود که دشنام بکنید دنیا را اگر خوش حری است مومن را میرساند بخیر و بجات میدد باز شر فایده و همچنین نمی  
 میکرد و از سب و بد و حدیث قدسی آمده که لا یستول الذی یفان الله به و آنحضرت را صلی الله علیه و آله سلم در و در بیان  
 نبود چنانکه ملوک دنیا و از انرا میباشند نمرد آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم موقوف بر اذن بود تا کسی در  
 خلوت بوال و بیال می نهد و در آید و مانع از شغل نیاید و از تو واضح آنحضرت بود که فرمود لا تقضونی علی یومئس من سئس  
 و لا تخیرونی علی یومئس و ان شاء الله ان یومئس و لا آدم و مانند آن بران بیان واقع و حدیث نبوت متشابه بود چنانکه  
 است و در اصل بعضی گفته اند که در و این احادیث پیش از نبوت فضل رسیده و بسیار از اینادری مل نزول می بر این و  
 تحقیق این نبوت در مجلس میاید انشاء الله تعالی و از تو واضح آنحضرت آن بود که میاد و بر سلام میکرد و برای هر که  
 می در آمد بروی در و سلام میگفت بروی و در اینجا نبوت نیست و از تو شریف او را که چون آنحضرت را بجات شسته  
 درین انشاء و تصفیه است نخست از آنرا که می در آمد بروی بر سلام مشرف می سازد و بعد از سلام می بر آنحضرت بگوید  
 سلام از آن جانب نیز مشرف میگردد و بعضی از مفریان درگاه باشند که سلام بجایه سمع بطریق کرامت نیز  
 مشرف شده باشند آنحضرت رحمت است بر امت در بجات و بعد از وفات و صلوات و وجود و سخاوت صلی الله  
 علیه و آله سلم وجود و سخاوت همدیگر است و بیک معنی است قال فی القاموس الجود السخا و السخا الجود و در صراح  
 وجود و سخاوت دورا بمعنی جود و فردی گفته و گفته اند که سخاوت غریزه است در مقابله و می نخست و شیخ از لوازم  
 نفس است که اراضی است و بالطبع مسک است و شمع از آنرا می عیب بخورند و بکلی است و اطلاق نمی بر هر دو کار تعالی یا نیز

توجه

توجه

بیم

بنود و اجزای آنجا غریبه بود و مقابل بود و بخیل آید و بخیل راه می یابد بآن اکتساب بطریق عادت پس هر سخی  
 بود او است و هر جواد سخی نه و حقیقت جواد آنست که بخرمن و بیخوش باشد و آن صفت حق سبحانه است که بی جود  
 عرض و بخشش نماید نعم ظاهر و باطن را کمالات جسمی و عقلی را بر خلائق افاضه نموده است و بعد از وی تعالی ایودا و اودین  
 رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وی علماء امت دی که شرف علم دین کنند چنانکه در حدیث آمده است که  
 افتخار جود و اثم انما جود نبی آدم و اجمود هم من لجمود حل علم علماء و نشر الحدیث و قاضی عیاضی مالکی رحمه الله علیه  
 در این عنوان کرم و سماحت را زبانه کرده و گفته که جود و کرم و سخا و سماحت معانی اینها متقاربانند و فرق کرده اند  
 و گردانیده اند کرم را یعنی اتفاق بطیب نفس و چیزی که عظیم است قدر وی و شرف وی و نام نهاده اند آنرا حریت  
 و غیره یعنی آنرا و مردی و این ضد ثنات است بنون و ذوال مجری الصراح ندالت خود را می نشاندن نزل و ندای گفت  
 فیه فی القاموس التذلل و التذلل تخفیس من الناس التفرقة فی جمع احواله و گفت که سماحت تجانی از چیزیکه مستحق  
 است آنرا غیر او را و بطیب نفس این ضد شکاش است بشین مجر و سین همله یعنی دشوار خوی جل شکس کبشین  
 و سکون کاف الصعب الخلق و قوم شکس بفهم و سکون جمع مثل رجل صدق و قوم صدق کنذا قال الششی و  
 گفته سنی و سهولت اتفاق و تجنب از اکتساب چیزی که محمود نیست و هو الجود و ضد التقیر یعنی ضیق و تنگی الصراح  
 تقیر تنگد بر حال تنگ داشتن و گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همسر  
 و برابری کرده نمی شد با وی درین اخلاق و باین صفات و صفت کرده است او را هر که شناخت او را صلی الله  
 علیه و آله و سلم استی و در حدیث بخاری و مسلم از انس آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن الناس  
 و اجمع الناس و اجمود الناس و سبب این آنست که نفس دی اشرف نفوس مزاج او اعدل از هر چه بود و هر چندین باشد  
 فعل دی احسن افعال باشد و شکل دی اجمع اشکال و خلق او احسن اخلاق و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 جامع جمیع کمالات جسمی و روحی و ده اوی نمایی صورت و سیرت و بود اگر ماسخی را جود الناس و گفته اند که چرا  
 چنین نبود که وی مستغنی است از فانیات بیانیات حاجات و بود است از ماسوی الله و کتفی است بوی شانه  
 صلی الله علیه و آله و سلم و در احادیث صحیح آمده است که سوال کرده نشد و در خواسته نشد از رسول خدا چیزی که بر گرد  
 گفته باشد و در بیان المعنی که هر کس بر چه از وی خواستی اجابت کردی و بدای و قال القزوق فی التمه صلی الله  
 علیه و آله و سلم شعر ما قال لا انطالانی شهده و لا لا الشهده کانت لاده نعم و ترجمان بیت آنست که شاعری کرده و چنانکه  
 آنرا در معنی ظالمی گفته که مستحق این وصف است عفا الله عنه و زلفت از زبان ما کز شکرش هرگز نماند

لا اله الا الله و اگر فرضا چیزی حاضر نمودی سکون کردی و قبول معرفت و تجوی سائل کردی و اعتراف نمودی  
اما هیچ گفتی نمیدهم و نیز گفته اند که تکلم با ائمه حضرت علی ائمه علیه و آله و سلم بجهت منع از عطا رنجودی  
و از نهی آنکه که قصد اعتقاد از غیر گفتنی دهند در اعتقاد آن جماعه که بحضرت ائمه و طلب ساری نمودند بادی افزارند  
فرموده الا اجد ما احکم علیه و ارجو دان گفته اند که فرق ظاهر است میان لا اجد ما احکم و لا احکم و اگر چه در باب  
آخرین که سوال علی آن کرده اند لا احکم نیز فرمود بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرده و فرمود و اجد ما احکم خصوصیت  
آن مقام اقصای آن کرده باشند که نبود و سالاران نیز میدانستند که نیست و با وجود آن ابرام نمود و گستاخی کردند  
پس ناگید کرد برای قطع طمع ایشان پس خصوصیت سینه و خصوصیت با شهادت موم حدیث که در تالی فی العاصب اللدینه  
گفت بنده سکین بنیه اندنی مقام الصدق و البقی صواب است گفته شود و ابو جهم جبران کلمه لا یر زبان  
شرعی نمی خلی نیست است از ساقی عزت حال دی علی ائمه علیه و آله و سلم چنانکه بخلاف وضع کنند و این  
جبار است که است ازین معنی نه جبران این کلمه بر لسان شریف بفرماید دیگر و نیز آنچه آمده که کسی بفرماید طلبید  
وادی و اوزان بات وجود است که حقیقت معنی آن اعطای این معنی آن به شیعی است و بسیار بودی که آنحضرت صلوات  
وقت با مصونیت سکولان در نا دادن دیدی چنانکه مثل حکومت بطلب دادی تا در انتظام مهمان مسلمانان و صلاح  
حال آن شخص خلل راه نیاید گاهی می فرمودی تا آن شخص در حیطه طمع و سوال و در طبع حرص نیست و بابت بطلان گرفتار  
نگردد و چنانکه حکیم بن خرام گفته بود در نگاه و مشبهه زاده حدیث کبری بود چیزی طلبیدند و فرمودن خود بدیم اما  
که در شکر گراستی با آن همراه خواهد بود نصیحت کرد و ادراکه تا توانی سوال کن از هیچکس گویند که بعد از آن حال حکیم بکار رسید  
اگر از تاز باز دست دی بر زمین افتاد کسی گفتی که برادر و برادر و همچنین ابو در رضی ائمه علیه و آله و سلم علی کرد فرمود یا ابا در  
نویسنده جوس علی کن و سوال کن از هیچکس چیزی بر او نه تاز یا نه خود را اگر افتد بر زمین و ابو در رضی ائمه علیه و آله و سلم بکار ایشان  
بود و بنده میبوی از خارج حرام است اگر چه بپزد و ای زکوة باشد و چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت چیزی را  
برای جاعه مطامیر فرمود و عمر بن الخطاب رضی ائمه علیه و آله و سلم برای شخصی که به حال استحقاق دی مطلع بود چیزی را انعام  
کرد و گفت هو مومن فیما اعلم بارسول ائمه علیه و آله و سلم بار انعام کرد پس آنحضرت فرمود بسیار که من دوست میدارم او را  
نمیدهم صلاح حال دی در آن می بینم و با خود را در برابر قول عمر رضی ائمه علیه و آله و سلم گوشت جو مومن فرمود و از مسلم میوم بار  
چون انعام از خدا گذشت این را فرمودند در اینجا خلق با خلق الکی است تعالی تقدس که بنده دوست نمیدارد  
و از حطام دنیا شای نمیدهم و دیگر بر امید به دوست نمیدارم و نعم احوال دارد که درین موارد لفظ لا یر زبان حضرتش

نزیه باشد و بوجه دیگر که گذرانیده باشد اما نظر بر معنی باید بر یکاشت اعتبار لفظ مسل است و ان شاء الله تعالی با جملة  
 آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم سائل را رد کردی و اگر چیزی نبودی نزد منی فرض کن بر ما چون بیامد ما را  
 چنانچه او خواهد که در یکبار سالی آمده بود نزد من نیست نزد من چیزی بودی فرض کن کنترین آنحضرت گفت منی الله علیه و آله  
 یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست پس تا خوش آمد آنحضرت را این سخن از  
 من گشت مردی از انصار یا رسول الله بنده و ترس از خدا و ترس را ایس بسم که آنحضرت دریافتند و بعد  
 مبارک دی تا نگاشته بودی که در نزد من آمده شد ام من ترندی روایت کرده است که آورده شد نزد آنحضرت  
 نو هزار درم پس نهاده شد بر حصیری پس نیست که در بهار در روز یک سالی را تا غایب شد از آن و در هیچ بنام  
 از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مانی از بحرین فرستادند و در آنجا رسید پس بیرون آمد بسوی مسجد  
 و نگاه کرد و جانب آن و چون برگشت از نماز آمد و نشست بر آن مال و بعد هر یک کس را که میگرداد بوی از آن مال داد  
 عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه و گفت بیا یا رسول الله ازین مال که من ندیده داده ام نفس خود را و تحصیل  
 را ایس بر نیت و دهان و چندان که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله هر کس را که بردارد از برای من  
 از مودلایم هر خود توانی برداشت بردار این را قطع موده طبع عباس و تندی و تادیب او بود پس برداشت  
 عباس بر دوش خود روان شد آنحضرت منی که است بسوی دی و عقب بیکر باز حرمی دی پس برخاست آنحضرت  
 و باقی نماند بگذردم و در روایت این المی خبیث آمده است که مال صد هزار درم بود و فرستاده بود آنرا از ملای بن هفتری  
 آنحضرت بکر بن و آن مال بود که آورده شده بود نزد آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم و او را از خود خنجر بکرم  
 آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم در روز چنین زباده از حد و حد قیاس بود و بیکر از احباب صد صد شتر هزار  
 هزار گوسفند داد و بیشتر عطار او در این روز برای رونق القلوب بود که ضعیف الايمان بودند خواست که بعد دوینا وین  
 ایشان را نجات بخار و صفوان بن اسیر هم ازین قبیل مردی بود او را صد گوسفند داد و باز دیگر صد داد و صد و یک داد و از  
 سخاوتی دادی تفکر ده اند که صفوان در آن روز دای داد و باز شتر و گوسفند پس گفت صفوان گواهی میدهم که  
 جوهری شیکند باین عطا مگر نفس منی پس دو اگر باین عطا در کفر را که مردی بود و ابوسفیان بن حرب و یس ران و  
 نیز از بکر رونق القلوب بود پس کما ابوسفیان گفت یا رسول الله از مال ازین مال یا ابوسفیان  
 آنحضرت بسم که دیس بلال را از مودا چسب و قد نقوه و صد شترش بداد ابوسفیان گفت نصیب پس من نیز دیدم که در نزد  
 نام ابوسفیان است بر او صد و بیست و یک معاویه را بان نام کرده بودند تا صد شتر و چهل و یک و دیگر داد و گفت



آمدند به القلب عند الباس و جمال این صفت در آنحضرت همچو کمال صفت سخاوت بود و در کتب که در مواضع صحیح  
 مواضع شریفه و دلاوران و دلیران همه میگویند و آنحضرت ثابت و قائم بود و از جانبیرت بلکه پیش میرفت  
 پس بی آمد و در روز خمین صحابه را بجهت تیربارانی کفار یک نوع جولانی و فراری و ترس از بی دین و فری راه  
 یافتند و خبر آن حضرت که از حبس بخنید و بر لبه سوار بود ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب الحامی استوار را  
 گرفته بپایاده بود و آنحضرت میخواست که باز پیش رود اما آنست که حضرت خواست از خدا شستی از خاک برگرفت  
 و برفت و شستن انداخت و بپیکس نماند از کفار که چشم او از آن خاک پر شد و گفت انا العبد المذنب الذی انما بن عبد المطلب  
 و دیده نقشه در آن روز پس یکس شریفه از آنحضرت و آمده است که چون در افتادند مسلمانان و کافران را یکدیگر با مسلمانان  
 پشت و انداختند آنحضرت ثابت و ابو سفیان بن الحارث گرفته بود و کتاب بزرگ را در این عاود و اندر الفسار و در گرد آمدند  
 مسلمانان و حضرت بافتند و خام قصد در عیش مذکور گردانند و الله تعالی و گفته است ابن عمر رضی الله عنهما  
 ندیدم هیچکس را در دانه نزد کبر تر دینی نزد راضی تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت امیر المؤمنین علی رضی  
 الله عنه بودیم ما چون گرم میشد آتش جنگ شمع میشدید ما گنایه است از ستمی جنگ و شدت یاس پناه می جستم  
 با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دینی بود هیچ یکی نزد کبر تر شمس آن حضرت می بود و آنحضرت سخت  
 ترین مردم در جنگ و گفته اند که شجاع کسی را می شمردند که نزدیک با آنحضرت می بودند از جهت قرب مدد می گفت  
 عمران بن حصین پیش نیامد آنحضرت هیچ لشکری بزرگ را که آنکه بودی صلی الله علیه و آله و سلم اول کسی که نزدیک آن  
 حکایت یک شبی در مدینه فریادی برخاست و غوغای شد و ترسی راه یافت مگر دزدی یا دشمنی آورده بود  
 شب آنحضرت بیشتر از همه برخاست و تمشیری و در گردن حامل کرد و اسب ابو طلحه را که علی السیر تنگ گام بود  
 سوار شد و بر سمت آوازی که آمده بود رفت و وقت برگشتن مردم را دریافت که بر آمده اند و می روند و فرمود  
 برگردید هیچ قصه نیست و آن اسب ابی طلحه که بجای گام بود و در برابر آنحضرت چنان تنیز گان شد که هیچ اسبی  
 در برابر او با دینی توانست که در این از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حقیقت که هر کس را دلی صلی الله علیه  
 و آله و سلم قوت باشد و مدد فرماید هر چند است ضعیف نامر او و ناتوان بود و آنچنان قوی و توانا و کا سگار گردد که  
 هیچکس بوی نرسد و برابری نتواند که در بیت تو حاد ده و دلیری بین و روی خویش خوان و شیرین شکر  
 دین کن بر رسول الله نصرته و آن بلیق الاسد فی اجامه انچه بود آنحضرت در قوت و در باز و دین چنان بود  
 که شستی گیران عالم با دلی پس نمی آمدند و محمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در کعبه می بود و کانه نام شد بلیق القوه



که در صنعت کشتی گیری بهینا و بکار بود مردم از بلاد برای مصارعت دی می آمدند و همه را بر زمین می افکند  
تا گاه روزی در شبی از شهاب که با آنحضرت پیش آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وی گفت ای را کلمه  
از خدا می ترسی و چرا دعوت مرا قبول نمی کنی که گاه گفت ای محمد چیزی بیا که گواهی دهم بر صدق تو گفت اگر کشتی  
گیرم و از این بدانم ایمان می آری گفت نعم فرمود آماده شو برای کشتی پس آماده گشت رکانه برای کشتی و  
آنحضرت و جامهای خود بوجه درازی و از آری در برداشت پس آمدند و یکسری سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوی  
و گرفت و بر زمین زد و پس چنان و متعجب شد که رکانه در خواست از آنحضرت که رکانه او را باز کشتی بیاورد و پیغمبر  
نیز بیداشت پس متعجب شد که رکانه گفت که نشان تو چیست همین خدا را آورده اند از حدیث و بیان کرده اند که اسلام آورد  
باز داد و اعلم کشتی گرفته است آنحضرت جماعت دیگر را غیر رکانه و بر همه غالب آمده ابو الاسد عجمی مردی دیگر بویوسف  
نور شد چنانکه بر پوست گاو ایستاده و ده کسی از اطراف پوست را می کشیدند تا بکشند آنرا از نه پای وی پس  
پوست پاره می شد مردی از جماعتی بنی بنیدر روزی آنحضرت را خواند که با وی کشتی بگیرد و گفت اگر انداختی مرا  
بر زمین ایمان می آرم تو پس ندا آنحضرت او را بر زمین ایمان نه آورد و درین قصه طوطیست که در کاخ خود نمک است  
و اصل در جماعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جاببد شرم و شرم داشتن رانده او حیات است و از این است  
که جاببد شرم و شرم است که سبب حیات است لیکن دی مقصود است و شرم نیز از حیا قلب است و براندازه اوست هر که  
دی زنده تر خلق و حیا در وی تو تیر و شیر و حیا در لغت به تغییر و انکساری است که عارض میشود قادی از خوف  
و توجع چیزی که محسوس کرده شود و چنان و گاهی اطلاقی کرده می شود بر غیر ترک نشی سببی از اسباب و این ترک از  
لوازم حیات است و در شرح خلقی است که باعث میگردد و بر اجتناب از قبیح و بار میدارد از قبیح و شرمی از حیا و  
از ایمان داشته اند که ایمان از ایمان اگر چه غیر از است نیز اگر استعمال او بر قانون شرع حرام است بقصد و علم  
کتاب و بعضی گفته اند که مراد بآن دی و کنسب است که شایع آنرا از ایمان گفته و نگین بدان که حکمت و فزونی بود  
که تکلیف دمان نمیدود لیکن هر که در وی این غریزه است همین است او را بکشتی نشسته حکم غریزی میگردد و بقیه همانند  
که مثل این کلام در جمیع غرائز و مشرب و مثل شما و شجاعت و غیر آن که امر بدان و نهی از بدان و قبح و نهی از قبح و غیر آن  
مورد یافته و چه از شهاب ایمانند و در بعضی این بیان بجا ظاهر نیست تا ختم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم  
بر و شرم جاببد کمالی بود زیرا که حیات قلب شریف دی و اجتناب دی از مکروهات شرع از هر نوعی از هر کس و فصل  
بود و در حدیث بخاری از ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده است که آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در کعبه دیدم

توجه

من القدر را فی حذر یا بودا کحضرت سخت تر از روی حیاء از روی دوستی و خیر در پرده خود خدای بزرگوار سکون خدای مملکت  
فی الصراح خدای زین پرده نشین و ذکر فی حذر یا بحسب عرف و علوت است که زین بکر بر پرده میباشند و قید  
اتفاقی است و بعضی شرح گفته اند که ذکر این قید بحسب آنست که خدا سخت تر میباشد جبار و در خلوت و خیره  
بیشتر از آنکه بیرون پرده باشد از جهت بودن خلوت غلظت وقوع فعل بوی و گفته اند پس ظاهر آنست که قید دیگر  
بزرگتر شود که چون کسی برود در آید و الا در خلوت تنها موجب حیاء و خیر نیست بکسی سبب قوی هم دخول کسی نمیشود  
کرده اند از شرح و ذکر این تکلفات و در این مقام خالی از پیشانی نیست و ذکر این قید نیز از ای سبب خدای  
رضی الله عنده القادری و غیر خوش می آید و لیکن بقصد بیان مقصود مانع شده است و مشایخ  
طریقت را قدس اندر او حرم در تفسیر یا کلمات است ذی النون مصری قدس سره گفته حیاء وجودیست است  
در دل باوشت و آنچه پیشتر است از توبیعی پروردگار فرموده احب بطنی و الحیا انیک و الخوف لعلی عیت  
گو با سبک و اندک عیب یا به شهادت موجب و حیاسا که بسیار و بیشتر و تقصیر و ادای حقوق و خوف بی آرام میدارد  
بسی این سعادت از روی گوید هر که شرم دارد از خدا در طاعت شرم دارد و خدا از روی در محبت و حیاء گاهی از کرم  
و خوف متعجب و مانند جبارا آنحضرت از ان قوم که در ولایت زینب رضی الله عنها حاضر بودند و در آنکه در نزد وی مجلس  
را و آنحضرت شرم داشت که برخیزند از ایشان راه حق تعالی فرموده و از حضرت فاطمه شرم فرموده و ان که از کرم  
الهی فیتیبه سنگ و اندک لایحه من الحیا و گاهی در عبودیت می آید که لایق کمال و عظمت و مجود می آید و قسم  
و غیر حیاء هر دو است از خود و آن حیاء و نفوس شرعیه است در راضی شدن و نفی شدن بر تبه و دل پس  
می آید نفس خود را مستحق که حیاء دارد و از نفس خود گو یا که او را و نفس است حیاء دارد و یکی از دیگری و این از ان کامل  
و تمام حیاء است زیرا که در چون استیجاب کند از نفس خود استیجاب از غیر خود بطریق اولی خواهد که کند از کفری التواضع  
خود را و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الحیا لا یطعم الا بخیر و در دایمی الحیا خیر که در حدیث آمده است  
که در وی برادر خود را نصیحت میکرد و بعد از استیجاب گو یا برادر وی استیجاب میکرد و حقوق خود را از مردم بکسب استیجاب  
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با کرم و بگنار او که جبار یا ان است و انانیتان را فانی و خیر و حیاء نیست  
از کرم مردم و آنچه کرده میباید و انسان لطیفیت خود را آنحضرت باشد اناس اکثر ایشان بودند درین صفت  
روایت کرده است انس رضی الله عنه که در آمد به آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی که بروی آنحضرت بود  
گو یا که رنگ زعفرانی بود بوی رسیده از زنی و حیران پس گفت آنحضرت مراد را چیزی را و با آنحضرت که برود

کسی نمیکفت آنچه خوش آید و اگر لایمی بالیت گفت و مضطرب میشد گفتن بطریق کنایه می گفت پس  
 پیرین رفت آن مرد فرمود اگر بگویند یا نگویند که بشود این را در روایتی آمده بکشد اینجا را و بنید از او پرسیده  
 نهاد که این در غیر واجب و حرام خواب بود و در احوال حضرت نیز روایات هست و هر دویست که بود آنحضرت علی اله  
 علیه السلام در جایگاه ثابت می ماند بصیری و در روی کسی را اگر سیر سد بوی کسی آنچه کرده آید او را میگفت  
 چیست حال کسی که بگوید چنین یا میکند چنین یا بکری گفت چیست حال اقوامی که میکنند چنین یا نه گویند چنین و  
 نمی میکردان نام نمی بود فاعل و فاعل آنرا درین عبارت یکبارین حکم و قاعده نیز منقول می شود و صحیح از عائشه  
 رضی الله عنها آمده است آنکه گفت بنور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فانش و منفس دهنه او از غنچه کننده در بازارها  
 و جز آنکه او بدی را به بدی و لیکن حق میگوید و در میگوید و حکایت کرده خنده است مثل این کلام از تورت  
 عبد الله بن سلام و عبد الرحمن بن عمر بن العاص و صل در بیان شفقت و درافت و رحمت و صلی الله  
 علیه و آله و سلم گفت پروردگار تعالی و تقدس و با او سنانک الامه للعالمین و گفت لقد جاءکم رسول من انفسکم  
 عزیز علیکم اعظم من انفسکم بالیومین یوفی بکم شفقت هر بانی و بهر شفیق و مشفق اشتقاق از رسیدن  
 در شفقت نیز پس منعی است که مشفق بر کسی می رسد که هر وی با نگیس نرسد و لهذا توفیق کرده اند از هر چه  
 نامحرم بر صلاح نصیحت و درافت اند و درافت آن فی الصراح رحمت بخشودن و در بانی کردن و درافت  
 سخت بخشودن و در بانی شدن و از جمله شفقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر امت تخفیف و تسهیل است  
 بر ایشان در شریای و احکام و ترک اوعیضی افعال را از جهت ترس آنکه مبادا فریض گردد و بر امت چنانکه ترک  
 بسواک برای هر نماز ترک تا آخر عشا دینی از مردم و مالی مانند آن و در خاصین از حق تعالی که بگردانند پس او را  
 بر رحمت و در غایت گاهی می شنید آنحضرت گریه کودکی را در نماز یا جماعت و می بود و در وی در نماز پس می گفت  
 نماز را تا در وقت بخندد و او را می نمود باید که نرسد در اینجای می از شما اینجای می که کرده باشند زیرا که من دوست میدارم  
 که سیرین می ایستد و شما صاف و پاک سینده چون نگزید که در خبر حضرت را فرمایش و از هر در گردانید و از آن  
 در آنکه چنانکه گفت خدا تعالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر حال کو بهایم و در وقت نصف سلطان  
 دوست که هر چه می نماید آن کن پس گفت ملک جبال بفرما چرا یا محمد چه میخوانی اگر خواهی بر من خشنود  
 و خشنود نام ده که است که که در میان آن آبادان است گفت آنحضرت نمیخواهم که ملک شود تا سیر میدارم  
 که سیرین آن در حق تعالی از اصحاب ایشان کسی را که عبادت کند خدا او را شریک گرداند بوی چیزی را و این قصه

در بیان شفقت و درافت

را خبردار است که مکرر دست در سال دوم از معیشت و نیز رانسی است که جبرئیل علیه السلام گفت من غیر را  
صلی الله علیه و آله و سلم که خدا استعالی امر کرده است آسمان زمین و کوهها را که اطاعت کنند زوایا هر چه فرماید  
آن کنند و ملک کنند و شمشان ترازم و دو دست بیدار و که خبر کنم و ما خبر کنم از امت خود عذاب را شاید که بخشید  
حق تعالی ایشان را و رجوع و رحمت کند بر ایشان و گفت عاقله رضی الله عنهما یخبر که را شنید و نشد رسولی را صلی الله  
علیه و آله و سلم میان دو امر اگر آنکه اختیار کرد آسان تر از آن و او امر این قول را معانی و ایالات بسیار و نظایر  
است که امر آسان تر برای امت است گفت بن مسعود رضی الله عنه که آنحضرت میفرمود و بنا بر شهادت اهل بی  
تبرک و تعالی گاه میگردید و ام از جهت خوف و الهی و مقتدا ملک انسان و صل و در خلق آنحضرت صلی الله  
و آله و سلم و دو فاضل حسن محمد و سلمه رحم و محمد تمیاز و دشمن و تازه کردن محمد مراد است از آنست که بود آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم چون آورده می شد نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم به بیچ فرمود این را به برین در فلان ملک که در دست  
خدیجه بود و می انداختند و مراد است از عاقله که میگفت شک نیست بر من به بیچ زنی چنانکه شک بر من بر خدیجه نیست  
یا که در آن مراد و دیگر شایقی فوج کرده میشد و غیرتادی سوسی زبانی که در دست خدیجه بود و در کمر بزرگتر و بی  
شادانی و سبک روی نمود آنحضرت بحجت او در پرستشهای خوب کرده از وی چون فوت آن زن و فرمود این نیست که  
می نماید و از زبان خدیجه فرمود من احمد بن الایمان و سلمه میگفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ذی الایمان را می  
انکه ایشان را اختیار کند و ترجیح کند ایشان را زیرا که کسی که فاضلتر باشد از ایشان فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اگر  
ابو فلان بنیستند در دوستان و در بعضی طرق آمده است که نیست و شما من خدو صالحان از دوستان خبر آنکه ایشان  
هم است که نمی گفتم آنرا برای آن بعضی بقدری آسان می گفتم با ایشان چنانکه آن بی باشد بر کسی و گفته اند مراد  
بل ابو فلان بن ابی العاص است و حال این جماعه معلوم است و میگفت آنحضرت اما من به نبی و نبی را بر سید  
بر و دشمن مبارک خود در نماز چون سجده می کردی نهاد بر زمین و چون بازی ایستاد بر میداشت از جهت وفور  
شفقت و هر بانی بر او داد و این برداشتن امام و نهادهای بدین فعل آنحضرت نبود بلکه خودی کرده  
چسبید و چون سجد می نمود بر زمین تا بگوید که این فعل کثیر بود و نه و ظاهر آنست که این در نقل بود  
و انچه را علم در حدیث از شاه و چون آمدند غاشی ایستاد آنحضرت و خدمت کرد و ایشان را پس گفت صحابه یا رسول الله ما  
نبسته ایم با آنکه از آنحضرت کتیم ایشان را فرمود ایشان اگر ارم میکردند اصحاب را در بیست و یکم که گمانا کتیم ایشان را این  
حکایت بر این توضیح دیگر نیست و قوی دیگر آنست آنحضرت از رضا که نام وی سیما بود و در بیت و خدمت میکرد آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم

را با مادرش علیه السلام آوردند که کرده است و او این اشیر در محاسبات آمدند و آنحضرت در بنده یان هو اذن و  
 نشا سانه خود را آنحضرت پس گسترانید آنحضرت برای او در مبارک خود را فرمود اگر دوست داری اقامت  
 کن نزد من مگر من و محبوبه تا بر خورده از دهر و من گذرد و آنم فرا بالی با باز برگرد بسوی قوم خویش پس اختیار کردی قوم  
 خود را پس متشکر گردانید و او ابوالطفیل گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درین کودک بودم ناگاه پیش  
 آمدی و دزدی و یک شتر آنحضرت پس گسترانید آنحضرت همان زن را ردای خود را پوشست آن زن بران پس گفت من  
 کیست این زن گفتند که مادر دوست که شتر داده او را و ظاهر آنست که علیه باشد این عبد البر است یا گفت که علیه بود  
 و گفتند که آنحضرت را پشت زن خیمه داده اند تا این که کم می از آنها بیاید و آنحضرت علم داد و عروس السائبه که رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم شسته بود و زری پیشش آمد بعد از آنحضرت از وضع اینگونه باری وی با من خود را پیش  
 آنحضرت پس بدین اعداد روی پیش نهاد باری وی گوشه جاساز جاب و دیگر نشست آن زن بران بعد از آن پیش  
 بر کرد و از وضع پیش ریخاست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس نشاند او پیش خود و بنفشه آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم بسوی او ایچ لاله ابوالسب که در صحنه وی بود و مصل از طعام و کسوت و چون مرد و نویسه پسید که یکس از  
 فرا بیان وی باقیست گفتند یکس نیست و در حدیث قدسیه رضی الله عنه آمده که گفت مرا آنحضرت را بشیر خوانند  
 لا یخرجک الله ابداً منک فضل الرحم و تحمل الکلی و تکسب المودم و تقری القصیف تعین علی ذلایب الحق صلی الله علیه  
 و آله و سلم و وصل در بیان عدل و امانت و عفت و صدق اینچنان آنحضرت و بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این  
 مردم و اعدل و اعظم و اصدق ناس که انتراف میکردند بدان دشمن و یگانگان پیش از نبوت او را و بعد از این  
 نام میکردند این سخن گفته امین بخت آن نام مبارک شد که جمیع کرده شدند روی اخلاق صالح و در قول حق شجانه  
 مطاع نم این اکثر مفسرین برانند که مودع است صلی الله علیه و آله و سلم کذا قال فی الشفاء و چون اخلاق کرده  
 قریش که چهار خیل بودند نزد بنار کعبه و در نهادن حج بجای او که کدام قبیل بنهاد اتفاق کردند که هر که نخست در آید  
 وی حکم کند همه بدان روشی باشیم ناگاه آنحضرت در آمد صلی الله علیه و آله و سلم گفتند این صحابه است این امین است  
 هر چه حکم کند راضی باشیم آنحضرت ردای طلبید و حجر را در میان آن نهاد و هر چهار گوشه را را بخت این چهار  
 کس داد و حجر را بخت مبارک گرفت و در جای آن نهاد و این پیش از نبوت بود و سال تولد فاطمه زهرا رضی الله  
 عنها و پیش از زمان اسلام حکم میخواستند قریش آنحضرت را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و الله انی  
 الا من فی السما و امین فی الارض در دایت است از علی رضی الله عنه که گفت ابو جبریل نقته الله علیه آنحضرت صلی الله

در بیان عدل و امانت و عفت و صدق

علیه و آله و سلم با کذب بیگنم ترا دروغ گوئی و انیم ترا درستی خود را با کذب و لیکن با کذب بیگنم چیزیکه اگر دروغ تو را  
از دین این سخن یاده و نامستوست. تا فصل است از آن ملعون چه هرگاه شما صادق میدانید و او را دروغ گوید  
نقدی کنید دیگر این عباد و استکبار حسیت پس فرستاد حق تعالی این آیه را تا هم را بکند و بگوید که این اهل کذب  
بجای دین و این آیه را تفسیری دیگر نیز هست که پروردگار تعالی میفرماید که ای محمد کافران را نکند بیگنم لیکن این طایفه  
اکابر خدا را نکند بیگنم یعنی تو فاسق باش و علم خود را کار ایشان بامن اضافه است من ایشان را سزاوارتر از هر چه باشد  
بجامه غلام خواهم را از این سید بند و از آن سید بندگان میگویم که ایشان ترا از این سید بند و از آن سید بندگان  
پس میکنند من و انیم و ایشان و آورده اند که اخفش بن خرقین ملاقات کرد ابو جهم را در روزی و گفت یا ابا جهم نیست  
اینجا جز من و تو که نشنود سخن مرا خبر ده مرا از محمد بن مسلم علی محمد و علی که که دی صادق است یا کاذب پس گفت  
آن ملعون و الفسید برستی و راستی تو صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد بهر فعل از ابو سفیان بن  
حدیث که سوال کرده است از احوال و اوصاف آنحضرت و استدلال کرده بدان بر نبوت دی صلی الله علیه و آله و سلم  
اگر بودی شما که تسمیه میداشتید بکذب اینم در البیانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه بگوید این سخن ملاحظه فرمای  
نبوت کند گفت ابو سفیان و الفسید هرگز دروغ نگفته است دی گفت بهر فعل پس چون باشد که با خلق جز راستی  
نگوید و بر خود دروغ بنده و این حدیث بهر فعل سودمندترین چیز است در معرفت امارات نبوت و اول صحیح البخاری است  
و در شرح مشکلات ترجمه و بیان آن کرده است در کتاب الجهاد و در باب الکتاب الی الکفار و درین کتاب نیز باب  
الرجال رسول مذکور گردانند و انشاء الله تعالی و گفت نصر بن الحارث مرزبانی را تحقیق بود محمد در میان شما جوان خود  
سال مرضی ترین شما در افعال و صادق ترین شما در اقوال عظیم ترین شما در امانت نا آن زمان که دیدید شما در بنابر  
گوش او پیری را آوردی شما را آنچه آورد یعنی از دین و ملت گفتند شما که ساحر است لا اله الا الله و یسخر نیست و این  
نظر بن الحارث کافر بود و پرده برداشته است اما عقل بود و انصاف داشت و دیگر از پرده غلط بود و گاهی آن نیز  
می افتاد و باز غلط تر نشیست و بدین المعبره که از دو سار کفار قریبتر است با قرآن شنیدی و گویستی و گفتی یقین  
دانم که این نه کلام بشیر و ساخته آدمیان است این کلام را بشیر نبی و دل نشینی است که هیچ کلام دیگر نیست آن که  
علاوة و طلاوة و فی الصراح طلاوة و بفتح و الفهم خوبی و پند برای دل و حارث بن عامر از مشرکان بود که با کذب  
میگردد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش مردم و چون خلوت می کرد با اهل بیت خود می گفت و گفتند محمد از  
اهل کذب نیست و اما ابو جهم روزی نزد آنحضرت و صفاتی کرد و گفتند آیا صافی کنی تو ما می گفت و الله تحقیق

میدانم که نمیخیزد و لیکن بی بودیم با متابعت کنند و مرنجی عهد مناف را دشمنان چون میدیدند آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند و اندیدی پیغمبرست حال دشمنان این بود و اهل کتاب از پیرو و فدا و خود اعلم بودند بر سالت وی در یقین میداشتند آنحضرت را یعوف و دیکما نیز چون انبیا و هم و پشت بر پشت منتظر پیغمبر آخر زمانی نشسته بودند در وقت موت وصیت نامه نوشتند به پسران که چون در یانید پیغمبر آخر الزمان باسلام مارسانید و بگویند که مادر اشتیاق تو جان دادیم سلام بپند بر ما را از علایمان خود و آن آرد و هر که چون پیغمبر فرستاد و فرج مشدده موعده که از لولک یمن بود و مسلمانی بود و نوم دی کا فر آنحضرت فرموده است منید اتم که شمع نبی بهم بود باز نرسید که جاکم که بر او می بودند بر یافتن نشان پیغمبر آخر الزمان درین بده مکر مه اقامت کردند و از شمع در خواستند تا که ایشانرا از صحبت خود محاف داشت و بقولی انصار از دلا و ایشانرا در چون این نور ظهور یافت بر طبلت آبا و کفر در ماندند و با الله من انخذلان اما حققت که معنی پارسایان در حرام منی الله من غفلت کمالا کمال دلائل وجود و کمال آن در آن حضرت بجهت زبان بیان توان کرد و در جای که عصمت آمد همه را در حدیث آمده است لکن نگرد است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست پیچ زنی را که مالک نیست او را و این یک عبارت است که در میان غفلت و پارسای اهل عرف و عادت می گویند والا حقیقت غفلت آنحضرت و تمامه اخلاق دی بالا ترست از آن که بیان توان کرد و صفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصیق ایچه میگردانست و اما عدل و حق بهیچ عیالت و ادگست که گیرند و خواه معنی اعتدال و توسط صفات و اخلاق دارند و مساوی آنچه در ذات شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود متصور نیست و یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بانی نعمت میکرد و دوزخ و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود گفت عدل کن و در روایتی آمده که گفت ای تو میکنی عدل نیست حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ای بر تو اگر من عدل نکنم دیگر کی عدل خواهی کرد و این قصه طویل است ابوالعباس میگوید که از آن علم خواسته گفت قسمت کرد کسی ابام خود را و گفت روز با و صاحبست برای خواب فتن روز را برای شکار کردن در دوزبان بر کتاب خود و در فراغت برای حجاج خلق بر آوردن و گفته اند نبود کسی و اناب سیدان و نیای ایشان درین خود کجا بود و لیکن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حجر بر کرد و در خود راسته جز و جزوی براسه عبادت خدای و جزوی برای اهل و عیال و جزوی برای خاصه خود و با از این جز و در قسمت کرد میان خود میان مردم و حجاج ایشان و میان این و آن خراب علیه شریف نگذاشت و ذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی رضی الله عنه گفت گفت آنحضرت که قصه نکردم من پیغمبری از انچه اهل جا بلیت عمل میکنند جز و و بار دهر با جاکل شد

در بیان صفات

خدا تعالی بیان من و میان آنچه خواستم من بعد از آن قصه ذکر دم بیدی تا آنکه ابرام کرد و مرا خدا تعالی بر حالت  
خود مکیار آن بود که گفت من شیی فلولی که گویند میجو ایند با این گویند از آنکه گاه میدار این نم را من و دیگر که  
و دیگر گویند و شنوم چنانکه همان می گویند و می شنوند پس بیرون آمدیم و آمدیم نخست ساری را از کشته شدیم که کشته  
بازی میکنند و وفات و عزای میزنند و عجب عروسی که در خانه ایشان بود و یکی قسم من تا بنشینم آنرا پس خوابیدیم  
خدا تعالی و بیدار نگردانید هر گری آفتاب پس گزشتیم و دیگر میزبانان از آن عارض شدند و دیگرانند  
این حال بعد از آن قصه ذکر دم بیدی هرگز صلی الله علیه و آله و سلم وصل در بیان و قافیه و وفات آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم و محبت و درود و حسن و اما قافیه و وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و وفات آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم و محبت و درود و حسن و اما قافیه و وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و وفات آنحضرت صلی الله  
سیرت و راه روش و حلم و قافیه و وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
صلی الله علیه و آله و سلم در کسی دیگر نبود و در حدیث آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و وفات آنحضرت صلی الله  
و دیگر پس میگوید که بیرون آمد و چیزی از اطراف و اعضا را چنانکه دست چنانیدن و پای در آن در آن در آن در آن در آن در آن  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
بود و شل فوطه در داد گاهی بدست و گاهی میزنند و نشسته و بعد از نماز با ملا و این وضع نشسته در دو سجده و گاهی  
بوضع و فضا بضم قاف و سکون را و ضم فاء و صاد و همزه مد و دو مقصوره زینر نشسته و فیکر کرده اند از آنکه نشینند  
سرن یعنی نافون را و اما و چنانچه اندر آنها را بشکند و اجتناب کند بهر دوست و نه با کسی را و با خود با خود با خود با خود  
که اجتناب کند بکسین و الصاق کند بطن را بآنچه درین در آورده کفهای دست را در آنجا و این نوع خاص از اجتناب است  
گفته اند که این جلسه اعراب و عبارات است و در حدیث قبل بفتح قاف و سکون تها نیت و غیر بفتح هم سکون تها آمده  
گفت و دریم رسولی را صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود بر وضع و فضا تفتح و در جلسه پس از آن آمده شد از خود  
بفرض خفته و پیش از درین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بن راه یافت که به خود را زیاده و بیناب خدم  
و خضوع و فروتنی کردن و چشم را با نیدن و خضوع نیز قریب همین معنی است و بعضی گفته اند خضوع در بدست  
و خضوع در صورت و بعضی احوال و خضوع را در باطن و خضوع را در ظاهر حمل کرده اند و هر دو ترکیب اند و در  
معنی سکون و تدلی و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سکوت و سکون میکرد و هیچ حاجت و دردی را نیکو کسی که  
نکلم میکرد و نیز چنان بود و کلام وی نصیبی که در کوزه فصل بود و در تقصیر فصل نشسته و در یاد میگردید که میان هر دو و لو



کشیده باشند و گفت عائشه رضی الله عنها که حدیثی است که در آن حضرت خجالتی که کسی میخواست که بشمار و کلمات  
رای شمرد و حدیث جابر رضی الله عنه آمده که بود در کلام آنحضرت ترتیل و ترتیل فی الصلح ترتیل همواره  
و اگر سبده و بیداد خواندن قوله تعالی در تل القرآن ترتیل و تل التفتین سخن همواره و در سبده و در یک ماه یعنی است  
و در ساله بنویسند تحقیق این معانی کرده شده است و در حدیث این ابی الهه آمده که بود سکوت آنحضرت بر چهار  
چیز علم و نور و تقدر و تفکر و تفحاک وی صلی الله علیه و آله و سلم تقسم بود و تفحاک اصحاب نیز در حضرت دی قسم  
بود از جهت توقیر و تعلیم و اقتدار و اتباع وی بود مجلس شریف دی مجلس علم و میاد خیر و امانت بلند  
کرده فی شمس در وی آواز و ذکر کرده نمیشد و روی قیج و چون تفکر میکرد در سفر و می افکندند از بل مجلس گویا که بر  
سر پای ایشان پزند گاه نمیشدند که اگر سر بر دارند بریده میشوند و صاحب شفا این حال بصواباً مخصوص و  
سجده بحال تفکر آنحضرت ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف این بود و حدیث دیگر  
آمده که ابو بکر رضی الله عنه در پیش آنحضرت سنگریزه در دهان گرفته می نشست تا دم نتواند در سخن کرد و نظر بحال  
آنحضرت و حضرت ابطله محبت را نگاه میداشت و کیفیت مشی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان علیه شریف  
معلوم شد که یوقاری اضطراب و کس و دلالت بود از مدت آنحضرت بود فی ارتق و طعام و شراب و امر باکل از آنچه  
پیش از آن است و امر بمسواک و پاک کردن و پاکیزه داشتن بر اجم که بعضی مفاسل اصحابیست که میان صاحب و دست  
آنحضرت واجب مفاسل اصحابی که متصل با نال است بعد از آن بر اجم بعد از آن اصحاب و سیرت آنحضرت بهترین سیرت  
بود و حدیث ابن مسعود آمده که خیر الحدیث کلام الله و خیر الهدی هدی محمد و آنحضرت دوست سید است علیه  
و بوی خوش را دوستمال میکرد و تار در غیب میکرد و دیگر از آن بران و میگفت حبیبی من و یا که النساء الطیبات  
فرقة عینی فی الصلوة دوست گردانیده شده است لبوی من بوی خوش و زمان یعنی حقیقی محبوب است  
نه من با اختیار که سبب آنرا دوست میدام و گردانیده شده است فرار دارم جای چشم من یا سرخی خلی چشم ناز  
و گفته اند که شادی و سیرت چشم روشنی و خوشی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز یافتی و ذوقی شهودی  
که درین وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و فرقة العین کنایت از فرح و سرور و دریافت مقصود و وفود  
بغیر است مشق است از قریح یافت بمعنی قرار دینیات چه دیده بقدره محبوب قرار باید و بدیدار او ابرام گرد و سبب  
نیکو و در حالت سرور و خوشحالی ساکن و بر کاخ بود و بنظر بر غیر محبوب پریشان در جانب نگران و در حال ترن و خوف  
گردان دارند با خندند و در اینهم کالذی فی نفسی علیه من الموت دلیل است یا مشق است از قریح بمعنی سروری

در وی چشم دلالت می دهد و مشاهده خوب بود و گری و سوزش در دیدن اختیار و لذت را قرة العین می خوانند  
و آنکه گفت فی الصلوة و گفت الصلوة اشاره کرد باینکه سرور و آرامش و بهشت که کمال لذت و  
درنا را در احاطه صلاست و بنفس ناز یا ثواب و جزای آن چه نزد مشاهده آرام و القات بغیر نبود و درنا فریحت است  
اگر نیست است و فضل او فرج بفضل و نعمت حق نیز مقامی و نیست چنانکه گفت علی بفضل الله و رحمة  
فهمنا انک فی حق مقام مشاهده مفصل و نعم فرج و سرور و با دست و مقام آن حضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم اعلی و از نیست و با نیست فرمود بلیغ و او گفت فلیقرح یا خطاب با آن حضرت باشد تنبیه باینکه این کلام که در کلام  
شعر و ایندیش است که حبیبی الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة صاحب شکوة گوید یکسان نیست  
را اهد و نسائی از انس روایت کرده اند و سخاوی در معاصد حسن گفته که طبرانی در واسطه صغیر فرموده و آورده و  
همین مطلب است تا این بفرموده این حدیثی فی الکامل در سترک نیز آورده اما بدین لفظ جعلت و گفته که صحیح است  
بدر شرط مسلم و نیز نسائی از انس بطریق دیگر زیادت فقط من الدنیا آمده و بسیاری از محدثین با نیز در روایت  
آورده این قریب گفته که روایت کرده و او را احمد در کتاب زیاده فی لطیف و آن نیست که اصبر من الطعام الشرب  
و لا امر غرض و گفت سخاوی و اما این مشهور شده است در بنیاد زیادت لفظ ثلث و قوت نیافتم بر آن  
که در دو موضع از احادیث در تفسیر آل عمران از کثرت و ندیدیم این زیادت را در هیچ طریق از طرق این حدیث  
با وجود تدریج تفسیر و تفسیر کرده و این معنی را کسی نگفته و آورده شده است در بنیاد لفظ ثلث و زیاده آن  
فماست هر معنی را چه صلوة از دنیا نیست اگر چه توجیه کرده اند آنرا و شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج این حدیث  
شده بر زبانها زیاده لفظ ثلث و نیافتم این لفظ را در شی از طرق او و علی الدین عراقی در ابالی خود نیز گفته که لفظ  
ثلث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از امور دنیا نبود و این کلام السنخادی پس سلام شد که اصل حدیث  
اتفاق آنست بر آن است باین لفظ است حب الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة و این شکل  
است در بعضی طرق من الدنیا یا من دنیا که آمده و در بعضی کتب ثلث نیز واقع شده است و اگر یکی از این دو باشد  
نیز اشکال ندارد اما اگر هر دو باشد چنانکه بر زبانها میگردد و اشکال دارد و در توجیه آن گاهی میگویند که در بیان  
از دنیا بودن و در دنیا وجود آن و حیات این عالم است پس حاصل معنی آن شود که درین عالم را سه چیز  
خوش آمده و از آن از جمله امور دنیوی است و سوم امر اختیاری دینی و گاهی گویند که سلوک نامور دنیا است  
بسبب آلات رسالت که در دین و در عمل که از آن با مردنی بر طرفه کسین دفع توهم آنکه بر لذت و مرتب طلب عین لذت است



این وقت آمده محقق کبری از طعام نزد وی آوردند پس بگریه درآمد و گفت هلاک شد رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم و میر نشد او و اهل بیت او از آنان جو دو گفت این عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
که شب نمرود را و اهل او شهبای پایانی گرسنه نمی یافتند طعام شب انگاه را دراز انش آمده که گفت بخور و رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم برخوان و نه در سکر چه و بنجته نشد برای وی نان تنگ نه دیدگو سفند ملیمه را بر گرد گرفت عاقله رضی الله  
عنهما نیز بخورد و آنحضرت هرگز دشمنی نکرد با کسی بود و فاقه نزد وی دوست داشت نموده زانو غنی دلو که روز  
می کرد آنحضرت گرسنه می پیچید شکم را نام شب اگر سنگی کنایت است از شدت جوع منع ننیکد او را از روزه آنروز  
والله بخواست وی از پروردگار میداو نامه گنجهای زمین را و بیوه های کار از فراخ میکوزند گفانی او را و تحقیق می  
گرستم من از جهت شفقت و مهربانی بر آنحضرت از آنچه میدیدم حالت او را می یافتم شکم او بدست خود میگرفت و چیزی  
بود از جوع می گفتم روحی فداک یا رسول الله که ناشکی نیست دیگر دی توان زیاده چیزی که قوت می شد ترا و قوت می  
نشد پس میگفت آنحضرت ای عاقله چکار است خراب دنیا و چه میکنم من دنیا را پر آوردم من که اولوا الغرم از رسول اند میر  
گردم بر آنچه سخونت تر ازین است پس گذشتند حال خود و فرمود او در بند بر پروردگار خود پس تنگ داشت خدا باز  
ایشان را بسیار کرد و اب ایشان را پیش می یابم من خود را که شرم میدارم که تن آسانی کنم در زندگانی خود پس جواب داده  
شو من فردا از ایشان نیست هیچ چیز محبوب تر پیش من از پوستن به برادران من و دوستان من گفت عاقله  
رضی الله عنهما پس ایفاست نکرد و نیت بعد ازین حکایت مگر یکماه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
در عاقله آمده که نمونده پرا افکنده فی آنحضرت که خواب میکرد بر آن مگر چیزی بگوید که گندی می پوشست و دست خرا بود و در دست  
از حقه که گفت بود و فرارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه دی پیامی که در می کردیم پس خواب میکرد پس  
که دریم از آشپزی بجای تو انزوم شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چه چیز گستره اند بود پدر  
شما برای من امشب گفتم همان فرارش هر شب بود که کرده بودیم او چهار نفر فرمود بگذارد به او را بجا آمد نشست بر آنکه  
وی باز داشت مرا از نماز شب و بود که خواب می کردم آنحضرت ایمانا بر سر یافته شده بر سینه از برگشته تا آنکه تاثیر  
بیش نقش می بست پهلوئی شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم وصل در بیان خوف و سبب و سختی طاعت  
و شدت عبارت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بر قدر علم و معرفت  
او بود و پروردگار تعالی و تقدس و بحقیقت هر که داننا تر و شناسا تر باشد از حق تعالی است مخالف تر و متعبد تر ازین جهت  
فرمود حق سبحانه و تعالی انما نخشی الله من عباده العلماء در حدیث بخاری آمده که گفت ابوهریره میگفت رسول خدا

[illegible]

۱۱  
 خوشنویس  
 خوشنویس  
 خوشنویس  
 خوشنویس  
 خوشنویس

صلی الله علیه و آله و سلم اگر باینده شما آنچه میدانم من کم منجدید و بسیار گم می گیرید و درایت تری از این زیارت  
آمده که فرمودی انجم انجمی بنید شما می خوم انجمی شنوید شما فرمودی صلاطت بسیار و حق که ان ناطقه فرمود  
آواز میکند آسمان سطر است حراور که آواز کند و اطلط آواز بالان زالدین شکر کرده و آواز کردن آسمان است  
کثرت آنچه در دست از طلا نگه داری آنرا داین کنابر است و خلعت در بیان کثرت اگر نباشد آنجا اطلط و فرمود  
نبست جای چهار انگشت در آسمان نگه نداشته است رشته جبهه خود را سجده کننده و فرخدا سپار او در طاعت و اگر  
آمده است که فرمود نماد سوگند اگر بدین چیزی که می دانم من کم خندید بسیار دیگر سید لذت گیرید زبان بفرشاید  
در ایند لیسوی زمینها و بلند بباد و راهها و فراوان کنید و نیال لیسوی خدا تعالی و بلند کنید آواز بار بار بعد از یعنی سن  
نبوت صبر و تحمل بر میدارم باران را و اگر شما دانید بر منی تا بید گفت ابو ذر رضی الله عنه که راوی این حدیث است  
هرگز نماند دوست میدارم که من درختی می بودم که بریده می شد و در دایمی آمده است که گفته اند صحابه چه می بینید  
تو یا رسول الله فرمودی بنیم بهشت و درونج را پس جمع کرد خد تعالی ادرایان عالم یقین و علین الیقین آیه  
قلید و اتخذا غلظت آیه برومی که نبود هیچکس را و در حدیث دیگر آمده است که بایستاد آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم در نماز چند آنکه یا ماسید یا تمنا مبارک او پس گفتند صحابه یا انیمه تکلیف و محنت برای چه میکنی یا  
رسول الله و حال آنکه آمرزیده است خدا تعالی آنچه پیش گفته است اگر گمان تو را آنچه پس آمده فرمود یا پس  
بنام شکر و شکر آن گنم که آمرزیده شدم و گفت عائشه رضی الله عنها بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
همیشه و پیوسته که ام می از شما طاقت دارد آنچه داشت وی صلی الله علیه و آله و سلم و عوف بن مالک گفت  
رضی الله عنه بودم من یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شبی پس بیدار شد آنحضرت و مسواک کرد و وضو  
ساخت و بایستاد و نماز لبس ایستادم من نیز با وی پس استغفار کرد و بسوره بقریش نیکنداشت بآیه رحمت مگر آنکه  
توقف میکرد و سوال میکرد و در سجده است از خدا رحمت را و می گذشت بآیه عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه  
میگرفت بآیه عذاب و می لبس از آن رکوع کرد و بقدر قیام می گفت سبحان ذی الجبروت و المملکوت و اعظمه  
والکبریا پس بر داشت سر از رکوع و بایستاد و می لبس از آن رکعت همچنین لبس از آن سجده کرد و گفت نبی این نشست  
میان سجدتین مانند آن و گفت مانند آن و خواند قهره و آل عمران و تسبیح و مانند را و گاهی قیام میکرد و تمام شب  
بیک آیه و در روایت آمده است که این آیه بود آن تو نیم فاهم عبادک و آن آنقدر لم و آنکانت اخرت و انما هم مقصود من  
معال است و خواست آنحضرت ایشان بود و آمده که آنحضرت نماز میکرد و شکم آنحضرت را آواز میبود و بچه آواز جیشین و گیس





محل صدق امانت او را که هرگز منتهی نشد کذب و در بیان شهادی شناسید پیران و ماوران او را که همه اشرف  
 و افضل و ارفع عرب و طایفه و مطهر بودند که در ایشان مصلح و اخلاف با امانت نبود چنانکه فرمود اخراجت من  
 الا صلاب الطاهره قالی الارحام الطاهرات و می بیند شرف ذات و محامد صفات و عظام اخلاق و محاسن  
 افعال او را بعد از آنکه بچشم صفات کریمه او را ببیند می کند و می گوید سخت دشوار است بر و سبب آنچه مشقت  
 انبیه شهادت زبان کند و در دنیا و آخرت شهادت مرض و نهایت همت دارد و پر شد و هدایت شمس و کمال  
 رافت و رحمت و شفقت و هربانی دارد و مومنان و جای دیگر فرموده لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا  
 من انفسهم فرموده بود الذی بعث فی الامیین رسولا منهم و قول دی سبحانه کما ارسلنا فیکم رسولا فیکم الاکابر فی  
 فرستادن رسول از منبر ایشان اذ بعث فیهم رسولا و در تائیس و تصدیق و ایمان و اتباع و انقیاد و محبت  
 سلام الله علیه و علی آله و سلم که نام داشت خدا متعالی بجز خلق لازم معرفت و طاعت خود خواست که تعریف و تعظیم  
 کند پس بپایان ایشان مخلوق را از جنس ایشان و پوشانید او را از صفات خود و رحمت و رافت را و امانت  
 او را بچشم صادق و رسول بحق نامق و گردانید طاعت او را طاعت خود و امانت او را امانت خود و فرمود من  
 یطیع الرسول فقد اطاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین انتهى کلام الامام پس گشت و جزو ذات او شد  
 و صفات او رحمت خلق پس هر که رسید او را از کتاب رحمت او نصیبی نیات یافت و در دنیا و آخرت از هر مکروه  
 و دو اصل گشت و فخر شد بهر محبوب که از فی الشهادت و این تقریر مفهوم میگردد که مراد بپودن آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم رحمت بر مومنان آنست که آن حضرت مطهر و مسدود رحمت است و اگر کسی بجلالت او نگاهد و خدا و شکیبای  
 گرفتار بند شهادت و فضیلت و در مان و خواران مانده ظلم بر خود کرده باشد در ارسال او برای رحمت زبان  
 ندارد و چنانکه آن کتاب و ما حجاب برای روشنای عالم پیدا کرده اند و اگر کسی پرده ظلمت بر روی کشد و بدان نور  
 مستقیم نگرود و در پیدا کردن آن حجاب برای نور خلل و تصور نبوده و این تقریر بر طبق توحیدی است که در قول و  
 سبحانه و ما خلقت النجین و الانس الا لعبادین گفته اند که پیدا کرد ایشان را بر صورتی که متوجه به سوی خداست  
 و صالح و مستعد است هرگز از اجماع و کتب عقول که مانع است از علمیه و شهادت و محض و ایجاب و سبب امانت  
 و اجسام متفاده و سایر اسباب عیادت پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحمت است مروت و امانت و فضل  
 و سایر ناس را با القوه و بچشم عام دارند و با الفضل رحمت شمارند چنانکه گویند مومن را رحمت است بعد از ایتنه  
 منافق را رحمت است با امان از نزل و کار رحمت است بنابر رحمت از عذاب و تعجب آن در دنیا و آخرت





غایت آنست که خواننده روشن رود پند گشتن وی از این قریب و حصول در روشن شدن چنان و کمال و بی اعتباری  
 چنانکه فرموده و در کمال من الله و در کتاب سبین و فرموده یا ایها العینی یا ایها السلطانک شاید او بیشتر از این  
 و در حقایق الهی با نوری و سرانیر او گفته اند که تشبیه بسراج با وجود آنکه با آن در تشبیه شمس و قمر بیشتر است بجهت  
 آنست که در وجود خفیه وی علی الله علیه و آله و سلم از حق است و نیز سراج را غلطای باشد چنانکه از کمال و شرف  
 سراج میتوان از وقت بوقت شمس و قمر که خفیه اندازند بلیت یک چنان است و در چنان که از پرتوان و نور سراج  
 بی نظیری بچشمی ساخته اند و بلکه اگر گویند که در تشبیه شمس است و در تشبیه سراج است که حق سبحان الله تعالی به سراج نورانی  
 و جمل فیما سراج را تقریر از نور و جلال سراج و با چنانچه چنانکه شمس در عالم اجسام افاده نور می کند و مستفید  
 نیست از غیر خود و چنانچه نفس در حق تعالی نورانیست و نور عقلیه میکند سراج نورانی و مستفاد و تسکین از  
 کسی بزار ذات مقدس الهی حل و دلی و باین اعتبار اگر تشبیه بفرموده و نیز سراج است آید و در تشبیه آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم نیز سراج است بقول وی بیل و علی الله نور السموات و الارض پس نیست در آسمان و زمین مگر  
 نور آتی که سراجیت در او ان دادست و نیز در وجبات و جمال و کمال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظهور  
 آن نور و واسطه ظهور است و تفسیر شمس نیزه الا بیگفته اند شمس ایمان و قلب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم  
 مانند شمس است که در وی مصباح است مشکوه مثال صدر شریف است و در جامع شمس قلبی وی مصباح  
 نور معرفت و ایمان که در قلب شریف است و در سرود الم نشرح کک صدر که از برای امتنان نعمت شرح صدر که  
 نفسی عظیم است و در میان توسیع و تقس صدر شریف است صلی الله علیه و آله و سلم برای جمع میان شایعات  
 حق و بدو مطلق با پر از نور و صاف و علم و توحید معرفت و ابداع اسرار و از اله کلین و جلی و ذکر و اعراض  
 از حق و حلق و دل بغیر او غمخیزد و حق و تحمل ابعاد رسالت و ابلاغ چنانکه فرموده و در حقا خلک و زیاده اندی  
 انفس فخر که در عالم اسباب انشراح صدر نور نیست که در دل بنده می تابانند چنانکه فرموده و داخل انوار القلوب  
 انعم و انشراح و در آن پاک بودن دل است از صفات زویمه و اکل و اتم و اعلی حدین صفت حضرت سید الساجد  
 است صلی الله علیه و آله و سلم و تا بهمان و بر این قدر متابعت و محبت نیز از حق تعالی است مابین سخن بایمانی  
 شکر نیست در کتاب سفر السعادت و در بعضی رسائل فارسیه از شرح و بیان کرده شده است حال الله تعالی  
 و در نهایت ذکر که دانیدیم ما نام و از آنکه تمام و نیا و آخرت به نبوت و شفاعت مقرران گواهی دیدیم که نام  
 داده تر و نیا و آخرت به نبوت و شفاعت مقرران گواهی دیدیم که نام خود و در کمال اسلام و در امان و در نجات

خطیب و تشدی و معلی باشد که گویند شهدان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و در حدیث ابن ابی سعید  
 رضی الله عنه آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آمد جبریل و گفت میگویند پروردگار  
 تعالی میدانی که چه چیز اندر دم ذکر را گفتیم خدا جاننا تراست گفت باینکه اذا ذکرته و ذکرته می دگر جانیم تمام  
 ایمان بزرگوار و ذکر من لا اله الا الله رسول الله و گفت گردانید ذکر ترا ذکر خود و طاعت ترا طاعت خود هر که  
 ذکر کرد و ذکر ترا ذکر کرد و مراد هر که طاعت کرد ترا طاعت کرد و مراد من بطع الرسول فقد اطاع الله و گردانیدیم  
 شما بجهت ترا استلزم محبت خود فاجعونی بحکم امتنا رجلا و از ذکریم آلهی جل و علما را تحفه ماصلی الله  
 علیه و آله و سلم نیست که در وقت نماز ذکر میکنند اورا ابرو صف نبوت و رسالت چنانکه ایها الله ایها الله رسول  
 و انبیاء و دیگر را ذکر می کنند باینکه ا آدم یا قس یا موسی یا عیسی و درند ایها الله لا اله الا الله ترا ترا غایت  
 و ناله و معنای پیغمبری است که برابر باب فوق و اهل محبت ظاهر است صلی الله علیه و آله و سلم و ابو نعیم در حدیث  
 از ابی هریره آورده که گفت چون فرود آمد آدم علیه السلام بارضی بنده تو مش مشی پس فرود آمد جبریل پس ندا  
 کرد ای انسان گفت الله اکبر و بارها شهدان لا اله الا الله و بارها شهدان محمد رسول الله و بارها حدیث و حق  
 شده است اسم شریفین و کی بر عرش و بر هر آسمان و بر هر ریشه تا در گردن مار و در نیست در رشت هیچ درختی  
 نگار آنکه نوشته شده است بر برگهای دی لا اله الا الله محمد رسول الله و بزار از ابن عمر آورده که گفت تخفیم اندر  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را که گفت چون برو شد حرابسی آسمان بنگذاشتم به هیچ آسمانی نگار آنکه یا قسم نام  
 خود نوشته در می و هر رسول الله داشتگان کرده و تعالی اسم کریم اورا از نام خود چنانکه حسان بن ثابت گفته  
 است سبحان قدوس و عرش محمد و ندای محمد و تسبیح کرده است حق سبحانه اورا از اسماء حسنی خود بمقتضای نام چنانکه و باب  
 اسماء حسنی بیا نشان را الله تعالی و صل و از مناقب جلیلند وی صلی الله علیه و آله و سلم میگرد خورون  
 پروردگار تعالی است تخطیم قدر او که گفت محمد انهم لفی سکر نعمهم یون جوهرا لایفسد فیهم و انهم لیس فیهم از پروردگار  
 عالم عزوجل عبرت حیات خود را بکار او صلی الله علیه و آله و سلم داین غایت تعلیم و هدایت برده و تشریف چنانکه  
 حدیث مجرب و مستند بخود رسیده گویند پس خود حیات گرفت ابن عباس رضی الله عنهما پیدا نکرد و پروردگار را نه عالم  
 هیچ و آرا اگر می فرزند وی از محمد رسول الله که سوگند خورد و بجات و نه غیر وی گفت ایها المجزاک که از جمله اهل بیت  
 است سوگند خدا تعالی بجات هیچ نمی غیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده است زیرا که وی گرامی تر و عزیزتر  
 حق است از خود و جل و علما تزیلی گفت قسم یاد کردن حق تعالی بکیات وی صلی الله علیه و آله و سلم باین

مرحمت مادر که بوالا است که عطف بر خورشید و حیات و است علیه و آله و سلم فایده و نام احمد  
رحمة الله علیه گفته کسی که قسم خور و حیات با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منعقد میشود و بعد از این دو چیز  
که عارف به محنت از جنت بودن آنحضرت یکی از دو رکن شهادت و گفته اند بیخبر از عالمی که بدین آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم آمده است الی یومنا بدایا بل مرتبه همیشه است سوگند ایشان با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
بحق آن کسی که پوشیده است او را این قریب و حق ساکن فی القریب یعنی البقی باین عبارت صلی الله علیه و آله و سلم  
و اما قسم حق جمل و علام به صفت ربوبیت متعارف همیشه خود که گفت خود یک نیز در ذلالت محبت از دنیا است و در  
حکم قسم با و است صلی الله علیه و آله و سلم و در بیان القرآن حکیم فیله را اختلاف است اکثری اند که پس نام  
آنحضرت است چنانکه طه از امام جعفر صادق سلام الله علیه علیه آیه و اولاده و اولاد هم قلمست که در ادب پس هم  
سیرت و خطاب است با آنحضرت و بعضی گفته اند معنی او یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و بر تقدیر از وفات  
یکی مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم و قسم است بوی یا خدا را است در او را این نیز متضمن تعظیم است و شرف است  
ایشان او قسم است بقرآن عظیم برای تحقیق رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و شهادت است بر تقیه امی و در اول  
وی بر هر طریقی که نیست و خواهی که در عدول از حق و روی گفته اند که سوگند نموده است و سبحانه و مرتب  
یکی از انبیا را بر رسالت رسانید خود و گویا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و در صورتی که اسم بعد از ایلد دانست  
صلی الله علیه و آله و سلم را بدست شریف و گرامی است مرا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که عقیده گردانیدم است  
قسم را ببلد که بلد خرام و بلد همین نام است و فرزندان گرامی است فرزندان تعالی بوقت حلول و نزول و حلال  
و اینجا گفته است شرف مکان بالکلین و قریبین است بجهل و ناحق شناسی مشرکان که میخواهند از جرج  
گفته ذات شریف او را از ان و در قول او و والد و مادر او را و مادر او است و مادر او است آنحضرت  
داخل است در عزم و زینت و اگر بر این است علیه الصلوة والسلام مرا و بدست آنحضرت خواهد بود صلی الله  
علیه و آله و سلم پس درین سوره دو قسم است از پروردگار عزوجل بحسب صلی الله علیه و آله و سلم و در این سوره  
میگوید که روایت کرده شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت مرا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم  
بانی است دای بار رسول الله تحقیق رسیده است فضیلت تو نزد خداوند که سوگند خود خدا استعانت است  
تو بجات ساز دنیا عظیم السلام و رسیده است فضیلت تو نزد خدا تعالی بعد از کسی که خود را و خدا که بانی  
فرموده است اسم بعد از ایلد یعنی سوگند خود را بدست عبارت است از زمین که بی سیر میکند از سوگند خدایا پاس

[illegible]



و نمیدانم از جناب حق چیز را که راه نمی یابد بقول تمام عالم بآن و کتابی آورده که از معارضه وی مضاعف و بلغا عاجز  
آمده همه گردن تسلیم و انقیاد نمادند و خبر داد از کمال جلالت و سه در دنیا و آخرت و گفت آن ملک را بر غیر من  
ای اجر عظیم تر نیست قطع الی ابد الا با و بعد از آن شاکر و بروی بطلانی که اعظم است از جمیع عطا با و فرمود اینک  
این خلق عظیم را این از اعظم آیات نبوت و رسالت است و عاقلان رضی الله عندها در تفسیر خلق عظیم گفت کان  
خلق القرآن و عظیم تر از قرآن چیست و گفته اند که خلق عظیم آنکه هست او جز خدا نبود و مطلوب غیر وی نباشد و کلام  
در اول باب ثانی گذشت قدر وصل و از نظام انچه شش تن تکیم و تفریه و عظیم آبی و عدد و نعم و الار  
و در دنیا عظیم تر غیر منهای دوست فعالی سوره و الضحی است که قسم خوروی سبحان بیل دنیا که محل منکر آیات  
و آثار حضرت پروردگارند بر آنچه خبر داده اند احوال شریفه حبیب خود و در دنیا آخرت فرموده ما و و ملک  
ایک و باقی ترک نموده است و دشمن نداشته است ترا پروردگار تو چنانکه برگزیده است ترا و تفسیر کرده اند  
ضمی ما مدوی عالم آرای دی دلیل بر مدی مشک نامی ری صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه نقل کرده است امام  
فخر الدین را که در حدیث نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند حضرت چیست پس بیانی بسیار برای مصلحتی از  
مصلح که خدا و ما در دست بآن پس تکلم کردند شرکان و گفتند که ترک کرد و هر را پروردگاری و دشمن داشت  
او را و الا خرقه خیر لکن الادی و هر آینه هر تنها و در جهان نعمای که نماده است ترا خدا استعالی در آخرت از  
شفاعت مقام محمود و بهتر عالمی تراست از آنچه داده است در دنیا که دنیا از جهت تنگی بجای دی گنجایش آن  
ندارد و اذراست ثم رایت بنما و ملک را همیشه نماید و تو بهتر است از بدایت از جهت بودن تو بر سعادت و  
ترقی و تصاعد در مراتب کمال و فیضان عطا و در در نوال و جامع و جوهراست انواع سعادت در دنیا و آخرت  
این آیه است که فرمود و لسوف یعطیک ربک فترضی و عطا است از پروردگار جل و الا حبیب خود که چندان  
عطا کنم ترا که راضی شوی تو در بیان این از حد و محارضا را خارشست و در شفا گفته که روایت کرده شده است  
از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین که نموده نیست و در قرآن آیتی امید داشته شده ترا این  
آیه زیرا که آخرت را شنه شوق با آنکه در این هیچ کی از است او انش را گفت بنده مسکین ثبته الله فی تمام الصدقات  
و البقیین که آیه لا تقظوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً تیر محبوب یلوم و رش امید و نیست فامده بکن  
مقتدر است بر مغفرت و ذنوب و درین آیه امید داری دفع درجات و حصول مراتب بسیار است که آخرت را رضی  
نخواهد بود که هیچ کی از فقر است و سه با عطا و بستی تمام شسته خاطر گردد و شیری تمامه السلام زمان

من اخفایه کنایه غیر منهدم نموجب از صاحب مراد است که گفته اند آنچه افزا میکنند جهان که آنحضرت هرگز  
را نمی نشود که در آید هیچ کی از است وی آتش را از فریب دادن شیطان است ایشان را لعن کردن و  
ایشان زیرا که دی علوان الله علیه راضی است بهر چه راضی هست فدای عزوجل دوی سبحان  
سید عالم عیان ما در آتش رسول خدا اعرف است بخدا بحق دی مبراست از انکه گوید بخدا من راضی  
نیستم که کسی را از است من در آتش در آری یا یگذازی در آن بجا پروردگار تعالی اذن میکند او این شفاعت  
پس شفاعت میکند بر کسی که میخواهد و اذن میکند راضی میشود و شفاعت نه میکند جز آنکسی را که اذن دهد  
در راضی کرد و انتی کلوا پوخته نماید که در حدیث شفاعت آمده است که آنحضرت شفاعت میکند طوائف  
عصا را بر تیرب چنانکه ایشان را سارکان و شمارا از شایسته ایشان باقی میماند آن کسانیکه نیست در ذات  
ایشان بزخرد ایان یا همه از آن پس نیگوید پروردگار تعالی آنها از آن من اندامگان اند من خود شفاعت  
می کنم ایشان را بنحو پس آفریده میشوند و بر آورده میشوند از آتش دوزخ شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله  
وسلم فائده معلوم است که شفاعت علی اذن حق تعالی برای رضای ادنی باشد ولیکن دی تعالی اذن  
میکند و راضی به شفاعت مقتضای عدل کرده است بارشای دی مرداران قابل در آمدن در آتش  
بطریق باید است و مقر است که ما عیان دانم در دوزخ باشند دوران روایت و عبارت آمده یکی آنکه  
آنحضرت راضی میشود که در آید هیچ کی از است او را در آتش دیگر آنکه راضی نمیشود که باند هیچ کی از است او را  
آتش باز جرات اولی نیز همین مراد است فانهم واجد التوفیق بعد از آن بیان کردند در تفسیر سورہ فتح آن که زیادت  
حال انجام گرفته تا معلوم گردد که در عقابت نیز تخمین متابع و متبع خواهد بود و کا قیل الله حسن فیما مضی آنکه  
به حسن فیما مضی اثر تربیت کردن و در حجر تربیت و عنایت بعد از تربیتی و یکسانی با ساری و بعضی گفته اند که راجع  
به تربیت بگفته است یعنی یافت ذات نفس ترانی نظیر دوازده مضیع جل دور طهارت که اهل جا بیست بدان بودند  
بر آورده در فضا علم مقام هدایت در آوردن و با عطا اموال و نعمات و همچنین شفاعت و عطا قلعه سخن ساختن  
و چون در حالت ضرورت و تمیم جهل مجبور و دم گذاشت بعد از آن خاص و اصطفا نبوت رسالت چون  
خواهد گذاشت اما بنحویت ربک قدرش زیرا که انظار بهمت و تقدیر بان موجب فکر گذاری قبول است  
و بلاغ شافع و احکام و تعلیم و هدایت نام نیز از جمله خدیث لغت است و اما سوره و انجم به چنین معنی است  
ذاتیات قرآن فضل و شرف مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چیز را اگر نکن نیست عدا و حصای آن خدایت













در اینجا گاهی باشد و گفت یکی و بعد از آنکه واقفم من بر نیستی یا نعم این علیه و انیز که آمده است بر این گفته  
است که معنی آیت تشریف است با نیکم نیست در اینجا گاهی تحقیق توفیق یافته است این علیه را  
در آنچه گفت انتمی و این کلام محاسن است یا نشی است که جاجکان گاهی تشریف پیدا کند بعضی خواص از  
بندگان خود را و میوزند ایشان را و میگویند که بخشیدم ترا در گذشتیم از سرگناهی که پیش و پس کرده و مواخذه  
نیست بر تو و حال آنکه آن بنده هیچ گناهی ندارد و چه هم میداند که هیچ گناهی از وی صادر نشده نه پیش  
و نه پس لیکن این کلام مفید تشریف است که هر گاه از انهم و با الله التوفیق بعضی تحقیق گفته اند که  
مغفرت اینجا گاهی است از محبت پس معنی بغیر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخره بعد ک الله فیما تقدم  
من ذنبک و بنما تاخره و این قول در غایت حسن و قبول است تحقیق مذکرده اند بلحاظ اسالیب بیست و در  
قرآن که کتاب کرده شده است از تحقیقات بلفظ مغفرت مفرد و به چنانکه در نسخ قیام بیل فرمود علم ان لمن  
تخصه کتاب علیکم فاقرءوا ما میسر من القرآن و نیز تفسیر تقدیم صفة نزد نوی رسول خدا و لم تقبلوا و  
کتاب الله علیکم و نیز در نسخ تحریم جامع لیلۃ القیام کتاب علیکم و ما عنکم فالان با شروین و غیر گفته اند هر جا  
که به دیگران تالی و در قرآن ذکر توبه و غفران انبیا فرمود و ذکر ذللی و خطای که از ایشان صادر شده نیز  
نموده چنانکه در قصه آدم گفته و عی آدم رب و در شان فرح انی اغفلک ان تكون من الیابیلین و در قصه  
یونس گفته فظن ان من الله علیه و او و گفته فلا ینج الی و در قصه موسی گفته فوکره موسی و در شان  
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم متع را مقدم داشت بعد از ان ذکر غفران و توبه گفته و آینه کرده و در توبه  
راست و داشت و شیخ عزیزی درین عهد اسلام در کتاب وی که سسی است نهایتا السؤل فیما نسخ من تفصیل  
الرسل گفته که تفصیل داده است خدای عزوجل خیر ما را صلی الله علیه و آله و سلم بر سایر انبیا و علیهم السلام  
به وجه کثیره ذکر کرده است از آنکه گفت کی از ان وجه نیست که خبر داده است که آمرزیده او را صلی الله  
علیه و آله و سلم مقدم من ذنبه و ما تاخره نقل کرده شده است که در توبه ای خبر داده است کی از انبیا را علیهم  
السلام پیش آن بلکه ظاهر آنست که خبر داده و لهذا و فی ک طلب کرده میشود از ایشان شفاعت ذکر میکنند  
خطای خود را و از حیث آن مقام اندام نمی نمایند بر شفاعت و چون طلب گفته خلافت از ان حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم در مقام خبر ما برین کار نیست و یا نشی است که معنی سبحانه اشیات کرد و یا نشی  
فتح مبین بعد از ان ذکر کرده و مغفرت و توبه را ذکر کرده بعد از ذی القیام و انیت بابت عراستیم و غیر ذلک

پس یقین شد که مقصود ثبات و توفیق نیست بلکه نفس آنست تا فهم و یافند التوفیق و ذکر غیر اکماله السیوطی و بنیم  
نیمه علیک و نام و کامل گردانید و منتهای خود را بر تو پوشیده نمائند که تاسه فضائل و کمالات و کمالات و  
برکات داخل است درین کلمه و هر چه ذکر کرده شود تصور نموده آید از خصوصیات نعم و کمالات آن از آنچه بماسب  
اندیشید و خیال از عدد و احصاء آن عاجز و قاصر در بیان حال و حال از ذکر در بیان آن لال باشد همه در خط آن  
احمال مندر جست و تفصیل از حیطه امکان بیرون است شرفان فضل رسول الله لیس که در حد فیه بیست  
ناطق بقوم قتل لوکان البحر مداد الکلمات ربی لقد البحر قبل ان تنقذ کلمات ربی و لم یستأمن له مد و دلو ان  
مانی الارض من شجرة افلام و البحر یدر من بعده سبعة اجرام قدرت کلمات الله مد و این کلمات نزد اهل تحقیق  
فضائل و کمالات و محالونی است که در قدرت ذوالجلال و الاکرام بر خاصگان درگاه خود از انبیا و مرسلین  
مخصوصا سید انبیا و مشایخ صفا افتاده نموده و الا آنچه صنعت حق و شیون ذات مطلق است شرف و تقدس است  
که باین تمثیل و تشبیه نمایند و بعد از تمیز نعمت و شمول آن تمامه نعمتهای دنیوی و اخروی را تخصیص کرده اند که  
و نعمت یکی هدایت هر اطمینان است که حاصل اصول نعم و شرف و اخلاص و هدایت نام که غایت نبوت و  
ارسال است دوم دنیوی که مقصود بدان نیزین است چنانکه اول نیزین صلح عالم و انتظام کارخانه  
موجود است و فرمودید یک مراط مستقیم است که الله تعالی فرمود این خط را حتمه الله علیه جمع کرده شد  
مرکز حضرت زارین سور و منتهای متعدد عظیم از فتح بسین از نشانههای هدایت است و مغفرت که از نشانههای  
محبت است و انعام نعمت که از نشانههای اختصاص است و هدایت که از نشانههای ولایت است پس مغفرت  
تبریه و تبریه اوست از جمیع نقائص و عیوب و انعام نعمت و ابلان اوست بدرجه کامله و هدایت و دولت است  
بنشانه و اعلا کرده شان اولا پیغمبری که فوق اکثر تبه و در قرب تصور نیست و فرمود ان الذین یابینونک  
انما یابینون الله فافهموا انهم یابینونکم فی صوم من بطیع الرسول فقد اطاع الله و کعبه این باصطلاح  
الی حبیب الله و حبیب الله است اما اهل تحقیق دانند که آنچه رحمت است و الله علم بعد از ان منت نمایان حال  
سکینه و طمانیت و آرام یقین که خداوند تعالی است بر مومنان که تقدیر کرد و خداوند را و مرج کرد و آخر سوره  
بدرج و ثنائی اصحاب کامل التصاب و بفضیلت محبت دلی علی الله علیه و آله و سلم که نتیجه محبت است و  
و صفت کرده شد و خلافت بر کفایت و رحمت و ایات که بیکدیگر که انتظام کارخانه دین و ملت برپا میدهند  
این صفت هر دو حق مجسم و مجید و خداوند که فرمود و سوره مائده اذ لیه علی المؤمنین و علی الکافرون الایه و غیره

کرده ایشان بمنفرت و ابر عظیم در دنیا و آخرت و این همه موجب اتقان و فضل و شرف است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حاصل تمام فضائل و کمالات و برکات که فائز شده بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از درگاه عزت و برین کلمه که از جوامع الکلم است داخل است انا اعطیناک الکوثر که مراد بیان خبر کثیر است در دنیا و آخرت و این کلمه باین اختصار و ایماز ششصد و پنجاه بار از این را ناست و اگر تمامه علماء و عرفای عالم شرح این کلمه کنند استیقای آن نتوانند کرد و الله اعلم باری بالفعل آنچه در نظر است بنویسیم گفت انا اعطیناک الکوثر یعنی دادیم ترا آنقدر که بخواهی از آن اعظم است از تمام ملک دنیا و چون دادیم ترا این نعمت را مشغول و بطلاعت ما و باک مدار بقول بدو گویان و عبادت بدنی بپیا شد و مالی اشارت کرد و بادل بقول خود فضل و برکات بی نظیری بقول ما و خود را انا اعطیناک بلفظ ماضی نه بلفظ مستقبل که گوید بسط یک دلالت دارد بر آنکه این عطا حاصل شده است پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گفت گفت بنیاد آدم بن روح و بعد گویند گفت یا محمد میا سا ختم ما اسباب سعادت ترا برای تو پیش از دخول تو در دایره وجود پیش چگونه مهمل میگذاشتیم ترا بعد از وجود تو داشت خال تو بعد از این فضل عظیم از جهت طاعت و عبادت تو بیکم و فضل و احسان از غیر موجب و بی سبب که حاصل ماضی اقیاناست اگر گویند که همه انبیاء را بلکه همه مردم را هر چه دادند پیش از وجود عنصری ایشان داده اند و نصیب کرده اند پس فضل آن شود که ایشان را بیشتر دادند از دیگران نه بیشتر خواستش آنکه میگویند که نبوت آنحضرت و کمالات وی صلی الله علیه و آله و سلم در عالم ارواح ظاهر کرده بودند و ارواح انبیاء از آن استغنا نموده و نیاز ندارند کثرت بنیاد نبوت و نبوت انبیای دیگر در عالم آسمانی بود و در خارج داده است که او یکوثر تر نسبت و شرف چنانکه بعضی آن بیکوثر در احادیث آمده است از جهت کثرت و اراد آن است روایت کرده است انس رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آشنای آنکه سیر میکردم در بهشت ناگاه نهر را دیدم که بر هر طرف وی گنبد است از در جود و طینت او مشک او فراموش است گفت این یا جبرئیل گفت این کوثر است که داده است ترا پروردگار تو تعالی را راه انجاری مشهور و مستفیض در میان سلف این تفسیر است و در حدیث نیز تفسیر آن واقع شده و بعضی گفته که مراد بیکوثر اولاد طیب است زیرا که این سوره نازل شده است در بروی کسی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را احسن کرده بودم اولاد پس گفت دادیم ترا اولاد که باقی بماند تا رفعت قیامت فامده و بعضی گفته اند که مراد بیکوثر خیر است و کوثر در لغت مصدر است یعنی کثرت و در

وصل نامه صفای آن بزرگوار



و از آنجا که آنحضرت را علی افتد علیه و اگر مسلم طاعت کند و از غیر خدا در عین الهامی بگوید که تو فرمودستی  
از کثرت بپایان که تو فرمودستی و جواب هر چه در مقابل او خبر آمد آن شایسته همه الا تیری آنکه ترا عیب کند و  
بی نسل میگویی یا خیر بر کثرت و اینرا که در انسانی نباشد و در کثافت میگوید که تو فرمودستی از کثرت و بیان  
است در آن یعنی بسیار را از برای را بسیارش از سفر یا نامه بود گفتند که حال با آنرا بسیار گفت جبار با کوفه  
یعنی با آنرا که غیر شیر و از این عباس آمده است که در کثرت را تقصیر نمیکنی که در پس گفت او را سعد بن جبیر  
مردم چنین گویند که تو جویت و در پشت این عباس گفت می از جمله خبر گیر است معنی آنست که ما می نمودیم  
ای عجز از یکی هر دو سرای انبیا را از بسیاری ناطقانی بنوده مدافعه نموده است بر هیچ یکی از غیر خود ننهد  
آن هم که پروردگار جهان نام پس هرگز است شریفترین مدافعتین عطا کردیم نرین رهنده گان و عظیم ترین  
انعام که در کثرتان فصل یک پس پیش کن پروردگار خود را که عزیزتر گردانید از بعضای خود و نخواست ترا در کثرت  
ترا از نیست خلق بر تو قوم که غیر خدا را عبادت کنند و اگر چون نبی کنی برای وی و بنام وی کن بر خلاف  
این قوم که در حق بنام بیان کنند آن شایسته همه الا تیری در راستی هر که ترا دشمن داند و خلاف در نزد او از  
قوم خود همه الا تیری است از ربی نسل و بی برکت نه تو چه هر که از تو زیادت از انسان بزرگتر همه اولاد  
مسکوکا عذاب تو باشند و در کثرت است بر شایسته بر زبان عظمی که ترا عجز و انبیا که بنام خدا گفتند مفتی بنام تو  
سانند ترا و آخرت چیست و بنده که از جمله وصف دیان بر نیست عجز تو را از تیرخوان خواند و عجب کند  
نست که در دنیا و آخرت کسی نام وی نبرد و اگر بر بد بخت برآید بکین عباس گفت در کثرت کثرت است  
حسن بهی گفت قرآن و عکره گفت نبوت و غیره اسلام و حسین بن الفضل تسبیح بر آن و کیفیت شرا  
مراد داشته و بعضی شفاعت در کثرت است داشته و بعضی معجزات نبوت الهیه خود و بعضی نبوت و قرآن و کثرت  
عظمی و نصرت بر اعدا و بعضی گفته علماء است فالعلماء و رفته الانبیا و احوال و احوال و در نزدی و بعضی گفته اند  
مراد که بر علم است بفرموده که فصل که یک در عتب آن و آنچه مقدم است بر عبادت و توحید علم است هیچ چیز در کثرت  
و بسطت بعضی علم بر سر و بعضی گفته که تو خلق حسن و عباد است که کوثر مخصوصی بخیر می نماند بلکه شامل تمام  
مقامات و کمالات است و در کثرت سال همه معانی است و در فصل خطاب بعد از ذکر این معانی که ما ازین قوم نیز  
اقوال نقل کرده و گفت این عطا گفته و ادیم ترا معرفت بر یو بیت خود و انفراد بر حد نیست خود قدرت و شیت خود  
و سهل تر گفته اند اما عظیمی که کوثر یعنی و ادیم ترا معرفت کثرت با و عدت علم تو عید نیست و شهود و وحدت

در سخن کثرت تکیه ای است و این تکیه بر جنبه نبوت و نبوت بر کثرت است و در دیگر کثرت نشود  
 فضل را یکبار یعنی چون مشاهده و آنچه کردی درین کثرت پس بگذر از استقامت نماز نام را بشو و در حق و خود  
 قلب و انقباض نفس و اطاعت بدن و قلب در میان کل عبادت زیرا که همین است نماز کامل وافی بحقوق جمیع و  
 تفصیل و تخریص فی کثرت کثرت و انانیت را تا ظاهر شود این انانیت در شهود و توبیخ و سلب کند از تو  
 مقام تکلم را باش با حق قضای صرف باقی ببقای او تا با بتا تیر نشوی در وصول خود و انصال است  
 تو یا تو که در بیت تواند بدستی دشمن و از نه که بر خلاف این طریقه است و منقطع است از حق و تیر و تیر و حق  
 الحدیق مولانا حاج المله و الدین الصمد البخاری آورده که از اهل طایفه که اکثر هرگز نبوده اند و این را یکی بسیار از انواع  
 فضائل بسیار برین صفت و با آنکه او را در تامل و تدبیر اندک و در کثرت بسیار است هر کسی بخیر یا مل غیر  
 مبداء عالم خلق کند که در کثرت و جمیع احوال و تفاسیل در جنب این اجمال در نیست از دقتی و خطره است  
 انشوری استی کلام فصل الخطاب و الله اعلم و حاصل و از آنچه دلالت میکند بر غایت فضل و کرامت حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم بر بودن وی نبی الایمان بودن سرانیا سلام الله علیه و آله و سلم بر این حکم ایشان روی این است که در کثرت  
 و از اخذ ایشان بنشینان از آنکه من کتاب و حکمت نمیدارم رسول مصدق لما حکم انتم من به و تفسیر فعال  
 او قرآنم و اخذتم علی ذلکم امری فاولا اکثرنا فعال فاشهد ما انا مکرم من انما بهین من فنی بعد ذلک فاولا مکرم  
 هم انما سقون میفرمایند که اگر ای محمد رفتی که گرفت به و در کار عالم تعالی و تفسیر محمد بهمان چیز است که هرگز  
 چیزی که در آدم من شمار از کتاب و حکمت پس باید شمار روی که تصدیق کنند است هر چیزی را که ایشان است صفت  
 تمام انبیاست که تصدیق کنند و متوافق اند در اصول دین بر این که ایشان را رسولی نصرت میدهند و اولاد  
 خیر داده است و تعالی که محمد گرفتند است از هر چیزی که فرستاده است او را از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله  
 علیه و آله و سلم ظهور فرموده اند که در این رسول محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و فرستاده خدا تعالی و هیچ  
 پیغمبری را که از آنکه ذکر کرده بادی خود را گفت بادی او صاف او را گرفت بروی ایشان که اگر در این با ایمان  
 آمد روی و لا به چون از انبیا ایشان گرفت از انبیا ایشان که با ایمان ایشان گرفتند باشد چون انبیا اصل  
 و منوع اند که آنها کرده در آیت بیک ایشان و گفت علی بن ابی طالب درین مجلس رضی الله عنهما فرستاده خدا تعالی  
 هیچ پیغمبری را که از آنکه روی ایشان را اگر باشد و در این با محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آمد روی و نصرت میدهند و اولاد  
 که در اوست که گرفتند خدا تعالی ایشان را که انبیا بر ابرام خود گرفتند که چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم جوش کرده ایمان



بر شرفیت وی بیاید و حال آنکه وی نبی کریم است و باقیست بر نبوت خود و نقصان نشده است از وی  
چیز و همچنین تمام انبیاء الهی در وجود ایشان در زمان ایشان مستمر و ثابت اند بر نبوت در رسالت خود بر اعم خود  
و آن حضرت نبی است بر ایشان در رسالت بسوی ایشان پس نبوت وی با هم و اشک و اعظم است تا مل کن  
درین مسئله آنگاه نبی که در اینجا نبوت در رسالت است از انبیاء پیشین گفته است صاحب ما هم بر نبوت و تحقیق  
و تفصیل کرده است این را از یاد و از آنچه کرده شده و گفته بندگان خدا الله عز و جل ایمان و یقین پوشیده  
نماند که ظاهر آیه اخذ مینماید است از انبیاء الهی که هر قول وی لما یتکلم من کتاب و حکم و تفریع امیر المؤمنین  
علی و ابن عباس ظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ بیات ایمان با حضرت و تفرع شایع که هر دو آن هم  
موافقت توشیح محمد و با تقدیر حضرت باشد و چه و یا کس که آن حضرت پیش از وجود حضرت علی صلی الله  
علیه و آله سلم ایمان آورد و مثل سبب بخار و غیره نماید خلق سالف که بسبب غیر نبوت و فضائل و کمالات و  
علی الله علیه و آله سلم در زمان سابق مشرف شده بودند و اینقدر که باقیست در بیان انبیا و اهل ایشان حکمت  
وی صلی الله علیه و آله و سلم بود و وی رسول نسبت با ایشان و انبیا علیهم السلام و خود در شب اسری در  
مسجد اقصی جمع شدند که با او است که همه اقامه نموده بوی پس در آنوقت ایمان آوردند و خود اتفاق است  
بر حیات انبیا و قیام ایشان بجماعت حقیقی دنیای و اگر چه در میان گرفتن انبیا بر اعم خود یا ایمان و حضرت و  
صلی الله علیه و آله و سلم نیز فضل و شرف آن حضرت است که دیگر از انبیا و ولیکن در میان گرفتن حق سبحانه  
از انبیا بران اعز و اعظم است فافهم با فضل التوفیق و صل قال الله تعالی لکما سئل فضل بعضهم علی بعض  
و قال و فضل فضل بعض الانبیاء علی بعض و این دو آیه نفس اند و آنکه مراتب انبیا و رسل متفاوت است بعضی  
افضل از بعضی و در اینجا است بر معتبر که تا کما لکما یکنه فضل نیست بعضی انبیا یا بر بعضی و هر چه است و این  
پس قریب گویند که آدم افضل است از حبت حق ابوت و این قول فاسد است زیرا که حق فضل شایع است  
است نه ابوت و بسا که سبب فضیلت از پدر باشد و کمالات اگر چه بر حق ابوت دارد و قوی گویند که کوفتین  
تمام اولیست و بعد از نفس قرآن که ماطن است تفصیل بعضی بر بعضی چه با سکوت است و گفت و تعالی  
منهم من کلم الله گفته اند مفسران که مراد این موسی است علیه السلام که کلام کرد حق سبحان بوی بر واسطه  
و این آیه نفس نیست در تخصیص موسی علیه السلام بکلام و حال آنکه ثابت شده است کلام حضرت سید المرسلین  
صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج بر واسطه که آنکه کلام موسی علیه السلام بوجهی خاص باشد که در حدیثین بر این

صلی الله علیه و آله و سلم

نفت و غلبه اسم کلیم بر روی شایسته چنانکه میگوید کلام نفسی شنبه از هر جهت شنبه و هرگاه آنحضرت فوق الوش  
رفت و بجای رسید که منهای علوم غرائق است و هیچکس را بخاطر سیرا نپذیرد او را حاصل شده باشد از کلام و  
جز آن از درجات و کمالات اعلی و اتم و اکمل خواهد بود از آنچه دیگر از حاصل شده و ایما کرده باین معنی توان  
دی جل و علا و رفیع بضم درجات که با اتفاق مفسران مراد باین بعضی محمداست علی الله علیه و آله و سلم و گفته اند  
که درین بهام از تعلیم فضل و اعلائی قدر اوست و مخفی نیست بر عارف با سبب کلام و شرافت است با کلمه  
وی تمیز و تمیز است چنانکه استنباه نیست در آن و کلام گفته اند که تفصیل مراد است اینجا انبیا را صلوات الله  
و سلامه علیه پس وجهی است که آنکه آیات و معجزات وی اظهر و اشد و اقوی و ابرر باشد است و از کلام و اعلم و اکثر  
بود با درجات خود و فضل و اکمل و اظهر بود و فضل ذات راجع است با آنچه مخصوص گردانیده اولادین از کرامات و  
اختصاص عبارت علیه از کلام یا غایت یا ربوبیت و جز آن از لطافت و تحت اختصاص و شایسته کرامات بود  
پس غیر ما علیه من الصلوة اکمل ما من التیمات انما اظهر و ابرر و اقوی و ابلغی است و مقرب اعلی و درویش  
اعظم و اقرب است از کلام و اعلم و اکثر و کلام آیه قرآنی که مضمون تجریت که مفهوم آن شامل جمیع فضائل  
و کمالات است و ذات ادا کمل و اظهر و خصوصیات و کمالات و کرامات ادا عظم و اشر و اعظم و اتم و  
در وجه ادا مانع از درجات جمیع مرسلین و از کلام اظهر و افضل از سایر نفایس علی الله علیه و آله و سلم و اصحاب  
و تابعان و جمیع در حدیث شفاعت باید نگریست که در محضر تارة خلاف طلب قطع بر اینند و نزد آدم و  
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام و جمیع پیانید و انما من شفاعت نمایند و وجهی و اقوی و اتم و  
از اینست که در مقام اخراج نمایند و گویند که این کار نیست پس نزد سید المرسلین آیند و گویند که این کار  
پس در بارگاه عزت و رحمت و در حدیث و در مورد اناسید و آدم و انا اکرام فلان آدم من بهترین اولاد آدم من بزرگترین  
اولاد آدم نزد پروردگار خود آنقدر بزرگوار است که این احادیث دلالت کنند بر افضلیت انا و اولاد آدم و بعضی گویند که کلام  
آدم مراد باین در عرف نوع انسانست که آدم نیز در آنجا داخل است و انما صدقایتی انا سید اناس پس بزرگترین  
آدم و اولی است که لال بعد از آدم و من در حدیث و اقوی است و بعضی استدللا کرده اند که بزرگترین حضرت  
انما من چه شک نیست که خیر است است بحسب کمال و نشان است در دین و این الی کمال بزرگترین است  
و انما نام قرآنی و شایسته علیه است که لال کرده بآن که حق تعالی و صفت کرده انبیا را با دراف صیغه پس از آن  
گفته و مراد از علی الله علیه و آله و سلم و انما لک الذین بری الله فی صیغه هم انقضه پس هر که در آن حضرت را باقتدار

چنانکه ایشان و لابد مثال امر و بجای آوردن آن واجب باشد چون بجای آوردن آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم جمیع آنچه در گذشته انبیا از فضایل و کمال پس تحقیق می شود روی هر چه متفرق بود در ایشان پس فضل  
 شد از ایشان و این استدلال لطیف است اگر چه در باوی انظر در و هم چنان در آید که آن حضرت امر و شد  
 یا قضا و اتباع انبیا پس معقول باشد لیکن مراد با قضا انجاموا نعمت است و چون انبیا پیش از آن حضرت بعد  
 اطلاق کرده شد لفظ اقتدا همچنین است سخن در امر کردن آن حضرت با اتباع ملت ابراهیم و دعوت آن حضرت  
 رسیده است بکثر مباد و عالم پیشتر از آنچه از ساغرا نیار رسید پس اشتغال اهل دنیا بدعوت دی صلی الله علیه و آله  
 و سلم اکثر و اکل باشد از انتفاع سایر مردم بدعوت سایر انبیا پس آن حضرت افضل باشد از سایر انبیا فی الناس من نیفیع  
 الناس در روایت کرده شده در فضائل صحابه که پدید شده علی بن ابی طالب از روز پس گفت آن حضرت بنیاد است  
 گفتند یا نبی تو سید العرب یا رسول الله فرمود آید انما المین و علی سید العرب فائده حاکم گفته که این حدیث  
 صحیح است و بعضی گفته اند ضعیف است و در بی حکم بود معنی آن کرده و اقتدا علم اما آنکه در قرآن مجید واقع شده  
 لا تقربوا بین احدنکم و در هر بیت میگویند آمده از ابی هریره لا تقصرونی علی الانبیا و معانی لا تقصرونی  
 الانبیا و از ابی سعید خدری لا تحزنوا من الانبیا و در حدیث ابن عباس نزد مسلم آمده نیز در منزه را که بگوید  
 من بهترم از یونس بن متى و در حدیث ابی هریره نیز در شخص آمده هر که بگوید من بهترم از یونس بن متى پس تحقیق  
 در معنی گفت جواب داده اند علما از آنکه مراد بقول عزوجل لا تقربوا بین احدنکم تقرب فی درایمان است که بعضی  
 انبیا ایمان آورند و بعضی نیارند چنانچه فرمود ان الذین یقرون بالله و رسوله و یریدون ان ینفروا من انبیا و رسوله  
 و یقولون لو ان من بعض الذین یقرون لایة و بحقیقت بکذیب یک رسول بکذیب قائم رسلست از جهت تفاوت  
 اسلام آخرین عمل کرده اند بعضی علماء قول حق تعالی را دان یکذیب و یک حدیث بکذیب است و رسول و رسوله و رسوله  
 ایشان در ایمان منافات ندارد و آنکه بعضی افضل باشد و جواب داده اند از احادیث بوجود و منزه و بعضی  
 گفته اند که نه از تفهیل و تخفیفش از انان بود که وحی آمد با آن حضرت که وحی میداد انبیا و افضل نبی و رسوله و آدم  
 است و لیکن واجبست برین قائل که اثبات کند تقویم را تا خیر اگر چه جواب بطریق منتهی تمام است و اندک  
 گفته اند که تفهیل بکند بر وحی که تفهیل و امانت مفهیل لازم آید و تقصیر نور و وجه گفته اند که تفهیل در  
 نبوت و رسالت است زیرا که انبیا در اهل نبوت بر همه امور و تفاهیل نیست میان ایشان و تفاهیل با امور  
 از آن است بر آنکه بعضی سئل اند و بعضی سئل و اولو انهم را این سخن حالی از نظای نیست و تفهیلش است



تفصیل ملائکه رفته اند و مختار قاضی ابوبکر با طاقی که عمده الی این مذکور است که در شیخ ابوالحسن شریف است  
 انبیت و عبد الله صلی نیز با نجا است و از کلام امام عزانی در بعضی مواضع نیز مفهوم میگردد و بعضی برینند  
 که انبیت تجرد و قرب ملائکه افضل اند از جهت کثرت ثواب بشر افضل مراد اهل سنت با فضیلت کثرت  
 ثواب است چنانکه در صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم در پی غنم گفته اند و انشیخ تاج الدین یکی که از عالم  
 علم شافعیست پایه بلند دارد و در علم گفته است که اگر یکی را در مدت عمر مسئله فضیلت مخطو و نگار و انشیا و لا  
 ایشا میسپارم که مسؤل نگردد و در قیامت و ظاهر این سخن در مسئله فضیلت ملائکه بشر کرده و در لای طریق  
 در کتب کلامیه مذکور است و ملائکه نیز بعضی از ایشان افضل اند از بعضی ایشان جبرئیل است و در روح  
 خوانند و مظهر علم و حامل وحی است و در فرشته دیگر افضل اند از سایر ملائکه و در سایر ملائکه نیز فاضل و مفعول  
 تو اید و در اول افضل اند از سایر انبیا و در اول نیز افضل اند بعضی از بعضی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 افضل است از جمیع انبیا و در اول فوید المرسلین و خاتم النبیین و افضل الخلق اجمعین صلی الله علیه و آله و سلم  
 افضل با صلی علی اعدین الانبیاء و المرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین بدایه طریق الحق و جمیع علوم الدین  
 و در درو انبیا نیز اختلاف است و مشهور درین باب حدیث ابی ذر است نزد ابن مروه و در تفسیر گفته  
 گفتیم یا رسول الله چند نیا فرمود و در بیت و چهارم هزار گفتم یا رسول الله چند نیا فرمود و در  
 سیزده و انبیا آنکه مذکور اند در قرآن آدم و نوح و هود و صالح و ابراهیم و یونس و یحیی و عیسی و  
 و یعقوب و یوسف و ایوب و هاشم و موسی و هرون و یونس و داود و سلیمان و الیاس و ایزع و ذر و یونس  
 و عیسی و یحیی و الکفل نزد اکثر مفسرین و در قرآن مجید میفرماید بعضی انبیا را بر تو قسه خوانده ام و بعضی را  
 بخوانم از انبیا معلوم می شود که قسه همه انبیا را بر آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه اجمعین خوانده اند  
 و در دل این مسکین چنین می افتد که یعنی درین وقت است که این آیت نازل شد و در اوقات دیگر قسه آنها  
 بخوانند و اندک نیز خوانده باشند و پس در راست که احوال مجانب خود را به حبیب خود و مگویند احوال ایشان را از روی  
 پوشش که انبیا و اولاد علم و اعلی آنچه اظهار کرده است حق سبحانه و تعالی است و مسکات رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب مجید قسه اسرار است و در حق و قله و در سوره سحان الذی یولی نعم که منطوقی  
 است و قرآن است بر علم قدرت و عزت و عزت و قرب مشاهد آیات و عجایب قدرت وی جل و علاه  
 از آنچه خط و حکمت آدمیت از اعراض خاصه و شکران کند و در مدینه بود و چنانچه فرمود و الله یجزم انهم



و بود آنحضرت صلوٰۃ اللہ علیہ السلام که حراست نمودند صاحب وی رضی اللہ عنہم اور از احتراز و اجتناب  
نمودند از شر اعدا و آن نیز بحکم الهی و مقتضای حکمت بالغه او بود چون این آیت نازل شد فارغ شدند  
که با عسا و فرمود او بیکر کبابه بدین گفت و التبتوک او یقتلک و دیگر چونک الایه و این در میاوی ایام هجرت  
و خروج برای آن بود چنان قصه آن مشهور است و قول و تمیالی ان لا تنفرو فقد نصره الصدوق که وقتی سید  
از وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین قصه ایذای مشرکان را بعد از بیعت ایشان و در بیان حق تعالی  
آرام در وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کور کردن ابصار ایشان نزد خروج وی از پیش ایشان و قبول از طلب  
وی در غار با وجود یقین بوجود آنحضرت در آن و معرفت اشیان از آن و ظهور آیات و نزول سینه و  
معیت حق سبحانه و این از اعظم جزات و آیات نیات است که در محل خود مذکور گردید و در حفظ و معیت الهی  
تعالی شانه مرصوب خود را قول تعالی ان یقول لعلی ان لا یخون ان الله عزوجل این از موسی نیز ظاهر شده  
و حق که با بنی اسرائیل برآمد و فرعون و منال وی کرد و ترسیدن بنی اسرائیل که یافا ایشان را فرعون است  
موسی علیه السلام ترسیدن می سبی و لیکن گفته اند که حضرت میان شهود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
و شهود موسی علیه السلام آنحضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود ان الله عزوجل  
و موسی را اول نظر بر نفس خود افتاد و بعد از آن بر وجود حق و این هر دو از اقسام شهود و قرب است اولی تم  
و اقریب است و مصدوق ماریت شیا الاورایت الله قبله ثانی ماریت شیا الاورایت الله بعده و اولی تم  
جذب است و ثانی طریق سلوک قال الله تعالی ولقد اتیناک سبعاً من المثانی و لقرآن العظیم مراد سبع مثانی  
هفت سوره و را که مقدم اند بر سوره قرآنی که اول آن سوره الم است و آخر انفال با توبه که در حکم یک سوره  
و اند افضل کرده اند میان ایشان بجهت فائده و مراد بقرآن عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت  
آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسلیم القرآن بمثنائی بحجت تکرار وی در هر رکعت یا بحجت تکرار نزول  
وی و بعضی گفته اند بحجت آنکه استماع کرده است اول خدا تعالی برای محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ذخیره کرده  
آنرا از برای وی ندای هیچ کی را جز وی از انبیاء علیهم السلام و تسبیح قرآن بمثنائی بحجت آنکه شعی که در مقام شهادت  
است قصص در وی یا بحجت آنکه تا نکرده است بر حق سبحانه یا تا نکرده شده است بروی بلاغت و اعجاز  
و جسته سیوسبع مثانی نیز همین اعتبار خواهد بود و قال الله تعالی و ما ارسلناک الا کاتبه للناس و شیعین از  
قال فی یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً و این از خدا تعالی است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قال الله تعالی و ما ارسلناک



و حاصل در آنکه شرافت

مکرده کافران که مبعوث شود و رسول از جنس بشر فرمود و لو کان فی الارض ملائکه منون علیهم السلام لیرزقنا علیهم  
 من السماء ملکاً سوا لایعنی تجانس مورث و نسل است و تحالف موجب بیان باید که مبعوث بلائکه ملک باشد  
 و با ایل ارض بشر و سایر اینها مدافعه میکردند از نفوس خود و نفوس خود و چنانکه قول نوح علیه السلام لیس فی خلقی  
 و قول هولیس بی سقا به و امثال این در قرآن مجید کثیر است و الله اعلم و حاصل در آنکه شرافت از  
 بعضی آیات بهمان و موهبات قرآنی که در بادی النظر زیاده و ادانی مشتمل بر خطا و در بیان حقیقتی است  
 صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت از قبیل تشابهات اند علماء از معانی لافقه و ادیلات را گفته که در راجع و از حق  
 سابق است و از آنکه قول سبحانه و تعالی و و حدک ضا لافندی که نسبت کرده سابقه فضیلت بوی صلی الله  
 علیه و آله و سلم در رفع آن هدایت میکند و اتفاق علماء است که آنحضرت هرگز پیش از نبوت و نه بعضی نبوتی  
 و موسوم بفضیلت نشده و نشاء او بر توحید و ایمان و محبت است و همچنین تمامه انبیاء و مرسلین صلوات الله  
 علیهم اجمعین بر آن ناشی اند و نقل نکرده است پیچ کی از اهل اخبار که یکی از آنها نبوت و رسالت و مظهر  
 و اجابت یافته اند و موهوب و معروف بوده پیش از آن که خبر از اشراک و فسق و فضیلت و مستند این باب  
 دعاست نعم و خلاف و راست که آیا جائز است تقلایان منفر بر اینند که جائز نیست تقلایان که آن موجب تحقیر  
 است و نزد اصحاب ما که کرده ایل سنته و جماعت انیم جائز است که حق تعالی یکی را از جاه فضیلت بر آورده و بتر  
 رسانیده بمرتبه نبوت رساند و لیکن نقل و دلیل نمی بر آنست که این جائز بود قوع نیامده و انبیا چه محموم اند  
 پیش از نبوت از جهل بخدا و صفات او و تشکک و در این وجه محمومند از کفر و معاصی و از آنچه موجب نقص  
 و فقرت گردد و از ایشان پیش از نبوت و بعد از آن که کبار مطلقاً از منکر بر لعبر و استراست سه و در بیان  
 استمرار غلط و غفلت در حالت رضا و غضب و بعد و جهل و در آنچه تعلق بتشریع ملت و تبلیغ است و از خصوص  
 سید انبیا و افضل رسل صلوات الله و سلامه علیه و علیهم که عصمت او اتم و اکمل و رتبه او اعلی و ارفع است و  
 و هر که بخواب و وی چیزی به بند و نپند و و خلاف او بداند ندانند ساقط است در مرتبه و در کمال فضل و کمال  
 که خبر ندارد و وی از اول پاک و آراسته و پیراسته آمده است که دست پیچ عیج نقص را بر زبان نبوت و جلال  
 و جمال و مول نیست بهیئت به تعلیم و ادب و راجه حاجت پاکه او خود را آغاز آمد و بپایه و لیکن تشریح  
 و تعلیم و تأیید قرآن تبیین از قوت بعضی آیه تا آنکه مواعد که از احیای عزت او را شد و در اوقات حضور  
 بطوری آمده موجب کمال یقین و انکشاف میشد چنانکه گاهی در وقت ظهور مجر و شهود قدرت الهی از وظیف

میفرمود اشهد انی رسول الله اگر گویند حال تمامه اهل کمال هم چنین است و در آنچه در طرف استعداد ایشان  
ایضا یافته است بتدریج و تدریج ظهور باید دارند و از قوه بفعل میسر جویا نشأت است که آنجا استعداد و احسب  
تفاوت قرب و بعد که کسی ریاضت بوجود می آید و اینجا همه بالفعل موجود ثابت است و لیکن ظهور آن  
موقوف بر وقت است و در روزه دستور تقرب نزول قرآن بی سبب کسی و ریاضت ظهور می یابد یعنی تا وی تمیز  
قرآن را و راهی الله علیه و آله و سلم نیست که از فضل کمال و از عدم بوجود می آید و بعضی از این قوم تعالی  
صفات بشریت و احکام حسیب و جبریات احکام نفس در هر قدس و اثبات کنند و آنرا امیدوار داشته اند و  
بعضی افعال از بی صبری و ترلزل گردانند و حکمت تشریع و دریافت شرف اتباع را باعث آن دانند  
و نزول قرآن را تمیز از آن گویند ایشان دانند که بمقتضای علم و فهم خود حق نیگویند و دوی که  
حقیقت حال سید کونین صلی الله علیه و آله و سلم میکنند بر ذلعه اعتقاد این مسکین این سخنان ذوق می کشند  
و قیاس حال وی بر احوال دیگران راست می گویند هر هر که او بر تر از آنست که آید بخیر از بندگی از هر کلام  
در باب اخلاق شریف گذشته است حاجت دیگر از ندارد مقصود اینجا بیان سخن دیگر است که اهل زیغ و غلات  
و شرک و شریک اندازد و زبان وقت این مسکین اند که آن اگر به بطریق وقوع از آن شریک باشد و شریک  
است لیکن چون علما و متصرفان شده اند و مصلحت در آن دیده اند باینتر تحقیق ایشان کردیم امید که عاقبت  
بخیر باشد و متضمن ملامت دین و ایمان گردد و بهر آنکه اینجا دینی و قاعده ایست که بعضی از اصغیان و اهل تحقیق ذکر  
کرده اند و شناخت آن و رعایت آن موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است و آن اینست که اگر از قوا  
و بوسیله حل و تعالی فعلی و عقابی و سطوی و سلطنتی و استغنائی و استعلائی و تابع شود مثل انک لا تمردی  
و یجلب ملک و یس لک من الامر شی و تریذ زنیة الحیوة الدنیا و امثال آن یا از جانب نبوت عبودیتی و  
انکسار و انقاد و عجز و سکنی بوجود آید مثل انما ابشر بکم و غضب کما یغضب العبد و لا اظلم ما یظلم العبد و غیره  
و ما اوری ما یغفل لی و لا یحکم و انما ابشر بکم و انما ابشر بکم و انما ابشر بکم و انما ابشر بکم و انما ابشر بکم  
بر عباد و سکوت و تمناشی و توفیق نایم خواهد بود که یا بنده خود هر چه خواهد بگوید و بکند و استعلا و استعلا نماید  
و بنده نیز خواهد بندگی و توفیق کند دیگر را چه حال و پلای آنکه درین مقام در آید و دخل کند و از خدا و  
پیروان رود و این مقام پانزده سال از صفات و جلاله و تفرایشان است و من الله و تعالی و انکونی بکم  
فصلان کرده اند و تفسیر و اول این آیت یعنی قول تعالی و وجعک ضا لافندی بر وجه کثیره اولی آنکه یا

خداوند از ما سلام نبوت و احکام شریعت و این مروت از این عباس و حسن و حسین و شریعت و شریعت  
 نیست قول وی می باشد که اندک ندری ما کتاب و الا ایان یعنی نیکو است و بی یافتن پیش از وی بخوانی قرآن  
 را و چگونه دعوت کنی خلق را یا ایان و بعضی گفته اند که مراد بایان فراغت و احکام است و الا آنحضرت می فرماید  
 پیش از وی توحید حق پس از آن نازل شد و فراموشی که در حق یافتن آنرا مراد بایان تفصیل است بشرایح  
 با مراد بایان ملوّه است چنانکه در قول تعالی یا کان الله یضیع یا کانکم مراد بایان صلوة بسوی بیت المقدس  
 داشته اند و در حدیث آمده است که آنحضرت توحید میکرد و خدا او دشمن میداشت او تان را فرج میکرد و در دنیا  
 و بهشت و در حدیث آمده است که آنحضرت گفت تشریف نکردم هرگز خمر را و پیش نکردم او را و همیشه میفرمایم که اگر  
 قریش بپایانند که فرستادند و من تمام کتاب را در تفصیل بایان را داده است که قریش نیز از تقایب دین به حیل  
 بودند مثل حج و فتنه و غلبه و امثال آن ثانی آنکه روایت کرده شده است مراد بایان که فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم که شدم من از جبهه و جبهه المطلب در حالت صغر تا نزدیک بود که بکشد مرا و پیش از آنکه  
 برسد و گاه مذکور ما الا ام قرآن یعنی که از انبیاء و مشهور است که طهره مراد آنحضرت را از جایی بود که می توانست  
 بگریزد و گاه مذکور که شدم و ظاهر مراد ام نیز همین است ثالث آنکه ضلال اختیار فعل الماد فی الامین است و می گویند  
 و متعجب میگردد و آب در شیر یعنی بودی تو مسخور و مغلوب در کفایت بیک پس قوت و او تر خدا تعالی تا ظاهر  
 کردی دین او را و ابلج آنکه عرب و رختی را که تنهادر بایان باشد قالد می مانند گویا میگوید و می بماند که تو ای  
 محمد بیکانه دینی تنها بودی و دین بدشلی آن در حق که فرمود و جلالست در بایان و بار بر او ای میوه ایام و توحید  
 و هدایت کرد و در انجمن و حق تعالی بسوی تو خلق را و بره در گشتند تو خامس آنکه گاهی محلب ساخته میشود و سید  
 قوم و سرگرد ایشان و مراد بایان قوم او است یعنی یافتن قوم ترا اگر او پس هدایت کرد ایشان را و توحید شریعت تو سادس  
 آنکه مراد بایان محبت است یعنی یافتن ترا محبت و طالب معرفت من و نسیم عجب بقیال بسیار آمده آنکه گم شده  
 گرد و از خود و اختیار قرار خود بر پنج معقول نیتوارند رفت چنانکه انا لکم لهما فی ضلال مسیر و ایامی فلان  
 و تقدیم و این وجه مروت از عطا که از تابین است سابع آنکه یافتن ترا ناسی پس تکیه کرد ترا و این را بر حالت نیتوارند  
 حل میکنند که اندک بهشت و بهشت انتقام فراموش کرد که چگونه خواهد بود و چگونه کیفیت ترانه هدایتی بسیار و توحید  
 پس هدایت کرد و او را و تعالی کیفیت شمار گفت لا احصى ثناء علیک که اقا و او تشایه که در بعضی اوقات دیگر نیز  
 و لیسان چنانکه در ظاهر و اعتبار آنحضرت بعضی گفته اند که باینتر است طریان بران حضرت طاری می شده باشد

و پروردگار تعالی و تقدس آگاه باشد و برادران و تقریر گیرد و بر صواب این کرم یا نشان این نعمت  
 نازل شده و اندک علم نامن آنکه مراد آنست که یافت ترا میان اهل ضلال پس معصوم گردانید از انچه در کتاب  
 ایمان و ارشاد ایشان و نزد یک مادرین توجیه است که گفته شود که چون آنحضرت در قوی افتاد از اهل ضلال که گشت  
 ایشان منقطع و وقوع در ضلال و افتادن در ورطه جمل و احتلال بود اگر نمی بود حفظ و عصمت الهی خودشان که  
 اشارت میکند آن قول وی سبحانه و ان کاو و لیفتونک الایه و قول وی لقولک ترکین الیم و اما ان منقسم شد  
 وی تعالی او را از جهت مبالغه در استقامت بهدایت و عصمت پس مراد ضلال اوست نه ضلال قوم دی فافهم مانع  
 آنکه یافت ترا میجو و بیان چیز که فرستاد بسوی تو از کتاب پس هدایت کرد ترا برادران آنرا چنانکه فرمودم این علینا  
 بیان فرمود و اما از لفظ الیک الذکر و این وجه مرویت از حدیث رضی الله عنه ماست که مرویت از اهل المؤمنین علی که  
 فرمود قصد نکردم ام من و هیچ وقت محال بخیزی از آنچه که اهل جاهلیت عمل میکردند آن چنین بود که با یکدیگر  
 و با نداشت پروردگار من بفضل خود و از ان دعاء شد عصمت او میان من و آن چیز که قصد کردم آنرا پس از ان  
 قصد کردم هیچ چیز از جنات آنکه کرم گردانید مرا خدا تعالی بر سالت خود گفت یک شی منظمی را از قریش  
 که گوسفندان میخراشید بامن و راعلی که اتفاق افتاد پس گفتم اگر نگاه داری تو گوسفندان مرا تو آرام من که  
 و انسان در خواهم و بشنوم در آن چنانکه جوانان در که می کنند پس بیرون آمدم از منی دور آمدم بلکه در راهم خانه  
 از خانه های آن و شنیدم که سرودی کنند در آنوقت و مرا میزدند و دلو و لعاب میکنند پس شستم و فکر کردم در آن  
 پس برگشت خدا تعالی بمن خواب را و بیدار نگذاشتید مرا مگر بر میانیدن آفتاب بر سر من و یک شب دیگر بخواب  
 گذشت بعد از ان قصد کردم هیچ بدتر از آنکه اگر ام که بخوابم پروردگار من تعالی بر سالت پس او از قول تعالی  
 و و جدک ضالا نمیدی اینست و الله اعلم و اصل و از آنکه قول حق تعالی است و دستغافل که نیکو  
 اتفاق هر که بطایع بودم است با نبات یا رنگه سخت که سبب یکست پشت طاقت اوست علی الله علیه و آله و سلم تا آنکه  
 احتیاج کرد که جماعه از فقها و محدثین و مسلمین که تجویزی کنند منکر را بر ابناء صاوة الله و صلاهی علیه السلام  
 و علو اکثر شیوه از قرآن و حدیث که اگر الزام کنند و بکنند آنرا لازم آید تجویز کبار نیز و خرق اجماع و قول بیکدیگر  
 نشود آن هیچ مسلمانی و موافق است که هر چه احتیاج کردند قوم بیان اختلاف کردند اند مفسران و مفسرین آن  
 متقابل و متعارض اند احتمالات و متقضای آن آمده است در ان اقوال و بلفظ بر خلاف آنچه التزام کردند  
 جماعه از چون اجماع بر خلاف مذہب ایشان باشد و آنچه اجماع کنوا ایشان بان محض و اول بود لائل بر خلاف

قول ایشان قائم باشد باتفاق سلف و اهل آن مشرک بود لازم بود ترک قول بظواهر و رجوع بقوال سلف  
 بتحقیق اختلاف شده کرده است و تفسیر این آیه پس بعضی گفته اند که این تمثیل است از نقل اقتدار را که می کنند  
 بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تخفیف آن با عطا و صبر و رضای بر آن مشهور است که مراد تخفیف اعصار بنوع  
 است که شکت نیست طاقت او را از قیام با امر آن و حفظ مویات آن و محافظت بر ادای حق و حقوق آن  
 پس سب و آسان گردانید نصرت و تائید الهی آنرا بر خود فرمود و نمودار دوی نقل آنرا با عطای شریع صدر جمیع  
 کردن مخصوص حق با دعوت خلق و التماس صدر مقامیت عالی که تمامه و کمال جزو ذرات بایزکات حضرت  
 سید السادات علیها فضل الصلوة و اکمل الحیات و وجود و نبوت ندارد و کمال او دنیا را نیز از آریاب یکم تقدیر او را  
 تصرف متابعت و سلبه ازان حاصل است و از اینجا گفته اند الصوفی کائنات آن از تفرق و جمع ایشان غفلت  
 چنانکه تجویز باری باشد و نه جمیع را بر فرق غلبه چنانکه مجز و با بر او بود و بعضی گفته اند مراد بوزن جزئی نیست که مکرر  
 می پنداشت آنحضرت که در آن بود بر ذرات شریف و بی از تفسیر و بدون قریش است خلیل علیه السلام قادیونی  
 بر مین ایشان ازان تا قوی گردانید او را حق جل و علی ثبت و رسالت و با مر و توفیق آفتاب آن و فرمود  
 و اتبع مله ابراهیم حنیفا کذا قالوا مقصود تمثیل و ابرای شریعت و او امر و احکام آتی است بتوفیق و تائید  
 نصرت تقویت و سه عز و جل و تحسین بیکر است خلیل بحیث بیان واقع است و بعضی گفته اند مراد حفظ عصمت است  
 از روز و روضه که شان او نقص ظاهر است بر تقییر و جوان پس عصمت را وضع و ز نام نهاد و مجازا و ظاهرا  
 وضع و وجود آنرا می طلبید و عصمت معنی از عدم آنست چنانکه در مثنوی نصرت و توفیق که در آیه دیگر واقع است  
 گفته اند چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت در ولیمه حاضر بود که در وی تفرق می کردند  
 عرفت و مرا می نمود پس حق تعالی خواب را بر او گذاشت و از شنیدن آن باز داشت چنانکه آن حکایت گذر  
 و بعضی گفته اند که مراد نقل نظر آنحضرت و حیرت است در طلب شریعت تا آنکه تشریع نمود و بیان کرد و گفت  
 حق جل و علا شریعت را و نهاد این بار را از پشت جلال دی و بعضی گفته اند که مراد تفسیر تسهیل حفظ با هم  
 شریعت که طلب کرده شد از آنحضرت و حفظ باری و مشق است که معصیت بر داشتن آن بر طبیعت نزدیک  
 است که اینکند نیست طاقت را و گفته اند که آنحضرت غم بخورد و از امور یکد از کتاب کرده بود و آنرا پیش  
 از نبوت در حرام گردانیده شده بروی بعد از نبوت پس دیگر و آنرا از او طلب و در گذشتن از آنرا را  
 و ظاهرا مراد آن قوم که تجویز کرده اند عقاقر را پس باشد از بعد از نبوت و کلا و جماعه بر آن رفته اند و خوش

رفته اند که مراد از توبیخ است که از آن باری بود بر دل شریف رسول زود رحیم صلی الله علیه و آله و سلم  
پس این گویا اند حق تعالی او را از عذاب ایشان درین دنیا بقول خود و ما کان الله بعبادکم دانست تعظیم و بزرگواری  
بقول شفاعت و در آن جهان بقول خود و سوف یعطیک ربکم فترضی و الله اعلم و اما قول حق سبحان الله تعظیم  
و تقدیم من ذنبک و تا آخر و این آیه مکرر و اشهر است درین مطلب لیکن ویرانها و بیانات آنکه ذکر کرده اند  
آنرا علماء و این عباس رضی الله عنه گفته اند که مراد غفران و توبیخ است بر تقدیر وقوع و فرغ آن یا همان  
وجود فعلی و بعضی گفته اند مراد وقوع آن شهر و عظمت است و این تائیدی است که بطری آنرا گفته اند که در  
قنبری اختیار کرده و بعضی گفته اند مراد از تقدیم خلیفه آدم علیه السلام و تا آخر ذنب است و ما کان الله بعبادکم دانست  
که مراد بذنب ترک است و ترک آن در حقیقت ذنب نیست زیرا که ادلی مقابل او هر دو شرک است و در باب  
و صواب آنست که این کلام شریف و ذکریم است به آنکه در اینجا ذنبی باشد و مراد تمامه کلام درین آیه در باب  
دور و کفر و فضل آن حضرت بآیات قرآنی گذشته است فتدکر و اما قول حق سبحان الله یا ایها النبی اتق الله لا تطع الکفار  
فیرین و الله اعلم کبریم است با مکان عدم تقوی و وجود اطاعت بمقتضای صیغه امر و این ظاهر آنست که مراد  
استقامت بقیوی و عدم اطاعت است چنانچه عباس را گویند نشین تا بایم من ترا ساکت را میگویند بیکوت  
من تسلیم کرده میشود تا این نشسته باش و خاموش باش مقصود تقریر تاکید است نه طلب آن و بعضی گفته اند  
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاد و بیشتر و صامت علم و مرتبه و کمال آنکه میشود و حال او در پیشوایی  
پیشانی که در و داشت و در حکم ترک ادلی و نفس پس پیرو او را در هر ساعت علم و در هر ترقی و تعوی و تقدیر  
بیشتر گفته اند که خطاب به ابراهیمی است و مراد خطاب است و الله اعلم و اما قول حق سبحان الله لا تطع الکفار  
آنست یا تعقل مثل انیست و در عقل دی بماند و لا تطع الکفار من دور حقیقت مقصود تقوی و طلب  
آن حضرت و تشدید او با قوم است و قرار ثبات بر مخالفت ایشان و نه اظهار بغضب از نادانان که این  
آیه را بطاهر علی کرد و تو هم نصیحت نقص و بعد از توبیخ و عتاب و بیانات آنرا بقول حق سبحان الله یا ایها  
النبی اتق الله فی شکای آنرا تا ایک سال ازین بقیه تون الکتاب من قبلک الله یا و کن حق من ربنا لا اله الا  
الله عز و جل و الذین کنوا بآیات الله فیکون من الخاسرین و اختلاف کرده اند که خطاب  
این کلام که است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است یا غیر وی آنرا که گویا در آنجا که خطاب است و در آنجا  
علیه و آله و سلم خطاب کرده اند بر سر وجه اول آنکه خطاب اگر چه حضرت است و لیکن مراد تقدیر این است



چنانکه در قول او شکر شایسته عظمی و چنانکه قول ویتالی مرعسی بن مریم علیهما السلام را رانت گفت  
 طاعتی که از وی و اعیان الدین روشن در کلام بسیار افتد چنانکه سلطان امیر برابری گشت  
 میخواست سلطان که امر کند رعیت بکمال قویه خطاب بانقوم نمیکند بلکه بامیر میکنند و میگویند که چنین کن و چنان کن و  
 اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم و چنان کنم و در ظاهر خطاب بامیر میکنند و لیکن مراد قوم را میدارند و در حقیقت  
 خطاب با ایشان میکنند تعالی قرار گرفته است که حدادی و اندک رسول وی شاک نیست وجه صورت دارد که رسول  
 در شک باشد با وجود نورانیت وحی و تسری و لیکن این چنانست که در پیر خود میگویند که اگر تو پیشتر نیکی کنی  
 و مولا را بسلام خود میفرستی و بگوید که تو بنده منی فرمانرواری کن مرا کذا قبل یعنی بگویند که وی بسیار دست  
 بنده اوست و لیکن بصیغه شک میگویند که اگر پیشتر بنده منی برای توفع و تشنه بدو را بنیاد میگذارد که اگر  
 در شک نیست لیکن اظهار شک میکند و از آن بفرماندهای غیر وجه اوست که مخاطب آن حضرت و مراد  
 غیر از دست فایده ثالث آنکه مراد شک اینجا ضیق صدر و تنگی دلی است و مراد آنست که اگر شک می آید  
 توان بجز برسد بتو از کافران از اینها و دشمنی هم کن بر پیرس آنان که میخوانند کتاب را و احوال ایشان را میگویند  
 هم که در دنیا و قوم خود و چگونه شد عاقبت کالیشان از فقر و عوی اشیای ایشان با این برسل فرض و نقد  
 بر اوست گوئی که گفت اگر واقع شود ترا شک و در خیالی اندازد ترا شیطان آنرا فرضا و تقدیر را و را قیض شده  
 بگوید و بعضی سوال کن آنان را که میخوانند کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص محقق اند از دانیان کتاب است  
 و کتاب ایشان موافق آنچه القا کرده ایم بگوید و مراد حقیق حال اشد است با آنچه در کتاب نقد است بیا آنکه  
 قرآن صدق است هر چیز را که در آن کتاب است با مراد مع رسول و زیادت تمسیت اوست نه امکان و توقع و نه  
 در آنکه نزول کرد و این است گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لآنکه لاسا اهل گفت ابن عباس بنجد سوگند که  
 تر شک کرد آنحضرت یک چشم زدن و سوال نکرد هیچ کی از ایشان را گفت بنده مسکین علی بن ابی طالب  
 خضره صدق و یقین عصر عن الشک و التخبین که مراد اینجا از شک تن معنی ظاهر است که شکی  
 تقدیر و یقین است بلکه آن حالت است که پیش معائن و مشاهد که موجب طینان قلب میگردد و بسیار شده اند  
 در حدیث سوال خلیل خلیل را که ارفی کیف تجبی الموتی است شک نام کرده است اینجا که بطریق تواضع و رخش  
 خلیل فرمود و حق را شک منه یعنی اگر تو زیادت یقین و اطمینان بطلی بر سر از اهل کتاب که با حوالی و اخبار  
 بنوع قوم یقینی دارند که حکم عیان و مشاهد و در قضا و اوارا خا میانی است و حصول یقین و لهذا آنحضرت

و دست میداشت سوره سجده اسم ربك لا اله الا الله الذي را محبت كرمه ان هذا لفي الصلح الاولی صحت ابراهيم  
وموسى وقصه انبار نيم داری بوجود و حال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بود  
طاییدن آنحضرت صحابه را و اعلام نمودن باین قصه بایشان موبد نمیشی است گفتن آنحضرت بعد از ظهور خیر  
اشهد انی رسول الله غیر از این باب است فافهم وبالله التوفیق و بها علم و امانها که میگویند که خطای این و آن است  
مرعبر است از سالیان تواند که اینجا نیز گویند که خطاب در حال کتبی شک نیز نمیشی است و تفسیرش است که مگر  
در زمان شریف وی سه فرقه بود و اندر مصلحت و کذب و منافق که شک داشتند و کار وی پس خطاب  
کرد حق تعالی ایشان را بطریق خطاب عام که اکثر بعینه واحد باشد و گفت اگر کسی تو را سه متوقف در شک  
از آنچه فرستایم یا بنیر خود که محمد است صلی الله علیه و آله وسلم سوال کن اهل کتاب را دلالت کنند ترا بر محبت  
نبوت وی و نسبت انزال ثاب است مراست را چنانکه فرمود انا انزلنا الیک لوزا بنیاد و چون ذکر کرد و حق تعالی  
بر ایشان چیزی که از او میکنند آن شک از ایشان و تخذیر گردانید از آنکه لاحق بقسم شانی شوند که مکن  
اند و گفت لا تکن من الذین کذبوا بایات الله فتکون من الخاسرین و قول وی سبحانه و الذین اتینهم الکتاب لعلهم  
انزله من ربک باحق فتکون من المتمرین فی بانهم یعلمون ذلک یا باشه مراد قل یا محمد ان متری لا تکن من المتمرین  
آنحضرت خطاب میکنند غیر خود را و موبد صلی خطاب بر غیر آنحضرت است قول و تعالی که بعد از این فرموده است  
قل یا ایها الناس انکم تم فی شک من دینی الایه فتدیه و اما قوله تعالی و لو شاء الله لم یجعم علی اللهی فلا تکن من  
الجاهلین و اگر چه است خدایتعالی جمع میکند همه آدمیان را بر هدایت پس مباشش تو از جاهلین گفت تا فی عین  
مراد آنست که مباشش جاهل یا آنکه اگر نروا هدایت تعالی جمع کند ایشان را بر هدایت زیرا که در دین اثبات جهل است  
بصفت از صفات خدا عزوجل و قبل بصفت خدا جاز نیست بر انبیا و مصلود و عطا است صلی الله علیه  
و آله وسلم یا آنکه تشبیه میکند و امور خود بصفت باطلان و نیز در آیت یس نیست بر بودن او بصفت که میگوید  
او را از بودن بران صفت بلکه کرده است التزام صبر بر اوضاع قوم غایت ایشان که بر وی نیاید از  
صبر و ثبات نزدیک شود حال او بحال یا بلان را شدت محنت و جزع حکما و بگویند چون که بعضی گفته اند که  
این دینی خطاب با مستی نیست شما از جاهلان چنانکه در مواضع دیگر گفته اند و دل این بسیار است و قرار  
و همچنین در قول و تعالی و ان قطع اکثر من فی الارض لیسلموک عن ین مراد غیر اوست چنانکه گفته اند و ان  
بطلو الذین کفروا الایه و چنین ان ایشان را بدینهم علی علیک و ان اکثر کلمین ملک و امثال آن مراد هر چه عباد

صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گذشت و الله تعالی امر و نبی میکند و او را هر چه بخواهد و حالانکه از وی وقوع نداید و چنانکه گفت و لا تطعوا ولین یبعون ربکم الایه و حالانکه آنحضرت هرگز طرد نکرد و ایشانرا از نزد پیش خود نبود و از ظمان و قول وی سبحانه و ان کنت من قبلین الغالین مراده غفلت از آیات حق است بلکه مراد غفلت از قصه یوسف است علیه السلام زیرا که خطوط نگار و برگرز در دل او نرزد و گوش وی صلی الله علیه و آله و سلم و نداشت مگر یوحی الهی تعالی و اما قول وی سبحانه و اما نیز عینک من الشیطان نزع فاستعد یا بعد ظاهرین مومنین است نزع و دوسه شیطان در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود و لیکن مراد قصد شیطان نیست برات و سوسه و مرن آتی تعالی اندوی آنرا و نبی است که اگر سبک ساز و تر اغضب مثلاً که باعث کرد و برتر از اعراض از ایشان و بره اقبال ایشان پناه جوید تا محفوظ و او را و تر از ان دین و حرکت است چنانکه گفته است نزع چای پس امر کرد خرابیهای حبیب خود را که چون فرود آید بر و غیبی بر دشمن مثلاً یا قصد کند شیطان با خرای وی و انداختن خواطر و سوسن است و الله تعالی که کفایت کند امر او را و پاشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگردد و او را بر و صلی الله علیه و آله و سلم و قدرت نماد و بر وی که مادلان عبادی نیست لکم علیم سلطان است و قول و یتعالی ان الذین اتقوا از اسم طاعت من الشیطان تذکره و افاذا هم مبصرون نیز همین معنی خواهد بود یا مخصوص بشیر آنحضرت خواهد بود و قول یتعالی و اما نینک الشیطان لیسان غیر نزع است و صحیح نیست که مثل و مقصود گردد و شیطان هم آنحضرت و صورت ملک و تبیس کند بر وی نه در اول رسالت و نه بعد از ان سبب آتی که بر ظاهر صدق است و رفته است تعاضای این میکند بلکه سلیم میگردد و نبی را علیه السلام که آنکه می آید او را یکاست رسول خداست یا بعلم ضروری که چه میکند و او را حق تعالی در وی یا بر بانی که ظاهر میگردد و اندر زوی و تحقیق این بیان در مدح و حمی یابید و دست کلر یک صد فاد و لا یسئل لکلامه و صلی و اما قول وی سبحانه و اما از سلسله من ملک من رسول و لا یمنی الا از قتی الحق الشیطان فی امنیه بهترین آنچه گفته شده است در وی و مشهور است قول جبرئیل علیه السلام که مراد قتی اینجاست و است و القاسی شیطان و در وی مشغول کرد و اینها بطور و کاران امور دنیا تر باشد و تا در وی و هر چه در و هم و ایشانرا و ملاوت وی بانی و آرد بر اتمام سامعانه از ترفیع تا و یلی خاصه بر پی که از ان می کند و خوشتر از انرا از الله تعالی و کشف میکند از انجا که اشتباه دارد حکم الهی ساز و آرا او را که از انرا و الله تعالی و کلام قوم درین مقام بسیار است و در شایسته از انرا آورده و اما قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شکی نوم کرد و در وادی لیاة النهر من که این وادی است که در وادی شیطان است پس معلوم می گردد

در بیان فضل و شرافت

از آن تسلط شیطان و وسوسه وی بر آن حضرت و اگر باشد بر بلال باشد رضی الله عنه که گماشته بود و او آن حضرت  
 علیه السلام را که در مجلس فطرت مجزا فوت نکرد و نماز پس آن شیطان بلال را خواند و این را که تفصیل آن  
 در حدیث لیلۃ القدر پس مذکور است و این نیز بر تفریق آن حضرت علی السلام علیه و آله و سلم تنبیه باشد بر سبب  
 نوم از خلوة و اما اگر تنبیه باشد بر سبب راندن جیس از وادی بیان علت ترک خلوة در وی پس نیست  
 اعتراض و اشکال و حاجت بدفع آن و الله اعلم بحقیقه الحال و اما قول یحیی بن عیسی و قولی ابن جابه (لا عی  
 الایة یگوید که ظاهرش موهم است با ثبات ذنب مرا آن حضرت را علی السلام علیه و آله و سلم که ترس روی نمود و اعراب  
 کرد ازین قوم که تو می که اعی بود و طلب آمده محل دیگر خست بود و کفار که مستغنی از حق بود بر پیش آمد و طوبی  
 التفات کرد پس حق تعالی شکایت کرده عقاب نمود بر آن وجهی که در شان نزول این سوره در کتب ظاهر شده است  
 اما ثبات ذنب در اینجا توهم نفس است نم صورت عقاب بر کمال اولی و البقی ظاهر میشود بآنکه اگر حقیقت حال  
 این دوم معلوم و کشوند آن حضرت پیش را اختیار میکرد و اقبال مرا می را و لیکن آنچه آن حضرت کرد از تقدیر الهی  
 که بکار عین طاعت و تبلیغ احکام شریعت و استیلاف قلب و اظهار جرمی بر ایمان وادی بود که بموجب و عقاب  
 برای آنست که محبت و مخالفت امر وین و آنچه قصه خوانده و خبر داده و حق سبحانه و عقاب گونه بر موجب خود  
 و مقتود از آن مذکوره و نصیحت است و اشارت است بآنکه اشتغال بدعوت حرص بر اسلام با این مقدار با این  
 هم نرسد که سبب آن اعراض از مسلم لازم آید بلاغ و اعلام پس است و اعلی از رسول الایالات و حقیقت است  
 ام فخریم حق تا دیوب و زجر او زیرا که وی اگر چه پندیده و لیکن غایب آن حضرت بکار می شنید و شدیم اهتمام  
 حضرت بنیت بشان دعوت می شناخت پس اقدام وی بر قطع کلام آن حضرت علی السلام علیه و آله و سلم و از  
 و حام در مجلس سبب اینداز آن حضرت بود و این محبت عظیم است پس معلوم شد که فعل این گفتار مذکور و محبت  
 بود آنچه آن حضرت کرد علی السلام علیه و آله و سلم طاقت و ادای واجب جای آن بود که در جبر و تاویب این دارم  
 ما که تو مازل میشد قرآن چنانکه در جبر بقول نزول رسول و نداده و از رای حجرات نازل شد لیکن سبب این بود که  
 نیت وی موزورش داشتند و رفیق نبودند و الله اعلم اما قول و حق سبحانه و الله اعلم از نتایج این ظاهر بود  
 است بوقوع ذنب از رسول علیه الصلوة و السلام زیرا که عنقریب بعدی سبق تفسیر است و نیز در ذنب و محبت  
 هم استفهام برای انکار است پس این اذن منافقین منکر و غیر مرعی باشد اگر چه بر اساس اظهار و استیلا  
 و لیکن عنقریب هم نم و بر انکار اذن و تقدیم عنقریب از عقاب پس عزیز داور و شهادت محبت و اگر ام است

و میگویند آنچه که کرد رسول خدا و چیز که امر کرده نشد آنها از خدا از اسلام بدر و اذن دی عرفان و تقاضای  
عتاب کرد و او را خدا تعالی برین جوابش آنست که عفا الله ایحسان آنست که از وقوع ذنب میباشند و این آنست  
و الی باب الذی یوقر و تقییم و پاکیزه خردی خود میگوید وقتی که عظیم میباشند نزدی عفو کنند ترا قدری تا حاله عفو  
کردی تو در حق من راضی باشی یا در حق تعالی از تو چه جوابی گوئی از کلام من عافیت و دیگر از خدا تعالی آنست  
حق مراد نیست و حق از کلام مگر زیاده و توجیل و توفیر از اثبات ذنب و تقصیر و عفا ای معنی عفو نیست تقدیم  
این بر اظهار عتاب بیشتر بر این معنی و وال برین مراد است بلکه چنانست که در حدیث واقع شده است عفا الله  
عن صدقه الخ و الی و الحق عفو کردی حق تعالی مرثیه را از کوه اسب و برده و حال آنکه ذکوة و دردی از عفو  
نشده پس مراد آن است که لازم نیست بر شما و امام قبیله گفته که هر کسی گوید که عفو نمیشد مگر از ذنب بی شائبه  
هو و کلام لب را گفته که معنی عفا الله آنست که ای یزید ذنب گذشتی و ای ابوبکر عفو شد و ای جابر از ثانی که  
استغنام برای آنکار است ان گفته اند که آنکار عتاب بر ترک ادبی و افضلت و بعضی گفته اند که حق تعالی در حق  
گروه است او را و اذن اگر بخوابد و فرموده است تا از اسناد نوزک بعضی شایسته اذن شدت نیم پس یقین  
گروه است مراد از صلی الله علیه و السلام و غیر گویانده است او را بطریق عموم و مراد است از عفو و تقییم  
می کنند گفته است رفقا ندیده که آنحضرت ساجد است این آیت دعا شد و کلامی که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم غیر بود چون اذن کرد مرا ایشان را اعلام کردی بجهان که اگر اذن نمیکرد مرا ایشان را اذن نمیدادند و حجت  
نفاق ایشان و جمع نیست بروی در اذن کردن مرا ایشان را نداشتی و اما بقول وی بجهان و ولایان شایک گفته اند  
و کلامی شایک است از اولاد ذکا حضرت شیوه حضرت الهات الایه نیز موهوم است بوقوع میل بوقوع میل و کون  
رسول الله صلی الله علیه و آله باین کفر و وقوع عتاب بر کفار عذاب و لیکن چون حق تعالی نگاه میدارد و از انظار این  
چیز و وقوع ذنب است از حضرت وی صلی الله علیه و آله و السلام و این توهم ساقط است زیرا که معافی آنست که اکثر شیعیان  
آلوی حضرت دی نبی بود نزد یک بودی که میل میکردی حکم طبیعت با تبعاع مراد ایشان و لیکن در یافت ترا حضرت  
او منع کرد که نزد یک ای بر کون خصوصاً که بوقوع آید از تو و این محبت در آنکه آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم تعدد کرد با محبت ایشان دلیل نکرد بدان با قوت داعی اجابت و جوگشت که سخن در وقوع محبت  
است از آنحضرت انبیا صلوٰه الله علیه و آله و سلم و علیهم السلام و در جو از آن عقلا و آن محبت آل حضرت و در  
باطل میگویند اختیار را و تخریب می سازد و ذنب را عقلا بلکه نافع می آید از من و آن نبی پس ثابت شده است

ایشان مصوم اندازد و نوب معلوم شد که آنحضرت ثابت ماند و رکون نکرد و در آیت مبالغه است و کمال عظمت  
و خطبه و تقدیس آنحضرت و حفظ عصمت و محبت آنی مراد از آن تندید و تشدید عقاب و تحذیر و تذللها هر ایا  
قول و یتعالی در اسرار پس بدر ما کان یعنی آن یکون لاسری حتی شجن فی الارض تردید و تردید  
و بعد برید الاخره الی قوله عظیم این را نیز جمعی بر عقاب حمل کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن  
پدر خدا اختیار بشاورت باو بکر رضی الله عنه قتل چنانکه عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرد و این با جهاد و با  
آنکه امری از جانب حق سبحانه و در آن باشد و خطا و اجتهاد و شریعت چنانکه می دارند و لیکن تقریر می برانند چنان  
ست و در آخر اینج صواب است اظهار می کنند چنانکه در اصول معتد ذکر کرده اند و تفصیل کلام آنست که علم  
در حدیث عمر بن الخطاب آورد و گفت چون هزیمت داد خدا میباید شکر کار از روز بدر گذشته شد و از ایشان  
هفتاد کس اسیر ساخته شدند و هفتاد کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در باب ایشان باو بکر  
و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ابو بکر ایشان را اسباب و عمام و برادران خویش و قبیله تواند رای من آنست که  
بگیریم از ایشان خدیبه تا باشد را آنچه بگیریم از ایشان اما اموال ماله قوت و قدرت بر کفار و امید است که  
کنند ایشان را در ایستاد و باشند ایشان بازوی دولت و نصرت ما پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
این که تو چه رای میزنی ای پسر خطاب گفتم بخدا سوگند رای من ز رای ابو بکر است را گمن آنست که کثیر ایشان را  
بفرما مرا تا بشم فلانرا اشارت کردم بخویشی که مراد بود و بفرما علی را که بزرگوار و عقیل را که برادر او بود و بفرما حمزه  
را که کشته فلانرا تا بداند خدا میباید که نیست در دلهای ما و دوستی و شکر کار از ترس دوست داشت اختیار کرد  
آنحضرت را ابو بکر را خوش نیامد و رای من و گرفت از ایشان خدیبه را چون فرود آمد خدمت او رفتم دیدم که نشسته است  
و ابو بکر نیز دوست و هر دو نشسته گیر می کنند گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز در گریه آورده است ترا و ترا  
تا من هم اگر بایم در خود گریه را بگیریم و اگر نیایم تکلف کنم و بزر خود را در گریه در آرم پس گفت آنحضرت صلی  
الله علیه و آله و سلم گریه میکنم نسبت آنکه عرض کرده شد بر یاران توان فردا تحقیق عرض کرده شد بر من عذاب شما نزدیکتر  
از من درشت اشارت کرد و عرضی که نزد یک بود پس فرستاد خدا یتعالی ما کان یعنی آن یکون لاسری حتی شجن  
فی الارض و اشکان کثار و مبالغه و چیزی می گردن و مراد اشکان و جریمت یعنی پیوسته باید که چون اسیران در  
دست وی بقتلند یکیش را ایشان را و بباله کنند و آن را رایل گرد و کفر و کفر شوند که در آن و غالب شود و اسلام  
شوند و این تردید و عرض دنیا و الدیرید الاخره یعنی امید بشمار دنیا را که نیست و اموال آنست و سخن این خدا و آخرت

دین اسلام و اولی که در آخرت بران مرتب خواهد شد لولا کتاب من الله سبق لکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نمی بود  
 حکم آتی که در ازل رفته است که محبت را بر عطا میگوید و هر آینه میرسد شمار را و آنچه اخذ کردید و اختیار  
 نمودید از عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آنحضرت که اگر زانی می شدید یا عذاب نجات نمی یافت  
 از ما مگر پس میگویند آنجاء که در اینجا عذاب است بر آنحضرت و تنهید است بعد از آن نمی باشد مگر در دنیا  
 صاحب او است و این میگوید که نیست در اینجا الزام ذنب بر غیر صلی الله علیه و آله و سلم بلکه درین بیان چه نیست  
 که عفو صی گروانیده شده است بدان بر سر انبیا علیهم السلام و الله و الله که نیست این هیچ غیر بر او تو چنانکه  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم احدث فی انشاء منتهی وی خواهد که بگوید که انجاءم در غیر آنحضرت است از انبیا علیهم  
 و علیهم السلام و اما آنحضرت را در است که نکند و دیگر و در آن جمله غایب است و می گوید اما قول و تنهید  
 عرض انبیا بعضی گفته اند که مراد با خطاب کسی است که اراده می کند دنیا را و میخورد و متحصی است عرض  
 او بر ای عرض دنیا تنها و اشکنا می کند از آن و نیست مراد با این آیت آنحضرت و خطاب اصحابی بلکه از  
 گروهی شده است از خفا که این آیت نازل شده است بنگامیکه منزم شدم مشرکان روز بدر و دشمنان کشته شدند  
 بسبب او و جمع غنایم و باز آمدند از قتال تا که تربیگر رضی الله عنه که برگردند مرایشان چنانکه در روایع واقع شده  
 نازل شد بر ایشان منکم من یرید الدنیا و من کم من یرید الاخرة و اما قول و تنهید لولا کتاب من الله سبق و اختلاف  
 کرده اند مفسران در معنی این آیه بعضی گفته اند معنی او آنست که اگر سبق نکند و از من که عذاب نمیکند هیچ یکی را مگر بواسطه  
 از منی هر آینه عذاب میگردم شمار و این دلالت میکند که امر اسرار و معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود  
 امکان شایع آن که مراد بکتاب سابق است که مستویب شده آید شما و می عفو و من را عذاب کرده میشد بر غنائم با مراد  
 آنست که اگر نکند داشت در لوح محفوظ که غنائم حلال است و این همه نمی ذنب و معصیت میکند زیرا که فعلی جزئی که حلال  
 است معصیت نمی باشد و اینرا گفت و می سیانه در آیه اخیر و کلا و اما غنیمت حلالا لطیف و بعضی گفته اند بلکه آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم و اصحاب رضی الله عنهم بخبر گردانیده شدند و قتل و قتل و تحقیق روایت کرده شده است از  
 علی رضی الله عنه که گفت آمد جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز بدر و گفت خبر گردان اصحاب  
 خود را و ساری اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند گیرند برین شرط که گشته شوند از ایشان در سال آینده و تمام  
 کس چنانکه گفته اند و می اختیار کردیم خدا را و گوشته شوند از ما و تحقیق واقع شد قتل و خدا کس از اصحاب بودند  
 و در این دلیل است بر اینکه ایشان نگردند و نگردند آنچه از آن گروه شایع است نباشد و بعضی گفته اند که اگر چه

عجب گردانیده شده اند و غلا و قتل و شکنج و آتشان اهل بود پس عتاب کرده شد بران و بیان کرده شد ضعف  
 اختیار خدا و تشویب اختیار دشمنان و لیکن عاصی مذنب نیست پیغمبری و الله اعلم و اما قول و تعالی و لوتقول علیها  
 بعضی الا قایل لاجزاء نمیدانیم پس تم قطع ضامنه الوتین میفرماید اگر اعتراض میکردی و محمد را پیغمبری و لوتقولی از پیش خود  
 هر آینه میگردم جانی و برای بریدم رگ گردن او را و پلاک میگردانیدم او را کفایت است از عتاب چنانکه  
 می کنند و کبریا که عیب می آورند و این مبالغه است در صدق وی و نگارداشتن حق تعالی او را از کذب و افترا  
 و لیکن درین عبارت اظهار سلطنت و علم ربوبیت است و با وجود تشریف و کبریا میفرماید که الله و این ناشی  
 است از کمال محبت و اتمام بحال وی در حقیقت تشریف است میفرماید و کذا بان تا بهوشیار شوند و اهل  
 قاعده چنان است که سابقا گفته شد که ما با آن نگاه باید داشت و آنچه در عالم محیی و مجبوی از نادانان گذرد  
 و اما قول و تعالی ما گفت ندرسی ما کتاب و لا الایمان بعضی گفته اند مراد علم به تفاهیل احکام ایمان و معانی  
 اوست چنانکه در قرآن مذکور است چه در حدیث این بعد از ارسال و وضع دین و شریعت است و تحقیق بشرت  
 رسیده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از توحید نبوت می کرد خدا را و دشمن میداشت دشمنان  
 و عبادت آن بار را و حج و عمره می کرد و هرگز شراب نخورد و با وجود آن نمیدانست شراب را که تشریع نموده  
 است حق تعالی بر بندگان خود اینست مراد بقول تعالی ما گفته ندرسی ما کتاب و لا الایمان و اما ایمان یعنی  
 تقدیر بود و اقرار بود بچیز گفته اند مراد دعوت بایمان و احکام است و بعضی گفته اند که این از باب حذوف است  
 است یعنی ما گفت ندرسی اهل الایمان یعنی نمیدانستند که ایمان خواهد آورد و از احکام و آثار و این معنی  
 بعید است از سابق تحقیق حدیث و الله اعلم بالصواب و الله المخرج و اما کتاب یا سب چه کاره هم  
 در ذکر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه و تنظیم و تحمیل وی و اخبار برسانت وی و ذکر آن  
 وی در تورات و انجیل و اعتراف علما اهل کتاب بیان باجمال و تفصیل قال الله تعالی الذین یتقون  
 الرسل الذین الامی بحمدونه کتبوا عقیده هم فی التوراة و الانجیل یا مریم المؤمنة منهم عن المنکر الا انما  
 ذکر تشریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه بسیار است و خاصه انبیا و رسل علیهم الصلوة و السلام  
 ایشان مندرج بود در ذکر حضرت خاتم الانبیا و چون حق سبحانه و ذکر ایشان را آنحضرت وی کرد و لا حرم و ذکر  
 شریف او را با ایشان بطریق اول کرده باشد من احب شئیا ان ذکره و این آیت کریمه اول و است بر  
 صدق آنحضرت که خبر می دهد کتاب احوال و صفات و اهل الله علیه و آله و سلم در کتاب بیست و نه نفر است

نابینا چه کاره هم در ذکر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه و تنظیم و تحمیل وی و اخبار برسانت وی و ذکر آن



والا ايمان ايشان بر آنکه اگر مطابق واقع نبود موجب نفرت و تکذيب ايشان ميشد چرا آنحضرت را بحقيقت و آثار  
و شانساتر يا حوال آنحضرت و صدق نبوت وی از سبب و تهارى کس نبود که در تورات و انجيل و صفت  
او را خوانده بودند و در سینه سبواسى در پافت مساوت ملازمت وی و دیدن نشان علامات ظهورى  
صلی الله علیه و آله و سلم درین باره نقشه بود و همیشه منظر طلوع کوكب دولت پيغمبر آخر الزمان صلی الله علیه  
و آله و سلم بودند و بر الفار که معاودات و مخالفت داشتند بجهت وی صلی الله علیه و آله و سلم انقطاع و استغفار  
مینمودند و میگفتند که نزدیک رسیده است که در سایه دولت پيغمبر آخر الزمان و ما را روزگار شادمانی و پادشاهی  
ايشان در وقت گذشتن از عالم و صیبت ما جماعه نوشتند به پسران می پرسیدند میگفتند که سلام با آنحضرت و می  
برسانید و گویند که ما در اشتیاق تو جان دادیم و با یگان تو از عالم رقیم قورقانی میفرموده که میفرمود انبیا و هم  
می رسانند این کافران آنحضرت را بچای می شناسد پسران خود را که بودند آنها علم یقین میسر و می دارند  
بجلاف پدران که علم آنها اسرار و اخبار است و لیکن چون از ظهور کمر و سابقه شقاوت از لی ایشانی که  
شد به صبر و قناعت و تکذیب نمودند که در نزد پدر بودند و دانسته بر آن کمال حق رفته تحریف و تغییر گفته بودند  
بجهت دنیا و حب ریاست بدین منوال اخبارت و شقاوت و ذلت فرو رفتند و با وجود تحریفه دلائل نبوت  
پيغمبر و اعلام شریعت وی صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب ایشانی لایح و فایح است و گفته اند که نام حضرت  
پيغمبر این سرایى مشیخ و شیخ معنی نمی در آنکه مشیخ بر بیان ایشانی معنی حراست و چون محمد میگویند خدا را پيغمبر  
سندنا لا یعنی محمد است و چون شیخ معنی محمد بود و شیخ معنی محمد باشد و احوال و صفات و علامات و المات نبوت  
و شیخ و زمان نبوت خرمه ج و می متقین بود و در تازیانه روز که حضرت پدید نموده قدوم آورده و پدید آمدن  
سلام که از اسباب و اشرف پیرو و از اولاد و سلف علیه السلام بود و اقبال آورد و از جهان رون که خروج آن  
حضرت بکشته بود و منظر حصول مساوت تمامی شریف و بی بود و مدتی بود که شتاق لقای بودیم و خود را جرم  
رست نزاریدیم و از جوار هم با و چون پلما و شریف مشرف شد آنحضرت قوی این سلام عالم ایل شیراب  
گفتیم هم فرمود میگویند میباید هم ترا بخدا می که فرستاده است تورات را می یا ای تو صفت مرا و کتاب خدا گفته  
گویند میباید هم که نور سوزی خدای و خدا را هر که گفته است و عالم گفته و درین قسمت پیر میباید که  
که راستی من می یابم صفت ترا و کتاب خدا که با تو خطایک کرده و گفته است یا ایها البیانی ناسلما که  
پیشانی و دین یابستی ما فرستادیم ترا شاید بر است بتصدیق و تکذیب و نجات و هلاک ایشانی و اخبارت



[illegible]

موسی علیه السلام خداوند را نمی شناسم بدان و ابوالنعمان از سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که مروی  
نزد کعب جبار گفت که دیدم در منام گویا مردم حج کرده شده اند برای حساب پس خوانده شدند بنیاه و آمدن بر بنی  
است وی دوباره شد هر بنی را دو نوزده هر یکی از متابعان را یک نوزده و میرود باری پس خوانده شد محمد صلی الله  
علیه و آله و سلم و بود هر بنی او را که در بدن وی بود نوزده و هر یکی از متابعان و را دو نوزده پس گفت کعب وی  
در نیافت که آن نوزده چنانست خودی و دیگر که حدیث و خبر کرده است ایمر و باین حدیث گفت سوگند بخدا که نیست  
چیزی من این را در منام خود دیده ام پس سوگند خورد کعب که سوگند بخدای که بقای کعب در دست قدرت اوست این  
صفت محمد است او صفت او بنیاد امتنای ایشان است در کتاب خدا گویا که در تورات خوانده تو از اصل انجیل انجیل  
و سابق علم پیوسته و نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و عمار و انکار این اشهر از بعد از ظهور  
اینکه اگر کسی که توفیق و هدایت قرین حال ایشان شد پیشتر راست همیشه ذکر آنحضرت را در تورت درس  
می گفتند و کرامتی کردند و اولاد خود را تعلیم می نمودند و علیه شریف او را بیان می کردند و خروج او بی ثبوت  
می ساختند وی گفت که خروج او از مکه و هجرت مدینه خواهد بود و چون مبعوث شد برای هدایت و هدایت گفتند که این  
نه آنکس است که با خبر می آید از وی و در صفات شریف وی تحریف می نمودند و با وجود تحریف و تحریف و تامل شود بدان  
در تورت لایق و قانع بود ابو عامر را به شخصی بود از اوس بن حکیم از اوس و خمر رج و صاف ترا زوی آنحضرت را  
بنمود و الفت و مصاحبت می نمود با یهود مدینه وی پرسید این ترا از دین خبر میدادند ایشان او را از صفات رسول  
رب العالمین صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند که این و از هجرت اوست پس از آن نزد یهود و منافق ایشان نیز  
خبر دادند و مثل آن پس از آن بشام رفت و سوال کرد نصارا ایشان نیز خبر دادند و بهیفت آنحضرت پس بر او  
آمد ابو عامر و ترسید و پلاس پوشید وی گفت من ملت عتیقه و دین ابراهیم ام و منتظر خروج پیغمبر از  
دین ابو عامر نزد دل از میان نیز صفات و شخص صاحب آنحضرت را شنیده بود چون آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم ظهور کرد بر حال خود اندوخت و حد نمود و نفاق و زید و گفت یا محمد چه چیز مبعوث شده  
فرمود مبعوث شده ام بملت عتیقه گفت نه بلکه مبعوث شده ام از غیر آن فرمود آنحضرت بلکه آمده ام از اسبانی و من  
و پاک چه شد ای ابو عامر ای اخبار که خبر دادند از اخبار و از صفات من گفت عتیق تو آنکس که وصف میکرد  
می بود فرمود آنحضرت دروغ می گویی تو ای ابو عامر گفت من دروغ نمی گویم تو دروغ می گویی فرمود آنحضرت  
با و خدا پندار و دروغ را و حیدر طریق را پس از آن رجوع کرد ابو عامر بلکه و ثابت کرد دین قریش را و ترک کرد دنیا

و حسن انوار بنی کرم خود

و تربیب را که پیش ازین داشت بعد از آن محقق شد شام و مرد طریقه غریب و حیدر با او آنحضرت که کرده بود آنرا  
معلوم می شود که علم و دانش بکار نمی آید تا تو مقین او هدایت نباشد و الله عیدی من بشاء الی هر طریقه  
و پسرین ابی عامر خطبه که او را عقیل الما که گویند بخلافت آنحضرت آمد ایمان آورد و از سادات صحابه و  
قبیله بنی نضیر مشهور است این جهان ریج خود و حاکم و مستدرک بر شرط شصتین آورده اند که دی نکر خدا  
بود بلکه جانور و تروج کرده باز آن خود محبت داشته بود آگاه آوازه شدت حرب کفار و روز را شنیدید  
شد فرست مثل جنابت یاخته بیرون و بر رفت و شهید شد پس بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کشوف شد که  
او را غسل می دهند و فرمود و حقیقت حال خطبه چیست و یک سبب او را از میان شما بنقل مخصوص است از خود  
بعضی روایات آمده که فرمود و گریه بود و بر دیدار زین او پرسید و از آن حقیقت حال را عرض کرده این پیامت که  
امام ابوحنیفه شیه جب را غسل میفرماید و امام شافعی و صاحبیه یادی خلاف دارند و می گویند غسلی که جنابت موجب آن  
و بجهت خروج از اثره تکلیف ساقط شد غسلی که بسبب موت پوشاوت سقط آن شد و دیگر غسلی واجب  
نشود و امام ابن قسطله را دلیل می آرد و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در بعضی روایات آمده مگر  
جنب بود اول و بیست بر آن اکنون اخباری که از تورات و انجیل و زبور و وصفت آدم و ابراهیم و غیره در وقت  
آنحضرت آمده است نقل کنم و حمل پوشیده نماید که بعد از اخبار قرآن مجید که مطلق است بوجه صفات و احوال  
شرایف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن کتب در اثبات این مدعا حاجت بدلیل نخواهد بود و لیکن از روایان  
بسیار الزام و اتحاف این کافران معاند رسا است و مومنان را نیز موجب زیادت اطمینان و مزید نورانیت و یقین  
می گردد و اما و تورات بود از حدف و تحریف و تغیر تبدیل و خیانتها که این استیقا و دوی این امانت گردانده  
که تجلی کرد حق سبحانه از حیث و تباقت از سایر و اسکار است از فاران سینا نام کو بی است که او را طوسینا و کور  
گویند که تجلی کرد حق سبحانه بر روی کلام کرد موسی علیه السلام و ظاهر شد و روی نبوت او و نازل شد بر روی  
انجیل و فاران اسم عبرانی است و نام جبال بنی باشم است و در کتب که در یکی از آنها آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
تعبیدی کرد و بدو می شد آن سه کوه است یکی ابوقیس است که که در زیر آن آباوان است و در مقابل آن قیامت  
تا بطن دای و در شرقی آن که متصل تصیقا است شعب بنی باشم و در روی موله آنحضرت بقول مشهور این تعبیدی که  
از علماء امت است و کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده در اعلام البیوة میگوید که درین جایج عمومی و دفای نیست  
بر کسی که تدبیر او تا عمل کند و آن نیز را که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سینا از آن تورات است بر روی

وصل اخبار تورات و انجیل و غیره



آنکه در کرمه است این طهری که گفته است یوحنا که یکی از انجوانین است و انجیل خود را بر مسیحی آورده گفت من  
 طهری میگویم که بدید خود که بدید شمارا فارقلیط و دیگر که نابت ماند با شما تا ابدی روح حق است تعلیم می کند شما را  
 هر چیز گفت ای پسر و دنده است کنایت کرد از ذات خود می آید لید از وی فارقلیط زنده می گردد و اندر شما را  
 از تو می کنند بر چیز را و گویای می بیند که من چنانکه گویای می بینم من برای اوست می آرم بر شما اشال را و دی  
 ای آرد تا ویل آنرا را دیا ویل قرآن است که مثل تا ویلات و معانی بسیار است بجات کتب و دیگر و فارقلیط که  
 طاقت ندارد ندانل عالم که بشنود و در آنکه اجابت می کیند و دوست می دارد بدید مرا چنانچه در اید و صحت مراد من  
 طهری میگویم بدید خود را که بدید شمارا فارقلیط و دیگر که باشد با شما تا نهایت و سر و آن لغت است با آنکه در اینجا میفرستد  
 ایشان کسی را که قائم میشود و تبلیغ رسالت پروردگاری و سیاست خلق مقام وی دید باشد شریعت وی  
 باقی و غلبه بر ایاست این چنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اختلاف کرده اند و نهاده  
 و تفسیر فارقلیط و بعضی گفته اند معنی حاد است و بعضی گفته اند معنی فخلص اگر معنی اخذ است که این ایشان را و بعضی  
 فخلص پس رسولی است که می آید برای خلاص عالم و این موافق غرض است زیرا که هر بنی فخلص کنند و است  
 است از کرمه و شاهد است مرا این معنی را قول مسیح در انجیل که من آورده ام برای آنکه خلاص کنم عالم را و چون  
 نابت شد که مسیح وصف کرده است خود را که فخلص عالم است و می سوال کرده است پدید که بدید ایشان را  
 فارقلیط و دیگرین مقتضی لفظ است که ولایت کنند بر این که اول یکفارقلیط گذشته تا فارقلیط و دیگر می آید  
 اگر تسری کنم که فارقلیط معنی حاد باشد پس کدام لفظ قریب تر است با حمد ازین گفت این طهری را انجیل از  
 آنچه ترحم کرده اند از آن چیز است که ولایت می کند و چون آنکه فارقلیط رسول است زیرا گفته است که این کلامی  
 که می شنوید شما از من ایشان من نیست بلکه از آن پدر است که فرستاده است مرا این کلام بر شما اما فارقلیط  
 که روح القدس میفرستد و پدر من بنام من او تعلیم میکند شمارا هر چیز وی ذکر میکند و پند می دهد شمارا چنانکه  
 گفته ام آنرا بهای شما پس آیا هست بیانی واضح تر ازین که فارقلیط رسول است که میفرستد او را خداست  
 خداست و وی تعلیم می کند خلق را هر چیز تذکیر می کند ایشان را و اما اطلاق پدر این تفسیر است و حرف ال محمد  
 نشانیت استعمال آن نزد اهل کتاب و اشارت به پروردگار سبحان و تعالی زیرا که این لفظ تعلیم است  
 که خطاب میکند بوسی مقام معلوم را که است و او میکنند از وی علم را و مشهور است مخاطبه نصاری علای دین خود را  
 یا با او و مانند همیشه بود و نبی اسرائیل و یوحنا که میگفتند نحن انبا و الله از جهت سواد نعم ایشان خدا و اما





سفید روی بخار آلوده گویا عین رسول است گفت می شناسید این را گفتیم نعم این محمد رسول است صلی الله علیه و آله و سلم پس گریه کردم و بر خاست هر قل و نشست و گفت آیا این دوست گفتم نعم دوست این را که توئی و گویا او را دیدی پس گفتم سماعی در آن صورت پسترت گفت و اگر این آخر نبوت است و یکن من مبتلای کردم تا در یابم آنچه از دشمنان است از علم و کون و کین صورتی پسترت است از ایم و یسوی و علی و سلیمان خیرم گفتم از کجا حاصل شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام در خواست از خدا که بنماید او را انبیا را از اولاد وی پس فرستاد پروردگار تعالی صورتهای ایشان بروی و بودند اینها در خزینه آدم و فرستاد پس از آن آورد آنرا از ذوالقرنین از مغرب شمس سپردید انبال و اما در زبور جعل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب با قرآن کرده میفرماید فاضلت النعمة من مفضلک فاکف شد نعمت دنیا و آخرت از دلب نومن اجل هذا بارک الله لک الی الابد برای این برکت و او خدا تعالی امر ترا نا اید فی الصراح فیض ناقش شدن خبر و پدید آمدن آیت لبا و یقین از دو درختین اب حدیث مستفیض ای شمس و فیاض جواهر و بسیار بخش تقدیر بها الجبار السیف در گردن اجال کن شمشیر خود را ای بزرگ شگسته پذیر کار ساز بر زمین کار با جاد درخت بلند که دست یوی نرسد بخانه جبانة ای عظیمه فان شر الکلک و شمس مقصودیه بهیهه عینک پس بدستی شریعتها و حکمتها تو پیوسته است نیرنگی و تیرس است راست تو و صحنک مسنونه و تیرهای تو تیر کرده شده است و جمع الاغم بخون تحک و جمیع امتها تمام بروی می افتد نیر تو را باین زبور محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و نعمتی که فاضل از دلب شیرین وی کلامی است وی گوید وی و کلامیت که فرو فرستاده شده است بروی و منشی که نموده ساخته است وی و در کلام قول وی تقدیر سینگ و لا اله الا انت که وی بمن عربی است زیرا که تقدیر سیف نیست و در هیچ امتی جز عرب که حامل میکند سیف و گردونهای خود و در قول وی فان شر الکلک و شمس لفض مریحیت که وی صاحب شریعت و سنت است و وی بر پای می شود سیف خود و جبر میکند خلق را سیف بر حق و بر می گرداند ایشان را از کفر سیف صلی الله علیه و آله و سلم و نیر در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدیرس یا رب بفرست پدید کننده سنت را تا پدیدانند مردم که که مسیح بشرست و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وجود ایشان است و هر دو آنست که خداوند محمد را بفرست تا مردم را بپایانند و بخواند با نکه مسیح بشرست نه آله و انت داود علیه السلام که مردم و مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد و نیر آمده است در ذکر داود و هر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که خدا تعالی برگزیده است مراد بر استی و درستی در کردار و گفتار و برگزیده است امر او را

و را داده است و او را نصرت داده ایشان را که امت پیغمبری کنند و را و خواجگاه خود و بگیری گویند با و از های  
 پسند در دست ایشان ششیر است نیز تا انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمیکند و را بنده می کنند ملوک آن اتها  
 را بقید با و اشرف ایشان را بنده و در مغرب و دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر کرد و آینه است از عیون که مراد  
 بآن مکه است تاج مرصع محمود و مراد بتاج ریاست است داشته محمود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در مغرب  
 دیگر آمده است که وی مالک می شود و وجود می کند از دنیا تا در با و از انهار تا القطاع ارض می نشیند اهل جزایر  
 پیش او بر زانوهای خود می کیند و شمنان او خاک را بر زبان می آیند و را ملوک با حلسه و خواص خود و بیکدیگر  
 کنند و سر بر زمین نهند و فروتنی می کنند و را امت بفرما بر و اسی و گردن نهادن خلاص میگردد و اندانند و بگین ستمند  
 را از کسی که قویتر است از وی و میراند ضعیف را که باری دبی نیست او را مهربانی میکند و بصفای مسکین و درود  
 فرستاده می شود بر وی و دعا کرده می شود و در هر وقت و همیشه می اندازد که وی تابد و وصل چنانکه در کتب ثلاثه تورات  
 و انجیل و زبور و صفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و مذکور است او در صفت انبیاء و دیگر نیز مسطور است و  
 مذکور است حتی در حقیقه آدم ابو الانبیاء و سلام الله علیه نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس و می فرستاد  
 که منم خداوند که و اهل آن همسایهای من اند و زیر آن خانه کعبه و رسیدگان بآن همان من اند و در کشف عنایت  
 و حمایت و سایه و حفظ و رعایت امن اند و سر سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند آنجا گروه نورانی  
 موسی خیار آلوده او از برآوردن تکیه و لبیک گویان و اشک از چشم بیوان و هر کس بزیارت آنجا نه میاید مقصود  
 جز زیارت خانه کعبه و رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنانکه باشد که گویا مزار یارت کرد و همان پیش  
 سر او را و لایق کرم من است که او را تکبیر کنم و محروم نگذارم و کار آن خانه را بر پیغمبری بسیاری از فرزندان  
 که او را ابراهیم گویند قواعد آن خانه با و بلند نگردد و بر دست او عمارت کنم و چشمه زمزم را برای او میرون آورم و دل  
 آنرا بپیشرفت بدهم و مشاعر آنرا بدست او آشکار سازم و بعد از من هر قرن از مردم آنرا یاد و دارند و قضا آنجا کنند  
 تا نبوت پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه و آله و سلم و او خاتم پیغمبران باشد و بعد از مساکین  
 و اکیان و حاجیان و مساقیان این بیت گرامی گرامی گردد و هم که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بلازلت  
 انجاء کالیده موسی خیار آلوده و فاکند و فکندی روی آورنده پروردگارم و در صحت ابراهیم امرا ای ابراهیم  
 دعایت و تیان اسمعیل فرزند تو مستجاب گردد بروی مثل دی سیرکات فاکض گردانیدم و از پیغمبری بوجدی آورم  
 منظم و کرم که نام دی محمد باشد و بر داشته دیگر نکرده من باشد و امت او بهترین ائم باشد و از کتاب حقیق که پیغمبر بودم

و وصل چنانکه در کتب ثلاثه تورات

سید رومی بخدا سوگند گویا عین رسول است گفت می شناسید این را گفتیم نعم این محمد رسول است صلی الله علیه و آله وسلم پس گریه کردم در خاست بهر قل و نشست و گفت آیا این دوست گفتم نعم دوست این را که قوی و یار گویا اورا دیدی پس نگریست ساعتی در آن صورت بستر گفت و آله این آخر نبوت است و لیکن من ستانی کردم تا در یابم آنچه از شماست از علم و دین و دوق صورت های پیوسته ابراهیم و موسی و عیسی و یحیی و یسایا و غیره گفتم از کجا حاصل شده است ترا این صورتهای آدم علیه السلام در خواست از خدا که نباید اورا اینها را از اولاد وی پس فرستاد و پروردگار تعالی صورتهای ایشان بر وی و بودند تا یاد و خرمینه آدم و نوح و ابراهیم و یسایا و یحیی و یسایا و غیره از آن در آن مرتبه پس پدید آمدن او اما در زبور چنان آمده که حق تعالی خطاب فرمود آن کرده میفرماید فاضل التمه من عقیبتک فاکف شد نعمت دنیا و آخرت از دو لب نوسن اجل هذا بارک الله ملک الی الابد برای این برکت و او خدا تعالی فرمود تا ناید فی الصراح فیض فاضل شدن خبر و پدید شدن آیه الباقی و در دو مرتبه این حدیث مستفیض ای شرف و فیاض جو اعمد و بسیار بخشش تقلید میا الجبار السیف در گردن جلال کن شمشیر خود را ای بزرگ شکسته بزرگوار کومار بر جبرین کار با جبار درخت بلند که دست یوی ترسد بخانه جازه وی عظیمه فان شر الکل و شتاک مقرونیه بهیهه عینک پس بدستی شریعتها و حکمتها تو پیوسته است نیز رگی و تریس دست راست تو و صحنک منونته و تیرهای تو تیز کرده شده است و جمیع الامم بخیر و نیک و جمیع اهل تمام بر روی می افتد زیرا که ما را باین زبور محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و نعمتی که فاضل از دو لب شیرین وی کلامی است وی گوید وی و کتابیت که فرو فرستاده شده است بروی و نعمتی که نموده ساخته است وی و در کلام قول وی تقلد سبک و لا اله الا الله که وی بمن عربی است زیرا که تقلد سبک نیست در هیچ امتی جز عرب که حامل میکنند سبک و در گویای خود و در قول وی فان شر الکل و شتاک لخص حرکت که وی صاحب شریعت و سنت است و وی بر پای می شود و سبک خود بر میکند خلق را سبک بر حق و بری گرداند ایشان را از کفر سبک صلی الله علیه و آله و سلم و نیز در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس یارب بفرست پدید کننده سنت را تا ابدان مردم که مسیح بشرست و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وجود ایشان است و هر دو آنست که خداوند محمد را بفرست تا مردم را ببلند بخواند بآنکه مسیح بشرست نه آله و آنست که داود علیه السلام که مردم در مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر واکو در آخرت را صلی الله علیه و آله و سلم که خدا تعالی برگزیده است مراد برستی و در کردار و گفتار و بگزیده است مراد او را

و رواحه و بخت او را نصرت و داده ایشان را که امت پیغمبری کنند او را و خواجگاه خود و بکسیری گویند با و از بای  
 پسند در دست ایشان ششیر است نیز تا انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمیکند او را پسندی کند ملک آن امتها  
 را بقید او و اشراف ایشان را بعلما و در مژور دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر کرد اینده است از مصلحت که هر ا  
 بآن که است تاج مرصع محمود و مراد و تاج ریاست است داشته محمود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در مژور  
 دیگر آمده است که وی مالکی شود وجودی کند از دنیا تا در با و از انما تا انقطاع ارض می نشیند اهل جزا اگر  
 پیش او بر زانوهای خود می کیند و شمنان او خاک را بر زبان می آید او را ملک با حلسه و خواص خود و بجهت  
 کنند و سر بر زمین نهند و فروتنی می کنند او را است بفرمانداری و گردن نهادن خلاص میگردد و اندکین ستمند  
 را از کسی که توفیق است اندکی میسر اند ضعیف را که باری دبی نیست او را مهربانی میکند بعضا و مساکین و درود  
 فرستاده می شود بر وی و دعا کرده می شود و در هر وقت همیشه می اندازد که وی تا اید و صلح چنانکه در کتب ثلاثه تورات  
 و انجیل و زبور و صفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و مذکور است در صفت انبیاء و دیگر نیز مستطوره است و  
 مذکور است حتی در عهد آدم ابو الانبیاء و اسلام الله علیه نقل کرده اند که پروردگار تبارک و تعالی و قدس وی فرستاد  
 که منم خداوند که و اهل آن همایهای من اند و زیر آن خانه کعبه در سیدگان بآن همان من اند و در کتب و تبارک  
 و حمایت و سایه و حفظ و رعایت امن اند و مریض از آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند آنجا گروه و دلیده  
 سوی غبار آلوده و آواز بر آواز تارة کبیر و لیلیک گویان و اشک از چشم بیوان و دیگر کس بزیارت آنجا نه می افتد و  
 جز زیارت خانه کعبه و رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنانکه باشد که گویا مریض است کرد و همان شش  
 ستر او را و لایق کرم من است که او را نمکیم کنم و محروم نگذارم و کار آن خانه را بر پیغمبری بسیاری از فرزندان  
 که او را ابراهیم گویند تواند آن خانه با و بلند کرد و ام و بر دست او عمارت کنم و چشمه زرم را برای او بیرون آورم و حل  
 آنرا بمیلش بدهم و مشاعر آنرا بدست او آشکار سازم و بعد از من هر قرن از مردم آنرا یاد دارد و در قصه آنجا کنند  
 تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه و آله و سلم و او خاتم پیغمبران باشد و دیر از مساکین  
 و دالیان و عاجیان و مساقیان این بیت گرامی گرامی گردانم هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که من  
 آنجا که کالیده می غبار آلوده و خاکسند و قندی روی آورده پروردگارم و در صفت ابراهیم آمده که ای ابراهیم  
 و عاقبت و تیان اسمعیل فرزندان تو مستجاب کردم بروی لیل دی برکات فاکض گردانیدم و از پیغمبری بوجدی آورم  
 منظم کردم که نام وی محمد باشد بر داشته و برگزیده من باشد و امت او بهترین اتم باشد و کتاب حقیق که به پیغمبر

و صلح چنانکه در کتب ثلاثه تورات  
 و انجیل و زبور و صفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و مذکور است در صفت انبیاء و دیگر نیز مستطوره است و  
 مذکور است حتی در عهد آدم ابو الانبیاء و اسلام الله علیه نقل کرده اند که پروردگار تبارک و تعالی و قدس وی فرستاد  
 که منم خداوند که و اهل آن همایهای من اند و زیر آن خانه کعبه در سیدگان بآن همان من اند و در کتب و تبارک  
 و حمایت و سایه و حفظ و رعایت امن اند و مریض از آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند آنجا گروه و دلیده  
 سوی غبار آلوده و آواز بر آواز تارة کبیر و لیلیک گویان و اشک از چشم بیوان و دیگر کس بزیارت آنجا نه می افتد و  
 جز زیارت خانه کعبه و رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنانکه باشد که گویا مریض است کرد و همان شش  
 ستر او را و لایق کرم من است که او را نمکیم کنم و محروم نگذارم و کار آن خانه را بر پیغمبری بسیاری از فرزندان  
 که او را ابراهیم گویند تواند آن خانه با و بلند کرد و ام و بر دست او عمارت کنم و چشمه زرم را برای او بیرون آورم و حل  
 آنرا بمیلش بدهم و مشاعر آنرا بدست او آشکار سازم و بعد از من هر قرن از مردم آنرا یاد دارد و در قصه آنجا کنند  
 تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه و آله و سلم و او خاتم پیغمبران باشد و دیر از مساکین  
 و دالیان و عاجیان و مساقیان این بیت گرامی گرامی گردانم هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که من  
 آنجا که کالیده می غبار آلوده و خاکسند و قندی روی آورده پروردگارم و در صفت ابراهیم آمده که ای ابراهیم  
 و عاقبت و تیان اسمعیل فرزندان تو مستجاب کردم بروی لیل دی برکات فاکض گردانیدم و از پیغمبری بوجدی آورم  
 منظم کردم که نام وی محمد باشد بر داشته و برگزیده من باشد و امت او بهترین اتم باشد و کتاب حقیق که به پیغمبر

وایمان بپیغمبر علیهما السلام منقول است گفت جبرائیل علیه السلام من جبال فاران و امتلأت الارض  
من تخمیر احمد و تقدیر ملک الارض و رقاب الاعم و نیز آمده که تقدیر انکشاف السما من بهار محمد و امتلأت الارض من  
حمزه و آمده تفسیر موزه الارض و کل خلیفتی البحر و نیز در کلام حقوق آمده که تسرع فی فیک اعزاقا و تر توی  
السما بامک یا محمد را و این عبارت کتابت است از مبالغه و امر در نهایت رسیدن کار و اشارت است  
باکمال و اتمام کادین دولت و در حد نبوت وی چنانکه فرمود اکملت لکم دینکم و انعمت علیکم نعمتی منقول است  
از وهب بن منبه که گفت خواندم در کتب قدیمه که گفت خداوند تبارک و تعالی سوگند بخورم بعزت و جلال  
که فرود فرستادم بر جبال عرب نوری که بر کند باین مشرق و مغرب و پیدا آرم از اولاد اسمعیل پیغمبری عربی  
ای را که بوی ایمان آرد و شمار ستارهای آسمان و رستههای زمین همه ایمان آرد بر بوسه بیت من و رسالت وی  
بر اینک از طمتهای پر فروغ و بگریز اندازان گفت موسی علیه السلام باکی تو خدا باد با گشت اسما تو تحقیق گرایی و  
تو این پیغمبر را در تشریف داشتی گفت پروردگار تعالی من انتقام می کشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر غالب  
می گردد اتم دعوت او را بر هر دعوت و خوار میگردد اتم کسی را که مخالفت کند شریعت او را ببدل توبه کرده ام او  
و بر عدل او داد و پیر و آورده ام او را بعزت من که بر با تم بوی امتها را از آتش از کرده ام دنیا را با بر بهم و غیر  
کرده ام بجز این کسی که در یا بباد را و ایمان نیار و بوی و در نیاید در شریعت وی پس از وی خدا بیزار است  
و حاصل در حضرت غیاث پیغمبر علیهما السلام ذکر آنحضرت مذکور است که حق تعالی می گوید که بنده دوست داشته شده  
نزد من که شاد است بوی نفس من بود و محتاج من خرسندی نفس من افاحه عظیم بر روی روح خود را فرمود و پیغمبر  
بر روی خود را پس ظاهر می شود بر امتها عدل او خنده نمیکند و شیشه نمیشود او را و در بارهای کثای چشمتها  
کور را وی شنو اند گوشتهای کور را و زنده می گرداند و لهای مرده را بدیم او را آنچه بچاکس را ندیم احمد که جز میگوید خدا  
حیرت تازه و لا صیغف گردانیده نمیشود و مغلوب ساخته نمیشود و می نیل نمیکند بهوای نفس خوار نمیدارد و صالحی که  
نماند ملک صیغه قدیمی میگردد در صدیقان و روی رکن متواضعان است و وی نور خداست که هر فروغ نشیند  
ثابت میشود بوی محبت من و منقطع میگردد بوی عذر و بتوریت وی منقاد میشود و من والسن و مراد بتوریت این  
کتابی است که قائم مقام توریت موسی است و هم در ذکر شعیبا پیغمبر آمده که گفت خدا تعالی یا محمد من خدام عظیم  
گردانیده ام و حق می گردانیدم ترا بخی و گردانیده ام ترا از امتها تا بکشی چشم کور را و زود برهانی اسیران من بود  
را از ظلمات بسوی نور و نیز در کتاب شعیبا آمده که گفت مرا پروردگار تعالی بر خیزد کن و خبر ده با آنچه می بینی

در حد نبوت وی چنانکه فرمود اکملت لکم دینکم و انعمت علیکم نعمتی منقول است

پس بزخاتم دیدم و در سوراخ را که پیش می آیند یکی بر پا و دیگری بر جل می گوید یکی مرد دیگر را افتاد بابل جان  
 وی که ترشیده شده اند این قتیقه که از علمای الهی متبع و محقق و متصف کتب سوادیه است می گوید مراد حضرت  
 حامی بن مریم است با اتفاق بیان نصاری پس چرا مراد صاحب جل محمد نبی صلی الله علیه و آله  
 و سلم زیرا که سقوط بابل و احسان آن بر دست اوست صلی الله علیه و آله و سلم نه بر دست مسیح و همیشه در علم  
 بابل گویند که اندک عبادت میکردند بنان از زمان ابراهیم علیه السلام و آنحضرت بر کوب جل شهید تر است که  
 مسیح بر کوب جل حاکم کتاب شریا آورده است که بر میکنند با و شهر بار از انقراض آل قیدار و قتیقه می کنند و از آنگاه که با  
 میکنند و ایشان را میگویند که میگردانند بر آبی سبزه که است و بر آن کف می کنند و قتیقه می کنند و از آنگاه که با  
 و قتیقه شتابی می آیند و می گویند بیایم خود چنانکه می گوید کلکار کل را بیایم و او آمدن بران محبت و  
 و شتابان ایشان برای آن و با کمک بر آوردن تبلیه و مل کردن در طواف و گفت این قتیقه نبودند از  
 عرب اند که میگویند که قیدار را بر مسیح علیه السلام با جماع مردم و گفته این قتیقه که در کتاب شویا ذکر کرده است و بیت باجر است  
 که اسلام میکنند و در آن گفت شویا گفت پروردگار جل جلاله آگاه باشد من چاه کنده او را بهیچیک که نام است  
 بیت خود را و در قیام وی حرام است که که است کرده میشود و او سه داده می شود و او را و گفته پروردگار از قتیقه  
 شایسته و عاقره بطریق کسب که اهل تو بیشتر باشند از اهل من و مراد بابل خود اهل بیت هستند و او شایسته است  
 بنی اسرائیل و حاج عمار که بیشتر باشند از شما و تبیه کرد که از بنان نازیده که خود و وی نخست که احمیل علیه  
 السلام و نازل نشد بر وی کتاب بخلاف بیت المقدس که از انبیاء و ان کسب بود و در قیام بود و نیز در قیام  
 شعیبا آمده که حق تعالی بگوید گفت سوگند خوردم بر ذات خود چنانکه سوگند خورده بودم در ایام تو که غرق من کنم  
 اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم برای تو که ناراض نشوم از تو هرگز و ترک ندهم ترا هرگز تا جان  
 همه از جای خود بر نهد و قلعه است سوگند و نیت من باز تو را مل نکرد و ای حکیم آگاه باشی نیامیکنم و بهیچیک  
 سنگهای ترا می آورم بجا هر و کل نمیکنم بلای سقفت ترا نیز بر جد و راهی ترا و در بیابانی از ظلم و ستم  
 از ضعف بر سلای که صنعت کند صانعی عمل نمیکند در تو بر خیز و روشن شو که نزد یک رسیده است و نور تو در قیام  
 خدا بر تو به بشارت است بطور روز خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین ذکر کرده حرام را اگر گدازد و زیکیا  
 بچند راه های اولهای او را زیاده بر آنچه در تحریر کرده و تقریر توان کرد و با جمله صفات آنحضرت در احوال  
 شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم در کتب متقدمه زیاده بر آنست که در آن نهای و اشتباهی باشد غیر آنکه او را

دین نام شریف و اوست و تحریف کردند با وجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر و باهر است یزدین لیکن نور  
 نور اندیا قواهم و الله منم لوزه و لکوره الکافرون و علی الله علیه و السلام و الاخرین و عاقل الانبیاء  
 و المرسلین و علی الکواحاب و اتباعه اجمعین و وصل محمل معلوم شد که ذکر شریف حضرت محمد صلی الله علیه  
 و آله و سلم در کتب سابقه معادیه مذکور و مسطور است و این کتاب را بدان علم قطعی یعنی حاصل بود  
 و کسب و عناد و غلبه شقاوت و خسارت براه استکبار استبعاد دارند و رفته تحریف و تبسیر و بدل و اندر  
 و اگر اینجای بعضی حکایات و روایات که متضمن یقین و تفصیل آنست آورده شود و مناسبت اگر چه ذکر آن  
 اهل و عیال و کسالت موجب تطویل است اما چون ذکر آن موجب فرید علم و یقین است و این باب و ذوق  
 نشاط و بهر حال سید المرسلین بود صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله و اصحابه اجمعین از سران و اولاد است که شست  
 آنکه بر چه میروست و سخن و دست خوشتر است ابو سعید خدری از پدر خود مالک بن شان که از شداد احد  
 ی آورده گفت آدم نبی عبدالله لاشمل را روزی تا بنشینم با ایشان و خدمت کنم و بودیم ما و آن ایام  
 گذشته با یهود پس شنیدم یوشع میگوید که میگوید نزد یک رسیده است خروج پیغمبری که نام او احمد است  
 می آید از حرم و این یلده یعنی مدینه حجت گاه او است پس آدم بسوی قوم خود در حالتی که تعجب می کنم  
 از آنچه گفت یوشع پس شنیدم مردی را از قوم خود که میگوید نه تنها یوشع می گوید این سخن را تمام سید شرب میگوید  
 این سخن پس بیرون آدم تا رستم نبی قریطه پس همه ایشان تذکره کردند آنحضرت را صلی الله علیه و آله  
 و گفتند سیرین با ظا اگر رسوا و یهود یهود تحقیق طلوع کرده است سار و سرخ که طلوع نمیکند بگریخت  
 پیغمبر ظهوری باقی نمانده است از پیغمبران مگر احمد و این یلده مهاجر او است ابو سعید خدری می گوید  
 که چون قدم آورد و بیرون آمد صلی الله علیه و آله و سلم مدینه را خبر آدم آنحضرت را باین حکایت فرمود  
 اسلام می آورد و زیور یاران او از رسوا و یهود اسلام می آوردند و همه که تابعان او بودند از فساد  
 آمد که یهود یهود که استنماع میکردند بر کفار عرب و می گفتند خداوند را بر انگیزی ای را که می یابیم ذکر او در قرآن  
 تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و از روی ایشان آن بود که نبی از جنس ایشان باشد از نبی اسرائیل و چون  
 مبعوث شد از جنس غیر ایشان حسد کردند و کفر و نفاق و از پیغمبر شکیب آمد که وی در آن مدینه میفرمود  
 گفت هر که از محمد نبی مرگست و اگر میرسد قطب و روم را متابعت می کند و سر او را گفت پیغمبر پس زن اقا  
 کردم با سکنه مدینه و نگذاشتم هیچ کس را که آنرا آدم آنرا و بر سر او افتاد آنرا از قطب و روم از آنکه می آید

ایشان از وصف محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود در اینجا استغنی که بزرگترین ایشان بودند و نزد وی  
 بهاران خود را پس دایمی کرد ایشان را و گفتند مرا در خبر ده مرا آیا ایامانده است هیچ یکی از شما که بزرگتر  
 است گفت نعم وی آنرا نیاست نیست میان او میان عیسی بن مریم هیچ یکی دوی نمی است که تحقیق اگر دو است  
 ما را عیسی باقی است و وی دوی نمی عربی ای است نام او احمد نه و زمانه است و نه کوتاه و در چشم او سرخی است  
 نیست ایضاً و زاد آدم آنجه است موسی آوی پوشند جامهای درشت را و کفایت میکند بر جیبی یا بد از طعام  
 شمشیر او بر شانه است باک ندارد از هر که پیش آید او را مبارک است میکند قتال را بدست خود و بادی هم آید که  
 خدا میکند خود را بر وی دوست میداند و در سخت تر از پیران و پسران خود و بیرون می آید از زمین که در س  
 و خست مسلم است و از اجزای بیرون می آید و بجزم دیگر بیست می نماید و بیست میکند زمین شود و باز روی پوشند  
 آثار بر وسط ساق خود وی شوق اطراف اعضا و مخصوص میباشد به غائی که بنو دانیار اسبوش شد بر نی  
 بجوم خود و بسویش میگردد وی بنما عالم و گردانیده میشود او را تا مین مسج و ظهور هر جا که وقت نماز و آید  
 تیم میکند نماز بگذارد و چون باز آمد بخبره ازین سفر و اسلام آورد و خبر داد آنحضرت را و اصحاب او را آنچه شنید  
 روایت است از سعید بن زید که بر آمدید را و زید بن عمر و در طلب بن پس آمدند و راهی که در وصل بود گفت  
 زید را از کجای می گفت از سبت ابراهیم گفت چه سطلی گفت دین می طلبم گفت برگرد و نزدیک است که ظاهر  
 اگر دو آنچه تو سطلی در زمین تو را بن زید بن عمرو بن نفیل را موجد جالبیت گویند و اندوایم شکران بخورد  
 تو ریت را بر قوم نه خوانند و هیچ بخاری ذکر او هست و آنرا بن مسعود آمده که خدا تعالی بر او گنجینه پیغمبر خود را  
 برای و آوردن مردن در بهشت و قصاصش آنست که آنحضرت و کاه روزی در کینه بدید بودی را از کینه  
 تو ریت را بر قوم خود چون رسیدند بر صفت بنی آخر الزمان خاموش شدند و بارانند از خواندن و در گوشت  
 بیماری افتاده بود پس گفت چرا باز نماند از خواندن گفت آن بیمار که رسیدند ایشان بزرگترین آنرا از اهل پس  
 باز نماند از آن پس خبر آن بیمار بر مثال کودک که می آید و گرفت تو ریت را و نماند صفت آنحضرت را و گفت  
 این صفت نیست شمدان لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 خود را بچشم کند بر او خود را و از این عباس آمده که گفت چون قدم آورد و فتح مدینه و گفت من فراب میکنم  
 این لیده را و گویند که اهل مدینه کشته بودند پس فتح را بر رسم و عاویض مدنی پس گفت را مولی بود وی و  
 بود و از این را علم بود و این را علم است که با شما بودی دوی بجز تندی بیانی است که شکران



مولود بود که است و اسم او احمد و این در هجرت است و قبر شریف او هم در اینجا خواهد بود پس برگشت تیج همین  
و عمر بن اسحاق در کتاب نهاری آورده که تیج خانه برای نبی آخر الزمان بنا کرد و بر دی چهارصد ار حصار  
توریت بود و اندک ترک مرافت دی گفته عقد مرافت بر قامت مدینه باز روی آورد که سعادت صحبت  
نبی آخر الزمان بر بستند و تیج برای هر یک خانه بنا کرده و چارسی بخشید و احوال جز بلیه داده و کتابی نوشت  
که در وی شهادت اسلام خود ثبت نمود از آنجمله این آیات است شمس شدت علی احمد انه رسول من  
انتم باری الله ثم خلق محمد عی الی عمره و کنت وزیر الاله و این کتاب را مخفوم ساخته بکلان ترین  
این جماعت نقل و لیکن نموده وصیت کرد که اگر دی نبی آخر الزمان را در یابد این کتاب بخواند و بیرون بیاورد  
او را دلا و لا خود بدید و برای خاتم الانبیاء نامه و اوقت قدم نزول فرماید گویند که خانه ابوالیوب  
انصاری که آن سر در وقت قدم مدینه مطهره نزول فرمود و در آن سرای بود و آورده اند که زبیر بن عجلان  
اعظم بود و گفت من کتابی دارم که پیر من هر کرده است آنرا در وی ذکر احمد و وی پیغمبری است که پیر من  
آید بارش قرطی است و چنین است نبش حدیث کرد بان بعد از پیرش و هنوز مبعوث نشده بود آنحضرت صلی الله  
علیه و آله سلم چون شنید که بر آمده است آنحضرت بکه محو کرد آن کتاب را و پوچیدشان نبی و صفت او را  
صلی الله علیه و آله سلم و بود و در پی و فریاد و نصیر و فک و خبر که می یافتند صفت آنحضرت را و در وقت پیش آنانکه  
مبعوث شود دیگر گفتند در هجرت او مدینه است و چون منوکه شود آنحضرت گفتند که نرسیده شد آنرا مشب مطلق  
کرد که کوب دلا و چون مبعوث نه شد کاوشند منکر و ایشان را از ایمان مگر بعضی جسد و عمارت شام  
بن عربان پیرش از آنکشته روایت است که گفت ساکن شد یهودی بکه بفرخت تجارت خود را پس چون  
شب دلا و آنحضرت بودند و آن یهودی در مجلسی از مجالس قریش گفت ایاه شما مشب مولودی  
یو جو داده گفتند نمیدانیم گفت نظر کنیهای بیشتر قریش و تحقیق نمایند آنچه من بگویم را نرسیده شده است مشب  
پیغمبر این است احمد میان ده شانه او علامتی است که در وی مویهاست پس متفرق شدند قوم از مجالس خود  
و حال آنکه تعجب میکنند از حدیث یهودی و چون آمدند بنی نزل خود پس بنی نازانی خود و شنیدند که نرسیده شده است  
محمد بن عبدالمطلب را مشب پیغمبری که نام کرده شده است محمد پس آمدند نزد یهودی و گفتند نرسیده شده  
و عجلان مملودی گفت بعد از خبر دادن من یا پیش از آن گفت ببرید مرا یهودی او پس برده را آوردند و آن  
و پیران آنروز آنحضرت را پس یهودی علامت را در پشت مبارک او دید و مبعوث شد و این کتاب را یافتند که گفته شد

ترا و ای بتو گفت رفت نبوت نمی اسرائیل و میردن آمد کتاب از دست ایشان و این مولودی است که می کشد  
ایشان را و هلاک میکند اجساد ایشان را بافتند عرب نبوت را شد و ایشان را می معشر قریش و آگاه باشند بخدا گویند  
عزیز و سادات شود و شاره که بر آید از شرقی بسوی مغرب هر آن دایم کایت را متناهیست که بیاید و در کز ولادت  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنرا بهر پرده روایت است که آمد آنحضرت بیت مدرس را و فرمود ویران آید  
بسوی من آنرا که در آنرا است بیان شما پس آوردند عبد الله بن مسعود را را پس خلوت کرد با وی و سوخته اصلی  
علیه و آله و سلم فرمود که سوگند میدهم ترا بدین تو در پیشی که داده است بنی اسرائیل را و خوراند است ایشان را  
و سلوی و سایر کرده ایشان را و انجام کن رسولی را ام گفت اللهم نعم من دوم من بهر میثا سند انجمن میثا سند  
تو دشت قومین مسطور است و در بیت و لیکن این قوم حسد میکنند ترا و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
پس چه چیز باز یار و ترا که امان نمی آری و مسلمان نیستی گفت تا خوش میدارم خلافت قوم خود را میدارم  
که متابعت کنند ترا و اسلام آورند و من نیز مسلمان شوم و از طلوعین عبد الله رضی الله عنه روایت است که گفت  
حافظ شدم سوق بصری را که از بلاد شام است ناگاه دیدم راهی را در صومعه اش میگویند بر سید اهل مسم را  
آری است و در میان شما احدی از اهل حرم گفت طلوع من از ایشانم گفت آری اطلاع بر شده است بیکر آنم گفت  
او گفت این عبد الله طلب این آیام است که بر دانی آید و در آن دوی آنرا نیاست و خروج او از حرم است  
و در مابودی خوانند و در سنگستان و شوره زمین شرب گفت طلوع پس و فدا و در دلی من قولی را دیدم که در دهم  
آورد که در پیوم آید و در شام شده گفت نعم محمد بن عبد الله این دوی نبوت کرده است متابعت  
کرد و در این ایلی فدا پس آنهم بر او کفر و خبر دادم مرا و در القول را پس گفت که متابعت کرده توانم مرا گفت  
نعم پس بر او کفر ظاهر است آنحضرت در آنوقت که در آن خبر من مطمئن آمده گفت که گویا جزینا و خدای پیغمبر خود را  
و سید ایشان را و یکدیگر ویران آدم بیا شام چون بگری رسیدم با عود از نهار می آمدند و گفتند مرا آنرا  
معنی آن گفت نعم گفتند پس ششای صورت این شخص را که دعوی پیغمبری کرده است در میان شما گفتند ششایم  
پس گفتند که این در کفر و در دهر و دهری که ایشان را و دوری صورت و تامل گفتند و فکر کن آری بینی  
درین صورتها صورت این پیغمبر را که پیدا شده است در میان شما پس ناگاه کردم و ندیدم صورت او را درین  
صورتها پس در آن روز در دهر و دهری بزرگتر از آن دیدم و ندیدم صورت و تامل این پیغمبر را و بدیدم پس گفتند ناگاه کن  
آری بینی صورت مبارک انصاف در میان پس ناگاه کردم ناگاه دیدم صورت و فدا ششایم صورت را صلی الله علیه و آله و سلم

و در وقت وصفت ابو بکر را رضی الله عنه دوی گرفته است زانوهای آنحضرت را گفته شناختی صفت  
او را گفت نعم پس گفت خیر ندیدم ایشان را تا بدانم که چه میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفت  
گوای می بینم که او را دوست گفته اند شناسی آنیکس که زانوهای مبارک او گرفته است گفت نعم گفت گوای می بینم که  
این یار او است و خلیفه او است بعد از وی گفت نمی ترسم که بکشند او را فریادش گفته و الله می توانست او را بکشد  
و بی غیر آخر زمان است غالب دیگر داند او را خدا تعالی بر همه صلی الله علیه و آله و سلم و از صفیه نبی بن  
الخطیب بودی که از احادیث المؤمنین است آمده که گفت چون قدم او در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و زانوهای  
بقیافت پدر من جوی بن الخطیب و بن ابی سیرین خطیب نزد آنحضرت بگذاشت و زانوهایش را باز نداشتند و او را بوقت شام شب  
چون غریب آمدند دیدم ایشان را که بغض و کسل و غم و اندوه که بالاتر از آن مقصود شایسته آمده و در خانه افتاده و من  
محبوب ترین اولاد بودم نزد ایشان پس بجاوت مالوت پیش ایشان رفتم چندان در زیر بار غم مانده شکر بشنیده  
و غم و اندوه بود که ایشان را فرصت و طاقت آن نشد که اتفاقات بجانیه من توانستند کرد و در آنانی ایحال غم من  
از پدر من پرسیدام و هو اما اینمرد همان بزرگوار الزمان است که گفت دی و تو بیت خوانده ایلم پس پدرم را با هم میگویند و او را  
هو بوداری ادا و است گفت یقین بیدانی که او است گفت نعم و الله یقین میدانم که او است گفت در نفس خود  
نسبت بگویم بی یابی محبت یا عدولت گفت عدولت و الله تا زنده ام در عداوت او یکوشتم پس سر و دوشقی  
انلی بجاوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گرفتار و بال و نکال ابدی گشته بودم با الله من و لکن بعضی از این  
اشقیایا از اتفاق را و سیاه جمع عظام دنیاوی و مناسبت صیافت حیات فانی ساخته بد که اسفل فرود افتند و بعضی  
دیگر از علماء را چهار بود که سابقه حجت ازلی بر ما صیاقبال ایشان حرف سعادت نگاشته بودند بدین سلام میاد است  
نموده احراز دولت و سعادت نموند چنانکه عبد الله بن سلام و امثال وی رضی الله عنهم و فریق که خبر عالم کشید الممال  
و شغل بسیار است و صفت آنحضرت را ایشان گفت غالب بود و همیشه بران بود و چون روز آخر شد گفت ای محشر  
میورنخدا شما میدانید که نصر محمد بر شما حق است در یا بید این سعادت را گفته امر فرود رسیده است گفت هیچ جهت  
نیست پس گرفت سلاح خود را و برآمد ایمان آورد و شهید شد و صیت کرد که اگر گشته شوم امر فرود میلال بن برک  
خداست بکنده بر خود و بر هر که را خواهم پس گشته شد وی رضی الله عنه و بعضی که آنحضرت را علی او را و بود و عامه  
مردقات آنحضرت انان احوالی صلی الله علیه و آله و سلم و قصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آنحضرت بنشیند انجا  
بعثت اسب صید را در پی او بآید و اگر پیشتر از آن دو بیدل که مقصود مشهور است و اخبار دیگر بسیار است از آنکه الله تعالی بکافی و الله المستعان

در تاریخ



قرآن عظیمتر از آنست که آن تصرف است در عالم ارض و این تصرف است در عالم سما و الفرق بینها واضح و در روایات آمده است که در میان زمین و آسمان دریای است که آنرا کفوت خوانند و دریای زمین نسبت بوی حکم یک قطره دارد و نسبت بحر محیطه برین تقدیر آن دریا متعلق شد برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که گذشت از آن در شب حراج و این عظیم است از انقطاع بحر برای موسی علیه السلام و اما اجابت دعا موسی در پلاک فرعون اجابت دعوت آنحضرت لا تعد ولا تحصى است و آنچه داده شده است موسی علیه السلام از تغییر باران و جزیر آمدن چشمه از سنگ داده شده است آنحضرت را آنچه را که آنرا نگهستان دی و این الطی را که است از آن چه جز از این ارض است که بیرون می آید از آن نیایم بخلاف برآمدن چشمه از گوشت و پوست و اما آنچه فرمود حق تعالی و سلم الله موسی علیه السلام داده شده است سید امتی که نهایت علوم خلق تا آنجا است و مقام مناجات موسی را طور سینه است و مقام مناجات محمد صلی الله علیه و آله داده شده است و اما آنچه داده شده است موسی علیه السلام از فصاحت لسان چنانکه آمده است و ای مارون هر آنچه حق تعالی لسان داده شده است سید از فصاحت و بلاغت تا بجای که نیست مستور زیاده بر آن بلکه مانند آن و بود فصاحت مارون غایت او در عربی و زبان عربی را فصیح است از عربی و نیز موسی فصیح نمی گفت نه مطلق و بود و بدین موسی علیه السلام گفتی چنانکه همه آن مشهور است و اما آنچه داده شده است یوسف علیه السلام از شطرنج حسن داده شده است سید تمام حسن و کل آن که سبکبازی کند در چیزه که منقول است در طریقه شریفی دی صلی الله علیه و آله و سلم در یاس که تفصیل حسن و جمال که در صورت با کمال دی مندرجست در هیچ انسانی نبوده و نخواهد بود یوسف علیه السلام را یک حسن و بانی و صیانت و لمعان و چهره که دیگران را نبوده و اما این ملامت و جمال که در صورت و شکل شریف دی بود هیچ جای نبود صلی الله علیه و آله و سلم قدر حسن و جمال و آنچه داده شد یوسف علیه السلام از تعبیر رویا و اویل تمام مجموع آنچه منقول و معلوم است از آن سه چیز است یکی در روایت که او یک شمشیر و سجد کفیه مراد را دوم در رویای صاحب الجبرین سید موسی و یاس ملک اما از حضرت سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم چند آنست که از عدد و حرف خارج است که یک که تصنیف کند اخبار را و تصنیف نماید آثار را و یا بعد از آن عجب عجائب و سرانجام است که مذکور شد بعینه از آن در مجلس و اما آنچه داده شده است و او علیه السلام از تلبیس حدیث که چون مسح میکرد و این نرم میشد و چون چنگ میزد و این سفت میشد و دی در یک بار میشد مسح کرد و آنحضرت خاتمه مسجد را که گریهن و لاغری را و چنگ شده مانده بود و نرم گشت





زیرا که تقرب بفرق ملکست از تقرب بنواقل چنانکه منطوق حدیث است و اقوی است در بر عاشقان بار  
 تکلیف و تضییع احوال و ما از هر قسم شالی چند آوردیم و استیغای از آن کتب قریب بودیم و ذکر کافی الی سبب  
 چنانکه وجوب نماز جمعی بقوی و ثواب خلاف آنست اگر چه در حدیث آمده است امرت بکثرت الصلوات لیکن  
 تحقیق آنست که کثرت موعده است و امر ایجابی نیست و مراد آن نمازی است که بعد از هر نماز جمعی و بعد از هر نماز  
 آفتاب گذرانده که از هر دم نماز اشراف گویند و صلوة الصلواتی نماز باشد و قول عائشه رایت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم تسبیح سبع الصلوات بمثل برین نماز است و چنانکه نماز و رکعت الفجر چنانکه در مستدرک  
 آورده و در حدیث احمد و طبرانی نیز آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم سه چیز برین در فضیلت  
 و بر شما نافع و ترور کثرتین فجر و رکعتین صبحی و قول با خفایا و ترور بر قول امام شافعی است و از امام ابوحنیفه  
 واجبست و چنانکه نماز نهج بر آنحضرت فرض بود و بعضی گفته اند که بر امت نیز فرض بود پس داشته شد از ایشان و  
 از علمای شافعی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بر داشته شد چنانکه مسواک و در حدیث آمده است  
 که آنحضرت مأمور بود و مأمور بود نماز و چون شاق آمد امر کرده شد مسواک هر نماز را و احادیث دیگر نیز در شان  
 مسواک آمده که دلالت آنها بر وجوب قطعی نیست قسم ثانی خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حرمت  
 یعنی احکامی که بر وی صلی الله علیه و آله و سلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه تحریم زکوة بر وی صلی الله علیه  
 و آله و سلم و همچنین تحریم صدقه بر قول صحیح مشهور مخصوص بقول وی صلی الله علیه و آله و سلم لا تأکل الصدقة  
 رواه مسلم و ظاهر آنست که اقتناع از اکل از جهت حرمت باشد و بعضی گویند که از اقتناع اکل تحریم از آنست  
 پس قلند که آن اقتناع اکل از جهت تنزیه باشد نه از جهت حرمت هر حال اقتناع از اکل صدقه از فضائل است  
 تحریم او تنزیه چنانکه تحریم زکوة بر آل و عیال آنحضرت چنانکه در فقه مقرر شده است فائده و از امام احمد  
 راجحت آن مرد نیست و در زمان وی و چنانکه اکل چیزیکه را یکدیده داده شد سیر و بیاز چنانکه در احادیث آمده است  
 و چنانکه تحریم کتاب و شعر و قول تجریم بر نقدیری میجو است که میدانست کتابت و شعر را و تحقیق آنست که در غیر  
 آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی آید بلکه طبع و جبلت و تحقیق این دو قضیه صلیه بر بیادانت باشد و چنانکه  
 و چنانکه بر کشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال و چنانکه تحریم کلاه کشیدن بر آنکه از دایم دینی و عبادت  
 اند و زحمات اویند و بر پشت وی صلی الله علیه و آله و سلم اغوا شرف است از آنکه بر حصه پاک  
 خود را در گرم کافره و چنانکه تحریم کلاه انداختن بر او است و اما نسری با تبه باخر است با اتفاق قسم ثالث آنحضرت



است وی صلی الله علیه و آله و سلم از مبایات چنانکه عدم انتقاض و ضوینوم و بعضی گفته اند که این حکم عام است  
 و مبایات علیهم السلام و نه آنکه اختصاص نسبت باست مراد است و چنانکه اباحت صلوة بعد العصر و چنانکه  
 جواز و تر احوال با وجود و چنانکه صلوة جازه بر غایب از حقیقه و نزد شافعی عام است هر چه است ما  
 و چنانکه صوم الوصال و تحقیق آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی و چنانکه اباحت نظر با جنبیات و جواز  
 خلوت با جنبیه و در اینجا کلام است که بیاید در محاش و چنانکه نکاح بیشتر از چهار زن و همچنین دیگر را و در زیادت  
 بر نه نیز صلی الله علیه و آله و سلم خلاف است و چنانکه جواز نکاح بلفظ بی از جانب امره که به بخشش زنی  
 نفس خود را طلب کند مهربانی دلی و بی شود و اما از جانب آنحضرت لابد است از نطق نکاح و تزوج  
 و آنحضرت را جاز بود که تزویج کند زنی را بمرودی بی اذن او و اذن اولیای او چنانکه نکاح بی رضای زن  
 و اگر رغبت میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نکاح زنی که شوهر ندارد و لازم میشد بروی غایت و  
 و حرام میشد و دیگر آن خواستگاری آن زن و اگر شوهر میداشت واجب میشد بر شوهر طلاق دی و در اینجا  
 انهمان ایمان و کلام و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یومن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و اهل و ولده  
 و الناس اجمعین لهذا واجب بود بر مرودی که طعام و شراب دارد و محتاج است بدان صرف آن را آنحضرت  
 نزد احتیاج وی و فدا کردن نفس خود را بروی صلی الله علیه و آله و سلم فان البنی الی المومنین من انفسهم  
 و مصلحت و حق نیست فسخ زب و زینب و حاصل این قصه نیست که حق تعالی تزویج کرد زینب را پیش خود آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم پس انداخت مقتضای کرامت زینب را و در دل زینب و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز سیدنا و خدا  
 آن باغضار الایمان نادر و در ملاک نیست پس دمی آنکه نه توان از خدا ترس و خلاف امر او کن از مردم چه سیری پس  
 تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را و او را و در خانه و بعضی مفسران دارند این سیر را درین مقام کلامی  
 است که لائق منیب بنصب نبوت و اهل تحقیق آنرا از زلات مفسران شمرده اند و همچنین در قصه یوسف علیه السلام  
 با مرأة غریبه در قصه داود علیه السلام بن و او را بر مقام انبیا علیهم السلام اعلی است از آن و گردانیدن من  
 را بجای هر چنانکه صغیر را که در رضی الله عنهما و در وجوب فسخ زوجات بر آنحضرت اختلاف است نوی گفت  
 اصح و حجب است و واجب نبود بروی غایت قسم بیان زمان خود را کثیر علی حقیقه نیز پس از آنکه انداخته بیک  
 بطریق تفصیل بود نه وجوب و در جمل جمیع میان مرآت و مکرر عالمه و وجه راست نه وقت و آنکه گفتند که  
 به حقه این احتیاط همه بالاست که نکاح در حق اسی صلی الله علیه و سلم حکم نفسوی است سخت فذبان

و مردان همه در حکم او و عظام دی بودند و سباح بود و آنحضرت را که بگيرد ازانی غنیمت پیش از غنیمت هر چه  
 خواهد از جباریه و شمشیر و مانند آن و سباح شد و در اوقات آنکه در دخول مکه بی احرام و تحقیق و تفحص آن در باب  
 فتح بیاید انشاء الله تعالی و از آنحضرت بود که حکم کند بعلوم خود و برای خود و ولد خود و گویای و پدر برای  
 نفس خود و ولد خود بود و شرم و لعن او در مرتبه و محبت و سباح بود و مراد را که قسمت کند از ارضی را پیش از فتح زیرا که مالک  
 گردانیده بود و او را مالک الملک تمامه را ارضی و مالک را گفت غزالی رحمت الله علیه که دی صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 میکند از جن جنیت را و از من دنیا بطریق ادنی صلی الله علیه و آله و سلم و اصل و اما انشاء الله آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم که در آن قبیل صفات و احوال است لا تعد ولا تحصى است خصوصاً صفات و احوال باطن که معلوم  
 هیچکس نمیکند آن نرسید و ندانند که از آنان بعضی صفات ظاهر است که علامه و احصای آن نموده ذکر کرده اند و  
 معجزات بسیار از قبیل است که از هیچ یکی از انبیاء ظاهر نشده و لیکن آنرا با جمیع جدا نموده شد از جهت عظمت و  
 کثرت آنها و فضیلت اعلی و اکمل دی صلی الله علیه و آله و سلم آنست که بر درگاه رفاهی روح او را بیشتر از ارواح  
 خلق بیدار کرده و ارواح سایر ملکوت را از روح وی مشتعب گردانیده همه را از نور وی آفریده و صلی الله  
 علیه و آله و سلم نبی بوده و آدم هنوز میان روح و جسم بود که راه الهی عن ابی هریره رضی الله عنه و سلم  
 ارواح پیر فیض بار و اح انبیاء از روح او رسیده شعر و کل ای اتی الکرسی الکرام بیا تو تا ما انقضت من نوره  
 هم بخانه شمس فضلهم که که با و نیز کن انوار بالناس فی العلم و تا آنکه آفتاب روح او در پرده غیب بود  
 که اکسب ثواب حضرت انبیا که تصور بنور او بودند و نور خود میدادند چون آفتاب بیست و نه نور کرد و موجودی شدند بعد از  
 از یک نور که اکسب و شیب و اختفای ایشان نزد طلوع آفتاب چنانکه ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم من اول انبیاءم در خلق و آخر انبیائهم و بعثت ما از جمله صفاتی عظیمه و آنست که او شریف  
 است مراد را و اح الکلم که مراد بدان کلمات است مختصر شامل معانی کثیره و این از خواص کلام حق می باشد  
 چنانکه در باب حدیث شریف اشارتی بان گذشت و از آنجا آنست که دی صلی الله علیه و آله و سلم اول کسی که گفته  
 شد از دنیا فرود در زراست و اول کسی است که گفت بلی در امر فرزند که ما را فی الحقیقه و از آنجا آنست که او هم  
 به عالم همه از بهر او پیدا کرده شده اند و مقصود اصلی از ایجاد عالم وجود او است و نوشته شد اسم شریف و بر عرش  
 و ابواب جنت و ما فیها و از آنجا آنست که حق تعالی گرفت عهد از انبیاء و دی که چون مبعوث گرد و ایمان بیاورد  
 بوی و نصرت و سپرد او را و ملک و از آنجا آنست که حق تعالی و از آنجا آنست که ما با آن گذشت و از آنجا آنست که آنست

صلی الله علیه و آله و سلم



قدوة الخیر است محمود و در آن حضرت و بعضی گفته اند که این شهر را به طالب است که ذکر آنجاری فی التاریخ الصغیر را بخواند  
 آنست که بر در و گانهائی بنیو نمایند و بنویسند در آن از طهارت و شرب آب بشت چنانکه در ذکر صوم و مال بیاید  
 انشاء الله تعالی و میدید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پس چنانکه میدید از پیش و میدید از شب و از یکی  
 آن چنانکه میدید در روز و روزی که چنانکه علیه شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم گذشت و از آنجا است  
 که چون سنگ فرو میرفت هر دو پای وی در آن چنانکه در مقام ابراهیم متواتر است و آنرا فرقه بنی آنحضرت  
 در سنگ که مشهور است و آنرا حافز بنده شریف در مسجد نبی مودیه در مدینه واقعت و بود آب دهن آنحضرت  
 که شیرین میگردد و اندک شور را و کفایت میکرد و نقل شیر خواره را چنانکه در باب علیه گذشت و بنده آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم سفید بود و هوای نداشت نه تنه الیون بوسه چنانکه از مردم میاشد بعضی این را از خصائص  
 شمرده اند و در حدیث استقا آمده است که بر دست وی صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست خود را در و ما  
 تا دیده میشد بیاض الطین و بعضی گفته اند از بیاض الطین لازم می آید که موی تنها شد زیرا که بعد از بر کردن  
 موی مکان آن سفید میاشد اگر چه آنرا موی باقی میماند و بنحین آمده است که آنحضرت تفت می کرد و  
 شعله الطین را و در بعضی احادیث آمده است که بعد از آنکه بن افراغ خالی گفت گذار دم نماز را یا آنحضرت نظر  
 نکردم بسوی غفره الطین وی صلی الله علیه و آله و سلم و تنه کسبه و میکرد گفته اند که غفره بیاض که خالص  
 نباشد مثل رنگ خاک و این دالت دارد بر آنکه آثار شر گردانیده بود مکان را از غفره طالی میبود مطلق  
 از آثار شر آنحضرت نبی بود و بنحین گفته در و ما سبب و گفته که نعم اینجا اعتقاد باید کرد و در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 آنست که نه در اطین شریف او را را بجه که به که بود لطیف طیب الایح چنانکه ثابت شده است و در هیچ و دیگر  
 آواز آنحضرت و سمع دی ناکجا که نرسید آواز و سمع غیر دی و خواب میکرد چشم آنحضرت و خواب  
 نمیکرد و دل وی صلی الله علیه و آله و سلم زده آنجاری و هر چه نزد وی سخن میکرد می شنیدند و این عزم است  
 بنا بر عدم نقص و ضعیف آنحضرت بچواب و بعضی گفته اند که این حکم عدم و ضعیف کواب شامل است تا در دنیا را  
 علیه السلام اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دنیا از طین طویع اشکاب را  
 دریافت تا آنکه قضا شد تا روح ایشان آنست که او را طویع و خوب کا چشم است و چون چشم در خواب  
 بود و در نیافته شد و می نشد بخت حکمت در شریعت قضا یا بخت دیگر که قضا و انرا است بدان و الله اعلم  
 و خیرانه گرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد این را این ابی شیبه و بخاری در تاریخ خود و در عتبات آمده

اما تأویب بنی نظیر پنج پیمبری خیاره مکرر برین روایت این از خصائص نباشد و تأکید میکند این را روایت بخاری  
در صحیح که ثناب از شیطان است و مگس بر بدن مبارک وی نمی نشست و پیش و رجاءه رطبه سینه افتاد  
و احرام مکرر و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز در چنین انبیا و دیگر رواه الطبرانی را آورده است که آن  
نیز از شیطان است و بعضی از علما از آل سابقین ذکر کرده اند که شاید بهجت علیه باه می شده باشد خواب شیطان  
در موضع دیگر که تحقیق این کرده شده است و بود عرق وی خوشبو را در مشک و در باب علیه احوال و درین باب  
فعل کرده شده است و بی افتاد آن حضرت را سایه بر زمین که محل کثافت و نجاست است و دیده نشد و او را  
سایه آفتاب و همچنین است عبارت طایف ازین عزیزان که ذکر کرده اند و در حدیث طویل دعا نمیکند  
خواندن آن بعد از نماز شب آمده است و بعضی شلح میان سنت و فرض می خوانند و روایت است آنحضرت  
از خدا که در جمیع اعضا و جوارح نور خورشید در آن گشته و اجلی نور او چون آنحضرت عین نور باشد نور را  
سایه نباشد و چون مشی بگردد دراز فامتان دراز تر می شود و از انسان و بی نشست گس بر جای آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم ذکره الفخر الرازی پس بر اندام بطریق اولی نمی نشسته باشد و نمی گزید و نمی میکید خون  
او را بشوید اینها میگرد و پیش از این است عبارت قوم و مراد عدم وجود غلظت و آنکه در بعضی احادیث و گفته شده  
که کان بغلی ثوب مراد بران حقیقت نیست که ذاق او از جمله صفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انقطاع  
کامنه است نزد بعثت وی و حراست آسمان از اشراقی سمع در می شمش گفت ابن عباس رضی الله  
عنه محبوب ساخته میشدند شیاطین از آسمان ای وی در آینه در آسمانها می آورد و چیزهای آنجا را اقلع میکردند  
بر کاینان که قوی بودند از ارواح ایشان با ارواح خبیثه از جن مناسبتی و طایفه روحانی بود و باین طایفه  
که میگرد علوم را انانیشان وی از دوند و در خواب بران از پیش خود چنانکه حضرت انبیا را صلوات الله  
وسلامه علیهم اجمعین مناسبت با ارواح طیبه از طایفه بود و باکن مناسبت مورد و بی و اقربا و مادی می گشتند  
و چون متولد شد آنحضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منعی نشده و باز داشته شدند  
از خروج و دلج سموات گفته اند که متولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه آسمان و متولد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم از تمام آسمانها و هر که قصد کند که با آسمان بر آید و استرق سمع کند و دیگر شهود و شایگان  
که شهادت از آن است و هرگز خطا نکند بعضی را می کشند و بعضی را در دهان میسوزد و بعضی را ناسد و تیار و از آن  
را ناسد بگرداند عقل با قاعده پس میگرد و غولی که راه می کشند و درم را در آید و این طایفه نیز در آن

از آن بیست که حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم در ذکر کرده است هیچ یکی پیش از زمان وی ظاهر نشده مگر در  
 ابتدای امر وی صلی الله علیه و آله وسلم را این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود پیغمبر گفت پرسیدم از سر برآ  
 یا انداخته می شد بخم در جالبیت گفت نعم و لیکن تعلیقا و تشدید کرده شد امر آن در وقت بعثت محمد صلی الله  
 علیه و آله وسلم و این تشدید گفته که در جمیع پیش از بعثت آنحضرت و لیکن بعد از بعثت وی شدت کرده شد و در  
 حراست و بعثت گفته اند که ساره می افتاد و درمی کرده میشدند آن شباطین لیکن باز نوزده میشد بجای خود  
 ذکره البقره از آنجا است که آورده شد او را بر ابراق و شب اسرار با زین و جام و گفته اند انبیا سوار شدند از آن  
 پشت و از اینجا معلوم میشود که انبیا را نیز بر ابراق بود و روایات هم برین است و لیکن همین ابراق بود که نزد سر پادشاه  
 صلی الله علیه و آله وسلم آورده شد یا هر یکی را بر ابراقی بود بر اندازده شان و قد عرضند او ظاهر حدیث که در معراج  
 آمده که چون بر ابراق تندی و سر کشی کرد گفت جبرئیل بر ابراق بسته باش که هیچکس سوار نشد بر تو مانند محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و آله وسلم تا نظر در قول اول است و الله اعلم و شباطین برده شد آنحضرت را از مسجد کرم مسجد  
 اقصی و بر آورده شد به کل اعلی و نموده شد بوی آیات کبری و نگاه داشته شد از نظر بماسوی حتی تا فرغ البصر  
 و ماطفی و حاضر گردانیده شدند برای وی انبیا و امامت گردانیدند از او مطلع گردانیدند او را بر پشت و  
 دوش و بر روی بجای که علم هیچکس بآن نرسد و دید پروردگار تعالی او تقدس را بچشم چنانکه در ذکر معراج بیاید انشاء الله  
 تعالی و معراج حق سبحانه او را بیان کلام و درایت و شرف گردانید او را در بینا لم یردیت جمال خویش  
 هیچ ملک بنی دلی را این فضیلت پیشتر نشده و از آنجا است که ملائکه میر میگردند آنحضرت آنجا که میر می گرد  
 وستی میکردند پس پشت مبارک وی چنانکه صحابه را میفرمودند که پیش روید پس چرا برای ملائکه نگذارید و تمثال  
 گردانید همراه وی چنانکه در غزوه بدر و عین و قرآن عظیم بر آن ناطق است و از آنجا است که داده شد در کتاب  
 عزیز و حال آنکه امی بود و هیچ خبر نخوانده و نوشته مشغول نشده بعد از است و در آنجا که کتاب و از آنجا معلوم  
 میشود که اسمیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه و آله وسلم که منظر خاص حضرت الوهیت است و هیچ سببی  
 و اتقی محتاج ندارد از آنجا است که نگاه داشته شد کتاب وی از تبدیل و تحریف و هر چند سعی کردند بسیار و  
 از ملاحد و موطا و غیره تبدیل دی زاده نیافتند بآن قادر نشدند بر اعطاء و توری و تغییر کلمات از  
 کلمات دی و تشکیک در حرفی از حروف دی با وجود توفیر و واعی ملاحد و دیو و دهناری بر تغییر و تبدیل  
 و ابطال و انفساد وی قال الله تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید

این کتاب غیر متشکل است بر آن هیچ کتب و با محسنت اخبار و زون سالقده احوال اتم مافیه و مشرق  
و احکام را که نشان آنرا پیدا نیست و بنیاد آنرا مگر کی دوی از اخبار اهل کتاب که قطع کند خود را و قلم  
و تعلم آن باینکه مجاز و اختصار و تمام کلام در صفات این کتاب غیر از معنویت بیاید انشا و الله تعالی  
و آسان گردانیده حفظ او را برای هر که خواهد و استوهای دیگر یاد نیداشت که کمی از ایشان کتاب خود را چو  
جم غفر با وجود در زون و فتن بر ایشان و قرآن میسر و آسان است مرا عطفال و علما را و در مدت  
قلیل و منفر کز دایره شد بر سبب احاطت بهمت تشبیل میسر و شرف و ترحم و تفصیل و تحقیق بیحد و در شرح  
مشکات که کرده شده است و قرآن مجید و آیتی است باقی که معدوم نگردد و در از رفیات بلکه از بهشتیان  
آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جارفی الحدیث رتل و ارقن و معجزات انبیا مقرر  
شده و باقی نماند از آنها غیر در پروردگار تعالی خود مشکلی شده است حفظ و حراست او را همین است سبب  
در سلاست دی از تحریف و تبدل زیاده و نقصان چنانکه فرموده انحن نزله الذکر و اناله لحاظ فطون و  
حفظ و بیت و انیل را یاد بخواند و احیاء کند از جهت لازم راه یافت آن تحریف و تبدل و توفیق دادن صحابه را  
بمح کردن و در محقق از اسباب آن بودی چون حق تعالی خواست که محفوظ دانه برگاشت صحابه را پس گفته  
شود که چون خدا حافظ آن بود و احتیاج هیچ آن در صحیف چه داشت و بعضی از شافیه گفته اند که در بخواند  
فویست بر او دل بسمله خود هر سورت از جهت اثبات آن در قرآن و الا لازم آید نهاده پس گمان نقصان نیز  
شود و چون گفت که نه شتن بسمله بر سر هر سوره با جماع صحابه است و بسمله منزله است برای فصل بیان  
سوره چنانکه بعضی متاخرین کتاب اسماء و سوره و آیات را نیز تجویز کردند و این داخل غیر نیست که موجب  
شبه گردد که در این قرآن مجید بیان باین کلام ناس نیز از برای حفظ است تا اگر چیزی زیاده نقصان  
کنند متغیر گردد و نظم او به کس نماند که این کلام و این کلمه از قرآن نیست و بدگشتن مردم بر یاد گرفتن آن  
و دیدار است باین آیه بهمت جامع را بر آن داشته که یا دیگر ندیده بخوانند نیز از اسباب حفظ است تا اگر شیخی  
مسیب غلبیم و بگویم که یک نقطه تغییر در افعال و معنیان هر خطیه و تعلیط و گفتند این همه از اسباب حفظ است  
مگر قرآن را در حق تعالی مخصوص گردانید آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بفتح و آیه الکرسی و ان الرسل  
انزلناک تحت عرش است ندو هیچ کجا از پیغمبر آنرا مثل آن دانان بخند است که داده شده آنحضرت را صلی الله  
علیه و آله و سلم مطابق قرآن و پیرو شده بودی و ظاهرش آنست که قرآن ملوک فارس و مردم بهر سرت

صحابه افتاد و باطنش آشکارا در این اجناس عالم است که رزق همه در کف اقتار دوی سپرد و قوت تربیت غلام  
و اطمن همه بوی داد چنانکه منافق غیب در دست علم الهی و نمیداند از اگر دوی منافق خزان رزق و دست  
آن در دست این سید کریم نمادند و قوله صلی الله علیه و آله و سلم انما انا قاسم و المعطی هو الله و از آنجمله آنست  
که آنحضرت مبعوث است بکافران و دوی رسول انقلین است و مبعوث است بجهن و انس و در اینجا هیچ خلافتی  
نیست و بعضی بیایند که نمیگفتند و بعضی بتامه جزای عالم گفته و مانند اشهادت میدادند بر سالت دوی صلی الله  
علیه و آله و سلم و سلام میدادند بر دوی اشجار و احوار و انما انما البصالی فیض وجود دوی و اتمام و اکمال  
آن خواهد بود و قدیم الکلام فی سابقا در اختصاص نبوت بکافران و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
اشکال آورند بر نوح علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماندند مگر جماعه که ایمان آورده بودند و بوی در میان  
بر دوی زمین نماند پس ایشان کافران باشند بواجب گفته است شیخ ابن حجر ازین اشکال که این عموم رسالت  
نوح علیه السلام در نبوت نبود بلکه اتفاق افتاد و بجا آورده که واقع شد بدان شخص شدند خلق درین جماعه اما  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عموم رسالت دوی در اصل نبوت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین شتاده  
علی طریق الحق و البقیه که مقصود از عموم نبوت آنحضرت بکافران خلق شمول است مرا بای عالم را از شرق  
و غرب و عرب و غیره چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
سپه پیغمبر مبعوث می شد بسوی قوم خود خاصه مبعوث شده ام بر احرار و اسود و مراد با هر عجم اند و اسود و عرب  
که غالب در دنیا ایشان سیاهی و سبزی است و در قرآن مجید هم ارسلنا نوحا الی قومیه و واقع شده و اما  
بیان قلیل را کافران و آنست که اگر چه بجا آورده شد جز ایشان باقی نمانده باشد گو یا مرجع و مال  
کلام شیخ همین است و اگر گفته میشود که نوح علیه السلام دعا کرد بر تمام اهل زمین و هلاک شدند همه جز  
اهل سفینه بر عائی دوی و اگر مبعوث نمی بود دوی علیه السلام بسوی ایشان چون هلاک کرده میشدند  
قال الله تعالی و انما مفدین حتی نبعت رسولا و تحقیق آمده است در حدیث شفاعت کردی اول سلسله  
جواب گفته اند ازین اشکال بعضی آنکه نماندند و کثرت نوح توحید رسیده باشد بنابر عموم را از جهت طلیقه  
بقیای دوی در عالم نمادی که در زیر شرک مستحق عذاب شدند شیخ ابن قیم العجده گفته که باز است که اوجیه  
عالم باشد و بعضی انبیاء و ائمه را هم نماندند و عام نباشند زیرا که بعضی قبال کرد و بعضی قوم خود را بر  
شرک چنانکه سیلان علیه السلام بعضی گفته اند که در انسانی مدت نوح غیر دوی نبوت شده باشد و نوح



و است که ایشان ایمان نیاوردند و بوی پس دعا کرد بر هر کس ایمان نیاورد و چه از قوم دی و چه از غیر قوم  
دی و این جواب حسن است اگر ثابت شود ارسال پیغمبر دیگر در زمان نوح و منقول نشده و چه در احتمال کافی  
نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت حضرت مارالغابی شریعت است تا روز قیامت یعنی مبعوث است  
بگفته ناس و تا روز قیامت همچنین خواهد بود و نوح و خیر وی در مدد آنند که مبعوث نشود و پیغمبری  
در زمان ایشان بآید از ایشان و منسوخ شود بعضی شریعت دی که اقبل اما پوشیده تا آنکه این راجع  
بعد از نسخ شریعت عزای او است و این قصیده دیگر است که نبی جاتم انبیا است علیه السلام و آنکه و سلم  
و مقصود در اینجا هم رسالت است و منقول آن کاف ناس را قندیر قول بعضی یهود که محمد مبعوث است  
ببر بخواه فاسد است و شاقص است چه هر گاه قبول کردند رسالت او را صادق دانستند او را چه  
رسول کاوت نیا شد و او خود دعا کرد که مبعوث است بگفته ناس پس باید که صادق باشد و مع اینکلام  
با آنست که خبر واحد در مقابل بعضی قبول نیست فافهم و آنرا بخدا آنست که لغت داده شد آنحضرت بر عیب  
و ترس در مسافت یکماه و وجه تخصیص یکماه آنست که هر یکدی وی صلی الله علیه و آله و سلم و اعدای  
مسافت بیشتر از یکماه نبود و این خصوصیت حاصلست مراد را علی الاطلاق منی که اگر نخواستی لشکر نیز  
این عیب حاصل است و اما این خصوصیت امرافه انبیا است علیه السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین  
را باشند آن دیگر است و تحقیق معنی آنست که فتح و قدرت با فعل او را بر عیب حاصل می باشد  
چنانکه بعد از حرب و قتال می باشد و اما اگر در و عیب و ترس و ملا خطبه و اندیشه بشتر علم است در دنیا و در  
ملوک و سلاطین هم شاید باشد فافهم بالله التفریق و آنرا بخدا آنست که او را تأیید و تقویت کردند و در حرب  
بجود و ملائکه و انجیر و سحر و جادو و معنی تفصیل در بیان غزوات خصوصاً در غزوه بدر و حاحام  
و در و آنرا بخدا آنست که حلال گردانیده شد غنائم برای دی و است دی صلی الله علیه و آله و سلم و حلال  
گردانیده شد برای هیچ کس پیش از وی بعضی را خود اذن و در جاد و جاد و غنائم حلال نباشد و بعضی را  
که اقل و در جاد و حلال نبود اکل آن جمع میکردند از راه اشی از آسمان پیدا میشد و میخواست از راه این  
علامت قبول بود و حلال گردانیده شد در این است مروج و را و این نفیست و توسعه و قدرت و تحقیق مر  
ایشان را گفته اند که و بعد از آنحضرت را آنچه را فاق شریعت و طبیعت است و نفوس الطبیع مایل به فساد و  
آن و گرفتن آن قهر علیه و تعجب و شگفت و مقامات است پس میخواهند که فوت شود ایشان را انتم متعبدان

و از آنجمله آنست که اگر دانیده شد که او را در طاعت او تمام روی زمین مسجد که جایز است نماند و آن مخصوص نیست  
 سجد و برضی از آن و از آنجمله آنست که اگر دانیده شد زمین ظهور که برادران تیم است و در شهرهاست و دیگر  
 طاعت جز با در دست نبود و همچنین جایز نبود ایمان و دیگر را نماز جز در آنکه مخصوص گشت و کلیسای ایشان  
 باشد اینجا جای سوال میماند پس در سفر لا که ایشان در صحرا و بیابانها گشتند و از گشت و کلیسای خود  
 در دهه افتادند بکار میکردند و نماز میکردند یا چیزی دیگر بنامی کردند و بساختند مثل آن که از چهارم و چون مثلاً  
 فائده نفعی از علم این باب نمی یابیم جز آنکه در مواهب که میگفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت  
 میکرد و زمین میگذاشت و نماز هر جا که وقت آن می ورا آمد و ظاهر آنکه از آن راه دوری را بنیالین و در فتح ایاری  
 از این عباس مانند حدیث جابر آورده که نماز می گذارد و هیچ کس از آنجا نمی رسید بخواب خود را و زمین و اهل  
 ذکر است نسبت به آنجمله کلام در اینجا خالی از اشکال و احتمال نیست و الله اعلم و بعضی گفته اند که مراد از اتصال  
 جمع جمل از رضی مسجد و ظهور است و دیگر از این هر دو مسجد و ظهور ظهور را این سخن خلاف مشهور است  
 بیان علم است و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جایز نبود ایشان نماز خیر و سجا که یقین میدادند  
 طاعت آنرا و این است را جایز است و از آنکه یقین ندارد ندانست است که از نظر ظاهر حال و الله اعلم و از آنجمله  
 آنست که سجرات آنحضرت که شود و فرامست از سجرات سائر انبیاء علیهم السلام و این و آن ظنیه که مجروح  
 آن نبوده است و افاضی آنچه واقع شود بدان احتجاج که در تشرین صورت نیست از روی که تا اعطینا الکوثر یا حتی که  
 مقداران باشند پس باید که نسبت که چه حد از کثرت میرسد و این را بیانی شافعیست که در آنجا بی جزا است و اگر چه  
 و از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه و آله را که مسلم خاتم الانبیاء و المرسلین است و بعد از وی هیچ پیغمبری نخواهد بود  
 و از آنجمله آنست که در بعضی مناطق است و در حدیث آمده است که قصه داستان یمن و داستان انبیا و پیغمبران  
 و روایتی که نمازخانه را و نام که در آنجا را دیگر کجای خشت و در کجای آن خالی ماند پس طواف کرد و در  
 آنجا را و تعجب میکردند و میگفتند که چه نهاده شده است این خشت پس من آن خشت من خاتم انبیاء و چون عمارت  
 تمام شد احتیاج نماند و بخت لا تم یزلهم الاطلاق و حسن الافعال اشارت بحقیقت انبیا است شرح آورید  
 است تا روز قیامت و ناخ است فرایع انبیا در سلیم را و است او خیر است و بیشتر است از تمام  
 نبیا و اگر کسی بایستد او را انبیا را اتباع میکردند و تحقیق این در باب فضائل گشت و آنست که وی در طول  
 اذن خدا را از انبیا نبیا هم مانده است که نسبت وی ناخ است و تحقیق شرح را و است وی را که علیه السلام و سلم

مسلم و ما سخت نیست بلکه این خصیصه جد است و از آنجمله است که فرستاده استالی دیر اعلیٰ الله علیه و آله  
و سلم رحمه الله العالین در او بر حجت گریز است و از آن مقصود این است که از آن سال بگذرانم است اگر چه همه ابتدا  
نیافته باشند و خلقت شک دارد و باریاب مانده و اگر عام تر و از آن مراد شود فیض و دوستی هر نامه کائنات را  
بواسطه وجود شریف وی و بیان این در اول باب میوم گذشت و از آنجمله است که حق تعالی مذکور و نامه  
انبیاء با سمار ایشان چنانکه گفت با آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داود یا یاکوب یا عیسی یا یحیی و خطاب  
مکرم و آنحضرت را که بر یا ایاها البقی یا ایاها الرسل یا ایاها المرسلین و یا ایاها المحدثین و از آنکه در این بابین و در اسم ترمیم  
مختص است که مخفی نیست و این زبان محبت ازین نشانده و از آنجمله است که حوام گردانیده شد بر امت خدا  
کردن آنحضرت باسم چنانکه فرمود گفتند یا محمد چنانکه در اشغال خود می گفتند خال الله تعالی لا یجعلوا دعا را رسولی  
بیکم که دعا بکفر میباید گردانیده خوانند رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شایعه را یعنی بنام خواندن و  
آواز بلند کردن و دیگر بنام رسول الله یا نبی الله یا تو قیود و توضع و خفض صورت و توضیح آمده است که کتابت  
بن قیس در گوش وی گران بود و جبر الصوت بود و چون نازل شد این آیت در خانه نشست و مجلس  
شریفی آمد و روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که چه شد ثابت و آنکه نمی آمد پیش ما و نمی نماید  
پیش بخواند و او را تفقد نمود و از سبب نا آمدن پرسید گفت با رسول الله نازل شد بر خوان آیه من فی السجده  
سجده ترمیم که آواز بلند کنم و جگر ده شود علی بن فروغ آنحضرت علیه السلام خواند آیه من در ارضی شد آنحضرت  
از وی فرمود در هنگامی بگفتی تو بخیر و سیرت بخیر بشارت داد و او را بخت و گشته شد وی در در زیاده رضی الله  
عنه و ذکر این قصه در آخر کتاب در ذکر خطبایه و یا الله تعالی و همچنین حوام بود و اگر گفت آنحضرت علیه السلام  
را از بیرون جرات و حسن او بد آنست که بیاید و بر در نشیند تا آنحضرت خود بر آید و شرف سازند و در حاکم  
خود کلام در غایت ادب زیاده برین بیاید و از آنجمله است که سگ گند خور و حق تعالی بجات او بد و او در عصر  
او چنانکه گذشت و از آنجمله است که کلام کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بهیچ اقسام مدعی  
و تحقیق این در باب صحبت بیاد است الله تعالی و از آنجمله است که روایت بر وی که افضل علی السلام است  
و بی هیچ پیغمبری بنا بر طبری از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود  
فرمود آمد برین اسلام اهل دین و دنیا بد هیچ پیغمبری و نه بر یکس و دیگر آید و فرمود من فرستاده پسر و در کار توام بر تو  
اگر ده است که غیر از آنم ترا اگر میخواهی پیغمبر باش و بنده و اگر خواهی پیغمبر باش و بادشاه پس نگاه کردم

بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید و تو چه گوئی پس ابای کرد و جبرئیل علیه السلام بسوی  
 من که قاضی کن و بنده باش فرمود که اگر من میگویم پیغمبر را بشناخ و باشناسد و بداند که من کوهی هستم که در کوهی است  
 اللہ تعالیٰ که اسرافیل علیه السلام یکبار در دو بار آمده باشد بر سر لکری از طاربان درگاه نبوت بود و صاحب  
 سفر السعادت نیز لکری چون سال مبارک دی صلی الله علیه و آله و سلم بهفت رسید جدوی عبد المطلب و فاطمه که  
 عم وی ابو طالب و ابی طالب و ترتیب وی مشرف شد حضرت عزت تعالی افشاء اسرافیل را فرزان داد که طاربان است  
 وی قیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه فرزند و بچه بود تا سال یازدهم تمام کرد و آنگاه جبرئیل علیه السلام  
 فرمود که طاربان است دی نماید صلی الله علیه و آله و سلم و آنرا سجد است که دی صلی الله علیه و آله و سلم بهترین احوال  
 آدم است روایت کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که آنحضرت فرمود ما سید ولد آدم بودیم و فاطمه  
 و چون مفصل قیامت از هر بنده برتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد چه از سیادت و عزت و کرامت و آنچه از هر بنده  
 خواهد بود که هیچ کسی را در انعام جایی در حق نباشد الا او را صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در کتب مالک و یحیی  
 مثل این گفته اند و نزد فرزند ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده اما سید ولد آدم بودیم و فاطمه و لا نفر  
 بریدی او را و الحمد لله لا نفر یعنی حدی که دی صلی الله علیه و آله و سلم حضرت عزت را گوید چنانکه از هر بنده برتر  
 سرخس که کن اود او کس ندارد و نه تنهایی که دی و اصل است بکس نیست و نه آنکه در حدیثی محمودیت باشد یعنی چنانکه  
 دی روز قیامت مدوح و مغمو باشد که خود روز در داد است و نشان نشان او در قبول خود و لا نفر انبیاء نکند  
 بلکه این تفصیلات که من یافته ام تفصیل و کرامتی است از خداوند یگانه ام اکثر از پیش خود و ز سید عالم که آن نبوت خود  
 که فرمود که آن که از او و از او اند که مراد آن باشد که مراد باین سیادت که نسبت با ولاد آدم حاصل است و آنحضرت  
 فرمود من نسبتی هستم که حضرت عزت دارم همچنانکه بعضی از قوم در تفصیل ولایت آنحضرت بر نبوت وی صلی الله علیه  
 و آله و سلم میگویند و بعضی از ارباب معانی گفته اند که من در حقیقت یقینا و نبی و مراد است و یقینا  
 آنرا تا خود خود و تحت حمله بگویند است چنانکه مشهور است فقر غری و الله اعلم و یقینا که سید ولد آدم است سید  
 تمام خلایق است و کرم ایشانست نزد خدا از تمام انبیاء و مرسلین و طهارت قرین از اهل سموات و ارضین و از انجیل  
 آنست که آنزیده شده آنحضرت علیه السلام را با مقدم من و بنده و تا آخر شیخ الاسلام گفته است و الله علیه  
 از خصائص آنحضرت است که خیر داده شده او را و بنای آنحضرت و نقل کرده اند که و تعالی خیر را و هیچ کس را از انبیاء  
 این تا آنکه گویند روز قیامت نفس نفسی است یعنی اگر چه همه انبیاء و مرسلین و اولاد نبوت و کس که در حق

خبر داده شد هیچ یکی را باین فضیلت و اخبار کرده نشد بدین و تصریح آن مخصوص حضرت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که از تمام اندیشه خود مانع شده بخاطر جمع بحال است پس در این دو به شفاعت و مغفرت و توبه و رفع درجات ایشان میگویند صلی الله علیه و آله و سلم و کلام دین آیت سابقه گذشت ما را بجمعا است که فرین وی اسلام آورد و بیان این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست از شما هیچ یکی مگر آنکه موکل گردانیده شده است بوی قرین دی باین فرین باز ملائکه گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چرا این حال است گفت نعم و لیکن اعانت کرد و باری داد و هر چه پروردگار سن بر من باری اسلام آورد پس امر نیکند را اگر بخیر و بعضی گفته اند که مراد اسلام آوردن انقیاد اطاعت و عدم تقاضای تصرف است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را اکثر بر آنند که مراد حقیقت اسلام است و این غریز و غریب نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از آنجا است که جائز نیست بر آنحضرت خطا و ذکر کرده است این را باری و بی جانی و محقر رسوله و قس گفته اند که نسیان نیز جائز نیست حکایت کرده است این قول را نوی از شرح مسلم بن حنین ذکر کرده است صاحبیه و اسباب تدبیری تفصیل ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کردند بر عدم جواز نسیان در افعال اخبار که متعلق به تبلیغ و شریع و دینی است و در عیله اخبار بعضی مردم خلاف کرده اند و توبه نمود و این قول ضعیف است چه اخبار بر خلاف واقع که نیست منقوض است که واجب است تنزیه ساخت عزت وی صلی الله علیه و آله و سلم از ان و مسلم است بر یقین عادت صحابه رضوان الله علیه اجماع کردند بر ما در تبصیر افعال و تفهیم بکس اخبار وی صلی الله علیه و آله و سلم در هر باب که باشد در هر چیز که بود و در هر باب جمیع علما آنست امانیان در افعال جائز است و فوج آن در نماز بصحت رسیده پس چاره نیست از فاعل شدن بدان باقصن دینی حکمت شریع و ادراک است سعادت افتد از باری چه شریعت و احکام علمیت در وی صلی الله علیه و آله و سلم یا اتمان حصول شهر و خاص دانست و آن در آن که موجب نسیان این عالم را ماسوی حق میشده باشد و افعال محکوم و محال جوامع از نیالیم است و الله عالم بحقیقت الحال و اما خطا اگر مراد باین خطا و اجتهد است در بعضی مواضع مانع شده باشد چنانکه در افتاد اساری باری بکارگاه ما آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم تقریر نیک و ندر خطا بلکه تنبیه میکردند بر آن و بنحین در میان نیز انما شک از آنحضرت گرفته اند و مانع نشده چنانکه فرمود که دو که دور گشت گردانیده شد یا سه و فرمود شک از شیطان است و از آنجا است که سبب سه ال کرده میشود از آن حضرت توبه گرفته میشود که چه میگفتی تو و میگوئی که معصیت شده در میان شما انما شک از آنجا و از این کلام معلوم میشود که

ایشان انبیاء دیگر منسوب نمی شدند از ایشان در قیامت استیاس واقع میشود و با یک کلام بیان فرمود که بعضی علماء گفته اند که سوال قبر از خصال است محذره است صلی الله علیه و آله و سلم که در عالم برزخ ایشان را تفتیش نماید از ذنوب کرده و در عالم آخرت بزرگواران را قائلوا و الله اعلم و از آنجا که است که جایز است سرگند خورده شود و بزرگواران خدا عزوجل با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت از آنجا که دنیا و دنیا و غیر هم شیخ عزیر الدین ابن عبد السلام گفته باید که مقصود بر آنحضرت و مخصوص بوی باشد که هیچکس در بهشت نیست صلی الله علیه و آله و سلم که از کس نمی آید و اسباب اللذیته را از آنجا که است که حرام گردانیده شد از وجوهی صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وی قائل اند که تا از دنیا جدا و احوال آنها نیست در حرمت حکم احوال دارند از جهت تکلیف و تعظیم آن حضرت و از جهت آنکه ایشان از وجوه او نیستند و در بهشت و فرموده اکرم ان خود را رسول الله و لا ان تنکحوا از او جدا و بدین وجه در روضه الاحباب گفته است که گویند علماء بن محمد آنحضرت چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود من عاقلند رضی الله عنهما را آنجا که پس از آن از دنیا شد این آیه در بعضی کتب گفته اند که نزدیک شقی طبع کرد و عاقلند صدیق رضی الله عنهما پس خوانند بر حسن این آیت و نسخ شد از آن و این در غیرت است که ایشان را غیر گردانیده در آنکه دنیا در زینت آنرا خوانند یا خدا و رسول خدا را خوانند پس آنکه دنیا را خواست و جدا افتاد از آنحضرت در صل و اخلاص است و امام الحرمین مغفول حرم کرده اند که امانها که تا وقت وفات با آنحضرت بودند حرام اند با غیر وی و در جوانی نظر معجز است و از شریع است و حکم احوال جدا از تمام و طاعت و تحریم نکاح است در جوانی خلوت با آنحضرت و میراث و تعدیه میکنند این حکم غیر ایشان چنانکه گویند بنات آنحضرت خواتم و شریف است بر قول اصح که فی المراسم در حقیقت سبب حرمت از وجوه آنست که آنحضرت می اند و در غیر شریف و لکن گفته اند واجب نبود بر ایشان عدت و وفات بعد از آنکه مفارقت آنحضرت را نمی پذیرد چنانکه آن زنی که استناره کرده و از آنحضرت رفتی که بعد از آنحضرت در تنگای ابراهیم پس بعد از آنکه او را قولی است که حرام است و امام شافعی رحمت الله علیه میگوید که در آن قول دیگر حرام است و امام الحرمین گفته اند که حرام است اگر مغفول به است رعایت است که شریف بن قیس نکاح کرد و مستغیره را در آن عمر رضی الله عنهما پس قصه کرد که حرم کند او را پس خبر دادند بوی که مغفول واقع نشده بود پس باز آمد و از حرم او جدا و تا آنکه مفارقت کرد و بعد از آنکه نیز مغفول نقل کرده اند قولی ثالث آنکه حرام است اگر مفارقت کرد و بویست چنانکه ما را بطریق رضی الله عنهما که والد ایراسیم بن رسول الله بود و صلی الله علیه و آله و سلم و حرام نیست اگر فرقت او را در میات است و این سلسله نیز از آن قبیل است که در ذکر آن الان فایده نیست بجز علم باحوال



نبی خداست و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن با حسین یکی ازین دو در مسجد آمده بر پشت یکدیگر آنحضرت  
سوار شدند پس آنحضرت سر بر داشت و سجده دراز کرد پس پرسیدند صابا از درازی سجده و گفت مگر وی آنکه چو سوار  
تو یا رسول الله فرمود پس من سوار شدم و ایس را خوش داشتیم که شتابی کنم تا فضا گذرد و حاجت خود و ولایت است  
میانه نوع اینانامه بهرین است و از آنجمله آنست که پس از سجده هر یک قطع است و در قیامت یعنی سودمند نیست و در  
قیامت اگر نسب بن و نسب من مراد بر نسب اولاد است و بسبب ازواج و انداز ترویج کرد امیر المؤمنین حضرت فاطمه  
با سید واری اتصال با آنحضرت باین دین قصه در جای دیگر تفصیل فرمایند که در آنجا آنحضرت ترویج  
کرده نشود بر نبات و بی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی اگر دختران آنحضرت در نکاح مردی باشند نمی باید آنرا از آنجا  
دی زنی دیگر خواهر حاصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی دختر ابی جبر را که مسلمان  
شد و در مدینه آمده بود خواستگاری نمود چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت آمد  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قوم تو سبگویند که خشم نیکبازی بجهت دختران خود این علی است که نکاح میکند دختر  
ابی جبر را و شما هیچ نیفر امید پس آنحضرت برخواست و مسیر را در خطبه خواند که من نکاح کردم ابوالعاص را و امان  
آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت و خانه وی بود پس استی و زید  
یاد و نگاه داشت زمانی را در حضرت بی بی فاطمه چنانکه گفته شد و من ناخوش دارم که آنرا نکند و در نوشته بینداند  
اطلاعات آنکه فاطمه زهرا زینب شنید نام که علی خواستگاری میکند دختر ابی جبر را و بخدا سوگند هیچ نشنیده و دختر سید  
و دختر دشمن خدا در عالم که قابل باید که طلاق و به فاطمه را پس از آن نکاح کند و او را پس حضرت علی مرتضی که  
وجه آمد و دختر خواست و ترک داد خواستگاری دختر ابی جبر را پس آنحضرت حرام گردانید علی که نکاح کند  
فاطمه زینب را و بیعت حیات وی فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و نیز هر که آنرا زنی فاطمه را که لازم می آید از آن  
و مشروط این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها و لیکن چون خواستگاری علت آنراست که  
گردانیده شد در جمیع نباتات و از آنجمله آنست که اجتماع و توحی کرده شد قبله در محراب مسجد نبوی که مدینه است  
چپ و راست و توحی و او شیخ الاسلام ابو زهره در شخصی که امتناع آورد از گذاردن نماز بسوی محراب پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و سلم گفت که من اجترأ و یکم قبله را می گذارم که اگر کرد این کار را با اعتراض باین حدیث و این آنحضرت  
او را زکشت خود بخاطر خدا و اگر تاویل میکند که این محراب که الان است آن نیست که در آن آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم ایستاده اند و او شده است از آنکه بود کافر نیکو و در مدینه آمده است که در مدینه شده است و آنرا که در آن





در تمام هستی مگر که گویند این ماسی را در وایتی خاص و ترقی مخصوص باشد و تواند که بعضی گمان بکاران نشویند گناه  
خود محروم باشند از روایت جمال چند گاه و بعضی ماطن بخلاف این ماسی که همان در خلدان محفوظ باشد و در  
دیگر گمان را در روایت در نقطه روایت تا دلیل در پاد صحت است با این مخصوص است با بل عصری صلی الله  
علیه و آله و سلم که بشارت داد که هر که از اهل عصر روایت در تمام مشرف شد امید است که بشرف محبت نیز مشرف  
خواهد شد و این بعضی از آن است چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی بحضرت رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم آمد و گفت پدر من پیر است بجز از دست شریف نمیتواند رسید و بکن در خواب مشرف شده است از روی  
رائی فی المنام قریانی فی ایقظنه و تواند که این بشارت باشد بعضی مستحان و قریان در گاه و سالکان راه را که گاه و  
بگاه این نعمت مشرف شده اند داخل بجای رسد که در نقطه نیز با این سعادت مشرف شوند و علما را در روایت  
و تحفه صلی الله علیه و آله و سلم در نقطه بعد از موت خلافت است و صاحب دوا سبیل پیر شیخ خود فکرمه است  
که گفت نرسیده است با این آنچه یکی از صحابه دمن محمدیم و تحقیق سخت شد اندوه خاطر عارفان و حضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم نامردی رضی الله عنهما باندوده نامانی بعد از آن حضرت پیش شاه بر تولی صحیح و خاندی حسابیه قریانی  
بود و فکرمه شده از وی روایت حضرت و نیست فراق لیکن از بعضی صاحبین حکایات از نفس خود چنانکه در  
توشیح عری الا بیان با زری و بیجه النفس بن ابی حمزه در دمن الر یا حین عقیقت با فنی و دیگر تصدیقات  
وی شیخ عقی الدین بن النعمان در رساله خود و هم در دوا سبیل عبارت این مجرب الله فکرمه است که گفت بعضی دیگر که  
از سلف و خلف از جماعت تصدیق کردند باین حدیث یعنی من رائی فی المنام قریانی فی ایقظنه که دیدند آن حضرت را  
در تمام پس از آن دیدند در نقطه در رسیدند از حضرت وی انا نشاء که مشوش بود پس خبر داد آن حضرت ایشان را  
بکشت که کار و نیمه در خطها را که از آن کشت حاصل شد و همچنین آملی زیاده و نقصان گفت که شکله انما تصدیق می  
بکرامات او را یا ایا که از روی بحث نتواند کرد بهر چه اثبات کند می نمکند سبب خواهد کرد و اگر تصدیق کرد  
باید گفت این از انجمن است زیرا که گفته کرده میشود و در دنیا و آخرت انشاء الله بعد از غریب بر عالم  
عاری مدخلی که از آن راه نیست و هم صاحب دوا سبیل گفته که شیخ ابو نعیم در رساله خود گفته که میگوشد که  
شیخ ابو الهاس قسطنطنیه را که یکبار بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت آن حضرت فرمود از آنکه بپرسد که یکبار با احمد  
و دیگر می که از آنکه با احمد و آن شیخ ابی السواد آورده که گفتند زیاده است یکبار هم شیخ را که از آنکه با احمد است  
و شیخ را که از آنکه با احمد است و شیخ را که از آنکه با احمد است و شیخ را که از آنکه با احمد است و شیخ را که از آنکه با احمد است

علیه السلام که در حدیثی دیگر در آنحضرت بعد از هر کار و گفتار شیخ ابوالعباس حران که در آنم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کیاری دیدیم آنحضرت را که میفرمودند تا شیره او را بر بولایت و نوشت آنحضرت برای برادر من که محمد نام دارد و با ایشان مشورتی گفتیم یا رسول الله شیخ نویسی برای من چنانکه برای برادر من می نویسی فرمود آنحضرت علیه السلام که در انسانی است خبر این تا ما بمجاله اسلام در کتاب خود المتقدمین الفصائل میگویم که در باب قلوب مشاهده میکنند در بیداری لاله که در او در لوح و امیاد او شمشیر شعله نماز ایشان آواز را داد و اقتباس میکنند از ایشان آواز و اعتقاد میکنند و او را عبادت کرده شده است از سید نور الدین الحلی و المحدثین فی سید عقیقت الدین که شنیده در پیغمبر زیارات جواب سلام را از داخل قعر شریف علیک السلام یا ولدی در برابر رتبه ازین قبیل حکایات است که اگر احتمال لقیقه و تمام هر دو دارد و دست اگر که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره از حضرت در جواب آنحضرت از شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه می آید که فرمود ترویج نکردم تا آنکه فرموده در آن روز صلی الله علیه و آله و سلم ترویج کن گفت ساطع این حروف بنده مسکین عبدالحق بن حبیب الدین ثبته الله فی مقام الصدیق الثقلین در وجه الاسرار و تصنیف شیخ ابوالحسن علی بن یوسف الشافعی الحلی که بیان در بیان حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه و واسطه است از شیخ جلیل شریف ابی العباس احمد بن ابی الشیخ عبدالقادر الازهری الحنفی رضی الله عنه می آید که گفت حاضر شدم مجلس شریف شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی را رضی الله عنه بود و در مجلس ماند ده هزار در نشست بود شیخ علی بن بنی در میان همه شیخ فریاد مفری بود پس گرفتند او را پیشک خواب پس گفت شیخ خرم را خاموش شود پس خاموش شدند تا آنکه شنیده میشد از ایشان مگر قصصهای ایشان پس فرمود آنحضرت شیخ از کسی و اینست که در دست شیخ علی بنی با و ب و تنه میکرد نظر را در وی پس از آن بیدار گشت شیخ علی و گفت شیخ آباد دیدی آنحضرت را در خواب گفت نعم فرمود پس از نیت تا و ب و زدیم فرمود و بچو صحبت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت صحبت که میخواستی گفت شیخ علی بخدمت آنحضرت من در خواب دیدم آنرا شیخ در بیداری در روایت کرده شده است که مردند در آن روز حضرت فرمود از ابی عباس و بانکه صاحب ما سبب جبر از نقل اقوال مشایخ در روایت شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در لقیقه بر فاعده علم اقوال علماء و گفته اند شیخ عبدالدین حسن بن الاسهرل نقل کرده که دفعی در روایت شریف در لقیقه مراد را نتوانش به بیان افعال و احوال بان علم قوی است که نفی است از آن شک و شبهه و لیکن واقع میشود در این سازان نیست حسن و غریب طرف از جهت در و حال که ضبط نمیشود و آنرا عبارت در استبانت ایشان را

ادراک روایت متفاوت و سخاوت است و گاهی در تمام می بیند یا در غیبت می بیند آنرا نقطه خیالی میکنند گاهی  
خیال می بینند و آنرا رسول گمان می برد بلکه دیدن آن من القوم و القیظ است نعم زیارت طلب که همیشه فاسم  
بمراقبه و توجه و خالص اندازد که در اوقات نفسانی و معروض اندازد یا وایل آن طلق و شکان و عاشق جمال خیریت  
او بنده و دوست میدارد یکی از ایشان که بیرون آمد از نام اهل و آل خود به بنده پیغمبر اعلیٰ شهادت آید که علم چنانکه  
شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه که متشخص شد صورت شریف آنحضرت در دیده نمود و وی تصور کند در عالم  
هر که کلام میکنند در حالت ذوق و التسلح از احوال و حیوانات میکند از شیخ ابوالعباس حری که گفت  
اگر پوشیده شود جمال آنحضرت یک چشم زدن من خود را از مسلمانان نمی شمارم و این نیز مجمل بر دوام شاهانه  
در حضورت در غایت نین و آداب و ملک و شایسته علی الله علیه و آله و سلم بطریق نوری می انداخته و آله  
و سلم الاصلان آن تیره اندک آنکه تراوه گفت است پدر اعراب در عقب حکایت شیخ ابوالعباس حری که این تجویزی  
است که واقع میشود و مانند کلام شایع در اوقات است که مجرب نیست بحاج غفلت و غیبت بحجت و دام مراقبه  
در حضور و استحباب در اعمال و اقوال و ملاقاته کردی که مجرب نیست از روح شخص آنحضرت بریده هر که آن متخیل است  
و الله اعلم این خلاصه در اختصار عبارت مواهیب است که نقل کرده است در انکار روایت و نقطه چشم گرفت نبه سکین  
نقشه الله علیه و سلم طریق الحق و البصیر و خلاصه این که در اوقات غیبت که دوام مراقبه و حضور و استیلا می حق غیبت  
و دیدن چشم خیالی و تصور در احوال و غیبت است که باب طلب و احوال و بیان متشخص و حضور و غیبت و روایت هر دو در  
و شمال و چنانکه جائز است که در تمام جوهر شریف آنحضرت تصور و متشخص گردد و بی خیر و شایسته در نقطه خیالی گردد  
و آنچه نام و در تمام می بیند مستفید و رفیع به بنده چنانکه از حکایت پیغمبر الاسرار ظاهر میشود و چنانکه در حدیث آمده است که  
می بینم موسی علیه السلام را که با چنین هزار بار برای اسرارش جای شیشه و کجی آید و تلبیس کنند عمل انحال نیز بر تمام عالم  
در زمین خلاف ظاهر است و قبیل و کوفی و صورت ناسی و امر و امر است و این مستلزم نیست که آنحضرت  
علیه السلام از قبر شریف برآمده باشد و در تمام می آید که انشاء الله در اصطلاح صحابه گردید و لیکن در بعضی دو حکم حکایت  
راشته باشند اگر قبلی از عالم حس استیلا و دیگر انباشت کنونی نبوت نوم مانعی نیست و در تمام فعل خاص است  
تعلیه و تعلیم نزد می برد و این غیبت و احوال استیلا می ذکر و شود و است و در نقطه است و در تمام عالم  
آنحضرت علیه و آله و سلم و از صورت شمال است چنانکه در تمام حری میشود و در نقطه است و در تمام عالم  
شخص شریف که در مرتبه برقرار است و این متشخص است و در یک آن تصور و تصور و در تمام عالم

و خواص را در فضیلت و صاحب مواهب خود گفته که هر که تصدیق بکرامات او بیاورد و قابل است بآنکه منكشف  
 میگردد و ایشان اشیاء عالم علوی و دنیای منکشف و شسته میگردد و بر وی چیزی ازین باب و امام عزالی گفته که هر چه  
 عامه در خواب می بینند خواص در بیداری با نبیند و هر چه آنها را کسب حاصل شود اینها را بویست و انقیاد حق و  
 هویدی السبیل تنبیه اگر چه راه تپه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تمام حق و ثابت است بی شک و شبهه  
 و لیکن گفته اند که آنچه را می بینند و از احکام عمل بآن کنند و نه از برای شک و در توبه بلکه از برای آنکه از برای ضبط  
 و مقفول است در حالت نوم که تا او را در احکام شرعی که مخالف فرار دادین است و الا بعضی علوم که از این  
 قبیل باشد و قبول آن و عمل بدان خلافی نخواهد بود بسیاری از محدثین تصحیح احادیث که مروی است از حضرت و  
 نموده و عرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت نور روایت کرده است پس فرمود آنحضرت نعم اولاد  
 در روایت که در قیظ است بعضی مثل آن نیز همچنین استفاده معلوم نموده اند و الله اعلم و از جمله خاصه آنحضرت  
 است که نام نهادن بنام شریف می سیمون و مبارک نافعست در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از  
 بن ابی طالب رضی الله عنهما که روایت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده کرده میشوند و بنده در درگاه حق  
 پس هر می کنند گفتاری ایشان را به بهشت و میگویند این دو بنده خداوند را چه چیز مستایل و مستحق شدیم ما بهشت را  
 و حال آنکه عمل نکرده ایم که جز امید بی تو ما را به بهشت پس میگوید بفرموده جلاله خدا سید بهشت از برای ما گویید  
 بر نفس خود که در دنیا بدین کسب نام ادا نمود و روایت کرده شده است که گفته است پروردگار تو را  
 با آنحضرت برگزیده و بخت و جلال خود عذاب نکند هیچ کی را که نامیده شود بنام تو از علی بن ابی طالب  
 رضی الله عنه آمده است که گفت هیچ مانده نیست که نهاده شود و حاضر شود و بروی کسی که نام ادا نمود و محمد است مگر آنکه  
 پاک کند خدا تعالی آن نعل را که نهاده شده است آن مانده در گوهر روز و بار و راه ابو منصور الدیلمی و نیز آمده  
 که هیچ مانده نبود که در وی نام محمد بود و مگر آنکه برکت و رحمت تعالی در آن مانده که جمیع شریفی را که مشورت و در این  
 سکه بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود و در آن مشورت مانده که هر که نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت  
 کند و به بهشت برآورد و حال ابو حمزه اشعری که در آن زمانه پیوسته و محمد و جواد فی الخلق با کرم بکام شایسته و  
 بسیار می حضرت خوش خلقین را در خواب دیده و در پیش ایشان بایست و حاضران مجلس شریف گفته اند که هر چه  
 سلام میکنند آنحضرت قیام نموده و محال که در نزد فرمودند آنکس و زینج بر شما حرام است ظاهر این بشارت  
 نبی این نسیم است که کردند و ملاقاتی است در نسیم یا نسیم شریف و در گنجینه پند است آنحضرت را که در

اختلاف است خواه محروم باشد یا نه و بعضی از جمیع میان تسبیح و تهنیت منع کرده اند و بعضی از آنرا مجزئ نموده و  
این قول صحیح است نووی گفته که درین مسئله از سبب است و در سبب امام شافعی رحمه الله علیه منع است  
مطلقا و امام مالک رحمه الله علیه نیز کرده است مطلقا از سبب ثالث چنانکه است کسی را که تا شش تهنیت و تسبیح  
تجزیه کرده است مطلقا مخصوص گردانیده است نهی را بجا نیاورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هو الاقرب انتهى  
و از آنجمله آنست که مستحب است غسل و تطیب برای فراره حدیث آنحضرت در مایه که نزد خواندن حدیث  
آنحضرت آواز نیست کرده شود چنانکه در حالت جات چون تکلم میکرد و توله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الله الا بقرین  
صوت الهی زیرا که کلام دینی صلی الله علیه و آله و سلم که محرومی و باخوار است بعد از نودی در وقت نشستن و کلام  
اوست که مسجع میشود از لفظ شریف نوی باید خوانده شود برسان عالی تر رفع رواست است از طرف که چون آنست  
مردم بر مالک رحمه الله علیه بیرون میفرستاد جاری را و میگفت بیگویش چه میخواهید شما حدیث یا سائل اگر میگفتند  
سائل میگوید بیرون میفرستاد و تعلیم میکرد اینها را از مسائل و در غیر این روایت آمده است که گفته میفرستاد  
از درون خواب سائل را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم می در آمد غسل میکرد و جامه سفیدی پوشید و جامه  
بر سر می نهاد و تطیب می کرد و نهاده میشد کسی بیرون می آمد و نمی نشست بران و تمیز  
میکرد و بعد از حدیث می نمود با ششوع و وقار و نمی نشست بران کسی مگر در وقت حدیث و میگفتند که امام مالک  
این روش را از سجدین المسبب گرفته بود و تحقیق کرده داشته اند و مالک جامه و کبریت بر غیر طهارت و بود  
احتمال که چون بر غیر طهارت میبود تمیز میکرد و شک نیست که احترام و توقیر آنحضرت بعد از وفات نزد کردی و  
سماع حدیث شریف دی سماع اسم مبارک و سیرت و لازم است چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت فراره  
حدیث قیام نکند کسی را که در کعبه زیرا که درین قلب اولیست با آنحضرت و قلب احترام است مراد از قطع حدیث است  
از جهت غیر از خصوص مقام و دیدگان را و بودند سلف که قطع نمیکردند حدیث را و حرکت نمیکردند و اگر چه ضرری  
و افتی میرسد در ابدان ایشان و هر یک در بران از جهت احترام حدیث پنجم صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که  
یکبار در حدیث امام مالک را از غریب پهنه با گزیده می نخبید و میبرخی که از آنرا قطع میکرد حدیث را از جهت تعلیم و توقیر  
نخاب حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه معذور بود در آن و حرکت و قیام بهیچ درخت خود را بخواهش  
و از حدیث که متفق گردید با آن مال یعنی از کلام ذکره ابن الحجاج فی الدخول و از آنجمله آنست که ثابت شد  
صحت کسی را که جمیع میشد و ملا فی میگشت با آنحضرت یک لحد و میدید جمال مبارک در آنکه نظر و لحظه این را

وخصائص آنحضرت نوشته اند گویند که آنست که صحبت و معرفت و عادت با مندا لوا اجتماع و طول مصاحبت  
و اصل دیگر دو واجبی است یکی نظری و یکی عملی و بیست و نهمین یکی مصاحبتی میگویند بقول صحیح مختار پس از  
خصائص این داشتن آن صفت نسبت به مردم دیگر است نسبت با بنیاد علیهم السلام چنانکه گفته اند که در عالمی نسبت به  
اینچنین نیست بلکه آنجا بطریق اجتماع حاصل میگردد بقول امیر نزاهل اصول و چند از خصائص شریف که ذکر  
کرده اند شریف است میان آنحضرت و سایر انبیاء علیهم السلام مثل عدم نقض و منونوم و عدم جواز مثل شیطان  
بصورت عدم شتاب و مانند آن که ما صریح به بعضی العلماء و خوانندگان که مراد آن باشد که از صحبت و وجود نورانیت  
و حصول کمال بیک نظر از آنحضرت پیدا میشود چنانکه گفته اند که بجز آنکه نظر شریف از آنحضرت بر اعرابی محض  
افتاد تظن میکرد و بیکت و در قوت الطوب میگویند که بیک نظر که بر حیا و آسای مصطفوی آنتمیز می نماید کاری  
کشاید که دیگران را با رغبت حاصل میگردانند و این از معجزات و خصائص سید انبیاء باشد که در انبیاء دیگر علیهم السلام  
نبود این را خصائص آنحضرت علیه السلام نوشته اند و نیز در خصائص نوشته اند که صحابه آنحضرت همه عدول اند  
از جهت آنکه هر کتاب و سنت که در صحیح و تعدیل ایشان واقع شده پس سخن کرده نمی شود از عدالت پیچ که از ایشان  
چنانکه از سنن روایت و حدیث را با افراد صحابی فرود میروند چنانچه خوانند بلکه از غیر ایشان از تابعین و من بعد هم  
و این سنت جماعت جماع کرده اند تعدیل ایشان اگر چه بعضی از ایشان ملائیس فتنه شدند و بعضی طعن میگویند  
که ملائیس فتنه وقوع ایشان در آن بخاطر اجتماع تاویل بود و نظر میکنند در فضائل و آثار ایشان در انتقال  
و اتصاف و احوال و انانی آنحضرت و حضور ایشان در حضور و جوار آنحضرت و فتح اقالیم و تبلیغ احکام و هدایت  
ناس با مواظبت بر صلوة و صوم و زکوة و افلاح و فلاح و منافع کمال از شجاعت و براعت و کرم و اخلاق  
جمیده که نبوده هیچ استی از ائم سابق و نیز هم در علماء بر آنند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین خیار امت و افضل  
مالت اند و هر که بعد از ایشان است بر تبه ایشان نه رسد و بعضی از علماء مثل ابن عبد البر گفته اند که از مشایخ و شیوخ  
است و فرمودی درین مسکن نظر کرده اند و گفته اند که باشد در جهاد که بعد از صحابه آمده کسی که افضل باشد در  
کمالات علمی و عملی از بعضی صحابه که از اهل کبار بوده که سائیک زده شد بر ایشان حدود و تیسک کرد و با حاد و  
که در نقض آخر است در دیانت و بعضی از محدثین گفته اند که خیریت و فضیلت مخصوص با صحابه است که گفته  
بود صحبت ایشان بسیار بود و استفاضه و استقامه ایشان از آنحضرت و نیز در اول است حق است که فضل  
رویت آنحضرت و حصول یقین مایمان عیانی مخصوص است بصحابه که یکس دیگر خار و احوال است که در فضل

آخر است و در دغدغه از حیثیت و یکبار است که ایمان منجیست چنانکه در یونان بالغیب یاب و در تفسیر کرده اند و الله اعلم  
 از علم از آنجه خصائص این را نیز ذکر کرده اند که مصلی خطاب میکند آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بقول خود  
 السلام علیک ایها النبی و خطاب میکند خود را اگر را و این اختصاص آن داشته اند که سلام بر غیر آنحضرت  
 مخصوص و آن نشده است پس انجمنی موافق است بحدیثی که از این مسود در ضمنی آمده است که گفت  
 بودیم ما چون میگذاشتیم نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم السلام علی اعداء السلام علی جبرئیل السلام  
 علی میکائیل السلام علی فلان و چون برگشت آنحضرت از نماز روی در آورد و بجانب ما فرمود و گوید السلام علی  
 آنکه که خطاب خود سلام است یعنی سالم است از نقائص و در دعای و سلام بخشندگان است از ان سلام  
 بر او که گویم خوف و احتیاج است معنی ندارد و چون میشنید که از شما در نماز یا دیگر بگو یا ایها النبیات الله و اللوات  
 و اللطیات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی عیالنا الصالحین که چون این  
 را گفت رسید هر چه صالح را که در آسمان و زمین است حدیث پس در اینجا تخصیصی واقع شد بسلام بر آن  
 حضرت و دیگر از انجم که داشت ها اگر را و این ها اند که خطاب آنحضرت با وجود علیت از خصائص است  
 نیز و همی دارد و در این میگویند که چون در اصل شب مراجع در و و بعضی خطاب بود که از جانب رب العزت  
 سلام آمد بر حضرت رسول و الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن بهرین صیغه گفتند و در کلماتی شرح صحیح اخبار  
 گفته است که همای بعد از فوت حضرت اسلام علی النبی میگفتند و بعضی خطاب الله اعلم و در بعضی کلام  
 بعضی خدا و افع شده که خطاب از مصلی بلا خطه شهود روح مقدس آنحضرت و سر بیان دی در زواری و جودات  
 خصوصاً در اول مصلین است و با آنکه درین حالت از شهود وجود و حضور از آنحضرت ماضی و اعلی نماید بود  
 با سیر در و فیوض از روح پر فوج دی صلی الله علیه و آله و سلم و از آنجمله آنست که واجبست بر کسیکه بخواند و آنرا  
 آنحضرت جواب دادن اگر چه آنکس در خانه باشد و تا بحدیث سعید بن العقی است که گفت نماز یکبار من پس  
 خواندم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس جواب ندادم من پس بعد از نماز بخیرت آمدم و گفتم یا رسول الله  
 من در نماز بودم از ان جواب ندادم فرمود آنحضرت آیا گفته است خدا استعالی استعجاب الله و الله رسول از او عالم  
 لما یحییکی پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرمود من است عاضی میشود و آنکه آن آیتان را باطل میشود یا نه حساب  
 مواهب میگویند که نصرت کرده اند جماعه از شافعیه و غیر آن که باطل نمیشود بعضی بر آنست که باطل میگردد و آنرا  
 حدیثی چیزی معلوم نمیشود و الله اعلم و از آنجمله آنست که در حق گفتن بر غیر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ حرفی گفتن غیر



آنحضرت و دیگر که در حق برینند و بر آنحضرت قبول کرده نمی شود و ایت دی اندک اگر چه نوید کند چنانکه ذکر کرده اند جماعه  
از محدثین و از مسیحین مجیر آورده اند که حوی در حق گفت بر آنحضرت علی الله علیه وآله و سلم پس فرستاد آنحضرت  
علی در پیرار رضی الله عنهما و فرمود بر وی اگر بیاید بکشد و شیخ محمد حوسنی پیر امام الحرمین بآن فرستاد که نزد آنحضرت  
پیغمبر علی الله علیه وآله و سلم کفر است لیکن موافقت نکردند و ایما در او برین قول و حق آنست که در حق برین  
بر آنحضرت فاشه خطبه و موقوفه کبره است لیکن کافر نمی شود صاحب آن تا استعمال نکند و توبه اگر صحیح شود  
و آثار آن عیان گردد و مقبول است و فرق نیست میان شهادت و روایت و الله اعلم و آثار آنست که آن  
حضرت علی الله علیه وآله و سلم معصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عدا و سوء مذمب و عار آنحضرت و پیغمبرین  
انبیاء علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق همین جمال است و آثار آنست که جایز نیست  
آنحضرت خون نریز که این نقص است و نه اعمار طویل و همچنین ابناء و ملوات و خدمت و سلامه و علیهم اجمعین تقدیر کرده  
است سبکی بر آنکه احوال ایشان مخالف احوال دیگران است و از علیه او جماع است بر حواس ظاهره و باطنیه  
زیرا که وارد شده است که خواب میکند چشمهای ایشان نه دلهای ایشان و چون نگار داشته شده است و اما  
ایشان از نوم که سبکتر از انعام است پس از انعام بطریق اولی محظوظ باشند و سبکی گفته است که جایز نیست انبیاء را  
عمی زیر آنکه این نقص است و امی نشده است هیچ پیغمبری هرگز را آنچه مذکور است از تشبیه ثابت نشده و اما پیغمبر  
را حاصل شده بود و سبک بوده و بر طرف شد و امام فخر رازی در تفسیر قول مقسبی ادا بصفت عیاض من الخن گفته  
است که غالب شد بر وی که از زوایا بسیار میشود آب در چشمش گویا سفید شده است بسفیدی که آنرا دلیل بر صحت آن  
قول آنکه تاثیر خرن در غلبه یکاست نه در حصول عمی بعد از آنکه گفت است اختلاف کرده اند که دی علیه السلام عمی  
شده بود با لکته پس گردانید و احوال بصیر در وقت اتقای تمیض بر صفت علیه السلام و بعضی میگویند که ضعیف شده بود  
بهر دی از کثرت بکا و اخرا و ادراک میکرد و ادراک ضعیف و چون پیراهن یوسف بر روی مبارک وی انداختند  
قوی شد و هر دی و رفت نقصان آتی پوشیده ماند تحلیل سبکی عدم جواز می را آنکه دی نقص است بر دخول  
است با لکته طرمان اعراض نیز نقص است خصوصاً بلایای که بر ایوب علیه السلام عارض شده و نقص عمی تشبیه  
علیه السلام شهر است حکم بر موقوفه آن یکم است و صحیح در یعقوب عمی است و اینها فرموده فخر بن بصیر  
و متقابل گفته است که نه بدیع و یوسف شش سال نگاشت کرد و ادراک تمیض یوسف و قول امام فخر که تاثیر خون در غلبه  
یکاست نه در حصول عمی و این آنست که تاثیر خرن و غلبه یکاست و تاثیر علی علیه السلام پس بواسطه تاثیر خرن و

نیز باشد مشهور است که هیچ پیغمبری اعم نرود اما بعضی از ایشان اعمی بوده اند و الله اعلم و از آن جمله است که هر که  
و شام کند آنحضرت را و تعقیب کند بوی از دوجه بصیرت با کثابت واجب است من وی در دنیا اتفاق است و هم  
در آنست که این مثل بطریق حد است و بالفعل باید گشت و طلب توبه نماید که با محبت روت که توبه باید جست  
و اگر توبه آورد و بخشد و غفار قول اولست و این بر تقدیر است که مسلمان باشد و اگر کافر باشد و اسلام آورد و در بنگار  
در این سبب و از آنکه باید دانست که الله تعالی و از آن جمله است که آنحضرت تقصیر میکرد هر که هر چه میخواست  
از احکام ایجاد و قول است که آنکه احکام معقون بود بوی صلی الله علیه و آله و سلم هر چه خواهد حکم کند دوم آنکه  
هر حکمی وی میداد میشد بلکه تقصیر کرد و جز بحدین ثابت را یا آنکه شهادت وی حکم و دستورات دارد و تقصیر است که  
آنحضرت خیره بود و از آنکه ای ای سالیان آن اعرابی منکر شد اینجا حضرت را گفت که او یا را که گواهی بدهد  
که خود تمام دیگر که از مسلمانان می آید با عرابی میگفت مای بر تو پیغمبر خدای گوید مگر حق اعرابی قبول نمیکرد تا  
آنکه آن خیمه گفت که گواهی میدهم که تو خود خنده و زنده آنحضرت با تو میگوید و میگوید که ای خیمه ای درگاه گرفته ایم ما را از آن  
گفت یا رسول الله ما نصیب من سلیم نزد برخیز انسان یا نصیب من کلیم برین اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم شهادت تو میبرد با جای شهادت من و تقصیر کرد و انید و ما این نصیحت خطایی گفت حمل کرده اند  
این حدیث را بسیاری از مردم بغیر کل آن و توسل کرده اند قوی از اهل بیعت بسوی استقلال شهادت هر  
مردی که مورد شهادت نرود ایشان بصورتی بر سر هر چه دعوی کنند و چه حدیث است که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر  
آنکه بعضی خود جاری شهادت خیمه را بوی ناکید بر تو را نمود و استقلال بر تقصیر من بر منی حد حکم شهادت من  
باشد فافهم و چنانکه خصیت کرد آنحضرت ام علیه را که از فضایی مباحیات است بر نیاحت بجهان نزول آیت  
بما لیت نساک و اینها واقع شده است و لایحه نیاسه فی معروف و حق کرد و ارسال و فلان فلان بای میدادند  
مرا بر نیاحت در جایبیت و پاره نیست را که من نیز موافقت کنم با ایشان پس خصیت کرد آنحضرت ام علیه را  
در نیاحت گفت امام خودی این ترفیع است ام علیه را و تقصیر است در او را و نیاحت فلان فلان فافهم و شایع  
را میسر شد که تقصیر کند که هر که خواهد بر چه خواهد چنانکه خصیت کرد و اسبابیت حصیل را بر که سوگاری کردن بجهان  
ایلی طالب که زوج او بود و فرموده و زده خانه ما تم پوش دوگ و از بعد از آن بر چه خواهد گوی که و چنانکه خصیت کرد  
او بر رده یار را و نیز از محب بر غاله جنیده و قندهار است که آنحضرت فرموده بود که هر که بچ کند پیش از نماز و فراخی  
محبوب نیست او برده گفت یا رسول الله من شانی و ختم که شانی کردم در حق آن گفتیم که روزی از آن حضرت پرسیدند که

اول عیال و همسایه های خود را اکنون بانی نیست نزد من مگر زغال که بهتر از گوشت و سفید داشت آیا کفایت میکند از من نزد کفایت میکند از خود کفایت نمی کند بعد از آن غیر خود و چنانچه نزدیک کرد و نزدی خود را برای دی این بار بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است و ان افراة و بیت لنفسا یعنی الا یہ آنحضرت اقبول نیفتاد و روی غیر اینها بود گفت بخت تربی کن یا رسول الله این زن را اگر زنا نمی کند و چیزی داری که هر وی میکند گفت نه ندارم مگر همین از راهی که مرده دارم فرمود چو کسی چیزی اگر چه بیشتر از این باشد گفت ندارم چنانچه مرده از قرآن مجید یاد دارم گفت نزدیک کن ادا بجزیر که راست از قرآن و تعلیم کن ادا هر کس آن را دانی باشد قرآن هر کسی را بعد از خود از جلد خدا نکل آنحضرت است که یک کوه میشه چنانکه دو کس پاره شده شادان بیت شناخت ابرو از آنجا است که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در عرض آنحضرت سه روزه برای عبادت و پیش از احوال شریف وی را از آنجا است که نماز خیاره گذاشته اند بر آنحضرت پنج فرج مسلمانان بی امام و دفن کرده شد بعد از سه روز از وفات شریف و گستر اینده شد برای وی در حد شریف وی تعلیف که می گسترانید و در خود این هر دو را جان نیست مگر آنحضرت را و بعضی گفته اند که گستر ایندن تعلیف از شرفان بود و روی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بی علم حمایتی دیگر بعد از وی در تحت خود گستر انداز آنجا است که زمین تا یک مانه از فوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در مجلس بیاید و آنجا است که زمین بخورد جسد شریف ادا صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین بخورد جسد انبیا و این را از جایها خاص شمرده اند و از بعضی اولیا نیز نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی شریانی را بعد از چهارده سال بتقریبی گشاده همچنان درست با کفن یا نبی بود و تقریب آن بود که میخواستند که بر سر او نهاده ایشان را که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در آنکه معتقد عادت است که اموات را قبر کافر قبر زنیگان و دفن میکنند و ظاهر آنست که از خوردن زمین جسد شریف را که گنایت است از حیات داین مخصوص با آنحضرت و حضرات انبیا است صلوات الله علیه بر جمیع آنرا آنجا است که ارث یافته نشود و وی صلی الله علیه و آله و سلم از جنت اقصا تر که در آن ملک دی و بعضی میگویند که مرده میگرد چنانکه در حدیث آمده است ما را که در حدیث آمده که مرده میشود و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن عرف سیکو و از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و صایا و مسالین چنانکه آنحضرت خود در زمان حیات میکرد و بیامست مرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که وصیت کند به جمیع اهل خوار و غیری جان نیست مگر گشت و چنین حکم ما را انبیا است که ایشان را ارث نباشد و مراد رسول جنتی است که از ایشان یاد و در قل و دعا و دعا و رب سبب بی این اندک و بسیار شریفی ارث نباشد و آنجا است که پیغمبر خدا صلی الله

علیه و آله وسلم زنده است در قبر خود و همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز میکنند و قبر شریف باذن و اقامت و حکایت کرده این را در این جهان که ترک کرده اند از انان و الا با هم کرده و در هر روز و هر روز رفتند مردم و بعد از آن سبب در مسجد بود و میگویی بعد از شش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و از انان شنیدم و نماز ظهر گذاردم بیشتر شنیدم از انان و اقامت و در قبر برای هر نماز تا گشت شب و از آنجا مردم و شنیدم از انان ایشان را تا که شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اتفاق کرده اند که زنده در قبر است یا در جای حین یا سر جای خدا خواهد بود و بیشتر یاد آسمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجای حین نبود یعنی گویند که با جسد شریف را در قبر نهادیم و دلیل خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که بعد از این مقبور باشد و اگر گویند این مقبور نگردد پس نسبت جس جسد شریف در آن جوشاننگه در حدیث آمده است که نعمت کرده میشود و در قبر مومن در قفسه و پادشاه فخر شریف سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم که نعمت آن را در دایره قیاس بر وزن است و اگر گویند که فردوس علی انبیا و اولی است برای تمکین و استقرار آنحضرت از بقعه قبر جوشاننگه که در امم بهشت بهتر و شرفتر از قبر شریف باشد اگر آنحضرت در دنیا بود و امام تقی الدین یکی از متقدمین علیه گفته است که اگر این بقعه را که انجم اعضای شریف کرده است بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و تفصیل دهند حتی بر کعبه معطر و عرش غلام نمیدانم هیچ مومن را که توقف کند در آن و تا بر این حدیث رسیدن سبب که از انان بشنید از قبر و حدیث شریف حجاج که آنحضرت فرمود و دیدم موسی علیه السلام را که نماز میکرد و در قبر شریف نماز میکنند این قول را در حدیث دیدن انبیا و شریف حجاج را که انان و دیگر که دیدم موسی را که بافتاد بنی اسرائیل هیچ می آمدند و تلبیه میگفتند و ناظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که قرآن نمیدانم اطلاق است بحدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قال الله تعالی انکم هیئت و انهم یومنون و فرمود آنحضرت انی رحیل یقبض و حدیثی که فرمود انان خود اوقات و اجماع دارند است بر ان جوشاننگه اگر آنحضرت پیش از شش و هر دو بعد از انان زنده گردانیده حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اگر تمیز خود خدا بگذارد و حقیر را و هر چه چل و رفت و غیر آن آمده است که خدا تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت علیه السلام زنده است بحدیث جسمانی دنیاوی بعدی که حیات داشت و این اکل است از حیات شد که روحانی از وی است و این ثابت است جز روح را و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد و انان در عالم یا بعد از این که حکم طرف داشت و در حدیث با آنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در جوف طیر و عقاب است که می پروازند و در زیر قیام و قرآن ایشان است و ارواح انبیا عاده کرده میشود و در همان ابدان که در دنیا بود و پس از حیات قشیده

خاک گشت و حق تعالی قاهر است که نگاه دارد و روح را بی ایمان و لیکن نقل دارد شده است و چون در این دنیا  
 چنانکه بود و بی نماند و در قریب نماند از آن نقضی میکند و صفات مذکوره در انبیا در  
 شیب و حراج هر صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشد و حقیقتی که در دنیا بوده  
 و در اعتباری بطعام و شراب و غیره و صفات اجسام چنانکه شاید میگویند در دنیا بلکه انار و در برنخ احکام  
 دیگر باشد و احتیاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است و حال در اینها بخلافات مادت باشد و توان  
 که بر دل و نفس و امثال آن انار و زان روحانی باشد چنانکه در شان شده واقع شده است و بر قولی از جن  
 و اگر از طعام بهشت هم بود و عیب نیست چنانکه در حدیث لطیفی و مستفیضه دانا علم و جماع شک نیست در شریعت آن  
 و ایشان را بلکه سایر احوال و اصرار بر العلماء و اعماد و اعماد آمده است و نماز میگذرانند و بگوید که در کتب میگویند  
 اگر گویند که آن در علم نیست و در اینجا تکلیف نیست این اعمالی برای چه میکنند و این آنکه عالم بر نفع و شیب و  
 جاری است بر و احکام دنیا از انگشتان اعمال و زیادت ابر و گاهی حاصل میشود عملی تکلیف بر سبیل  
 تله و مشوق و ذوق چنانکه حال و فعل و نظایر آن چنین است و ندارد و نیست تسبیح میکنند و آن میخوانند  
 و در شان فارسی تر آن و انچه در دل و در حق و از این قبیل است و چون حرفه است بدینا و صلوات الله و سلامه  
 علیه و علیهم و قوت تمام شفاعات و بعضی از علما گفته اند که این انحراف است علیه و آله و سلم باقی است بر ملک  
 و بی قائم است بر نفقه و در کرده این را از خصائص نقل کرده است امام الحرمین که در کتب انحراف است  
 و در ملک و دی صلی الله علیه و آله و سلم و اتفاق میکند و ابوبکر رضی الله عنه بطریق نیابت و خلافت دی بهر اهل و  
 خدم و سایر و صاف دی و ابوبکر میگوید که مال باقی است بر ملک و دی صلی الله علیه و آله و سلم و این قول  
 نقض میکند اثبات حیات و احکام دنیا نیز و این را انداخته است برخیزات شهید و بعضی گویند زوال ملک قولی  
 او با بر کنه صدقه صادق است بهر دو تقدیر و الله اعلم و این بحث حیات اینها جاری شده و انچه از آن تفریب  
 ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن کتاب در باب وفات البقی و در کتاب داشتیم اگر چه در حدیث  
 است و با این سبب بود که در هر گروه و آنرا بخلافت است که گاه شده است بر قبرش و بعضی میگویند که در  
 او و صلوة و سلام زائر در و آیه کرده است این حدیث را احمد و نسائی حاکم و ترمذی کرده است و احاکم این  
 نقطان الله ملائکه سیما معین فی الارض میگویند فی عن امی السلام و خدا را بر فرشتگان است که میگویند و در زمین  
 میرسانند و از آن است من سلام و نیز و انچه فی از عماره انجین آید که در دستهای فرشته است که او است

فوتیست از همه بندگان نیست پس پنج کی از بندگان که در روز قیامت سید مرتضی میگردانند میگردانند آن فرشته فرارود و او را و  
از آنجمله آنست که عرض کرده میشود بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعمال است و استغفار میکنند و ایشان را در این کثرت  
است این الباری که از سید بن اسیب که پنج روزی نیست که آنکه عرض کرده میشود بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پنج و شصت  
آنحضرت ایشان را بهای ایشان و اعمال ایشان و در بعضی روایات آمده است که عرض کرده میشود بر من اعمال است  
آنچه هست می پوشم و آنچه یک است عرض یکم بدرگاه مراد پس شیدان عرض نکردن خواهد بود گویا است الهی جاریست  
بر آنکه اعمال را بعد از عرض کردن ثبت بنماید و آنچه عرض کرده نمیشود محو میماند که در میشود و در بعضی اعتبار  
فانهم و باطله التوفیق در حدیث کتب اجماع آمده است که هرگاه در یکجا بمقتضای از شتر شریف فرود می آیند  
و گرد میکنند آنرا و نیز نه باندای خود را چون میبگردند آنحضرت از شتر شریف بیرون آیند میان این فرشتگان  
و زلف میکنند و از زلف در اصل یعنی بیرون خوردن بخانه زوج و در او بخیا لازم معنی است که بیرون محبوب است  
پیش محب یعنی بیرون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدرگاه عزت و از آنجمله آنست که منبر آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد شریف است بر بالای حوض شریف او است چنانکه در حدیث آمده است و در روایت  
منبر بر تریه ایست از نوع حنظل و در حدیث تفسیر کرده اند بر باب و بعضی در حدیث بر وجهی که بر محاسن بلند  
باشد و در حدیث آمده است که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر شریف ایستاده بود و فرمودند من  
الآن بر تریه ایست از نوع حنظل و در روایت دیگر آمده که منبر من بر حوض نیست و در حدیث دیگر آمده که من  
ایستاده ام اکنون بر حوض خود و حوض منی که آب در حوض از آنجا در آید و در تایل آن بعضی علماء گفته اند  
که چون منبر بر حوض گنا نیست از آنکه قصد آن و نیز که بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور شریف دی سبب  
در و در حوض نبوی و شرب از زلال جان فرای اوست و بعضی گفته اند که تواند که این منبر را که  
سرور دنیا مشرف داشت فرود است نیابت در رنگ سائر خلایق اعلا فرماید و بر کن حوض کوثر  
که تریه حنظل عبارت از آنست بر باد از نثار برای قسطیم و تنویر ایشان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در  
بر آن گفته اند که این اخبار است از منبری که در آن روز بر ای آنحضرت بنا کنند این منبر که در مسجد شریف  
است و این قولی در غایت جدا است از سیاق لفظ حدیث که میفرماید ما بین حجره من و منبر من و منبر من است از  
رای من جنت و منبر من بر حوض نیست ظاهر و متبادر از تکلام همان نیست که از برای تجدید و تهنیت سعد مذکور  
است که از کسب ما بین المذنبه و صاحب بواسط گفته اند که اختلاف مذکور هیچ یکی از این علماء و آنکه این بظواهر

معمول است و این حق است و محسوس و موجود است و قدرت صالح و شامل است همه چیز را و هر چه خبر داده باشد  
مجموع صادق از امور غیبیه بیان بآن واجبست و قدر بدانجا که نیست که بیان نمیشود و شرفی در وی روشن است  
از ریاضت جنت روایت کرده است این را بخاری بلفظ ما بین یقینی و خبری در میان نگذاشته و گفته اند که هر  
تشبیهی بقیع شریفتر و در نزدی حجت و حصول سعادت که از ملازمت خلق ذکر و مجاہدت آن حاصل  
است چنانکه از تفسیر مساجد بر ریاض جنت در حدیث آمده است بر ریاض النجیة فارغوا به و اشارت به آن  
سے افتد و بعد از آن سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم اقرار از کار مجلس جنت آنرا اقطاف و اقباط  
مینمودند و بعضی گفته اند که طاعت و عبادت در مقام موصول بجهنم است چنانکه فرموده اند انجیة تحت لئال السیوف  
و انجیة تحت اقدام الاموات و این هر دو قولی بصیحت و بصیرت است چنانکه بر ریاض جنت و نزدی حجت و ایصال  
بر درجه بهشت و قربت ثواب بدان شامل نماید مساجد و کل اقطاع خبر است و مخصوص باین مسجد شریف و منزه  
نسبت و اگر محل بر حجت خاص و در درجه مخصوص از بهر کفایت خالی از بعدی و تکلیف نیست حق آنست که  
کلام معمول بر تحقیق و ظاهر خود است و ما بین حجرات آنحضرت و سایر شرفیه و درجه است از ریاض جنت بآن  
سختی که زوای قیامت آنرا به بهشت نقل کنند و در رنگ سار و طاعانی و مستطاب و گویا اند چنانکه این  
فرجه و این جزئی از امام مالک نقل کرده اند و اتفاق جماعه از علماء با و سی غیر منضم ساخته شیخ ابن جریر مستطانی  
و اکثر علماء حدیث ترجیح این قول کرده اند این الی جمعه که از کبار علماء را گفته است فرموده است که احتمال دارد  
که بین این بقع و در درجه از ریاض جنت باشد که از انجا بدار و نیاز رسیده باشد چنانکه در شان حجر است و در مقام آنجا  
علیه السلام واقع است و بعد از قیام قیامت هم مقام اصلی خودش بر نزدی حجت و استحقاق جنت لازم  
مراتب فضل و علو مرتبت و مقام است با چنانچه زید جلیلید را به سبب هجری از اجارینه انبیا یافت حضرت  
جبرئیل محمد بر درجه از ان اختصاص پذیرفته باشد و اگر در ششم ظاهر نسبت سایر اجزای انسانی و بنیاد آنچنین  
عجب نباشد زیرا که انسان درین نشاء محبوب حجب کثیفه طبیعت و محبوب حجاب ملوت بیشتر نسبت آنکشاف  
مخالف اشیا و امراک مورد آخرت انروی نیاید و توهم نمی که چون این بقع شریفه از وی حقیقت بر درجه از ریاض  
جنت باشد باید که تشنگی و درنگی و شامل آن که تنهای آن از خواص و لوازم جنت است و گویا باشد که کامل سماء  
ان لک الان النجی و منها ولا غری الا به چه تواند که لوازم جنت بعد از اخراج بقع از وی صورت آنفعال و اشکاک  
پذیرفته باشد پس در حلاله و مقام ابراهیم علیه السلام چه بیگونی در انجا نیز این آثار پیدا نیست و اگر گویند که





الا بوقت لوائی و اما آنجا که است که چون میروا آنحضرت در بهشت بر آنستفاح ایستاده نشوید  
 دی خازن چیزها استقبال میکند برای دی و میکند در بهشت و دیگر میکند تا به کسی پیش از تو نمی آید  
 برای کسی بود از تو درین اطهار غریبتر نیست آنحضرت است و فرزند خیمه همه خادمان او نشوید و او در آنجا  
 ایشان است بچشم پروردگار عزوجل و اما آنجا که است که مخصوص گردانیده است او را حق تعالی بکونر سیلان  
 میکنند در آن رؤیا فوت و آب او شیرین تر است از عسل و سفید تر است از شیر و در روای پیغمبر زاریست  
 و کوزه بکافران بیشتر است از ستارها و بعضی گفته اند که هر چه را در آخرت جوی باشد قدر فضل و عزت و کوفت آنحضرت عظیم تر  
 و شریف تر است از هر جای آنجا که است که حق تعالی چون در کتاب خویش ذکر کرده و غفران انبیاء فرموده و غلامی از ایشان  
 واقفند نیز ذکر کرده در نشان آنحضرت علیه السلام فرمود آنجا که شکستن و غفلت است و بیک و اما تا آخر  
 خبر فتح را مقدم داشت و بعد از آن ذکر غفران و ثواب گفته اند و در دنیا و آخرت و در حق تعالی و تحقیق این مقام  
 در باب دوم گفته اند و اما آنجا که است که هر چه را انبیای ماسعین را بعد از سوال عطا فرمود و بر اهل علیة الصلوة و السلام  
 بی سوال ارزانی داشت ابراهیم خلیل گفت دلا تخزنی یوم یحیون و در نشان آنحضرت و است و فرمود یوم لا یخزنی  
 الله العلی و الذین امنوا الله الیه موصی علیه السلام گفت رب اشرح لی صدری که در نشان پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم میفرماید اشرح لک صدری که و اما آنجا که است که حق تعالی برگزید آنحضرت را اهل علیة الصلوة و آله و سلم بمقام  
 محبت و ابراهیم را علیه السلام بمقام خلعت و مقام محبت بالا از آن مقام خلعت است و در اهل باب ذکر آن گفته اند  
 است و در آخر باب پنجم نیز کلام درین بیاید و بعضی علماء عارفین در فرق میان خلیل و حبیب کلامی لطیف گفته اند خلیل از  
 خلعت است یعنی حاجت و ابراهیم علیه السلام محتاج و مفتقر بود و حبیب خدای را محبت گرفت و او را خداست خدای  
 خلیل و حبیب خلیل است یعنی خالص یا مفعول پس آنحضرت هم محبت است و هم محبوب پس سلطت غرض و گفته اند  
 که خلیل میباشد فعل و ی بر خای خدای و حبیب میباشد فعل خدا بر خای او و قوله تعالی غلبت لیک قبله ترستی یا  
 و سوف یعطیک ربک فرسخی و خلیل گاهی استعمال میکنند برای قهای محبوب چنانکه آمده است که چون آنکه  
 آنکه الموت نزد ابراهیم علیه السلام برای خلیل روح نوحه کرد و ابراهیم گفت پرس از پروردگار که چه حکم میشود  
 زود می باید آمد با توفیق هست و آنحضرت فرمود آنحضرت التوفیق الی و میگفت در دعای خود اللهم انی اسألك  
 انظر الی جلال و عظیم الشوق الی الله انک و خلیل حضرت دی در صریح است چنانکه گفت ابراهیم و الذی اطمح  
 ان یغفر لی خطیئة یوم الدین و حبیب حضرت ابراهیم و بعد از آن قال الله تعالی الیغفر لک الله القدر من ذنوبک

تا آخر عمر عیسی و خلیل گفت و لا شرفی یوم بیرون گفته شد حبیب یوم لایحزنی الله البنی گفت بنده مسکین  
 روزی در آن فرموده اندین استوا و خلیل گفت ای ذابیب الی ربی سیدین و حبیب گفته شد بوی و حبیب  
 ضالا اندری و خلیل گفت و اجل لی سان صدق فی الآخرين و گفت حبیب را و نفا لک و کرک بر خلیل گفت  
 و اجل من در روز قیامت و گفته شد حبیب را و انما اعطینا کذا لک و خلیل گفت و اجبی و بی ان تعبد الا همام  
 و حبیب گفته شد و ادا انما برید الله لید حبیب عکرم الرحب الی البیت و ایلمکم تفسیر او چون در خیل که محل خلعت  
 است و حبیب که محل کعبه است این فرق باشد و خلعت و محبت نیز فرق و نفسی خواجیه بود و صلی الله علیه و آله و سلم  
 علی حبیب و خلیل و علی جمیع الانبیاء و المرسلین دل کل رسا که اصحابین و از آنجا که است که کار از اقله که آنحضرت  
 شسته گذاروی تو اب ان برابری با یستاده که از این بخلاف دیگر که فرمود من صلی الله علیه و آله و سلم  
 ابو القاسم اگر چه ظاهر این حدیث عام است اما آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص است از این حدیث و مسلم  
 از عبد الله بن عمر بن العاصی آمده که گفت و من ثم در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدم که شسته نماز  
 میگذازد و گفتیم یا رسول الله شسته ام که تو فرموده صلوة الرجل قامة علی نصف الصلوة فانما حاله انما تو نماز  
 شسته میگذازدی زود آری من گفته ام و لیکن است که حدیث که از آنجا است که همینجا که از برابری میاید از  
 تقاضای خود نیز میاید و در تارکی چنان میدید که در در و شنائی و کلام درین باب اول در ذکر بعضی شریفیه آمده است  
 و از آنجا که است که هر چه در دنیا است از زبان آدم تا ادا ان نفخه اولی که نکشف ساخته تا بعد از احوال  
 اول تا آخر معلوم گردید از آن خود را نیز از بعضی از آن احوال خبر داد از بعضی صلوات الله علیه و آله و سلم شسته شده است که  
 بعضی از عرفا کتابی نوشته و اثبات کرده که آنحضرت را تمامه عالم الهی معلوم ساخته بودند و این سخن بظاهر مخالفت  
 بسیاری از ادوات تا فاکل آن چه نه کرده باشد و الله اعلم و صلی الله علیه و آله و سلم فضائل و خصائص است  
 مرحوم محمد بن یحیی بن عمار است و این نیز راجع بفضائل آنحضرت است که اینچنین است و اینچنین تا بیان دارد و چنانکه  
 فضائل آنحضرت را در فضائل است که این چنین پیغمبری دارند و متبع و مقتدی با اینچنین ذات کامل و صفات  
 انبیا که چون پیکار و پیر و کار و خالی و تقدس و ابراز و اظهار کرد و بعضی شریف نبوی را صلی الله علیه و آله و سلم  
 علیه و آله و سلم و عالم عیان و غایت احکام و اتفاق ظاهر شدن غایت ربانیه با ممتد انسانی و ای اگر چه درین  
 دانش همه است او نیز لیکن جهت خصوصیتی و غایتی که ایشان را است و این در ایشان ظهور کرده و در سبب دیگر  
 که در روز قیامت خیر امته آخرت الناس و این خطاب بخواسته با و اکل این است که این است که احباب رسول الله





و ساجد و بیرون می آیند از دیوار خود و اموال خود بطلب رضای من و قال میکنند در راه من خرم میکنم کتاب  
ایشان کتاب هدایت و شریعت ایشان شریعتها را و بدین ایشان دین بار او کسیکه در باب ایمان را و ایمان نیارد  
کتاب ایشان و در پیاید دین و شریعت ایشان نیست و ای از من و بیزارم من از وی و دیگر دایم ایشان را  
فصل اتم دانت و سکه شدند او اندر مردم چون در غضب در آیند تملیل میکنند و او چون نزاع کنند تسبیح میکنند و  
پاک میکنند رو ببار او اندام بارای چند ناز از تالف ساق و تملیل میکنند بر لبها و بلند بیاد قرانی میکنند بختن  
خون و خیلای ایشان در سینه ای ایشان است راهبانند و در شب شیر اندر روز خوشا کسیکه ایشان است  
در کیش ایشان نیست و راه روش ایشان است این فضل نیست میدهم هر که میخواهم و من خداوند فضل عظیم  
ام نهاده ابو نعیم این فضل این است در حدیث است و کتب سابقه پس است را بار دیگر برین صفات باشد که طاعت  
خیر است ایشان نیست و شک نیست که اتم و کامل درین صفات او ای ایشان آنکه صحابه اند و من بپیمم رضی  
الله عنهم همین دوازده صفت این است که در حدیث غلام و صلال بود کسی استی را پیش از ایشان  
در گذاردن تمام زمین مسجد و گردانیدن خاک پاک کنند و چنانکه در حدیث آنحضرت گذشت یعنی است نیز با  
شریکه اند و صفات و احکام و بیضی گفته اند که و من نیز از حدیث این است نسبت با هم سابقه اگر چه پیش از  
بود و استدلال کرده اند برین حدیث ان استی بدو یوم القیامة غفر الخلیف من انار الوضوء لیکن ثانی که این  
جزا و وضو مخصوص باشد با ایشان در فتح ابیاری در قصه ساره با آن چهار که گرفت او را گفته است که چون خواست  
آن کافر که نزدیک شود و ساره ساره برخواست و در نو کرد و نماز بگذارد و در وقت حجیم را پس نیز آمده که و نو کرد  
نماز گذارد و کلام کرد و اعلام پس ظاهر آنست که این مخصوص است با این است و نه و تحجیل است نه اصلی وضو  
در درجه اول و سلم را از ابوهریره آمده که فرمود آنحضرت که این میامی است که نسبت به غیر شما را و ظاهر حدیث  
احمد که در شکایات در کتاب بطلار آورده نیز اینچنین مفهوم میگردد و مجموع صلوات خمس نیز از حدیث این است است  
و در اتم سابق چهار نماز بود و غشا و اول کسیکه نماز عشا گذارد پیغمبر ابو سلمی الله علیه و آله و سلم و در حدیث  
آورده است که آنحضرت سلمی الله علیه و آله و سلم فرموده تا خیر کنید نماز عشا را نه بر آنکه شما تقصیل داده شده اید باین  
نماز بر آنکه نماز کرده است آنرا هیچ استی پیش از شما و از آن واقامت نیز از حدیث این است است و سلم  
تبر بر وجه اتم نازل نشده است پس ازین است که بر سلیمان علیه السلام پس بسیم افشاره خدا و حدیث است  
نسبت با تمامی دیگر و این نیز از حدیث این است و است اند و در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است

که فرمود آنحضرت که هر دو حسد نمی بردند بر ما بر چیزی چنانکه حسد سیر در بر وجه که بدایت سوز را را خدا استعالی گوشتن  
ما صلی الله علیه و آله و سلم در این ایام که چنانکه حسد می بردند بر سلام و اعمین از خصائص این است که هر کس در نماز است  
از علی رضی الله عنه فرمود نخستین نمازی که رکوع کردیم مادر وی نماز عصر پس گفتیم یا رسول الله چیست این رکوع  
که هرگز نشنیده بودیم و فرمود یا رسول الله علیه و آله و سلم باین امر کرده شدیم و نماز پنجشنبه معلوم میگردد که در او اکل  
در دین ما هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و نصاری بود پس از آن آمد شد و در وقت استعالی از قیام بر کعبه و از رکوع  
بسیج و دو تنه در آن افضل است در صورت حضور و در غیاب و خشوع و لیکن در اینجا اشکال آید و ده اندک قول حق تعالی  
یا مریم اقمی لک ربک و اسجدی لک ربک مع الرکعتین دلالت دارد بر وجود رکوع در آنم سالفه و میگویند که مراد بقضوت  
ادامت طاعت است از جهت قول حق سبحانه این هو قانت آثار اللیل ساجدا و قانتا و قنوت بمعنی طاعت و قیام  
و خشوع می آید و مراد بسجود نماز است از جهت قول دی سبحانه و او بار السجود بر رکوع خشوع و حاجات و تقدیم سجود  
بر رکوع نوعی از قرب است بر معنی والا ظاهر آنست که رکوع مقدم بود و این بر تقدیری که ثابت شود بنص حدیث  
عدم رکوع در نماز ام سابقه و علم را استدلال کرده اند بحديث علی رضی الله عنه بر آن و تمام نیست این استدلال  
فانهم یکر آنکه نظر واقع گویند که رکوع نیست در نماز آن قوم و الله اعلم و از خصائص این است آنست که منقوشان  
در نماز و قتالی مانند صفوف ملائکه است در نذر و منزلت و قرب و نگاه و از بعضی احادیث معلوم میشود که تشبیه در  
انهم صف اول است که از تمام کرده صف دیگر نهند و میگویند که این کتابت باشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند  
که جماعت تیر از خصائص این امت است و الله اعلم و از جمله خصائص نخبه سلام است چنانکه در حدیث عائشه رضی الله  
عنها گذشت پوشیده نماند که ظاهر از حدیث عائشه سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تیر سلام آنست که  
در وقت ملاقات سلام بیکدیگر میگویند مگر آنکه گویند که هر دو یکی است و سلام نیز و آنست که بر ملائکه قوم میگویند  
فقد بر ما از خصائص این امت است جداست که دیگر از امت نیست چنانکه در حدیث آمده است که یا ایهم الله فی حق الله علیهم  
الله انما الله له و الناس قیة فیه فیه ایهود و عذرا و نصاری بعد عذرا و اهل انجاری و این حدیث را بیانی است که در  
جای خود کرده شده است و از خصائص این امت است اشاعت حدیث که هر چه در آن خدا استعالی بطلند یا نهند و در اینجا  
اقوال است تریب بچهل قول و در شرح منقر السعادت آنرا با تطبیق در آن تفکر ده ایم و صحیح ترین آن دو قولی است  
اول آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است و خطبه جمعه تا فراغ از نماز و قول دیگر در آخر ساق از هر وجه و نماز  
نیز بر رضی الله عنها بر بنیانبست میگویند که وی رضی الله عنها قادی را بری گذاشت که خبر از آن و الله اعلم

و از آنجا که در اول شبی که میباشند از رمضان نظر میکنند حق سبحان و تعالی ایشان نظر عایت و بهر که نظر کنند  
خدا بسوی وی نظر عایت ندانند و او را بداند و زینت میدهد و وی اگر اندر بهشت را در وی و دیگر داند و وی  
همین روزه دارد و خوشبو تر از خود از وی مشک و استغفار میکنند و ایشان را ملائکه هر شب هنگامیکه  
انظار میکنند چون آخر شب از رمضان میباشند میفرمود ایشان را همه داده شده است این است و در شهر رمضان  
شیخ خصلت کرده داده نشده است هیچ است پیغمبری را داده است که استغفار میکنند بر ایشان هنگامیکه انظار  
میکند و در نیت و زمان کرده پیشوند و شایعین و از آنجا استجاب سوره فیل و باحتیاجی در شرب و جماع و در  
شب نافه و زخم بود که بپیش از باده اندر بعد خواب و چنین در صدر اسلام بر این چنین از آن منسوخ گشت و  
از آنجا شب قدر است چنانکه گفته است قوی در شرح حدیث و در روایت آمده است که در شبی اسرائیل مرئی بود  
که نیراه و در راه خدا جنگ کرده و سلاح از یک کشید صحابه گفتند که ای پادشاه است کی را از ما که انجمنین توان کرد  
پس نازل شد سوره قدر که شب قدر است از هزار راه است و قیام درین یک شب حاصل است از جاد و در راه خدا هزار راه  
و مانی کلام در تفسیر و در محلی خود باید اختلاف کرده اند که میام رمضان از خصائص این است است یا برام سال بقدر  
نموده اند که هر یک علیکم الصیام کما كتب علی القدرین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن  
است که برام باقیه نیز کتب بود و این ابی حاتم از این مرفوع آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر ابراهیم سابقه  
چنانکه در راه راست اندر پیش مردی جهول است تا اگر گویم مراد سلطان صیام است نه قدر وقت آن پس نشاید واقع  
بر مطلق صیام است و قولی همور چنین است از خصائص این است استرجاع ایشان است نزد مصیبت که مستوجب  
و مستوجب صلوات و رحمت است از هر دو کار عانی و صیبت ابتدا است از ایشان از رسیدن میرا که گفت تحقیق  
داده شده است این است راز و مصیبت چیزی که داده نشده است انبیا را مانند آن و آن قول آمده اند از اهل بیت  
نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیا را داده میشد یوسف علیه السلام و نبی گفت یا اسفی علی یوسف گفت بنده مسکین  
نبی اندر علی بن ابی طالب و یقین این قول موجب و موجب تر است از اینها و تحقیق فرموده یوسف علیه السلام  
تقریر چهل و هشتاد سال و این در معنی استرجاع است و قول ادب اسفی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند  
داده شد این است استرجاع چیزی که داده نشده اند اندامهای دیگر بهتر است و ظاهر آنست که تخصیص است  
نسبت با هم باشد نسبت با نبیا صلوات الله علیه و چنین دانند آنجا آنست که خدا سعی بر داشته اند این  
امر را عیان که بود بر ابراهیم سابقین مراد و خفیف در شرح تعلیقات سابقین است که بود بر ایشان مثل نصیب و خاص









گرفتند از آن خیرات و نیت پیش ایشان تیره و نفوذ میان نوریت و تجلی و بیان آنچه لاحق گردانیدند از اخبار  
 و این است فاضله شریفه نادان الله فضل و شرفه را گرفتند احادیث را از ثقات که معروف و مشهور بودند در  
 زمان خود بعد از رحلت و ایشان از دیگران تا منتهی آنحضرت نبوت و محبت و تقیض کردند تا شناختند  
 آنحضرت را و ضبط و ترتیب کردند باین آنکه الطول بود مصداق و بجا است وی با شیخ خود از کسیکه فهمیده بود  
 از شریف احادیث را بطریق متعده و ضبط کرد در حروف و کلمات آنرا از غلط خطا و زلل و خلل و تمذیب و  
 شقی نمودند و صاحب صحاح که عمده ایشان بخاری و مسلم اند که میرین آسمان جلالت و عدالت اند و جزایم  
 الله عن المسلمین غیر از این فضل خاص خدا است عز وجل برین است لشکر الله علی بنده الفخری سائر لغیر و سائر  
 المریدین فضل و کرمه ابو حاتم مداری گفته که نبوده هیچ استی از امام سالفه از هنگام سیدانش آدم علیه السلام  
 و امنا که نگذاشته اند تا رسول خود را اگر و این است حرم و معرفت تواریخ و انساب بهما از خصال این است  
 میگویند که عادت ترین صحابه با هم انساب ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه و آورده اند که بعد از آن بن عباس رضی الله عنه  
 و آنها که در حرف علم و اشعار و تاریخ و انساب و امام عوب بود از امیر المؤمنین ع و اینها را بنویسند و آورده اند  
 که وصیت میکرد و بالکرام و غلط و او این شرف و عظمت عوب از برای معرفت وجه تفسیر قرآن و در بیان رضی الله  
 عنهم و اینهم غیر از آن جمله خالص است که این است مخصوص و موقوف شد به تصنیف کتب ایشان در تفسیر  
 و حدیث و سیرت و الا اذلال طائفة منهم ظاهرین و الا الحق متی باقی امر الله و هو ما بدین فی سبیل الله و مسکین  
 بسند رسول الله اند و در قرن اول و بعد از قرن ثانی قاعده تصنیف در بیان نیامده بود اگر چه کتب علم  
 جمع احادیث نبرد و تصنیف و ترتیب موجود بود اما این مناج نبوت و تفصیل مزیع و اصلاح و تدوین علوم و  
 تعیین المزیع و مسائل سلوک نبود بعد از آن چندان شد که از حدیث و احصا خارج آمد که خبر غلام الغیر اهل طایفه  
 کرد و بار که الله فهمید و کثرت سواد هم از خصال حق است محمد و جهاد و خطاب و او تا دو نیمه ابدال است و ایشان در حدیث  
 مرفوع از انس رضی الله عنه آورده که ابدال چهل مرد و زن اند چون میر و یکی از آن مردان در زمان پیدا آمد خدا استوار  
 در بهر حال مردی و زنی دیگر را روایت کرده است این را خلاصه در کلمات الاولیاء و روایت کرده است بطرفی  
 در اوسط باین نقطه که خالی نمی باشد ازین از چهل مرد و زن غلبه از من علیه الصلوة و السلام که با ایشان  
 تأیید است زمین و سبک است ایشان آب و ده میشدند مردم نمی میر و هیچ یکی از ایشان که آنکه بدل میکردند الله  
 تعالی بجای وی دیگر را و تسبیح ابدال هم از نعمت است و بعضی شایع عظام گفته که بحیث آن تبدیل کرده اند و بعضی

و سیر را به جفا و عیبه و سلخ شده از صفات اشریت و مراد بیداری ایشان مانند غلبی الرحمن بودن ایشان  
در صفاتی از صفات کمال که اخلاص صفات باشد شریک با وی علیه السلام و این است معنی آنچه فرمود میگردد که هر  
ولی بر قدم بجای است نه نشی و در هیچ صفات عاشقا و این عدی در کمال آورده است و دوست و دوست ازین چهل تن  
بشام می باشد و نه در جوان و چون امر آری باید بقبول شوند قائم بشود و قیامت و همچنین در دوستی نزد  
مسند و بغیر و در حلیا از این عشر فرما آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله که در دنیا است من پانصد گز است  
و ابدال چهل اندر پانصد که مشهور و نه چهل هر گاه بپرسد یکی دیگری در بیداری آید و ایشان در تمامه روی زمین میباشد  
و هم در حلیا از این مسعود و منی الله تعالی آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهل مرد را نه از امت من که  
و کهای ایشان را بولی ابراهیم است و مع میکند الله تعالی ببرکت ایشان بلا از اخلاق گفته میشود ایشان را ابدال  
در نیافتن از این در صبر و در روز و صدمه برسد بدین مسعود و چه چیز یافته اند ایشان این دو صبر را فرموده اند و در حلیا  
مسلمانان این روز را روز شکر می نامند باسلام از آن امام است خاص ایشان که آن در یافتن طریق صبر و این است  
است و نقلی است از مسعود که فرمود که هر که بگوید هر روز اللهم ارحم امتی میگوید که در روز است و الله تعالی ابدال  
و در علیه هر روز و با گفته باین حفظ اللهم ارحم امتی محمد اللهم فرج عن امتی محمد اللهم ارحم امتی فرموده است که نشان ابدال  
آنست که زاننده می شود و ایشان را ابدال و ایشان گفته می کنند چیزی را از زمین بردارند و ابدال این عالم را نام  
آن گفته ابدال اگر اصحاب می باشد یا شمس چه کسان باشند در این عالم که از ابدال آورده است که گشت افتاب  
بسیار از زمینها و در ابدال و این عالم است و در چهار گوشه که مسکن است آنها و در مسکن است و مسکن بجهنم  
و مسکن ابدال شام و اجاریا است و در زمین و در هر گوشه ای زمین اندر مسکن خوش که مبارک است و چون مانی  
می رود و امر خادم دعا میکنند و اجمال مینمایند و در بر آمدن آن حاجت بخواه از آن بخواه از آن ابدال بخواه از آن  
بخواه از آن اگر سنجاب باشد و مای ایشان می آید اگر آن ابدال بخواه از آن بخواه از آن بخواه از آن بخواه از آن  
از تمام شدن مسکن و از صفات است که ایشان می آیند و فرموده آنگاه و بپروان می آید بی گناه پاک  
کرده شوند از گناهان باستفاد کردن مومنان و ایشان را با الله الطیبات فی او و درین مسکن است و اینها  
استبای حاصل میشود و اینها بعضی از علایق است اگر چه این قول شاذ است که بگوید از اینها است و اینها  
شاذ پاک کرده و با نرسد بهر دو دیگر و مانی ایشان فرموده اند آنرا آنست که ایشان چنین می باشد که نماند جز  
ایشان زمین یعنی بپروان آینه از قبر و شمس از سر راه و در مسکن است که فرموده اند و اینها شمس از سر راه

و من استی و از آنجمله آنست که خوانده میشود ایشان را غر مجمل آنست که در روی اسب باشد و  
 مجمل یا ضعی که در توأم اسب باشد و غایت آن مجمل استیغاب غفیلین و باقیین است و شستن دست پا و شستن  
 مقدم بر وضو و غن شستن روی و از آنجمله آنست که ایشان در وقت بر کفای عالی باشند و در دست چار آرد که  
 آنحضرت فرمود علی الله علیه و آله و سلم بی باشم من و است من بر جای بلند شرف بر خلاف نیست هیچ یکی مردم  
 مگر آنکه دوست میدارند که از با باشند و نیست هیچ پیغمبری که کند بر کردار است او مگر آنکه او ای میبندیم که وی را باند  
 رسالت پروردگار دارد و در دست دیگر آرد که فرمود پس بی باشم من و است من بر کفای آنجمله آنست که ایشان از اعلاست  
 و نشان میباشند در روی آنرا شریع و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا من انزاسی و ما این علامت در میان آنحضرت  
 دو قول است یکی آنکه این سیاه در دنیا است و مراد بدان سمت حسن است و سیاهی اسلام و شوع و بعضی گفته اند حضرت  
 در روز آنرا سید اری پس گمان میری که ایشان بپارند و نیستند یا رسول الله و هم آنکه این سیاه در آخرت خواهد بود که در  
 سجده از ایشان روشن خواهد بود که شناخته میشود بدان که ایشان صاحب روحند و دنیا از شهرن خستیده که در ایشان  
 مواضع سجود از درهای ایشان مثل ماه شب چهارم عطا و خدای گفته که در آمد درین آیت هر که محافظت  
 میکند بر نماز پیغمبر و نماز آنجمله آنست که داده میشود و کتبهای ایشان در دست راست ایشان را و در دست چپ  
 فی الموضع است و پیغمبر میگوید که در این کتاب بدست راست از خصال این است که میباید است و در شکست  
 نیز حدیث احمد بن ابی الدرداری را که در فرمود آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم که من فی شایع است خود را و در دنیا  
 با آنکه غر مجمل اند و با آنکه کتبهای ایشان در دستهای راست ایشان است و می شناسم با آنکه می میکنند و در دست  
 ایشان پیش ایشان شیخ ابن جریر در شرح میگوید که ظاهر آنحضرت آنست که در این کتاب در دست راست از خصال  
 است که در است علی الله علیه و آله و سلم و آنچه دلالت میکند بر آن آیات و تفسیر حدیث علوم است که آنکه علی کرده  
 شود بر آنکه داده شود پیش از دیگران یا بر صفی که نیست و غیر ایشان را اما سعی در دست اند که از خصال این است که در  
 یافته نمی شود چیزی که در معارض آن باشد و منتهی و از آنجمله آنست که در ایشان سعی میکنند پیش ایشان و با آنکه ایشان  
 چنانکه نظون کتاب پیغمبر است از هر امر با شاد و صبح و از خصال این است که ایشان از است چیزی که سعی  
 کردند ایشان بدست خود و آنچه سعی کرده شود روی ایشان در هر کسائی را که پیش از ایشان بودند و چیزی که  
 سعی میکردند بذات خود این چنین گفته است که هر که در نماز اشکالی از نیق و بی کمالان نیست و از آنکه ایشان  
 چنانکه دلالت دارد بر آنکه آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم در هر نماز خود سعی کرده و هر که در نماز اشکالی از نیق و بی کمالان نیست و از آنکه ایشان



تاریخ احوال خود که باشد ثواب آن برای میت نیز سزاوارک است کردن این پیش از حصول تلاوت و عبادت  
بدن است پس ارفع نشو واز غیر دیگر اگر قرائت کرد بعد از آن که در انداخته حاصل شده است اول از آن برای  
میت و این دعاست بحصول آن اجر و رحمت رافع میکند و گفته اند که موضع قرآن موضع برکت و نزول رحمت است  
میت در حکم حی حاضر است پس امید داشته شود برای نزول رحمت و حصول برکت و قتی که بغیر ثواب قاری  
مرا در او ذکر کرده است صاحب مدد که اگر بیرون آورد چشمه را با آنکه چاه را یا نشاند و رفت را یا رفت کرد مصحف  
را در حال حیات خود یا که در اینها و غیره ایجا از موت او میرسد ثواب آن میت چنانکه دارد شده است و غیر مصحف  
نیست مگر وقت مصحف بلکه ملحق است بآن هر وقت و این قیاس تقاضا میکند و از نصیحت باز میست زیرا که آن  
نوعی است از صدقه و لیکن در تعذیب گفته است که باز نیست تعذیب از غیر غیر از او همچنین از میت مگر آنکه دست  
کرده باشد برای تحقیق و است کرده شده است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که تعذیب میکرد از غیر خود و ثواب  
دی صلی الله علیه و آله و سلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سرسراج آمده گفته تعذیب کردم از آن حضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم و ثواب تعذیب را با امیر ثواب بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس نیت شما هم در وی چیزی و  
اخری و آنرا کرده اند از اجماعی و گفته اند که نکرده اند از اجماعی و بعضی از فقهای متأخرین مستحب داشته اند از  
بعضی دعوت می دانند از آن گفته اند که آن حضرت غنی است از آن زیرا که آن حضرت را نیت است بحکم من پس چنانچه  
الحديث ابر هر که علی خیر کرد در ملک و بی آنکه نقصان شود و از اجر عالی چیزی امام رحمة الله علیه گفته که هیچ  
چیزی نیست که علی میکند آنرا یکی از امت مگر آنکه نبی صلی الله علیه و آله و سلم عمل است و آن در تحقیق نیت  
گفته هیچ حسنت مسلمین و اعمال صالحه ایشان در مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زیاد بر آنچه در عاقل  
راست است اجر یا مضاعفه کند یا اندک آنرا که خدا تعالی زیر آن مژده می دهد و عامل نادر و قیامت حاصل میشود و در اجر  
و تجرد می شود و شیخ و مسلم او را مثل آن اجر و در شیخ شیخ اراد و مثل شیخ نالت را چار و در رابع را شست و  
و همچنین میر و در هر مرتبه میر و با جود حاصله تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و این وجه معلوم میگردد و تفصیل سلف  
بر خلاف این چون نفعی کرده می شود و ثواب بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد هر آن حضرت را  
که از او میت و چهار و چنان است بجا شریک یا از او هم می باشد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و از او چنان  
بهشت و همچنین چند آنکه پاره می شود و ثواب میگیرد و حاصل می آید اما آنرا آنست که با این احوال باشد  
افکال های تاری هر آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم زیادت حضرت یا کمال آن حضرت و در آن انواع شری

پس گویند که ملاحظه کرد که قبول فرات او متضمن است بر معلوم ادراک اشیا و این چنین تا آنکه میباشند علم اول و کمال است  
است شل هیچ آن اجود چنانکه تفریر کرده شد و ازین قبیل است آنچه شریعت ترویج دیت که مظهره که میگویند اللهم  
زود الیه البیت تشریفاً و تعظیماً ذکر کرده است بعد و بواسطه این در اینجا معلوم شد که آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم  
اشارت کرده است بقول خود من من منته حسنة فله شل امر من عملها بعد از ترغیب و تخریب است بر تسبیح  
سنت حسنة بفعل و کمال خود را ثبات اجود غیر متناهی در او را صلی الله علیه و آله و سلم و از خصائص این است  
که ایشان میدارند ریشته را پیش از سایر ائمهدایت کرده است طبری در او سطر از حدیث ثمرین پنجاه بار و در  
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم حرام کرده شده است بهشت برانیها را در ایم من و حرام کرده شده است بر  
اتم ما ویرا میست من و اگر بخواند آنست که در من آید بهشت را از ایشان پنجاه بار و اگر کسی بجا آید و او را از ایشان و نزد پیغمبر  
طبری است که فرمود آنحضرت و عده که در برابر درگاه کار خدای من که در او در بهشت از است امن پنجاه و نه بار و اگر کسی را  
بجایاب من سوال کردم از پروردگار خدای خریدار پس داد و با سایر کی ازین صفات در برابر خداوند بجا داده است  
پروردگار خدای نفس این است را آنچه داده است اتم و دیگر را چنانکه داده است پیغمبر ایشان را آنچه داده است  
پیغمبر این دیگر را شرف ما و ما الله و اعینا بلا عترة و اکرم الالکم و سلم الله علی خیر خلقه محمد و آله  
و اصحابه و امتهم اجمعین و صلوات الله علیهم و از اخص خصائص و اشرف فضائل و کمالات و ابرم معجزات و کمالات  
تشریف و تقصیص آئی جل و علائم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بفضیلت اسرار و معراج است که هیچکس  
از انبیاء و رسل را باین مشرف و مکرّم نگردانید و بجای که او را رسانید و آنچه او را رسانید و هیچکس را از رسانید و نمود و بیان  
الذی امری البعیدة بعلامن المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لشره من آياتنا اسرا که برودن آنحضرت  
است از آنکه بسبب اقصی ثابت است بکتاب الله و شکر آن کافر است و از آنجا با آسمان بدون که معراج نامست ثابت  
است با حدیث مشهوره که شکر آن متبدع و فاسق و فحش و فحش و غیر از جزئیات عجایب و غرائب احوال  
باخبار که شکر آن جاہل و مجرم است صحیح آنست که وجود اسرار معراج همه در بیداری و بیدار بود و همه و علما از اصحاب  
و تابعین و امتیاع دین بعد از من از دشمنان و قتلین برین اند و تنوار است بدان احادیث صحیح و اخبار مصری  
و بعضی بر آنست که روح بود در تمام رتبه بر آنست که قضیه شده بود و در کوت و دقیقه و در اوقات و دیگر در تمام  
بروج بعضی در که بود و بعضی در عینه با وجود آن اتفاق دارند هر که روی ایبار حسی است که رده نیست  
شبهه را در آن و بعد از است دل ایشان در آن پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده دیگر در چشم و وقت

صلوات الله علیه و آله و سلم



حضور در اقصای عالم و چندی از محسوسات و فاضلی البکر بن العزلی گفته که در قبح آن در نوم برای توبه  
 نیز بود چنانکه در بار نبوت رویای صادقه بدین واسطه و آسان شود بر وی برداشت نفس و حی که امری عظیم است  
 و ضعیف و عاجز است از روی توای بشری همچنین معراج نخست در تمام واقع شده تا قوت و استعداد و وصول  
 آن در نقطه حاصل گردد بلکه بعضی ازین قائلان باین قول گفته اند که وقوع آن در تمام پیش از بعثت بود و آنست  
 اعلم حقیقتی از امری که گفته اند که آنحضرت را اسرار آت و معراج بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته و یکی از آن پنجشنبه بود و در  
 نقطه واتی بر معراج در تمام و آنست اعلم و قوی گویند که اسرار از مسجد حرام تا مسجد اقصی بجسد در نقطه بود و معراج  
 از آنجا تا سموات بروح منکاشد و معراج سه آنرا بیکر میزد که در وی سجد اقصی را از غایت اسرار گردانید و اگر اسرار  
 بجسد زیارت بر مسجد اقصی بودی ذکر میکرد آنرا که ابلغ بود و در تعویب و تعظیم قدرت الهی علی جلاله و ترجیح بر تشریف  
 حضرت رسالت پناهی ملی افتد علیه و آله و سلم و جوابش آنست که تخصیص ذکر مسجد اقصی در آنکه که میبخت و وقوع  
 خلاف و نزاع و آنکه تشریف است و آن در رسیدن ایشان آیات و علامات آنرا از آنحضرت و استیلا و استیلا  
 نمودن از مقامات آن چنانکه مذکور گردید پس است و در احادیث و اخبار صحیح مشهوره در آن بلکه آیات و زانی نیز ظاهر  
 در سوره و آنچه ماقصده ما اگر چه آنچه در سوره و آنچه ماقصده است بوجهی بیرون جبرئیل در باری ارحم کرده اما تحقیق  
 آنست که مجرای است بر قصه معراج گفت بنده مسکین بنده الله فی مقام الصدیق و البقیع که شارت قول حسبه  
 را بر آیتان معراج است یعنی مسجد اقصی بر آنرا از آنجا سموات برده آیات را بنمایید چه ارادت آیات و ظهور غایت  
 کلمات و معجزات و سموات بود و مقرر نمود بر آنچه ماقصده در مسجد اقصی و بر بدن مسجد اقصی و آنست و آنحضرت  
 ذکر کرد مسجد اقصی را و در واقع اگر در تمام بود و استیلا و تمکید و اندک آنرا و در وقت غنی افتاد و در صفای مشین  
 نیز وقوع و قضا یا حاجب از حصر و احصاء غیر شمارش است در نوم و نیز اسرار در نوم اطلاق نمیکند و چون  
 اسرار در نقطه معراج که بعد از آن واقع شد و در نقطه باشد و دلیل نیست بر تمام بعد از وی و موجب شهرت و قائلین  
 بر الی قبح آن در تمام چند چیز است یکی قول حقیقیانه و ما جلال الروایاتی از شیخ الاصفهانی المساس که بعضی مفسرین  
 بر احوال بر قصه معراج کرده اند در روایات نام ردیت در تمام است و جوابش آنست که این روایات محمول بر روایات  
 قصیه و سبب باروای واقع بدین است و گفته اند که روایاتی بر روایت بعدی نیز آمده و تشهادی آنرا نیز بران  
 بقول نبوی که گفته است در واک اعلانی العیون من الغیوب و بعضی گفته اند که تسبیح روایت و وقوع آن در لیل است و آنکه  
 در حدیث آمده است که فرمود تا سقیقت در پنجاه و نیر و لیل بر بدن اسرار و معراج در تمام نیست زیرا که احتمال دارد که در

استیقا از نوم می باشد که پیش از وصول ملک بود پس آنحضرت در نوم که ملک آمد بیدار گردید بر بران سوار گردید و هر دو اگر مراد باستیقا و بعد از تمام قصد باشد چنانکه واقع شده است تم استیقظت و انانی المسجد الحرام تواند که استیقظت یعنی اصحمت باشد یا استیقا از نوم که که بعد از وصول به بیت واقعه باشد و دیگری در تمام شب نبود بلکه در بعضی شب بود بعضی از متحققین گفته اند که مراد باستیقا انافاقت و بسیاری در مجال خود آهنگست از آن حالت که سخت در گرفته بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مطالع و عجب و غرائب ملکوت سموات و ارضی و مشاهده ملا را اعلی و آنچه دیدار کائنات کبری الهی و اسرار نامناهی و پوشیده بود باطن اوداش به بحالت نوم و میگویند که نمود ملکوت اگر چه در بیداری باشد بی نوع از غیبت از عالم محسوسات که تغییر میکنند ازین بین النوم و البیقه یعنی باشد و در حقیقت کن در بیداری است ولیکن بسبب عروض غیبت و خروج تعبیر آن گاهی نوم میکنند و در وانی و انانی انام و البیقه ان نیز آمده است و بعضی گفته اند از نوم نوم نام و انشجاع است و در وانی هم آمده است و انانی نام نم فی البحر و باقیال مضطجع بلکه انش این حال را مشاهده کرده است و آنحضرت نشینده و قیامه و مواج پیش از هجرت است و در آمدن انش در خدمت بعد از هجرت و در آن وقت بهم می بود و بیفت هشت ساله که از اقالوا و همچنین در بیست و هشت ساله که گفت ما فقه جید محمد که تنگ آن طالع است که میگویند اسرار نوم بود از روی محالین و مشاهده بیست و یک ساله که ما نشسته رفی انده و در آن زمان نزد آنحضرت نبود و در سن ضبط و حفظ هم نبود بلکه شاید که متولد نشده باشد بر قول که اسرار اول اسلام بود بعد از بیست و یک سال یا بیست و یک سال اگر باشد اصح آنست که بیست و یک سال بود و الله اعلم و مقصود آنست که حدیث عائشه راجع نباشد بر حدیث دیگران که بطریق مشاهده تحدیث کرده اند و در حدیث عائشه واقعه است با فقه حدیث و این خطا است بی شبهه و آنچه آمده است که انزب الفوار مارای دلالات بر تمام ندارد زیرا که مراد آنست که در پنجم میبخت دل چشم را غیر حقیقت را بلکه قصد بود که بر بیت و مراد آنکار نکردل چیر بر آنکه در چشم بر لیل مازاغ البصر و اطنی و امانک و تشبیه با باطل و مغز خرافات فلسفه و طبیعت که از تفصیل بجانب علو چون رود و خرق و الدینام در اخطاک جائز نیست و در طریقه اسلام باطل و باطل است و جماعه دیگر اندازنا اهل اشارات و آیات که مورد را بر معانی حمل کنند و معراج سار و جانی مراد دارند بر قیاس آنکه حشر را روحانی گویند نه بآن معنی که معراج روح را بود و تمام بلکه بآن معنی که معراج اشارت باحوال و مقامات ترقی است و معراج کمال چنانکه در تعبیر یکی روح محمدی است و بران نفس شریفی که کربت که بیامیت خود کسری است و امان میگوید و کثرت روحانیت مراد آسمان مقام قرب و بسطه انشسته نهایت مقامات





کام را در فضیلت های قطره در حدیث آمده است سوار کرده شدم و بالا بردم و خراج بر نیل آسمان و ظاهر این حدیث آنست که تا  
 آسمان سوار بود و بر براق و در بخت در میان آنکه بر زمین روید و این نیز خارج عادت است که بشیر بر هوا نمید و مخصوصا  
 که سوار باشد بر چهارپایه و همه در دست قدرت الهی است و قید نیست قدرت او بجزایان عادت و در بعضی روایات  
 آمده که او را در بازو بود که بدان بهید و بعضی گویند سوار بر براق تا مسجد اقصی بود بعد از آن مواضع نهادند که بدان  
 بالا برد آمدن آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از روایات ذکر کرد چیز را که ذکر کرده است  
 راوی دیگر ادلی ذکر کرد سوار بر براق تا مسجد اقصی و بعضی گفت که همین سوار بر آسمان رفت و راوی دیگر ذکر  
 کرد خروج بر آسمان شاید که بی سوار بر براق باشد و الله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعظیم و تکریم حضرت  
 محبوب رب العالمین بود و چنانکه میان محبوبان از اسب فرستند و اخس خواص که محرم و انیس مجلس خاص است بطلب  
 بفرستند و در شب که زمان طلوع خاص است پنهان از چشم افکار بطلبند و بعد از اعلی و تعالی و تقدس و حکمت  
 در بودن براق پست تر از فعل بلند تر از سوار بر شکل فرس از برای اشارت است بآنکه طلبیدن در سواران  
 بودند و در قرب و خوف و از برای اظهار سحره بوقوع اسراع شدید بدیه که موصوف نیست بدان در عرف و خلوت  
 و حضرت شیخ مفید مؤمنند که نام او براق است نه فرس و فعل و اشتقاق براق از سیرین است یعنی همان از جهت  
 سرعت سیر و در وقایع عیاض گفته او را براق اندان گفته که در رنگ بوده شاة بر قاصد گویند که میان صوف  
 ابيض وى طاقات سیاه میباشد و صاحب مذهب گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده  
 که چون آنحضرت پای در رکاب نهاد براق سر کسی کرد پس جبرئیل علیه السلام بر براق گفت چه شده است ترا  
 سر کسی بکشی سوار نشده است ترا هیچ کی گرامی ترا نه محمد علیه السلام پس عرق کرد براق و نشست بر زمین و آمد  
 پیش پست آنحضرت بر پشت امی و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق آماده بود برای سوارى نبی علیه السلام  
 و بعضی گفته اند که هر نبی را براتی بود بر اندازه قدرت و مرتبه وى چنانکه در روایات آمده است که ابراهیم علیه السلام  
 آمد بر براق سوار از بیت المقدس بیکه از برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل بنفس براق است  
 و الله اعلم و وجه انتصاب براق باز جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود و بر فوئی که سوار شده بود و یکسایان از جهت  
 همه در فوئی دیگر و بعضی گفته اند که این انتصاب براق برای نانو و طرب و افتخار بود نه بطریق استیفا و در سر کشی  
 چنانکه در حدیثین فرموده است یا بشیر فافارنا علیک بنی اوصعین او شهیدان گویند که رکاب براق در دست جبرئیل  
 بود و نام در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام و ولیف آنحضرت بود و شاید

که نخست در کباب باشد بعد از آن در انشای طایف محبت و عنایت آن حضرت علیه السلام و تقضای آن کرده باشد  
 که او را بر داشته و بهت خود ساخت یا تحت روغن باشد پس از آن دی رعایت طایفه ادب و مکریم آن حضرت کرده  
 فرود آمده باشد و الله علم پس رسید بر زمین نمکشان پس گفت جبرئیل آنحضرت را فرود داد و نماز گزید اگر این زمین غریب است  
 پس از آن بمید رسید و زمین که گذشت که رسول علیه السلام بود و درین دو جانب جبرئیل گفت فرود آی فرمود این  
 چیست یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن یا محمد و بر دیس از آن سینه کسی را که از راه یک سوی است و میخواند آنحضرت  
 را فرمود این چیست گفت سیر کن یا محمد و بر دیس از آن گذشت بجماعه که سلام کردند بر آنحضرت و گفتند السلام علیک  
 یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاضرین گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوئی یا محمد یا ج  
 سلام ایشان گفت الحمد لله پس گفت جبرئیل آن عجز که دیدی دنیا است و باقی نمانده است از دنیا  
 اگر بهای مقدار که باقی مانده است از عمر آن عجز و آنکه او را دو خوانند ترا ایس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را اختیار  
 میکردی است تو دنیا را یا آخرت و گمراه میکرد ایس ایشان را و آنجا که سلام کردند بر او ابراهیم و موسی و عیسی بودند  
 علیه السلام و در روایات آمده است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بموسی علیه السلام که نماز میکند و در  
 در قبر خدیش فرمود باشد انک رسول الله چون اینها زنده اند نزد خدا تعالی میکنند چنانکه ذکر میکنند ابل بهشت  
 در بهشت می آید یک کلف باشد آن بعد از آن گذشت آنحضرت در راه بر اقوام و طوائف نام ازین کان و میدان که  
 در عالم برزخ و مثال با نماز و غیرات اعمال و احوال خود مشغول و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد از آن رسید  
 پریت المقدس و بستان بران طایفه کباب مسجد که الان او را باب محمد میگویند پس در آمد در مسجد و گدازد و در کعبه  
 و ظاهر این دو رکعت تحمید المسجد بوده حاضر شدند و آنکه و تمشیل گردانیده شدند و ارج اینها را آدم تا عیسی و شما  
 گفت خدای را و صلوة فرستادند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اقتراون کردند همه الفضل محمد پس از آن گذشت  
 تکبیر بر آورده شد برای نماز و تقدیم کردند محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علیهم السلام آنحضرت امامت کرد و هر انبیاء و اولاد  
 افتد اگر در دلی و اختلافت کرده اند علمای که این نماز فضل بود یا فرض و اگر فرض بود نماز عشا بود یا صبح و عشا  
 از میان حدیث چنانکه زنده شده است که در آمدن در بیت المقدس پیش از عروج باسما آن حضرت پس نماز عشا بود  
 در قول کسی که گوید که این تحفه بعد از نماز است نماز صبح باشد و بعضی این را ترجیح کرده اند که آنحضرت را باستماع  
 کلمات و برکات فرود آورده اظهار فضل و شرف بر انبیاء نمود و بظاهر این سبب گذشت بود که چه در هر دو حالت باشد  
 هم پیش از عروج و هم بعد از آن و یکی از تو شوق این خیال بی ذکر عظامی حدیث در روایات ایشان را از حدیث است

بعد از آن در نظر آمد که شیخ کبیر عماد الدین بن کثیر که از اعظم علمای حدیث و تفسیر است که نازگنار دین آنحضرت  
 با نیایش از عروج او بعد از آن در بهر دو حال است گفته که در حدیث چیزی هست که دلالت دارد بر آن  
 و هیچ مانعی نیست از آن و الحمد لله العجب از شیخ بن کثیر رحمة الله علیه گفته که بعضی مردم گفته اند که آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم اقامت کرد در کاهان و آنچه متعلمین و متواتر دانند بر آن روایات است که در سبب القدس  
 کرد ظاهر آنست که بعد از رجوع کرد اینجا چرا اینگونه شیخ که هر دو جا بود و در بهر دو حال بود با قطع نظر از کثرت  
 و ظهور روایات و درایت و الله اعلم چون بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از مسجد آمد در جبرئیل  
 او ندی از خرد و آفری از لعین و خیر گر دانید که هر کدام را که بخوری اختیار داری پس اختیار کردی صلی الله علیه  
 و آله وسلم لعین را و گفت جبرئیل اختیار کردی فطرت را و او فطرت اینجا دین اسلام و استقامت بر آنست یعنی  
 اختیار کردی استقامت اسلام و استقامت را و لعین علامت آنست زیرا که سهل و لطیف و ظاهر و شایسته  
 حشر با از دشمن را و در العالم مثال دین و علم داشته اند و هر که در خواب بنید که بخورد و تعبیر او آن باشد که بهر از  
 علم و دین یا بدو الحمد لله که کاتب حروف در بعضی مناجات کوزه بود پاک بر از شیر شیرین سر و دیده است و همه را  
 فرموده بخلاف خبر که ام انجیانش و جالب انواع شراست و در بهر حال و حال و بعضی گفته اند که حرا و فطرت خلقت  
 است و لعین بنا خلقت بر دست و نبات لحم و شغل از دست و خستین چیزی که می در آید چون مملود را می شکافند  
 افعالی او را آنست و نیز یاروت و عجوب آنحضرت بود و خبر اگر چه در آن وقت مباح بود زیرا که تفسیر اسرار که بود  
 و تخریم خبر مدینه اما غایت امدی حرمست بود یا اجتناب کرد از وی بجهت نوع و نوع لعین با نگوی حرام خواهد شد  
 در آخر و نیز موافق جواب بود علم الهی و گفت جبرئیل اصبت الفطرة و در روایتی اصبت فاصاب الله بک و اگر  
 گوئیم که آن از خرمش بود با وجود آن اجتناب کرد از جهت شایسته و فضائل و در روایتی آمده است که گفت  
 جبرئیل اگر اختیار میکردی نو خمر را گمراه میشدند اما است نو دی افتادند و شرب نعمت است تو در شرب همین حرم  
 دنیا می افتادند که الله فساد داده نباشد است و در حدیث این عباس رضی الله عنهما در فوج آمده یکی از لعین دیگر  
 از غسل و در روایتی آمده ای از آب و لعین و فکر عمل نیست و بر هر تقدیر بنابر حق را لعین است او  
 از آن این ادانی نزد و صلی الله علیه و آله وسلم نیز آمده صریح به الحافظ عماد الدین کثیر آمده است که انبیا علیهم السلام  
 گفتند بر دو گاه از میان ایشان امیر ایمان موسی و داود و سلیمان و عیسی صلوات الله علیه و آله وسلم و جبرئیل و میکائیل  
 و خطبه ای شنیع و بعضی اهل کرامات و بیانات که مخصوصی گردانیده است بر دو گاه از عالمی و تقدس ایشان از زبان

ایشان و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم را جمیع نیز زبان کبشا و گفت شما نشان خود پروردگار  
 جل و علا را من نیز نشان خوانی کنم و فرمود الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین و بشیرا و نذیرا للناس اجمعین انزل  
 علی الفرقان نمیه بیان کل شیء و جعل الی و سطوا و جعل الی هم الاولون و هم الاخرین و شرح فی صدری  
 و وضع غنی در دوی و وضع فی ذکر و جعلنی قاضیا و حاکما پس گفت ابراهیم علیه السلام بندگان افضلکم محمد بعد از ان  
 اسراجی آوردند از جنه افرووس و از یمن و شمال دوی و ملاک و بر آید بران و رسید آسمان و دید در آسمان با بعضی  
 انبیاء که نامور شدند بملاقات آنحضرت و متشخص شدند در آسمانها بعد از تنقیل و ریت المقدس و سلام کرد  
 بر ایشان بروی که در احادیث مذکور شده است و از عجایب حالات و غرائب حکایات که درین باب ایت کرده اند  
 آنست که چون آنحضرت آسمان ششم رسید و موسی را دریافت از آنجا برقت موسی بگریست و گفت غلامی را  
 بعد از من فرستادند و برگزیدند که موسی را بیدار است و بیست را بیشتر از آنچه می در آید از امت من گفته اند که این  
 بکار موسی علیه السلام مخافا و خنده بود و بر جسد بود زیرا که جسد او عالم متروک است از اعدا و دشمنان چه جاس  
 کسی که برگزیده است او را خدا تعالی بکلام خود در رسالت خود گردانیده است از الوافرم بلکه این اسف و حسرت  
 که از آن فوت شد و از آن چیزی که تشریف دیگر و بر روی رنح در جسد بسبب آنچه واقع شده از امت او از کثرت مخالفت که  
 متقیف است بر تنقیص او ایشان را که تسلیم تنقیص او را نیست زیرا که هرگز راست نشی آن که اتباع کرده است  
 او را بود کسی که اتباع کرد او را علیه السلام کمتر در مدافعت و کسب اتباع کرد و پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم  
 که اتالی اشع این جور فی فتح الباری و ابن ابی عمیر که از عوفای مالکیه است گفته حق تعالی نماده است و در وی  
 انبیاء رحمت و رافت خرات خود را در کسب و محبوب ساخته است ایشان را بران تحقیق که گریست پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله و سلم بر بعضی امورات پس گفته شد او را چه چیز در گریه آورد زیرا رسول الله فرمود این رحمت است  
 و رحمت بلکه خدا تعالی از بندگان خود که رحمت کنندگان را و تحقیق گرفته اند انبیاء علیهم السلام از رحمت خدا  
 فیض و انزلیست رحمت و در دلهای ایشان نیز بنده گان خدا بیشتر و او تر از دیگران پس از نبوت گریست  
 موسی علیه السلام از جهت رحمت و شفقت و انش را زیرا که این وقت انفصال وجود و کرم و وقت قدوم  
 حبیب کریم است تا خالص شود خلع قرب و فضل عظیم پس امید داشت در نیوقت قبول و انفصال که رحمت  
 کند خدا تعالی امت او را برکت این وقت و ساعت ذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که بچنه کو و ک است  
 از بعضی های دیگر بسبب شرف آنحضرت است نسبت بوی و عرب نام میکند و در مستقیم الحسن و قلام او را که



در وی بقیده از قوت است و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد با تمام کردن ریلعت جل جلاله  
کثر افتضالا ستر ارقوت را اس کول است و تا دخول درین شیخوخته و عدم دخول نفعت هر دم و رسیدن شرف  
وی و عدم تفرق ضعف در قوت وی صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه اطلاق کرد بر وی هر دم در وقت قدوم  
آودن آنحضرت بدین اسم شایسته و برای گیرش الله علیه و آله و سلم شیخ یا کما آنحضرت آن بود از این بکر گفت  
بنده مسکین و از سخت بود عدم طریال شیب بر آنحضرت مگر موسی چند در اس و محیه شریف دی تا در نظر مردم بهر  
ضعیف نیاید چنانکه بیان این سخن در باب حلیه شریف گذشت و تحقیق ظاهر شد از اعتناء و شفقت موسی  
علیه السلام بر امت هر چه در تحقیف صلوة که از پنجاه به پنج آمده و گفته اند که تهنید اعتناء و رحمت از موسی برین است  
مروم بهجت آن بود که وی علیه السلام خوانده بود در تورات صفات این است را و او فرمود که ایشانرا است  
دی سازند فرمودی تعالی اینها است احدی خواهند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت چرا از است احدی کن  
و صل بعد از آن برواشته شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسوی سدره المنته که بوی منتهی می شود  
اعمال خلق و علوم ایشان و از آنجا نزل میکند امر و گزینش و احکام نزد وی و قوت میکند ملائکه و هیچ کس  
ساجد است و تجار از آن مقام و عروج از آن نیست و بوی منتهی میگردد و آنچه صعود میکند از عالم سفل و نزل میکند  
از عالم علوی از امر عالی اعلی و تجار و مکر و از آن هیچ کی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم باز  
ماند و جدا شد از حضرت وی جبرئیل و گفته بوی آنحضرت با جبرئیل آنچه جای باز ماندن و جدا شدن است  
این جای نیست که دوست و دوست را تنها گذارد و جبرئیل گفت اگر مقدار سه روز گشت نزدیک ششم سوخته شوم  
گفتا فراتر عالم نماند و بازدم که نبردی باله نماند و اگر کبیر سر موسی برتر بریم و فر فرغ بجای بسوزد بریم و در بعضی  
روایات آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجبرئیل علیه السلام که اگر حاجتی داشته باشی بمن بگو تا  
بحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من آنست که بخواه از درگاه که فراخ کنم روز قیامت بازوی خود را بر  
هر اطراف بگذرند برانی است تو از این روایت معلوم شد که سدره المنته در آسمان ششم است و در روایت دیگر  
آمده که در آسمان پنجم است و تطبیق میکنند میان روایتین با آنکه پنج دی در آسمان ششم باشد و شایع است در  
آسمان پنجم است و تطبیق میکنند میان روایتین با آنکه پنج دی در آسمان ششم باشد و شایع است در آسمان  
پنجم و وجه تسمیه بسیده که بعضی رخت کنار است موقوف بر علم شایع است و میگویند که درین رخت  
سه صنف منفعت است ظل مدید و طعم لذیذ و رای لطیف و نیزه ایمان است که جمع میکند قول و عمل

در باره نبوت موسی علیه السلام

درست را اول بینه اعمال است بطریق اینست در کتب معتبره قول گذاروا لواءا منکم که این درخت نشانه شد  
در آسمان چنانکه در آنجا نشوید و در زمین و نیز در قعر شکلی که چنانکه در میان و زمین نشاند و پیش ازین در میان  
باشد چنانکه سیر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در راه او تپانده که مفوس باشد در زایچه پست چنانکه در زمان و  
در میان جنت نیز احتمال دارد که مفوس باشد و الله اعلم بحقیقه الحال و از سنده معتبره می برانند چهار چیز  
دو در باطن و دو در ظاهر اما آنکه در باطن اندر در شست می برانند آنکه در ظاهر اندیش و فرات اندر از آن شیبایی بر  
سلم میشود که چهار هزار خیمه اندیش و فرات است و میان و میان پس بعضی میگویند که بودند اینها از جنت باین منته  
است که نافع و فرات است و چهارده هزار خیمه است و بعضی میگویند که پنجاه هزار خیمه است و برآمده اند و الله اعلم و در میان  
چیز را نوشته اندان عجایب و غرائب که عقل در آن حیران است و مانند را بیدار و غسل و غیره و الله در شست و شوی  
آنرا چنانکه منطوق قرآن عظیم است و روایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث الشریف رضی الله عنه که چون برآمد  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آسمان به فقم نهری دید که بر سنگ حیرت آفرین قوت و زمره جاری است و ادانی  
آن از سبب و فقه و قوت و نو و زبرد است و آب وی سفید تر از شیر و شیرین تر از شهد و زمره و آب و جوی  
این چیست فرمود این عرض کوثر است که داده است تراضا استعالی و در حدیث ابی سعید آمده که در شست و شوی  
میشود چشمه که از سبیل میگویند شش می گردد و از وی دو نهر یکی را کوثر میگویند و دیگر را نهر حیرت و این نهری است  
که چون عصاه از دوزخ سیاه و سوخته برانند چون در وی نیفتند و ساعت نزد تاز و شوند و سدره المنتهی را از  
پوشیده مانند طبع و پر و از آن بالا بر برگ فرشته است و وصف آن به تمام بیرون از حد قیاس عقل است و  
در میان نهری برای آنحضرت ادنی از آن و لکن غسل پس اختیار کرد لکن در چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و اینجا  
نیز نماز گذارد و با نیل و امانت کرد و ایشانرا چنانکه در بیت المقدس بود از آن نموده شد و بیت المعمور و برداشته شد  
از آن برده اینچنین است لفظ حدیث ثم رفع الی البیت المعمور و تفسیر کرده اند و از باین معنی گویا میان دی میان  
بیت المعمور و عالم بود و قدرت نبود و در آسمان پس برداشته شد و بلند گردانیده شد و آورده شد و بعد از بیت  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نایب آنرا و بیت المعمور مسجدی است بخدا که میگویند تا آنکه اگر فرض کرده شود آنجا  
او بر زمین می افتد و گویند که این خانه است که فرستاده شد برای آدم علیه السلام بعد از او بطریق و است  
بعد از وی ابراهیم و بعد از شیت وی بر آسمان مانند کعبه است و در زمین طواف میکند و از آنجا که از آنجا که  
چنانکه طواف میکند کعبه را و ادبمان وی در آید بیت المعمور را هر روز میفتاد و هزار فرشته و چون بیرون می آیند

باز دیگر در بسوی ارباب دیگر در روز دیگر بنهاد و نیز در یکی که آیند و همچنین است از آن روز که پیدا کرده اند تا ابد  
و این دلیل است بر عظیم قدرت پروردگار تعالی و تقدس و هیچ خلق غلیظه تر و بیشتر از ملائکه نیست و روایت  
است که نسبت در آسمانها از زمینهای جای یک شیر گمانگذاشته است فرشته جبرئیل خود را برای پند و  
پنج قطره از دریا با آنکه موکل است بروی فرشته آمده است که در آسمان نری است که او را نیز جبرئیل میگویند  
ی در آید آنرا جبرئیل علیه السلام هر روز و فردا و در وی پس زبردن می آید و می افشاند بر بالای خود را  
و جدا میشود از وی و بنهادن بر آن قطره و پیدا میکند پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس آنها اند که نماز نمی کنند و در  
بیت المعمور باز بزمی گردند بسوی وی و همچنین هست در مواهب که نیز تفکر داده است از امام فخر الدین رازی  
رحمته الله علیه و فرشته قبول و تعالی و عیسی ملائکون که عطا و مفاعیل و محاک که آنکه تفسیر اندر و آنچه کرده اند  
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت در عین عرش نری است از در مقدار سفت آسمان و سفت زمین و سفت  
دریای در آید و در وی جبرئیل هر سحر و غسل میکند و در وی و زیاده میکند و بر روز خود و جمال جبرئیل خود می افشاند  
و پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که می افشاند بر وی چندین نیز از فرشته تار و زخمی است و روایت کرده شده است  
که آنجا ملائکه اند که تسبیح میکنند خدا تعالی را و پیدا میکنند حق تعالی هر تسبیح فرشته گفت بنده مسکین شکر الله  
علی طریق الحق و یقین که اگر در آسمانها تسبیحات ملائکه فرشته پیدا میشوند چه عجب که بزمین نیز از تسبیحات  
و تسبیحات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خاصگان و معلماست پیدا است شده باشند و الله صلی  
کلی شیئی قدری گفت صاحب مواهب که این در آید ملائکه است که بر اسب تعبیر اندر و آید ملائکه موکل  
بر نباتات و از زراف و حقه و موکل و بر تصویر بی آدم و ملائکه که نازل میشوند در مواهب و ملائکه که میزنند مردم را  
روز چهارم و فرشته جنت و ملائکه که می آیند بتعاقب در لیل و نهار را تصبط کنند اعمال بنده گان را در شپه روز و بخت و  
هر از فرشته که بر فرشته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آیند و خوف میگردانند آنرا و آنرا که نایب میکنند  
در فرات معلوم آنها که میگویند بر بناگاه خود و آنهایی که دعای کنند منتظر آن نماز را و آنهایی که گفت میکنند نانی  
را که میروی کنند جانم خواب مرا از بر هر یکی از آسمانها فرشتگان اند که هر طایفه را تسبیح جداست و آمده است  
که هر ملکی از حاکم گوش را در و بیاست و در جسد وی که مشتبه میگرد و بعضی بعضی و اگر یکی از آن بگردد باز و  
خود را چو شده و یا را یک پیر از بازوی خود و حله عرش نبشت فرشته اند و این غلظت که مسافت از نزد گوش  
تا گوش دیگر ایشان دو سیست سال و در روایتی هفتاد سال است و در کتاب الخطمه مرابی و شیخ را خیر نادر کرده



که سوگند خورده است حقیقتا بدان ثانی قلم وحی است ثالث قلم توقع است عن الله ورسوله را باین قلم طلب  
 ابدان است که حفظ کرده میشود بدان صحت ابدان خاص قلم توقع است از ملوک و ارباب ایشان و باین سیاست  
 و اصلاح کرده میشود امور محال که سادس قلم حساب است که ضبط کرده میشود آن اموال مستخرج و مصرف  
 و مقایر آن و این قلم از راق است سابع قلم حکم است که ثابت کرده میشود آن حقوق نافذ گردانیده میشود آن  
 قضایا تا من قلم شهادت است که گواها شده میشود آن حقوق سابع قلم تبیین است و آن کاتب وحی منام تبیین  
 تبیین است و عشر قلم تواریخ عالم و وقایع است حاوی عشر قلم نعت و ثناء جمیل آنست ثانی عشر قلم جامع  
 و آن قلم روبرو و عظیمین و دفع شبهات تحریفین این اعلام است که بآن انتظام و مصالح عالم است و کافی است  
 در جلالت و فیضیت قلم که نوشته شده است بوسی کتب الله و سوگند خورده است بوسی خدای تعالی و در آن  
 جمیع خود نبی پوشیده مانده که بعد از قلم الهی که اعلا و اعلی است و حقیقه آنرا جز خدا و رسول کسی نداند این قلم و نبی است  
 که نوشته میشود بوسی علوم و آنچه ذکر کرده است این قابل معلوماست که مستلزمات علوم اند و اگر آنها مخفی  
 و پنهان نگردد و نیاز و الا ان شمله اند برای آن فتیله برادران نموده شده با حضرت علیهم السلام بهشت و در آن  
 آن صفات و نفوس که مذکورند در کتاب و سنت و بدیهت را که مظهر رحمت الهی است و دید و درج را که محل  
 و توحیدی و کشنده و داشته شد بهشت بکسبه شد و درج و عمل کرد و جبهه بسبیل و نشست شد آتش کون و وحش  
 از ظاهر و باطن ریخته شد و شد تا قدم من و ذنبه و اما خرد و بعضی روایات آمده که ایشان کرده شده که  
 و در حق از درختان بهشت که بنور و بهشت در حق حسن و اعلی این پس بر خود را از خرد و می گشت نظاره و در حق  
 که چون خرد و آید بر زمین مواضع که در حقیقت راضی الله عنهما پس باردار شد بظایر راضی الله عنهما و اینجا اسکال محبت که  
 ولادت ظاهرش از نبوت بهشت سال چیریت و اسرار بعد از نبوت است مگر آنکه التزام کنند که آنحضرت را پیش  
 از نبوت نیز اسرار بود و در تمام این حکایت منام است با حضرت را پیش از نبوت و بهشت و را در بهشت و این  
 و این واقعه در اینجا است و لیکن ذکر این قصه و در اینجا است نباشد و الله اعلم بحقیقه آحاد و صلی و چون روایت  
 آیات الهی و نبوت در آمدن در شهر قریب بخجوه و آخر رسید و از انقطاع پذیرفت و تنها ماند و هیچ کس  
 با وی ماند بخجوه و جایی فرامی رفتاد و حجاب که هیچ جای دیگر نمیکشاید آمده است که مطهری هر حجاب با آنکه سال  
 راه بود و پیش اند و سپایه را در و اعانت حمدانیت حق جل و علا قطع کرد و حیرت و دشتی و جلال و عزت و کبریا  
 میش آید ندای گفت الهی یکصدین ندا رسد و در گفت یا محمد خان یکصدین گفت و در وقت که این آواز از آسمان

از کجا آمده باشی که بدان یافتی بیرون آمد از حسی که حاصل شده بود پس از حضرت ندا آمدن باخیر البیرون  
 او را یا اعداؤن یا محمد فرمود پس نزد یک گروه داند مرا بخود پروردگار من چنان شدم که در سوخته ام و من  
 فتنه ای فغان آفتاب و قوسین او ادلی و پریشان من پروردگار من چیزی پس توانستم که جواب گویم پس نهاد  
 قدرت خود در میان دوستانه من بی تکلیف و بی تحدید پس یا ختم بر او آنرا و پسین خود پس و او مرا علم اولین و  
 آخرین تعلیم کرد و انواع علم را علمی بود که بعد گرفت از من گمان آنرا که با یکسنگ گویم و یکسک طاق و بر شستن  
 آن ندارد و حیرت و علمی دیگر بود که خیر گردانید و راه را و گمان آن علمی بود که امر کرد مرا به تبلیغ آن بجا علم  
 از است من پس گفت آنحضرت ای پروردگار من متوض شدم پیش از قدم آوردن من با تو ناگاه ندا  
 شنیدم بلیتی که شب بهشت ای بکرست که می گوید وقت فارن ربک یعلی پس تیب کردم آنکلی بی بکرانجا از کجا  
 پروردگار پس نیازت از نماز گذاردن حکم شد که من بی نیازم از نماز گذاردن براسه دیگر و من هیچکس بی نیازی  
 رخصتی علی غرضی بخوان یا محمد این آیت را هو الذی یعلی علیکم و ملائکته لیخبر حکم من الظلمات الی المنور و کان بالمؤمنین  
 پس صلوة من رحمت است بر تو و بر است تو و اما شتوانید من ترا و از آنرا که ای بکرست رضی الله عنه سر  
 آنست که انس گیری تو بجال خود میانی در مقام پرستیت یا محمد چون خواستیم که کلام کنیم بر او ترا و می پس  
 پیستی عظیم پس بر رسیدم او را و ملائکته یمنیک یا موسی پس حاصل شد و انس بکرست و حال خود اند بختین  
 تو ای محمد خواستم که انس گیری با تو را بخود که پیدا کرده شده تو و وی از یک طلیعت و دی انیس شود و دنیا و آخر  
 پس پیدا کردم فرشته را بر صورت وی که در گذشت و ابلیس وی تا زائل گردد و از توانستیا شش لاحق نشود و از  
 چیزی که باز دارد و تراز نمی خواهی از بعد از آن پر سید و میالی چه شد آن حاجت جبرئیل که در خواسته بود  
 از تو گفتند خداوند او را تا تری بان گفت قبول کردم حاجت را و لیکن در حق کسیکه در دستار تو ترا و صحبت داشت  
 است فرمود پس تسلیم شده شد بر من رفرف سبزه که غالب بود و نور او بر نور آفتاب پس دخیلن بان نور  
 و من نهادم من بران رفرف و برداشته شدم یا رسیدم بعرض پس دیدم امر عظیم را که تواند از نهاد  
 آن کرد پس نزد یک شدین قطره از عرش افتاد بر زبان من پس بچشمم چیزیکه بچشمم هیچ چشیده هرگز نیز بر این  
 توان حاصل شده و خبر اولین و آخرین در روشن گردانید و دل مراد پوشید نور عرش مرا پس دیدم همه چیز را  
 بدل خود و دیدم آن پس خود چنانکه می بینم از پیش و در هر طلیعا طر که میدوید و اصل لباطی را که میدیدم و من  
 باشد از دیا و جز آن بتبیه باید دانست که آنچه و کرد و شده است و درین محل رفیع از جایها و در حق مخلوق

نه در حق خالق عزوجل حق سبحانه منزه است که تجویز باشد و می شود و را چیزی نه زیرا که حجاب محیط میکرد و تقابل  
 محسوس و تجویز خلق انداز حق تعالی یعنی اسما و صفات و افعال و بسیار مخلوقات از انوار و ظلمات هر یکی را  
 از حجاب مقامی است معلوم و فیض به نسبت ادراک و معرفت مقسوم و ملائکه مغربین از انرا که در شرف معلوم اند  
 و گویان که مقرران درگاه اند و تجویز بند خود را بآبست و بکبر و جلالت و قدس میومیت و صفات حجاب و انبساط  
 و ملائکه تجویز اند و طبقات مختلفه اند هر یکی را از ایشان را مقام معلوم و درجه معین است و مخلوقات تجویز  
 از زمین پس فی تجویز بند برویت نعم از نعم و برویت احوال از تحویل هر دست اسباب از سبب قوی تجویز بند بعلم  
 از نعم و قوت از قوت و ازین جهت جمالت نعم از نعم و بجا احباب از دواب و قوی اند و شایسته مبارک  
 و قوی بشیوات محرم و معاصی و سیاست و قوی تجویز بند باموال و زمین و زمین حیوة الدنيا اللهم لا تعجل بهنک  
 فی الدنيا و الاخرة و ذکر بذا الکلام بعض العارفین رحمة الله عليهم اجمعین و یاد داشت که این نعم و قوتی فقیه  
 که مکتوب شده است و معبر بقایا قوسین از ادوات گشت و بگو رست و راه و شایسته مهران غیرم و قوتی فقیه که مکتوب  
 در سوره البقره که این نسبت برودیت و قمر بر جبرئیل است بقول مختار و صافی و حسیاق آیه نیز ظاهر است و ران و بیضا  
 برویت و قمر برودیت و قمر بر جبرئیل است بقول مختار و صافی و حسیاق آیه نیز ظاهر است و ران و بیضا  
 و غایت ادب و احوال حجاب برودیت و نگار داشت حد عبودیه و غایت سکون ملکیت ملکیت باطن و ظن  
 و موالات یغیر بصیرت آنکه با وجود و ظهور این آیات و ذکر آیات هیچ یکی از آنها توجیه و صفات نفی موده میل  
 در غایت نکشود چنانچه نفی موده ای سبحانه ما زان البصر واطنی چنانکه بندگان خاص و حضرت انوکا می کنند  
 و این کمال است که جز اکل بشرو سید ریل را صلوات الله و سلامه علیه نسبت دعا و دعوت نفوس بران است  
 که چون در مقام عالی اقامت کند مقام اعلی را مطلع و قشرف می باشد چنانکه کلیم علیه السلام چون مقام  
 مناجات و تکلم رسید طلب کرد و ریت را و این نوعی از سکون است که در مقام قمر بران رفاهیت  
 اوب درمی انگذد و سید اعلی اند علیه السلام چون در مقام قمر بران رسید و بایده شد و تا که ریت آنرا  
 التفات کرد و بصیرت وی بجز آن چیز را که اقامت کرده است و روی و ارواح و شهود و خود جز آنرا و اینرا  
 رسانیده شد تمامه ارواحات مراتب و در جابجاست که قضی و اعلان آن ریت حق است و بعد از تقدیر فایده ای  
 اعلام مقامات اهل خود را باب تکلیف است و فرموده که لایزال البصر و بصیرت هر دو متواضعی متواضعی  
 شد و در هر بصیرت و ریافت بصیرت که آن کرد هر چه چشم دید و دل تصدیق آن نمود و بعد حق و صحیح بود

رسید آنحضرت بکمالی که سبقت کردندان اولین و آخین را و گشت مجتبی و امین و مستقیم شد بر هر طریقی  
 و در دنیا و آخرت و شوم خور و حتم بخانه و گفتن و انشراح الحکم انک من المرسلین علی خیر ما استقیم و  
 فضل الله یتیمه من یشاء الله ذو الفضل العظیم و فرمود غازی الی بعده ما اوحی بکما عظم و منزه و تعالی و  
 و بشارت و اشارات و اخبار و آثار و کرامات و کمالات که در جملین ابراهیم و اعلی است و همه شامل آنحضرت و  
 دست که میم آورد و بیان نکرد اشارت بآنکه جز علم اعلام الیه با و رسول محبوب بدان محبت نداشت  
 آنحضرت بیان کرد که یاربنا انما نقابلک بحافات و قدس و کبر و اطلال یعنی از کمال اولیا که شرف اتباع و مستند  
 زمامه و الله اعلم آورده آنکه چون پیدا حضرت بر عرش دست زد و عرش بدران اجلال و دی نداشت و از زبان  
 حال گفت یا محمد توئی که شایسته گردانید ترا حق تعالی بکمال احدیت خود را و مطلق گردانید بر جمال احدیت  
 خود و در پیش انعام مخیر و یقیناً آنکه از کلام راه و راه و یک طریقت گره را که خود کشاید گردانید بر انعام شمس و شمس  
 انعام خلق در سبب و تحریف و خوف یا محمد پدید که در راه و راه و یک طریقت گره را که خود کشاید گردانید بر انعام شمس و شمس  
 من لا اله الا الله پس زیارت شد سبب راقدا در تقاضی من پس رفت محمد رسول الله پس گفت که شایسته  
 من و کم شد اضطراب من گشت اتم و سبب آرام دل من و باعث امانت من این بود که اتم بود بر سبب  
 چگونه افتاد برین نظر تو یا محمد انما نرسل رحمة العالمین و لا یزال فیضه یا شاد ازین رحمت و غیب  
 آنست که گویای دمی مرابرات من از آنکه شایسته گزیده اند من اهل زور و قرار کرده اند برین اهل دست  
 که من گنجای دارم کسی را که شایسته نثار و امان و یکتا و یکتا که نیست مرا و را که نیست یا محمد که یک و نیست ذات او  
 هر نیست صفات او چگونه منتظر باشد برین و محمول باشد برین چون رحمت اتم و است و است و است و محض  
 او متصل است بذات او چگونه متصل شود برین متصل گردد از من یا محمد سوگند برست و می یتیم من قریب  
 بوی و نه بید از وی الفضل و نه حامل او و نه موسع او ایجاد کرد و مرا الفضل خود اگر خواهر حق کند بر جان  
 خود من محمول قدرت اتم و محمول حکمت او و جواب داد آنحضرت با سائل خود بچشم یکیش و من  
 مشغولم از تو و ما غم از آنکه ممکن بر من صفات وقت مراد شوش که در آن قوت مرالین نگاه کرد و آنحضرت  
 عرش نظر توجه و التفات بویل کرد و بسوی وی و نه خواند بروی آن مسطورا و می البه خرفی نیست مژگان  
 و اقلی و آورده اند که چون رسید که آنحضرت علی السطیحه که در کمر بر تپه تاب و قسین و غن که در احوال است  
 را بخت خداوند عذاب کردی ام را بعضی را بحجاب ره و بعضی را بخت و بعضی را بخت و بعضی را بخت و بعضی را بخت



فرمودی بجهان میفرستم بر ایشان رحمت و مبدل میگردانم بدینا ایشان را نیکم و هر که دعا کند مرا ایستاد بیکدیگر  
بگویدم او را و هر که بگوید که عطا میکنم او را و هر که توکل کند بر من از ایشان کفایت کنم او را و دنیا می توانم  
کنان او را و در آخرت شفیع میگردانم ترا و از ایشان و اگر نمی بود عیب تحت محاسبه نیکم از ایشان  
مصلحت چون خاص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که باز برگردانم فرمود خداوند از هر قادی از سفر را تحفه عطا میفرماید  
من ازین سفر بیت فرمودی تبارک تعالی من بکرا ایشان چون بگردند و بر ایشانم و در قبول برای ایشانم  
و نشود در به حال معین ایشانم فلطوفی کنم با امت محمد و بتری کنم صلی الله علیه و آله و سلم و علی و امیرالمومنین و حسن و حسین  
با آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحیح کرد و حدیث کرد مردم را بدان مراد شدند جماعت از ضعیف الایمانان و بدین  
بعضی از مشرکان بسوی او برگشتند و جمیع جبرواری از یار خود که چه میگویند مرا امشب به بیت المقدس برو و گفتند که ای پسر  
ای گویدی این را گفتند ای می گوید گفت پس هر چه دیدی می گوید راست میگویند بایان آورد من بدان گفته بودم میگویند  
تو او را کتب به بیت المقدس رفت و پیش از صبح اینجا آمد گفت من تصدیق میکنم او را و در ترانان و اگر گوید که بر  
آسمانم نم و باز آمد تصدیق میکنم چه جای بیت المقدس پس از آن روز او را صدیق لقب شد و فی الله  
پس آمد ابو بکر رضی الله عنه و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت حدیث میکنی یا رسول الله ایشان  
بجز بیت المقدس فرمود آری میکنم گفت یا رسول الله وصف کن آنرا پس که من رفته ام آنجا و دیده ام آنرا پس وصف  
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت ابو بکر اشد آنکه رسول تطلب ابو بکر آنرا نه بجهت قطره شکر و نه به  
وی بودی فی الله عنه خود بخود شنیدن تصدیق کردی آنکه وصف کرد آنرا بشنود و بیکجاست اظهار صدق  
آنحضرت بود بر قوم زیرا که ایشان و ثلث داشته بخرا فی بکر و تصدیق وی محبت می نمود با وجود آن در مقام  
استعلا و استکشاف آمدند و پیر سیدندان آنحضرت اوصاف و احوال بیت المقدس پس جواب دادند  
همه از حدیث مسلم آمده که فرمود آنحضرت از بعضی چیزها حاضر شد مرا و آنجا آن پس اند و بگویند شد و محبت  
شدند و من میگویم هرگز انجمن اند و بگویند شده بود پس نموده شد مرا بیت المقدس چنانکه از هر چه بر سر  
خبر دادند و گفته اند که این دو احتمال دارد یا مسجد را بر داشته نزد آنحضرت آوردند یا که تحت بقلعش را در  
طریق العین نزد سلیمان علیه السلام آوردند یا قیاس کردند آنرا با آنحضرت چنانکه مثل ساخته شد شدت و در ذریع و زمان  
که تا او را احتمال دیگر آلت که بر داشته شد برده و در آنجا که بیت المقدس است نمودند و در روایتی آمده است  
که جبرئیل علیه السلام مسجد اقصی را آورد و نزد یک خانه عقلی در نظر من برداشت و آن میدهم و آن هر چه می پسندید

جواب میگفتم و در حدیث ام بانی آمده که پرسیدند که بیت المقدس چند روز از فرمود آنحضرت من مشرود بودم  
در باب آنرا اکنون که مرفوع و مکشوف شد بر من مشرود و خبر آورده ام که چون رجوع کرد و آنحضرت را  
مطهر گذاشت بقا فله از قریش که علیه بر داشته بودند و دروغ بودی و در غار بودی سیاه دیگری سفید و چون بر دامن  
تقابل شتر آوردند شتر میدید و بگریخت پس گرد او زد و آنرا یکی از ایشان فرمود آنحضرت پس سلام کردن ایشان  
گفتند که این آواز محمد است نمی آید پس بد آنحضرت قیس بیج و خبر دادم قوم را باین دید فرمودند که این شتر نیست  
که شتر شتران شما که در طایفای آمده و کم کردند شتر را پس گرد او زد و آنرا فلان مرد پیش برد فایده شتر  
و سفید رنگ که بر روی پلاس سیاه است و دو غار فلان روز اینجا میسند چون آنروز آمد و فرسیدند و قدم مش  
شدند و انتظار بر دارند و گفت و گوی باز کردند قریب نصف نهار بود که فایده رسید بران و می که آنحضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم وصف کرده بود و خاک در دهان و شیمان و مکران افتاد و در روایتی آمده که خبر داد آنحضرت  
روزی که شنبه خواهد آمد و آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که هنوز نیامد پس آنحضرت دعا کرد و حبس کرده و  
نگاه داشتند تا آفتاب پس قدم آوردند و اصل اختلاف کرده اند قدما و حدیثا از صحابه و تابعین و من  
بعیم در روایت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروردگار را در شب معراج و عا کشته و حبس از صحابه  
و سلف در جانب ثقی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت مرا کشته را از ما و من ایامی در حدیث مسروق  
خود را پس گفت کشته تحقیق بر عاصبت موسی براندام من ازین سخن که گفتی و گفت جبر که حدیث کشته که محمد دیدم و در  
خود را تحقیق روایت گفت بعد از آن خوانده عا کشته این آیه میرا اندر که الا بصار و یویدرک لا یبصر و لا یطیع  
در روایت مسلم آمده که گفت عا کشته رضی الله عنهما من حدیث ان محمد اراى به فقد اعظم المقرة و امام نووی از حدیث  
گفته اند که عا کشته رضی الله عنهما نقی کرده وقوع رویت را حدیث مرفوع و اگر بادی پیوسته اند که میکرو آنرا و تمام کردند  
استنباط ازین آیه و تحقیق مخالفت کردند از بعضی صحابه و صحابه چون بگوید قوس را مخالفت کنند و از خبر و از حدیث  
نمیباشد آن قول و محبت با اتفاق و آیت یا دیلات است و ادراک اخف است از رویت و لازم نمی آید از نفی آن  
رویت ادراک مغفرت حقیقه است و این منفی است چنانکه کسی قرار میدهد و ادراک حقیقه و کینه ماهیت آن نمیکند و بعضی گفته اند  
که ادراک احاطه است و از عدم احاطت عدم رویت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم علم لازم نمی آید  
و در حدیث صحیح آمده لاهعی شمار عذیک انت کما اثبت علی نفسك و لازم نمی آید ازین عدم شمار و این  
عباس رضی الله عنهما و ابان او اثبات کرده اند و نفی است این مگر گفته اند و از ابان عباس که آیا در حدیث مسلم

و حدیث آنحضرت بر دامن شتر

برو و گوید که گفت ابن عباس بنم و گفت و او خداست تعالی خلقت بر او ابراهیم علیه السلام و کلام برای موسی  
 علیه السلام و در حدیث بر او علیه السلام و از حسن بعضی منقولست که وی سوگند خورد که محمد دیده اندر دیده  
 خود را و از آنش رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را و در حدیث گریه این خبرین از خود  
 انما النبی که اثبات و جزم کرده است بآن کتب اخبار و زهری و سمر و جز ایشان و همین است قول شریعی و مسلم  
 و در حدیث ابی ذر که آورده است که وی بر سید آنحضرت علیه السلام را ندیدن پروردگار را گفت بود برای  
 کیت از این روی نیست چگونه بنیم او را و این حدیث معارض است با آنکه در حدیث دیگر روایت شده است رایت او را  
 و از امام احمد نیز حدیث در حدیث منقولست و بوی گفته اند که قول عائشه رضی الله عنها را بچیز و رفع کنیم گفت  
 بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود رایت ربی و قول پیغمبر سرست از قول عائشه و حکایت کرده است  
 نقاش از امام احمد گفت من می گویم حدیث ابن عباس را نه چندان گفت که منقطع شد نفس او و پسندیدند  
 از او هر سیر رضی الله عنه که آیا دید محمد علیه السلام پروردگار خود را گفت نعم و جماعه از سلف بر او وقت فرمود  
 گفته اند که خبر پیغمبر هیچ جانب نه اثبات و نه نفی و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که در هیچ جای  
 نیست و نه از این استدلال آورده اند بآن هر دو ظاهر و باهر متعارض است قابل اولی نیست ملازم علیات که گفت  
 شود و از یاد لطیفه بکلام مستعد است و کفایت کرده شود و در وی گفته تعلیمات و ادب اعلم و قوی بر آنکه در حدیث  
 نه بنیم و در او بدیدن بدل نه علم و نه دانستن است که آن همیشه بر وجه اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حق تعالی  
 سبحانه خلق کرد و رویت را در روی وی چنانکه در چشم که قابل پس دانستن بدان بگرفت نمیدان بدل و گرد  
 این تطبیق میکنند در قول عائشه رضی الله عنها و ابن عباس و ظاهر در آنست که اختلاف در حدیث است  
 بدل که بدیدن بدل باید که متفق الیه باشند و الله اعلم بحقیقه الحال الیه و جمیع المال گفت بنده مسکین  
 و بنده الهی که بنده بنده بنده و یقین که کلام علما نظر بدلائل و اخبار و آثار چنان است که بدید  
 و ما یخبر و از این میباید که معارج اتم تعالیم و انقیاد کلمات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ کس از انبیا  
 را و از انبیا بادی شکرست بنود و هیچ بشری و ملکی را گنجایش آن مقام نه پس بحسب است که در آن مقام بر بند و در خلوت  
 خاص و رازند و با علی سلطان اقصی سالمت که دیدار است شرف نگردانند و آنحضرت باین معنی راضی باشد که  
 بحال بندگی را و در سلوک کبریا حق برین دارد که سوال توانا نکرد و از ذوق کلام مستشرا انبیا  
 نماید و طلب بر آنکه بنده ای علیه السلام که در امانال محبت و محبوبیت که با خیااتین دارد که میگوید که بحالی

این دولت بطلب بدست نمی آید میگویند که مانع دیار موسی را طلب سوال را بنسب طشنگای خود است میدیید  
اگر خواهند خواسته هم بدین غریب آلت که قوی میگویند که چون موسی علیه السلام از طلب باز ماند و پیش  
وید و آنچه در آن جزای شتابی و بیانی بود تحقیق آنست که کافی موسی علیه السلام بحیثان بود که هنوز  
سید الجبرین علی اله علیه آله وسلم ندیده باشد دولت رسیده دیگری چه مجال که بطلبه و بیند و علما خود تحقیق  
بر امکان رویت و در دنیا بعد از آن امکان چه مانع باشد و خود مقام سراج و تحقیق از عالم آخرت است و هر چه در  
آخرت دیدنی و یافتنی بود و دید و یافت تا دعوت خلق حکم مین یسین کنند چنانکه گفته اند مخرج از دیده به  
فرق بود تا بشنیده و دانسته اعظم باشد ششم معجزات آنحضرت که دلائل و آیات محبت و ثبوت اصدق رسالت  
او نبی صلی الله علیه و آله وسلم معجزه امر عارفان دولت که ظاهر کرد و بدست مدعی رسالت که مقرون باشد تجدی  
بعضی تجدی برابری کردن در ساری و پیش خواندن خصم و او علیه جستن و تحقیق آنست که در معجزه تجدی  
شرط نیست چندین از معجزات از حضرت رسالت ظاهر میشد که تجدی را بجا بود که آنکه گویند مراد آنست  
که ارشاد وی تجدی باشد و برین تقدیر قید وقوع از مدعی رسالت کافی است و سخن مشهور است که آنجا از  
رسالت واقع شود و آنرا معجزه گویند و آنچه از غیر نبی واقع شود اگر مقبول بکمال ایمان و تقوی و معرفت و استقامت باشد  
که ولایت عبادت از آنست که امت است و آنچه از عوام مومنان از اهل صلاح و قور یا بد آنرا موفقت نامند  
و آنچه از افسانان و کافران صادر گردد و امتداد گویند که آنکه باعث بر توبه و اسلام گردد و سخن و معجزه و علم  
کلام بسیار است اگر بیکان گفتا کنیم و خبری که اینجا داریم یا نیم بهتر است و تمامی انبیا و رسل صلوات الله  
وسلامه علیهم اجمعین معجزات است و هیچ پیغمبری بی معجزه نیست و معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اکثر  
و از فراتر قوی و ابر و اظهر و اشهر و معجزات است و معجزات معجزات در کلام آنچه بدلائل و آیات بسیار واقع شد  
و از دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اخباری است که واقع شده است در تورات و انجیل و سایر  
کتب منزه از ذکر ارتباب و خروج او از ارض عرب چنانکه بندی از انزال گذشت و آنچه ظاهر شده است در این  
بولد و معجزات از امور غیریه جمیع که ماحی آثار کفر و یهودین ارکان شرک است و موبد شان عرب نبود و کبر الشیطان  
چنانکه ذکر کردیم و حال آنکه تحصیل بیاید چنانکه فصل اصحاب قبل و محمودان فارین سقوط شرفات ایوان کن  
و غشکی آب دریاچه ساده و رویای معبدان صراع هواقت صراجه نبوت و صفات وی صلی الله  
علیه و آله وسلم و آنچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از ظهور عجایب در وقت ولادت شریف و ایام حضا

در بیان معجزات آنحضرت

و بعد از آنکه از زمان نبوت و ظهور و علیه تعریف بعد از نبوت و حال آنکه نبود و در احوال آنکه علیه و آله و سلم را که  
استقامت کند بدان تکلیف را در طبع افتد مردم در آن و نه قوت و عادت که غالب و تا هرگز و بدان بر مردم  
و نه جوان و بالغ و ببال و رای مناسبت نمایند بر دینی که ظاهر کردی و خواند مردم را بود همه جمیع متفق  
بودند بر عبادت اصنام و التزام از کلام متکلم بر عادت جاهلیت و عصب و جمیعت و تقاوی و تبعاض و فتنه و  
خسار و مصفاک و اوفت و غلو و افکاک و درین جاهلیت و عدم اتفاق و راه خیر و باز نمیداشت ایشان را از  
سوی افعال نظر در عاقبت و نه خوف عقوبت و ملاحظه بلاست پس اصلا ح که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم و احوال و افعال ایشان را تالیف کردی صلی الله علیه و آله و سلم میان دینای ایشان جمیع کردی که در  
ایشان را آنکه متفق گردیداری و جمیع گشت و دینا به بنیاد و محکم گشتند و یکدل دیگر می شدند در نفرت و عداوت  
شدند بر طاعت وی و گداشتند بلاد و اوطان و خانان خود را و ترک دادند قوم و عشاق خود را و محبت وی و خدا  
کردند جان و مال خود را و تعریف وی و وصف کردند و اتمای خود را در مقابل کیوف و افرازد کلمه ای عزیز می بینا  
که به کار کرده باشد بر این ایشان و نه با موالی که امانت کرده باشد بر ایشان و نه مال و منالی که در طبع انداخته باشد  
ایشان را و روینا فتن و گرد کردن آن با ملک و شرفی که باعث شده باشد حاصل کردن آن در اینجا بلکه بود  
آنحضرت که تعریف میکرد در ایشان وی گردانید غنی را فقیر و میساخت شریف را برار و وضعی ایا جمع می شود  
ما در این امور و اتفاق می افتد مجموع این احوال هر کسی را که کار او با دنیا و دینی و تدبیر نگر می باشد و  
در روز اینها را البته باشد وی خود یقینی بود بی آنکه در روز فقیر می بودی مال و منالی و تمنائی بودی و مردمان  
و ضعیفی بودی قدرت و شوکت پس داد خدا تعالی عزت و قدرت و کمیت و مدد و نصرت و قوت و شوکت که به هر  
بالا بر آمد کار او دیر همه چیزی گرفت اختیار و ملا داشت میگویند بخدای که مسخر گردانید او را این همه امور شک میکنند  
درین هیچ ماطلی و یقینی می گرد که این امراتی است و فیض سماوی و نافذ عاوانست که عاجز نیست از  
رسیدن بدان قوت بشرد قادر نیست بر آن مگر خالق قومی و قدر الا آله خلق و الا مرتباً که الله را عالمین  
و از دلائل نبوت اوست که بود آنحضرت امی ناخوانده که اصلاً خط و کتابت نمیدانست و کتابت بخواند و جابل  
و ناخوانده مملو بود در قومی که همه امی و جابل ناخوانده بودند الا ماشاء الله و ماشی شد میان ایشان  
بلدی که بنور و روی کسیکه بداند اخبار اضحیه را و سفر کرد بشهر دیگر که در اینجا عالمی باشد و ملازمت کند از او  
بخواند پیش روی بداند اخبار تورات و انجیل و احوال اعماضیه را و تحقیق رفته بود و سالم آن کتب و مفسرین

و مصروف شده بود از محال و مواضع خود و باقی نمانده بود از متمسکین بدان و عالم و عارف بدان که غفلت  
بیشتر است که در آنحضرت هر فرقی را از اهل ملل که اگر همانندیده و نهاد عالم مع شود بر ایشان توانست آورد  
و این اول دلیل است بر آنکه این امر نسبت که انبیا پیش خدا آورده و تصور باید کرد و دریافت باید نمود که  
و تعلم هر چه مرتبه از علم و معرفت رسید که علوم اولین و آخرین بدان تواند رسید و قدر احسن قال الشیخ العزیز  
رحمة الله علیه بیت یتیمی که اگر قرآن درست و کتب خانه چند ملت نبشتند و باید و بدید و رسید که همان جامعه  
که بحال و نوافقی و تپا رسانی و استعلی السالطین بودند و در محنت وی و خدمت وی تعلیم و تربیت وی در علم  
عمل با علی علین رسیدند و از کمال لاسن عند الله صلی الله علیه و آله و محبة حسب قدره و کماله و اگر در  
اخلاق و صفات و کمالات و اوضاع و احوال وی نگردد اول دلیل باشد که هیچ بشری چون وی مخلوق  
نشده که دعوی کرد نبوت و مسالت را و نمود محضات را پس در کجا شک و شبهه ماند و اقوی و ابر و البقی شهر محضات  
قرآن مجید است که باقی است و پانیده است تا روز قیامت و مثل است بر محضات کثیره و باری محاسب که وفات  
احجاز و انبیا و از آن که انا اعطینا که انکوشه است و چه مقدار مثل است قرآن بر مقدار این سوره هر یکی از  
مقدار و محضات و اصل و جوه احجاز قرآن متعدد است و معرفت احجاز آن بتفصیل آن موصوف بر معرفت  
آن وجه چنانکه مذکور گرد و معرفت احجاز علی الاجمال با نظر لایحه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله علم قدسی  
کرد بدان و خداوند ایشان را بخارنه و ایمان یسوی از مثل آن فرمود و آن گنیم فی ریحبه محضات لایحه علی عبده تا اول  
سوره من مثله الایه پس باز ایستادند و عاجز آمدند از آوردن بجزئی از آن و الله اعلم و اما و اما و اما  
در و طه بلکه تاکنون اول بحث خود عین بود اگر می آوردند مثل آن نمی افتادند و تین هما که گفته اند فی علمای آنچه آورده  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و علم بر عرب کلامی که عاجز گردانید ایشان را از آوردن بجز آن تجلیه توحید و حق است  
و در ولایت و احیای موتی و ابرار و کلمه و ابرم زیرا که آورده امی فصاحت و ارباب بلاغت و خطابت که کلامی  
از حسن کلام ایشان که معلوم و مفوم است لفظ و معنی آن نزد ایشان پس باشد و از انیان بتلی آن عجب  
تراز عجز که یک مشتبه کرده است هیچ را علیه السلام نزد امیاء موتی و ابرار و کلمه و ابرم زیرا که ایشان طبع و توفیق  
نداشتند در حصول آن و بنود علم ایشان بطریق وصول بآن بخلات کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار پیشه  
ایشان بود پس عجز ایشان که عین محنت رساله است و این محنت قاطع و برهان و صحت که شک و شبهه بطلان  
راه نیست و ابوالسلیحان خطای که از عظم علمای حدیث و شراحت گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

در کتب و احادیث

آنحضرت را باین نزدیکی از زمان خود بیکار عمل خلق الله علی الاطلاق بجزیم قطع گفت که ایشان نمیتوانند در مثل  
 آنکس این اگر نمی بودیم وی تا آنکه این از نزد خداست و واقع نمیشود و طاعت در نزد وی از آن نمیکند و در عمل  
 گذشت او را که قطع و بجزیم کند و قول نکند واقع نمیشود و چنانکه در آن فعل و لو که اگر آنحضرت علم کرد و ایشان را باین  
 معنا و بقیصیر و بلوغ در مناقبه و فریاد کرد و بر رسول شهادت و تواتر است هیچ یکی از ایشان که فرود آید بکار و باین  
 مقام ما چو در دای و کلام هر و تواتر و است گفت لکن اجتماع الالسن و انجمن علی یا و البکل هذا القرآن لایا تون  
 بشود و کلامی بضمیم بعضی طبع پس راضی شد نفوس و هم ایشان باینکه ما در یک حرمت در خبر آمده است که  
 عتبه بن ربیع که از اشیاء قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آنحضرت نیز گوشتی مسجده نماز نشسته بود و پیشتر  
 قریش میروم بن بسوی این مرد تا عرض کنم چیزی چند شاید که قبول کند بعضی از آنرا باز آید و بیکار و بگذرد  
 سرگفتندی برو یا ابوالولید پس برخاست عتبه و آن روزی صلی الله علیه و آله و سلم و شبته بادی و تخمان  
 گفت و ترغیب کرد و در مال و منال و هر چه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه را شنید پس آن فرمود  
 تا رخ شدی با ابابا ابولید از من خود گفت نعم فرمود از من هم چیزی نبود گفت بگو و بکن هر چه خواهی پس فرمود  
 بسم الله الرحمن الرحیم نزل من الرحمن الرحیم کتاب فعلت آیات قرآن عیبا بقوم یعلمون شیروند پیر پس  
 خون شید عتبه گوش نهاد و بگلن و خاموشی گزید انداخت هر دو دست خود را پس نشست خود را که کند و باین پس  
 میخیزد آن حضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را که درین سوره است پس سجده کرد و بعد از آن فرمود شنیدی یا  
 ابولید گفت شنیدم این کلام تو مشغول باش با آن یکپس تر پس عتبه نزد قوم آمد و چون دید او را بعضی از  
 ایشان گفت و الله ما عتبه نه بان روی که رفته بود پس چون عتبه نشست میان ایشان گفت و الله شنیدم  
 من قولی که اگر هرگز نشنیده بودم مثل آن و الله این شعر نیست و نه سخونه کلمات او و شعر قریش بگذارد و او را  
 با کاری که وی در دست پس بخدا سوگند خواهد شد و این قول او را شانی عظیم و چیزی عجیب بگذارد و شما میدانید  
 چون وی چیزی میگوید دروغ نمی شود و دعای که میکند بر زمین نمی افتد می فرسم من که نازل شود و غل  
 رواه البیهقی و غیره و در حدیث اسلام ابوذر که بیشتر از خود برادر خود را که انیس نام داشت بقتل کشان  
 و استخبار حال شریفه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بود آمده گفت ابوذر و الله نه شنیدم ندیدم  
 من شاهد از برادر خود انیس و دوازده شاعر را و بر جالبیت شکست داده که یکی از آن منم و دیگران و خبر آنحضرت  
 را بمن آورد گفتند چه میگویند مروم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است بخدا سوگند من خود شاعر

[illegible]











کتاب فی فضائل آنحضرت

در است  
(مهر)

صفات اوست و با الله التوفیق وصلی الله علیه و آله وسلم که قرآن مجید اعظم واعلا الهای مجرات حضرت سید المرسلین  
و غاکم البینین است صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر سخنان از الشفاق قرین و اکثر طهار و لطف جاد و جبران  
نیز عظیم اند و بعضی مالم بعد از او شهرت و بعضی اگر چه بجز او نماند و لیکن بعد و طرق بجز کشته و سخنان آنحضرت  
بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شد و آنرا را با صحت خوانند و حاصل یعنی عباد و عبادان گوید و حکم تا سنین  
بنوت و رسالت اند و بعضی در زمان بنوت و قسمی دیگر بعد از رحلت چنانکه کرامات اولیای است که همه  
سخنات آنحضرت اند و ولایت و ارند به صحت بنوت و صدق رسالت دی صلی الله علیه و آله وسلم اما سخن قرآن  
و از قرآن است که لغرض است در عالم علوی و از هیچ پیغمبری واقع نشده و مطلق است بوقوع آن قرآن عظیم که  
فرمود آنقرآن ساعده و الشق القدر مراد و وقوع آنست که در دنیا و باین تفسیر کرده اند آنرا مفسران قرآن از ایشان  
روز قیامت رو میکند آنرا اقوال و بی سمانه و آن یروا آیه غیر منوال و یقولوا سحر مستقر زیرا که کفار و کفار و کفار را روز قیامت  
و تحقیق آمده است در حدیث این بود که گفت دوباره شد و در حدیثی از صلی الله علیه و آله وسلم یک باره بالا ای  
کوه دوباره و دیگر بایان وی در روایت کرده اند آنرا جمعی کثیر از صحابه و گفتند طلب کرد و کفار و فرشتگان حضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم آتی را گفتند که اگر صادقی تو دوباره کن قرآن این اشارت کرد و آنحضرت بقرآن و شوق شده و دیگر  
جلی قرآن را در میان و فرمود آنحضرت علیه السلام استند و پس گفتند که کفار و تحقیق صحیح کرد شمار آن این ابی کشته و  
گفت یکی از ایشان که اگر صحیح کرد و شما اینرا همه اهل زمین را صحیح کنید و اگر در پس نماند مسافران از آنانی و خبر دادند  
از آن پس گفت ابو جلی علیه السلام بنا سحر سحر و این عبد البر که از اکابر علمای حدیث است گفته است که این حدیث  
یعنی حدیث الشفاق قرآن روایت کرده شده است از جماعه کثیر از صحابه و همچنین روایت کرده اند و جمعی کثیر از تابعین  
در روایت کرده اند از ایشان هم غیر و یکذاریا رسیده است بمات و تارید شده است باینکه که می آید و همچنین  
معلوم است بدان کتب اعماد و متقدمین و متأخرین با کثرت طرق و تعداد اسانیده و در و اسباب لدنیه و کورد  
که علامه ابن سبکی در شرح مختصر این صاحب گفته است که هیچ نزو من آنست که الشفاق قرآن ترست منصوص  
علیه است و در قرآن و مرویات و صحیحین و غیره با بطور کثیره و صحیح که شک کرده میشود و در قرآن و صحیح آن کمال  
کرده این بجزه را بعضی بقدره که موافق اند و مخالفان ملت را در عدم قبول اجرام علویه خرق و التیام و علمای  
درین قبایل ملت میگویند که آنکار نیست نقل را در آن شش و قرم مخلوق خدا اند و میگویند در آن هر چه می آید چنانکه  
احوال قیامت در نفوس را کور است و با قول بعضی ملا حده که اگر واقع می بود این نقل طریق

تو از شرک میبوی و در تمام اهل زمین و معرفت آن مخصوص نمی بودند بآن اهل مکّه زیرا که این امر مستحکم و محکم  
و مشایده و داعی متوافقت بر دیت اشغال آن از امور غریبه و نقل شای غیر محمود و اگر این صحت و اعلی  
میو و همیشه نوشته میشد و ثابت نموده میشد و کتب سیر و تخمین و جاز و نمی بود اطباق و اتفاق اشغال ترک  
آن و غفلت از آن مع جلالت شأن و موضوع امر آن جو ابراهیم اندازادی علمای که این قضیه نیست  
از اموری که ذکر کرده اند ایشان که این چیز نیست که طلب کرده اند قومی خاص از مردم واقعه و در  
مردم در شب اکثر خواب میباشند و اگر بعضی بیدارند درون خانه و از او بیامتن و دسترانند و آنکه در صبح باشد  
و بیدار باشند نادر است و این امری بود که نخطه واقع شد و شاید که در آنوقت حاضر مردم را الهی از مشایده  
آن واقعه باشد مثل هجاب و حجاب که حائل باشند یا مشغول باشند یا بجزئی که لای و غافل گردانیده باشد  
ایشان را از آن مثل شمار و حکایات و مانند آن است و بعد است که همه نظر بر وقوع و خفته باشند چنانکه اهل آن  
نیافتند و جمیع جماعت که متصدی رویت و شرف و تضرع و وقوع آن باشند و گاهی میباشند و در بعضی شبها  
که ظاهر میباشند و بعضی اتفاق نه بعضی ظاهر باشد و قوی و مستتر باشد از قوی و دیگر چنانکه خوف و کسوف در  
شهری دیده می شود و در شهری دیگر و در بعضی شهر با و کلی دیده میشود و در بعضی شهر با جزئی و در بعضی شهر با کلی  
آنرا که کسی نیک و دعوی علم آن دارند بجا بود و دیدن و ندیدن نزد اهل حق در قدرت الهی است هر که افواه بخایند  
و هر که افواه بنمایند و مقصود ندون جماعه مخصوص بود که بخاری کرده بودند و در خواسته بودند و این آیه را از  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا نامودند و دیگر آنرا ننمودند و خود مسافران اظهار اند و خبر دادند عالم را چه  
و کار است بنیاده و جواب بدین میگوید که آنچه ذکر می کنند بعضی قصاص که خود را در در حبیب بنی صلی الله علیه و آله  
آنکه در مبرون از آسین شریف اهل نادر چنانکه شیخ بدر الدین از کشی از شیخ خود عابدین کیم نقل کرده و  
علم و دانشش یعنی باز گردانیدن آفتاب بعد از غروب شدن آن نیز منجزه آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم  
روایت کرده است اسماء بنت عیس که دخی کرده شد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مبارک است و در آن  
علی بود فی الله عنه پس بگذاردی نماز عصر را راضی الله عنه تا آنکه غروب کرد و فرمود آنحضرت آیا نماز عصر  
گذاردی یا علی وی گفت لا پس گفت آنحضرت خداوند این بنده خود را طاعت تو و طاعت رسولی تو بود است  
پس باز گردان بروی آفتاب را گفت اسما دیدم من آفتاب را که غروب کرده بود و پیوسته دیدم که طلوع کرد و باز  
غروب افتاد و شعل او بر چاه و ارضی این واقعه و همه با او و تمام کلام و این حدیث و زغره خیر سایه انشاء الله تعالی

وصلی کی آنحضرت مشهوره آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که مکرمه و افتخوره است در موطن عربیه و  
 مشاهیر علیه روایت کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکنند علم قطعی متواتر منوی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 از میان اصحاب مبارکی و شنیده نشده است از هیچ یکی از انبیا علیهم السلام اگر چه بیرون از چشمهها از  
 سنگ بروست مصلی علیه السلام و سنگ نیست که بیرون آمدن این اصحاب ابلغ است در اعجاز از تبلیغ این  
 بیرون آمدن از وی محمود و ستاوست بکمال بیرون آمدن گوشت و پوست و استخوان و تحقیق بر آنکه در آنجا  
 را جامع از صحابه مشهور از آن حدیث انس جابر بن سمیعه و اما حدیث انس در صحیحین و انعقد که گفت  
 دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حال آنکه در آمد وقت نماز و دیگر و جستند مردم آب و وضو را و نیافتند  
 و آورده شدند نزد آنحضرت آب و وضو نهاد دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند  
 پس دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه انبیا انگشتان مبارک صلی الله علیه و آله وسلم در روی بیرون آمد  
 از میان انگشتان و اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم نا آخر گفتیم هر انس را چند کس بودید شاکست سی صد  
 کس و حدیث ابن شاپین از انس آمده که گفت بودم من یا رسول الله علیه و آله وسلم و غزوه بتوک  
 پس گفتند که مسلمانان یا رسول الله گفته شده اند شتران و چارواهای ما فرمود آیات چیزی از نیای  
 پس دیدم وی بجز از آب و رشک گفته فرمود بیا رید کاس را پس بخت آب در آن کاسه نهاد و گذشت مبارک خود را  
 در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمهها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پس آب دائم  
 شتران را و چارواها را و بر داشتیم باقی آنرا و بقی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجان قبا پس  
 آورد شخصی از میان بقی خانها قدری از حضرت را پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را  
 و قبیح و نجس دست مبارک در قبیح پس در آورد چهار انگشت شریف را جز آنکه انگشت بیس در آمد از انگشتان شتر  
 وی آب حدیث جابر و صحیحین آمده که گفت چار نشسته شدیم روز حدیبیه و پیش آنحضرت رکوع بود که وضو میکرد از آن  
 و زبر کردیم و مردم گردی صلی الله علیه و آله وسلم گفت چه حال دارید و برای چه گرد آمده اید گفتند یا رسول الله  
 آب نداریم وضو کنیم بدان بنوشیم آنرا اگر همین که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را و رکوع  
 جوش زد و آن گرفت آب مانند چشمهها پس خوردیم آب وضو کردیم گفتند جابر چند کس بودید شاکست اگر صد نفر کس  
 میبودم گفته میبودیم ما را بودیم پانزده صد و حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم ما و غزوه لواط که یافته شد آب که  
 قطره چند رشک پس بنفشاند آنرا و کاه تفریق کرد و اصحاب شریف را و آن پس خوش را و آب از میان انگشتان





پیش نشست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر یکجانب چاه و برآورده شد و بوی آب فرو کرد و در آن وا انگشت  
در آن آب این مبارک خود را در خاک ریخت و چو شیداب و بلند شد پس سیراب گردانیدند و شتران خود را و در  
روایتی آمده که بیرون آورد و شیر را از ترکش خود و انداخت در چاه پس چو شیداب تا آنکه سیراب شدند و در  
حدیثی جابر بن عبد الله گفت که در حدیثی برآمدن چشمان میان اصحاب نیز آمده و میان این دو قصه فخر است  
جمع کرده اند میان قضیت که هر کدام در وقتی بود پس حدیثی جابر بن عبد الله در وقت نماز بود چو بیرون کردند  
و سیراب شدند و بقیه آب که در رکوه بود در چاه انداختند پس سیراب شد آب در چاه و از آنی فایده آمده است که گفت  
خبر داد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی اسفار خود گفت سیر میکنند شما شبانگاه و میرانید تمام شب و  
می آید بر آب فردا ان شاء الله تعالی پس روان شدند مردم به میل و التفات بیکدیگر و رعایت که گفتند چو بخت  
را از جهت اتمام طلب آب و حرص بدان و چون آخر شب شد آمدوا آنحضرت سر خود را تا خواب کردند و فرمود تا  
صاحبان نگاه دارند بر این کار تا صبح بیدار باشد که نماز با هر دو وقت نشو و پس همه خواب رفتند و اول کسی که بیدار شد  
پیشتر خدا بود و متذکر خورناخت بر پشت مبارک وی ایستاد گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس سوار  
شدیم تا بلند شد آفتاب پس فرود آمد و طلبید از من رکوه مرا که با من بود در وی چیزی از آب پس و صوفی که در آن  
رکوه و باقی آمد در وی چیزی از آب فرمود نگاهدار رکوه خود را که او را شانی عظیم خواهد بود و از آن گفت بیا  
پس گذارد آنحضرت نماز با ملا و سوار شد تا رسیدیم به گامی که گرم شد آفتاب و گرم شد هر چیز که گفتم یا رسول الله  
هلاک شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پیش خواهد کرد که مراد نهادن مبارک خود را و می دانید که باندید  
و الله اعلم پس میخیز آید از رکوه و میو شامیدم من پس هجوم کردند مردم فرمود هجوم مکنید و خوش آید حلق را  
همه را میرسد پس همه سیراب شدند و میسر کس بود و باقی نماند مگر من و آنحضرت پس ریخت آب و گفت من شراب  
گفتم یا رسول الله میخیز من تا تو خوری گفت بخور ساقی القوم آخر هم شراب پس خورد من و خود آنحضرت و حدیث  
عمر بنی الله عنه و حیث عسرت آمده که رسیده مردم را عطش بجای که تحریر میکرد و شتر خود را می فشرد و شکسته آنرا  
و میو شید پس رغبت کرد و او یکدیسوی آنحضرت در دماغ پس برداشت آنحضرت هر دو قند شرب را و خورد و بازین آورده بود  
شماره که باید با این کرد و ندانید ایشان بود از طرف و تجاوز نکرد و باران اشک را آورده اند که یکبار آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم در این احوال طالب بود و روزی الحجاز پس گفت ای طالب تشنه شدم یا این ای نیست با من آب پس  
آنحضرت فرود آمد و فرمودم خود را بر زمین پس بیرون آمد و گفت اشرب یا امما و دو صحابی بنامان بن الحسین

آورد که گفت بودیم با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بر غری پس شکایت کردیم مردم نزد آنحضرت از طغیان  
خود آمد و بخواند و کس را از اصحاب کرام که یکی از ان علی بن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را  
و در آنایند ایشانرا که می یابند زنی را که بر شتری که با وی دو مراده است پس زن شدند آن نفس مشن که زنی را  
که دو مراده و طغیان را از آب پس آوردند آن زن را نزد آنحضرت و فرمود آوردند او را ز شترش و طلبید آنحضرت نانی را  
پس گفت و کباب و نذارد و مردم را که می یابند بخورید آب و بخورید و آن زن ایستاده است و نگاه میکند که چه می رود و  
میگوید بخورید سوگند باز گذاشتند او را و حال آنکه خیال میکنم که بیشتر است آب از آنکه اول بود پس فرمود آنحضرت صلی  
الله علیه و آله و سلم جمع کنید برای این زن یعنی از هر جنس از طعام که باشد پس جمع کردند برای وی از تر و فین و سوسا  
و گوشت و اینها را در جامه و سوار کردند او را بر شترش و نهادند بر او پیش وی و فرمود آنحضرت بر وی سبلی که  
تا کم کرده کم از آب تو چیزی ولیکن خداست که آب و او را با قدرت خود پس بدان زن نزد کسان خود گفت آنحضرت  
پیش آمدند مردم و مرد و زن و این مردی که گفته میشود و او را صالی پس کرد و همچنین و تمام قصه را بر این خواند و گفت  
سوگند ایتمرد یا سحر ترین مردم است یا رسول خداست حق و گفت مرقوم خود را ایاست شمار از عیبت و اسلام آنحضرت  
بطوریکه کذا فی السواهد للذی و بعضی روایات آمده که اطاعت کردند آن زن را و او آمدند در اسلام و الله اعلم و  
احادیث درین باب بسیار است و احادیث استقام ازین باب آمده چنانکه در محل خود مذکور گردید و الله اعلم و  
وصل چنانکه احادیث در کثیر از قبیل کثیر آمده و در کثیر طعام پس نیز کثیر است و این هر دو اثر تربیت و دلی  
نمی آید کائنات است که چنانکه بحسب روحانیت مری دکل قلوب امداح است و عالم جسمانیت نیز بر  
و خوش و بنده ابدان و اشباح است بیست و شکر فیض تو حین چون کند ای ابرو مبارک که اگر خار و گل همه  
بر و دست و مشهور و درین باب حدیث جابر است رضی الله عنه و غرضه خلق که روایت کرده اند آنرا آنجا  
و مسلم گفت آدم پیش زن خود و میگفت آیا هیچ چیز هست نزد تو از طعام که من دیده ام و در سبزه مبارک رسول خدا  
آنرا که شکست پس بیرون آورد زن ابائی را که در وی هاشمی از بول بود و در خانه بزر خاله بود و فریاد پس فریاد کردیم  
من آنرا داس کردی و در آنرا دقت گوشت در دیک و آدمم نزد آنحضرت و عرض کردیم یا رسول الله فرج کرده ام  
من بزر خاله را و چون کرد زن من پاره شمشیر را که در خانه بود و تشریف بیار با چند نفر از صحابه آنحضرت فریاد کرد  
یا رسولی سوگند من و سکون و طغیان که بخورند بآن موم را لفظ فارسی است که بر زبان مبارک فرمود  
و سوگند بکون هر دو طعام که باقی مانده باشد با شرب ساقه بیا سید و فرمود پس دیک را فرود نیار وید بخور که اگر او را

و صل بنزد و طعام و غیره از آنحضرت  
حدیث جابر

ایام برسم بی که آنحضرت علیه السلام با هزار کفش بیرون آوردیم خمیر و یک دست شربت دی پس انداخته و آن  
 آن وین مبارک خود را و عایرکت کرد و فرمود باز آن پیران را و جوانان را و بزرگان را و دیگران را و بیست و یک  
 از دیگران گوشت را نگاه نکنید و آن پس بخدا سوگند خوردند آن هزار کس طعام را و پیر شدند و بزرگان را و بزرگان  
 بود خمیر باقی و حدیث انس که آنرا نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند که گفت ابو طلحه یا ام سلمه بخدا شنیده آواز  
 رسول خدا است می شناسم و روی گرسنگی را آیا هست نزد تو چیزی پس گفت بیرون آورد ام سلمه قرصی  
 از جود محمد و در جامه وین داد پس بروم نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در سبی و بود ندای می بردم  
 پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است ترا ابو طلحه گفت نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت مرا همراه که با تو بود  
 بر خیز پس روان شد آنحضرت با ایشان در آن شدم من پیش ایشان تا آمد ابو طلحه و در خبر کردم و در دم  
 که می آید رسول خدا پس ابو طلحه یا ام سلمه گفت یا ام سلمه آمد رسول خدا با جماعه از مردم همراه و نیست نزد ما چیزی  
 که بخواریم ایشان را جز این چند قرص که فرستاده بودیم و در خدمت شریف وی گفتیم خدا و رسول و انما امرنا  
 یعنی با پنجه حلقه شدی دست تو را دریافت ام سلمه که رسول خدا آمده است با وجود علم او بحال با فیکمی نمی خواهد  
 البته بنوعی ظاهر خواهد شد پس روان شد ابو طلحه تا دریافت رسول خدا پس آمد رسول خدا را صلعم و فرمود مبارک  
 آنچه نزد دست پس آورد ام سلمه آن نهاد که فرستاده بود پس فرمود و گفت که ره شوزانها و منضمه ام سلمه طریقی  
 او که در وی رخن بود با خورش ساخت آنرا پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وی چیزی که خواست  
 خدا یعنی خواند نماز و عایرکت بعد از آن فرمود که اذن کن و لیلیب و کس را پس آمدند و کفن خوردند تا پیش  
 و بر آمدند فرمود لیلیب و کس دیگر مرا تا آورده اند همه و خوردند و پیر شدند و بزرگان را و بزرگان را و بزرگان را  
 از مسلم شنیده آمده و ظاهر آنست که در قضیه دیگرست زیرا که اکثر روایات و صحیحین است که ذانی المواله  
 و الله اعلم و حکمت در جماعه جماعه طلبیدن در سببه یکبارگی آن گفته اند که اگر همه یکبار در آیند طعام در نظر  
 ایشان قلیل می در آید و کافی نمی نماید و این سوزن موجب ذباب برکت میگردد و با جای تنگ بود و بنشین  
 داشت یعنی وجه موجب روایات معتبره تنگی آنجا بود که ذکر آن بالا گذشت یا و چشم عدم  
 گنجایش بود یا کانه یکی بود تا دل جماعه کشید و شوری آمد موجب از طعام بیگشت و روایت است از ابی هریره  
 رضی الله عنه که چون در غزه بود که فرمود آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و کمرنگی بر مردم غالباً دیگر رضی الله  
 عنه گفت یا رسول الله اگر کن مردم را که بقایای تو شمای خود را و اگر در اندوهی کن برکت واران فرمود و نعم

حدیث ابی هریره

حکیم پس فرمود: الطبی گسترده بقایای زاده آورد و نیکو نشستی از زن آورد و دیگر ناپناه آورد و اعلان ایشان  
 کسی بود که آورد صاعی از تر تگروا بر طبی چیزی اندک و حاکم و بکت و فرمود بنیاد بر هر طرفهای خویش را  
 در لشکر طری که اگر کسی سر شد و جز در همه تاسیس شد در دهنز بقیا زمان آمده بود و لشکر در غده بک بر باقی نهاد  
 کس بود و چون شاه بگریه آنحضرت این خبر وافر فرمود اشهدان لا اله الا الله وانی رسول الله ملاقات کنید  
 خدا را تعالی را با این شهادت هیچ بنده که بار داشته شود از بهشت گفت بنده سکن بته الله فی مقام الصدقین  
 است که شهادت دهند زو شهادت محبت حصول تصدیق و یقین بی در دعوی بنوت اما شهادت آنحضرت  
 علیه السلام و تقیعام از کدام عالم است که مال حضور غیب تفاوتی دارد یا حاصل زیادت لقیق یا کانت یا براسه  
 شنید و تلقین است و الله اعلم بحقیقت الحال روایت است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم دوس بر نینب پس فرستاد ام سلیم برای آنحضرت عیس را در کاسه کلال بدست و عیسی تخته تخته  
 در میان نام طعانی است که از فرود و عن و قروت بسیار نگویم یای قروت سولتی نیز گفت و گفت یا انس  
 این را نزد آنحضرت ببر و بگو یا رسول الله این را ما درین در حضرت تو فرستاده است و بر تو سلام بخواند و در  
 آن مکمل پس انس که خواند آنحضرت آورد فرمود بنده و فرمود بر و فلان جامعه را از مردان نام بر و لطلب و  
 بخوان هر که ترا پیش آید پس بیرون افتد و نخواهم هر که آنحضرت نام برده بود هر که پیش آمد مرا چون با نامم و یک  
 که خانه پرست از مردم گفت و فرانس را چه مقدار کس بودند گفت نزد یک سیصد کس باشد پس دیدم که نزد آنحضرت  
 دست مبارک خود را بالای آن چنین بگشایم که بچیزی بپست بخانده بود کس را نزد خود و فرمود بخورید بنام خدا و باید که  
 هر کس از پیش خود بخورد پس خوردند و میر شدند چنان طاکه طالع فی آنکند و خوردند تا به خود و انس خورد و در  
 انس پس بر داشتیم و در نیایم که در وقت نماز زیاد بود یا وقت بر داشتیم رواه البخاری السلام و در حدیث  
 فی البوب آمده است که وی ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه  
 عنه بقدری که کفایت کند ایشان را پس فرمود آنحضرت لطلب سی کس را از اشراف القریه پس خواند ابوالبوب  
 که ترا و انس خوردند و گذاشتند باز فرمود لطلب شصت کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند باز فرمود لطلب شصت کس  
 را ایشان نیز خوردند و گذاشتند پس بیرون نیامد از ایشان هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و بکت کرد و گفت ابوالبوب  
 از این طعام من یکصد و شصت و فرمود وی است از سمره بن جندب که گفت لوبیم یا این خبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 و سلم بخد که نوبت بنوت می خوردیم از با ما داشت و کس یایست و ندود کس می شنید وی خورد و گفت شخصی

این برکت از کجا بود پس شارت کرد و سمر و بجانب آسمان گفت از اینجا بود و راه الدرای این بی سینه و التمدیدی  
 و الحاکم و البیضا و البوخی و در حدیث عبد الله بن عمر بن ابی بکر رضی الله عنهما آمده است بودیم با آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم در مدینه منی و ذکر کرد که خبر کرده شد یک صاع از طعام و سانه شد که سفندی پس بریان کرد و شد  
 و او بطین شانه یعنی چگونگی و کرده و آنچه در میان کیم باشد و بخدا سوگند بود هیچ کی ازین صد و سی تن که  
 آنکه برید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن پاره بگادی پس گردانیدند از آن شانه یا دو کاسه بزرگ از طعام پس  
 خوردیم ما هر چه باقی ماند آنچه در دو کاسه بود پس برداشتم من آنرا سرشته و از آنی بهره رفی رضی الله عنه و روی  
 که اگر کردم در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بخوانیم اهل صفه را پس چشم من ایشان را و خراجم آوردم پس نهاد  
 شانه را یک کاسه طعام پس فریادم ما هر قدر که خواستیم و فایده شدیم و کاسه چنان پر بود که نمانده شده بود مگر  
 همین که در وی اثر انگشتان بود و نیز از آنی بهره رفی رضی الله عنه و از آنی که من بنایت گرفته بودم کاسه شانه را  
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آوردم و طلب محاب صفا را پس من با خود گفتم که این تیر چه مقدار است  
 کاش این میداد میخورم و آسوده میشدم اما از فرموده شایع و اتشال مروی چاره نیست پس بگفتم آنحضرت  
 علیه السلام بیرون آمدم و یا از آن طلبیدم پس در آمدند همه خوردند باقی نماند جز من و آنحضرت علیه السلام بر آن  
 بعد از آن خود خورد و فرمود ساقی القوم آخرم مروی است از علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه که حج کرد و آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بنی عبد المطلب را که چهل کس بودند و میان ایشان قوی بودند که خود خوردند و چند نفر را  
 به پیشیند فرق را پس آنحضرت علیه السلام یک پیانه از طعام پس همه خوردند و میسر شدند و باقی نماند  
 بود و طلبیدم قدری آب پس نوشیدند و میسر شدند و چنان باقی بود و راه فی الشفاء و از جابر آمده رضی الله عنه  
 که ام المکاتل انصاریه فیه شایع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عکه که در البوراء و در عن پس می آمدند  
 و را سالیان او می طلبیدند تا بخورش و می بودند آن خانه چیزی جز آن پس قصد کرده ام المکاتل آن  
 که در وی روغن برای آنحضرت میفرستاد و می یافت و روی روغن پس همیشه میبرد و مرا در روغن و آن  
 تا بیشتر و روی آن عکس را پس آمدم المکاتل نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بیان کردم و شوال را  
 فرمود آنحضرت بیفتد و می توان عکس را و اگر نمی افشردی میگذاشتی آنرا کمال خود همیشه میبرد و روغن را شانه  
 و آن عکس بنده میگردانیدت میگویم که هر که در دست کند حضرت سید المرسلین را و اتفاق کند حاجت  
 وی چیزی را که تواند برکت دهد خدا تعالی او را رزقش و مال وی و در هر چیز و در تمام آن و رضی الله عنه

عبد الله بن عمر

ابو بکر

صفحه پنجم

آمد که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و طعام طلبید پس او برای وی نصف وزن شیره و شکر و نصف وزن  
بر مسکونین شصت صاع پس همیشه بخور و وی وزن وی و همانان وی از آن روزی همانه که او از ایشان  
حضرت آمد و عرض کرد و فرمود اگر جایه نمیکوی می ایستادن و نه شهادی خود دید از آن همیشه گفته اند که نعمت در دست  
برکت روغن بنکام فشرده و مکرده شد و بنکام چنانکه در آن است که افشردن و چنانکه در آن سفاهت و تسکین  
و توکل بر خداست و راست است و متضمن تدبیر و اخذ بحول و قوت است پس سزاوارده شد فاعل آن نبوالنعت  
عالمه النودی و مثل این است نکته در نگاه نکردن بزرگ خیر و حدیث کثیر طعام که گذشت و الله اعلم بالایات  
و الحکم و حدیث جابر رضی الله عنه و در دام پدرش عبدالله انصاری که بخاری روایت کرده است درین باب  
ششصد و سیست که گذشت بود بدلیل کرد و برای غنای پدر اصل ملل را قبول نکردند و میزد و ترغیب می گفتان  
چون ایشان پس بد جابر نزد آنحضرت و گفت تحقیق میدانی تو یا رسول الله که پدر من در دهان خود شمشیر شد  
و گذشت و ام بسیار خون بخوردم که به مید ترا خواهم بود و هر چه درین هر قدر در یک گوشه بند پس کردم آنچه  
اگر کرد آنحضرت و خود را ندیدم آنحضرت را چون دیدند و ما آنحضرت را چسبیدند چون دید آنحضرت ایشان را  
کرد و فرمود که کمالی تر از همه بود و شست بران و گفت بخوان باران خود را منی و نماز پس کیل کرد و برای ایشان  
تا او که خدا یتیمانی از او امانت او را دین راضی بودم که امانت و امانت او کرده شود و این چیزی را بخوار  
باز نماند و جابر را رضی الله عنه نه خواهم بود و نه پدر وی گذشت بود و دیگر خبر نماند باقی و سالم ماندند و منی بنم  
آن فرزند را که بران رسولی اصلی الله علیه آ و سلم نشسته بود و گوید که از وی کم نشد پس تعجب کرد و فرمود و از او  
گروه است ابوهریره رضی الله عنه که رسید مردم را اگر سنگی سخت بر سید آنحضرت از من چیزی داری یا آنکه  
گفتم نه یا رسول الله آنکس مردی دارم در نوشته و آن فرمود بیا آنرا نزد من پس جدا آورد و دست مبارک خود  
در نوشته جان و بر آورد و از آن یک مشت نمود و عابری که در و طلبید مردم را و کس تا تمام لشکر از آن سپهر شد  
خبر و ندید پس بگریختن آورده بودی از خود را که دست خود را در مزاده و بلی از آن شوی و رفته تا او شهادت  
مرزبان پس گریختن مشیر از آنچه آورده بودم پس خوردم و خورندم از آن قدرت حیات رسول الله صلی  
علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر آ که نشسته شد عثمان رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه من پس نشست از من در و ابی  
آمد که گفت بر دادم از آن چندین و چندین و حق در ده خدای و حق نام شصت صاع یا بار شتر گفته اند که  
مجموع غرات و ده دانه قره بود و بعضی بیت و یک گفته اند و الله اعلم و در دهه الامام جابر ابوهریره رضی الله عنه

در حدیث جابر

در حدیث جابر

درین باب بی نیز نقل کرده است بدینسان هم ولی فی الیوم همان نام الحجاب و هم الشیخ همان به و الله  
 و مروی است که آنحضرت عمر بن الخطاب فرموده از اندک خرمای چهار صد شتر و سوار را داده ترتیب کرد آن خرمای  
 باقی بود و یک خرمای از آن کم نشد و او را حدیث و تفسیر طعام بسیار است و با آنرا از هر یک کایت خرویه بپوشست  
 که بقایای زار و اربابان قلمت برکتها بخشد و بشارت و خبر از کسین آن سیر شدند و تمام لشکر طروت پر کردند چنانکه گذشت  
 و در کار تعالی ما را از بركات آن مید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل الخیات محروم ندارد و دستور داده را  
 از نعم طاهر و باطن آنحضرت مجبور گرداناد و حکایت یاد دارم که در بازار که را دها الله تعالی ذکر نماید و فروشی بزرگ را  
 آب میاشد و می گفت یا بکرته البنی تعالی و آنرا می نامد آنرا تعالی الله صلی علی محمد و علی آل محمد و بارک وسلم و صل  
 و کلام حیوانات و کلام ایشان مرا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بپایان رسانید و بعد از آنکه در مقام امر  
 دین و شریعت اوید صلی الله علیه و آله و سلم از آنها که قسعه سعادت بنام ایشان افتاده از اهل بیان بپوشید  
 سایر حیوانات را که مطیع و سقا و امر را وی الهی اند سبانه بطریق اعجاز و خرق عادیق سقا و مطیع و  
 صلی الله علیه و آله و سلم ساخت از اینجا است که بعضی از باب تحقیق و اهل باطن گفته اند که وی صلی الله علیه و آله و سلم  
 بکافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات مبعوث است و لیکن چون از ذکر عقل و بحیث و امر دینی بیرون  
 اند از ایشان جز اطاعت و ایمان و شهادت بصدق رسالت نیامد و موسوم بمبعیث نشوید چنانکه او میان  
 او حیوانات و نباتات و جمادات و شریک است بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه الش بن مالک نقل کرده  
 محمد روایت کرده که هر یکی از ابلهیت الفدا لا شتری بود پس از آنکه از آنحضرت و غرض کرد و بعد از رسول الله بود  
 را شتری که آب می کشید بروی اکنون غمی و شکرش میکند و با جمع میکند از آبش خود را و کل ربع باخته اند  
 بر فاش آنحضرت با اصحاب و رفت و روان شد بجانب شتر پس در آمد در لیسان و بایستاد و شتر را گوشه  
 از آن گشته بود و گفتند یا رسول الله این شتر مانند سنگ گزیده شده است و از ترسیم بر ذات شریف تو که از  
 وی گزیده می رسد فرمود غیبت برین یکی از آن پس چون دید شتر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم را وی  
 بجانب وی و سجده افتاد و در پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و بپوشید در آ و صحا بگفتند یا رسول  
 این حیوان لا یقبل ترا سجده ما سزاوارتریم بدان پس فرمود صلی الله علیه و آله و سلم کی باید دانست و بسرا که  
 سجده کند بشیر را و اگر کردا بوی که بشیر سجده کند بشیر را میگردیم زن را که سجده کند خود را بچشمه غم می آید  
 بر زن رواه احمد و الترمذی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت در مقامیت میان آسمان و زمین چیزی را ننید

ت

کلامی است

که من رسول خدا ام که عصای من و انس در جیب من آمده که آنجا میخوابند که آن شتر را فرج کنند پس وی شکایت  
 کرد پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را آنحضرت بر خاک  
 نهاد و فریاد کرد و از وی که شتر را زبش بآیند آنحضرت بر سر وی و فرمود لها به شتر بفروش این را بدست  
 من گفت یا رسول الله پیشکش است و لیکن این شتر را بیست راست که جز این وجه نیست ندارد فرمود  
 این شتر که گردنش مثل دلت علف را احسان کنند بوی و نگارید حق و برادر اینجاست بطریق مستوره  
 با الفاظ مختلفه آمده و صحیح است و از انس آمده که گفت در آمد رسول خدا و ابو بکر و عمر در بستان یکی از نصاریه  
 بود و در وی غمی پس سجد کرد آنحضرت را و گفت ابو بکر یا رسول الله ما سزاوارتریم که سجد کنیم تا فرمود آنحضرت  
 علیه السلام نمی سزد بشیرا که سجد بشیرا الحدیث و یکبار شتری نزد آنحضرت آمد و شکایت کرد از قوم خود  
 که این قوم پیش از آنکه خانه فتن بگذارند خواب میکنند و من تیرسم که عذایتمانی آن قوم را عذاب کند پس  
 آنحضرت آنقوم را طلبید و از آن نمی فرمود عا کشته رضی الله عنهما میگوید که در خانه ما شقی بود و آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم در خانه آمدی بود این شاه ساکن و ثابت و آرمیده می بود و چون بیرون بیفت آنحضرت  
 پریشان میشد و میپلر و میرفت وی آمد و آمده است که آنحضرت شتران قربانی میکرد و بیخ میگردید و میگذاشت  
 و نزدیکی آمد که حضرت ناخفت او را ذبح کند و مروی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک  
 خود را بر پشت گوسفندی بالید که نزد وی رسیده بود پستان وی بر شیر شده بدوشیده خود بیا شایسته ابو بکر  
 را نیز بیا شایسته و قصه در شیرین شاه ام میبرد که خشک شده بود و او را ملائمشیرنداشت مشهور است و در باب  
 هجرت تفصیل بیا بیا نشاء الله تعالی و امثال اینجاست را در تفسیر کلام نیز ذکر میتوان کرد در انقیاد و اطاعت  
 حیوانات نیز ازین باب است قصه کلام ذیب و شهادت او را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث  
 تکلم ذیب روایت کرده شده است از جماعه صحاب بطریق مستوره روایت کرده است امام احمد از شترانی  
 خندی رضی الله عنه گفت و دید گرگی بر شاقی پس گرفت شاه را پس دید زاری و کشید شاه را از گرگ نشست  
 گرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع میا باشد و گفت از خدا نمی ترسی می کشی از من زنی را که زنده بود خدا  
 تعالی آنرا لبوی من پس گفت راسی و اعجاب گرگی اقتضای نموده تکلم میکنند بکلام آدمیان پس گفت گرگ یا خبر بگویم  
 بوی من ازین محمد بن شریب خبر میدهم مردم را با خبر سالف و مردم نمی گردند بوی پس رای هم خود را رای ساخت تا  
 در آید مدینه منظر یزد بگذشت هم را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خبر داد آنحضرت

در حدیث  
 صحیح

در حدیث  
 صحیح



ما این امر که تا ازان گفته بود چون آمدند مردم گفت برای که خبر ده مردم را با آنچه شنیده و دیده و همچنین روایت کرد  
 بهیچ از حدیث این عمرو ابوالنعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی هریره است صحیح آمده که گفت زب  
 عجب تر ازین آنکه مروی در کلمات بنی الحارث بن خبیر بنیدر بانه گذشته و با آنچه می آید و این را می یهودی بود  
 پس آمدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خبر وایان آورد در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه  
 آمده که گفت اگر برای حال او عجب تر است ازین که الیتاده بر غم خود و ترک واده پیوسته که مبعوث نشده  
 هرگز عظم قدر نزد خدا از دی تحقیق کشاده شده است بروی ابواب جنة و مشرف شده اند از جنة و احاطه  
 وی و قطره اندقال ایشان را الهی ملائکه و درویشان بهشت میگردد صاحب ادرا و مشتاق اند بایشان که در  
 آیند در بهشت و انتظار قتال ایشان دارند که کشته شوند و به بهشت در آیند و گفت لب برای که نیست حال  
 میان خودی مگر همین وره و از کوه میروی آنکه در حضرت وی و میگردی از جود خدا گفت را می پس غم مرا  
 که میگرد گفت و سبب من میگردم پس آمدند آنحضرت و اسلام آورد و فتح گرد برای ذب شالی از ان و پیش  
 انجلیت از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که گری را دیدند ایوی را گرفته است و چون  
 بحرم در آمد گری برگشت و عجب کرد پس گفت گری عجب تر ازین از ان است که محمد بن عبد الله بنی المذنبه بدو حکم  
 الی الکعبة و هر دو الی الکناز پس ابوسفیان بصفوان گفت بقات و غری اگر تو میگردی انجلیت را بیکه میگردی  
 نه نالی که را می مروان و از ابی جهم صاحب وی نیز روایتی مثل این کرده اند ازین بابت حدیث ضعیفی بی سبب  
 و کلام کرده اند و این حدیث مشهور است و روایت کرده است آنرا بهیچ در احادیث کثیره و ذکر کرده است قاضی عیاض  
 و در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در محفل از اصحاب خود ناگاه آمده  
 اعراسه از بنی سلیم که شکار کرده است ضعیف را و گریه اینده است او را در استین خود تا بر او در سوزنی نگاه  
 خود و بریان کند و بجزیر چون دید اعراسه را گفت این کیست که با جامه نشسته است گفت رسول خدا  
 پس بیرون آورد و سبب را از استین خود و گفت سوگند بقات و غری ایمان نمی آردم تو را ایمان آرد این  
 ضعیف و انداخت ضعیف را پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس ندانم که آنحضرت ضعیف را فرمود یا ضعیف پس  
 جواب داد ضعیف بریان چنین که شنیدند قوم همه یکدیگر و سید یک و فرمود آنحضرت ای ضعیف کیسه آید قیامت  
 الی ضعیف تمام حلق پس فرمود آنحضرت که اعبادت میکنی گفت خدا تر که در آسمانی است عرش او و در زمین  
 سلطنت او و در یاد زیباست راه او و در جنة است رحمة او و در آتش است عقاب او و فرمود آنحضرت

ضعیف

من لیسیم گفت رسول خدا و رسول رب العالمین قائم المبین قد اطلع من صدقک و خاب من کذبک پس اسلام آورد  
 اعرابی که حدیث بقوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این منب نسبت آنحضرت خواهد بود علی الله علیه و آله و سلم و از آنجمله است  
 حدیث عزاکه که روایت کرده اند او را آنکه بطریق مستدره که تقویت میکند بعضی او بعضی را ذکر کرده است تمام  
 صحابه و در شفاء ابو نعیم و در دلائل از امام سلیم که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در محرمی گشت ناگاه شنید  
 آواز پاتنی بسیار یا رسول الله پس آنسو برگشت آنحضرت و دید که آیهوده بسته و درینا فاده است و اعرابی آنرا  
 و بر جامه پیدایس گفت آنحضرت علیه السلام با هو صیت عابت تو گفت صدیکه زده است مرا این اعرابی و مراد  
 آیهوده است و درین کوه را کن مرا تا مردم و شتر و جمالتان را و باز آیم فرمود آنحضرت چنانکه میبایست و باز می  
 اتی و خدای کند هر قدر امتیاهی عذاب همیشه را که باز نیایم پس را که و او را آنحضرت و بر رفت و باز آمده برگشت و او را آنحضرت  
 پس بیدار شد اعرابی گفت یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت این ست که را بسکنی این طایفه پس را که  
 اعرابی اولاد میدید و پدر و مادر از روی خوشحالی و میزد پایهای خود زمین را و میگفت شنیدم ان لا اله الا الله  
 ان محمد الرسول الله و نیز آمده است که آنحضرت در لشکری بود مردم همه تشنه شدند و بر آبی فرود آمده بود پس آن  
 فرود آنحضرت آمده آنحضرت او را نوشید و همه را سیر ساخت که مقدار سی صد کس بودند بر آن کوهی آنحضرت بود  
 فرمود که این را نگاهدار پس را فتح او را بر حسب بعد از ساعتی و دیدند که رفته است فرمود ان الذين جاءوا بآله  
 و حسب بهاد ان بخلا است کلام حار را دیده کرده است این ها که که چون فتح کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 خیر را که کم کرد و ما را فرمود آنحضرت نام تو صیت گفت نام من یزید بن شهاب گفت بیرون آورده ام پروردگار  
 تعالی از نسل جدش صیت حار و سوا نشده است آنرا هیچ یک جزا سپردن امید میداد که سوار شوی بود و  
 نموده است از نسل جدش جز من نیست از این کسی جز تو و گفت دوم من پیش از تو در دست یهودی بودم  
 می فرمایم عمار و سوار او بود آن یهودی گرسنه می داشت شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یغفور یا  
 و بود یغفور و در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت میفرستاد او را بر در کسی تا خبر کند از اهل بیت  
 می آمد یغفور بر در و میگفت در را بسر خود و چون بیرون آمد صاحب در را اشارت میکرد که حاجت کن رسول خدا  
 که ترا می طلبد و چون آنحضرت علیه السلام وفات یافت آمد یغفور بر چاهی که مرالی السهم بن السهمان بود آنقدر بود  
 در اینجا خبری از یغفور و فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هم ازین باب است تسخیر و تعلق او بسینه که در بابا  
 از لشکر و افتاد و راه کم کرده بود و گفتن او که انا مولی رسول الله پس راه نمود و رسید شیر او را با لشکر و این خبر

حدیث مستدره

حدیث مستدره

سخن

آنحضرت بود و خود کرامات اولیا و معجزه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این در بسیار روایت کرده است که  
 کبوتران که منظر می‌شد که در نزد آنحضرت روزه می‌گرفتند که پس عاکره بپرکت ایشان در مسجد عکبوت و پیش تمام بر دروازه  
 هجرت مشهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در خانه و روایت کرده شده است که اگر کبوتر آنحضرت  
 علیه السلام سحره را بیدار می‌کرد و سید پوشید در خانه و ذکر در فی الشفا فاضی عیاض گفته که احادیث در باب کلام  
 حیوانات و طاعت ایشان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است و آنچه مشهور بود از آن و روایت  
 شده در کتب آمده و در مصلح آنکه حیوانات همه طبع و متقاد امر آنحضرت بودند نباتات نیز در طبع  
 فرما نموداری و طاعت وی بودند و از نجاست کلام سحر و سلام وی بر آنحضرت و طاعت و شهادت بر آن  
 وی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث عاکشه رضی الله عنهما آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 چون وی فرستاده شد بسوی من نیکنما شتم هیچ سنگ درخت نگر آنکه میگوید السلام علیک یا رسول الله  
 از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بگو من با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بگو پس بیرون آیدم در بعضی نواحی  
 آن پس پیش نیامده و نه درخت نگر آنکه میگوید السلام علیک یا رسول الله و راه الترمذی و این حالت  
 در نباتاتی وی بود و حدیث سابق گذشت یا دیگر است و ما زنده دیگر و الله اعلم و حاکم در مستدرک با سند و  
 حیدر از ابن عمر آمده که گفت بگویم یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفر پیش آمد اعرابی و چون نزدیک  
 پاکی حضرت آمد گفت مراد را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید گفت می‌روم بسوی اهل خود و خود  
 آری یعنی است تراءخیر یعنی می‌خواهی که نیکی و سعادت حاصل کنی برای گفت آن چیست فرمود شهادت  
 شدن لا اله الا الله و حده لا شریک و ان محمدا عبده و رسوله گفت اعرابی آیا هیچ شاهدی هست ترا بر آنچه  
 می‌گویی فرمود این درخت شاهد من است پس خواند آنحضرت آن درخت را و وی بر آن گواهی دادی بود پس شهادت  
 می‌کرد زمین را و می‌آید و پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آن حضرت از وی سه بار گواهی داد و  
 آن درخت بعد از آن باز گشت بجای خود و حدیث دیگری در روایت کرده مانند این و در روایت حدیث کافور  
 مقبول آن رخسار را که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم خون آلوده ساخت و پندار شریف از ارادت رسانید  
 آنحضرت در گوشه نشسته بود که جبرئیل آمده حال پرسید پس حزن و گلین یافت آن حضرت را گفت  
 آیا دوستی داری که بجام ترا آیی که موجب تسلی خاطر شریف تو گردد پس گفت که در جبرئیل علیه السلام  
 بدرخش که در پس وادی بود و گفت بخوان یا این محمد این درخت را پس خواند آنحضرت آن درخت

را در وقت نشی که در آمد نزد آنحضرت بایستاد و گفت جبرئیل مرا کن که باز گردم بجای تو و پس هر که دیگرند و کامل  
پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل را و او را در ایمن من حدیث الحسن و از بریده ای نزد  
کرد اعرابی که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محو پس فرمود آنحضرت بآن اعرابی بگو بآن من است که رسول خدا  
می طلبد ترالس که در آن درخت از راست و چپ پیش و پس جدا شد رگهای او پس آمد در حالی که پاره میکند  
زمین را و می کشد رگهای خود را و بایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی مرا کن  
این درخت را که برگردم بجای خود پس نشست رگهای او در جای خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن  
ده مرا تا سحره کنم تر اذن نداد و گفت پس اذن کن که دست دپای شریف ترا بوس کنم اینجا و او آورده اند  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در سفری در شب تاریک بر شتر سوار بد درخت سدره رسید چو پای لوده آن سدره  
و در نیمه تر آنحضرت بسلامت از میان بگذشت و چنین متغیر ماند و معروف بسدره الیهی گشت صلی الله علیه  
و آله و سلم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بچه  
چیز شناسم ترا که تو رسول خدائی فرمود و بآنکه بخوانیم این شاخ خزان را که گواهی دهد که من رسول خدا ام پس آن  
آنحضرت پس جدا شد از درخت و افتاد پسر فرمود آنحضرت برگردم بجای خود و برگشت بجای خود و رفت اسلام آورد  
اعرابی را و الهی و وحی و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود را و حدیث بسیار آمده  
و فی الفقیه شجر حرات لدعوة الاشجار بساجدة بنشی الیه علی ساق بلا قدم بکافا سلمات سلمات سلمات  
فرمود عثمان بن بدیع الخطی النعمی و در حدیث ازین طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرمود آدم و هود  
کشاده پس رفت آنحضرت برای قضا حاجت و زخم من در زین آنحضرت با و او را تا پس ندمد که استنار کند  
بدان ناگاه دو درخت بود و در کنار او پس رفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسوی یک درخت و گفت  
شانی را از شاخهای او و گفت القیاد کن بمن باذن خدا و او جل پس متعاشد آن درخت مانند القیاد شتر  
که مهر در بینی او است پس نزد درخت دیگر رفت او را نیز کشیده آورد و گفت بحسبید برین پس سپیدند و در روایتی  
دیگر آمده که فرمود و جابر بگوید این درخت را که می گوید تر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پیشش و پس رفت  
من گویم بد درخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پوست به صاحب خود نشست آنحضرت پس بنیاد بیرون  
آمد من دیدم و شستم در جای دور فاسادم در حکایت بانفس خود ناگاه اتفاقات کردم می بینم که آن حضرت  
می آیند و هر دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای ایستادند و در حدیث اسامه بن زید نیز مانند این آمده

که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی منادی خود ایامی بینی برای حاجت رسول خدا  
 مسکونی گفتم نیست در وادی جای خالی از مردم فرمودی بینی درخت جرمای یا سنگی گفتم می بینم خللات متنا  
 گفت برو بگو باین خللات که رسول خدا را می کنید شمارا که بیایید برای حاجت رسول خدا بگو بنگاهان نیز بچندین قسم  
 و گفتم سوگند بخدا که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم خللات را قریب یکدیگر یکدیگر در کنار هم برشته چون  
 قضا کرد حاجت را فرمود بگو باینها که چرا شوند از یکدیگر و اشالی این بجزه بسیار راه و در حدیث عبدالله بن مسعود  
 رضی الله عنهما آمده که گفتند چه چیز است که شما را و مدت را فرمود شما را میسر در این درخت پس فرمود یا ای  
 پس آن درخت و شما را و او گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه جمعی کثیر از عظامی صحابه اتفاق کرده اند بر این  
 و از تابعین اصحاب آن رضوان الله علیهم اجمعین وصل بچنانکه نباتات را منتقاد و مطیع امر و سب  
 صلی الله علیه و آله وسلم ساخته بودند مجادات نیز همین حکم دارند از اسلام کردند و بجزو تکلم او با آنحضرت صلی  
 علیه و آله وسلم چنانکه گذشت هیچ شجره و چیزی نبود مگر آنکه سلام می کرد بر من و می گفت از سلام علیک یا  
 رسول الله و از علی مرتضی و عائشه صدیقه رضی الله عنهما نیز مدعی درین باب گذشت و از جابر رضی الله  
 عنه نیز آمده و همچنین حدیث را هم در وقتی که برآمده بود همراه ابوطالب در ابتدای امر خود پیش از بیعت گفت باقی  
 شجره و چیزی مگر آنکه سجده کرد و در سایه انشا الله تعالی این عقده در محل خود چنانکه روایت کرده است سلم از  
 حدیث جابر بن سمرة که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدستی که من می شناسم حجری را بکجه که اسلام میکرد  
 بر من پیش از آنکه بموت شوم بدستی تحقیق من می شناسم او را و مردم را اختلاف است درین حجر که کدام است  
 بعضی گفته اند که حجر سوداست و بعضی حجری غیروی در کوه که او را دقاق الحجر گویند در راه خانه خدیجه رضی الله  
 عنها و مسجد دست در دیواری و مردم تبرک می بیند بمسجی و میگویند که این همان حجر است که سلام میکرد بر آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که میگذشت از راه شنج این حجر کی باشی گفته که متواتر آمده است انابل مکه که  
 این حجری که در دقاق الحجر است همان حجر است که سلام میکرد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مقابل  
 در دیوار دیگر از طرف شرقی شریف اوست که در سنگی نقش بسته است و میگویند که سنگ آهن نرم کرده برای اینها هم  
 اسلام و در مکه منظر در کوهی که آنحضرت وقتی که سقنه چرانی میکرد و اثر قدس شریفین است و الله اعلم و صامو آباء  
 الهیه از ابو جعفر میبانشی آورده که گفت خبر و آدم را که هر که ملاقات کردم بوی از اهل مکه که این حجر مذکور همان حجر  
 که سلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و از آنجا است آمین گفتن آستانه و در دیواری های خانه و قس

که دعا کرد آنحضرت علیه السلام بر آنجا پس پسران وی رضی الله عنهم را دایت کرده است آنرا بهیچ در دلائل  
و این ماجه در محضر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرعاس بن عبد المطلب یا ابابا الفضل مردان  
منزل تو و پسران تو تا بیایم من شماران زیرا که مرا با شما کار نیست پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت بر ایشان  
وقت چاشت بود فرمود السلام علیکم گفت علیکم السلام و رحمة الله و بركاته فرمود چگونه صحیح گردید گفتند صحیح  
گردیم بجز و الحمد لله فرمود نزد یک شویاید یکدیگر یکدیگر یکدیگر یکدیگر پس پوشانید آنحضرت ایشان را چادر خود و او فرمود  
یا رب این نعم من است و خود پدر من است و ایشان البیت من اند پس پوشش ایشان را از تنش دو تن بپوشید  
من ایشان را این چادر پس آئین گفت آستانه دیوارهای خانه و گفتند آئین آئین و یکبارگی عیسی این  
پس عیالیب در سفری و خدمت آنحضرت بود نشسته شد پس آنحضرت او را بر کوهی که آنجا بود و بفرستاد و فرمود بگو  
آن کوه که تر آب دیدان کوه تمکلم شد و گفت با منی چنانگو که از آن روزی که این آیت نازل شد و انقوا  
النار التي توقود بالناس و الحجارة چندان که هستیم آن ترس خدا که آب در آنجای من نماید و مشهور درین  
باب چنین جنوع است فی الصراح چنین آن روز مندی و ناله ناله که از بچه جدا شود و جنع بکسر جیم و سکونی ال  
تس و رحمة و حدیث چنین جنوع از جماعه کثیر از صحابه آمده است که معین قطع و یقین ست بدان در و او اسباب  
لدیه از شخین تاج الدین بسکی آورده که در شرح مختصر این الحاجب گفته که صحیح نزد من آنست که حدیث  
چنین جنوع متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطریق کثیره متعدد و خارج  
از حد و حصار توانند که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که  
چنین جنوع را انشقاق قمر نقل کرده شده است بهر کی از آن نقل مستفیض شایع که معین قطع است نزد  
کسیکه مطلع است بطریق حدیث نه غیروی که عمارت ندارد درین کار و الله اعلم و بهیچ گفته قصه چنین جنوع اند  
امور ظاهر است که محل کرده اند آنرا خلف از سلف و از اکبریات و ابره بجز آنست که دلالت میکند بر نبوت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شافعی گفته که واد است خدایتعالی عیسی بن مریم را احیای مونس  
اصوات الله سلامه علیه و علیهم نس گفتند ایشان فی که داده است پیچ پیچ را انچه داده است پیچ پیچ را  
گفت و او محمد را صلی الله علیه و آله و سلم چنین جنوع ناشیده شد صورت او درین اعظم و اکبر است از آن نبی  
شمرده اند علمای حدیث صحابه را که روایت کرده اند و روایت و اسامید و طرق آنرا که ذکر آن طولیست تا آن  
کرده شده است بومسجد نبوی مسکوف بر جنوع نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه ساخته

شد و برای وی خبری آید بر این خطبه کیه زده بخدای امان جدم و چون ساخته شد منبر رفعت کرد  
از آن جریح پس شنیده شد مر آن جریح را آوازی مانند آواز ناله و در روایت انس مده که حمزه زید را  
آواز وی بسیار شد بکار مردم که بجهت آنچه مشاهده کردند از حال غریب وی و در روایتی آمده که اشکات جریح  
و باره شاد پس آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نهاد دست شریف خود را بر وی و در کنار مبارک گفت پس  
ساکت گشت و فرمود آنحضرت که این خوب گریه کرد از بهت آنچه کم کرد از ذکر خدا اگر در کنار من گریه می کردی در همیشه  
می بود و اینچنین تا روز قیامت از بهت اظهار عزت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس امر کرد آنحضرت  
که وقت کرده شود وقت منبر پس نماز میکرد او آنحضرت بسوی و در روایتی آمده است که خواند او آنحضرت چنان  
فرمود پس آنکه در آنجا که پاره که زمین را پس و کنار شریف گرفت او را فرمود تا بانه کرد و بجان خود و در حدیث  
میرده آمده که فرمود آنحضرت بان خوب اگر خواهی باز بنشام ترا در بستنی که بودی در آن محل تا بماند تا اگر می  
تواند کامل گردد و خلقت تو و تر گرد و شاخهای تو و پدید آید و میوه و اگر میخواهی بنشام ترا و در بهشت تا بخورند و  
خدا از میوه تو بعد از آن گوش شریف خود نهاد آنحضرت بکاتبی که چه میگوید پس فرمود میگوید نشان مرا  
یا رسول الله و در بهشت تا بخورند از من و درستان خدا باستم در مکانی که نشوم وفانی نگردم و در وی شنید  
این را هرگز نزد یک بودی بود پس فرمود آنحضرت همچنین کردم و گفت اختیار کردی و اینها را بر او قضا  
تسین بصری رفیع الله عنه چون حدیث میکرد یا خبری میگفت یا میگویند خدا چون تا که می کرد نشو  
پس خبر خدا شام تا ترید که مشتاق باشید بقلای شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم بیت سنگی و گیسوی  
که در و منقش هست به زادی دان که در و منقش هست و این حدیث را با الفاظ مختلفه روایت  
کرده است و در آنچه ذکر کردم کفایت و ازین باب است کلام که در آن آنحضرت بکمال کلام کرد و جمل  
با وی روایت کرده است و این رضی الله عنه که برآمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و ابو بکر و عمر و عثمان  
رضی الله عنهم اجمعین جل احد را که کوه مدینه است و در شان او واقع شده است احد جل بکند و بکند پس  
چندین احد پس و آنحضرت او را بیای شریف خود و فرمود تا بابت و بر جای خود باس ای احد نیست بر تو و بی  
صدیق و به و شهید راه احمد و البخاری و الترمذی و ابو حاتم و در حدیث از عثمان بن عفان رضی الله عنه  
که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر جل شریف بر و آن که بکند بکند و با وی ابو بکر و عمر و من بودم  
پس چنین جل تا آنکه امتداد سنگهای او در ضعیف پس زو آنحضرت کوه را بیای مبارک خود و فرمود بر جا خود

باش یا بشیر نیست بر تو اگر نبی و صدیق و دو شنید رواه البخاری و احمد الترمذی و ابو حاتم و انوار البهره رضی  
 الله عنه آمده که بود آنحضرت بر جرأه کبر عا حمله که چیل مکلفه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 در ابتدای وحی آنجا مشغول میبود و وحی آنجا نازل شد و بود با وی ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر پس  
 جنید جرأه پس فرمود آنحضرت از امید به باش حرا نیست بر تو نبی یا صدیق یا شنید و در روایتی سعد بن ابی  
 قحاص رضی الله عنه مذکور است نه علی و در روایتی تمام مشهور مذکورند که ابو عبیده بن الجراح و ابی الدرداء و ابی ریحان و ابی  
 که چون طلحیدند ترش آنحضرت را گفت بشیر فرود آیا رسول الله نیر که من بشیر سم که یکشدند عثمان ترا بشیر است  
 من پس عذاب کندم خدا تعالی پس گفت جرأه من بر آیا رسول الله و بشیر و جرأه و کوه و در مکلفه اند مقابله  
 یکدیگر گفتند که رجب یعنی جنید بن ابی جبال نه از جنس آن رجب غضب بود که بقوم موسی علیه السلام واقع شد  
 و قتیله کثرت و تبدیل کلمه که در بودند که گفته شده بود بالیشان آن رجب غضب بود و این رجب طرز و لفظ استقصی  
 آنحضرت علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب سرور و استقرار جمال ازین باب است و بیس  
 حصی پیوست آنحضرت چنانکه روایت کرده اند الشریع رضی الله عنه که گرفت آنحضرت گفتی از حضرت پس تسبیح که در  
 در دست شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم تسبیح را بشیر گفت آن حضرات را و دست ابو بکر رضی الله عنه  
 و تسبیح که در بود از آن رخت در دست ما تسبیح نگرفتند و قاضی عیاض در شفا گفته که روایت کرده ام این ابو ذر  
 و آنکه که در دست نگرفتند عمر و عثمان نیز رضی الله عنهما و تفصیل این اجمال آنست که در موا سبب له شیه ذکر کرده که  
 ولید بن شویب گفته که مروی از پی سلیم کبیر السن که دریافت بود ابو ذر رضی الله عنه نزدیک سسکن ابو ذر بود و است بکنید  
 از ابو ذر که گفت در آمدیم نیم روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است و نیست  
 نزد وی هیچ کی از مردم گویاییم او را درین هنگام که در حالت وحی است پس سلام کردم بر او و او سلام  
 را و فرمود چه چیز آورده است ترا اینجا یا اباد که تمام خدا و رسول خدا و اترست پس امر کرد مرا که بنشینم پیشش و بگوید  
 شریف وی و بنشینم او را چیزی و میگویم وی بمن چیزی پس درنگ کردم اندکی ناگاه آمد ابو بکر و در حالتی که نشی  
 میکند پیش سلام داد و گفت آنحضرت جواب سلام وی و فرمود چه چیز آورده است ترا ابو بکر گفته آورده است  
 مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود بدست که بنشینم پیشش و در یک بلندی که مقابل آنحضرت بود و در  
 و کرد و نقل آن فرمود آنحضرت مثل آن نشست در بلوی ابو بکر پس عثمان آمد و بنشینم نشست و در بلوی عمر  
 رضی الله عنهم اجمعین پیش گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سنگ نریه بالا گرفت یا نه یا نریه یا آن پس هیچ کردند





قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رواه البيهقي وصل در برابر ای ذوالعالمات و احیای موقتی یعنی بگردانیدن  
 بیار از روزنده گردانیدن مرد بار و است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم آمد و رسید نزد همراه آورد و گفت یا رسول الله این پسری من چون دارد و دیگر میآورد  
 چون در وقت طعام شام میگذری ساز و بر ما وقت را پس مسیح کرد آنحضرت علیه السلام سینه او را و دستش را  
 و بیرون آمد از شکم وی مانند سگ بچه سیاه کمی و دید راه الداری و در راه البصری حیث قال شمس اکرم  
 ابرار و صیبا بالنسب راحته و اطلقت ارباب من ربيعة اللهم و آمد آنحضرت را زنی از خشم وادی پسری بود  
 که شکم میگردید پس آب را بلعید و منقبض کرد و شصت هر دو دست شریف را و نوشانید آب را بان پسری شد غلام  
 فی الحال و عاقل شد چنانکه فاضل شد بر عقول مردم و رسید روز اندر زخمی بر چشمش نهاد بن النعمان تا افتاد  
 بر رخساره پس آمد قناده نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله مرا زنی است که دوست میدارم او را میترسم که بپاید  
 و مکرده در نظری داریم پس گرفت آنحضرت چشم او را بدست مبارک و بنوا و پیچید و فرمود خداوند ایشان  
 چشم او را حلیه پس بود آن چشم بهترین و زیباترین و بنیادترین چنان بود و در نیکو و قوی که بدرد می آید و دیگر  
 آورده اند که از او داد قناده بن النعمان مروی بود در خدمت عمر عبد العزیز آمد بر سید و گیتی گفت سحر  
 ابونا الذی سالت علی الی علیه و فروت بکف المصلحة ایما و قناده کلمات لاهل امرایه و قناده  
 عین و با حسن تا خدا پس انعام کرد عمر او را و نیک کرد جانزه او را و او را و ایت که در طبری و ابونعیم از قناده گفته بود  
 من که نگاه میداشتم نیز ای را بر روی خود از روی پیغمبر خدا یعنی خود را پس آنحضرت ساضه بود پس در آخر  
 رسید بن تیری که افتاد بدان پیچید چشم من پس گرفت من او را بدست خود و دیدم بسوی رسولی که صلی الله علیه  
 و آله و سلم در چون دید چشم مرا در دست من اشک ریخت چشم آنحضرت و فرمود خداوند قناده و چنانکه نگاه داشت  
 روی پیغمبر را بر روی خود رسید افت چشم وی بگردان این چشم او را بهترین پشمان او را و ایت کرده شده است  
 گرفته شده بود بعلت استسقا پس فرستاد نزد آنحضرت کسی را و استسقا نمود پس گرفت آنحضرت بدست  
 مبارک خود و کفی از خاک انداخت و آن اناب و دهن مبارک خود و بان فرستاده و او گرفت و آنرا شوی بگردان  
 که استنزه کرده شد پس آورد آنرا نزد آن رفیق و رسیده بود و بسیر خدمت و نوشانید آنرا پس شفا یافت  
 و شفای دیگر بود که رسیده شده بود هر دو چشم وی و چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت هر دو چشم او را بنشانید چنانکه  
 رفته در موزن می در آورده و شش سال بود و سال این بسیار است و در غزه خبر رسید که علی کرم الله وجهه

بحاست گفتند حاضرین و در چشم دارند پس کس فرستاده طلبیده نهاد و سوار یک اورا بر کنار شریف خود و نقل کرد در هر دو چشم وی دعا کرد پس به شدتی الحال گویا بود بوی در وی و هرگز در دنگ و چشم وی رضی الله عنه دوم کرد و سه دم بر ضرب ساق سلمه بن الاکوع رد و خنجر پس به شدت در حال و در صبح بخاری زید بن مناذ شمری رسید و بود با شمشیر و قتلگشت کعب بن الاشرف را پس نقل کرد به شدت در حال و در صبح بخاری که چون عبد الله بن کعب بن العوف را دیدی را گشت شب تماشا بود چون ماهی بر زینه نهاد و پنداشت که بزین رسید پس نهاد و گشت ساق و پس نزد آنحضرت علیه السلام آمده آنحضرت دست مبارک را بر ساق او الیه دوی الحال شفا یافت و امثال این حکایتها و در کتب معتبره و در کتب حدیث مذکور و مستور و اما احیای موفی ریایت کرده است بعضی روایان که آنحضرت خواندند بوی را با سلام پس گفت آن مرد ایمان نمی آرد می تواند زنده بماند و فخر مرا کرده است فرمود آنحضرت تمام آنرا بخوان و پس بخوان و در دعای آمده که گفت انداخته آرد ام من و فخر را و در وی پس فرمود آنحضرت نمای مرا آن وادی اند که در آنحضرت علیه السلام آن و فخر را پس جواب داد آن و فخر گفت بسببیک و سببیک فرمود آنحضرت آیا دوست میداری که باز گروی بدینا گفت لا اله الا الله یا رسول الله یا فخر من آخره هذا بهتر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت هلی الله علیه و آله و سلم که پدر و مادر تو ایمان آورده اند و در گذاردی بانی اگر تو نم ترا ایشان گفت حاجت نیست مرا بپدر و مادر من یافته ام خدا را بهتر و بهتر از ایشان و روایت اینحضرت و لاله دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت هلی الله علیه و آله و سلم بخانه وی همان آمد و وی بره را بسجل کرد پس بزرگ وی بدیدن اینحال پس خود را زنج کرد و چون داری در و نیال و دیدی وی پیام آمد و خود را بر زمین انداخت و بر وی پس هر دو پسر به پای آنحضرت زنده شدند و در شوا النبوة بمقتضی مکه است و احیای ابوبکر شریفین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است از قبیل است و لیکن محدثان را در صحت این احادیث تعنی است و بعضی از متاخرین آنها را اثبات نموده و بر اعتبار رسانیده اند و از انس رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار و فاسا یافت و او را داری بود و چون علیا پس پیشیم آن مرد را و فخری که در آن زن را گفت ایام و پسین گفتنداری و گفت خداوند تو میدانی که من هجرت کرده بودم بسوی تو و بسوی پیغمبر تو باید آنگه داری و بی و فریاد می کنی در هر شدت و سختی پس منم بر من بار این محبت پس از برای نفتم آرد که در دیم جانم را از روی مرده پس زنده شد و طعام خود را با مرده ابن عدی و این عالی الدنیا و البقی و ابونعیم و این برکت استغاثه آن زن بود کجفرت رسول خدا هلی الله علیه و آله و سلم پس مجزیه

وی باشد همچنین آنچه روایت کرده است ابو بکر بن الصالح از سعید بن المسیب مروی از انصار مرده بودی  
 مکلفین کرده شده آمدند مردم که بر دست تکلم کرده گفت محمد رسول الله و همچنین آنچه آمده است که زید بن حارثه را  
 خبری که حاضر شده بود و پدر ابوبکر بنیة الرضوان را و ذات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه و تکلم کرد و بعد از آن که  
 که محفوظ داشته شد از وی گفت احمد بن محمد بن الکتاب الاول صدق ابو بکر الصديق الضعيف في نقله القوي في امره في الكفا  
 الاول صدق عمر بن الخطاب القوي الامين في الکتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان علی منهم هم جمع  
 اربعين و ثمانين سنة الفتن و اكل الشريد الضعيف و قامة الساقطة کذا في جامع الاصول و دور  
 مواهب لندیه آیتین آورده که عثمان بن بشیر گفته بود زید بن حارثه از سران انصار و قنای آنکه میرود می  
 از راههای مدینه خطی میان ظهر و عصر بر روی افتاد و بعد پس آمدند زمان انصار و گریستند بر وی و مردمان  
 ایشان پس ماند بر حال خود تا آنکه بود میان منبر و شام شدند آوازی که میگوید عاشوش باشی پس نظر کردند آنجا  
 بی آنکه آواز از راههای پس کشاوند روی و سینه او را میگوید محمد رسول الله بنی الامی عالم الامین بانی بعده و کان  
 و کانی الکتاب الاول و صدق بنیة رسول الله السلام علیه یا رسول الله و رفته اند و برگشته اند ابو بکر بن الزبیر  
 فی الکتاب من عاش بعد الموت انتهى و روایت کرده شده است از عبد الله بن عبید الله انصار  
 گفت بودند من در جماعه که دفن کرده اند ثابت بن قیس بن شماس را کشته شده بود و تمام پس شنیدیم او را قوی که  
 و ما و بریم او در قبر میگوید محمد رسول الله ابو بکر الصديق عمر الشهد عثمان بن عفان البراءه صمیم پس نگاه کرد و گوید  
 که مرده است کذا فی الشفاء و اگر شک یک کنند و گویند که شاید زنده باشد و غنی واقع شده باشد و نیز این بر ویست  
 آن حضرت صلی الله علیه آله و سلم واقع نشد تا بموقعی که گویند جویش آنکه مردن میری نیست که همانا ذکر آنحضرت  
 و مدح وی ناظر در آنست که انیم بکرت و عزت وی بود و اگر گرامت باشد نیز عجزه اوست و ابو نعیم روایت کرده  
 که جابر رضی الله عنه فرمود که بود و شافعی در حقیقت اشکاف ساخته و نزد آنحضرت صلی الله علیه آله و سلم آورد پس خود را  
 نوم فرمود آنحضرت بخوبی و لیکن آن جوانی لشکری بعد از آن هیچ کرد آن حضرت او را ستودند و نهاد و دست مبارک  
 خود بر آن تکلم کرد و بگذاشتی آنگاه بر خاست شامه و در حالیکه ای گفتند که شمای خود را بپوش از کمال اولیا را که  
 خدا ریت آئی تعالی شامه بود بشرف متابعت رسول الله صلی الله علیه آله و سلم بر روی این بنی عارق افتاده که می  
 خود و نزد دستی بر او میزنای آن نهاده نام خدا و رسول خدا را اگر فتنه بر خاست و روان شده این نیز از  
 آنحضرت است صلی الله علیه آله و سلم بدانکه تکلم شاه سوره را که در خبر بود بچشم از قبیل اهلای و موتی بمیدارند و بچشمی

میگویند که آن کلامی است که خلق کرد خدا تعالی در شاه میتة چنانکه در جرح و شجر و حروف و حیوانات میگویند پروردگار تعالی  
 وی شنود انداز وی بی تاثیر استمال و نقل از هیئت آن دند سبیل شیخ ابوالحسن قاضی ابوبکر باطلانی همین است و  
 بعضی میگویند که بطریق ایجاب و حیات است در آن اولاد و کلام ناخاوی گویند که حق تعالی بداند که در آن حیات و  
 شکیاف کرد برای وی و زبان قدرت داد بان بر کلام و ظاهر قول است و الله اعلم و اصل و یکی از  
 انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعای آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم در شفا گفته که این باب فاسح  
 است جدا و اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر جا بدر الشفا و هنر استوائه المعنی است ضروری  
 و در حدیث حدیث آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون دعای کردی از برای کسی درستی داد  
 و ندیده و ندان و از اشهر اخبار دین باب دعای آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و گفت رسول الله که  
 با نوع آنم و کلمات ظاهر و باطن مخصوص گشت و آورده و آورده و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و انس بن مالک  
 بخادم تو انس دعا کن مرا و دعای دنیا خواست و الا دعای دینی آما و هست بر آنکه این درگاه است حضرت  
 آنکه خادم و حاضرگاه و بیگاه است پس دعا کرد و آنحضرت و فرمود خداوند بسیار کرد و آن مال او را و اولاد و برکت و  
 او را در آنچه داده او را از نعمت و روایت میکنند که گفت انس بخدا سوگند مال من بسیار است و اولاد  
 و من بیشتر از صد تن اند و صد صداتی آمده که گفت نمیدانم هیچ کی را که رسیدنهای پیش و خوشی و زندگانی  
 چنانکه من رسیدم و گفت تحقیق دین کرده ام من باین دود و شرف و حدیث از اولاد خود میگویم سقط و دود و  
 فایده است که بگوید وی در یکبار دو بار بار پیدا و از آنجمله است دعای ابو عبد الرحمن بن عوف را بیکت و مفروض  
 وی رضی الله عنه اگر بر دارم من سنگی را امید دارم که درخت آن یابم زرافه کرده شد برکات الواب رزق و بخت کرد  
 بود و غیر که هیچ چیز ناخود داشت و ضرر کرده شد زب زان که وی به تیر و چاقا که شوق نشست و روشها وصل کرد و شد  
 بر زان او که چنان بودند بر پیر حق آنها که شست بر شهادت هزار و در روایتی بر صد هزار روایتی آمده که صلح کرده  
 زلف از آنها که طلاق داده بود او را به شهادت و چند هزار وصیت کرد و به چاه هزار روای صدقاته عظیمه و ریاضت او  
 و از او که یک روز می بنده را و تصدیق کرد و یکبار که از آن خود را که در وی به قصد شتر بود و از جنس مال بود و  
 و تصدیق کرد و شتر را با آنچه بران از اموال با آفتاب و اجلاس باعث بر آن بود که عائشه رضی الله عنها خبر داد  
 او را که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دیدم عبد الرحمن بن عوف را و زبشت که می خرید مانند کوه و  
 پس به سکرانه این نعمت تصدیق کرد و تمامه کارها را رضی الله عنه و دعا کرد و آنحضرت علیه السلام بر آن دعا

بن ابی سفیان یحیی و ربلا و پس یافت خلافت امارت را و در حدیث دیگر آمده است که فرمود با مسواحه از آن  
 طایفه چون داده شود ترا ملک نرم کن بر شست و خلق خود را گفت معاویه از آنرا تو را طمع و امیدواری ملک  
 شد و عاقر و سرحد بن ابی و قاص را که اجابت کند خدا تعالی دعای او را پس دعای نکروی رضی الله عنه  
 مریح کی را نیک یابد که آنکه مستجاب شد گویا که سدا و هم وی رضی الله عنه از لوازم و آثار هم این عالم است و آثار  
 تشریفه داده اند و عاقر و باغزا و اسلام بمصر بانی جبل استجاب کرده شد و عمر رضی الله عنه گفت این مسعود  
 رضی الله عنه که همیشه بودیم و عزت و غلبه از آنگاه که ایمان آورد و در سید مردم را در بعضی منازل می آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم غشش و التماس کرد و از آن حضرت دعا را پس کرد و آنحضرت و پیدا شد صاحب کتاب و او چه را در  
 کتاب دعا می آنحضرت در دستقادر باریدن و کشاون مشهور است و معروف فرمود و مر تا باله جید را آنحضرت  
 الله فاک نشکند خدا تعالی و بن ترالس نیت و مراد و ندانی و در وایتی آمده است که فرمود و یک و ترن فرما  
 در و ندان و چون می افتاد و مراد و ندانی میروید یکای آن و ندان دیگر و زنده بود و صد و سیست سال و بیست و نه روز  
 بران گفت الله تعالی تا یواز قدره شمع است که اسلام آورد و دیاید ذکر او را در کتاب و در ذکر شمع آنحضرت الله تعالی  
 و ما که مران عباس را اللهم فقه فی الدین و العلم و الاصول پس ناییده شد بخیر است و ترجمان قرآن و دعا که در عهد آنحضرت  
 را برکت و صفت پس بخیر بدین را هر آنکه بود و در آن و دعا که در مقدار برکت پس بود و در وکی از آنرا زان و دعا که  
 را تا در آن بر غرض بن ابی الجولین میگویی یا غرض بود من که می ایستادم کینا که نام موصی هست تا آنکه بود و دیگر دم تپل هر  
 دریم را یعنی در یک و نه و یکای در مدیث خود گفته که اگر وی خاک میفرید میگوید و در آن و گریخت یکبار نایه آنحضرت  
 پس دعا کرد و از و نایه را رسول به باوی و سپرد و آنحضرت و دعا که در مادر ابو هریره را با اسلام و حاکم و در حال  
 بعد از آنکه بدی گفت آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و دعا که در مر علی را رضی الله عنه که نگاهداشت و آن گری  
 و سر وی پس بود پس وی رضی الله عنه که می پوشید و رشتن شایب ضعیف را و در صفت شایب را و در شایب را و در شایب را و در شایب را  
 و سر کرد و عاقر و خاطر را رضی الله عنه که گریه می کرد و پس گریه شد بر زبان هرگز و در نخواست که و از آن حضرت  
 طفیل بن عمرو ای که هستی از برای قوم خویش و دعا که آنحضرت برای او فرمود و خداوند آنحضرت مراد از او پس صالح شد  
 نوری میان چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم مثل منی بر من خیال نکنند پس گذشت آن نوری و در  
 طرف تازیانه وی و در من میشد تازیانه وی در شب تاریک نام کرده شد و از و نایه و دعا که در مفر پس قضا افتاد  
 برایشان پس طلب مرانی کرد و در قریش از آنحضرت و دعا که در و در طرف شد و دعا که در و در کسری و دقیقه بار کرد

گفت آنحضرت را که پاره بازنگوی پس طاقی نمازد مرا و بیایم یکی و باقی نمازد مرا و بیایم یکی و باقی نمازد من و او قطار  
 دنیا و دمار و بختی که قطع کرد بر آنحضرت نماز را که قطع کند خدایتعالی اثر او را پس جامانده گشت آن شخص و دید مردی که  
 خود را بدست چپ فرمود بدست راست بجز گفت نمیتوانم بدست راست خود را در دوزخ گفت فرمود هرگز نتوانی خود  
 بر پس نتوانستی بر داشت دست را بخود گفت مر عقیقه بن ابی لهب را خداوند بگرگام روی سگی از سنگان خود را  
 پس خود را و او را شیوه حدیث دعا آنحضرت بر قریش قتی که نمادند شکسته را بر گردن مبارک وی در نماز مشهور است  
 و گفته شد نزد آنجانب همه و در غزه بدر و کج کرد حکم بن العاص روی خود را و پوشید چشم خود را نزد آنحضرت بقصد تکلم  
 و استتر آمد و همچنین باشی پس همچنین بود آمد و دعا کرد بر حکم بن جهم که قبول نکند او را زمین و چون قبر کرد و نزد او  
 پیرون انداخت او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و بر آوردند و یاری بجایه و  
 و همچنین دعا بر آن عامه را بهیچا که فوت طریقه و حید را و همچنین شد و گفته است صاحب شفا که اشغال این بسیار است  
 و این باب بیشتر است از آنکه احاطه کرده شود بدان و حاصل دیگر احوالات و بیکیات آنحضرت در چیزی که لمس کرد و با شفا  
 کرد آنرا و در صحیح آمده که پیرون آورد و اسباب است ابی بکر حبیب الله را و گفت که این جبه را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم پوشیده است و ما می شویم آنرا برای میان و شفا می جویم بآن و بود کاسه آنحضرت که آب می انداختند  
 و آن شفا می جفتند بآن و بود و چند موی از آنحضرت در کلاه خالد بن ولید و حاضر نشد با آنها هیچ قتال  
 را که آنکه داده شد نصرت و برکت آنحضرت از بقیه آب وضوی خود و بر پیر قبایس خشک نشد و کم گشت آب  
 هرگز آب و دهن شریف انداخت و در جامی که در مدارش بود پس بنود و در سینه شیرین تر از دمای آب و گذشت  
 آنحضرت بر آبی و پیرید که نام این چیست گفتند نام وی بستان است و آب وی شور است فرمود نام وی بستان  
 و آب وی خوش پس خوش گشت آب وی و آورده شدند نزد آنحضرت و لوی از آب زرمزم و انداخت آب دهن  
 مبارک خود را و آن پس گشت خوشتر از مشک انداخت آب دهن در لوی از پیرو بخت و آن فایده گشت  
 دمی بوی مشک و داد حضرت حسن و حسین رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس بکشد دندان ایشان و ساکت شد  
 و دیگر گشت پیش از آن از عطش وی انداخت آب دهن مبارک خود را و در دهان خود را و گفت که وای  
 ما شب و گذشته است و گزین در علیه شریف و گذشته است حدیث ام مالک که او را عک بود که میفرستاد و آن روز بن بر  
 آنحضرت وی یافته همیشه و آن تا بنفشه و از آنجا است برکت دست شریف و پس آن در نشاندن بیکل بر آید  
 و بر جان آنها و در همین سال در قضا اسلام سلمان فارسی رضی الله عنه که کتاب ساخته بود و در ایام و در پیش

و نشانیدن میوه نخل تا بلند شود و برده گر یک نخل که کس دیگر نشاند بود روایت کرده است ابن عباس که آنکس  
 محمد رضی الله عنه بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هر دو شریک بودند و در آن و آن یک نخل را نیز آن حضرت  
 قطع کرد و نشان داد آن نیز سر داد و در همان سال دادا آنحضرت شل بیضه و جاجه از دهنش جدا گشته اند  
 بر زبان مبارک خود پس داد از آن ابوعبید اوقیه باقی ماند و زوی شل آنکه دادا اوقیه وزن ابوعبید را گویند و حسن بن عقیل  
 یکی صحابه است میگوید که دادا آنحضرت شربه از سولین که نوشیده بود اول آنرا آنحضرت نوشیدم من آخر آنرا  
 پس همیشه بودم که یا تم سیری آنرا چون گرسنه میشدم و میافتم سیرانی آنرا چون تشنه میشدم و دغری آنرا  
 چون گرم میشدم و از آنکه بکیت اوست و شریکو سفندان مثل قصه شاة ام جعد و شاة انس و غم علیه مرضه  
 وی صلی الله علیه و آله و سلم و انما ای او و شاة عبید الله بن مسعود که بنمیده بود بروی نر و شاة مقداد و جبران  
 و انان جمله است نوشه دادن وی اصحاب را مثل کلبی بعد از آنکه بست و بان آنرا و دعا کرد و در آن و چون حاضر  
 شد وقت نماز نزول کرد و بند بکشد و اندازد از ناگاه و دیدند که در وی شیخ خوش شیرین مست و عذاب و این اوست  
 بر او و آنحضرت بر سر عمر بن سعد و دعا کرد بکیت پس شهادت سال عمر او شد و هنوز جوان بود و جوان از عالم فیتنه  
 و رشاقی گوید که روایت کرده شده است مثل این قصص از بسیاریان مسح کرد بر پیشانی بن زید جذائی دعا  
 کرد و او را پس حد سال شد و تمام جسد وی سفید بود و الا موضع کف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنچه دست  
 مبارک وی بر آن گذشته بود و پاک کرده بود آنحضرت از روی عابدین عمو که مجروح شده بود و در وقت جبین و  
 دعا کرد و مراد را پس بود و در فرس و نام کرد و ندا و را غ و مسح کرد بر روی کا و دیگر پس بود همیشه بر روی کا و مسح کرد و  
 عبید الرحمن بن زید بن الخطاب را روی قصیه بود و پدر وی طویل بود پس دعا کرد و فراوان بکیت پس سر آید و او را  
 طولا و تمام را و حسنا و جمالا و آب پاشید و روی زینب بنت ام سلمه پس شناخته میشد و روی بیع زنی آنچه یابید  
 و روی وی احسن و جمال و گویند که آن آب پاشیدن از موع مزاج و نزل بود و تعالی الله چون مزاج و نزل را  
 اینحال بود غم و جدر اچه تا شریخواهد بود صلی الله علیه و آله و سلم و نهاد دست مبارک خود بر سر خطه بن جدم و دعا کرد  
 بکیت پس بود خطه که آورده میشد روی که درم کرده است روی وی با شانی که درم کرده است پستان وی  
 و نهاد و شید بر موضع دست بنی صلی الله علیه و آله و سلم و میرفت درم و مسح کرد بر سر صبی که آفتق داشت پس  
 به شاد و بر او شاد روی سر وی و دیگر صبیان که بیمار و دیوانه بودند و آورده نمی شدند روی صلی الله علیه و آله و سلم  
 بر چپ که که دیوانگی و مس جن داشت گردست جز و در سینه وی و میرفت آن مس و جنون و عتبه بن خرقه



مروی بود که زمان متعدد داشت و زمان وی بتعصب یکدیگر نشو بیای مایند و وی بر همه غالب بود و در  
بنود مگر آنکه آنحضرت صبح کرده بود بر شکم وی دشت وی بجهت مبارکه غله که داشت و از غلام میخواست که برکت  
دست شریف او بوجو آید که گفتن قبضه از تر باست و روز چنین و انداختن آن در روی کفار و اعدای آن  
و دشمنان این اشهر و از هر جهت خوردن اشک ایشان بدان بعد از آنکه علیه آورده بودند و هر یک کونه و جولای  
شیکه اسلام راه یافته بود و پیدایش جنگ جودت و جلاوت و در اسپانی ظلمت برکت سواری آنحضرت بعد از آنکه کجا  
نماز کام بود و دشمنان شد که هیچ اسپسی عاقلانه و مجازا نمیتوانست کرد بوی و پیدا شدن سرعت و سبکی و شتر  
یا بر بستی و اندک یا خلاصه چو با که در دست شریف بود آنکه نتوانست زام او را نگذاشت و همچنین سوار  
شدن عازم گام مسعودین عباده را و باز که جلیدن بوی تند و تیز که اسپ تری و هیچ و به نمیتوانست بوی  
مسافر که به جرن بعد از مدخلی رنمی الله علیه که بر پشت اسپ نمیتوانست نشست و آنحضرت بر سینه وی زرد  
پس گشت فارس ترین و زب ثابت ترین ایشان و از آنکه دادن او دست میخواست بر این صفت و در وقت که شکست  
شمشیر آورد و در بدو کشتن آن در دست وی شمشیر بران و قتال کردن بدان همیشه در مصاف و شایسته و شایسته  
در قتال اهل ردت و نام ابن سیف خون بود و همچنین دادن وی برای عید الفصح و پنجشنبه روز شام خرماد  
کشتن آن در دست وی شمشیر و دادن قناده بن نعمان را در شب تاریک شام که میاور و روشن شدن آن در راه  
و خیر دادن بوی که چون بخانه میری سیاهی می پس برین او را با پس چو با که وی شیطانت پس رسید بخانه و زود  
سیاهی را بیرون رفت و شکایت کردن ابو هریره لسیان حدیث را و امر کردن او را به بخت ردا و نماز و  
دست مبارک خود را در درهای وی و امر کردن بنعم آن و حاصل شدن خفای علوم برکت دست شریف مشهور  
و اصل فایده بجزات با هر دو صلی الله علیه و آله و سلم بودن او دست مطلع بر عیوب و خیر و ادان با چه حادث  
خواهد شد و کائنات کلم غیب اصالة مخصوص است پروردگار تعالی و تقدس که علام الیموبست و هر چه بر زبان  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بقیه از اهل بیت و ظاهر شده است بومی با بالام و در حدیث آمده است و الله  
انی اعلم الا علمنی ربی در شما میگوید که این باب بحجری است که در یافته میشود و تصور معلوم است یا قلیط  
و رسیده است بتواتر اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معنیات و قسم است یکی آنکه تا طوطی است قمر آن  
همچونکه خبر میدهد از اخبار با ضمیمه و آیه و احوال اعم سالقه و قمر و خالیه و احوال خلق و در میدار و معام  
که آنحضرت بر زبان و سحر میفرمود من العباد و عن عباد عن ارم و قسم ثانی آن خواهد بود که در احادیث ذکر آنما و شایسته

و

و اما آنچه در قرآن مجید است خبر داد آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یوم وقوع معارضه قرآن بعد از آن سوره  
 را نخواند چنانکه در اول آن مجید و آنکه تنفیذ می ریب همانرا نداشت فرمود و لمن یفعلوا اولایا یاقول بکلمه قطره هر شد صدق  
 این غیر بیان چنانکه تفسیر آن در بیان احوال قرآن گذشت و از آنجمله قول می توانی است و از آنکه الله احدی  
 الرطافین انما کم و قودون ان غیر ذلک الشکوکة لکن الایة که در فقه بدو واقعه است و قریش را و فاطمه را و یحیی  
 عیسی را و غیره داشت و شکوک که و دیگر بر عکس آن در مسلمانان آنرا میخواستند که غیبت داشت و شکوک می کردند پس  
 خبر داد و حقیقت آنرا آنچه در زمان ایشان بود و آنجا که کرد و و بعد که با ایشان کرد و اینهمه پیش از بقای عدو وقوع داده  
 است پس از آنکه خوب باشد و عام قصد و غرض بدر بیاید انشاء الله تعالی و از آنجمله قول در دست لعن استیمر الحج  
 و یونون البیر این نیز و شان که از قریش است و در روزی که در روز عدو ایشان تا هزار دستمیدیدند بکمال و صلاح  
 و بعد مسلمانان میبند و میزد و میزد و میزد با ایشان جز و اسب یکی یا بر دیگری با مقتدا پس نصرت داد و انداخت  
 مسلمانان را و قادر گردانید بر قتل سروران ایشان و انتقام اموال ایشان و از آنجمله قول دی سیمانه سلفی می  
 قلوب الذین کفروا العرب و رثان کفار هک که با وجود حصول نومی از غلبه و شکوک رجوع کردند و نگذاشتند که ابوسفیان  
 که سروران و مشرکان بود و برین غرضه یا محمد موعده موعده بدست در سال آینده اگر خواهی تو نه بود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم اگر خواهد خدا و بجزارت رجوع در را پیشان شدند و عزم کردند که برگردند و بیایند و بیست و شش سال  
 مسلمانان نمایند پس ندانست خداوند تعالی رعب در دل ایشان و از آنجمله است قول حق تعالی و هم من بعد علیهم  
 سبغون لی یقع سین الی قوله لا یجلی الله عدو و سبب نزول این قصه قتال کسری و قیصر است علیه کسری  
 و خوشحال شدن مشرکان بجهت کسری که فوس بود و کتاب نداشت و قیصر نصرانی از لایل کتاب بود  
 گفتند غالب آمد و برادران با برادران شهادت و باشد که باین غالب آیم بر شما پس غالب آمد و قیصر کسری  
 بعد از هفت سال و در سال جدید و بیرون کردند و روم فارس را از دیار ایشان و از آنجمله قول حق تعالی است و لا  
 یخیر ذلک و کیهی و قی میگذشت رانه بدل نه زبان هرگز با وجود قدرت ایشان پس این از جمله اخبار است بعین  
 و بود همچو آنکه خبر داد زیرا که اگر کسی بگوید منقول میشود و تر میباشند و در وای که شد معروفه که فرمود اگر نمیکنند  
 در ساعت میموند و باقی نماند هیچ یهودی و نصرانی و اگر از ایشان تمنی آمد و در ساعت می کردند آن را از  
 جمله آنکه در آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس گوید ایشان دانستند که اگر تمنی میکنند میموند و چنین  
 قول حق تعالی در شان یهود و نصرت عظیم الذلّه فامسکته و یهود اول کفر و اندر هر مکان در زمان چنانکه خبر داد و

و انما نحمد الله الذي امنوا امناكم وعلو الصالحات يستحق نعم في الارض كما اختلف الذين من علم  
 الآية و اين وعده است از خداي عزوجل هر رسول خدا را صلى الله عليه وآله وسلم با نكه ميگردد و زامت او را خلفائي ارض  
 و انكه ناسخ و اولى امر و اصلاح مى يابد بايشان بلا و ضررتى نميگردد براى ايشان عباد و امن ميگردد و انرا ايشان را بعد  
 از خوف و قوتى و حاكم ميگردد و ان بعد از ضعف و بيمارى و محنت و فاكرد وى سبحانه و عده خود را و من اوفى بعهده  
 من الله و الله الحمد و المنة و نرفقت الله عليه السلام از عالم تا فتح كرد حق تعالى كه و غير و بجزين و  
 باقى جزيره عرب را و ارضي يمن را تمام و گرفت جزيره را از نجوس بجزرت دار بعضى اطراف شام و بدر و بيش  
 فرستاد و اهرنسل با دشتاه روم و صاحب مصر و اسكندريه كه مقبوس باشد و ملوك كان و نجاشى ملك حبشه ايمان  
 آورد و چون رحلت كرد وى صلى الله عليه وآله وسلم از جهانم و اختيار كرد خدا تعالي براى وى آنچه نرود  
 يتعاضد بود و از كرامت قيام نمود با هر يك از وى خليفه راستين وى ابو بكر صديق رضى الله عنه پس اصلاح  
 نمود و جميع كرد و قوتى كرد و آنچه تفرق شد و برتبان گشت و دست شد و از وى و شجاعى بر وى كار آورد  
 كه بجز كى از صحابه عظام مانع نتوانست شد و از ازان دهمه راى در توقف ميزدند و او كمعت و شجاعت  
 بر پشت و در پيچ جزيره عرب را و عدل گسترى كرد و بر انگيخت خوش اسلاميه را بر بلاد فارس و صحبت خالد بن  
 پس فتح كرد و در طرفى ازان و لشكري ديگر را در صحبت ابى عبيده بن الجراح بسوى زمين شام و حبشى و ديگر را در صحبت  
 عمرو بن العاص بجاى مصر و فتح كرد و حبش شام و در ايام وى بصرى و دمشق و خليفه آنرا از بلاد خواران و  
 تيمار ايج آنرا پس را بنيا و ارضي سبحانه و اختيار كرد و در آنچه نرود وى بود و از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل  
 با هم كردن او با ستلاخ و عرق و قيام نمود با هر يك از وى قيام نام در قوت سیرت و كمال عدل و دفع  
 كرد وى بلاد شاميه را تمام و در مصر تا آخر آن و اكثر اقليم فارس و كسر كرد و كسرى را و چهار كرد و در نهايت خواست  
 و گرفت ما اقصى ملكت وى و قهر كرد و قهر را و كشيد دست او را از بلاد شام و انجا كرد و تا قسطنطينه اتفاق كرد  
 اموال آنرا و در راه خدايمان مسلمانان چنانكه خبر داده و وعده كرده بود بان رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بعد  
 ازان كه دولت عثمانيه متحد شد با ملك اسلاميه تا اقصى مشارق ارض و بخارپ آن پس فتح كرده شد و ملا تا  
 اقصى اند پس تيوان و سببه از ايج متصل حجر بن عدو بود از ناحيه مشرق تا اقصى بلاد چين و گشت كسرى و ملك  
 دن و ال پذيرفت ملك او با كليب و فتح كرده شد و ازان عراق و خراسان و ايج و قتال كرد و در اسلام و ازان  
 قتال عظيم و در خارج از مشارق مترايب و اينهمه بركت ملاوت و درست وى بود و قرآن عظيم را و جمع كردن است

بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم دست و پا زد و ملائمت و خدمت وی حق تعالی قرآن عظیم تر و قهار تر فتح شد بر وی بلا و اسلامیکه شروا و خبر بد از آن خلیفه مطلق و امام بر حق علی مرتضی شد که مسموم و در وجه و لیکن مسموم قدر و مرتبه او را بشناختند و میراد خلافت و نزاع وی رفتند و مکر مخالفت او حکم بر بستند پس شد آنچه شد فانما الله و انما البدر را چون توریشتی که از علمای فقه و حدیث و حنفی المذهب است و در کتاب عقائد نوشته است که فغانان علی رضی الله عنه قسم اند جامع او را نشاءتند و قومی محبت دنیا و دین بدند و جمعی خطا در اجتهاد کردند و گفته است و را گفته صد رقیه و طلحه و زبیر جز این اعتقاد نتوان کردند از آنجمله قول وی سبحانه است هو الذی ارسل رسول بالهدی و دین الحق تنظیر علی الدین کلمه او کرده المشکون و این امری ظاهر است در بیان دین اسلام چنانکه خبر داده غالب است بر او یان و از آنجمله قول حق سبحانه است اذ جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس یدعون فی دین الله فوالجواب پس رفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نماز در بلاد عرب هیچ موضعی که نبرد امداد اعظم اسلام و لشکر محمد و مسلم دیگر از اخبار واقع شده است در حدیث از آنجمله است روایت از حذیفه بن الیمان که گفت که خطیب خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی پس ترک نکرد چیزی را که واقع شده است تا روز قیامت آنکه حدیث کرده اند آنرا که یکبار گرفت و فراموش کرد کسی و تحقیق دانسته اند آنرا یاران مادرهای میباشند چیزی که فراموش کرده ام من آنرا پس می بینم آنرا می شناسم و یادمی آید و در موردی را غایب می شود از وی چون حدیث شناسان را و گفت حذیفه بنیدام که فراموش شده است باران بار دیده و دانسته فراموش میکنند بخدا سوگند ترک نکرد و هیچ کس از فتنه برانگیزند کان را تا تمام گذشتن دنیا که سیف کس با وی باشند مگر آنکه ذکر کرده است نام او را و نام پدر و نام تنبیه او را و گفته است ابوذر رضی الله عنه ترک کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اما از آنچه می بینانند پند زنده باز و بای خود را در آسمان گمرا نکه ذکر کرده اما از آن علمای قدس کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه و باب ذکر حال که میفرستند مسلمانان ده سوار را طلبه و من ایشان اسم آنها ایشان را و تا آنها پدران ایشان را و شناسم زنگهای ایشان ایشان را و ایشان بهترین سواران باشند بر روی زمین و تحقیق ذکر کرده اند آنکه اخبار صحیح از آنچند و باینده است آنحضرت است خود را و دعوای کرده ایشان را از غلبه بر اعدا و فتح که بیت المقدس و یمن و شام و عراق و ظهور را من طریق تا سفر میکنند زنی تنها از حربه بسوی مکه میفرستند مگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول بگردینه و فتح کردن خدای تعالی بر دست او را زنده و دنیا و قیامت کردن ایشان کنون کسری و قیصر را و ذهاب کسری و نارسان باشد پدران کسری

خطیب خواند آن  
آنحضرت مکه

و نه تنها کسی متعلق شد ملک وی با کلمه پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بودی نشو و را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قیصر منزم شد از تمام و در اقصای بلاد اسلام را در پنج گزیند مسلمانان بلاد او را بود این در خلافت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه چنانکه باید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدوشت فتن و اختلاف اهل اسلام که سبیل پیشیان از میوه و نصاری و افتراق است بر مغان و سه فرق و کجایک و گسترانیدن اهل اتم و اثرات از امت فرستاد و پوشیدن علم و در صبح و سواد ندان و محم و بر داشتن و تهم و در اطعم و پوش و دیوار مثل پوش کعبه و فرستادن در رفتار و حدیث کردن و خسران فارس روم و فرمود چون بچنین کنند پیدا آمد خداستای عذاب و در جنگ و در میان ایشان و دیگر کار و بدان ایشان از ایشان بر زمین بیکان از میان و در یکدیگر و خبر و در تقارب زمان و نیز گذشتن آن نزد قرب قیامت و بر داشتن علم و موت علمای و فلول و قتل و پیدا شدن برح و مرج که اول آن واقعه همان بود و واقعه حره و واقعه حره از اشع شناع است که در زمان یزید واقع شده و در کوفه و ماه فی تاریخ المدینه و خبر داده بهر سلیقه کذاب و انداز کرده و برت ایشان فرمود و آنرا در آن روزی که نزدیک رسیده است و فرمود و در هم بچیده شد بر آن زمین و خود را بهر که من مشا و در غار بنی نزیو گشت که برسد ملک است من چیز که بچیده شده است از زمین و بچنین در از شد ملک و در مشرق و مغرب و این ارض پسند که از اقصای شرق تا بحر طوق که غارت نیست و رای آن و مالک نشد از هیچ امتی از اتم و ممتد شد و چون دانه در شمال مانند آن و فرمود همیشه باشد اهل عرب غالب بر حق تا آنکه بر پا شود قیامت و مراد اهل عرب بعضی عرب و باشند زیر که عرب یعنی یمن و سکون را یعنی و ادست و عرب مخصوص اند باب و ادن بدو کذا قیل و بعضی اهل عرب یا مغرب داشته که غلبه بر حق در ایشان بیشتر باشد و در بعضی روایات اهل مغرب و اقصای و این روایت معوی این معنی اخیر است و در حدیث دیگر از روایت ابی امامه آمده که همیشه باشد طالع از امت من غالب بر حق و تمام بر اعدا که دین تا آنکه بیاورد ایشان را از خدا یعنی قیامت و حال آنکه ایشان هم برین حال باشند گفتند یا رسول الله کما باشند ایشان فرمود بیست المقدس خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ملک بنی امیه و ولایت معاویه و فرمود آگاه باش سرانجام است که تو و اقی بنوی امریت مرا چون چنین شود قبول کن از ایشان و در گذشتند گفتند معاویه از آن روز امیدوار شدیم که تلافی از اتم شد بکنداری و در ادب از شیعی آورد که ابن عساکر روایت کرده است که آنحضرت فرمود منسوب می شود معاویه هرگز و علی مرتضی روز مصیف می گفت که اگر می شنیدم من این حدیث را تمایل نمی کردم من با معاویه و الله اعلم و گرفتار بنی امیه مالی خدا و دل گفت با در ابن عباس که در سبک و بیست

چون بزنی بیار و از نزد من چون نایند و در داوران نزد آنحضرت پس از آن گفت در گوش راست وی و اقامت در گوش چپ و چنانکه در از لعاب شریف خود زام نهاد و عبد الله گفت ویرا ابو الخلفاء خبر و ادبنا لب آمدن تر  
 بر عرب و خبر و ادبنا راجع بنی عباس بکما سیاه و رسیدن ملک ایشان زیاد بر آنچه تا تک شدند و با آنچه دیدن  
 اطمینان آنحضرت علیه السلام از ایشان تقبیل و تشدید و تشدید و خبر و ادبنا لب آمدن تر  
 ترین قوم کسی که نگین گرواندراس و نجیه شریف او را بخون و با نکه علی رضی الله عنه قسمت کننده جنت و راست  
 می آرد و دستان خود را در پشت و دستان خود را در آتش و این بنی ست بر آنچه و را عادت و دیگر واقع شده است  
 که اندوی رضی الله عنه واقع شده است و در شفا گفته و دشمنان علی خارجی و ناجیه و طائفه اند که نسبت کرده میشوند  
 بسوی وی از وی افش و کفر کرده اند و اگر در کفر و فی الشفا و در حدیث دیگر و بنفیت وی رضی الله عنه واقع شده که تو  
 و ششست ست از عیسی بن مر که دشمن داشتند او را یهود تا بهمان کردند و او را دوست داشتند و یهود و فرود  
 آوردند او را و در مرتبه که نسبت مراد و فرمود علی رضی الله عنه هلاک میشوند درین دو مرد و محب مخرط که مدح می کنند  
 مرا آنچه نیست و دین منصفی که باعث می گردد او را عداوت من بر بهمان کردند بر من و خبر و ادبنا لب آمدن تر  
 در حال که میخواهند وی محبت را و گفت سرانجام ست که بهینه خون بر قول وی میفایم که الله خبر و ادب که وی کشته  
 میشود و مظلوم و خبر و ادب که خدا تعالی میوشاید پیرانی و ایشان میوشاید که بر کشند از بر شریف وی در درویش  
 که آمده که فرمود چنان چیزی که میوشاید از خدا تعالی باید که بر کشی تو آنرا از بر خود و خبر و ادبنا لب آمدن تر  
 بسای که رسد او را و فرمود که قتل ظاهر نشود و تا عمر زنده است و خبر و ادبنا لب آمدن تر  
 و خبر و ادبنا لب آمدن تر که بر مر علی را و پشیمان شدن آواران و با و از کردن سنگان بر بعضی از وای علی الله علیه و آله  
 و سلم در جواب که نام بعضی ست میان مکه و بصره کشته میشوند و آن کشتگان بسیار و ظاهر شد اخیال بر عا کشته  
 نزد بر آمدن اوسوی بصره در واقع محل و خبر و ادبنا لب آمدن تر با سارا که میکشد او را قبیله باغی پس کشند او را و محاب  
 و این خبر نزدیک بتواتر است و عبد الله بن الزبیر را گفت که وای مردم را از قود وای ترا از مردم پس بود او را  
 کجای آنچه بود و گفت ابن عباس را که کم میکنی تو بصره را و باز نگروانیده میشود بسوی تو روز وفات تو را  
 و خبر و ادبنا لب آمدن تر زید بن حارثه جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن ردا و و فتح کردن خالد در قتال و در غزوه موت  
 له و مسافرت کجای بود چنانکه در مجلس میاید و قرآن بغم قاف و سکون رای مری بود که آنحضرت خبر و ادب که وی از اهل  
 راست و در واقع خبر چنان قتال کرد که مردم حیران ماندند و شاید که باطن بعضی صحابه در خبر آنحضرت شک ماه یا

در گوش راست وی و اقامت در گوش چپ و چنانکه در از لعاب شریف خود زام نهاد و عبد الله گفت ویرا ابو الخلفاء خبر و ادبنا لب آمدن تر  
 بر عرب و خبر و ادبنا راجع بنی عباس بکما سیاه و رسیدن ملک ایشان زیاد بر آنچه تا تک شدند و با آنچه دیدن  
 اطمینان آنحضرت علیه السلام از ایشان تقبیل و تشدید و تشدید و خبر و ادبنا لب آمدن تر  
 ترین قوم کسی که نگین گرواندراس و نجیه شریف او را بخون و با نکه علی رضی الله عنه قسمت کننده جنت و راست  
 می آرد و دستان خود را در پشت و دستان خود را در آتش و این بنی ست بر آنچه و را عادت و دیگر واقع شده است  
 که اندوی رضی الله عنه واقع شده است و در شفا گفته و دشمنان علی خارجی و ناجیه و طائفه اند که نسبت کرده میشوند  
 بسوی وی از وی افش و کفر کرده اند و اگر در کفر و فی الشفا و در حدیث دیگر و بنفیت وی رضی الله عنه واقع شده که تو  
 و ششست ست از عیسی بن مر که دشمن داشتند او را یهود تا بهمان کردند و او را دوست داشتند و یهود و فرود  
 آوردند او را و در مرتبه که نسبت مراد و فرمود علی رضی الله عنه هلاک میشوند درین دو مرد و محب مخرط که مدح می کنند  
 مرا آنچه نیست و دین منصفی که باعث می گردد او را عداوت من بر بهمان کردند بر من و خبر و ادبنا لب آمدن تر  
 در حال که میخواهند وی محبت را و گفت سرانجام ست که بهینه خون بر قول وی میفایم که الله خبر و ادب که وی کشته  
 میشود و مظلوم و خبر و ادب که خدا تعالی میوشاید پیرانی و ایشان میوشاید که بر کشند از بر شریف وی در درویش  
 که آمده که فرمود چنان چیزی که میوشاید از خدا تعالی باید که بر کشی تو آنرا از بر خود و خبر و ادبنا لب آمدن تر  
 بسای که رسد او را و فرمود که قتل ظاهر نشود و تا عمر زنده است و خبر و ادبنا لب آمدن تر  
 و خبر و ادبنا لب آمدن تر که بر مر علی را و پشیمان شدن آواران و با و از کردن سنگان بر بعضی از وای علی الله علیه و آله  
 و سلم در جواب که نام بعضی ست میان مکه و بصره کشته میشوند و آن کشتگان بسیار و ظاهر شد اخیال بر عا کشته  
 نزد بر آمدن اوسوی بصره در واقع محل و خبر و ادبنا لب آمدن تر با سارا که میکشد او را قبیله باغی پس کشند او را و محاب  
 و این خبر نزدیک بتواتر است و عبد الله بن الزبیر را گفت که وای مردم را از قود وای ترا از مردم پس بود او را  
 کجای آنچه بود و گفت ابن عباس را که کم میکنی تو بصره را و باز نگروانیده میشود بسوی تو روز وفات تو را  
 و خبر و ادبنا لب آمدن تر زید بن حارثه جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن ردا و و فتح کردن خالد در قتال و در غزوه موت  
 له و مسافرت کجای بود چنانکه در مجلس میاید و قرآن بغم قاف و سکون رای مری بود که آنحضرت خبر و ادب که وی از اهل  
 راست و در واقع خبر چنان قتال کرد که مردم حیران ماندند و شاید که باطن بعضی صحابه در خبر آنحضرت شک ماه یا

باشد آخر زخمهای سخت خورد و قیاب گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر آنحضرت رسانیدند فرمود ایشان  
 ملاه الا الله دانی رسول الله و فرمود آنحضرت در جماعه که در میان ایشان ابوهریره کمره بن جذبه حدیث فرمود آنکه آن  
 سیر در شما و آتش بخوردم و منی آتش دنیا بود آخر ایشان کمره که پیوسته شده بود آتش افروخته بود تا گرم شود پس  
 سوخت و ران و خبر داد و فرموده احد که خطبه را ملائکه غسل میدهند فرمود از زن او پرسید که حقیقه حال چیست گفت  
 جنب بود چون شنید که کار بران حضرت سخت است فرست عسل نیافت و رفت دگشته شد ابو سعید جزری رضی  
 الله عنه میگردد یا فتم سلوا که آب زوی میگیرد و خبر داد که در قیاب کذاب و سیر خواهر بود پس یافته شدند و دو  
 کس باین ده صفت کذاب مختار این معیار را گویند و سیر یعنی ملک قتال حجاج بن یوسف و قسطنطین را از کتب  
 الرجال باید جست و فرمود و حق امام حسن که این پسین سیادت و اسراجام است که صلح بد خدا تعالی بوی میان و دیگر  
 از مسلمانان و مصدر حق این تفسیرها است با معانی چنانکه مشهور است و خبر داد فاطمه زهرا رضی الله عنها که سه  
 نخستن کسی باشد که بر سیدین از بابیت من پس و قات یا نت بعد از هشت ماه یا شش ماه بعد از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و فرمود و در قرین ازواج در حقوق بمن آنکه دستهای و باز باشد که مراد بدان از پیش  
 رضی الله عنها بود که شش و کار و بار و تقدیق و باز بود از حدیث و خبر داد قبل امام حسین بطفن و نشان و ادب  
 او را کلبه ای یعنی شک نیست که نام وی شمر بن ذی الجوشن بود و پیرون آورد بدست خود خاک را که در مضع وی  
 خواهد بود و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود بعد از آن ملک و در روایتی ملک گزیده فرموده است این  
 امر نبوت و رحمت است پس از آن رحمت بر خلاف پست ملک مخصوص بعد از وی عبودیت و عبودیت و خبر داد با تیان  
 او پس قمری و نشان و ادب امرای که تا آخر کنند نماز از وقت آن و فرمود مرا انجام است که پیدا شود دور است من  
 و حال کذاب و میان ایشان چهار زن خواهد بود و همیشه ایشان دروغ میگویند خبر داد رسول خدا و آخر ایشان  
 و حال کذابانی آنکه در آخر زمان برآید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمودند و یک است که بسیار شود در میان  
 عجم و خورند میان شما میزند و در شما و بر یابی شود قیامت تا آنکه میراند مردم را به عسای خود مردی از قطان  
 یعنی بادشاه و حاکم بود و شما و فرمود خیر کم قری ثم الذین یلو ثم الذین یلو ثم الذین یلو ثم الذین یلو ثم الذین یلو  
 و اتباع تابعین اندر خوان الله تعالی علیهم اجمعین و از یک روایت بخاری چهار مرتبه آمده بطریق شک  
 بعد از آن فاش می گردد و دروغ زوایا می آمده که می آیند و هر که گواهی میدهد بحدی آنکه گواهی میدهد و ضایع  
 میکنند و امت نمی و رز ندوزند و میکنند و فانی کنند و فرود نمی آید چو زمانی که آنکه زمانی که بعد از دست بدتر است

و این را تقصیر کرده اند بزبان عمر بن عبد العزیز که بعد از جماعه سابق از بنی مروان آمده جواب داده اند که این علم  
اعتبار اغلب است و فرمود ملاک است من بردست کو که ان از قریش خواهد بود ابو هریره که راوی این حدیث است  
میگفت اگر خواهم ذکر کنم ایشان را نام بنام میگفت ابو هریره اعوز بالله من اماره السین پس گذشت وی  
رضی الله عنه از عالم پیش از ستمه سین که با دشاهی نرید بود و خبر داد آنحضرت بظهور قدریه مجرب و راضیه  
و خارج که فرمود در باب خارج که ایشان بیرون آیند بر بهترین فرقه و مراد علی را صاحب این حدیث رضی الله عنهم است  
و فرمود علامت ایشان مردی سیاه رنگ که او را دود اللهیه گویند یکبار روی وی مانند لیسان زن است که می جنبند  
حرکت میکند و جای ایشان بخلیق راس باشد و کشت ایشان را امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و در حدیث دیگر گفته  
که فرمود آنحضرت که اگر می بایم من ایشان را بکشم مانند عاده شود و خبر داد بسبب این است اولی را چنانکه راضیه  
کنند و خبر داد بعلت الفاتر آنکه باشند چنانچه در طوام و همیشه باشد امر ایشان متفرق تا آنکه باقی نباشد امر ایشان را  
جماعه و باشد بر ایشان اثر یعنی بر گزیده بدین یعنی امر او دلا مردم دیگر را بر ایشان برگزیده و اختیار کنند و در آثار  
و حکومت و رعایت که بدیدگان بکنند ایشان نکند شمی و در شرح شفا از بحر می نقل کرده که ابن اثره در زمان حیات  
بود و خبر داد که در آخر زمان مردم در اذن گویند چنان و بر سه تان و بر سه تان و بر سه تان و بر سه تان و بر سه تان  
در ره خود را یعنی بنی خود که نیست از کثرت بشری و خبر داد بعد از این قریشی از اصحاب عز بکنند آنحضرت را  
و وی خاک کنند ایشان را و این در غزه خندق فرمود که بعد از این کافران بر سر ما بجنگ نیایند و تخمین و اقل شده خبر  
داد و وقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس و موتان بقمیم و سکون داد و بقیع نیز بقیع است و در آن بان و باطلان  
است و اکثر استعمال موتان و موت حواشی است و ظاهر امر او طاعون عمواس است که در زمان امیر المؤمنین عمر رضی  
الله عنه افتاده بود و می گویند که در سر روز هفتاد هزار کس مردند و الله اعلم و عده کرد بسکونت بصره و خبر داد که همای  
غزای کنند و بجز چنانکه ملوک بر سر سرهای نشتن گفته اند وقوع آن در امارت معاویه بود و در زمان خلافت امیر المؤمنین  
عثمان خبر داد که اگر باشد درین مملکت قریای بایند از مروان از انبای فارس که مردم این محل را بر انبای فارس  
و امثال وی می کنند و بعضی بر امام ابو حنیفه و امثال او که اصل از انبای فارس اند فرمود می آمد و در استی  
رجل من فارس آمده و الله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجام مدینه جمعی از علمای آنکه مراد آن امام  
مالک است و قومی گویند که مراد وجود عالم است که در مدینه باشد و جزوی در آن زمان دیگر نباشد چنانکه سونی حدیث  
و لایات دارد بر آن و این در آخر زمان خواهد بود و خبر داد بجام قریش از این مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله



علیه السلام فرمود لا تسبقوا قریشا فان عالمنا یلازل و طباق الارض علیها و امام احمد و غیره بر آنند مراد آن شافعی است  
 و خبر فانی از حدیث انس آمده که یونانی ای بقی رجل یقال له ابو حنیفه موسی بن اسمی و تشریح الشیخ گفته در آن  
 این حدیث احمد و بیاری ست و راوی وی یاسون مسلمی ست و یکی ازین دو وضع کرده این حدیث را و صاحب  
 سفر سعاده میگوید که در باب فضائل شافعی و این حنیفه و ذم ایشان چیزی می نشده و هر چه درین بابست موقوف  
 و منقصری ست و الله اعلم و خبر داده که همیشه خواهند بود و طاعتان است من غالب بر حق تا آنکه بیاید از منی قیامت و  
 خبر داده که خدا تیمانی بر انگیزد و درین است سه صد سال کسیکه تجدید میکند دین را و خبر داده که در باب الفضل فاضل  
 و حاکم روایت کرده که با فضل الخیر فایز و پیغمبر نموده آنرا و در بعضی از روایات بادی و زید بن عمرو و زید بن ابی  
 جحتم موت منافعی که در مدینه مرده است و چون رسیدند چنین یافته خبر داده از مردیکه شهادت کرد و گفت من  
 را از مهربانی پیوست یافته شد و در جای باش او و چنین و زید بن سقیفه کلیمی را پس خبر داده و یافته شد و در بعضی  
 و یکبار گفته ناته وی صلی الله علیه و آله و سلم پس خبر داده که در زمان وادی ست و پیغمبر است و چهار و در  
 شایخ و منقی و خبر داده ایشان را کتاب عاطیه که با بزل که نوشته بود و نشان داده که زنی چنین و چنین و در زمان  
 وادی آن کتاب را امیر و پس رفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و یکدیگر کس که در میان آن زن ها افتاد و در میان  
 جای که نشان داده بود و در بعضی این مذکور و مسلمی است در کتاب احادیث و در بعضی ازین قصه است و خبر داده  
 بهمانی که گذشته بود آنرا هم وی عباس نزد زن خود ام الفضل و خبر داده است پیغمبر کس الا وی زن و در بعضی ازین قصه است و خبر داده  
 چنانکه در گذشته بدر بیاید الشار الله تعالی او فرمود و مسند بن ابی و قاص را در روایتی که آنرا وی موت کرد و می شاید که تو  
 پس گذشته شوی و باقی داشته شوی تا نفع یابند و تو قوی یعنی مسلمانان و زبان یابند و قوی دیگر یعنی کافران و بشارت  
 داده او را بطول عمر و قوی رضی الله عنه آخر عشره در موت و مرد و در حسن خمین یا سبع و خمین و بعضی گفته اند در  
 ثمان و خمین و خبر داده که شیه و ابی بن خلف بر دست من و گفت در عتبه بن ابی اسب که میخورد و در اکلیا الله  
 پس خورد و در شیر و خبر داده از موضع هلاک اهل بدر و عتین کرد و موضعی هر یک را و خبر داده موت بخاشی روزیکه در  
 و شبیه بود و بیرون آمد و بچه و غار گذارد و بروی بچهار کیسه خبر داده و خبر داده و بی را و قتیله آمد بر سالت از جانب کسری  
 موت کسری در همان روز پس چون تحقیق کرد و خبر داده قصه را اسلام آورد و خبر داده از باز بر اندن مردم دیر و در بعضی  
 و خبر داده از روزی خواب می کنند و در سجده گفت چگونه باشد حال تو یا با زود قتی که بیرون آورده می شوی از زمین میبرد  
 گفت سکونت میکنم مسجد حرام را فرمود چون از آنجا هم بیرون آورده شوی چه میکنی انحرش و خبر داده از روزی که در آنجا

تستاه و میگردان او تنها و قصد ابودر وقتن او برید که جای بود و او بود و رفتن او از عالم مشهور است و مکتوب است در  
کتاب سیر و بیاید الشاه فی الدنیا و الاخری کتاب در ذکر ابودر وقتن او و فرمودن او بکل که ثابت باش نیست بر تو گمانی بود  
و شنیده بود با وی ابو بکر و عمر و عثمان نیز مشهور است و گفت بسرا که چگونه بود بحال تو وقتی که پیشی و دوسوا کسری  
را و چون آمد اسوال کسری در زمان عمر رضی الله عنه و سواها هم در آن بود و پیشانید عمر سراقه را آن سواها هم  
برای تصدیق قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت حمد در خلا که که بشید انبیا را از دست کسری و پیشانید سراقه  
را خبر داد دنیا و شهری بیان دجله و جبل که مراد بدان بغداد است و فرمود و بیاید خواهد شد در این امت شخصی که  
او را و بیاید خواهد گفت و وی بدرست مر این امت را از فرعون مرقوم خود را و خبر داد که قائم میشود و حقاً آنکه  
سیکندره که در وی هر دو یکی است یعنی هر دو سلطان اند و گفته اند که مراد باین واقعه معین است قاضی  
ابو بکر بن العربی گفته که این اول امری است که ناگاه در آمد در اسلام و قریبی گفته که اول حادثه افتاد در اسلام  
بعد موت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قتل عمر است رضی الله عنه و موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قطع  
شد و حق ظاهر شد از ادعای و خبر و ملک و موت عمر کشیده شد و تاریخ فتنه گشته شد عثمان پس شد از قضا و قدر آتی آنچه  
شد و سیل بن عمرو که از اشراق قریش و خطیب ایشان بود و سب آنحضرت و صحاب و سی رضی الله عنهم  
اجمعین میکرد و چون امیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که کلم کن یا رسول الله که و ندانهای او را  
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر که را که ایستاده شود در مقامی که شاد و گرد اندازی با حق و اچنان بود  
که وی بعد از اسلام و در که بود پس خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند ثابت و قوی گردانید  
و لهای مسلمانان را و روشن گردانید و بیا که ایشان را و گفت ثابت من قیس شما من رابقیس حمید و قیس شهبان گفت  
شد روز سیار کذاب بیامد و فرمود و مر خالد را هنگامیکه فرستاد او را بر اکید و بقم حمزه و فجع کان و سکون و کتانی که  
نفرانی بود بدینیکه می بای تو او را که شکار میکنی و گاو او را هر و خبر داد آنحضرت از اسلام و بوطی مطلع شد بر آن  
از اسرار منافقین و موافقین هر دو واقع شد در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه گفتند  
بعضی از قوم مدینه را و الله اگر نباشد بر وی کسیکه خبر دهد او را خبر میدهند و بنگرند ای بطحا و اعلام کرد آنحضرت  
موصوفت بودی که کرد بود و مراد را البید بنی اعمم بودی و در رویهای آنحضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود  
در و اما رنگ و نمک نخل نیز در روز سرزد آن یافته شد بجهان صفت و بر آورده شد و خبر داد و کونون از ضمه و خبر داد  
نوشته بود در قریش بر بنی هاشم مگر نامهای خدا را و یافته شد بجهان و وصف کرد آن آنحضرت بیت المقدس را

و تکیه کند بر کبریا و در آن وقت که در آن زمان از رفیع امانت و قرآن و شیوع خیانت و حسد قسیران و هلاکت رجال و کثرت  
شعوان و خبر داد و نقصان مال و وقوع فتن و ملامت و لال و ظهور نار حجاب و قصه آن و تاریخ که منظره بود  
و اخبار از شراط ساعت و مشرو نشرو باقی از احوال آخرت و احوال قیامت با بی عظیم است که کتابی جدا  
می طلبید و وقوع آن منظره و متوقف است و رنج و کمر که ده شد کفایت است و ظهور معجزه و صدق دی و صلی الله  
علیه و آله و سلم و صل و یکی از ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت حفظ عصمت آتی است عز اسمع و جل جلاله  
مرا و در صلی الله علیه و آله و سلم از شرم مریم و کید اعدای دین قال الله تعالی یحیی بن الناس و همسر  
حکیم ربک فانک بانیا و قال تعالی انا کفینک المستزین الذین یجولون مع الله الی آخره قال و ادیکر ربک  
الذین کفروا الیه و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که حراست می نمودن نفس نفیس خود را و ایسای می نمودند و صاحب  
برضوان الله علیه و آله و سلم در این آیه و الله یحیی بن الناس پس بیرون آورد و در مبارک خود را از جمیع  
و گفت بدوی که حراست می کردی مردان برگزیده و بدید زید که بدستی نگاه داشت مرا و بدکار من خود را  
و احتیاج نگذاشت مرا یا شما و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری در زید درختی  
خزول کرده بود و عبادت شریف چنان بود که چون اول واقع شد در منزل احتیاج میکردند صاحب برای آنحضرت  
درختی را که قیلو میگردد و در سایه آن پس اعرابی آمد و بگشید شمشیر خود را و گفت کجاست که منتهی کند و باز او را در آن  
فرمود و اندک پس در لایحه افتاد اعرابی و افتاد شمشیر از دست وی و در سر را بشمشیر تاروان شد و در آن روز نازل شد  
این آیه و تحقیق روایت کرده شده است این قصه و صحیح حدیث که نمودن اعرابی را و رفت وی بسوی قوم  
خود و گفت آمده ام شمارا پیش بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام کریم شمشیر از دست وی  
فرمود و ترا که آگاهید از آن من در آن روز آمده است مثل این حکایت و در غرضه بد که جلا افتاده بود آنحضرت علیه  
السلام از صاحب برای قضای حاجت پس رفت در دنبال وی یکی از منافقین و ذکر و مثل این و در غرضه غطفان  
نیز مثل این روایت کرده شده است آمده که اسلام آنقدر چون رجوع که بقوم خود بود وی سید قوم و شیخ  
ایشان گفتند چه شد ترا ای تو می گفتی که پاک گرداغم و مرا ممکن چه شد ترا چراگری گفت و دیدم مردی سفید  
پسند داشت و در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر بر زمین پس دانستم که وی فرشته است و  
اسلام آورد و در روایتی آمده که آمد و شمشیر پیخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوند کفایت کن مرا

از شروی بطور که خواهی پس او فتا و بر دی خود بخت و روی که در کردی پیدایش و در اینجا نازل شده است اقول و  
 سبحان یا ایها الذین آمنوا ذکر و الثمنا الله علیکم اذم قوم ان بسطوا الیکم ایدیم و خطاب بومنان بختی است که  
 نفع و ضرر آنحضرت بقیقه بالیشان راجع است و آورده اند که چون سوره قیامت نازل شد زکریا را  
 لعنة الله علیها ام جمیل بنت حرب بن خواهر ابی اسحاق بود که حاله خطیبی شان اوست آمد تا پس را اندک کند و نام  
 که ابو بکر صدیق و حضرت آنحضرت بود و دید که ام جمیل می آید گفت یا رسول الله روی زنی بختی بجای می آید و پند  
 است که اگر اینجا خبری بهتر است آنحضرت مود که وی مرا بخاطر دید پس ام جمیل آمد و گفت ای ابو بکر صاحب نومرا بگو  
 کرده است ابو بکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شکر کن که بگوید و تو شکر کن پس آن زن غایب و حاضر گشت و آنحضرت را  
 که همدین جان نشسته بودند و آنحضرت فرمود که حق تعالی علی فرستاد تا مرا بجا فرستاد و روی پوشید و محمد بن اسحاق  
 ذکر کرده است که در وقت آن نهنگی بود و گفت ای ابو بکر می بینم بن محمد را می بینم باین سنگ و بان او را و گوید است  
 در شام که مروی از بنی المیزان است آنحضرت را بکشد پس کور شدند شمشان او ندید آنحضرت را بشید و همان آنحضرت را  
 و رفت پس قوم خود و ندید ایشان را تا آواز دادند او را نه و ندید و نشاقت قریش آنحضرت را و قصه ایست  
 که آنحضرت از درون خانه برآمد و بالیشان سخن کرد و بگذاشت ایشان در را ندیدند و اگر دیدند نشاقتند و غالب بر ایشان  
 انداخته بر آمدیم ازین باب است چنانکه در کتاب خود می آید نشا الله تعالی و ندیدان و نشاقت در غار هجرت قریب بیجا نشا  
 و روایت است که آنحضرت رضی الله عنه که گفت و ندیده کرده و اتفاق نمود من با ابو جهم بن حذیفه ششی بر قتل رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم پس آمدیم و در منزل پس شنیدیم ما را که اقتراح کرد و خواند الحاقه ما الحاقه و او را الحاقه  
 تا قتل وی قتل تری هم من باقیه پس زد ابو جهم بر روی عمر و گفت نجات ده ما را پس که خنجر بر او فرو نمودند بود  
 این حکایت از مقدمات اسلام و قصه اسلام دی رضی الله عنه از جانب رواه اسحق بن عمار است چنانکه در مجلس بگوید  
 که و الله ان الله تعالی و قصه سراقه بن مالک جویم در حین هجرت که اهل مکه را و او طلب آنحضرت و گرفتار وی صلی الله علیه و آله  
 بر گشته بودند و در میدان دی یا آنحضرت و فرقی با یهای اسپاوی و زمین و بر آمدن دعای شریف و برگشتن  
 وی مشی رفته و در خبر گیر آید که چو پانی شناخت آنحضرت را و ابو بکر را و در میانند قریش را چون به رسیدند  
 شمشیر وی و دنیا فاخت چه کند و گوید و فراموش کرد و آینه شد را را بچو بیرون آید برای آن می نشست بجای خود  
 آورده اند این است که روی که روی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سجده بود ابو جهم پس سگی بر  
 گرفت و ملاعین و دیگر می آید ندخواست که بنی از و سنگ را آنحضرت پس بکشد و سنگ بدست وی و شک شد و بر دست



میان او و اینی ای که بر تمیز او از عفت حق است و جل جلیل خود را که بسیاری از پیرو کاهنان خبر و اندیشه  
را و ترسانیه اندیشا بر او می و تعیین کردند و در البعد سطوت وی بر ایشان و در غلامتند ایشان را بر قتل وی  
صلی الله علیه و آله و سلم و نگار داشت ویرای سحانه آید و در وی امر را بنیالی برید و آن بطنه با نور الله  
و یا بی الله الا ان تم نوره و ذکره الکفر و فصل و از منجزات با بهره و آیات بینه علوم و معارف است که جمع کرد  
حق تعالی در ذات جانت الکلمات و صلی الله علیه و آله و سلم و مخصوص گروانید او را به الله شتم اند بر نامه  
صالح و نیادین و معرفت او با و بشرای و قواعد دین و سیاست عباد و مهال است و احوال و اخبار الم سالن و قرون  
ما فی الزمان آدم تا وقت خود و حفظ شرائع و کتب و سیر ایشان و صفات اعیان و اختلاف اعدای ایشان  
و معرفت و مدد و اعمار ایشان و حکم حکای ایشان و محبت کفایه بر امت و معارفه هر فرقه از اهل کتب با و کتب  
ایشان بود و اعلام با سر و منجزات علوم کن با خیال پنجه پوشیدند و تقیودند از ان و احوال لغات عرب غریب  
الفاظ فرقی و احاطه بضر و بیت فصاحت و حفظ ایام و اشیاء و حکم و غریب اشیاء و حکم بینه محبت تقریب  
فواضل و بین مشکلات آن با شتمال شریعت عزای او بر محاسن اخلاق و محامد آداب و قواعد و اصول و فواید  
و اعراض و اموال که مستحق است نزد ارباب عقول حتی نزد کفار و جهل و ملا حده که عقل سلیم و انصاف داشته باشد  
اگر معاندند و جل جلیل مخالفت محقول و تسلیم بکلیه امیر کلمه حقوی بر ضرب علوم و فنون معارف مثل طب و فقه و کتب  
و حساب و غیره و از علوم که نمیدانند و این آنرا که گویا که مست کردی پس را و نگوی که در کتب و در جاست کرده  
با اهل کتب و ریاضت کرده و در آن با معرفت خوانده و نموده و محبت نداشته یا کسی که صفات او این باشد و ناتی  
شده میان قوی که این را علم باشد بدان و بیرون نیاده از میان نفوس خود و مضمر کرده و طلب آن و رعایت  
معارف عرب علم انساب و اخبار و اهل و کتب و بیانست و حصول آن نیز بعد از تفرغ و تعلیم و استخال بطلب سانه  
و محابست با اهل آن فن است و این فن قشره البیت از بحر علم و انظار البیت از کتاب و فیصلی و صلی الله علیه و آله و سلم  
شکست کتاب با علم بالای مخرجه فی الجاهلیه و القادیب فی الیهتم از دلائل نبوت و علامات رسالت صلی الله  
علیه و آله و سلم تراویز اخبار از رهبان و اخبار و علمای اهل کتاب و صفات وی و صفات است و در اخبار و علمای  
و چنانکه علمیه شریعت و فوائد نبوت و اشیاء آن و وقوع آن در اشیاء موجود برین مستند برین شش پنج و هفتین بن  
ساده و صیغه بن و بیرون و غیر ایشان و تقریبی که در امر او را ندیدیم و بنام و بنام که در امر او را ندیدیم  
و بنام و بنام که در امر او را ندیدیم و بنام و بنام که در امر او را ندیدیم و بنام و بنام که در امر او را ندیدیم

و

که بر او حسد و عناد رفتند و جلایان در ابواب سالف تنبیین و تفضیل پذیرفتند و آنچه شنیده شد از بهوا گفتند جن و  
ظالم هر شده بر آنست انعام و نایب و اجواب طیور و وید و شتران کتاب اسم شریف و شهادت رسالت و ی و  
اجار و قبور بکف قدیم و اسلام آوردن کسیکه شایده کرد آنرا مذکور و مسطور است و دیگر آیات و علامات که در وقت  
ولادت شریف و وقت وفات و در اسفات و غزوات ظاهر شده در مجلس مذکور کرد و انشاء الله تعالی و از جمله فضائل  
و کرامات و آیات اخبار آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم از ملائکه و جن و امداد حضرت عزت و اراد و ملائکه و طاعت  
و جند و دیدن بسیاری از اصحاب و یاران ایشان از چنانکه در غزوات بدر و جمل و خیبر و یمن و مدینه و کربلا و حنین و  
است از برای معنی اسلام و ایمان و احسان آمده و نیز دیدن عباس و اسامه و جبرئیل را نزد آنحضرت و بصورت  
و صیبه و وید و سید بریت و بسیاری آنحضرت جبرئیل و میکائیل علیه السلام را در صورت و در دیگر بزرگواران و جامه های سفید  
است و وید و ندیجه از ایشان را ندن ملائکه اسپان خود را از در بدر و وید و ندیجه بر بدن سرهای کافران و ضعیفان  
و تبار را و وید و ندیجه از ایشان را ندن ملائکه اسپان خود را از در بدر و وید و ندیجه بر بدن سرهای کافران و ضعیفان  
ملائکه عمران بن الحصین را که از شاهان پیر میانه است و نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کعبه جبرئیل را در کعبه  
پس پیوسته افتاد و حمزه و وید و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه جنی را در بلیقه الحزن و شنید کلام ایشان را و اینها همه  
از معجزات آنحضرت است و روایت کرده شده است که چون گفته شد مصعب بن عمیر در روز ناهد گرفت و از بیت  
را ملکی بر صورت و می پس ندان کرد و آنحضرت و فرمود پیش آ ای مصعب گفت من مصعب بن عمیر هستم پس و انشاء الله حضرت  
که وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت یو دیم با روزی نشست با آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم ناگاه پیری آمد و در دست و سلام کرد و بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز  
من است فرمود تو کیستی گفت من یاسر بن الاعمش بن ابی ایساف ام ملاقات کردم نوح را و هر که بعد از دست  
و تعلیم کرد او را سوره از قرآن و وید و ابوهریره رضی الله عنه شیطان را که سه روز آمده از طعام صدقه فطر که حلال  
بود و وید و تعلیم کرد او را هر سه را آیه انکر سی و ذکر کرده است و اندی که وید خاله نزد بهم کردن خوی زنی سیاه  
کبر آرد از میان او بر نه پیشانی می پس دوباره کرد او را به پیش خود و فرمود آنحضرت که این خوی بود و در وقت  
تفکات شیطانی از ایشان تا قطع کنند از آنحضرت را و خواستن آنحضرت بپوشن او را بلبون مسج و یا و کردن دعا  
سلیمان علیه السلام که در تنخیر جن کرده و را کردن آن شیطان را مشهور است و اصل آن پنج ظاهر شد از بخرام  
آیات و وقت ولادت و بعد از وی در صحن رضاع و وقت صغر سن تا وقت بعثت و ظهور نبوت و تمامه زمان

عشرین غیری ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد حضور و اختصاص است و اگر خدا خواسته باشد چیزی از آن در محاش ذکر خواهد شد گفت قاضی ابو الفضل عیاض بیهی مالکی رحمه الله علیه تحقیق آوردم درین باب چیزی از معجزات و اخصیه و از جمله از علامات معین که در آن لغایت است و بی نیازی است از زیادت و کفایت معجزات پسیم با اظهر و واضح معجزات رسل و اکثر او قرائن تعجب است اما اکثر از جهت آنکه هیچ پیغمبر معجزه نیافرید و دیگر مثل آن یا بقیع از آن نرسید ظاهر شده و یکی از وجوه اکثریت آنست که قرآن حکیم تماسش معجزه است و اصل آنجه واقع میشود بدان الحان نرید لطیفه آنکه محققین سوره انا اعطیناک الکوثریت یا آیتی که خدا را دوست باز جای قرآن چنانکه با اقبال گذشت بدو جداست یکی بطریق فصاحت و بلاغت و دیگر بطریق نظم و تالیف پس در هر جزوی ازین عدد و سخن باشد پس مضاعت شود عدد ازین وجه باز در وی وجوه دیگر از الحجاز است از انبیا با اجماع نیست تواند که سوره و ازین تجرب خبر باشد از اشیا متعدد و هر چیز معجزه پس تضاعت عدد کثرتی پیدا کرد و اگر وجوه دیگر از آن که سابق ذکر کرده شد اعتبار کنند مضاعت بحد کثرت کشید و در حق قرآن ست پسترا ما و می که دارد است و آنکه اکثر معجزات رسل بقدر محکم اهل زمان ایشان میباشد و بر اندازه و وقتی که آن قرآن و آن سامی و تاکنون میباشد و چون از موسی علیه السلام غایت علم اهل آن سوره بوجود است گردانیده شد موسی معجزه که شباه چیزی بود که دعوی می کردند اهل آن زمان قدرت را بر آن آورد وی علیه السلام چیزی را که فرقی کرد عادت ایشان را می نمود و در قدرت ایشان و الباطل کرد و سحر ایشان را و همچنین در زمین عیسی صحت طبع و قدرت و مرتبه بسیار بود و اهل آن فاعله و بکار و در آن پس آورد وی علیه السلام با هر کسی که قادر نبودند بر آن و آورد ایشان را چیزی که گمان نداشتند آنرا از احیای میت و ابرای آنکه دایره بر من بجا کرد و طب و تعین معجزات انبیای و دیگر علم السلام پستر فریخته و در امتعالی هر علیه السلام را صلی الله علیه و آله و کلم جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود با لغت و شعر و خبر و تعاضات پس فرستاده شد بروی قرآن که خارق این چهار است که شملت بر فصاحت و بکار و بلاغت و طبع و در هر نقطه کلام ایشان و نظم و قیاس و اسلوب عجیب که ماه نیافتند در هیچ منظومی بدان و نداشتند و در اسامیه از آن هیچ آنرا و اخباری که عاود است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و کلم بحال خود دست و ما و موضوع معجزات آن حضرت از آنکه اجازت از کواکب احادیث و اسرار و فقا با هم آنکه که یافته شد چنانکه خبر داد و اعتراف کردند که احد الصبیح و صدق آن و الباطل که و کمانت را که گاهی یکی از آن صادق برآمده و کاذب و ازین هیچ یکند از این شیاطین که ابقا میکردند بر ایشان اخبار را بهیچ مشب و بعد بخود خبر داد و از قرون سالها و انبیا و ائم بلکه و حوادث مافیه بروی



که عاقلان که بیکه شفع و منفرد بود بدان از بعضی آن وجه جدا از آن ماند این سخن را جامع بر این وجه لازم است و باقی  
 نادره قیامت بر هر امت که بیامیند نظر کنند و بدان و تاویل نمایند در وجه اعجاز پس نیکو در وجه عصری و زمانی که اگر  
 ظاهر میشود و روزی صدق اخباری که خبر داده است بدان متجرب و میشود ایمان و متقلا هر میگردد و برهان و پس اخبار  
 کامله انبیه و مشاهد را تاثیر میست در زیادت ایتقان و نفس اشرست طمانینت و بی بعین الیقین از علم الیقین  
 هر چند تقاضای یقین در هر صورت حاصل است و سایر معجزات رسول علیه السلام منقصر شد با نقصان ایشان و  
 معدوم گشت بعد از آن ایشان و معجزات صلووات الله و سلامه علیه بپاک نمی شود و معقول نمیکرد و  
 و معجزه است آیات او که الی مال لبوهری مستحرو امت دنیا ففالت کل معجزه من النبین از جرات و علم نام  
 و ظهور و دفع معجزه پدیدار و جوی دیگر نیز هست بسبب بودن وی و کلامی که حکمت غیبت و در حق جلاله و تشبیه  
 او از معجزات رسول طلب کردند مانند آن که بران اشیای که طمع کردند بدان تمیل و نمونه بر صفات و محققان که  
 سخن و فرعون جبال و عیسی را انداختند و بحکیم گری و ساحری چنان نمودند که ما را نند که می جنبند و شاید که  
 نادانی بگوید که از جنس آنست و قرآن کلامی است که نیست جمله و محروم و تمیل و تشبیه بدان مطلق چنانکه حکمت  
 او حاصل نمیشود و غیرش و خطیب که بحکیم و جمله خود را شاعر و خطیب گرواند و بدانکه کافه علمای سنت بر آنند  
 که ایشان مثل قرآن مقدور نیست که اگر بودی بوجود قوت و دلی و لواعدش و مذمبب بشر و بعضی از علما آنست  
 که مستعد بود و لیکن قدرت الهی صرف می کرد و سمیت ایشان از زوفا و قد بدان و میگردانند که از ایشان بوجود آید اگر چه  
 و بود اعجاز و موضوع آن برین مذمبب نیز حاصل است زیرا که در وضع کردن حق سبحانه ایشان از امتیاز یا نیکو  
 چنانست قدر و ایشان است ابره و اظهر و لالت است بر صدق و اعجاز بمنزله آنکه پیغمبری گوید آیت من این است که منع  
 کند قدرت الهی قیام را بر مردم با قدرت ایشان بران و عدم امانت و این مجز و احتمال است و قوت هم ناشی از آنکه  
 چون از جنس هم ایشان است چه قدرت نباشد بران و قول ادل قوی و احکم است و الله اعلم بحقیقه الحال و اصل  
 بدانکه ما حسب و واجب الدنیه ایمان را تقدره مایع که در کتاب خود و در وجوب محبت و اتباع سنت و وی علی الله علیه  
 و آله که تمام او واجب و ظاهر است و غیر از آن نیست و حکم محلوله و سلام بر وی علی الله علیه و آله و سلم که دیده است مقتضای  
 تا مروز و واجب و تعبیر و با و اشیای که شایسته و شایسته که در و نظیر کتابت هر روز این وضع چندان می شود و مناسب حال  
 و تشبیه و خود را با تشبیهات را و پیش از و مودل یا نیقام در باب معجزات و که کرده و که خطیب و تفسیر را بر حسب ترمیمی که  
 و تشبیه و پیوسته ای نباشد آنرا تفسیر و که در این باب معجزات بنما و تفسیر و احسان نظر و در مایه یکجهت از این نظر



از کسب او معاصی است اعاذنا الله منها و آثار معاصی شامل مستقلب را دیدن را و از جمله آن حرمان علم است  
 گویند علم باطلست بمعصیت جمیع نیکو کرد و ولایت امام الشافعی رحمه الله علیه شکر شکوت الی و کسب سوء خطی برادر شد  
 الی ترک المعاصی ۴ و قال علم بان العلم نور من الله ۵ و ذکر الله لا یوقی المعاصی ۶ و از آنجمله حرمان رزق است و در حدیث  
 آمده است که بعد از هر گمراهی و گناه که میسر آوری و تقوی سبب فرید رزق است قوله تعالی و لوان الی القری  
 آمنوا و اتقوا انقوا انفسکم برکات من السماء و الارض الایه چنانکه وارد شده است که نوع الصبیحه تمنع الرزق و اینجا محل  
 فحلیان است که کسی گوید که چندین از معاصیان و خوابندگان وقت صبح را می بینم از دیگران مرزونی تر اند و منم تر اند  
 جوابش آنست که این وعید در حق مؤمنان و مصلحتان مستجاب و در بنیاد آنست که بیخ ایمان از زمین حال ایشان  
 گندیده شده است یا که راست در حق مست و ظلمتی و وحشی که در طلب نر و از کسب معصیت یافته می شود محسوس و معلوم است  
 و گاهی این شامت و سودا بر روی نیز سرایت میکند و این نیز فریاد ایمان است و کسب قلب و بدن نیز از آثار معاصی است  
 و نیز معصیت سبب کوتاهی عمر است چنانکه طاعت سبب زیادت آنست و بعضی این را عمل بر حق برکت و جودان کنند  
 موجب ذل و فساد عقل و زوال فهم و حلول اغم است و چنانکه سخت بدن بختل قوت و جمیع و استغفار و مواظبه و افراط  
 روایت حال قلب همین است و استغفار آن توبه و حجت با حساب از نواهی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده  
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا دالالت کم شایه فر ابر و در دوای شما و در شما فو نسبت و در استغفار پس  
 طاهر شد که معرفت طلب طوب و معاصی آن از جانب رسول است صلی الله علیه و آله و سلم طلب طوبی و استغفار و فی آنست  
 و طلب اجاب و غالباً مجرب است و گاهی بوی نیز باشد چنانکه از رخصت افطار در سفر و مرض و شریعت تمیز و غرض  
 مریض و امثال آن ظاهر می گردد و در معاصی آن که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده و ظاهر آنست که بوی  
 باشد و اگر تجربه به قیاس باشد در نیست و در تجربه از علاج اثبات اسباب است و آن منافی توکل نیست چنانکه دفع عوارض  
 و عیش باکل و شرب و میل بر هر از نواهی خالی می باشد و طبع است صلی الله علیه و آله و سلم که با وجود آن توکل تلاوی  
 میکرد و مباشرت اسباب می نمود و فرمود انفسنا و ده است خدایتالی جمیع دردی را که آنکه فرستاده است او را و در  
 روایتی شده که موت را یعنی مریضی که مقدار است دردی موت در بعضی احادیث امر است بهرگاه و اشارت است که نظر در  
 عادت بر حکم الهی و تقدیر را باید داشت و در اعلت متغایر باید پذیرا داشت و اتفاق است بر آنکه امر برای و عیب  
 نیست و ملائمت با تقدیر الهی منافی توکل نیست هم گاهی ترک اسباب میکنند برای تحقیق حال و تحقیق مقام  
 توکل باین است اشارت و در قول و صلی الله علیه و آله و سلم یرجل الخیلة من امتی سبعون الف عام غیر

حساب هم الذین لا یستقرون فی طریق و علی بهم توکلون و در روایت دیگر و لایکون فیهم زیادہ کرد و گفتند که اگر  
آنست که این افعال را بطریق اعتقاد و اعتقاد نیست میکنند و در مواهب لدنیه از حارث حماسی رضی اللہ عنہ  
و در باب بل تدرادی المتوکل نقل کرده که گفت منافق توکل نیست از جهت وجود آن از سید المتوکلین علی اللہ علیہ  
و آنکه و سلم پس گفته شد حارث را که در خبر آمد و است که فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ آله و سلم من استسرق و  
الکافی بری من المتوکل پس جواب داد که مراد بر است از توکلی است که ذکر کرده است ایشان را و در حدیث دیگر از جناب  
من متی یسعون الف الف حساب لوریت و فرمود توکل بعضی است از بعضی و دیگر انتی و از غایت  
آورد که مراد بر است از توکل است و چنانکه استرک اندر تفسیر تفسیر لغت و در شریعت و مخالفت آن و گفتار و غایت  
و می شغلی باشد و شغل وجودی و تدریم که تدریم و محض باشد از فعل الی و آنکه شغل از نزد او است پایل جواز استرک  
بقدر آن و فاعله کتاب چنانکه باید تحقیق در نیاب آنست که اسباب سه قسم است یکی اسباب بتبلیه است که رعایت  
آن حکم الی و تقدیر وی واجب است چنانکه متع لقرآن و ملحق آن و راکل و نهادن کوزه در دیان و مص آن در  
شراب و ترک آن داخل توکل نبود بلکه موجب اتم است دیگر اسباب طبعیه که حکم تفسیر به صحیح در غایت آن ثابت  
شده است مثل انتقال بادیه جلد و دیار در تفسیر به تفسیر فراج و این است از این قسم نیز منافی توکل نیست مگر از  
تحقیق حال نفس و تقبیل مقام توکل که بعضی از این قوم کرده اند و با وجود آن در فتوا است شریعت محل حساب  
شده و دیگر اسباب و تبیه است که نه چنین است و از کتاب و استیوال آن منافی توکل است با اتفاق و علی  
صلی اللہ علیہ و آله و سلم اجساد را بر سینه نوح بود یکی با دویہ طبعی که عبارت است از اجزای جمادی و نباتی و حیوانی  
و دویہ الی روحانی که ادویه و از کلمات قرآنی است سیوم با دویہ مرکب از این دو قسم باید دانست که شغلی  
اعم و نفع و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه و نزل من القرآن با هو شفا و روضه المؤمنین و قرآن تمام شفاست  
از اضراف روحانی چه اضراف روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق زیمیه اعمال قبیله است و قرآن شفاست بر دلائل  
و اضراف طبعیه بر اثبات بقای حقیقه و بر بیان فاشاد اخلاق فاضله اعمال محمود و انا بود فی شفا از اضراف  
جسمانی بکثرت آنست که بزرگ و همین بقایات و بی نفع است و بسیاری از اضراف و غریب و نفع است و آثار  
و چون از خواندن و وسوسه از انوسنهای مجرب که مفهوم نمیکند و از ان معانی و وار دست از قبل اهل نسق و نور  
که ثابت است بجز بر خاست و کثافت آنها اثار عجیب در حایب منافع و دفع مفسدات و میکند از قرآن عظیم که مشغول  
است بر ذکر جلال کبرائی آن و ذات و صفات وی تعالی و تقدس و ثابت شده است از قبل کسی که ثابت شده است

معاذ الله وعلیت وکمال اولیایان بجزایر ظاهر و باطن آمده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 یکبار در شفا بقدر آن شفا داد و پیرا خداست باری هرگز آمده است که فائده الکتاب و است مری در و در قیاس  
 و همچون و متوجه بفاخته الکتاب امری مقرر و ثابت است در حدیث و در حدیث امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه  
 نیز این وجه مرقوم و گفته که فی الدواء القرآن و بیضاوی در تفسیر قول و تبارکی و تنزل من القرآن ما شفاء  
 آیات شفاء ذکر کرده و علی در حاشیه خود آن آیات را تفسیر کرده و در کتب معتبره مثل اوایل در تفسیر و کتب  
 در باب این آیات نام طریقت ابوالقاسم قشری آورده اند که چار شده بود و در وی چارسی سخت باشد و گفت  
 بروم و شدید شد بروی امر گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب و شکایت کردم نزد آنحضرت  
 علیه السلام از حال که فرمود آنحضرت این است من آیات الشفا کما فی توان آیات شفا و هر آنکه شکایتی باشد  
 نبوی آن پس بیدار شدم و فکر کردم و مان نگاه یافتیم آن آیات کریمه را و در شفا الکتاب خدا عزوجل می دانست  
 صدور قوم مؤمنین و شفا و لما فی الصدور یخرج من بطوننا شراب قلقت الاله فیه شفاء للناس تنزل من القرآن  
 ما یوشی و رحمة للمؤمنین و اذ قدرت مؤمنین قل هو الذین آمنوا همی و شفا و گفت پس نوشتم این آیات پس  
 از آن حل کردم و آب و نوشیدم آنرا و در آب شفا یافت در حال گویا نیناز پای وی کشاده شده و در شفا  
 حاج الدین بسبکی رحمة الله علیه که از عازم علمای شافعی است نقل کرده اند که گفت در یافتیم بسیاری از مشایخ  
 که می نوشتند این آیات را برای چار طلب عانت را و کاتب حروف از حضرت شیخ عبدالوهاب بنی نیز دیدم این  
 عمل که برای چار می کردند و لیکن در اینجا سختی است که باید دانست و در آیات که آیات و ادکاه و حکیمه که تفسیر  
 کرده میشود آنرا و استسقا نموده می شود بدان نفع و شفا و زوات آنهاست و لیکن صلاحیت محل و قبول و قوت  
 است فاعل و تاثیر وی شرط است و در آن و هرگاه مختلف کند شفا از جهت منعت محبت و تاثیر فاعل خواهد بود یا بسبب  
 عدم قبول یا در اینجا قوی است که با وجود قوت فاعل و صلاحیت محل واجب و عاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر  
 آمده و این در ادویه نیز پیدا است که عدم تاثیر آن گاهی بحجت عدم قبول طبیعت است مردار و گاهی آن  
 وجود مانع از وصول اثر و است بوی زیرا که طبیعت چون بگردد و در قبول تام استقامت بدن بوی محسوس  
 خواهد بود و همچنین قلب چون بگردد و قاعدا و بیدار قبول تام و محبت قوی از نفس قاعدا تاثیر می کنند و از اثر  
 علت و همچنین و عازم از قوی اسباب است و در آن که مکرر و دفع بلا وصول مطلوب و لیکن گاهی مخالفت میکنند اثر وی  
 یا از جهت منعت محبت و در حدیثی که در آن آمده است که دوست نمی دارد و آنرا خداست باری محبت آنچه دوست

آنها را از حد حقانیت و انصاف یا از جهت ضعف قلب داعی و عدم اقبال او بر خضاب حق تعالی و تقدیر مصروف  
بهیئت او بروی وقت و عایا از جهت حصول مانع از حالت مثل اکل حرام و عود غلطت وین بر قلب استیلا و غفلت  
و سهو و در حدیث آمده است که حق تعالی قبول نمیکند دعا را از طلب لاهی بتاهی تا قبل و دعا و دعا بلاست  
در اینه و دعا را تا کنی که آنرا و منیع میکند نزول آنرا و وقع میکند بعد از نزول یا تخفیف می کند در آن و دعا سلاح  
مومن است اگر با حضور قلب و جمیع کلیه بر مطلوب معارف و اوقات اجابت را با خضوع و خشوع و انکسار  
اول و تقصیر و طهارت و رفع بدین و ابتدای بجز و ملوّه و بعد از توبه و استغفار و صدق و ایحاح و تعلق و توسل  
با سماء و صفات الهی و توبه صادق بجزرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم و سایر شروط و سایر بیهتال رمی که تیر  
و کمال راست و درست بود و در باز و کمال بود و در هفت مقابل باشد و قابل تاثیر و مانع آن بود و حاجت و نیل  
و حصول در میان نبود و علم بصفت تیر اندازی تمام از شراعت و آداب آن حاصل باشد و اما استیلا و غفلت  
و غیر آن از اسامی آتی نیز از ششم لب روحانی است اگر جاری گردد بر لسان ابرار و اقویا تو به تمام و بهت تمام  
ولیکن چون و بعد از این نوع عزیز و نادر است مردم دست لطف بهمانی زده از ان غار رخ و غافل نشسته و در خواب  
خواب که در حدیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیدار نفس کریم خود را بخوابانید و قل اعوذ برب الفلق  
قل اعوذ برب الناس است و بعضی قل هو الله احد قل یا ایها الکفرون نیز مراد دارد یا هر جا که در قرآن آیات  
متضمن استفاده و اقصا شده مثل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یغضوبن و آنها از قرآن  
و در نیابا که سخن میگویم عامتر از ان مراد است و او کار و ادبیه و رباب استفاده بسیار و در دست و تحقیق اجماع کرده  
از علما بر این رقیه نزد اجتماع سه شرط کی آنکه کلام خدا و اسماء و صفات و تبتالی باشد و زبان عربی با و دیگر که سید اندک  
آنرا و با عهده آنکه شورش حقیقی خلاصه و اسم و تاثیر رقیه تقدیر است تعالی شانه چنانکه در حدیث آمده است که  
پرسیدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این رقیما و حرزها و اسباب دیگر که میگویم تمیز میدهد تقدیر خدا را  
شانه فرمود و اینها نیز از تقدیر الهی است و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میگویم ما در زمان ائمه  
گنیمت یار رسول الله چه میفرمائی و در نیابا فرمود عرض کنید رقیما و خود را برین اگر دوران شرکی بود بکنید باکی نیست  
و از جا بر آمده که نمی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از رقیما پس آمدند بعضی از صحابه و گفتند یا رسول الله این  
رقیه بود که بر ای عقیقه می کردیم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمود نمی بینم و برین باکی بکنید و فرمود هر که توانا  
که نفع رساند بر او و خود را برساند و تمسک کرده اند قومی باین عموم و تجویز کرده اند هر رقیه را که بجز این است نفیست

فانما فیها  
تخصیص



شفا را لایق و مستحق راه بود و او گفته اند که اینها را از شرک بجهت آن دست که اهل جاهلیت اعتقاد بر تیرت آن  
داشتند بنام غیر خدا میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد و حکم آن باشد و چگونه باشد و مالان که وارد  
شده در آن احادیث اخبار صحیح و خلاف نیست در شریعت نفع و انجالی الله سبحانه در هر چه واقع  
شده یا متوقع است و بعضی گفته اند که نمی ازان رفی است که میخوانند آنرا اهل غرام و مدعیان تسخیر حرم و می آرند  
باو شسته مرکب از حق و باطل که جمع میکنند با ذکر خدا و اسماء و تعالی اسماء شیاطین و ذکر ایشان را و اشتباه  
میکند از ایشان و پناه میجویند بایشان و میگویند که بن از جهته علاقه عداوتی که بالطبع بالناس دارند با شیاطین  
بودند و چون خوانده شود و از اسماء شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین در بعضی  
چون آن نیز گاهی اثر حرمی باشد مثیل وی بصورت اهر گاه که رقیه خوانده شود با اسماء شیاطین مسلمان  
میکند مسموم آن از بدن ایشان از جهته که دست رقیه که با اسماء الله و ذکر وی خاصه نباشد و با کمال اجماع دارند  
علمای است که رقیه رقیه بکتاب الله و اسماء و صفات بدانکه حاصل مقام آن آند که قرطبی که از مشاهیر علمای فقه  
حدیث ازین قسم مبادا در وی شرکی باشد یا مودی بشرک گرد و دوم آنچه و اسماء اوست تعالی و تقدس و این جائز  
است و اگر تاثر باشد چیزی از آن مستحب بود و سیوم آنچه با اسماء غیر خدا باشد از فرشته و یا بنده صالح یا منکر  
مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب از آن اولی است از جهته وجود  
التجانیه خدا و اگر مستحق تعظیم مرقی به است لازم است اجتناب از آن چنانکه مالک بنیر خدا و جل گفتند بنده  
عفا الله عنه که تسک و توسل که بدوستان خدا و اسماء بینا میکنند سبب قرب و ایشان بدگاه حق و درگاه  
رسول وی میکنند و اگر تعظیم میکنند ایشانرا همین طریق بندگی خدا و تبتیت رسول می کنی نه باستقلال استبداد  
این را قیاس بر حالت غیر خدا و جل نتوان کرد و بلکه بطریق توسل و تشفع نه طریق اشراک چنانکه جهان و اوام الناس  
گفتند حکم و مایه و ارد الله صل علی محمد فانه معلوم که لا کفنی از بیع رحمة الله علیه نقل است که گفت پرسیدم امام شافعی  
رحمة الله علیه از رقیه گفت لا بأس ان یرقی بکتاب الله و یا یقرئ من ذکر الله گفتم آیا درست است که رقیه است  
گفته که رقیه یا به قسم قسم سنگی آنکه رقیه کرده و شربوی در جاهلیت و معلوم نیست معنی او و اجابت کنند  
اول کتاب مسلمانان را قرئ و نم و فیکه رقیه کنند بجز که مسموم است آنکه کتاب خدا و ذکر خدا است و ظاهر آنست  
که مراد بکتاب الله قرآن باشد و الا چون در تورات و غیره در تکریم و تعظیم واقع شده است اعتقاد بر آن توان کرد و یا  
بجز مسموم باشد مضمون آنکه موافق حق است و مطابق قرآن امام مالک در موطای می آرد که ابو بکر رضی الله عنه



شمرده بود و هر که رقیه میگردد عاقله بر وی الهی است و نه انسانی و این کتاب خدا و نوری گفته است که احداث کرده است  
است و قول مالک رحمه الله علیه در رقیه یودی و نصاری علم را و بجان فاعل است امام شافعی رحمه الله علیه در وایت  
کرده است ابن وهب از مالک که رقیه یودی و یحیی بن یسیر از فاطمه سلیمان علیه السلام  
گفت بنو آن امر ناس و در قدیم الزمان یعنی بدعت است و کرده است بنده بیشتر بای لغیر عوام الناس ان  
گفت که این افسوسها باطله و نیکوهای جا بهلیت را تا اثرات عجیب می یابند که حیران میشوند که از رقیهها مشهوره و گاهی بر  
نیکو دوزان نبی در رقیه انکار و در طریقت می افتند مالک از قول زینب ابنة ابی سحر و زینب ابنة ابی سحر که گفت من  
دیدم که در ششمین ساعت ششم من از در دیرونی می افتاد فلان یودی الهی کرده و همه بیرون رفت و خندیدند  
یعنی فلان و لطلان آنست که شایع از ان نبی فرموده و گفت و فائده آن نزد دست و ظاهر آنست که مقصود از رقیه  
از رقیه کفر و شرک است پس آنهای که قدم ایشان در مقام صدق ایمان ثابت است نه کتاب میکنند آنها را اگر رقیه  
بلاک و زوال حیات فانی گردد و میداند که محارفات ابدی و حیات باقی در اقبال امر شایع است و آنهای که مطهر نظر  
ایشان حیات دنیا است از مقام انتقامت می نهند و در رقیه کفر و حیثیت می افتند عاقله تا الله من ذلک و در  
ویار افسونی است که از انیت و انصاف شیخ شرف الدین محیی میری قدس سره می کنند که مردم بدان میشوند  
و چون نسبت بحجرت شیخ مرقوم می یابند شوق تروغشون تر میگردد و در وای سماعت که تارن زبان بند است  
اجتناب از ان لازم نیاید و الله بقرینا و محصل رقیه از آنحضرت و بر هر باب هر وی است خصوصاً و عین وجه  
بفهم حاکم و تحقیق بیم تا آنکه در حدیث واقع شده است که افسون کیند و در ششم زخ و از همه دانه یعنی ریشها که بر  
پایه و بالا هر میشود و در حدیث دیگر آمده است که لاریه لاریه افسون او حقیقت رقیه که در ششم زخ و همه مراد نفس  
است یعنی ششم زخ و در وایت اللذه زاده کرده و مراد بجهش زهر دار است از عقربا و مانند آن و در حدیث  
که بر آن بهر زمان چنانکه را و مانند آن و مراد بحصر ما الله است نه تحقیق رقیه باین اشیا زیرا که رقیه مقصود است  
با آنها بلکه در جمیع امراض و اعلام مشروع و منوع است چنانکه در تب و در و سردن و امثال آن و در و آنحضرت  
علی الله علیه و آله و سلم العین حق ششم زخ و کار کردن آن موجود ثابت است در نفس الامر و مقتضای این قاصبت  
در بعضی نفوس نمانده است که چون نظر کنند بجانب چیزی بروند آفتان ضرر یا بد یا خیر فیا نک و در هر و فرمود  
و کان شی سابعی القدر لبقیه العین اگر چیزی ببیند که پیشه شتی میکرد و غلبه می نمود و قضا و قدر را بر آئینه سیاحت  
میگردانند و این مبالغه است و تاثر عین و در حدیث دیگر آمده است که اگر مردان او میان پیدا از قضا و

و در حدیث دیگر آمده است که اگر مردان او میان پیدا از قضا و

آنکه چشم ز خشت و اکثر علای دین بر آنند که این حق است و جماعه از منبره مثل اهل اعتراض هر که بطریقه ایشان  
میرود و منکر شده اند آنرا چون مخبر صادق بدان خبر داده آن واجب انکار آن باطن باشد و آنکه گویند هر چه  
آنست چشم ز رخ چه اعتبار دارد و جوابش آنکه این نیز تقدیر آتی است و عین را تا شرفاتی نیست و هر که بطریقه  
اهل سنت است یگانه آنرا سبب مادی است با نفعی که عاده الله جاری شده که احداث میکند ضرر را نزد  
مقابل شش چشم را و نظر کردن این بسوی وی بر وجه استخوان و اما آنکه چیزی از چشم فائز می آید بر اینچنین  
بسیار جانب انبات دفعی نمیتوان کرد و هر دو جانب محمل است و بعضی از اصحاب طبایع گفته اند که جواب هر بطریقه و  
نقش میشود و فائز و متصل میگردد و میبویون دور می آید درون مسامات چشم وی پس میدانی کند و این  
و نزد آنچنانکه میدانی کند و پلاک را نزد او نشاندن زیر و این محمل است اما دعوی قطع و جزم قطعیست و نقل کرده است  
از بعضی کسانیکه منسوب بوده اند بهین که می گفتند که چون می بینم من چیزی را اگر خوش می آید مرا می یابم هر گاه که بر  
می آید از چشمان من و بعضی گفته اند که نبیست می گردد و چشم حاین قوت سمیه که متصل می گردد و میبویون که باعث  
و فساد میگردد و مثل زهری است که از انسی بلدی می رسد از بعضی افامی بوساطت نظر نیز زهر می رسد و باطله بر شال  
چیز چیزی از جانب عاین بجانب میبویون روانه می گردد و اگر یا نفعی که حفظ و قایه می کند در میان بود و می رسد  
و اگر گری افتاد و اگر مانع در میان بود که عبارت از هر ز و تو ذر و عاست و مانند سیرست و حصول و نفوذ نیاید و  
اگر سیر سخت و قوی بود تواند که هم بجانب می برگردد و بر شال تیر محسوس و علاج بنوی علی الله علیه و آله و سلم هر این  
طقت را یعنی چشم ز رخ و به تو زیادت بود یعنی بآیاتی و کلماتی که در آن است و استوار است از شر و مثل مودتین و بیافا  
و آیه اکر می و گفته اند که بر گزین رقیها قرات فاتحه و آیت اکر می و خود تین است و از جمله تو زیادت بنوی علی  
علیه و آله و سلم که در احادیث صحیح ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا  
فاجرو يا سماء الله الحسنی با علمت منها و ما لم اعلم شرها خلق و ما يراه من شرها ينزل من السعادات من شرها يبعث من  
اولن شرها في الارض من شرها يخرج منها و من شرها ينزل من الشرط ارق الليل و النهار الا ان  
يظرق بخير من و ان جمله کلماتی که دفع چشم زخم بان شود گفتن باشاء الله لا قوة الا بالله است و اگر عاین که بر  
برسدین ضرر چشم خود را اللهم بارک علیه گوید و دفع چشم زخم کند و در حدیث آمده است که عامر بن ربیعہ سلم بن مینف  
را دید که غسل میکرد و بود وی رفی الله عنه ابی بن حصین پس عمار از حسن بدن او تعجب کرد و استخوان خود و  
گفت والله من مثل این پوستی ندیده ام و در عروان و نه پوست زن محذره سهل در صاعبت برآمد و بر زمین

میشود

نفس

در جمیع مودتین  
بنویست

خبر حضرت علیه السلام رسید و فرمود آیا تمت میکنی کسی را گفتند عام را که دیدم بدن وی و محسین کرد پس حاضر را طلبید و بروی شتم گرفت و فرمود هر چه می کشیدی از شمار او در خود را و قیله دیدی او را در نظر تو خوب آید چرا گفتی اللهم بارک علیه پسر رسول بشوی بدن خود را برای سهل بن حنیف پس شست عام روی خود را و هر دو دست خود را و رفتن و گشتن و اطراف را این خود را و داخله را را در قدری پسر بخت آب را بر سهل از پس او بر سر او پس به شد و رفت چهار مرد گویا هیچ ضرری بوی نرسیده بود و شستن اعفای کیفیت خاص بیان کرده اند و در او صاحب دینه از بن کثیر نقل کرده که در نهایت گفته است بود عادت قوم که چون میرسد چشم زخم یکی از کسی می آورد و بد قدر آنی نزد عاین پس بر میداشت بگذشت راست خود را از قدر و منحنه میکرد و پسر بخت آب در قدر پسر می شست روی خود را در قدر پستری در آور و دست راست را در آب و دست چپ پستری را در آور و دست چپ را در قدر و بر میداشت آب را از قدر و دست چپ پستری را در آور و دست راست را در دست چپ را در دست چپ آب بر مرق این پستری در آور و دست راست را در دست چپ بر مرق پستری پستری آور و دست چپ را در دست چپ آب بر قدم یعنی پستری در آور و دست راست را در دست چپ بر قدم پستری می در آور و دست چپ را در دست چپ آب بر زانو راست پستری در آور و دست راست را در دست چپ بر زانو چپ پستری شست و داخله را از لای نهاده قدم بر زمین پستری بخت آب متصل را بر سر میون از جانب پس به می شد باذن خدا انعتی پوشیده نماد که این اثر عادت قوم را ذکر کرده ظاهر است که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد پیغمبر کرد و ندوا الله علم و بر هر تقدیر آنرا از راه عقل در میتوان یافت قاضی ابوبکر بن الخری گفته اگر گفت که در این تشییع باید گفت او را الله و رسول الله تا نیک کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده معانته و اگر نشدست و وقت کند و بروی آسانترست که مقرر است نزد ایشان که بعضی او به تاثیر میکنند بقوی خود را میکنند بجایست خود این نیز از ان قبیل است و حدیث که با و این بر این نیز از قبیل است بدانکه مراد با داخله از چیست بعضی گفته اند که فرج است قوم را آنکه طرف از راست آنکه بیدن او رسیده است از جانب راست و قاضی عیاض گفته که مراد صبر و دست که متصل است بازار یا موضع از صبر و بعضی گفته اند مراد صبر است که بعد از راست و جماعه از سلف روا داشته اند که آیات قرآن بنویسند و بنویسند بنوشانند مجاهد میگوید که باکی نیست که بنویسند قرآن را و بنویسند آنرا بنوشانند بجا را اسطیق قرآن را آیاتی که مناسب شفا یا یا شفا بفرما و صفات ظاهر باشد و الا انصب و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که زنی دلق ماند بود یک آیه یاد آیه را از

قرآن فرمود که بنویسند و بشویند و بنویسند و آنچه سابقا اندک شد از حکایت شیخ امام ابو القاسم قشیری در آیات  
 شفا نیز موبدان یعنی ست حکایت از ابو عبد الله نباجی مرویست که گفت در سفر بودم بیشتر خوب سوار در میان  
 همراهمان شخصی بود و منسوب به چشم زخم زدن بر هر چه نظر استخوان انما حی تلف شدی ابو عبد الله نباجی را گفتند  
 شتر خود را از شترانگاه بدر نباجی گفت ادرابر شتر من قدرتی نیست بجان این خبر رسید نگاهبان شد تا  
 نباجی از منزل غایب شد پس مائک منبر لنباجی آمد و در شتر وی نگاه کرد و شتر مضطرب شد و بقا چون درختی  
 که از بیخ برکنند نباجی را خبر کردند که مائک شتر را چشم زد و بیا مرد چون مائک را دید این رقیه بخواند بسم الله  
 حایس و شجره ایس و شهاب فالس و درت عین العاین علیه و علی حسب الناس ایضا راجع البصر لتری من  
 فتور ثم ارجع البصر کترین یقلب الیک البصر فاستأجر حیر چون نباجی این دعا بخواند و زبان چشم آن  
 مرد و عاین بپزدان افتاد از محل خود و شتر نزدست شد و برخواست و این نیز از رقیهای چشم زخم است و در  
 مواهب از این قیم تفکر ده است که گفت و از جمله علاج همین احتراز و اجتناب از آن و شتر مائک از کسی که  
 نرسیده میشود از عین وی بگریزی که گویند عین را چنانکه نفوی در شرح السنه آورده است که عثمان بن عفان  
 رضی الله عنه دید که کوهک خوش روی را و فرمود سیاه کنید چون او را از سر سد بوی چشم و مراد بنون کوکی است  
 که عیاش در روز بخندان گوید که انی المصابیب و پوشیده نماند سیاه کردن آن کوهک شتر حال البصیت  
 و ظاهر آنست که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر من است و حکم رقیه طرد و افشای علم و اخف تر و خانه  
 ام مسکه کشی را و دیگر بر روی اثر نظر جن است و لفظ صحیحین اینست که چهار سید دیگر در روی وی خاست  
 یعنی صفت فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم انسون خوانید برای این کنیز که بوی لظ جن است از نجای  
 معلوم میشود که همچنان که ازادی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان تیز تر از انسان است و  
 بعضی از شرح حدیث نظر را نود و ساخته گفته نظر انس باجن و در حدیث دیگر آمده که آن حضرت در خانه ام سلمه  
 را آمد و در روی کودکی صفقه را دید گفتند که بوی چشم رسیده است فرمود چرا انسون بکنند او را از عین و گفته اند  
 که اصابت عین بچهره عجب است و استخوان بپاشد اگر چه بفرسود باشد و از روی محبت باشد و از هر و صایح باشد  
 چنانکه از عامر بن ربیع بسمل بن حنیف و یا یک عین که خوش آمده است او را چیزی مبادت بداد و تبریک  
 گفت و این نیز که رقیه باشد و امام را باید که منع کند آنرا که سوخت شده است همین از نه اخلاص و هم از آنکه  
 او بیت را و اگر نصیرت نرق و در او را آفند که قوام او شود و بر او ضرر را این نخت تر است از ضرر بخود هم که

منع میکرد و او را عمر رضی الله عنهما از حق الطاعت ناس و از شریعت از زبان سیر که منع کرده شد است اهل او را از حضور جماعت و اجتماعات کرده اند و علمای در وجوب قصاص و دیت قرطبی که از علمای فقه و حدیث است گفته اند که کندی عاقل چیزی را ناسن کرده اند از آنکه بکشد بر دست قصاص بادی قرطبی که از علمای فقه و حدیث است و عادت وی کرد و حکم صادر و نووی در روضه گفته که نیست در وی دیت و نکفارت زیرا که منصفی بر عام نیست بلکه مخصوص است بهیضه ناس و در بعضی احوال و واقع نشده است از وی فعلی بلکه بجا نیست و مکر و حی که سیر در آنی متعین نیست و قتل را بداند که در زمان حیات و گاهی حاصل میشود و گاهی آنکه برساند و بلکه انتی و اقوال شایع خفیه و در اینجا معلوم نشد متمس از ناظران آنکه اگر معلوم کنند در اینجا بزنند و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده میگردد و میگوید برای کافه اراضی جهانی مثل حی و صبیح و صلیح و ترس و خشت و پنجهایی و صوم و صوم و عالم و صاحب و اخزان و اندوه و غم و شدت و عالم و اوجاع و در بدن و فقر و فاقه و دین و حریق و در و دندان و حبس بول و مزاج و رعایت و عسر و لاد و تمامه اراضی و کالام و سایر محن و بلا و شدائد و تمام مکن رقیه و او مدبر و نواز و نیز در کتب احادیث مذکور است از آنجا بایست و همچنین تعرض به علاج جسمانی با دویر حسب نیز یافته اند که آثار و اقتضای علی المقصود و ازین میان ذکر میجو حکم آن بجهت اشتغال وی بر قصه بود و در سحر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دلیل کلام در آن و اقتضای وصل فی الصراح بخیرسون و جادوی کردن و سحر حرام است و از کتاب است یا جماع و گاهی کفر میباشد اگر در وی غولی یا فعلی باشد که موجب کفر بود پس باید تعلیم وی حرام است و بعضی گفته اند که تعلیم وی اگر به نسبت دفع سحر از خود بود حرام نیست و سحر اگر در سحر وی کفر نباشد تخریر کرده شود و اگر کفر باشد قتل کرده شود و در قبول توبه وی اختلاف است چنانکه زید بن یزید میگوید که اگر گویند که فکر دین و نبوت و حشر و نشر و قیامت باشد و در حقیقه سحر اختلاف است بعضی گویند که سحر تخلیل و باهاست و تحقیق ندارد یعنی آنچه حاصل میشود در محسوسات احوال و افعال مجرور هم و خیال است و تحقیق ندارد و اختیار و اختیار است و از شافعی و ابو بکر رازی از منصفیه و طاکفیه دیگر این است و نووی گفته که هیچ آنست که آنرا حقیقت است و غیر علی برین اند و کتاب سنت مشهوره دلالت دارد برین کذابی الما هب و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که محلی نزاع آنست که آیا واقع میشود و سحر انقلاب بین و قلب حقیقت یا نه کسی میگوید که وی تخلیل محسوس است میگوید آرد او را که مانند سحر دارد و تحقیق است اختلاف کرده اند که اگر او را تاثیر است فقط چنانکه تاثیر سحر بر مزاج را پس نوعی از اضرار است یا متعین میشود یا حالت چنانکه جهاد حیوان دیگر در یا حیوان جهاد دیگر و در مورد و بر اول اند و بعضی میگویند که سحر

مسلک در سحر



و می سرخ کرد و گویا خنجر آب کرده اند و سرهای نخلهای وی مثل روس شیاطین پس آوردند از آن چاه آن سحر را  
 اینچنین آمده و در همین دور روایتی از بخاری آمده که فرمود عائشه رضی الله عنها چرا فاش میکنی آن را یا رسول الله  
 در سواش میکنی آنکه نشان از که این کار کرده اند فرمود خوش ندارم که پراگنده کنم بر مردم شر را خدا تعالی را شهادت داد و دیگر  
 چه کار دارم که فاش کنم و شر الیهم و در حدیث ابن عباس بهیچ درو لائل النبوة لبند صیفت آورده یافتند  
 در وی و تری یعنی ره گمان در وی یازده کرده و نازل شد سوره القلق و الناس هر آینه که میخواهند  
 اگر بی انسان کشاده میشد و این سوره لبند دیگر آورده که فرستاده آنحضرت علیه السلام علی و عمار را رضی  
 الله عنهما پس یافتند طالع نخل را که در وی یازده کرده لبسته اند و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده فرمود اند  
 مر که یافت طالع نخل را در وی تمثال آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از مردم ساخته و در وی سوره ناهله و  
 رشته در وی یازده کرده پس فرمود که جبرئیل علیه السلام مجوزتین بهر آینه که میخواهند نگری کشاده میشد  
 بر سوزنی که میکشید عالمی تسکین یافت و راحت پیدا میشد و آیات این دو سوره نیز یازده اند هر آینه که بی  
 کشاده میشد بعضی از تفصوه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین قضیه مسلک تقوی  
 و تسلیم امام پروردگار را و صبر کرد و طلب اجر برین بلا چون نمادی کرد و ترسید از خدای آن که ضعیف کرده  
 از فنون طاعات و از تمثیل اندوخت و ابلاغ فوج به نیابت حق نمود و دعا کسب اشارت یافت بتداوی و علاج  
 بعلاج جسمی و روحانی و روحانی خود این بود که منزلی شد بروی مؤمنین و جسمی آن بود که حجامت کرد و در  
 سر مبارک و صاحب سقر الصیاد گفت است که کسی که از دین را ایمان خطی ندارد و هر آینه این علاج نکند  
 میکند یعنی میگویی که حجامت که قسمی از استفلاغ است بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع دی چگونه کند  
 و میگویی که کرده اند لابی چون جالبینوس و ارسطاطالیس نقل کرده اند از نزدی الدین که از کردی یعنی گفتی که چون  
 ایشان حکم کرده اند لابی و جوی حکمتی نخواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و آنسب است بعد از آن  
 اشارت میکند معقولیت حکمت در دفع حجامت و دفع سحر و میگویی چون ماده سحر بر مبارک رسیده یعنی دور  
 قوای و اغیبه تاثیر کرده چنان خلیل میگردد که چیزی که نگذرد است کرده می شمار این نعمت است از سحر و طبیعت  
 داده و موی ناگذا داده بر بطن مقدم و باغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا سحر مرکب  
 است از تاثیر ارواح خبیثه از جن رشیاطین و حیث است نفوس بشری و افعال قوای طبیعه مدینه از آن  
 تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی است که یاده آن وحی است که بعد از آن ضلالت آن در

تجربین قلب بخاری لطیف تبیین دواعی متعارف گشته حاصل قوای دماغیه میگردد و در میان تشریف و تصرف و حیران  
 این محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگوید که احتمال حمایت در محلی که بسیر متضرر شده باشد غایت  
 حکمت و نهایت حسن معالجت باشد و بعضی از مبتدعه انکار کرده اند و وقوع تاخیر سحر را در آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علو مرتبه شریف اوست و موجب تشکیک و زنیان است و هر چه بود  
 بآن باشد باطل است و موجب عدم وثوق بشریعت است چه احتمال دارد برین تقدیر که تحویل کرده باشد که می بیند  
 جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وحی کرده شده باشد و نه انجمن باشد و تاخیر سحر را تصدیق نماید  
 و در ارباب کمال این سخن مردود است زیرا که بر آن قائم شده است بر صریح وی صلی الله علیه و آله و سلم در  
 دعوی نبوت و در آنچه میرسانند از خدا و بر عصمت وی و تبلیغ و معجزات با بهره شایسته بر آن و آنچه متعلق است  
 بعضی امور دنیاوی که بیحیثیت نیست برای آن و نسبت رسالت برای آن دور آن عرض است و چیزی که عارض  
 میشود و شراشمل اوضاع بعید نیست که تحویل کرده شود بسوی وی گمان برد که کرده است چیزی را و حال آنکه نگرده  
 است که خبرم در امری از امور دنیا چیزی که حقیقت است مرا آنرا با عصمت او از مانند آن در امور دین و  
 لازم نمی آید که بگردن آن بلکه از جنس خاطر است که خطو میکند و نبوت ندارد و پس بانی نمی ماند برین ملاحظه که  
 جت و با بطلان فکری که نشد از آن حضرت و هیچ چیزی از اخبار که گفته شده باشد چیزی را برخلاف چیزی که خبر داده است  
 بدان و آنکه گویند که موجب مقتضات باشد انجمن نیست بلکه ظهور تاخیر سحر و وی صلی الله علیه و آله و سلم از دلائل  
 نبوت و صریح اوست زیرا که او را کفار ساحر نمخوانند و مقرر است که سحر در ساحر تاخیر میکند و اطوار تاخیر سحر و سحر  
 برای این حکمت و صحت است و قول ایشان که تاخیر سحر مخصوص بآفتاب است کلی نیست شاید که در کمال این نیز  
 بجهت مصالحت و مکنه ظاهر گردد و عاقلان و در بنیاب صحیح آمده و قابل انکار نیستند و الله اعلم و بدانکه رقبه  
 و تنویات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است استیفاء آن از طاعت کتاب و کاتب حروف بیرون نیست از غیر  
 اول بر تقدیر اوضاع محال انکار کرده شد اما طبع تبرک آنها کیار به نیا سوره فرار بدان بافت که جمله از انجیل است  
 بدان کثیر الواقع است نیز کاتبینا که در گرد و در باند التوفیق و از انجیل شمر و اکثر عین است و قیامی این هم یکدیگر  
 رفیق برای این و تمامه برای اوضاع و احوال و فوات فائده است و خود ثقیل و آیه الکرسی است و این دعا که از سبب  
 الیاس بن میناس و اشرف است الشافعی الا شفاء الا شفاء که لا یجاء و یستقام علیه و دعوات آن حضرت بود و بر اجماع امر از الام  
 و از انجیل و کلمات انوار التمامات من غیب و تعالی و شریعه و من هزات الساطین و ان یخفف من عذاب انجیل اللهم







شده است بر اشی و غفران مقدم من الذنوب و آثار و شایع بود از ان این دعا که آغاز کرده است میخواند  
 هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا رحیم یا دود و غنی بکلامک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و  
 بفضلك عن سواک قریبا عفا الرحمن بطرفی و این دعا کرده اند که بر دال خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود  
 اذ انتم المرحون فکبروا چون بنشیند شما آتش را که در گرفته است تکبیر بر آید فان العکس الطبیعه زیرا که تکبیر میراند  
 آتش را جرب و دود و عفا تکبیر جرب را گفته اند که تا راده شیطان است که پیدا کرده شده است انسان بهت در می  
 از خدا و عام که مناسب شیطان و فعل او است و آتش طلب میکند بطبع خود ملود فساد و شیطان نیز دعوت  
 میکند به ان و میگوید پاک نمی آید و پس او شیطان هر یک میخواهد در زمین فساد و کبر بانی محتشانی دفع میکند  
 شیطان را و فعل او را پس از غیره تکبیر را از دست و اظهار جرب و کبر بانی بیخ چیز پس چون تکبیر  
 گوید مسلم پروردگار خود را اظهار میکند تا را و تحقیق تجربه به پخته است این عمل رفیع صریح گفته اند صریح یکی از  
 حضرت ارواح خبیثه است و دیگر از اعلا طرده و درین قسم ثانی نظم کرده اند اظهار و اعلا طرح صریح از او  
 خبیثه برقی میباشد و معالج این محاربه است و محارب را باید که سلاح حق میجو باشد و ساعد قوی تا آنکه از  
 بعضی معالجان کسی بود که گفتا میکرد بقول اخرج من القبول لیس من القبول و لا قوة الا بالله و بود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود اخرج عبد الله انما رسول الله و بعضی خواندن محمد رسول الله و امر میکردند  
 صریح را بکسر شرافت آیه الکرسی و بقدرت خود تین و بعضی خواندن محمد رسول الله و الذین سوا الله رطل  
 الکفار تا آخر سوره یا سوسگند بحضرت نبی صلی الله علیه و آله وسلم در دفع آن تجربه کرده اند رفیع صداع را بکسر  
 میدی و طبایعش بن یعقوب از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که توفی میکند و از  
 صداع بقول خود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله العظیم و اعوذ بالله العظیم من کل عارضا و من شر لایه  
 رفیع و حج انفرن من حق آورده که عند الله بن رواحه شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در دندان زدن  
 نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر رخساره او که در آن جانب بود و فرمود هفت بار اللهم اذهب عنه یا یحیی  
 فوشه بر عوده تنبک الکین المبارک عندک لیس شفا داد و او را خدا تعالی پیش از آنکه بر دود و رفته کرده است حمید  
 فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حالیکه شکایت میکرد و در کوفت از دندان  
 کس در آورده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسایه بینی خود را و نهاد بر دندان که درد میکرد و فرمود بسم الله و الله  
 و سالک بزرگ و جلالت و قدر یک علی کل شی فان حرمت لم تد غیر عینی من در حالیکه سالک ان کشف التفتی فاطمه زهرا

در اسرار النبوة ج ۱

در اسرار النبوة ج ۱

در اسرار النبوة ج ۱

در اسرار النبوة ج ۱

در اسرار النبوة ج ۱





و ابوالانبا بن عثمان اس پیش رو رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
میفرمود کسی که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم فی الارض و فی السماوات و السبع العظیم سید باروقت شام  
نرسد او را هیچ بلائی نماند تا آنکه صبح کند و کسی که بگوید آنرا وقت صبح نرسد او را بلائی نماند تا آنکه صبح کند  
پس سید ابان بن عثمان را فاج پس نظر میکرد روی آن کسی که شنیده بود از وی حدیث بطریق تعجب و انکار پس  
گفت ابان چه نظر میکنی بسوی من بخدا سوگند دروغ بر نسبت ام بر عثمان و دروغ نسبت است عثمان بر پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم ولیکن امروز که رسیده است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصیان کردم من پس از پیش  
کردم آنچه از او را و ابو داود و الترمذی و قال حدیث حسن صحیح قه که حاصل گردید وی معادات از بهشت و از راه  
است از النبی بن مالک که فرمود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسی که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا  
بالله العلی العظیم عشر مرات پاک گردد اندیشه میشود از گناهان همچو روزی که زانیده است او را و در عاقبت الله شرف  
از بهشت و ابان را ای دنیا که خون و جذام و برص و بیخ از انماست و ترندی از ابهر برده آورد که فرمود رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم بسیار گویند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که گفته است که کسی که بگوید لا حول و لا قوة  
الا بالله و لا اله الا الله و اگر داند از وی خدا تعالی بهفت باب از هر که از نای آن فقرست مراد کرده است  
بطرانی از ابهر روایت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من قال لا حول و لا قوة الا بالله كان دوار من نسوة  
و تسعین و اربع مائة و در حدیث دیگر آمده از ابو موسی کسی که بگوید لا حول و لا قوة الا بالله هر روز صد بار بگوید  
فخر گردد و نیز آمده است کسی که درنگ کند بروی زرق باید که بسیار گویند لا حول و لا قوة الا بالله و از امام جعفرین  
امام محمد باقر از پدرش از جدهش از علی ابن ابیطالب رضی الله عنهم اجمعین آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
فرموده است کسی که بگوید هر روز شب لا اله الا الله الملك الحق المبين باشد او را امان از فقر و از بخت و فقر و گناه  
شود و بروی باب غنا و کثاوه شود و در بهشت و بعضی روایت این حدیث گفته اند اگر رحلت کنند برای این حدیث  
چنین بسیار نباشد ذکر کرده است این را عبدالحق در کتاب الطب النبوی رقیه در طوام روایت کرده است  
بخاری در تاریخ خود از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما کسی که بگوید بیستم گاهی که نهاده شود طعام بسم الله  
الاسما فی الارض و السما لا یضر مع اسم الله احدی قبل قیه رحمة و شفاء و ضرر نکند و او هیچ چیز قیه ام الصبیان  
از اسم الله مؤمنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که زانیده شود و از او زانیده  
پس از آن گوید در گوش راست و اقامت در گوش چپ زیان نکند و او را ام الصبیان هزاره و اندکی کمتر

مجلس

کتابخانه ملی افغانستان  
کابل

نیت



شد مجری کذب از نیت اطلاق کرده شد بر وی لفظ کذب استحقاق و بعضی مباحه اعتراض کرده اند و نیز گفته اند  
 که غسل سبب نیست پس چگونه فرموده شود هر کسی که واقعتا در اسهال و جواب داده شده است که این سخن  
 صادق و از حین است از قابل آن و مصدوق بل کذب بواجب عالم تحیل و الجمله است زیرا که اتفاق و از حد طباطبائی  
 عرض و انداخته میشود ملاحظه می باشد با اختلاف سن و عادت و زبان و غذای مألوف و تدبیر و قوت طبیعت  
 و اسهال و حادث دیگر و گاهی از ناگاه از افقادن طعام که ناشی میگردد از نیت بعضی و اتفاق دارند که علاج این  
 نیز که طبیعت افضل است پس اگر نتایج سبب سبب اسهال و امانت کرده شود بآن مادام که دلیل قوت  
 است و گویا این حد استطلاق بطن وی از نیت بعضی بود پس وقت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 هر ادر غسل برای دفع فضول که جمع شده بودند در قوای معده از اخلاط مزاج که منع میکنند استقرار غذا را و  
 معده در وی را بشماره است چون پیچیده بودی اخلاط مزاج فاشد دیگر و اندام معده را و فاسد دیگر و اندامی را که  
 و اصل میگردد و بوی پس در ای آن استعمال چیزی باشد که جلاد به در پاک گردانند آن اخلاط را و نیست چیزی نافع و در  
 باب از غسل خود و اگر آئینه شود بآب گرم و در تکرار امر با شامیدن غسل نکته لطیف است چه دوام یابد  
 که اثر افتد و کفایتی بسبب حال مرض باشد تا اگر از آن فاضل بود یکی مرض را از آن نقل نگردانند و اگر از آن  
 زیاده آید قوی را ساقت گردانند و مرض را زیاده کند و ضرری دیگر پیدا گردد و چون در نیت چندان نیت است  
 که مقام مرض خندی لا حرم اطلاق زیاده میشود و امر با طاعت شرب غسل بیکر و تا بحد نوش رسید لا حرم  
 فرموده صدق الله و کذب بطن خشک که عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر افتد و اندام که  
 و از اخراج ماده دفع مرض کافی و دانی بود دفع آن ظاهر شد پس قول دی علی الله علیه و آله و سلم کذب بطن  
 خشک اشارت است بآنکه این دو مانع است و بقاء و در نیت از حقیقت تصور و در شفا بآنکه از جهت کثرت  
 ماده فاسده است پس از نیت اگر چه مجادوت شرب غسل از برای استقراغ و بعضی گفته اند که غسل گاهی جریان  
 میکند شتاب بسوی عروق و فاضل میگردد و باری اکثر غذا و او را میکند بول و پس قاعده دیگر و حکایاتی  
 میماند معده پس بر می انگیزد معده را و میکرد او را تا آنکه دفع میکند طعام را و اسهال میدهد بطن را پس بکار  
 توصیف غسل با سهال و طلق از تصور عقل منکر است و بعضی گفته اند در حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 اگر غسل را برای این سبب چار قول است یکی حمل آئینه بر عروق و شفا و باین اشارت که در حدیث است  
 صلی الله علیه و آله و سلم بقول خود صدق الله فی قولی فی قوله فی شفا و باین اشارت که در حدیث است



گفتی که از آن قبول پس خدا داده شد باذن الله تعالی آنکه وصف مذکور بنا برالف عادت ایشان بود و در تداوی  
بصل در هیچ امری نماند بلکه اسباب از میضد بود و چنانکه گذشت راجع آنکه احتمال دارد امر بطبع غسل بود پیش  
از شرب زبر که وی قصد میکند بطعم را پس شاید که نخست بلی طبع خورده و قول ثانی در این ضعیف اند و شاید  
میکند قول اول را حدیث مسعود علیکم باشد و همین حاصل القرآن اگر چه این ماجرا حکم فرموده و از  
این بلی شیه و احکام موقوفه بر اهل رجال و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون  
اشکاک کند در روایتی چون طلب کند شفا را یکی از شما باید که طلب همه کند از زن خود و از هر ش میزنی  
و بخیزان غسل و بنویسد ای زکات الله در کاسه بشوید آنرا آب آسمان و غلط کند با غسل شفا و خدا تعالی  
او را بجزئی عطا و حدیث آن گفته اند که حق تعالی فرموده است و منزل من القرآن با هو شفا فرموده و از زن  
من اسأله بار بار کا و جای دیگر با طهر فرموده فان طهرن لکم ان شی من نفثا فکونه فیها مریضا یعنی اگر بپزند  
زن شما را بخوشی نفسی خود چیزی که از هر خود پس بخورید آنرا خوش و گویند و فرموده و غسل فی شفا لکما پس  
چون زنم با سبب شفا میگرداند و باید حصول آن بفضل خدا تعالی آید و بهو الشافی اللهم شفا شفا عا جلا  
بجاء القرآن العظیم و بکرت بنیک الکریم اللهم صل و سلم علیه و صل و سلم بر و از آن حضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم تعبیر است نسبت بهیث الروایة تحقیق و شدید و آمده و شدید برای میانها است در و با بعضی را و  
سکون بهر آنچه بنید شفا در خواب و میان حقیقه و با بر طریقه مشکین و حکما در شرح مشکات ذکر کرده و شد  
انجام آن بر طریقه حدیث در کتاب حدیث و آمده ذکر کرده می آید قاضی ابوبکر بن العربی که از عالم علماء  
الکلیه است گفته که روی او را کافی است که پیدا میکند خدا تعالی مدعی شده بر دست الکی یا شیطانی یا جانی آن  
یا تعبیرات آن و احکام عقلی ردایه کرده اند که ملاقات کرد و در رضی الله تعالی و گفت یا ابا الحسن در وی بنید رویا  
پس بعضی از آن صادق آید و بعضی کاذب می اند گفت نعم شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
میگفت نیست هیچ عید و نه آنکه خواب میکند پس بر بگرد و بخواب اگر بگردی می آید روح او بسوی عرش  
پس بگرد و بآن عرش آن روی است که صادق می آید تا که پیدا میشود بپایان عرش کاذب می آید و در پی  
آنچه پیشتر را صحیح نمیدانند این اقیم حدیث آورده که رویای مومن کلامی است که میکند او را بر و در گذار تعالی و  
مقدس و حکیم تر ندی گفته که بعضی از اهل تفسیر و قول حق تعالی ما کان لبشر ان یکلمه فقال و یا ایاک و یا ایاک  
گفتند من و یا جواب ای فی المنام و رویای انبیا صلوات الله و سلامه علیه و می است بخلاف غیر ایشان پس

در این

در این

در این

و حق نمی در آید آنرا غلطی زیرا که دی محروس است بخلاف رویای غیر اینها که گاهی حاضر میگردد و او را شیطان  
بخاری از حدیث انس آورده که رویای حسنه اندر وصال یکروز دست از چپ شش خیزد و از بیوت گفته اند که مرد  
غالب رویای صالحین است و مگر نه مرد صالح می بیند گاهی انصاف را ولیکن نادرست از جهت قلت تلک شیطان  
از صلا بخلاف غیر صلا که صدق در روی نادرست از جهت غلبه شیطان بر ایشان و در اینجا اشکال کرده اند که  
بودند و باز بیوت چه معنی دارد و حال آنکه بیوت منقطع گشت بیوت بنی صلی الله علیه و آله و سلم حیوانه اند که  
اگر از بنی است صلی الله علیه و آله و سلم پس جزو است از اجزای بیوت حقیقتا اگر از غیر بنی است پس بی بیوت است اند  
و اگر بیوت بسین مجازا به اعتبار تشبیه رویا به بیوت انافاده علم بعضی گفته اند که در ادبای بیوت است و بیوت اگر چه منقطع شد  
علم او باقی است و از امام پرسیدند که آیا تشبیه کننده را بر کس گفت ایما به بیوت بانی بکنند بدانان گفت ایما به  
من النبوة و او ای همان تشبیه رویا است بیوت از جهت اطلاع بر بعضی بیوت بعضی گفته اند که جزو شی منقطع است  
و بعضی کل را که یکدیگر میگویند انشد لا اله الا الله با و از بلند میگویند و از بلند و این بمنزله است با اعتبار تحول زیرا که جزو  
منفرد است و بیوت جمیع این ایز است و هر جزو بیوت نیست و این ظاهر است و لیکن نقل از آنست که در بیوت باطل است  
بیوت و بیوت است از جمیع آن ایز از فاقم در حدیث ما که رضی الله عنهما آورده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ای  
بنیما بعد از شهادت که رویا و حدیث این عباس رضی الله عنهما نزد علمای و ائمه آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
داشتند پدیده نماز را در میان کعبه و بستان بود و بعضی که رفت از عالم مردم گفت ایستاده بودند پس  
این که بعضی گفته اند که ایما اناس یا فی نماز میثبات بیوت مگر رویای صالح کسی چند آنرا مسلم با دیده میباید  
بلای کوه و غیر میثبات با اعتبار غالب است و الا بیوت رویا نیستند و حادق هم نمیتواند حقیقتی آنرا برای  
مسلم بگوید و حق باستعدا کند برای خبری که واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود و قاضی ابو بکر بن الحارثی گفته که اگر  
بیوت نبیند حقیقت آنرا اگر ملک یا بنی و آنچه آمده که و است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین تقدیر است که رویا  
خبر از اجزای بیوت است فی الجمله زیرا که در روی اطلاعات خبری از غیوب بودی از وجه انانیت است فی خبر  
است بهر جهت در حدیث و امام زادی رحمه الله علیه گفته است که لازم است عالم ساگر بداند هر خبر را بهر تفصیلا و  
تحقیق مگر دانسته است حق تعالی در علم واحد که واقف است نزد آن پس بعضی از این چیزی است که در حدیث  
مردان عمل و تفصیلا و بعضی از آن است که دانسته میشود و تفصیلا در میان این قبیل است و در حدیث نیز  
روایات مختلف آمده و در بعضی خبر من خستند از بعضی در بعضی خبر من سجدین و در بعضی سجدین و سجدین و

بعضی سه و عشرين و در بعضی اربعه و عشرين پس وثوق بصحت آن نماند مشهور است و از بعضی است و بعضی از  
برای مرد و روایت مشهور است و از بعضی است مناسبتی پیدا کرده اند گفته که حقیقانی وی فرستاده بسوی پیغمبر  
خویشش شاه در شام بعد از آن وی فرستاد و فقط باقی مدت حیات و در نبوت همه نیست و سه سال است نسبت  
شاه به بیت و سه سال نسبت یک جز است به چهل و شش این وجه مناسب معقول است اگر نایب شود که وحی در  
انتهای نوبت شش شاه در شام بود خطابی گفت که از اهل علم در تامل این حد و قولی گفته اند که نزدیک نیست  
که نایب گردد و نمی شنویم مادران خبری و انری و نه ذکر کرده مدعی نیز در نیایب خبری و مجبورین چیزی گفته  
والکن لا یغنی عن الحق تنکیا و لازم نیست بر آنکه هر چه حق باشد علم آن بدانیم ما آنرا نماند اعداد و کلمات و ایام  
صیام و رقی چهار و غیر آن و نیز این برینا سبب در اعداد و کلمات و دیگر آمده جاری نیست پس اولی بلکه  
واجب نفوذ نیست بعد از تاریخ و اعداد علم دیگر بدانکه در حدیث آمده است که اصدق از دیا بالا سحر است ترین  
رویا روای است که وقت بحر بنده و راه الترنزی حال داری و مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آورده  
که آنحضرت فرمود علی الله علیه و آله و سلم در وقتیکه نینا برپا شود زبان دروغ نمی شود و ویای مسلم و است ترین  
شمار و روایا است ترین شهادت در سخن و در معنی اقرب از زمان و در قولی آمده یکی آنکه معنی او تعاریب زمان  
لیل و زمان نمار است و آن وقت استوای آنهاست و در ایام رجب که وقت اعتدال طالع اربع و استوار  
لیل و نمار است همچنین است عبارت قوم و ظاهر آنست که ایام خریف را نیز بگویند که وقت تحویل میز آنست  
و وقت استوار ایل و نمار است و معبران نیز بر آنند که اصدق روایان زمان ایل و نمار است و در اینجا بحث  
کرده اند که برین وجه فائده تعلیم مسلم صحت نیز اگر اعتدال طالع در وقت مخصوص مسلم نیست و پیش آنکه  
حال کافر خارج از دار اعتبار است اطلاق صدق بر ویای او ممنون و قولی دیگر آنکه مراد اقرب از زمان انتهایی  
مدت است نزدیک تمام ساعت و نایب میکند این را حدیث ترمذی که بلفظی آخر الزمان الا کذب و یالمومن  
آورده این مسکن از بعضی مشایخ خود شنیده است که مراد اقرب از زمان نبوت است و بعضی گفته اند که مراد زمان  
نزدیک از زمان صدی است که زمان بسط عدل و کثرت اسبیط خیر و در وقت نزدیک آن زمان کوتاه  
خواهد بود از جهت بود از جهت وجود لذت و طیب عیش و بعضی گفته اند که آن زمان طائفه است که باقی ماند با سنی  
بن مریم علیها السلام بعد قتل و جلال و اهل این زمان احسن اند در احوال از میان این است بعد از صدر اول  
ما صدق اند در اقوال و ازین جهت گفت و آخر این حدیث در اصدق کم روایا اصدق کم

بیشتر

محدثا و جبر اعتبار صدق قول در صدق رو باطل است چه هر که صدق میوزد و روشن میگردد دل او فروخته  
می پذیرد و او را که او نقش میگرد و معانی بر وجه صحت و سدا و بیه که بیداری وی صحیح و سالم است خواب او نیز  
همچنین خواب بود بخلاف کاذب و غلط که فاسد و ظلم است قلب او پس نمی شد مگر کاذب و افشا  
ایمانی بیند و اوق غیر صحیح و کاذب صحیح و لیکن اکثر و اغلب همچنان است که گفته شد و نیز در حدیث آمده  
که چون بیند یکی از شما در خواب چیزی را که درست میدارد آنرا پس آن از خداست و باید که حد گوید خدا را عزوجل  
و تحریف نکند آن دیگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطان است و باید که استعاضه کند بخلاف شتر آن  
و ذکر کند آنرا از کسی و هر نیکند و راه انجاری و در روایت مسلم آمده که خواب بدان شیطان است و خبر مذکور کسی را  
بآن روایت که گفت که بجان دست چپ سه بار و تو بخند از شیطان و در روایت دیگر آمده که غلبه از پهلوی  
پهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده که نماز کند و تحریف نکند آن مگر حبیب لبیب را و در روایتی دیگر عالم را صحیح را  
و بخواند آیه الکرسی را و نیز آمده است که روایتی بای بزمه است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود آنکه تعبیر کرده  
نمی شود و چون تعبیر کرده شود واقع میگردد و نیز آمده است که روایتی از کسی راست که تعبیر کند یعنی هر چه گفت  
تعبیر کرده شود و همان خود و آنچه بدست ضعیف است و با وجود این مردان خواب بود که تعبیر عالم باشد و صواب  
گفته تعبیر و اگر صواب نگوید پس دیگر را گذاشت و او باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل بر انجاب کند از ما نشسته  
رضی الله عنه آمده است که گفت زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد زوجه من غایب است  
گذاشته است مرا حامل در خواب می بینم که ستون خانه شکسته است و آیدم که گویم که کار چشم فرمود آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم باز آمد و تولد آنرا الله تعالی صحیح سالم و برای تو ظلم نیکو کار را و این زن یکبار دیگر آمده  
و آنحضرت را در خانه نیافت و من قصه خواب او را رسیدم پس گفت خواب خود را و گوئی من در خواب او که  
اگر این خواب تو راست است پس در زوجه تو زانی تو غلام بدکار را پس نشست آن زن و گریه میکرد و پس آمد و سوخت  
صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود باز آن ای عاقله و این چنین کن چون تعبیر خواب سلمانی را تعبیر کنید و خبر و  
حمل کنید بر آن زیرا که روایتی واقع میشود و باین تعبیر کرده خود بدان و نیز آمده است که معانی پیش از تعبیر گویند  
و شتر را بعد از آن تعبیر کنید و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین میگردد گفته اند که از عاقلان بیان  
است که تعبیر میکنند خواب را از طلوع شمس و غروب آفتاب و نیز در زوال و نه زود شب و همچنین در وقت صبح  
مواهب و وحی و غیره است و حدیثی هم درین باب نقل نموده و اگر گویند که این اوقات اند که نماز و آنرا

تعبیر خواب

تعبیر خواب

مکروه است پس وقت استوایم باید که ذکر و فکر نکرد زوال اشارت بان کرد و چه منع در میل حبسیت و تحقیق  
 ثابت شده است و در صبح که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون از نماز بآمد بر سگشت می پرسید از صحابه  
 آیا ریده است هیچ یکی از شما خوابی آشوب پس ذکر میکرد و هر کلام از ایشان خوابی که دیده بودی تعبیر میکرد و صلی  
 الله علیه و آله و سلم و بخاری در صبح خود باین عقد کرده بعنوان باب تعبیر الروایة صلوة الصبح لیکن این پیش از  
 طلوع آفتاب است و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوفست بر دلیل و دلیل بر آن خبری که است نماز در آن اوقات ظاهر  
 نیست و در عبارت مواهب اشارتی باین داشت تا آنکه بپایان گفت اندک سحر است تعبیر کند بعد طلوع شمس تا  
 زنیقه و از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رو میکنند بر آن و در وجه سوال آنحضرت از صحابه رویت رویان گفته اند  
 که آنحضرت منتظر بشارت فتح مکه بود میخواست که از جای ظاهر شود معلوم نیست که انیمنی از کجا میگویند ظاهر است  
 که مقصود از سوال مذکور نوع حال صحابه که سلوک بر یک نام کجا رسیده و در بیان چه باید کرد و شایع طاقت که  
 اسامات مریدین و واقعات ایشان را میپرسند و علاج میکنند باتباع همین سنت خوانده بودند و احدی علم بعضی علما  
 گفته اند که تعبیر رویان در صلوة صبح اولی و آخرت نسبت باوقات دیگر از جهت حفظ صاحب روایت و یا بسبب کباب  
 عهد بان و گاهی عارض میگردد نسیان مانده حضور ذهن عابر در آنوقت بجهت طلب هو او فورانیت قلب و قلب  
 شغل وی بکثرت در امور محاش و از جمله آداب رانی آنست که مادی الهی باشد و بر وضو بنحسب و بر سبکوار است  
 چنانکه سنت است در نشستن و برخاستن و در وقت بخواب رفتن سوره و شمس باللیل و التین و سوره اخلاص و سوره فلق  
 میگردد اللهم انی اعوذ بک من شیء الاصلاح و استعیر بک من لاعب الشیطان فی القیظ و اللهم انی اسألك  
 روایة صاخره و قه نافع حافظ غیر مشبه اللهم انی فی ساعی فی ما احب و یا بدیک عرض کند بر شمن و یا بل تا بعلت میل  
 و یا قوت عداوت بر جانب غیر خیر عمل نکند و نامرود و یا سحر و در دو قسم است یکی افغاث احلام و آن خوابهای  
 پریشان و کاذب چنانکه کسی را به بیداری خاهاهای فاسد پریشان در خاطر میگردد و فحش و زنی و غیره  
 تماشا که در هم آشفته و فی الصراح فحش و سه گیاه و یا سحر و خشک و تراغضات احلام خوابهای شورید و  
 الحیث در آشفتن سخن و احلام جمیع حکم بغیر خواب که بالغ بیند و این قسم روایة غیرت تعبیر ندارد و گاهی بجهت  
 تلاعب شیطان است تا اندر بگین گردانند و آن را و بخود سازد و مسلمانان چنانکه کسی بیند که بریده شده است  
 سر او و آن سر دو یا مرده است یا در جای هولناک افتاده و خلاصی ندارد و از آن روایت کرده است مسلم  
 از جابر رضی الله عنه که اعرابی آمد گفت یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است

در تعبیر خواب



گفت معلوم شد شیخ ابن ابی حمزه گفته که تعبیر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لعین را بجهنم اعتبار بخیزی که ظاهر شده بود آنحضرت را و اولی آنرا یعنی در شب هجران هنگامی که آورده شد نزد آنحضرت قریح خود و قدح لعین را تا زیر کمر او که بنوشد اختیار کرد آنحضرت لعین را بیشتر گفت مرا و اجبر بخل علیه السلام اختیار کردی و تو فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث مرفوع تاویل فطرت آمده و در بعضی روایات معلوم دین آمده و وجه تعبیر لعین را معلوم کثرت فحش است و بودن او سبب صلاح بدن پس علم در غذای ارواح مانند لعین است و غذای بدن صلاح آن را گویند که مثال علم در عالم لعین است و احمد لئان مسکین در بعضی مقامات صدمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این سمارت و فشارت مستعد و مستبشر گفته می بینم که سبوح و نو پاک تر از شیر طلیف شیر خوش طعم باشد است و آن همه را کشیده و فرود برده است امیدوار است که بتصفیه از ظلم دین مشرف و مخطوط گردد و بار دیگر نیز گفته بزرگوار شیر میخورد غایت سفیدی لطیف فطرت خورده و الحمد لله علی ذلک و از آنجا که صفت است صلی الله علیه و آله و سلم در آشنای آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرده می شنوند پس من و بریدن که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فیص را و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که ایشان را برهنه است بعضی از آن پیراهنهای سید است از بعضی دون را نیست و گذشت برین مریخ آن خطاب و بر روی پیراهنی است که یکسره از آن یعنی دراز تر از زمین و دون و احتمال دارد و یکی آنکه کوتاه تر از آن چنانکه بخل چسبیده باشد و دیگر آنکه پایان تر از آن بود چنانکه سبزه رسیده باشد پس دراز تر نخت نخواهد بود و در این احتمال است روایتی که می بینم در زوار الاصول آورده بعضی از آن کسی بود که فیص از سوره است و بعضی از آن تصان سابق در تعبیر از دین بقیه آنست که تبیه می پوشد عورت را در دنیا و دین می پوشد و آخرت واجب میگرداند از هر گروه و اصل مریخ باب فحش حقیقی است و باس التقوی ذلک غیر بعضی گفته اند که وجه آنست که دین ستر میکند عورت جل و چنانکه می پوشد فیص عورت بدین را پس آنرا که رسیده است ناسپه می پوشد دل دراز تر گفته اند اگر چه از آنکاب معاصی میکنند و آنرا که پایان تر است فرج آنها بپوشد و پاپای از او پوشیده می شود و سبب صحت و آنرا که ناپس رسیده کسی است که پوشیده است تنه وی از جمیع وجه و آنکه یکسره فیص خود را نهاده بر آنست بمیل صاحب کمال در ادب و باس یا تا سوره سومان باشد یا تنه صلی الله علیه و آله و سلم می پوشد و بعضی از ایشان در ادب و دین عمل میباشند و است از عرض بر امتثال او امر و احتیاج بپوشایی بر روی او را یعنی آنکه دین مریخ باب مقام عالی را از خدایت معلوم میشود که اهل دین شافل اند و درین بعلت که کثرت قدرت و شفقت و این را از اشاره آنست که عورت





[illegible]

و تاویل کردم با آنچه آورده خدا تعالی از فتح و ثواب در سیر جاد و قتال روزی که تا آخر فتح کرد و مشکوه ذکر بحجت  
 و ابهام موضع آن و تعیین شیرب و غیره سینه و انقطاع آن و عود آن بحالت اصلی و یکصد و شصت جمع کرد و ذکر بقبر  
 بجلال در حدیث نگارده و قدر برانرا بجزایر روایت است علی الله علیه و آله و سلم که بر جای است و آب سیکش  
 روا نیست از انبیای هر چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام و بان  
 چاه دلوئی است پس کشیدم از آن چاه آب آنقدر که خدا خواست پس انسان آمد بنی ای فاضله کشید از آن چاه  
 یکبار و دلو آب و در روایتی آمده بود که گرفت و در آن دست من تا حد رحمت انداخته و در روایتی چنین است که یکس  
 عجیب تر از وی که علی او پس گشت آن دو خوب خوب و خوب فتح فلین مجری سکون را و خوب بخت زال  
 یعنی دلو پر آب کشید و وی آب را ضعیفی است و خدا می فرماید و این زمان آمدن من انتخاب پس من بچشم  
 عبقری از مردم ماکری کشد آب را مانند کشیدن این خطاب تا سیراب شدند مردم و عبقری از قوم سید و بزرگ  
 نووی و توانای ایشان را گویند و عبقری را سلی زمین پر باران گویند و عرب هر چه از مردم و جاده و فرش و جز آنرا  
 که در غایت قوت و حسن و لطافت باشد بوی نسبت کنند که آنی الصراح و فی القاموس العبر موضع کثیر یعنی  
 العبقری الکامل من کل شیء و السبد الذی یس فی فوذه شیء و الله یهد و در روایتی آمده پس یکصد خوب را تا آنکه  
 سیراب شدند مردم و پر شد حوضی در میان شد و در راه سبب میگوید که گفته است نووی این شایسته کجاری  
 شده آخرین در حلیفه از آنطور که آثار صالحه ایشان و انتفاع خلایق با ایشان و اینها خود است از آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم زیرا که صاحب اعراض است پس با ایستاد و در امر و بین اهل دالم از همه بزرگوارتر کرد و او بدین و حکم گشت  
 اساس است را صلی الله علیه و آله و سلم پس خلیفه شد و را ابو بکر و قتال کرد اهل روت را و قطع کرد و آخر ایشان را  
 تا باقی نماند از ایشان کسی بعد از وی خلیفه شد عمر بن خطاب شد مایه اسلام و در میان شریفی پس نشسته  
 کرده شد امر دین اسلام با همایی که در وی آهست که در دست حیات ایشان اصلاح کار ایشان و در قول حضرت  
 که فرمود گرفت ابو بکر و از آن من تا راحت نبخشید مرا شایسته بخلاف ابو بکر بعد از موت آنحضرت زیرا که برت  
 راحت است آنکه دین را خوب آن پس قیام نمود به تعبیر امر امت و حاکمانه احوال ایشان را که فرمود و کشیدن  
 وی خدمت است و جبار است از قصر و ولایت وی دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم با ایستاد  
 تا ولایت عمر بن خطاب شد پس از شد انتفاع ناس بوی و اساج یافت و آنرا اسلام  
 بکثرت فتوح و احرام و در دین و دین و نیست و در قول دی صلی الله علیه و آله و سلم و نیز آنکه که در بعضی



روان شود پس دیگر خبر با هم دیدنی است پس روان شدیم تا آنکه رسیدیم بر دردی که بر سینه چخته است و دردی دیگر  
ایستاده است بروی سنگ در بستی که می نشیند باین سنگ سر او را که بهم آمده است و به شعله و حال خود او را  
میبرد و این مردی سنگ را بگیرد آنرا چون بازی آید می بیند سر او را که بهم آمده است می غلط سنگ پس  
آمده است بازی سنگ سر او را گفتن این چیست گفتند روان خوشی روان خدیم نام آوریم آدمی سودا مانند خود که  
اعلامی وی سنگ است و اسفل اما فراخ و دران مروان دران اندر بنه زردی آتش از دست و چون  
ششنگ بر دوش و آتش بالا میزد و وی آنرا که یک پست که بران افند که چون فروی بر دوشش بر میگردد و در  
تفرس پس گفتن این چیست گفتند روان شدیم تا آنکه رسیدیم بر دردی که از خون است دردی دردی است ایستاده  
در میان نه که سر از سر مردی است که پیش وی سنگ است پس روی می آورد بسوی کلاه مردی که در  
نهر است چون میزد که بران آید می اندازد آن مرد که کلاه نر ایستاده سنگ بر دوش و بران وی پس بازیگر و اند  
او را به خاک بود و همچنین هر بار که قصد میکنند اندازد و در بران وی کلاه بر میگردد و چنانکه بود پس گفتن این چیست  
گفتند روان شود روان شدیم تا رسیدیم بسوی مرغزار می سر که دردی درختی است بزرگ و درختی است پیری  
است و کوه که اندازد آگاه مردی است نزدیک بدخت درختی است که می اندازد و آتش است که می اندازد و در  
بالای آتش است پس در آوردند سر اسری که میان درخت است که هرگز ندیده ام بهتر از آن سرای آتش و مردانند  
پیرانش و جوانانند و مانند کوه که در آن پسر آتش و در آن سرای آتش و در آن سرای آتش و در آن سرای آتش  
افزودند و حسن از آن دردی نهر مردانند پیران و جوانان پس گفتن من در آن دوم در آن تحقیق بسیار گوانیدند  
سر آتش اکنون خبر دهید از آنچه دیدیم من گفتند نعم خبر دیدیم اما مردی که دیدی تو را که پاره کرده میشود و کلاه  
پس در و فلکی است که همان دروغ میگفت و فلک و همیشه از دی تا می رسد به آفاق عالم را پس کرده میشود  
بوی آنچه دیدی تا روز قیامت و آن مردی که دیدی تنگته میشود و سر وی مردی است که تعلیم کرد و او را خداستانی فرازا  
پس خواب کرد و از قرآن در شب و خواند قرآن را و برخواست برای نماز شب و خواندن قرآن و عمل نکرد و در روز  
بقرآن کرده میشود بوی آنچه دیدی تو تا روز قیامت و آنهارا که دیدی تو که در تورات و انجیل و انبیا و انبیا را که  
دیدی و در تورات و انجیل و انبیا و انبیا را که دیدی تو که در تورات و انجیل و انبیا و انبیا را که دیدی تو که در تورات و انجیل و انبیا و انبیا را که  
او را در دم اندر آنکه می اندازد و آتش را مالک است فانی آتش و سرای خشن که در آمدی تو سرای عالم  
مسلمانان است اما این سرای سرای شده است و من چه نیکی داین نیکی است پس بر سر خود او را پس



اسباب پس نظر باید کرد این تغییر و بار زار از شکوای نبوت مشهور بجلالت حق کسب بطایر مدق محلو با نور کبریا  
 و از این عبارت ظاهر میشود که نصیرات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود را خدایان و شایسته و شایسته و تعیین  
 نیستند و اگر این را و هم باشد احتمال تعلل و تلاوت واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوارین را و این  
 نصیر را جی بشارت ساخته و فرمود نصیرش است که ملکی عرب مایه بنیت و بیعت خواهد بود و سابقا که در دست  
 که خدا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوار را در دست خود گران و کرده است بروی حواش آنکه همان بن اندر  
 یا شاه عربی بود از جانب اکاسره و ایشان سوار می پوشا نیند بلکه را و احتمالی ساخته بخی سوار باس  
 همان بود که و کرده نبود در غیر موضع نبود و در غیر موضع بود و او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرده است با این  
 برای احاطه امت پس جای آن بود که اندر کین سوار او را که از لباس وی بود پس است لعل کر یا ن ساحری  
 موضوع در غیر موضع و لیکن محروم شد عاقبت بر فتن و بریدن آن و از همین بن عباد بن قیس بن عقیق و عقیق بن  
 آمده که گذشت بود من در مسجد مدینه در خطبه که در وی سعد بن ابی وقاص و بعد از من فرمود صلی الله علیه و آله و سلم پس  
 گذشت بعد از من سلام و در دانی در آمد مردی که بر روی وی از شمع بود پس گفتند چنانکه گذشت بعد از من  
 مردی است از اهل بنی نضیر که از او دو رکعت نماز و سبک گذارد و برآمد و زخم من در پی وی زخمی کردی که بجا نماند  
 آمدی در مسجد قستانین جماعت که این مردی است از اهل بنی نضیر که گفت من با یکی از بزرگان علمای مدینه و آن مرد را  
 من با پدر ایشان را که گویند چیز کینیت و ایشان را بدان علم و دین حق و اشیای است از وی رضی الله عنه و ترس  
 از عجب ترس آنکه شایسته با صانع نکرد و بعضی شنیدیم که ایشان را از ما علم حاصل شد با بعضی خبری که هست  
 این است که من خوابی دیده بودم در صدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گویند از وی است بنزد فراموشی و میری در  
 وی سستی از آن پس بلند که افضل وی در زمین است و اعلا وی در آسمان و و اعلا ی آن عروه است عروه  
 و نه کوزه و دو دانه از آن استعاره میکنند و را خبری که حکم بگیرد و از اسکی بدید گفته شد یا لا یزید گفته شد من  
 و اوقات ندانم که بر این پس که در آن هنگامی و در داشت جامای مرا از پس من پس بر آورم بالای نمود و گفتم  
 عروه را و گفته شد که بگیر آن عروه را پس بیا رستم و حال آنکه عروه در دست من بود پس گفتم این خواب را  
 بر شوخی است الله علیه و آله و سلم فرمود این روایت اسلام است و آن محمود و اسلام و آن عروه و عروه و عروه و عروه  
 خود حال آنکه مستحکم بوده و رفیق و این قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تسبیح است بقول حضرت عیسی علیه السلام  
 و این من باشد و خدا مستحکم با عروه و التوفیق و در و دانه دیگر آمده که پیش آمد و مردی که گفت خبر از آنکه و در این

چشم بادی ناگاه راهی پیش آمد بجانب شمال و خوشم بر دم بان راه لبس گفته شد و باین راه کاین راه اصحاب  
 ایشمال است و در آن راه آن نبی لبس راهی پیش آمد از جانب مدین میگرفت بکاین راه و پیش آمد که بگوید گفت  
 بر آبرین که پیش خواستم که بر آیم و هر بار که قصد کردم بر آمدن را باین اقدام و نخواستم بر آید و چون عرض کردم  
 این خواب را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که منجی شمس است و از اجل پس آن نزلی شد نیست نمی بایستی تو  
 از خواب بیدار گشتی از اعلام نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که عبد الله بن سلام شهادت داده است و در  
 فرمایش خود در اول امارت مویه بعد از گفت صاحب بواسطه این امری است از عیال آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم و انموده است و الا از آنچه منقول است از لطافت تعبیر و غرائب تاول و جملات و در آن خواب در و چون تا علی  
 کنی بدانی که هرگز استی که داده شده است از آنکه از او است و در علم با عمل همان آنجا نبوت است صلی الله علیه و آله  
 و سلم و بر کات تقدیر و از فرات اینده بعدی و طریق اوست و پر شده است زمین بان از نزد حضرت قنایب و بجا بود  
 بحر بیابان و اگر استحضار کنی آنچه داده شده است بام محمد بن سیرین از لطافت تعبیر و غرائب و در آن است و پر شده است  
 بان اسماء حکم سیکانی آنچه داده شده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از علوم و معارف احاطه نموده اند و بآن  
 عبارات و غیره حقیقه گویند آن اشارات و چون این ابن سیرین که یکی از این است که گفته اند که در آن روزی در وقت  
 تعبیر از آنچه خارج از حد و حد است پس از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواب بود از او فاصله و شرف و افاقه  
 علیها صاحب علوم و معارف و تحفظ علیها بود اطف و وصل روایت کرده است بخاری و در نزدی از سمره بن جندب که گفت  
 بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار گفت مرا صاحب خود را آید و به است هیچ یکی از شما خوابی پس عرض کردم  
 که دیده بودی از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ترک کرد و سوال کردن را از خود کسی  
 خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن پرسیدن را با قاعده ای شده و اختلاف کرده اند اما فی نقل در سبب ترک  
 کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن بعضی حدیثی این بوده است که نزد و نزدی و او دوست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 روزی است که دیده است از شمار و با پس گفت مردی بن دیده ام با رسول الله که فرموده است از آسمان میانی زمین  
 کرده شد تو را بگو پس راجع آمده تو در آن کرده شده است ابو هریره راجع آمده ابو هریره در آن کرده شده است عثمان بن ارج  
 آنحضرت خبر بر داشته شد منیران پس آنرا خواب و اندر دیگران گردانید آنحضرت را و دیدم که اگر است در روی سار که می انتمی  
 پس بعد از آنکه پرسید وی صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس را از روی او گفته اند که سبب آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم این خواب را اختیار و اعتقاد را دوست سمره خواب و اختار طرب بر گاه که بود این رویا کشف خالک در زمین بعد از آنکه

وصل

کتاب

نرسید که متواتر و متوالی گردد و چیزی که اینست و کشف از آن در خدا و در سراسر احوال خلق حکمت انقضایست و آنقدر  
که تا فی الحقیقه یعنی آنچه بودیدی از تفاوت مراتب اگر چه حق است اما کثرت شدن این راه خوب نیست که کشف  
اشاعت میکند و اگر چه آنقدر تفصیل و ترجیح بعضی معانی بر بعضی خصوصاً اگر بگوید و غیر کرده و لیکن ظاهر آن عرض  
رای و نقل و مضامین ایشان و ترجیح و تفضیل آن بوده و اینها در شکات و در آخر حدیث آورده که فرمود آن حضرت  
علیه السلام خلافت نبوت ثم یونی احد الملک من ایشار و در شرح نوشته که آنحضرت از پدر داشتن میزان این نمید  
که خلافت صرف آنکه شوب نیست در وی از طلب ملک و خلافت و ترجیح منتهی و منتهی شود با تقاضا خلافت و آنستای  
و بهر جهت تا عثمان از خلافت میکند بر حصول سازفت و خلافت وی در آنکه در زن علی شولست بلکه از هر دو آن  
خلافت تا زمان او هست و اما بعد از عثمان و علی خود ملک مخصوص است و بعد از وی خلافت نبود که اقبال فی الخیر  
و انشاء علم و بعضی گفته اند که وجه ساری و کرامت آن بوده و انشاء علم که بر داشتن میزان و خلافت دارد و بر خطاط و تیره  
و درین روزان قائم بدان بعد از عرضی انقضایست زیرا که رعایت به از دست و ایشای متعارف میباشد و چون بقایا بعد  
گردد و موافقت نباشد همچنین گفته اند شرح حدیث و انشاء علم و از این قیاس نقل کرده اند که سبب آنکه سوال از او باشد  
این رمل است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان میگذاشت و نه هیچ را میفرمود و حال آنکه و ناگفته است  
هر دو پای خود را سبحان الله و بحمد الله و استغفر الله کان تو با بهتادار و میفرمود و بهتادار بر سرست و دیگری دست  
به دست حد بار خیر نیست مگر کسی را که باشد گنایان وی و یک روزی بیشتر از هفت صد بار از آن میگوید و یکبار  
خود را بخانه دوم و میفرمود با دیده است هیچ کی از شما پیغمبر نیارند و با گفت این رمل پس گفت مگر وی نهاده ام  
یا رسول الله فرمود و خبر تمامه و خبر قوفاه و خبر لئال و ستر علی الله است و الحمد لله رب العالمین بخوان نقشه و بای خود را  
گفت و بعد از آن مردم را بر راه خراج نرم میرود و جاده یعنی شاه راه پس را نشانی آنکه ایشان بر جاده میرودند مشرف  
گردانیدگان را هدایت سازد از هر چراگاه عظیم که ندیده است هیچ چشمی مانند آن چراگاه و می درختان آن چراگاه خوشه فی  
و یکبار نری و می یعنی چنان ترو تازه است گویا آب می بکشد از وی و در آن چراگاه گون گون گیاه است و گویا منبت  
و طایفه ام بیکبار شعله که است و ابلی آن که نخست در آمده و روی بیک گامی که مشرف و مطلع شده اند از آنرا  
به این چراگاه تکبیر بر آورده اند یعنی توجیب نموده اند از حسن و نصارت آن پسر سر داده اند و حاصل خود را در آن و هر  
نکرده اند راه را چپ و راست بعد از آن آمدند که دوم را تنها پیشتر از نخست چندان ایشان و مشرف شدند  
بر چراگاه تکبیر بر آورده اند پسر سر داده اند حاصل خود را در آن راه پس بعضی از ایشان چنانچه ندیده بودند و بعضی از ایشان





از عالم کلمات و مجالس فصحاء کلمات آنها شریف است که نبی از همه اخلاق و محاسن افعال و جاس  
جبال و جلال اندر آنکه حق جل و علا تسبیح کرده است حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن عظیم بخیری از  
کتاب همایون و بزرگان انبیاء و صل علیهم السلام با سواد شیر و کثرت اسرار و ولایت میکند بجزوف سسی که تحقیق  
اسرار از صفات و افعال است و هر آئی شفق از صفاتی و فعلی است و اشهر و اعظم اسما شریف محمد است بر  
شمال اسم اندک که اسم ذات است و باقی اسما صفات اندک که محول اند بر روی تسبیح وی سبحانه او را باین  
اسم عظیم بزرگان جبر شریف است عبد المطلب که اورا شایسته انحر گویند و گفته عبد المطلب بجز تسبیح کردی پس  
خود را محرومال آنکه نبودند بر مان تو فرمود تو هیچ کس را این نام گفت از جهت آنکه امید میدارم که محمد گویند و ستایش  
کنند او را اهل عالم میدادند که عبد المطلب و خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از نقره پیران  
که یک طرف او را آسمان است و طرف دیگر در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از آن گویا آن سلسله در شقی شده است  
که بر هر یک از نویدی است و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان تعبیر آن وقت تعبیر کردند که از این کودک که از  
حلب دی بر آید و ستایش کنند او را اهل مشرق و مغرب و محمد گویند او را اهل آسمان دارند از جهت او را محمد نام  
کرد یا آنچه حدیث کرد عبد المطلب با والد آنحضرت آنکه گفته شد او را یعنی در مقام که تو را در آورده شده پس  
این است و چون نبی بر برای او ایام کن محمد گفته اند که با اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشد پیش  
از وی هیچ کی از وی بعد از جهت نقطه صیانت حق تعالی این نام معظم را بر وی مدفع و دفع اشتراک و اشتباه  
درمان ولیکن چون قریب شد زمان خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و اشارت دادند اهل کتاب بقریب زمان  
و خبر دادند بنام شریف دی صلی الله علیه و آله و سلم نام نهادند وی پس از آن خود را بدان اسید که دی باشد و الله عالم  
حیث یحب رسالت و لک فضل الله یوتیه من یشاء و در حدیث سینین از جبرین مسلم آمده که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمودان می خست اسما ما محمد و نا محمد و نا الهامی از وی بخوانند و الکفر و نا انا محشر  
الذی یخیر الناس علی قدی و نا العاقب فرمود برستی مرا پنج نام من محمد ام و من اخی ام که محمدی کنند  
خدا تعالی بمن کفر الهی که مکه و مدینه را از آنچه چیده شد از من و فرود آورد آنحضرت و وعده کرده شد  
که میرسد ملک استیاری آنرا چنانکه در حدیث آمده است و بعضی گفته اند که در حدیث بعضی ظهور و غیبه آنحضرت  
است و یسویانیه فی طره علی الرین که در وقتیکه محمد در کعبه نشسته بود که از آنجا علیهم السلام را خبر کرد که در کعبه  
با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سیوت شد در سال که اهل چین خبر که کفار بود از نبوت برستان و با کعب برستان





المتوکل و التمسک به و تقیم نشسته و اقدس در روح الحق و این است معنی الفاظی که در انجیل و انجیده و گفته اند که  
 تو را عیسی که فرق کند میان حق و باطل از اسما و شریف او در کتب سالکان و ناد و معنی او طیب و حمط یا بهی  
 حامی یا محرم و اسم شریف او نیز میان سرایانی مسیح و النما و اسم او در تورات و احد و معنی صاحب القضیب صاحب  
 السیف واقع شده است تفسیر در انجیل ایچونی که در دست شریف او می بود خلقای عباسیه آنرا در دست  
 داشته اند و هر اوست در لغت معنی عصا است و صاحب شفا میگوید که گمان دارم دانسته اند که آن عصا است که  
 در حدیث حریف آمده است که فرموده انم حرم به بعضای خود برای اهل بن یعنی برای ایشان تا پیش از این میزدند  
 بتیاج کما هست و بنود و ندان پیش گر برای عرب در حدیث واقع شده است العمامه بنیان الحرب این اسما  
 است که در شفا ذکر کرده اند و گفت قاضی عیاض القاب و مات آنحضرت در کتب بسیار است از آنچه ذکر کردیم  
 با تفسیر کفایت است و انشاء الله تعالی و کثرت مشهوره آنحضرت ابو القاسم است و در روایت است از ائمه  
 و معنی آنست که چون زنده شد برای آنحضرت ابراهیم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابراهیم  
 انشی و معنی ابو الارسل و ابو المومنین نیز گفته اند و نیز اگر ابو الیقینانی نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در شرح ابو طالب  
 آورده الیقینانی عصمه الارسل و صاحب مواهب الله نیز گفته که اسما و شریف آنحضرت در قرآن بسیار آمده و شما کرده  
 آنرا که بعضی در ساینده اند و بعد از خصوص این بعضی به نو و نو رسانیده موافق اسما و اسمی و این صبیح و کرب و کرب  
 گفته که اگر تفسیر کرده شود جمله آن از کتب متقدمه و در آن حدیث میرسد بر سید و دیده اسم در کتاب احکام  
 قرآنی در قاضی ابوبکر بن العربی را که گفته بعضی صوفیه گفته اند و خداوند تعالی و تقدس را نیز از نام است هر چه  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز از نام است و در احوال و صاف است از هر معنی اسمی شریف است بعضی معنی است  
 بوی و غالب است بر وی صلی الله علیه و آله و سلم نیز از نام است و بعضی شریف که چون از هر معنی از او صاف  
 می آید گویند میرسد او صاف او باین عدد بلکه بیشتر و صلی صاحب مواهب عذر کرده اگر اسما و شریف  
 بوی صلی الله علیه و آله و سلم زیاد بر چهار صد و ذکر کرده است آنرا از اسم بر حروف بهم چنانکه  
 پیایه در عظم ما شهر شمار آن حضرت احمد و محمد است که نمبر از اسم ذات اند و دیگر اسما  
 صفات و این هر دو اسم در حقیقت یک است مشتق از محمد صیغه معنی مباد اول یا اعتبار کیفیت  
 دوم با اعتبار کیفیت پس می گویند که است مراد از این چهارده گفته شده بودی که کثرت محامد  
 در دنیا کثرت و احمد الحامدین و احمد المومنین و انش من محمد و با او است لواحد صد و در قیامت

و صلی الله علیه و آله و سلم

تا تمام شود و در احوال کمالی حمد و شوق کرده و در آن عبادات بصفت حادیت و محویت و بر انگیزه و او را پسر و درگاه  
 او در مقام خود چنانکه در حدیث آمده است بقول خود عیسی ان بیعتک ربک مقام محمد و او محمد گویند و را  
 اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم کنند و صفاتی نامی که به یکپس یاد نگرده و نسبی که در دست دی  
 جل و علامت در احوال پس منزه است که نسبی که در حدیث آمده و محمد باین تقریر ظاهر شد که احمد بن محمد است  
 اتم تفصیل برای قائل چنانکه غالب تر است در استعمال او و آنکه که یعنی محمد و تر باشد شوق برای مقول پس  
 معقول میان محویت باشد هم بحسب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی گفته اند که نسبی با محمد مقدم است  
 که رسولی علیه السلام بدان خوانند و در کتب معتدله مذکور است و نسبی بعد از قرآن و حق است که سید و نام  
 قدیم است و لیکن عیسی و موسی علیهما السلام بحسب کثرت تعلیم احمد خوانند که معنی تفصیل است و حسان  
 بن ثابت در مبحث آنحضرت گفته اشعار از غزوه علیه النبوة فاقموا من انفسن فوره بوج و شید و ضم الاله  
 اسم النبوی الی اسماء او قال فی النخس المودون اشد و سوق لکن اسمهم لعلهم یوقدوا عرش محمد و یأخروا و یأخروا  
 و یأخروا غیر از طریق علی بن زبیر این بیت اخیر را ابو طالب بسته کرده است و در روایات آمده است که نسبی  
 که عزت علی او را باین اسم پیش از آن فرمایش بنابر اسالی و این مسا که از کعب الاحبار آورده که او پیش گفت  
 ای پسر کن من تو خلیفه منی بعد از من اخذ کن بجای تقوی و در حدیثی دیگر گفته اند که کن در جنت  
 دی اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوبات بر ساق عرش و حال آنکه من در روح طین بوده و در جنان  
 طواف کردم بسمرات و ندیدم در آن هیچ موضعی مگر آنکه دیدم اسم محمد را نوشته بر آن بدستی بر درگاه و این را باین  
 مراد بپشت و ندیدم در پشت هیچ نقری را و هیچ غزوه را که نوشته شده است اسم محمد و دیدم اسم محمد را در کتب  
 بر بخور و این در بر گهای سدره قنسی و بر الا انما حب و دیدم ای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر و گفته اند  
 و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود علی الصلی علیه و آله و سلم چون برده شده مرا بالا ببر  
 آسمان و گفتم هیچ آسمانی مگر آنکه با من نام خود را در وی نوشته محمد رسول الله و ابوبکر رضی الله عنه پس در حدیث  
 آمده است که آدم علیه السلام نزد جیبت خود گفت اللهم کتب الله فی سلطانی و در روایتی قبلی نوشته اند که  
 تعالی از کجای فاشی تو محمد را گفت و دیدم در هر موضعی که نوشته شده است الله الله الله محمد رسول الله و در  
 روایتی آمده که نوشته شده است بعدی در رسولی پس لا قسم که دی اگر من خلق هست تو پس تو پسر که ای خدای  
 دانسته تاویل آن ای خدای که نامی آدم من بر یکلمات تو بعضی مفسرین در کتابها ظاهر کرده اند که علامه و در حدیثی که



کلام است خوشبو نوشته است در حدیثی و مفیدی و بزرگ کتابی و بزرگ خلقت که ابتدای کردوست  
اورا خدا تعالی در برگ نه نظر اول لا اله الا الله و محمد رسول الله و من عند الله السلام و صل  
در شرف گردانیدن پروردگار تعالی حبیب خود را پیغمبر کردن یا سادستی و صفات الهی خود گفت قاضی و یاض  
رحمة الله علیه که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیار می فرمودند خود را صلوة الله و سلامه علیه هم چنین بگفت  
خلقت در کمال ایشان از اسماء خود چنانکه احمق و سخیل را معلوم و حلیم خوانده و ابراهیم را علیم گفته و قوس را  
خلکو و عیسای را بر و دوسی را کریم و نوری را رؤف را حفظ معلوم و ابوبکر را امیر گفته و سنی بصورت و سخیل را  
میلاق او بعد چنانکه احمق است بدان کتاب عزیز در روایح و ذکر ایشان و تفصیل کرد و محمد صلی الله علیه و آله سلم  
اچیز بسیار از اسماء خود را تحریر کرده اند و در حدیثی از امامین اسامی را میدادند که در آن شرح کند امامان  
و حتی کلام القاضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم جامع است کلمات اسماء و صفات حضرت است و آنرا و در حدیثی  
است جمیع اختلاف الی و هر یک چنانکه بعضی از بزرگان تفصیل آنرا بیان کرده اند و مقصود قاضی ذکر آن است که در کتاب  
مجید را حدیث صحیح از آن مذکور شده چنانکه سیاق کلام وی رحمة الله علیه در آن یکبار از آن اسم مجید  
سنی او محمود است زیرا که هر گفته است وی توانی ذات خود را در کلام قدیم برشته بیاورد و لایزال بیکبار علی الاعلان  
در نفس و اقلان و در گفته اند که از بندگان و توانا که حمید یعنی حامدند که طاعتند است و خداوند خود را و اعمال طاعات را  
پس به تعالی هم حامد است و هم محمود و تسبیح کرد حبیب خود را و هر یک که بگفته است که هم سنی ما مدح هم معنی محمود و  
بتحقیق واقع شده است و در زبور داود علیه السلام تقدس بیان معنی هذا اسم الشریفه را از آنجا اسماء الهی  
است از رؤف الرحیم و تسبیح کرده است و در بیان در کتاب خود با المؤمنین و رفتم و این در آنم تقارین و معنی و  
بعضی گفته اند که رافت شدت رحمت است و گفته اند که رؤف بالمعین رحیم بالمؤمنین و از اسماء الهی الحق الباقی حق وجود  
ثابت که تحقیق است امری و سبب آنکه شکار است امر الوهیت او بر بیان حقانیت او بان و بان یکبار معنی می آید معنی سبب و باری  
امر دین و میداد و معاد ایشان نیز حاضر است و پیغمبر را صلوات الله علیه و آله سلم تسبیح و بیان در هر روز یا یا یا اناس  
قد جاءکم الحق من ربکم و مودع که بواجب الحق ما جاءهم و مودع حتی جاوید الحق در رسول همین و قال انا الله برائین  
و انما محمد و قلی القرآن و معنی حق اینجا خدا یا علی است امر خدا و دین است امر رسالت او همین است  
از خدا و دینی را که فرستاده و در بیان گفته تعالی لتبین اناس ما نزل الیهم و بعضی از اهل اشارت قبول  
حق سبحانه و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق گفته اند و بعد از جهت حدیث جابر که کلام اول ما خلقنا

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الاجرة الله عليهم  
جمعين



مصحح علم خلق منة العرش والكرسى والسماء والارض وجميع الموجودات واز اسماء الهى تعالى نور است و منة  
 او ذوالنور و خالق باسود السموات والارض بالانوار و منور قلوب العارفين بالهداية والاسرار بحضرت  
 را صلى الله عليه وآله وسلم هم فرموده چهار کم سن الله نور و کتاب مبین و فرمود در شان وى صلى الله عليه وآله  
 وسلم و سر اجاسمیه التسمیه کرد و او را به ان از جهت وضع امر او بیان نبوت او و تقوی قلب مومنان و ما را فان  
 با چاه و در آید و ان اسماء الهی الشیبه است قال القاضی معناه العالم فی الشیبه ان علی عباد و آنحضرت را نیز  
 شایسته و شایسته خوانده و ما را رساند که الاشیا با نیمة عالم و حاضر بحال امت و قد بقی و کذب و نجات و ملائک و  
 کیون الرسول علیکم شیهة و انما که در عباد امر را سال انبیاء و شهادت است محمد بیان و شهادت و تزکیه آنحضرت است لا اله الا  
 و انما اسماء الهی اگر یک است و معنی او کثیر اخبار الفضل و المعقولات انما القاضی و در حدیث در اسماء الهی اگر کم نیز  
 آمده است و آنحضرت را نیز کم خوانده است و فرموده انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قبله لا ما تو منون  
 و لا ليقول کاهن قبله و انما که در حدیث است صلى الله عليه وآله وسلم نه جبریل غیر نبی قول و ما هو بقول شاعر و لا ليقول  
 کاهن زیرا که وصف نمیکردند کفار جبریل را علیه السلام بدان پس متعین شد که او رسول کریم آنحضرت است و جبریل این  
 در سورة الاحقاف است و در سورة تکویر جبریل است و بعضی گفته اند که آنجا نیز آنحضرت است صلى الله عليه وآله وسلم نه  
 جنت صدق این صفات بر وى و ما اب آنست که محتمل است و الله اعلم و آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم فرمود انما اکرم  
 اولاد آدم معانی این هم صحیح است و در حق وى صلى الله عليه وآله وسلم گفته اند که چون وصف کردند یکی را کریم و وصف  
 کردند هیچ صفات نبود آنحضرت نصف صفات کریم ظاهر او باطنا و انما وصفنا صلى الله عليه وآله وسلم و از اسماء  
 الهی است العظیم و معنی وی جلیل الشان از هر چیز که در دن است و گفته است در شان پیغمبر علیه السلام و انما المعنی خلق  
 عظیم و واقع شده است در اول سوره تورات بر ای اسمی مثل عظیم لانه عظیمه پس آنحضرت عظیم است و بر خلق  
 عظیم است و چون صفت کسی عظیم شد انش نیز عظیم خواهد بود و در باب اخلاق شریف چیزی ازین کلام  
 گذشته است و از اسماء الهی البجاری است و جبار معنی مصلح و قاهر و علی و عظیم الشان و عکبر بر و تسمیه کرده شده  
 است آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم در عز امیر و او در عز و جلال و چهار گفته نقل ایما البجاری سیفک فلان نارنگ  
 و شریفک مفرد و تسمیه یک یعنی در گون انما ازى جبار شایسته خود را که را ز تو شریف تو مقرون است بهیبت تو و  
 قد سبق فی باب ذکره صلى الله عليه وآله وسلم فی الکتاب السابقه معنی او در حق صلى الله عليه وآله وسلم صادق  
 است از جهت اصلاح و امت را به هدایت و عظیم و قهر و اعدای دین را و علون سرت و عظیم خطر و کبر شان را بسبب

بسیار از او بشنود آنکه نمی کرده است و در آن چیز بگرفت که لائق نیست بحال او فرموده است و ائمه علیهم السلام  
و از اسرار الهی آنچیز است و معنی او مطلع بر کینه شی و عالم بقیة آن درین تقدیر در معنی علم باشد و بعضی گفته  
آنچیز یعنی خبر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر است بهر دو وجه زیرا که دی عام است بنهایت از علوم  
با آنچه دانسته است حق تعالی او را از مکنون علم و حکم معرفت خود آنچیز است در است خود را با آنچه اذن کننده  
دی تعالی او را با اعلام و اخبار آن و تسبیح وی صلی الله علیه و آله و سلم با اسم خیر درین آیه تست الرحمن فاعلم  
آنچیز یعنی آنچیز خبر است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر یکی از وجود که کند و در آیه و از اسرار  
الهی الفتح است و معنی آن عالم است بمانند بندگان و فاعل ابواب رزق و رحمت است و کشانیده کار است  
بسته بر خلق و فاعل قلوب و بصائر ایشان است برای معرفت حق و معنی ظاهر نیز آمده در قول وی سبحان الله تعالی  
حقه جاوید که الفتح ای استغفر و افتخار که النصر و تسبیح کرده است او را خدا تعالی فاعل و حدیث است اگر از  
ابن مالک و غیره از ابی هریره گفت بجلناک فافتح و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای شکر  
نعت حق گفته در فتح لی ذکر می و جلانی فافتح و خاتما پس وی صلی الله علیه و آله و سلم حاکم و فاعل ابواب رحمت  
بر است خود فاعل قلوب و بصائر ایشان است برای معرفت حق و ایمان بدارنده ناصر حق و نصرت دهنده مدین  
و ایمان دانه اسرار الهی تعالی الشک و است و معنی او علی غلبه بر بسیاری کثیر و بعضی گویند فاعل بر مطیع و تحقیق وصف  
کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود را بشکوه و گفته اظلم الا کون عبدا شکورا یعنی مغفرت نعم پروردگار  
عارف بقدر آن شاکوینده بر روی و ظاهر آنست که توصیف وی خوش بشکوه یا ذن و اعراسی است و از اسرار الهی  
تعالی العظیم و علایم و عالم الغیوب و انشاده است و وصف کرده است بنی خود را بعل و مخصوص گردانیده است  
او را آنچیز است و انصافیت و آن گفته و علمک عالم تک تعلم کان فضل الله ملک عظیم و گفت و لعلمکم الکتاب  
و الحکمة و علمکم و عالم کون و اسرار و تعالی الاول و الآخر و معنی آن سابق و بعد و بود و باقی بعد از فنا  
و تحقیق این آنست که نیست در اول و در آخر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اول انبیاست در خلق و آخر  
ایشان است و در بعثت و شارت کرده است بآن قول حق سبحانه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و نکست من نوح  
و ابراهیم الایة زیر اگر تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیره یا و نیز فرمود آنحضرت نحن الاخرون السابقون  
و اولیت ثابت است آنحضرت را در امور کثیر و فرمود اما اول من تشق عنه الارض و اول من یجزل الجنة و اول  
تشیخ و اول مشفق و هو خاتم النبیین و آخر الرسل و از اسرار الهی الهی ذو القوة المتین است و معنی او قادر است

و مصداق کرده است بعد از حق تعالی بقول خودی قوه غنوی العرش یکس گفته اند که اولاد الهی محبت علیه السلام  
و بعضی گفته اند چیزی است با شکر که تا پیش که این صفت مخصوص نباشد یا حضرت و اما سائر الهی صادق است  
در حدیث آمده است و صف آن حضرت بشاوق صدوق و انرا سائر الهی ولی و ولی و گفته است و تعالی و انما  
و یکس گفته اند رسول و فرمود آن حضرت ان اولی کل یومین و فرمود من کنت مولاه فلی عولاه مراد اینجا محب و با محبت و از  
اسماء الهی نفوس است و معنی آن صفوح و در گذرنده از گناهایان و تقصیرات و اگر کرده است باین پیغمبر خود را در قرآن  
و قوریت پیغمبر و فرمود خدا العفو و امر بالعرف و گفت فاعف عنهم و صغ و گفته است در قوریت و انجیل بر صفت  
اولیس لفظ و ان غلیظ و لکن یغفر و یغفر و ان سائر و تعالی الهما درستی است و آن معنی توفیق و دهنده مگر کسی را که خواهد از  
بنده گان خود و هدایت یعنی راه نمودن و خواندن و اندر دعوائی دارا السلام و بیده ی من یشاء را می صراط مستقیم فرمود  
و تعالی را انگاشته ای صراط مستقیم و فرموده ایمالی انشاء و نه و لیکن یعنی اول مخصوص است بخت تعالی و  
نمانی شکر است بیان وی و پیغمبری و انرا سائر و تعالی الرحمن الطمین است بعضی گفته اند این بر دعایم یک  
سستی است پس معنی مومن در صفاتی صدق و عده خود است که به بندگان خود کرده و صدق قول خود که حق است  
و صدق بندگان مومن در صل خود بعضی گفته اند بوضوح و شام بر الوهیت خود بعضی گفته اند او دهنده بندگان  
خود را در دنیا از ظلم و شدت به منان را در آخرت از عذاب خود بعضی گفته اند همین معنی این است بعضی مومن پس  
قلب کرده شد پیغمبر را به بار گفته اند که همین معنی شاید و حافظ است و انکه این که دیگر از خود و آن حضرت علی علیه  
علیه السلام این است و همین مومن است و تشبیه کرده است او را حق تعالی این گفته متابع ثم امین و آن حضرت مودع  
و مشهور بعد باین پیش از نبوت و بعد از وی و تشبیه کرده است او را عباس عم او همین و شجره ای که مرغ کرده است  
آن حضرت را بدان و گفته است و تعالی و یومین با خبر و یومین الطمین ای صدق و فرموده انما الله لا اله الا هو صاحب  
مطایب و در قول حق سبحانه و از نزل الیک الکتاب با حق صدق الامین و یدین الکتاب میبنا علیه انما به ظاهر کرده اند  
آنست که جعلناک یا محمد میبنا علیه با سائر و تعالی مقدس است و معنی او شرف است از افعال مطهر از سمات و درشت  
و واقع شده است و کتب ابیاد و اساسی آن حضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است فیما بینک و الله  
من ذنوبک و ما تاخر یا مقدس از اخلاق و سیر صفات دنی که تا آنکه تا آنکه مقدس و مطهر است و در سوره بقره و سوره  
چنانکه گفت و نیز یکس و انرا سائر و تعالی العزیز است و معنی آن تنفع یا انکه از دنیا و آخرت و غیره و گفته اند  
استیلا کرده است تا کسی برین بقول خدا تعالی و لا اله الا هو و لا اله الا هو یعنی چون ثابت کرده است عزت



لفظ بلفظ بزرگ و نرفته است ذات قدیم که باشد اورا صفت عاونه چنانکه حال است که باشد عزوات محمدی را صفت  
قدیمه و اینهمه در سبب اهل حق و مستند جماعت است یعنی الله عنهم و تحقیق تفسیر کرده است امام ابو الهادی هم قشیری رضی  
الله عنهما این قول را واسطی را در زیاده کرده است و اورا بیان گفته است که این حکایت ششست بزرگوار است  
تو چند بزرگوار تشبیه و هدایات او را بذات محمدی و ذات او بود خود مستقی هست از همه و چگونه تشبیه داده میشود  
فعل او فعل خلقت را و حال آنکه آنرا غیر جالب کمال یا منع نقص حاصل شده نه بخاطر داغراضی بود و شد و نه بیسبب است  
و سبب است که اگر نه فعل خلق بیرون نیست ازین وجهه و گفته اند مشایخ چیزیکه تو هم کرده آید و امام خود و اورا که  
کرده اند به قول خود محدث است مانند شما و گفته است امام ابو الهادی چوینی کسیکه مطمئن شده و آرام پذیرفته  
بوجودی که شکی نیست بوی و کاروی او تشبیه است و کسیکه مطمئن شده بقی محض وی محض است و کسیکه قطع کرده بر جوی  
که معتقد به غیر از بزرگ حقیقت است و وی موجود است و چه خوش است و قول ذی النور مصری رضی الله  
عنه معتقد بود چه ان تعلم ان قدرته صفاتی فی الاشیاء و بلا علاج و منه بما لا یخرج یعنی باکتاب و فخرج آلات و  
اسباب نیست و علامه کل شیء صنفه و لا علیه یصنع و علامه و سبب هر چیز کارگری و فعل او است و نیست و علت هر صنف  
ادرا حقیقه توحید است که بدانی که قدرت خدا در اشیا بی علی و علاج و صنف او را شایسته می خراست و علیه هر چیز  
صنف است و هیچ علامه نیست هر صنف ادرا اما تصور نمی دهیم فاعلم ان الله و بهر چه صورت است در هم و خدا بر خلاف  
آنست و اینکلام عجیب یعنی است و تحقیق و فعل اخیر یعنی قولی و الزوال و القصور فی و بهم فاعلم ان الله و تفسیر است  
مرغوب نیست یعنی قولی و علامه کل شیء صنفه و لا علیه یصنع تفسیر است لقوله لا یسأل عما یفعل و هم  
یسألون و فعل ثالث تفسیر است قول او را انما قولنا شیء اذا اردناه ان نقول لکن نمکون ثابت دارد  
خدا استعالی را ما را و ترا بر توحید و اثبات تنزیه و دور و دور و از طرف ضلالت و غوایه از تقطیل تشبیه که خود و حجت  
خود این ترجمه کلام قاضی مستد درین فصل و اینکلام اصل اصول دین است و منتهی در مشکلات و فصل اسماء الله  
زیاده برین کلام مشایخ نقل کرده شده است و الله اعلم و صل صاحب مواهب لریه اسماء و تفسیر از این  
در کتاب و منتهی و کتب قوم مذکور است زیاده بر چهار صد آمده به ترتیب حروف بچون ذکر کرده است و این بزرگوار است  
اگر چه طولی دارد و بعضی اسماء که در کتب تفسیری آمده اند آنجا که ذوق و خلافت می بیند طولی و کار در نظر نیست مطالب  
مشاق را باید که دوست جان و در دوزیان خود ساز و بساز خدا الرحمن الرحیم یعول الله الامام باشد الا بطی القی  
اناس الا هو اناس الا الله الا حسن احسن اناس جماعه لا خدایا بحجرات اخذ الصدقات الا انما الا خدایا

فصل در بیان صفات و احوال آنحضرت





علی اکبر و اصحابه و اتباعا و جعیدین نقل من کتب الاحبار از قال اسم الله بنی صلی الله علیه و آله و سلم عند اهل النخبة  
 عبد الکرم و عند اهل النار عبد یحیی و عند اهل العرش عبد الحکیم و عند الملک عبد الحمید و عند الانبیاء عبد الوهاب  
 و عند الشیاطین عبد القهار و عند الحق عبد الرحیم و فی الجبال عبد الخالق و فی البحر عبد القادر و فی الصحراء عبد الباقی  
 و عند الجنیان عبد القدوس و عبد الهوام عبد الغیاث و عبد الوحوش عبد الزیاد و عند السباع عبد السلام  
 و عند البهائم عبد المؤمن و عند الطیور عبد القهار و التورات منزه و فی الانجیل طالب طالب و فی الصحف قاص  
 و فی الزبور فاروق و عند المذله وین و عند المومنین محمد صلی الله علیه و آله و سلم قال و کینه الذوالقاسم لانه یقسم  
 النجاة بین الالهة لکن نقل عن الحسن بن محمد الداعقانی فی کتاب سوق العروین انکس الفرس بینه بیکر فی خلافت  
 نیست و آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم اجل خلق و اکرم بشار و سید ولد آدم و افضل انبیاست مردا و نیست از این  
 رشی الله عنهما گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پروردگار تو عالمی قسمت کرد خلق را در دو قسم و گردانید از بهترین  
 این دو قسم و این است قول دی سجانده اصحاب الدین و اصحاب الشکال و من از اصحاب بنیم و بهترین اصحاب بنیم پسر  
 گردانید این قوم اصحاب البیت و اصحاب المشاة و الساجدان پس من از ساقانم پس این اقسام را قبایل  
 ساخت و گردانید از قبیل که بهترین تبلیغات و این است قول حسیبانه و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان  
 اگر کم عند الله انما کم پس من اتقی و اولاد آدم و اکرم الینانم بر خدا عز و جل و لا فخر لپسر گردانید قبایل را  
 بیعت و گردانید از بهترین بیعت و این است قول دی سجانده یزید ابی بنکرم الرحمن اهل البیت و طهرکم تطهیرا و در  
 حدیث دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خدایا گردان و اولاد ابراهیم اسمعیل و یزید و اولاد ابراهیم  
 بنی کنانه را و گردانید از بنی کنانه قریش را و گردانید از قریش بنی هاشم را و در حدیث آنس آمده که فرمود آنحضرت  
 علیه السلام انما اکرم ولد آدم علی ربی و لا فخر و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده انما اکرم الاولین  
 و الاخرین و لا فخر و از عائشه رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم امر اجبریل و گفت  
 گردیدم و تفحص کردم مشارق و ارض و مغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از محمد و ندیدم پسران هیچ  
 پدری فاضلتر از پسران هاشم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم منکم منکم  
 که میداد خدا استخالی آدم را فرودانگند برادر صلیب یسوی زمین یعنی و قلیک از فرودانگند زمین و صلیب یسوی  
 بودم و گردانید برادر صلیب نوع در زمینها و انداخت برادر صلیب ابراهیم بعد از ان تفکیک و مرانه و با یکدیگر  
 در عالم امیر و ان در مرافعیان البون من که هرگز جمع نشده اند بر دنا انشا که کرده است باین بیانی







چنانچه بگویند بوی تمام مردم در شفاعت پس میباید سید الشان در آخرت بیداری شرکت ذکر ذلک صاحب  
مشافره ائمه علیه و آله و آیه از حدیث این عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
من اول کسی ام که می خنکاف برای وی زمین پس از آن ابو بکر پس از آن عمر بن خطاب پس از آن علی بن ابی طالب  
بعد از آن انصار پس از آن که اما آنکه حشر کرده میشود میان حرمین گفت رضی که این حدیث صحیح است و روایت  
ابو حاتم و در نور الاصول حکم نموده از این عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی از  
شترل بر بلین او و بر شمال او عرضی الله عنهما پس فرمود آنحضرت چنین بگویند ششیدم روحه قیامت و آمده  
است که آنحضرت حشر کرده میشود بر و براق و حشر کرده میشود انبیاء و اب حشر کرده میشود صلح بر نفاق و حشر  
کرده میشود هر دو سپهر فاطمه بر و نفاق من که عصا و قهر است و حشر کرده میشود و جلال هر نفاق از نفاق  
بهشت و در حدیث کتب اجماع آمده که گفت طلحه و عتب بن مسعود صحیحی مگر آنکه فردوسی آیند بقادسیا و فرشته از آسمان  
و که میکنند قبرش را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نیز نندازدای خود را آورده و میفرستد بر وی صلی الله  
علیه و آله و سلم چون شام میکنند خروج میکنند آسمان و فردوسی آیند بقادسیا و فرشته و دیگر چنین تا روزی  
که خنکافه من از آنحضرت و بیرون آید وی صلی الله علیه و آله و سلم با بقادسیا و فرشته و دیگر که می برند او را  
بعد از گاه غرت مانند آنکه عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابوهریره آمده که فردوسی اول  
کسی ام که می خنکاف از وی زمین پس پویشانیده میشود و طاهر این روایت است که انشقاق و کسوت و نجات است  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اول و در حدیث دیگر آمده که اهل خلاق که کسوت داده میشود او را ابراهیم است  
علیه السلام و زیاده کرده است بهنگی که اهل کسبه پویشانیده میشود از خلی ابراهیم است که پویشانیده میشود و خلی  
آورده میشود و کسی و زیاده میشود در جانب بین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم با ولایت کسوتی  
کردی افضل باشد آنحضرت و احتمال دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با جاسه خود از قبر برخیزد بر آمده  
باشد و ملا که او را پویشانیده بجهت مکریم تعظیم نه بجهت برهنگی و ابراهیم را از جهت برهنگی پویشانیدند  
که قیمت توان کرد او را بشیر و نشانده میشود مگر کسی جانب بین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم  
پس اولیت ابراهیم در کسوت نسبت به پیغمبر خلق باشد و جواب داده است علمای که پویشانیده میشود ابراهیم علیه السلام  
او را از وی پویشانیده میشود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه ظاهر خبر است لیکن حله پیغمبر اعلی و افضل  
و او را پویشانیدن از غیر کرده میشود و نفاس آنحضرت شد از او لیت گفت بنده مسکین نبی الله فی مقام التکمیل

که تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت الهوت آنحضرت است که آبا و اجدادش این امر را قدم و سابقین  
 بیانشده بر او دادند این فصل خیزی است در امور حسیه و فضائل دیگر منون و صاحب است و اندک آنحضرت را بر کسی  
 نشانند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم کسوت طایفه ابراهیم را جزای معربان کردن حرم و اوردن رتبه  
 نهادن در کتف که از اقل نامند علم و شرف است که حشر مردم و حفاة عراة عز و جل باشد چنانکه در حدیث بجانب  
 از این عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت قول حق تعالی که ما یسئلنا اولی خلق تنبیه به هم به است بلکه ابوداؤد  
 و ابن جان را در این کرده اند که ابو سعید خدری در وقت اختصار عبادت و طلبید و پوشید و گفت شنید رسول خدا را  
 صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمودست بر آنکس که میشود در جاهای او که در آن صاحب عواصب که از جهات این  
 ابی اسامه و احمد بن حنبل روایت کرده است که هر و امیر پوش میشوند و اگر آنان خود و زیادت میکنند که دیگر را  
 در آن گفته که حج کرده میشود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری است که بعضی میپوشند عاری از بعضی  
 کاسی را بعضی گفته که در این حدیث اعمال است که بر آنکس میشود بزرگان و ابو سعید و زیادت تاویل را و اصل کرد و بعضی  
 از اصحاب اندک تا اهل نزاع هر که مییافتند در راه را چنانکه در زیادت مدعی بر تمام قبل خطای بعضی و اسود و او را  
 که افاضی اندیشی و سخن درین حدیث در شرح مشکواة زیاده برین کرده ایم و الله اعلم تنبیه بر او که احمد انفراد  
 و شهرت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که در مقام جمع و جماعت و تفصل شفاعت علوم کرد و عرب قطع میکنند  
 او را ماضی شهرت چنانکه آمده است لکن نادانان تواند که مرا آنحضرت را لوی در دست باشد و او را لوار که  
 باشند افاضی الطیبه و صاحب هر ارباب از طایفه در فاضل التفوق حدیثی آورده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 گفت بجز رضی الله عنهما یا نه است قوی فلان که من اول کسی ام که خوانده میشود روز قیامت پس می ایستم من جانب  
 راستای عرش و بر پایه عرش و پوشانیده میشود حله سبز از حلهای بهشت بعد از آن خوانده میشود و انبیای دیگر  
 بعد از آنکه بر پس می ایستند بر دو جانب عرش و پوشانیده میشوند حلهای سبز از حلهای بهشت و اما در گاه یا پیش  
 امت من اولی آنهاست که حساب کرده میشوند روز قیامت پسر نبی است میدهم ترا که تو اول کسی خوانده میشود  
 و سپرده میشود لوی مرغان لوی حمد است که آدم و تمام خلق سایه بچونید سایه لای من روز قیامت و درازی تو  
 با کسی من مسافت نیز از مسافت سل است و نشان وی یا قوت احمد است و قبضه وی فقره سپید است و  
 هر دوی نیز او را سه گیسوست از نور یک گیسو در شرق است و گیسوی دیگر در غرب و سوم در سایه دنیا کتب  
 است در وی سه سطر است اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله

حقیقت او را می بیند

و در آن روز هر سطر از سالی و پنهانی وی نیز هزار سالی پس می بیند که تو یا علی بن ابی طالب و حسن و جانب راستان است  
 و حسین و جانب چپان تو یا آنکه می ایستد میان من و میان ابراهیم در سایه و پوشانیده می شودی حال از پیش تو است  
 کرده است این مبلغ در خصایص که سوال کرد عبد الله بن سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او است  
 محمد که حدیث صفت و سبب فرموده است حضرت طول سیره الف سنت الحدیث گفت خدا را پس اگر گفته است  
 حافظ قطب الدین جلی پنا که نقل کرده است محمد بن ابی بکر که این حدیث موضوع است و ظاهر است و در وجه  
 آثار و وضع و خدا و انرا است بحقیقت او را اگر گفته است که مسکین و غفار الله عن قول او خدا و انرا است بحقیقت  
 حق است و لیکن در اما و حدیث خیر همان باشد این صور واقع شده است خدا که در بیان لوح و قلم واقع شده است  
 که از هر چه است یا از انرا تو هست و در هر چه عرش و قعشه است که او عال اند که از گوش تا نو و در پیش مسات  
 و در هر سال در دو دایمی بقدر سال است و افعال آن و ایمان آوردیم با آنچه بصحت رسید و به نبوت پیوسته است  
 نقل آن از تاریخ و در آنچه خدا و است از ان و اگر از او اول است و واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم  
 حکم عقل کونه اندیش را که باستماله و استیجادان کند و تفویض می کند حقیقت امر از انجا که اگر دشمن در انجا که سخن  
 کنندان دیگر است و اگر معانی آنرا است و انجا که کمال قدرت قادر جواب آن میگوید و الله علم و صاحب معایب  
 گفته که در عرف عرب نگاه بیند و او را اگر صاحب جیش و رئیس و سرور و احتمال دارد که در دست خیر او نباشد  
 بازان و در تابع باشد و او را از خیر بود و حرکت وی و مال گردد بهر جانب که وی مایل است و در حال عرب  
 نیز در جواب نگاه بیند و او را اگر صاحب او منع نمیکند او را افعال بلکه میکنند بادی الله و قال و الله لا یق  
 نیست نگاه داشتن او هر کس چنانکه علی را رضی الله عنه در روز خیبر که بدو هم را بیت را فرود آمد وی را که دوست  
 میداد خدا و رسول خدا را و دوست میداد خدا و رسول خدا را و گفته افعال خدا را و پس و در غزوه موده آمده است  
 که گرفت است نخست جن جن ابی طالب پس قتال کرد کشته شد بعد از آن گرفت عبد الله بن روح پس شک کرد  
 کشته شد و گرفت بعد از آن خالد بن الولید و قتال کرد و فتح کرد او کمانال پس محروم شد که او را در دست قاتل  
 و رئیس جیش میباشد و الله اعلم بحقیقت حال و صل و تفصیل و تخصیص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بخوض کوفه و حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آن حضرت فرموده صلی الله علیه و آله و سلم حوض من  
 سافت یکماه است و گنیمات آن برابر است و آب شیرین تر از شکر و حجری بر در و با قوت است  
 سفید تر از شیر و در دایمی سفید تر از سیم و در بعضی روایات سفید از برف و بوی او خوشتر از مشک و کونای او

و صاحب آنکه در حدیث

اندر ستارای آسمان در گذار و وی قیامت از لور لور و در حدیث مسافت حوض مواضع مدیده و در احادیث  
ذکر یافته هر جامه از لای که منصرفان دیار است نشان داده و ظاهر آنست که آن مواضع را بر سر حدیث  
با قریب بدان و اگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد مسافت و گنایه از آن باشد بطریق تمهین و تقریب نه تعیین  
و تحدید و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت تکیل مدافعه و منافات نیست با مسافت کثیر و این طریق مسلوک  
شایع کرمانی است اینچنین توجیه میکند در مواضع مدیده و بعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شد اولا  
مسافت بسیر بعد از آن اعلام کرده شد متفاوت کثیر و تفصیل کرد حق سبحانه بر وی با تسامع آن نشانی  
تشیب پس اعتبار مسافت طولیه باشد و بعضی گمان برده اند که این اختلاف از اضطراب روایت است  
در روایت و لیس کذاک و الله اعلم و آمده است که عرض حوض همچو طولی است و عمق بنها و نیز از فرسخ است  
و آمده است که هر که پیشتر از آن تشنه نگردد و هرگز بعضی گفته اند که ظاهر از تیکلام آنست که تشنه از وی بعد از  
حساب و نجات از آنرا خواهد بود و در بر آنکه ظاهر از حال کسی تشنه نشود آنست که غدا بکرده نشود و با تشنه چه  
تشنگی و حرارت و حرقت لازم و تحمل و احتمال دارد که هر که مقدار است بر وی غدا بکرده نشود بجهت  
تشنگی و بعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم دو حوض است یکی در وقت دیگر در وقت  
و هر دو با کوتر میگویند و شیخ این خبر گفته که کوتر نهری است داخل جنت و آب او ریخته میشود در حوض و حوض  
را که کوتر میگویند از جنت آنکه مدورده میشود از آن و در بعضی روایات آمده که هر که بر پیغمبر یا حوضی است بر  
قدر فضل و توبه وی و اگر این ثابت شود پس تخصیص به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن کوتری است که ریخته  
میشود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده نه شده است مثل آن هر غیر را از حوض او صلی الله علیه و آله و سلم  
و واقع شده است انسان بدان بر وی در سوره انا اعطیناک الکوتر و شهور آنست که حوض مخصوص  
آنحضرت است و از قریب نقل کرده شده است که در احببست بر تکلف علم آن و تصدیق بدان زیرا که حق سبحانه  
تعالی تخصیص کرده است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حوضی که شربت شده است منقذات آن و صاحبان دین  
صحیح شمرده که حاصل میشود بجمع آن علم قطعی در روایت کرده اند از آن صحابه رضی الله عنهم از صحابه اربعین  
برخی نفر و آمده است و است و همچنین زیاد به نسبت و تقیه در غیر صحیح است روایت کرده از صحابه تا بعضی  
مانند آن و بعد از تابعین اشعار انصاف آن و اجماع کرده و سلف و خلف بر آن و در روایات مسلم از  
ابو هریره در حدیث شریف آمده که دار و میشود برین است من بر حوض من و من میراثم مردم را از روی او

و این طریق است

حقیقت آنکه حکمت در اندک آنحضرت مردم را از عرض خود انست که ارشاد کنند بهرست را بچون پیش خود پس  
 این از جمله انصاف آنحضرت است در رعایت برادران خود نه طرد و نه دفع از جهت نیک و خود چه جای انست و  
 آنحضرت اجماع را از حد وین و حجتی للعالمین است و احتمالی دارد که براند کسی را که مستحق نیست خیر از او در حد  
 نفسی انداخته اند و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم عرض مرا چه را بر کن است اولی در دست  
 ابی بکر صدیق ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست عثمان ذی النورین و رابع در دست علی مرتضی  
 رضی الله عنهم اجمعین پس هر که محب ابوبکر است و منصف است عمر را آب نمی نوشاند و ابوبکر و سید که محب  
 علی است و منصف است عثمان را نمی نوشاند و را علی روایت کرده است این را ابوسعید و شرف البقیع و الفضل است  
 که نقل فی السبب اللدنی و مشهور است که ساقی کوثر علی مرتضی خواهند بود و فرمودی رضی الله عنه  
 که هر که دشمن دارد ابوبکر را هرگز ننوشانم و از اناب وی و الله اعلم و صلی و تفصیل آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم شفاعت و مقام محمد و قال الله تعالی عسی ان یجیبکم ربکم من الله و عسی ان یجیبکم من الله  
 انما و انما یجیبکم من الله و عسی ان یجیبکم من الله و عسی ان یجیبکم من الله و عسی ان یجیبکم من الله  
 نقض دعا است و حق سبحانه اگر مست از آنکه در طبع اندازد و امیدوار کسی را و باز ندهد و محروم گرداند  
 از آن و پسرده شدن این مسوود و مقام محمد و گفت آن مقام شفاعت است و گفت آن ایستادن است از  
 زمین عرض در مقامی که نمی ایستد و آن پنج یکی از غیر او و یک یکی از خود او و آخرین و مانند این آمده  
 از کعب احبار و حسن بصری رضی الله عنهما و در روایتی آمده که آن مقامی است که شفاعت میکنند خود را  
 و آن فرمود که خیر گردانیده شدم من میان آنکه آورده شود نصف امت من و بهشت در میان شفاعت و  
 اختیار کردم من شفاعت را زیرا که آن اعم و اشمل است و فرمود ایماکان می برند که شفاعت برای متقیان خواهد بود  
 نه بلکه برای گناهکاران و خطاکاران خواهد بود و در او این شفاعت برای دفع عذاب است اما از برای رفع  
 و بجات متقیان نیز خواهد بود و صاحب مواهب لدنی از و احادی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران  
 را که مقام محمد و مقام شفاعت است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تفسیر آن مذکور فرمود و مقام محمد و مقام شفاعت  
 است و فی الامتی و از این آن خطیب که مراد بدان امام محمد بن زکی است نقل کرده که گفت لفظ محمد و شرف است  
 بآن زیرا که انسان که محمود میشود و شرفی است که محمود پیدا را احادی و محمد پیدا شد مگر با تمام و مقام شفاعت  
 مقامی است که انبیا می عظیم میرساند آنحضرت بر خلافی پس میگویند و را و شما میخوانند بر کسی اگر چه آنحضرت

و صلی الله علیه و آله و سلم در مقام شفاعت

عمود و در دنیا به تبلیغ احکام و تعلیم شرائع اما درین موطن غریب همه کامل مانع عظیم میسر شد زیرا که سعی و محلیه من  
از عقاب اعظم است از سی در زیادت ثواب و اعتبار و ایشان در وضع خیر فوق اعتیاج اوست و در جلب بایستی  
تخصی نمایند که در تفسیر حجت بنابر جمیل انعام باشد باینکه و آنکه بر انعام باشد شکر است که نیست بخلیم نعم از حیثیت  
انعام نعم هر یک فرد شکر است مراد انعام اینها آن محمد پیش وی مخصوص با انعام است و لیکن آنکه بزرگان باشد  
و اگر چه مراد شکر باشد از انعام نیز صورت دارد و چه وی صاحب اصطلاح است میسر دارد که اصطلاح کند بر هر چه  
خواهد و لیکن آنچه آمده است که در راس الشکر دلالت دارد بر آنکه محمد فردی است از شکر بالاتر از افراد دیگر پس این  
سخن آنکه نسبت بیان محمد شکر عموم و مخصوص من وجه است فردی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محمود و ثنی علیه  
است و در اهل نقیض و کمالی و عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گرداند او را پروردگار و وی جل و علا در آن  
خاک انداخته است که ایستاده بیکر او را پروردگار و بی یمن عرش و در دروایتی بر عرش و در وایتی بر کرسی می سپارد  
بوی کلمه حجت و میسر بدست وی و او را محمد و شفاعت یکی ازین کمالات است که میسر شد و وی نقیض عظیم خلایق  
را پس اگر مراد بتمام محمود مقام آنحضرت دارند در در قیامت و ظهور و چه او را فاد که او بر خلایق شامل  
شفاعت و جز آن نیز درست باشد و در وایتی غریب از میانه آمده است که حق جل و علا می نشاند آنحضرت  
را با خود بر عرش و مراد بتمام محمود این مقام است و راجعی گفته که این قولی روی و در حش و بیعت است هم از روی  
انعام و هم از روی معنی اما انقطاع حجت آنکه بیعت یعنی بر آنکه بیعت من است و این خدا جل و علا است و در ایتیه  
مقام او و گفته است نه مقود محمود اما معنی پس از جهت آنکه اطلاق جلوس بر رب العزت تعالی و تعین و تعین  
رسولی صلی الله علیه و آله و سلم با وی ستارم مکان و وحدت و جهت است گفته شده مسکین شته اند فی مقام لحدق  
و البقیس نمی نمایند که اگر صحیح باشد اینها شایسته است خواهد بود و اولی با آنکه در تادیل سنوی علی العرش  
گفته اند و معنی غنیمه است که در عذر یک و عهد یک مقتدر و جز آن گفته اند که ان از حیثیت و وجه و تشریح  
است نه در مکان شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که قول مجاهد علیه السلام بر عرش مر فزع نیست از جهت نقل و  
نه از جهت نقل اشارت است یا آنچه گفته شده و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت می نشینید بر عرش الله تعالی  
بر کسی پروردگار در پیش و دوستی این نیز مجول بر نقلی منی مذکور است و حاصل تمام نیست که حضرت  
جیب بن قنبر را در مقام میاراد که سبک پس از خبری و حاصل نیست و در نزد قیامت حکم خدا است و در آنجا  
دی هر چه راست اما آنکه الله عز و جل را در شفاعت و در شفاعت از آنس و ابلیس و بر هر چه که

نعم

نعم

نعم



و در کتب دسترسه و غیره که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم من سید آدم بیانم روز قیامت می و پانصد  
که از حیث این حج میکند خدا تعالی اولین و آخرین را و در قیامت پس بر سر مردم را از هم و علم و اندوه که داشت  
می آرند و بر می تواند بر داشت باران را پس میگویند آیانی بنید که در چه محنت افتاده اند شما آیانی مگر یک کسی را  
که شفاعت کند منهارا بسوی پروردگار پس میگویند بعضی از ایشان عرضی را انگیزد آدم است که پدر شماست  
می آیند بسوی آدم و میگویند ای آدم تو پدر تمام آدمیان پیداکردی از خدا تعالی بدست خود و میدویدی روح خود  
و صاحب گردانید برای تو فرشتگان خود را و ساکن گردانید در بهشت خود و تعلیم کردی را اسای هر چیز شفاعت  
کن ما را نزد پروردگار خود آیانی بینی که ما در چه عالم و چه شدت و محنت رسیدیم ما را تا آنکه ما مست و بی تو  
دارا از جای پای پس میگویند آدم علیه السلام بدستی پروردگار ما غضب کرده است امر و غضب کرده است امر و غضب کرده است امر  
تا ندان غضب پیش ازین و نمیکند بعد ازین و ای کرد ما را از خوردن درخت و بهرمانی کرد نفس نفسی بریده و زیاد  
کنید بسوی غیر من برید بسوی نوح علیه السلام پس بیانید بسوی نوح و میگویند نوح تو اول رسولی که  
فرستاده شده بر زمین و تحقیق نامیده است پروردگار تعالی حرا عبد الشکر آیانی بینی بحالی که ما در عالم  
نی بینی چه چیز رسیده است ما را از شدت آیات شفاعت نمیکند ما را بسوی پروردگار خود پس میگویند نوح علیه السلام که  
پروردگار من غضب کرده است امر و چه چاره که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی میاید کند نوح خود را که  
که سوال کرده بود پروردگار الهی علم و سخبات بسو در روایتی یاد کرد و عای خود را که در حق است خود را که در حق  
شدند برید بسوی امر ایچ خلیل است پس باید زوایا را هم و گویند تو پیغمبر خدائی و خلیل الهی از میان این خلق  
شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود نمی بینی که ما در چه محنت افتاده ایم پس گوید یا بل هم علیه السلام پروردگار  
من غضب کرده است امر و غضب کرده است امر و نخواهد کرد و بودم سه و روح که ذکر کند آن در بهشت را  
نفسی نفسی برید بسوی غیر من برید بسوی موسی علیه السلام کلام الله کلام کرده است پروردگار تعالی یاد و نزد گردانید  
است او را در راز فضل پس بیانید موسی را و میگویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدا تعالی ترا به  
رسالت خود و کلام خود بر مردم نمی بینی تو که در چه محنت افتاده ایم ما شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود  
پس میگویند موسی علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امر و که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و فرستیم من  
شفاعت و گشتم نفسی را که امر کرده شده بودم گشتم آن نفسی نفسی برید بسوی غیر من برید بسوی غیر من  
روح الله و کلام است بیانید پیش را و میگویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلام که او کلام کرده است او را بسوی هر کس





از رسول دیگر نیز چنین رواه که در آن روز بر قرآن نیز خوف و حول و گدازد الا بالی ما باید که طلب سلامت کنند  
 و در اینجا آمده است که ملائکه نیز بر دو جانب صراط باستند و وعاکفند باریب سلم سلم و این بر عادت ایشان است  
 که همیشه برای مؤمنین دعا و استغفار میکنند و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که سافت صراط با فرود  
 نیز از سالی است پنجاه رصود است و پنجاه از سهو و پنجاه از بر بار و هموار میکند و از وی شخصی که لاخو نیز از زیر  
 خدا نباشد و مشهور است که صراط نیز تراست از شمشیر و باریک تراست از موی و در حدیثی آمده است که بعضی  
 مردم آنچنینست و بعضی مثل داوی و سبع و این آنچنان است که میگویند که طول قوف مختصر نیست مقدار پنجاه هزار  
 است و بعضی مثل داوی و سبع و این آنچنان است که میگویند که طول و آثار ایمان آتیه است که چون استوار شود  
 در میان فرموده و کند و آنچه پس آنحضرت از شدت اشفاق بآرد از بلند گوید و بر پستی استی سوال کنید که از فرود  
 و خفاط را که دختر نیست و این مبالغه غالب است تمام است از آنحضرت و در باب است و استعلا می ایشان از حدیث  
 معلوم میشود که مال محبت و اتحاد و ظاهر زهر اسلام الله علیها بنفس شریف ری صلوات الله علیه و آله و سلم و در حدیث  
 ابی هریره آمده است که سیکه نیک و بد صدقه را میگذرد بر صراط و در حدیث کسی که سحر خواند است که نام است  
 او را خدای تعالی بروج و رحمت و گذشتن بر صراط او اما حیزان که در سوال و حساب بد است و در حدیث  
 آمده است که نهاده میشود و پشت راستای عرش و در رخ و چپای وی چهار زبان آفروده شود میزان و نهاده شود  
 گفته حسات مقابل پشت سیات مقابل دارد از این عباس رضی الله تعالی عنهما آمده است که گفت فرمود آنحضرت صلوات  
 و اگر حکم چون بنواهند که حکم کرده شود میان فلان نه اسبند که است محمد علیا اسلام ماست دی و در روایتی که  
 است امیر و پیغمبر ایشان پس را بسته ده چشم من و پیروی کند و را است من غیر محلی را از فرود سب که را بد و بشود  
 است از راه او چون بی بنید و دم فضا است و در دنیا این است را میگویند که نزدیک است که این است همه چیزان باشد  
 و بصیحت رسیده است که نخت چیزی که حکم کرده شود قضیه چون است و راه انجاری و نیز بر خجسته رسیده است  
 که اول سوال از نماز بود بطریق بیان و در حدیث آنست که در عبادات اول سوال از نماز بود و در مقامات از  
 خون و در روایت فاسی آمده که اول و پنجم حساب کرده میشود و بعد از آنست و اولی آنکه که در پیش روای علمسان  
 و دم است و در مضمون این حدیث اشارتی به بعضی از اشیاء که در ظاهر است و بعضی از اشیاء که در باطن است و بعضی از اشیاء که در ظاهر است  
 و حساب نیست ثابت نموده است و در خون حکم میان مردم است اگر هم در نماز هم حکم نموده و یک نفر در نماز است  
 است و میان بندگان یکدیگر نیست فافهم و آمده است که از آنکه نمیشود و قدم بزرگوارش تا آنکه پسند میشود





آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد مرا جبرئیل پس گفت دست مرا در نمود و در بشت را که امت  
من از آن در می آیند پس گفت او یک روزی الله عزای کاش میبودم می دازین میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت  
اگانه باشی بدستی تویی یا یکراول کسی که می آید بشت را از آن است من دازین حدیث معلوم میشود که این بشت را بابی است  
مخصوصی که می آیند از آن باب سائر امت اما در حدیث آمده است که هر جنس از اعمال را در می مخصوصی است که  
می در آیند از آن چنانکه علیان از باب الصلوة و جهادان از باب الجهاد و باب روزه و امان از باب امان و باب  
و در باب که حضرت رسول الله علیه و آله و سلم از آن و سایر باب الرحمة و باب التوبة گویند و در بشت لیکن نمی می آید  
که بادت میکند و این یکم من و او را چه میکند تو چه چیزی تویی پس میگوید من زنی ام که هر کس درم و ششتر بر میان یعنی  
بیهوشم و شوشم و دیگر نکردم و پرورش کردم و فرزندان خود را که شمیم شدند و راه ابوعلی و در وایت لا باس بهم و  
قالی الحمد لزی اسناد و حسن انشاء الله تعالی و معنی مبارزت کردن یعنی می در آید با من یا می در آید و در پل من  
و گویای می در هر این بشت را از او کاشی التسیم فی الخیة که داده اش را با صبحه السیاهة و الواسطی را داده انجاری من  
حدیث سهل بن سعد و بعضی ملکا گفته اند حق است بر هر مسلمانی که بشنود این حدیث را که عمل کند بر آن تا باشد  
در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بشت را که ام فرستاد و در بشت افضل ازین است و در در بشت  
گفته اند که گشتان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که در بشت میگفت خوی را که نمی فهمند امروزین خود را تعلیم میکند  
و تجسید میکند و ابدا و الاخصیال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ابوسبیر و فضیله در حدیث رفیعه چنانکه در حدیث  
مشهد است در حدیثان امام است چون الواسطی و الاخصیال و الرفع و رفیعه روایت کرده است مسلم از حدیث  
آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من اول کسی ام که گشاده میشود و بر او می در بشت لیکن زنی حتی آید  
عبد الله بن عمر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون بشنویید مؤذنین را بگویند یا بخوانند یا بگویند بعد از آن در و  
میفرستید برین و هر که بر و در فرستد برین یکبار و در و در فرستد بر و خدا تعالی و به بار است سوال کنید خدا را برای  
من و سبیل زبر که آن فرستای است و در بشت که نمیدرود می فرستد که یک بنده را از زندگان خدا و امید میدادم که  
باشم من آن بنده پس کسی که سوال کند بر آن سبیل فرود آید بر بالای دی و شفاعت گفته اند که و سبیل نام  
ای فرستای است و در بشت آن فرستد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در بشت دوی فرستد  
تر بشت است و در بشت که سبیل فرستد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در بشت که سبیل فرستد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
گفته اند که سبیل فرستد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در بشت که سبیل فرستد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

غرت محل جلالت پس گویا عبادی است که قریب جنت میشود وی در هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
اعظم خلق است از روی عبودیت هر چه در دگر را و عارف نزدیکان زمین مردم است بجز سجدانه و سخت ترین  
ایشان در حیثیت و محبت منزل اما قریب منازل و عظیم تر باشد بعد از او چه وی اعلی باشد در بیست که از اقالوا  
گفت بنده سبکین خضر الله بجز العلم و البعین که وسیله در لغت سبب است آوید بود وسیل نزدیکی است بجز می  
یقال وی الله و توسل اذ القرب الیه یعنی گذافی الصراح پس غلام آنست که مراد سبب است و او نیز باشد  
ساخته جلیلان توسل و قریب جو به هرگاه غرت و باعث نجات شفاعت گردد و چنانکه حدیث است یا شریک  
در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت می دادند و بیست و در دعای نزدیک عرش و در دعای دور در رب کفا  
و امرت بسوئ و وسیله برای آنست که تا بیاید اهل این دعا و سوال ثواب جزیل و قریب و جلیل و زیاد و یاران  
رضای حق و شفاعت رسول می و بعضی گفته اند که حق سبحانه تقدیر کرده است آن منزلت را بر اسرار آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم با سیاب که یکی از آن دعا است مراد را بوسیله بقا بجزیره که ایضا اندر بیست و  
از بهی و ایمان که افعال صاحب الوهب و حق جهان خدای است و کمال آن در تبار حق تعالی برای جلیل و دور  
کردم است او را باین موقوف و سبب پرسوال و در علم است نیست و فائده دعا و سوال ایشان همه ایشان  
راجع است چنانکه در فرستادن صلوة هر روزی آمده است صلی الله علیه و آله و سلم این کلام در وسیله خود اطلاق نیست  
پس آن مرتبه زائده است بر سایر خلاقی و احتمال دارد که آن نیز منزل باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه در جزی فیومین  
آنست و در حدیثی است که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سبب در جاست نزد  
خدا که نیست فوق آن در پس سوال کنید از من وسیله را رعاها محمد بنی المسند را بایت کرده است می در حدیث  
از علی رضی الله عنهما زنی صلی الله علیه و آله و سلم گفت دخی که سوال کنید خدا را سوال کنید برای من وسیله گفت  
یا رسول الله که سكونت بکنند با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از این مآتم از حدیث علی رضی الله عنه  
آمده گفت بر من کوفه ایها الناس و در بیست و در اولوست یکی سفید و دیگر زرد و تمام بگو و از اولو سفید است  
خدا را باین تادیه از غیر است هر بیت از وی سهیل است و اسم او وسیله است و آن براسه است صلی الله  
علیه و آله و سلم را بلبیت می و اولو اصغر مانند آن است و این براسه ابراهیم و اهل بیت است علیه السلام  
و از این عباس و تفسیر کریم و سوسن و بطیکه یک فرم می آمده فرمود در بیست نیز از قصر است و در حدیث  
چیز است که می یا بدو و از ادراج و خدام رواد این حریر باین عباس آمده که گفت ششصد و از ادراج





او و گردانیدن او را امام مکرسی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل صلی الله علیه و آله و سلم  
 بفرستاده و اینها را حاجت نمیدانند که خود را بپوشانند و بگویند که ما را خود قطع نموده است  
 خود را بپوشانند و بگویند که خود را بپوشانند و بگویند که ما را خود قطع نموده است  
 تا اواخر شود در آن شب گفت جبرئیل علیه السلام که حاجت فقال اما الیک فلا و گفته است ابو بکر بن خراک  
 خلعت صفائی بودت است که موجب اختصاص است و تجلیل را بر او و بعضی گفته اند اصل خلعت محبت است و بعضی  
 اشتقاق و الطاف و ترفیع و تشفی و تحقیق بیان کرده است آنرا اختصاصی در کتب جمیع خود قبول کرده و قائل  
 است بود و انصافی سخن بنا بر اینست که قلم فیض که به تو بگویم پس واجب گردانید الله تعالی بر محبوب را که بر او فرموده کرده  
 نشود و بگویند که آن بود محبت انوی است از نبوت گاهی عداوت نیز میباشد چنانکه فرموده است این من از اهلکم  
 با و لا و کم عدا و کم صیغ نیست که باشد عداوت با محبت پس تسمیه ابراهیم و محمد علیهما السلام در اسلام  
 بهجت اطلاق ایشان باشد پس خود را وقت حاج خود بر وی تعالی و انقطاع الله از مساوی وی  
 و از ضرب از مساوی است و اسباب باز یادت اختصاص از و تعالی را ایشان از و تعالی را ایشان از و  
 ایشان و در آمدن اسرار نیست و مکنون غیب و معرفت در خلال بواسطه ایشان با انصافی تعالی  
 را ایشان را و انصافی قلوب ایشان از مساوی خود تا در نیاید عدل وی مساوی و این است نزد  
 ایشان قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گویند که منتهی اخلاص است با او که خلیل و مکن اخوة الاسلام  
 باقیه ذکر کرد این همه را قاضی عیاض و مشرک گردانید خلعت در بیان محمد و ابراهیم علیهما السلام و ملازمین  
 صفات که در معنی خلعت مذکور شد اثبات کرد و اشتراک آنرا در میان ایشان در سید و عظیم و فخر و کرامت و  
 بود بود و اشتراک از جهت فضیلت وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه نبوت و رسالت و خاص و لوازم آن نبوت  
 میان سایر انبیاء و رسولان و لکن فضلنا بعضهم علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند و گفته اند  
 از باب قلوب که در جملات ارفع است یا در محبت پس گردانید الله بعضی بر او و بر ابراهیم پس نمی باشد  
 که خلیل و نبی باشد مگر حبیب لیکن مخصوص گردانید الله ابراهیم خلعت و محبت و بعضی در تفسیر  
 است در حقیقت و انفاقی است و حال آنکه اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص بعضی  
 گفته که در جملات ارفع است و اجماع کرده و قول وی صلی الله علیه و آله و سلم و گویند که منتهی اخلاص  
 پس این گفت غیر از خلیل و حال آنکه اطلاق محبت بر فاطمه و پسران شریف و سامه و حبیب ایشان



به و این سخن ظاهر است احتیاج بر بیان ندارد و اکنون باید دانست که مشهور میان جمهور آنست که حقیقت  
ایمان تصدیق است به نبوت و رسالت آنحضرت و جمیع آنچه آورده از پیش خدا گرفته و مطابق این تصدیق  
شهادت بلسان یا نگه وی رسول خداست و چون جمع گردد تصدیق بقلب و لفظ بشهادت تمام میگردد  
ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبداللہ بن عمر آمده است امرت ان اقاتل الناس حتی تشہدوا ان لا اله الا  
وان محمد رسول اللہ و در آنست که تصدیق کند شهادت دهند و لیکن برای تمام بودن شهادت و بیان کفایت  
وی در حکم بران در ظاهر تخصیص کرده اند شهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود قانا فعلوا لک تصدیقانی و ما سلم  
و هو الہم الا تعادوا حسابہم علی اللہ و مقصود از حدیث جبریل نیز بیان هر دو خبر و ایمان است که شهادت است  
و تصدیق و لیکن بقدر آن تصدیق با ایمان کرد که در معنی لغوی بوی یکی است ایمان و در شرع عبارت جمیع تصدیق  
و شهادت است مانند آنکه لفظ شهادت نیز در کار است باز بک اجاب بلسان با موافقات قلب که معنی شهادت  
کافی است و لهذا اجماع است بر آنکه قائل لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ خداست ما من است بل لفظ شهادت اگر چه  
تلفظ بدان اولی و افضل باشد و تفصیل تمام آنکه در نچاه چهار حالت است یکی آنکه تصدیق با قرائن شود  
و این حال محروم و کامل است دیگر اقرار بر زبان بی تصدیق قلب مذموم و مردود که در وی اصل ایمان نیست  
و این را اتفاق گویند که انج و اشخ و اخبت النوع کفر است و صاحبین در ذکر این امر حالت مذموم  
آنکه تصدیق باشد بی شهادت و این دو قسم است یکی آنکه تعجب تصدیق کند پیش از اسراع وقت شهادت  
و ایمان دهد و در دنیا اختلاف دارند بعضی بر حرمت خود و قول آنکه تمام ایمان بر نفسین و اقرار است و آنستند  
از راه بعضی مومن مسنون جنت می دارند از جهت قول رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یخرج من النار من  
فی قلبہ شغال فذہ من ایمان یس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه در قلب است و جای دیگر این را فرمود لا تنفقت قلبہ  
و فرمود حق سبحانہ و علما بدخل الایمان فی قلبہم پس عمل ایمان قلب را داشت و عین ایمان جوین است تعجب  
خود غیر عامی و غیر مقصور و ترک شهادت با اختیار و نیست و نیز و انصاف حال این شخص عمل خلاف است  
و اگر اکتم باشد و کلم طبیعت قدرت بر اختیار ندارد و آنجا خود اتفاق است بر قبول عذر و فرقی که خدا باشد  
در وجودش ظاهر نیست و اگر این محروم در نیامیم بایستند و قائل بوجود ایمان نشود و چاره سخت لیکن  
خلاف قول اهل حق نیست و حالت چهارم آنکه تصدیق بقلب کند و حلت و حرمت یابد و علم بر ذم شهادت  
داشته باشد و لفظ نکند و شهادت ندهد و در خود اگر چه بگوید یا خدا این نیز اختلاف دارد جمعی میگویند که وی

مومن است زیرا که صدق است و شهادت از جمله اعمال است پس در ماضی باشد تبرک انچه که سایر اعمال برین سبب  
حق و ایشان بگویند که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و افزای شرط اجزای احکام ایمان است  
نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن غایتش احکام کنیم از جهت عدم جزو تصدیق اما در واقع مومن است از جهت  
وجود تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چنانکه لسان و جبین را کمال و پوشیده نماند که این بر تقدیری خواهد  
بود که منافق تصدیق چیز دیگری برتر نمیدارد و منافق حکم یا ایمان صورت ندارد و از جهت عدم تحقیق تصدیق و  
بعضی گویند که صاحب عقل مومن نیست تا مقادیر نگردد و اندک قلبی را بشهادت لسانی زیرا که شهادت  
اش از عقده است و التزام ایمان است و در شرط است بعد و تمام نمیشود تصدیق با وجود فرصت و مهلت  
مگر شهادت و زبان ترجمان قلب است و فرق است ایمان فعل است بیان فعل لسان و سایر افعال نعم حالت  
عدم قدرت و دیگر است و گفته اند که صحیح همین قول است که نقالی فی الشقاق و اندک علم و در اینجا قسم دیگر است تصدیق  
و افزای دارد و لیکن چیزی از اینجاست که از انعامات کفر ساخته است مثل شذرات و سجده صتم اگر امارت  
بودن دلیل قطعی از شایع ثابت شده و از کتاب آن یقین و جود پذیرفت باید که کافر باشد از جهت حکم شرع  
ایمان در کلام بعضی متصفین واقع شده است که کافر است بجهت ظاهر بعضی از کافر شرعی گویند و بعضی  
کافر حکمی خوانند و این سخن بجهت آنست که اگر چون شایع حکم بکفر کرد و ایمان را در معتبر نبود و کافر باشد حقیقت کفر  
ثابت شود که شایع حکم بکفر ظاهری ظاهری کرده بکفر حقیقی نمیشود بجهت حاکمان و فقهاء و اندک علم خود را نسبت  
نفسا الشبه بکفر کنیم و در کلمات علوم و بقیع از افعال و کلمات حکم بکفر کرده و چنانکه مگویند غیر خدا اندک پروردگار را گویند  
این نام سخت است بگویند چیزی برای خدا میده و امثال آن از آنچه در کتب ایشان مسطور است و بعد از این  
درین باب آن ایمان بگویند اینها مظهر کفر و موهوم آئیند که از اینجا لازم می آید اگر آن معنی موهوم و مظهر کفر لازم  
سبب کفر کرده در مثال اهل قبله گذاردند سبب ایشان کفر لازم می آید اگر از التزام کنند و تبیین نمایند که انفس  
میشوند اگر آنرا تبیین کردیم جهت اسناد و دلیل و شبهه که دارند و دعای حقانیت آن کنند کافر نشوند پس  
سبب از کفر اهل قبله یعنی برین احتمال است نعم اگر ثابت شود که آن افعال و اقوال از قبیل امارات کفر است  
حکم بکفر تا بیان باشد نه بجهت لزوم کفر و اندک علم بالصلوب و کلام در این باب ایمان و تسلیم و تبیین زیادت  
و تفصل بسیار است و کلامم مکرر است و تحقیق درین باب آنست که زیادت ایمان و تفصل آن  
زیادت عمل و تفصل است و هر که فاعل نیست بذل عمل همان قول زیادت و تفصل ایمان



اسلام گفت و اما که رسول خدا ص و ما نهنگ نمافانته او گفته اند الطیور الطیور فی الزمان و الرسول فی سنة  
 و قبل الطیور الله فیما خرج علیکم و الرسول فیما یفکرم گفته اند طاعت کنید خدا را بشهادت بر بوبیت او و رسول  
 را بشهادت نبوت او و این طاعت و طاعت و طاعت است و محبت مورث محبت چنانکه در فصل محبت پدید و قال  
 سبحانه و تعالی قل انکم مجنون الله فاستجوابی بیکم الله و یخیرکم ذنوبکم و این آیه کریمه شریفه را آیه الهیة نامند  
 گفته اند که دعوی کرده و فوی محبت خدا را پس فرستاد خدا تعالی که بگوای محمد ای حبیب من اگر دوست میدارید  
 شما خدا را متابعت کنید و طاعت کنید خدا را که آن طاعت خداست که دلیل محبت خدا نیست پس اگر متابعت  
 من کنید محبت خدا نشاید بلکه محبوب اگر دیدید معارفت من گردید در مقام حبیبی و توانید که معنی آن باشد که اگر دوست  
 میدارید که دوست دارد خدا شما را پس متابعت کنید در نادوست دارد شما خدا را یا بیکه محبت خدا مشروط است  
 با تابع رسول خدا و مشروطی شرط و وجود دیگر و با تابع مورث محبت است و طاعت او است پس با تابع هم  
 شرط محبت است که انتقام و مستلزم انتقام است و هم طاعت محبت است که وجود او مستلزم وجود او است و  
 لا بد این محبت که محلول متابعت است و موجود دیگر و بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط است در او و  
 مقدم است بر وی پس مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت بیکم الله بدان است فاقم حال  
 تعالی فانیما باشد رسول الله الامی الی یومین باشد و کلماته و اتوجه بیکم تشهدون ایمان که بیکم رسول وی و  
 متابعت کنید رسول را با میباید آنکه بدایت با سیدیمراط مستقیم که از طریق است پس طاعتی است از او و خیر است  
 ایمان بر رسول و اتباع وی تنبیه بر آنکه کسی که قصد حق کرده و او را اتباع نکرد و از انجم شریعت وی و فطرت است  
 اگر اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واجب باشد مگر  
 آنچه تخصیص کرده است و قبل و قال سبحانه فلا در یک لایوشنون حتی بیکم که قبلاً شجر بنیم سوگند نموده و بگویند  
 تعالی بآن پاک خود و میفرماید سوگند بر پروردگار تو ای محمد ایمان نمی آرند ایشان تا آنکه حکم سازند ترا در چیزی  
 که تخلف و مخالفت میان ایشان ختم لا یجدوا فی انفسهم حراما تغضبت ایتیه نمایند و خود فکلی و شک شبیه از  
 آنچه حکم کرده و تو سلب السلیما متقا و شوند برای تو نظایر و باطن این اشارت بر تیرا علی از طاعت خیرت الهی است  
 که راضی باشد بیکم رسول و ظاهر و باطن خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آنکه تعیین دانند که آنچه حکم کرد  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احق است و بعد از آن در باطن خدشه و خلجان نماند و این را مقام رضا  
 و تسلیم گویند که قول وی سبحانه و قال لربی اسلم قال سلط رب العالمین شاری بلان است و در نظر ثانی است

صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است بر شما باد که لازم گیرید و حکم گیرید بر سنت مرا دست خنقار استندین همین  
که مورد و آید بنور از حد ثبات امروز را که هر یک بدست و هر بدست ضلالت است و در حدیث جاری می باشد  
که این زیادت آمده که ضلالت در راست و در حدیث ما کشته رضی الله عنهما آمده است که اگر اخفرت صلی الله  
علیه و آله و سلم چیز را عمل کرد و روی بر خشت پس تنزه کردند و روی چستند انسان قوی و ترفع نمودند که عمل بر  
خصت کنند پس سید این خبر را بخفرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بنا گفت بر خدا و گفت چست حال قوی  
که تنزه میکنند از آنچه من میکنم پس بنما سوگند بدستی من و اما ترین ایشانم بنما و رضای او دست ترین  
ایشانم از روی خوف و خشیت یعنی من با وجود این علم و خشیت عمل بر خشت میکنم پس باینکه حق همین است  
و مقتضای حکمت همین و در تعلیم است که نقش صلی الله علیه و آله و سلم در دین و دنیا است چنانکه آمده است که خدا دوست  
میدارد که عمل کرده شود بر خصلتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بر خصلتهای او اگر چه عمل بر خصلت افضل  
و ارفع است ولیکن گاه گاهی عمل بر خصلت نیز مجرب در غوب می باشد و میل خطه ترفیه و ترفیع و تفسیر است  
حکم غریب است و در حدیث دیگر آمده است و الله انی لا اشاءکم بانتم تاتواکم لکنی اصوم و اقصر و اصلی و ارفق  
از تنزیل شافرن غیب من غایب می شود فرموده است اخفرت صلی الله علیه و آله و سلم عمل خلیل قی سست  
خبر من عمل کثیری بدست و فرموده سیکر زنده گردانید سنت مرا پس تحقیق زنده گردانید و سیکر زنده گردانیدم  
باشد با من زنده آمده است که سیکر تسک کند بسته من نزد فساد ائمه من باشد و را اجر صد شهید و  
آمده است که تسک سبب بهتر است از احداث بدست یعنی اگر چه بدست من باشد چنانکه احیاء و ابغلا و فیلو و شلا  
چنانکه در سنته واقع شده است از تبار باط و در سه و میر خفا علی آن با علی تمام قرب و وصول برکت  
انوار است و صلی الله علیه و آله و سلم و هر یک است که در موم و مرده و بدست غیر سنته است و آنکه چنین باشد  
الکافری حرج نیست بود از بدست حسن میگویند آن جایز است از جهت رعایت مصلحت و حکمت  
و گفته اند که بدست که واجب است فعل آن مانند تعلم حرف و خود علوم الهی که نبود و زبان نبوت با تحب  
مثل بنای باط و طارصل و باع خبر و باع مثل سیری و زنی باقی کرده و حرام و اقامت سنته اگر چه خلیل و  
مخبر با علی و ارفع نیست از بدست اگر چه کثیر و کثیر بود و منفعت و مصلحت در آن باشد انوفین آمده اند که بدست  
عمال عربین بعد از خیز و شسته میبوی و ای اعمال بله خود و کثرت انصوص در آن آیا گیریم ایشان را بطنیه نام آوریم  
ایشان را بطنیه چنانکه سنت است پس نوشت عمر ایشان بگیرد ایشان را بطنیه و بدینچه جاری شده است بر آن





رضی الله عنه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که تقدم کرده پیش وی در نماز بگذشت تا آخر کرد اگر چه آن تقدم باذن  
 و آنرا آنحضرت بود گفت نمیدرسد بوفان را که تقدم کنند پیش رسول خدا و کارسانید را این ادب و قائم مقام  
 و اما که دانید بوزنی و بجای رسانید که بکسین نزد خداوند جلایا است با آنحضرت که بلند کرده نشود آواز را  
 مراد از آنجا که هر یک بکینه بعضی را و بلند میکنند و آنجا که بلند میکنند بعضی را و نمیزانند بنام بلکه تعظیم  
 کنند و توفیر نماید و گویند یا رسول الله یا نبی الله و آنرا نازل شده است حدیثی که میگوید در قومی غیر ایشان که آمدند  
 و ایستادند بر آنحضرت و نماز کردند که با آنحضرت است و ایشان را خدا تعالی و گفت اکثر مردم را تعظیم  
 و بعضی گفته اند نزل کرده است آیه ای در شان الی بکر یعنی الله عنه که اختلافی داشته و در بیان ایشان  
 پیش آنحضرت تا بلند کند آواز را و بعضی گفته اند که نازل شد در حق ثابت بن قیس بن ثمال که در گوشه های  
 وی کرم بود و بلند کرد آواز را پس شست و دهان از ترس آنکه خط کرده شود و اعمال وی پس طلبید و او را  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ایشان را و او بشاد است و در محل جنت پس گشته شد و در یوم الیامه و نماز  
 این حکایات در مضاف خود باید انشا را الله تعالی در روایت کرده شده است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه  
 چون نازل شد این آیه گفت و الله یا رسول الله کلام نیکم با تو بعد از بن مکرمانده شخصی که را ز گوید و آنرا در حق  
 رضی الله عنه نیز سخن میکرد با آنحضرت همچنین با آنکه نمی فهمید آنحضرت علیه السلام سخن او را مگر بعد از استقامت  
 پس نازل شد قول جبرئیل ان الذین یغفون اصواتهم عند رسول الله و کس الذین یغفون اصواتهم عند رسول الله تسلیوهم  
 المقوی هم مغفوره و اجر عظیم در روایت کرده شده است که ابو جعفر امیر المؤمنین مناظره کرد امام مالک را و میگوید  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس فرمود ایشان را امام مالک رحمة الله علیه بپست کن آواز خود را با امیر المؤمنین  
 و مسجود بر آنکه حق تعالی ادب آنحضرت است قوی را و گفته اند خود اصواتکم فوق صوت النبی الایه و مسح  
 کرده است قوی دیگر را و گفته است ان الذین یغفون اصواتهم الایه فموم کرده است قوی دیگر را و گفته  
 ان الذین یأذونکم من در را حجرات الایه و بر رستی حرمت و عزت رسول بعد از موت هیچ حرمت است در  
 حالت حیات شریف پس رازی کرد و خاموشی گزید ابو جعفر بعد از آن گفت ابو جعفر یا ابا عبد الله و الله  
 روی قبیله آرم یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت مالک چه روی دیگر دانی از حضرت وی صلی الله  
 علیه و آله و سلم به حال آنکه وی رسیده است در سیله بدو شست آدم صلی الله علیه و آله و سلم در کار بود که طلب  
 کن از وی قال الله تعالی و لولا انهم ذلک لظلموا انفسهم جا و ک الایه و چون رفع اصوات فوق صوت آنحضرت و حجت

جبر و اعمال گردید چنانکه میری برین اواز شایع افکار برین و آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه  
 عادت از باب مقول و این فلسفه است و از جمله ادب به آنحضرت است که متشکال نمکنند و قول آنحضرت  
 با الیه متشکال نمکنند و در بقول او معارضه نمکنند نفس را بقیاس بلکه باید که قیاس از پیش خود شرمست  
 قیاس عدم و قیاس اوست در مقابل نفس و شریف و غیر داده شود کلام شریف و از حقیقتش نیالی که بفلسفه  
 اوست که اصحابان خون آنرا مقول خوانند و او را شک و شبهه بدینیم و وفوت داشته نشود مقول با جابر  
 برینم برافت این قول که در باب سواد و جرات است نعم ما دل غشایات و تطبیق آن حکمت بشر و ط  
 که کوکب است در عایشه مغرور است و لیکن بعد از مولی برتر است حالت نه بجز دستباز و خلاف عادت و تدبیر  
 سلف و از جانب تسلیم و قبولی است و این روش و تفسیر و حدیث که بیضای و شاه وی کرده اند بسیار است  
 حاجت دیگر آن نیست که اب الله علیه و آله و سلم و نسالی اند العاقبه به با جمل حکیم و تسلیم و حضور و استکانت  
 و دل و انابت و توکل در توحید مرسل و واجب است و در توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم گفته اند اینجا و توحید  
 است که نجات نیست مگر بعد از عذاب خدا و نور نیست برضای او مگر بدان یکی توحید مرسل در بریت دیگر  
 توحید رسول و متابعت پس حکما که کرده نشود بسوی غیر در اضی مگر در حکم غیر وی کند افضل صاحب الاموال است  
 و اسرار السالکین و از جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود و عار و خوار شدن او مانند و عار  
 بعضی از امری که لاف الله تعالی لا تجعلوا عار الرسول بشکیم که عار بعضی و در معنی این آیت مفسر آنرا  
 و در قول است یکی آنکه بخوانند و اینام مبارک او خوانند بعضی از شمار بعضی را بلکه گویند یا رسول الله  
 یا نبی الله با توفیر و توضیح و برین معنی بعد و صفات مقول است دوم آنکه نگردانند خواندن او و شمار او  
 خواندن بعضی از شمار بعضی را که اگر خواهد جواب ندید اگر خواهد بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید  
 باید داد و اجابت او واجب است و خلف از آن گنجایش ندارد و چنانچه مضمون کبریه یا ایها الذین آمنوا است  
 و للرسول اذا دعاکم لما یکملکم و برین تقدیر بعد و صفات بفاعل است و شاید اینجه پیش ابن المصلی که در  
 نماز بود و آنحضرت او را بخواند و وی جواب نکفت و اعتنا نمود که در نماز بود و اینجا جواب ندارم پس فرمود آنحضرت  
 آیا نگفته است الله تعالی اتخیر الله و للرسول و در ذکر خصائص شریف گذشت که نماز باطل میگردد و نزد  
 تعالی رفته الله علیه با جابت نبی و صل در از دم محبت آنحضرت و اجابت از تائید مطلق بدانکه محبت و عبادت  
 مخلوق و عباد اهل ایمان است و در مقامات از نماز و احوال بالاتر و فاضل تر نیست و

در  
 این  
 باب



در چند لایه رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بر خود در جمیع احوال و در بند نفس خود را در ملک او بنحسب ملاوت  
سنت او بر آنکه آنحضرت گفته است صلی الله علیه و آله و سلم لا یؤمن احدکم حتی اكون احب الیه من نفسه الحدیث  
و گفته اند بعضی از این معنی را اینبار کنی رضای هر چه می خواهم یا بشود روی پلاک تو را اینجا معلوم شد که  
محبت جزو اعتقاد و عظمت نیست زیرا که آن حاصل بود عمر را پیش ازین قطعا صاحب و اسب له گفته و وفات  
عرضی الله عنه در اول امر استقامی او نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را بطبیعی است و جهت  
اختیاری نیز سبب و وجوایات علم بنا بر مصلح و نواکح آن می باشد و داده حضرت در محبت اختیاری بود  
زیرا که راه نیست بقلب طبایع و غیر محبت و برین تقدیر جواب آنحضرت یک طبع بود بعد از آن تا کلی کرد شناخت  
باستلال که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با هر که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بود آنحضرت حب  
نجات وی از مشکلات و نواذرت پس خبر داد و آنچه خواست می کند آنرا اختیار پس ازین محبت حاصل شد چنانچه فعلی  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن با هر معنی کنونی شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب است  
آنحضرت و نزد این سبب آنست که خبر عرضی الله عنه اولاد حکم محبت بود و آنچه حاصل شد و از بعد از قول حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم ما انکم باسم من محبت نزد تو از نفس تو نیز محبت طبیعی بود و قول یا که قلب طبایع و  
تغییر حالات ممکن نیست کلی نیست بسا از طبایع و غرائز که بر انقیاد و قیاد و تغیر یافت و تصرف و محبت  
حضرت سبب کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از نفس صلی الله علیه و آله و سلم یافته و عظمت خود را بنیت بدلی  
شده خصوصاً از جمل نایل به مستحق نفس عمر رضی الله عنه و بعد از این است آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست جز مرادوست میداری تو یا عمر گفت نعم  
یا رسول الله محبت من بیشتر است میان این دو مال و دل و نفس پس آنحضرت دست بر سینه عمر زد و فرمود الا ان  
چگونه می یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل و مال و لذت الا محبت نفس که هنوز باقی است پس بار دیگر دست زد و  
گفت همه را قطعه جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری باشد لایزال باشد و عمر رضی الله  
عنه از جهت ظهور آن و مطلوبی رضی الله عنه ازین قول طلب و تمنی حضور تشریف علی که محبت جلی است خواهد بود  
و معلوم شده است که غلبه محبت بجای می رسد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک  
احب الی من الی و الی نفسی و من الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد و اگر در محبت نفس شایسته اختیار  
باشد اما در محبت عطشان بار بار در اختیار اصل و فعل بار و نام و یا خداوند توفیق و گفته است علی بن ابی طالب

زمنید و لایست رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر خود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود را در ملک او بختند و حال و دست  
سنت او زیرا که آنحضرت گفت است صلی الله علیه و آله و سلم لا یومن احدکم حتی یتوکل علی الله من نفسه الحمد میشت  
و گفته اند بعضی از مومنین تا آنجا که رضای مراد بر هوای خود را گریه باشد و روی بپاک تو از دنیا معلوم شد که  
محبت جزو اعتقاد و عقلت نیست زیرا که آن حاصل بود و عمر را پیش ازین قطعاً صاحب هوا سبب ازین گفته و قوف  
عمر رضی الله عنه در احوال را شناسای او و خبر از محبت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبعی سست و محبت  
اختیاری بر سبب اسباب و هیجیات علم منافع و مصلح و فوائد آن میباشد و او را در محضت و معرفت خدای یاری بود  
زیرا که طبیعت طبعی و غیر طبیعت و برین تقدیر جواب عمر نخست که باج بود بعد از آنکه تامل کرد و شناخت  
باید که این صلی الله علیه و آله و سلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از محبت بودن آنحضرت حبیب  
نجات وی از محکومات دنیا و آخرت پس خبر داد آنچه ظاهر است که از اختیار پس ازین محبت حاصل شد و بعد از آنکه  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را آن یا مکرینی اکنون شایسته حقیقت حال را و جواب و ادبی آنچه واجب است  
انتمی و در این مسکن است که خبر عمر رضی الله عنه و اولاد علم حلیت بودند آنچه حاصل شد از بعد از قول حضرت  
ارسل صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه باسم من خبر نزد تو از نفس تو نیز محبت باجی بود و قول با کمال قلب طماع و  
تو غیر محلات مکر نیست مگر نیست بس از طبع و غیر از آنکه بر اضیاء و مجاهد و غیره نیست و بتصرف و بهمت  
حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از نفوس صیایه زائل شده و تهنید سبب یافت محبت نبوت است میل  
شده حضور شان را محل قابل مستحق شدن نفس عمر رضی الله عنه و موی این است آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست جز در ادست میدادی تو یا عمر گفت نعم  
یا رسول الله محبت من کشتنک است میان اهل و مال و اولاد نفس پس آنحضرت دستی بر سینه عمر زد و فرمود الا ان  
آنگونه می یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل و مال و اولاد نیست الا محبت نفس که هنوز باقی است پس بار دیگر دستی زد و  
گفت هب را قطع شد جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر است که محبت اختیاری باشد لال باشد و عمر رضی الله  
عنه از محبت ظهور آن و مطلوب وی رضی الله عنه ازین قول طلب و تمنی حضور تبارک تعالی که محبت جلی است خواهد بود  
و معلوم شده است که غلبه محبت بجای میرسد که سیرت میکند طبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک  
احب الی من اعلی و اعلی و نفسی و من المار بالسرا و الی اعطشان ظاهر میگردد اگر در محبت نفس شایسته اختیار  
باشد تا در محبت اعطشان مابار و لا اختیار اصلاً دخل ندارد و فایده التوفیق گفت است علی ابن ابی طالب

رضی الله عنه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه پیوسته میفرمود ما از اموال ما و اولاد ما و پدران ما و اولاد ما و ان  
 آب سرد بر تشنگی وصل اعظم ثواب محبت خدای آن ثبوت معیت است با محبوب معیت معنوی روحانی اگر چه  
 مخالفت جسمانی در میان بود و در حدیث آمده است رضی الله عنه که آدمی نزد آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم گفت ای رسول الله من را بگو که چه کار کنم تا نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 برای قیامت یعنی از قیامت چیزی بر من عمل کن که روز قیامت بکار تو بیاید گفت تا ماده کزده ام برای قیامت  
 از کثرت نماز و زنده و صدقه و لیکن دوست مندارم خدا را و رسول خدا را و گفتم یا رسول الله بده مرا دست  
 شریف خود را تا بهایت کنم ترا پس خدا آنحضرت را دست مبارک خود را و گفتم یا رسول الله ای احب خلق الله  
 رسول خدا من را آنحضرت است مع من اعبت و از صفوان بن قدامه آمد که گفت هجرت کردم به رسول خدا  
 در ایت کزده اند این لفظ را از آنحضرت عبد الله بن مسعود و انس دانی در از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده  
 که آنحضرت گفت دست امام حسن و حسین را رضی الله عنهما در مودت و دوستی و از دین دور و پیر و یار دین  
 دور و با اشد امن و در درجه بن روز قیامت و در عیال نایب با خداست که فرمود که باشند در جبهه من تا آنکه در قاف  
 و معیت نسبت به یاران که کمال کمال مطلق معیت کرده و رعایت کرده شده است که آنحضرت نزد آنحضرت  
 و گفت یا رسول الله تو هرگز نری زمین را زلزل مال من چون یاد میکنم ترا هر غمخوارم کرد تا می آیم و نظر میکنم  
 سیکر بحال مبارک تو من یاد میکنم موت خود را و موت ترا و بعد از آن که چون می داری تو بخت را بر ما داشته  
 میشود یا پیغمبر آن در مقام اعلی و اگر می داری در دلم من نمی بینم ترا پس زبانت و خدا تعالی و من بطلع الله رسول  
 فاما انک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین الایهین فاما آنحضرت آنحضرت آنحضرت آنحضرت آنحضرت این  
 آیه را بر روی خود کرده اند یعنی نفس من این قصه را و در آن موعود صلی الله علیه و آله و سلم و بود  
 سخت محبت مرا آنحضرت را که هر روزی پس آنحضرت نزد آنحضرت و حال آنکه تنگی و شکسته است رنگ روی و  
 شناخته میشود و روی آنحضرت پس فرمود مرا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه حال داری در این شکسته  
 شده وقت بگو گفت یا رسول الله نیست مرا بجا می دهم و روی خراشیده چون من نمی بینم حال مبارک ترا و هرگز  
 نمی بینم و شست شیده تا می آیم و می بینم حال جان آری ترا پس یاد میکنم آخرت را و تیرسم که نه بینم ترا آنجا برزخ  
 شما را لا بد میشود یا پیغمبر این علیه السلام و من اگر در کم درشت و در برت با یاران ترا هرگز نبوده و تو را هرگز  
 ندانم من نمی بینم ترا اما بد پس فرمود این آیه و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از اصحاب رضی الله عنهم چنین

۳

آمده علی الاجمال و در حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریف می نشست و نظر بحال مبارک سید و خست  
 و اصل بحال مبارک دیگر نگاه میکرد و فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد رسول الله صبر و مندی  
 شویم بحال مبارک تو و ذوق میکنم بیدار تو تا نام از آن دارم که چون روز قیامت شود بر میدارد و ترا احضار  
 پس حق تعالی این آیه فرستاد و حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من اجنبی کان معی فی الجنة  
 پوشیده نماند که مراد بصیت مساوات و درجه نجات بود اگر چه بعضی احادیث کان فی درجی نیز واقع شده است  
 پس مراد بودن در بهشت است یعنی که ممکن شوند اندک بین جمال وی صلی الله علیه و آله و سلم و رفیع حجاب اگر چه  
 از دور باشد چون زائل گردانیده شود حجاب حاصل میشود مشابه و بصیت مغزی همه را حاصلست بآب  
 محبت را شامه میسر باشد و هم مانند ایشان از فقدان رویت و مشاهده است و این است مراد بصیت  
 و الا بصیت قلبی همیشه در مشاهده بصری حاصلست چنانکه در بعضی غزوات میفرمود که در مینه نومی بستاند که  
 سیر کند و بی تمامیری بگذرد و دل نکند و بی مشرکی را اگر آنکه ایشان باشند بعبوس داشته است ایشان را بعد از بصیت  
 مغزی بروح است نه مجرد دیدن قلب و در تقابل مانند بود بخاشی ترسب ترین مردم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و حال در حدیث بود و بود عبدالله بن ابی ابراهیم از وی یا آنکه میبودی و مسجد و لیکن بمان مشتاقان  
 با وجود بصیت قلبی بصیت نیز میباشند اول و دیده هر روز متع و مظلوم باشند گفت بده مسکین نور الله  
 قلبه نور الیقین تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از چهره آن رویت بصری و قیامت بصیت ملود و بصیر  
 آنحضرت و آن متوطن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داد ایشان را که آورد دنیا چون در شرف قلبی  
 و بصیری انشراق و تفاوت است در عالم که بصیر و بصیرت متحد شوند بصیتی حاصل شود که هیچ پره در میان نماند  
 و الله اعلم و صل در میان بعضی از آنچه دارد شده است از سلف و آمده است از جنت رسول خدا و شوق و س  
 صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سخت ترین است  
 من در جنت من مردی اندک می آید بعد از من دوست میدارد یکی از ایشان کاشکی میدیدم او در مقام اهل و  
 مالی خود یعنی همه مال خود را بدهم و خدا سازد و دیدار حاصل کند و این خنای و دیدار شریف را نعمت محبت آنحضرت  
 است که اگر این طریق بهم حاصل میشد دیگر و در بین منی مراد دیدار آنحضرت است و در میان شریف آنحضرت و این  
 بطریق فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین میسر شد که اگر مراد دیدن آنحضرت بود از وی باشد و تمام چنانکه  
 سایر صلحای است را بیاشد یا در تقیظ چنانکه کل اولیا را بیاشد نیز و در باشد یعنی چنان مشتاقان جمال

و صل در میان بعضی از آنچه دارد شده است از سلف و آمده است از جنت رسول خدا و شوق و س



او طعانی شریفی اویند که اگر از اهل اهل و آل و یاریند اگر چه در خواب هم باشند غنیمت میدانند فاقهم و بائد التوفیق  
روایت است از ابن عباس رضی الله عنه که گفتند در روزی از انصار که گفته شد پدر او در راه بود و زوجه او در راه بود و با رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و آله و سلم پس پرسید آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند خبر است گفت الحمد لله  
چنانکه دوست میداری گفت نه اینها مرا تا به نیم جمال مبارک او را و چون دید آنحضرت را کل مصیبه بعد کس قلیل  
پرسید بعد از سلامت تو فردا اسانست و در بعضی روایات باین لفظ آمده که چون آمد از یر خاست روز  
آمد که دشمنان آنحضرت گفته شد و بسیار خندند و درین زمان فریاد کنند و بیرون آمدن از انصار پس پیش  
آمد پدر خود را و پس خوشبو و پدر خود را که هر گشته شد و در نمی یابد آن زن که بدام کی از اینها پیش آمده است  
و هر گاه می بیند از ایشان افتاده بر زمین می پرسد این کیست میگویند برادر است و پدر تو و پس تود و در حق است انتقام  
نمیکنند تا نهاد میگردد و غیره اگر چه است گفتند در پیش است از دست رسید با آنحضرت و گرفت طاف جانم مبارک او را  
و گفت پدر و مادر من فدای تو با و با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که دارم و قتی که تو بسلاستی از هر که ملاک شد و چون بیرون آمدند  
اهل مکه زمین دشته را رضی الله عناه از حرم تا بکشند او را گفتند در راه ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زهر  
ایا دوست میدانی که محمد الان بجای تو میبود که میزدیم اگر دین او را و تو در اهل خود میزدی پس گفت زید بن اسود که  
دوست میدارم که محمد علیه السلام اکنون در جای خود باشد و نمیگویم که در دست شریفی دی بر سر خای دین در  
اهل خود با شتم گفت ابو سفیان زید بن از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میداند اصحاب محمد  
را و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که می آمدن نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سوگند میخورد که بیرون نیامدم  
از بعضی زوج و حضرت وی بر منی از زمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن خود را و امر رسول خدا را و چون  
آنحضرت بلال رضی الله عنه فریاد کرد زن وی گفت و آهسته راه و در طایفه ای را که گفت بلال را طرباه خدا القی  
الاجیه عمر از بر نهی خوشی و شادی فراموشات کنم دوستان را که محمد کرده او نمیدانم فقال الشا عصبیت  
و زوینت مرگ نمیتهالی نیست و یاران و عزیزان طرف بیشتر اند و از عبده نیست خالد بن محمد آن آورده اند که گفت  
نبوه خالد که چای سبکی و چانه خواب خود را که ذکر میکرد شوق خود را بر رسول خدا و اصحاب وی از صاحبین و انصار  
و نام می بردایشان را میگفت هم اصلی و فصل ایشان اصل من اند و بسوایشان آرزوی میکنم ولی من در از  
شوق من بسوی ایشان زرد کن ای پروردگار من قهض بوج و بسوی خود گردید میگردد و میگوید میگفت بن  
کلماتی که بعد از خواب و در خواب و روایت کرده شده است از ابوبکر صدیق که میگفت سرگند بخدای که فرستاده است



حق از وساطت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مفارق پیدا کنند و بر هر رخنه وی واقع نمی شوند و این  
معنی در سال جدید آورده و بعضی از مدعیان را شرح تر از این گفته ایم و توانند که اینکلام تعجب و در باشد بر این  
که این که نویسد که معنی ندارد و خطا نفس است باز اگر این خیال که این سخن گوید و لیکن چون ابوسعید از صا و قان  
راه و خانه گان و رگه و جهان آگاه است ندانند که در به یا مبارک معذور داشت و شیخ کرد بر حق و نری و نه نمود  
عفت و شدت بتوقع آنکه حقیقت حال خواهد بود و رفع اشتباه و التماس نمود و مثل این از راجع به صریح نیز  
فعل میکنند و اندک عالم حقیقت احوال و آن نیز بر شل آنچه گفته شد محمول خواهد بود و بعضی نیز او نمی حقیقت  
محبت علت متابعت و باعث بران است پس متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی  
سبک در از مطاوعه نیست و تقدیر اطلاع بر نفیست و یا باشد نفیست و این بملاحظه احسان است و بیش از حد حسن  
و قدر آن نیز پیدا میشود و متابعت یکش در محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتفاق است و چون متابعت ناشی  
از محبت است عقلی و فقهی و مطاعاات و عبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب و نفیس روح و سرور خاطر و قرة عین  
خواهد بود و اعظم خواهد بود از لذات جسمانی خصوصاً مخصوص محبت آنحضرت چنانکه آمده است من احببتی  
تقصد اجنی من اجنی کان می فی النجته و در حقیقت محبت نور است و محبت ظلمت و نور و ظلمت است و  
گفته اند که نیست هیچ معامی اشرف و افضل از متابعت حبیب لیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع  
محبت است و هر که متصف است بصفات متابعت کامل النجته و عالی مرتبت است و هر که مخالف است در بعضی امور  
با قسب النجته و قوی الدرجه است و لیکن از اصل اسم محبت و انصاف بدان بیرون نیست و دلیل آنکه آنحضرت  
و آن شخص که نذرده است و شرب خمر و مکر و رواج شد این فعل از وی پس نیست که نذرده است و بعضی مردم فرمود  
الا مخرجه فانه یحب الله رسول و ان شخص بعد از اهل بعد از این نام نرود آنحضرت می آید و چیزی از اشیا و دل  
نرود و چیزی مانند آن می آید و آنحضرت علیاً اسلام نیز از چیزی نمی نهد از جامه و زر و مانند آن بوی عطر می نهد  
و می فروزد از هر روستایی است و انتم می آید و از بعضی کتب معلوم میشود که نام این شارب خمر عبد الله است  
بلقب بخمار و از هر دیگری است و اندک عالم را می معلوم میشود که اصل محبت همان میل و انجذاب است اگر چه در متابعت  
تقصیری رود و نیز معلوم میشود که ترکیب کبیره که فریبست چنانکه در باب است و چنانست و لیکن باید دانست  
که استمرار ثبوت محبت از تعالی در علی عامی مشروط به حدیث با آنکه نام باشد بر وقوع محبت یا اقامت  
گروه شود بر وی حدیث که گفته اند انجذاب آنکه واقع نشود و مدت از وی و ترسان نیست که بنکر از

و ثوب و اجر بران مرتبه طبع درین فخر کشیده و لب کرده شود از وی ایمان و العباد و افتد از علامات محبت  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کثرت ذکر شریف اوست چه کثرت ذکر از لوازم محبت است من حیث شایا ذکر  
 و بعضی تفسیر کرده اند محبت باید دوام ذکر محبوب و این سعادتی و رفعتی علم حدیث و مطالع کتب علم سیر حاصل است  
 و اصحاب علم حدیث را نسبتی خاص و انشائی مخصوص با جناب است که دیگران نیست که همیشه احوال و صفات  
 شریف ذکر زیان و دو جهان ایشان است و معرفت صفات و شناخت احوال یعنی تشخیص مرزات با برکات  
 او را نزد ایشان حاصل و همیشه مثال جمال شریف ملاحظه نظر و نصب العین ایشان باشد و پیوند باطن ابدیت  
 خیالیه وی قوی و متصل شود چون نام شریف مذکور گردد و لذت آن در دل بیایند و عظمت مسمی در دل  
 مشاهد کنند و متفحصانند و همیشه حاضر در گاه باشند و ایشان را درین باب مشارکت و شایستگی است  
 بجزات صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت و مقصود اند بمصاحبت  
 و مجالست و مکالمت شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی است و از صحبت صوری مجوز اند و این یکی از فوائد  
 عظمی است که حاصل میشود از ائمه ائمه شریف او را و حاضران بهماع نفیث را و در واقع چون شب و روز  
 ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متعلق باطلاق است تقصیه فا ذکر دنی او که کم ایشان را نیز ذکر کنند و صلوات  
 که اقرب و سائل است بر این علم شریف است و از بزرگی نقل است که میگفت اشد بواعث و اقوی دواعی  
 مرا تحصیل حدیث و خدمت این علم است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از علامات  
 محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم توقیر و تعظیم او است نزد ذکر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و اظهار  
 خشوع و خضوع و انکسار و سماع اسم مبارک وی و هر که دوست میدارد کسی را خضوع می کنند  
 هر روز او بودند صحابه بعد از وی و تنگید ذکر میکردند آنحضرت را که میکردند و خشوع مینمودند و بر می خاست  
 بر تن ایشان موی از محبت غایت تعظیم و بهیبت و جلالت وی صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین تا بعد هم  
 از عنوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابواب ابراهیم خفی گفته که واجب است بر هر موی من هر گاه ذکر کنند آنحضرت را یا  
 ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع نماید و ساکن گردد از حرکت خود و بگوید او را بهیبت او و جلالت او اینچنانکه اگر  
 در حضور شریف بیاید و تاب کند یا آنچه ادب کرده است را رخن بجان و بود ابو ایوب سبحانی چون ذکر میشد  
 آنحضرت نزد وی که میکردند بر حال وی مردم و بود جعفر بن محمد کثیر المزاج و البتسم و چون ذکر کرده میشد  
 نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زردی گشت رنگ وی و بود عبد الرحمن بن القاسم رضی الله عنه

در علامات  
 محبت آنحضرت

چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دیگر گون میشد رنگ مبارک وی و خم میبشت پشت وی تا سخت می آمدن بر جنبشیدان او روی گفتند بوی این چه حال است که ترا پیدا میشود گفت اگر میدیدید با آنچه من دیدم ام انکار نمیکردید این را تحقیق دیدم من محمد بن الشکر را راوردی رضی الله عنه سید القرائین و یک پیغمبر تا کسی برسد بکم او را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمیگردد که بگوید تا رحم میکردیم بروی و تحقیق چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کرده میشد بسوی رنگ روی وی گویا کشیده شده است از وی خون خشک میشد زبان وی و در دهان وی از حیت بیعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بود و عامر بن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت میگرفت تا باقی نمی ماند و در چشم او اشکها و بود و هری رحمت الله علیه از کوا را این مردم و نزدیک ترین ایشان در محبت و چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه میگفت و گویا نمی شناسی او را و نمی شناسد وی را و بود و صفوان بن سلیم الله تعالی و شمر همان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم بسیار میگفت تا آنکه بر میخواستند مردم از پیش وی و بجای خود میگذاشتند او را و بود و قتاده رضی الله تعالی عنه چون میفشید نام شریف آنحضرت را میگرفت او را بگیرد و زار و اضطراب و بود و عبد الرحمن بن مهدی چون بخواند حدیث را و میگردد مردم را بسکوت میگفت و از فرخا و صوا که فرق صوت الهی میگفت و واجب است انصاف نزد فرات حدیث وی چنانکه واجب است نزد سماع قول و در صلوة فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد سماع هم شریف کلامی که بگوید در باب خود افتاد الله تعالی و از علامات وی محبت وی صلی الله علیه و آله و سلم نزد سماع هم شریف کلامی و دست میدارد تعالی علیه السلام تا آنکه گفته اند بعضی از جنس اشواق الی بحسب ایند ابو ذر صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون بحث میشد از ایشان و در میگرفت ایشان را سوزش محبت فصد میکردند ملازمت آنحضرت را و شغای میبندیدند بشا به جمال اکرامی وی و لذت میکردند به جنبشیدنی وی و نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث اشعر بن آدمه که در وقت قدم رفته بر زمین میخیزد و میگفتند غدا تلقی الا بعدة و بعد از همه تحقیق که داشت بعضی از آنما را از قول بلال و عامر و خالد و موافق و غیر ایشان آنچه مناسب این باب است از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محبت داشتن است کسی را که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی سلام الله علیهم و صحابه او اند ما جرین و انصار رضی الله عنهم اجمعین و عداوت کسی که محاربات دارد با ایشان و دشنام میکند ایشان را هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد و دوست دارد دشمن میدارد و دشمن او را و فرمود آنحضرت علیه السلام حرسین حرسین رضی الله عنهما

در حدیث

در حدیث

در حدیث

خداوند من دوست میدارم ایشان را پس دوست دار ایشان را و فرمود کسی که دوست داشت ایشان را تحقیق دوست  
داشت و او را کسی که دوست داشت در این تحقیق دوست داشت خدا را و کسی که دشمن ایشان را دشمن داشت مرا  
کسی که مرا دشمن داشت خدا را و فرمود در ظاهر هر امری را که دشمنی گوشت پاره من است و غضب  
می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد و فرمود عاقلانه را در اساس من زیاده دوست دارای عاقلانه او را نه پیرا که  
من دوست میدارم او را و فرمود در باب اصحاب دیگر با ایشان را بدینست که کسی که دوست میدارم ایشان را پس بدین  
دوستی من دوست میدارم ایشان را و کسی که دوست دارد با ایشان را پس بدین دشمنی من دشمن میدارم ایشان را و کسی که  
اینکه در مرا ایشان را پس تحقیق این که مرا او هر کس که اندک او را بداند اگر خدا را بداند که بگوید  
او را و غضب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن اصرار و نشان دشمنی داشتن ایشان است  
و فرمود کسی که دوست داشت عیب را پس بدین من دوست داشت ایشان را و کسی که دشمنی داشت عیب را پس بدین  
من دشمنی داشت ایشان را و از علامات محبت آن سرور علیا السلام شفققت بر امت و التزم نصیحت سعی و رفقات  
مصلح و ایصال منافع و دفع مغان ایشان است و در حقیقت هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد و هر چیز  
چیز را که دوست میدارد و وی آن چیز را و این بود سیرت سلف حق در نیاجات و شهادت نفس و چون دید  
آنس رضی الله عنه که آنحضرت منع میکنند که در او قصد همیشه دوست میداشت که در او حسن بن علی و عبده الله  
بن عباس و عبده الله بن جعفری آمدند نزد وی که خداوند آنحضرت بود و ایشان را از اطعمای که خوش  
میداشت رسول خدا آنرا میداد و از آن جمله دوست داشتن علما و صلحا و متابعان سنت و بعضی جمال  
و نساق جاهلی بدعت و اشتغال هر که مخالف شریعت است قوله تعالی لا تتجه قوا یومنون بالله و الیوم  
الاخر و او را من عباد الله و رسول الله و لو کانوا با هم و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم گشتند پیران و پسران  
و برادران و دوستان خود را و طلب رضای وی صلی الله علیه و آله و سلم و گفت عبده الله بن عباس و بن ابی  
که از خاندان درگاه بود و پدرش را اس در رئیس منافقان اگر خواهی بویا بریم پس او را یعنی پدر را چون گفته بود  
این منافق تلک رجلا الی المذنبه لیخرجن الاغصانها الا فل و مراد باغ خود را داشته بود و با فل اصحاب آنحضرت  
را و رجوع کرد و بدینسان پسش شمشیر بر سر گرفته بر زمین میخورد و میبویا گفت به پسر بگویی یا نه خود که  
انما اول الناس و اصحاب خود را از الناس و اگر نمی بریم سر را گفت راست میگویی و میبویا گفت میگویم پس  
از زبان او این آواز گرفت و گفت و حوید و حوید و برادر بود که خود را از ایشان ایمان آورده بود

در اسرار محبت

در اسرار محبت

و آنحضرت علیه السلام او را بر قتل پیروی که از فسادان وقت بود کماشته برادر کلان او بوی گفت آیا سیکشی تو  
 در دیر که پیوسته گم مان تا غایت است گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرمانند که ترا بکشم و این همه محبت داری پس  
 بکشم پس آن برادر از جای درآمد و انصاف داد و گفت محبت دینی است که تو اختیار کردی و این همه محبت داری  
 پس وی نیز مسلمان شد و از علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن است که آورده است از نزد مبارک تعالی  
 و مهدی و مهدی و تخلق است بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن و محبت تلاوت و درست  
 و علی بوی و تقیم و تبریدی و توقف نزد و وی سبیل تسری رضی الله عنه گفته علامت محبت خدا محبت  
 قرآن است و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر است و علامت محبت سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت  
 و علامت محبت آخرت نبض دنیا و علامت نبض دنیا آنکه ذخیره کند مگر نوشته که برساند او را بآخرت و آن  
 عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی است که گفت اگر پاک باشد و اما سیر میکرد و از قرآن و چگونه سیر کرد و  
 محبت از کلام محبوب و دینی غایت مطلب است و این صفت و لها می پاکست که روشن است بنور ایمان بیت  
 جمال شاه تر آن نقاب انگاه بگشاید و نوک دار ملک ایمان را بیا بدعائی از غوغا و در حقیقت مصداق و معیار  
 محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث است چه کلام محبوب محبوب است و حقیقت است که محبت واهی و مرا سیر پیشتر  
 باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد و قلب و جزای باطن است و بعضی شایع گفته اند که علامت ذوق  
 قرآن از حیثیت قرآنست که بحسن صوت و دل آن مسادی باشد و آنگهی صوت ذوق نیار و و با بصوت  
 زیاده که در در حقیقت ذوق نیست نه ذوق قرآن و این سخن خالی از بسال و منت و الا فحسب منیت  
 و زیاده قرآنست چنانکه در حدیث آمده است که زیاده قرآن باصواتکم و من لم یغن بالقرآن فلیس شیئا من اهل  
 علیهم صاعها بود از قرآن و او اسمعوا ما انزل الی الرسول نری اینهم من المرح ما و فوا من الحق و در صحابه خوش  
 خوانان بودند که صبر از دل میر بود و در جانی و در قالب ایمانی افزون در حضور صابری شوی و عبه الله بن مسعود و شال  
 ایشان و هیچ چیز برای خوت و فرید ایمان بالا تر از استماع قرآن بصوت حسن خصوصا صوت غریب نیست  
 شعی ابو موسی رضی الله عنه قرآن بخواند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه گوش بر او از او نماند و ذوق  
 میکرد و خط و بود چون صباح شد فرمود بوی شب چه خوب بخوانی و قرآن را من میشنیدم گفت آه اگر من بمشتم  
 که نومی شنیدی اگر استمغان خود را بیشتر ازین عبیت و لم را شنیدی و رواه از نالیدم الشب در جای یار گو یا  
 گوش بر آواز من داد و او آنحضرت بخیر الله بن مسعود رضی الله عنه فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن عباد الله

در حدیث

قرآن خواندن  
چرا

گفت یا رسول الله من بخوانم بر تو حال آنکه نازل شد بر تو فرمود من دوست میدارم که بشنودم از تو خود بخوان عبد الله  
و خیران مبارک که آنحضرت شکسته بر بخت بدین توفیق میبخشید چنانکه دیگر مسین بودند و این عمر غنی انداخته گاهی  
برای میگذاشت از درد خود و خفته میشد و می افتاد بر زمین و می نشست یکدور در در خانه تا مردم و امرا بیمار  
می پدید میآمدند و بیایات او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند و در میان ایشان ابو موسی اشعری می آمدند و  
میپرسیدند میگفتند یا ابو موسی یا دود ما را خدا را پس بخواند ابو موسی قرآن را و ایشان سماع میکردند و امام احمد بن حنبل  
و غیر وی روایت کرده اند که خدا تعالی گوید و او را علیه السلام سوز قیامت تجدد کن مرا یا نفسی که در دنیا  
میکردی پس او علیه السلام گوید چگونه کم یارب و بروی تو از من آنقدرت را پس فرماید بر تو دیگر تعالی من  
یا زرد میگردد بر تو آن قدرت را پس بایستد او و در نزادش عرش و مجید کند و دیگر را پس چون بشنودند بهشتیان  
آن آواز را فراموش کنند نعم خبت را و بزرگوار آنکه بشنودند کلام خدا را و خطاب و تعالی را ایشان را چون  
مضامین شود بآن رویت و دیگر کم دی سبحانه فراموش کنند همه را و مستغرق گردند و در آن شیخ شهاب الدین سهروردی  
رحمه الله علیه فرمود این سماع است که مختلف نیستند و روی و کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن اشعار است  
با همان موسیقی طائفه از اصول و مقرب و انزاد و قوی الحق و نصیق گردانند و هر دو در دو جانب افراط و تفریط اند  
آنچه دانچه گفته شد محبت قرآنست از حیثیت تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل بدان فوق  
همه است که مدار و این اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن است یا ایها الناس قیام کرد بر آن من یکم و از آن  
المیکر نور انبیا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کمال آن زهد در دنیا و اثبات فقر و انصاف  
بدان است و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فقر بسوی کسی که دوست میدارد و مغیر است  
از جیل که از آن علای وادی با سفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد و گفت یا رسول الله من دوست میدارم  
ترا فرمود بشمار و ببین که چه میگوئی گفت من دوست میدارم ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آگاه گردان  
م فقر را بر خود دیگری آمد و گفت من دوست میدارم خدا را فرمود آگاه باش برای بلا شیخ اجل اکرم عبد الوهاب  
متقی قادری شاذلی رحمه الله علیه میفرمود که چون شیخ از دوستی انابت و ارادت گرفته گفتند بگو سید الفقر  
افضل من الغنا بول از ما بر افضلیت فقر از آن گرفته بعد از آن مرید ساختند و از نیما باطل شد زعم بعضی  
مدعیان و منافقان زمان ماکه دعوی میکنند و میگویند هر آنست اقبلع مارا حاصل است و با وجود آن که فقر دنیا  
اند پس راست آمد و رفیق ایشان فخر حق سبحانه خلف من بعدیم خلف و تو الکتاب یا خدای عرض هذا لا وئی



و فرمود ما و سینه فلان کتاب است علیه السلام و علینا انشا الله تعالی و وصل در وجوب نماز و صحبت وی صلی الله علیه و آله  
و سلم بلکه نصیحت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اخلاص و ادای حقوق وی در سر و طایفه از واجبات دین  
و اسلام است و در حدیث صحیح آمده است که الذین یلتفتون بین ین نصیحت است قالوا لمن پرسیدند صحابه  
نصیحت مکرر یا رسول الله قال الله و رسوله و کتاب و لعنا الشاکلین و خاصه من فرودا حضرت نصیحت  
مکرر در رسول خدا و کتاب او را و حامی مسلمانان و خاصه ایشان را و در روایتی دانسته السبلین و عانتهم ثم یخیر فی ارجاع  
الکلمت و تمام علوم دینی در جمیع احوال وی مندرج است و جمیع الکلمات احادیث را گویند گویند که او غایت اجماع  
و اختصار لفظ فلیس جامع و حاوی معانی کثیره آیه و این قسم سخن از شرف کلام محموی و دلائل شواهد کمال اوست چنانکه  
فرمود اوست و جامع الکلام و مختصر الکلام آنجا که در وجه جمیع بی اجناس قاضی حسنیه مال بیرون از حد ضرر حاصل می  
نمودند و در کلام جلایش انوار المراد و خالق شایع از تصور لغام نصین فرمودند و در حدیث خالص و صاف شد نیست عیسی نام صح  
میگنند اگر از کرم صاف و خالص شده باشد و در اینجا و مخصوص است و ادای حقوق دارد و خیر مر منصوص که سا  
پس نصیحت شد نصیحت اتفاق است به وحدانیت او و صف اوست بخیر که اهل آنست و تشریه و تقدیرات مفاتح  
از آنجه لا لکن کمال اوست و اما مثال او در روانی شرع و تسلیم احکام اراده اوست و نصرت دین بجهاد و تحصیل  
اسبابی که موجب بقا تقویت دین و ملت است تعلیم و عمل و اخلاص و در عبادت و نصیحت که رسول الله  
ابو سلیمان گفته نصیرین نبوت و اطاعت او را و ادای و ابوبکر گفته نصیحت رسول و اذیت و نصرت  
و حمایت اوست حیا و متباد و احیای سنت و اولیای سنت و تائید و وضع کردن و بازداشتن مخالفان از ان و تملک افکار  
گرمی و آداب چیلوی اسحاق بنی گفته نصیرین وی با نجه آورده از پیش خدا از دین و اختصاص نسبت و  
و نشان آن و بر آن یکتا و در غلامیدن مردم بران و دعوت که دین بخدا و کتاب وی و رسول وی بخت و عمل  
پایان و ابوبکر بنی گفته که نصیح مرا آنحضرت را و در حیات است و در عبادت و نصیحت اوصیای اوست مرا و را  
بسیر و عبادت وی و محبت احباب و معادات اعدای وی و بیع و طاعات مرا و را و ببل نفوس و اموال  
و بعد از مات الزام اجمالی و شریعت محبت با وی و عبادت و بیعت و بیعت بیعت و نفقه و دین و محبت اهل بیت  
و اصحاب وی و بیعت و جانی که بر گشت از سنت او و اعتراض نمودن و از ان و تحقیق بر امت وی  
و تحقیق و تقیض بر عرف اخلاق و بر او آداب وی صلی الله علیه و آله و سلم و بر نمودن بران و گوشش کردن  
اوران و از جمله نصیحت رسول الله محبت و تعظیم و آداب خاب عالی اوست و تشریه ساختن عز و مبال او را از هر

غیب و حیثیت که نه لائق مقام نبوت و رسالت بود و ضابطه در باب نگاهداشت آداب آنجناب است که هر چه  
 در ای مرتبه الوهیت و صفات قدس حق است عز و علا از هر کمال منقبت که باشد و در اثبات محبت هر که و  
 هر چه منسوب است بوی از علما و صلی بر بلا و دیار و جز آن خصوصاً اکرام و مروت و ابلهیت و فرات است آنحضرت  
 علیه السلام و آنکه در علم و عمر و بنیست را که یکی از ادعای خراسان بود و چون توانان زود قوی و دولت  
 بودند در خواب دیدند و پرسیدند که چه خدا تعالی با تو گفت اندر زبانه گفتند که چه از تو گفت روزی بر پستی کوهی  
 بودم و نظر کردم و مشتت شدم بر لشکرهای خود پس غرض آمد مرا کثرت ایشان پس از در کردم که گاهی ماضی  
 میشدم آنحضرت را و اعانت و نصرت میکردم و در این لشکر گفت مرا خدا تعالی واکم زبید مرا و در بعضی حکایات  
 از وی یا ز غیر وی آمده که گفت اسی کاش در روز چهارم یا امام حسین و اهل بیت نبوت حاضر میشدم و غنچه  
 و مقویر میگذاشتم و یا ز از وی اما نصیحت لکتاب افتد ایمان آوردن بآن عمل کردن با نجه و دوست و بدیدار است  
 و معرفت معانی آن و تفصیل علوم که متعلق است بدان و عبادت تلاوت آن با رعایت طهارت و تحلیس مروت  
 و حضور قلب و تعظیم آن و تقیم و تقیه در آن و توضیح کردن ادب و اهل رنج و ضلالتی و طعن ملاحظه و زنا و فحش و  
 نیز از رعایت حقوق کتاب الله ترک نکردن و تفسیر آن از پیش نفس خود بی سند و نقل از سلف و موافقت  
 شریک شریف چنانچه بعضی از جهلان بوالفصول این روزگار کنند و از تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من شر  
 قرآن برای نفقه کفر نفوذ یافته من ذلک ما نصیحت هر عامه مسلمانان را رعایت حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان  
 بمصلح و معونت و ادرین و دنیا قبول و فعل و تنبیه عاقلان و تبصیر جاهلان و عطای قوا جان و دست و عورات  
 و دفع مضار و جلب منافع ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس ایشان نگاهداشتن و پیشهم حقارت در  
 مسلمانان نگزیدن دوست و زبان از اندامی ایشان بازداشتن و امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت  
 عامه است تکلم بر قدر قول ایشان کردن و ذکر و قائل و حقائق و کشف اسرار نمودن و اظهار اقوال و افعال  
 و اختلافات ایشان بر غیر علمایان و این حکم دارد و من الله العصمة و العون و اما نصیحت خواص مسلمانان آنکه هر  
 بنواص امر و سلاطین داشته اند که کما کشف بر خلق چنانکه در رسالت دیگر آمده است که در این مسلمانان پیشانیست  
 در حق نصر و معونت ایشان و امر کردن و نهی کردن ایشان بدان بر حسن وجه و ارفق و صلح آن و تنبیه بر آنچه  
 عاقل و متدانا مود مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و ترک خروج بر ایشان و عدم اعزاز مردم و احتشاد  
 قلوب بر ایشان و ترغیب بر آنچه صلاح حال رعیت و انتظام مدام خلق در آن باشد و معیر کردن بر آنچه از

جانب ایشان از شدت دگر و دگر و دعای خیر کردی مرا ایشان را از علای صوفیه از شایخ مشرب رحمته الله  
 علیه خواص را قسم ساختند که ای امر اول الامر گفته که در در خانه خود اسیرت و محکم بر شاکر دان امیر و پدر  
 بر اولاد امیر و بر حاکم و رئیس بر اعیان و ذر و حشاک که در خزانه حکم او بنده است دوم علما و تعظیم علماء و تصدیق  
 ایشان واجبست و آنچه موافق دین نقل کنند و تسک بکتاب و سنت نمایند و آنچه مخالف دین گویند و بهای نفس  
 و محبت دنیا حیل آموزی و فتنه اندوزی نمایند سوم مراد از اهل خصوص مثل ظرفیت را داشته که بعد از  
 عمل علم بر تحقیق و مع و اتباع سنت و توحید نام بجانب حق و انقطاع از غیر حق سبحانه و ترک دنیا و تجربه و به  
 از رنج در شریعت و طریقت با نوار و اسرار حقیقت رسیده بهجت کمال و مرتب قرار شده اند متکلمان  
 ایشان که بیامی از میان ظاهر و باطن و شریعت و حقیقت و آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار  
 حقیقت که مخالف و بیان ظاهر شریعت نیستند لازم و ضابطه درین باب آنست که هر چه بی شبهه مخالف  
 مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هر چه در آن شبهه بود توقف در آن لازم و اگر  
 قائل در اهل مروی است که امام است و در علم و عمل مستقیم است و در تقوی و ورع تاویل و توجیه قول  
 وی لائق و اگر مصلحت شرعی در میان بود تا باعث فساد و انحلال یا نقصان نگردد و او جا نرود باید داشت  
 که محبت خاصه انبیاست و خطا بر بر که جز ایشان است جائز می آید معاذین جبل که از علای صحابه خطاکه  
 ایشان در وقت رحلت خود میگفت رزوا انکار کنید بر من که خلاف دین و شریعت گوید که انان کان هر چه  
 گوید و هر که باشد و الله الحق تهنیه آنچه در باب نهامت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد یکی از ثمرات  
 محبت و علامت از علامات آن بود چنانکه سالها معلوم شد و لیکن چون فاضل عیاض در درج ب شاصحت  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا بی علمه و معتقدی قول حق تعالی اذ انصروا الله و رسوله و قول پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سلم الدین النصیر الی حدیث ذکر کرد و انبر را تعجب و بی فتنه و از کار بکار مگر در تنقیص آن نیست  
 مگر در مضمون شرح اجمالی حدیث نیز سیرین داشت و در حقیقت هر چه از نصیحت خدا و کتاب و خاصه و عام  
 مذکور است همه متضمن تعظیم و محبت نصیحت رسول است و بیان حقوق است صلی الله علیه و آله و سلم  
 و صل و در تعظیم و توقیر و اجلال صحابه نشان آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث قول از عمر بن  
 العاص که ذکر کرده است و در حدیث صفات رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که گفت که نبوده  
 هیچ کس که جویند نزد من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه بزرگتر و غلبه در چشم من از وی و بود

من که طاعت داشتیم که هر یک چنان خود را از وی و سبزه نگاه توأم کردیم و وی و اگر بر سپیده شوم که صفت کنم  
آنحضرت را قدرت ندادم زیرا که من نمی توانستم که چنان خود را از وی و نزدی از انش آورده رضی الله عنه  
بود که بیرون می آمد و جلوه گر میشد و صلواتی از علی علیه و آله و سلم بر اصحاب خود و از مهاجرین و انصار و ایشان  
نشسته میبودند و در میان ایشان ابو بکر و عمر و عثمان و زید و غیره و من نیز در میان ایشان بودم و آنحضرت را غایت اجلال  
و عظمت و کبریای می کرد و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما که نظر میکردند ایشان بسوی آنحضرت و نگاه میکردند آنحضرت بسوی  
ایشان و تبسم میکردند ایشان بسوی وی و تبسم میکردی بسوی ایشان از جهت غایت انس و محبت که در میان  
ایشان بود و اما من نیز خریک گفتم که آدم من نزد آنحضرت و جلالت وی گردی بودند و گویا بر سر ایشان  
برینداشته اند یعنی در غایت سکون و قرار که حرکت نمیکردند و سر برینداشته اند چه کسی که برینده بر سر وی نشسته اگر  
حرکت کند در صورتی که بر سر وی نشسته می بود و سر و دست و صفت آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرودی انگذندند و خاموش میبودند و بنشینان  
وی گویا بر سرهای ایشان برینداشته اند و گفت عروه بن مسعود هنگامی که فرستادند او را قریش در سال صلح حدیبیه  
بسوی رسول خدا و دیدار آنحضرت اصحاب وی آنچه دیدند و دید که چون وضو میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و با و دست  
میکنند و ایستاده بر آب وضو میزدند و گفت بروی دمی اندازد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
آب و بن آف آب بینی و من را اگر آنگاه مبارک است آید و میگردد آنگاه ای دست خود و میبازد آنرا بر روی خود و بر نهاس  
خود و می افتد آنحضرت میگوید اگر آنگاه مبارک است میکنند و بر میدارند و نگاه میدارند آنرا بر سر میگردانند و چون ایستاده  
نشانی میکنند با دست و چون تکلم میکنند دست میکنند و بر میدارند و نگاه میدارند آنرا و میگردانند و نگاه میکنند و دست  
نظر انداختن بسوی وی از جهت غایت تعظیم و اجلال وی و چون رکوع کرد عروه بسوی قریش و دید ایشان را گفت  
ما متبر قریش من آدم کسری و قیصر را و نجاشی را در وقت بادشاهی ایشان و ندیدیم که ندیدیم من هیچ یکی  
بادشاهی را ندیدم و من مانده بودم در اصحاب و در روایتی گفت ندیدیم هیچ بادشاهی را که آنحضرت را و اصحاب او  
چنانکه تعظیم میکنند بعد از اصحاب او و در روایت آمده است از انش گفت تحقیق ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم و سر زان می تراشید و می سر او را و اگر دیگر و میگردان آنرا اصحاب وی پس نمی خواستند که بفرستند کسی موی مبارک  
مگر در دست مردی و تقسیم کردن آنحضرت موی مبارک خود را میان اصحاب و در رخ و عرشش یا ایشان را و در دست  
ساز غایت ادب آنحضرت است که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه بر قریش فرستاد و



مسئله اول علیه و آله وسلم یعنی آسان باید داشت آنرا و تعظیم باید کرد آنرا و مطرب گفتند که چون می آید مردم بر مالک سپردن آنجا بریادوی گفت که میگویی شیخ مرثدا را که حدیث میخواند یا مسائل اگر میگفتند مسائل میخواهم بیرون می آید علی الفور جواب میداد و مسائل ایشان را اگر میگفتند حدیث میخواهم و در می آمد غسل گاه خود را و غسل میکرد و خوشبو میمالید و جامه های نو میپوشید و لباسان خود را سیاه یا سبز میپوشید و عمامه بر سر می نهاد و نماز میخواند و میشد برای وی کفنی پس سرش را اندامی نشست بر آن بجنوع و خبیث و بخوبی میکرد و تا خارج می شد از حدیث و هرگز نمی نشست برین حال اگر وقتی که تحدیث میکرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مکرر و مبداء شد که تحدیث کند در راه یا ایستاده یا استعجل و تلف کرده پنداشتند تحدیث میکرد و الپس میشد زودتر کرده اند که چون وضو نمیداشت تیمم میکرد و قناده تحدیث میکرد که مالک تحدیث را بر غیر وضو و از امتش نقل او را شنیده بار و تغییر میشد رنگ مالک زرد میگشت رنگ وی قطع نمیکرد حدیث را و چون خارج شد از مجلس و تفرق شدند مردم از وی گفتند یا ابا عبد الله دیدم از تو امر و نداری تحبب گفت آری صبر کردم از جهت تعظیم و اجلال حدیث رسول الله گفت این وندی نماشاه که هر روزی با مالک بسوی عین که نام وادی است در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را وادی بخند خوانده پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در ششمین بنزد رگزار زنیکه سوال کنی از حدیث رسول الله و حال آنکه ایستاده بود پس اگر در دفتر عبد الحمید القاضی که قاضی شهر بود پرسید مالک را از حدیث رسول الله و حال آنکه مادر راه میدویم پس امر کرد بحسب وی گفتند وی قاضی است گفت قاضی سزاوار تر است که آداب کرده شود و بهر شام بن چهار سوال کرد مالک را از حدیث و وی استاده بود پس نزد او را بمستی تا زمانه بعد از آن شفت کرد بر وی در وایت کرده است او را بمستی حدیث ایستاد شام دوست میدارم که شکی زیاده منیر زمانه را زیاده میکرد و احادیث را و گفته است عبد الله بن صالح بودند مالک و است که نیکو شد حدیث را اگر بر طرارت و مشهور است که بخاری رحمة الله علیه در نوشتن صحیح خود و هر حدیث را غسل میکرد و دو دو گانه میگزارد و همچنین در نوشتن تراجم کتاب و بعضی گفته اند که غسل با آب زعفران میکرد و دو گانه در مقام ابراهیم علیه السلام میگذارد و الله اعلم و وصل و از جمله توقیر و ادب آنحضرت بر و ادب آل و ذریه است او که میگردوشته امی او بنده و ازواج وی که امهات المؤمنین اند چنانکه خدیجه و زینب کرده است بر آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سلوک کرده اند آن طریق که سلف صالح و چون برگردد چنانچه علی بن ابی طالب

علیه و آله و سلم پس هر که با سوا می اوست و مخصوص گردانید او را القبل عام شتمل شد برکت او هر که متسبب است  
 بوسی نیاست و محبت و قرب و قریا و بعید او در حقیقت و دوستی کسیکه دوست داشت او را رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم چنانکه البیت وی بیان دوستی رسول است چنانکه محبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیان دوستی  
 خداست تبارک و تعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت با ایشان پس هر که دوست میدارد کسی را که دوست  
 میدارد و هر کس را که دشمن است بوسی و دشمن دیگر و هر که دشمن است بر چیز را که بیگانه و مخالف است  
 قال الله تعالی لا تجدوا قلوبنا مؤمنون بالله و الیوم الآخر یولد من حاد الله و رسول الله حب البیت و اصحاب و اولاد و  
 ازواج و ازواج است تعصیه باشد و بغض ایشان از دو لغات جمله کمال حب و بغض چیزی در است که لایق است تعصیه  
 وی قال الله تعالی تا ما برید اندک بهیبت حکم از حب البیت و بطریق تمکین اقبال و ازواج اجازت هم و تفهیم البیت  
 اقوال و اطاعات است گاهی یعنی کسی که از محبت برایشان صدقه آید و آن آل جعفر و آل فضل و آل عباس اند  
 رضی الله عنهم و همچنین گاهی یعنی شامل اولاد آنحضرت و ازواج مطهره و گاهی یعنی محبت و بیضا و حسن و حسین  
 و علی سلام الله علیهم و همچنین محبت زیاده فضل ایشان و بقی بیان این اقوال است که بیت است بدست سبکی و  
 بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب این بیت نسبت ازواج مطهره البیت سبکی اند و اولاد و آل البیت ولادت  
 و علی اگر چه نسبت ملحق است با ایشان بواسطه فاطمه رضی الله عنها و در حدیث آمده است که من گذارنده ام  
 در شما چیزی را که اگر بگوید و مشک کنید بآن گمراه نشوید کتاب الله و حق تعالی پس نظر کنید چگونه خلیفه میشود شما را  
 درین دو چیز و فرمود آنحضرت علیه السلام شما من آل محمد سبب بنی است از آنش و درین و جلال و کرامت  
 است از هر طایفه و ولایت مرآی محمد را امان است از عذاب و مراد ایشان شستن ایشان شستن مرتبه و منزلت ایشان  
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چون شناخت کسی ایشان را باین نسبت نازل شد ایت و وجوب اضلال  
 و حرمت ایشان را بسبب وی و از عمر بن ابی سلمه آمده که گفت هنگامی که نازل شد تا ما برید اندک بهیبت حکم  
 از حب البیت الایه و این در بیت ام سلمه بود و خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را و حسن و حسین را  
 و گفت خداوند اینها را بپسندید و شما را شایسته ایشان را که اسامی این است آنحضرت ایستاده بود و در و ایستاده  
 که حسن و حسین را در کنار کرد و علی را بیک دست گرفت و فاطمه را بپشت و دیگر و چپانید بر دو پا و فرمود خداوند  
 ایشان را بپسندید من این پس و در گردان ایشان حسن نظر کن ایشان را و اختلاف است در آنکه اولاد البیت  
 درین نایه که میگوید اکثر را نند که مراد بآن فاطمه و حسن و حسین علی است سلام الله علیهم و همچنین

چنانکه اکثر روایات و آن بر آنست و انصاف آنست که سار مظهر نیز داخل اند از جهت ندای سیان و سابق  
 کلام در آن و نزول آیت در ایشان چنانکه احوال را بر همه علی السلام در قول وی رحمة الله علیه که کان اهل بیت چنانکه  
 در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دشمن ندارد الا که الهیبت هیچ کی نگردد که در کار او را  
 خدا تعالی در آتش خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چهار تن پاک را و نشانند ایشان که در کنار مبارک  
 دو پوشانیدن که با قول وی صلی الله علیه و آله و سلم اللهم ان هؤلاء اهل بیتی الحمد بیست منافات ندارد و بدخول  
 سار مظهر در آن مشمول فضل از باب حسن و ثبوت مظهر ایشان را نیز در روایت خبر از امام سلمه آمده است که  
 گفت گفتیم من از یار رسول انصارین اهلک پس فرموده آنحضرت و انت من اهل و در روایتی و انت علی خیر و همچنین  
 اختلاف است در کبریا علی الا سلام علیه ارحم الراحمین در روایت کرده شده است که چون نازل شد این آیه  
 گفتند ما پسین اهل ترانجک فرمود آنحضرت هؤلاء علی و فاطمه و ابیها و صواب آنست که شامل است تمام مردم  
 را که اوست دارند با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این چهار تن عمده و تحفه این جماعت اند و امام فخر الدین  
 رازی رحمة الله علیه گفت که در دنیا نصیب کامل است صحابه عظام را که نسبت کرامت مغوی دارند با انتخاب  
 محط رضوان الله علیه جمیع گفت و در شان علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و آل من و آله و عاده  
 من عاده و گفت که در آن رضی الله عنه لا یحک الا امر من و لا یضیک الا ما یحق و گفت انت منی بمنزله باری و ان  
 من موسی و در روایتی اما ترضی ان تكون من بمنزله باری و ان من موسی و این تشبیه معیت و قول وی صلی الله  
 علیه و آله و سلم الا ان لا یثی بعدی بیان کرد که اتصال نبوت نیست بلکه بغیر آنست و آن خلافت است و باری و ان  
 تعلیم موسی و در حیات وی بودند بعد از وفات از جهت موت باری و ان قبل موسی و دلیل برین گفتن آنحضرت است  
 این کلمه را بعد از وفات خود فرموده و نیز که و استخلاف وی بر اهل و عیال چنانکه موسی باری و ان را ساخت  
 قول تعالی و ان قال موسی لا یمه ارمه و ان غلفی فی قومی الا ان یمه و تحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم امام جماعت این امم مکتوم را و علی را رضی الله عنه و در روایتی او من کنت مولاه و لا اسلام است  
 نبولایت حکم و گفته اند که موسی در لغت هیچ جابجی و آلی نیامده است و فرمود در شان فاطمه را طهریة سنی  
 سنی یوزنی ما و ان یمه سنی ما انصباها و گفت عائشة رضی الله عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم فاطمه و احب الرجال زوجه علی و ارحم الناس عائشة و احب النساء عائشة و احب الرجال  
 عائشة و ارحم الناس عائشة و احب الرجال البکر و احب النساء عائشة و این نیز





بابی تفسیر: «این لعین شبیه با علی و علی خنده میکرد و آورده اند که عبد الله بن حسن بن علی که او را عبید الله محضین خوانده گفت آدم من بر عمر بن عبد العزيز حاجتی که داشته ام پس گفت مرا چون پیش آید ترا حاجتی کس فخر است و نویسی برای من ختم دارم از خدا که به پیغمبر او برادر من داده است از شعی که نماز گذار و در بدین ثابت الهی است کاتب وحی بر خضاره مادر خود پسر نزدیک گردانیده شد و او را خست روی ناموا شد و آنرا پس گرفت ابن عباس رکاب او را پس گفت فریاد بکن از در که کاب حرا یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت این عباس خنجرین امر کرده شد ایم تا که کنیم با هدایت خود و جد و دایمی بیشتر نای خود و از نای گفت که در اندک بیت اسامه بن زید بر عمر بن عبد العزيز و با وی منی بود و او را که گفته بود است او را پس بر خاست عمر برای وی و بر رفت بسوی وی پس بگریه و اندوه دست او را میلان و تنهای خود برد و او را تا نباشد او را بر محاسن خود نشست پیش وی و نگذاشت مراد را حاجتی مگر آنکه بر آورده هرگاه که فریاد دینی تعیین کرد و علوفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه پیغمبر خود را عبد الله بن عمر سه هزار و در اسامه بن زید را سه هزار و با الله گفت عبد الله عمر بدید خود را بحسب خفایت و اوستی تو بر من او را بکلی اسوگند مسقت نکرده است وی مراد را هیچ شندی پس گفت ای عمر بن الخطاب عمرم او را زبیر که زید پدر او بود و مجرب بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر او بود و اسامه مجرب بود و وی از نویس ایشان کردم و فطیلت و آدم مجرب رسول خدا را بر محبوب خود را دایت کرده شده است که مالک حرمه الله است چون زود او را جعفر بن سلیمان و انسانی که ایچ یافت و بر داشته شد و خودی و برش و او را بروی مردم و چون برش آمد گفت گواه بگیرم من شمار که من گردانیده ام زنده خود را در حل یعنی بکلی کردم او را و چون بر رسیدند او را از آن گفت من زیدم که میهم و ملاقات کردم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و شرم دارم که در آید بعضی از اولاد او را تش را السبب من و گفته اند که منصف و خلیفه طلب قصاص کرد از جعفر برای مالک پس گفت مالک حرمه الله علیه و آله و سلم و الله بر نبی است شد تا زبیر از وی باز جسم من مگر آنکه بکلی بکرمم اگر از جهت فرایت او بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر بن عباس که یکی از اعلام امت است مسقت اگر بایه طرا ابو بکر و عمر علی بهایت میکنند بی حاجت علی پیش از حاجت ابو بکر و عمر از جهت فرایت او بر رسول خدا و اگر بنفتم من از آسمان بر زمین جبر تر است نزد من ازین که تقدیم کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف خدشما سیکر و عطا های منم و از او ارج مطهره را که سبب صای ایشان میشد و می گفت عاتشه رضی الله عنها هر چه عبد الرحمن بن عوف را نبوشاند خدا است و ای پدر ترا از سبب خست و بود و عطا ابو بکر و عمر که زیادت بکردند



اصحاب بعلیه الله و الاکابر و الناس جمعین و قال اذا ذکر اصحابی فاسکوا و در حدیث جاری آمده ان الله  
 انحر اصحابی علی جمیع العالمین سوائی النبیین و المرسلین و احتار لی منهم اربعه ابوبکر و عثمان و علیا  
 فجلهم خیر اصحابی و اصحابی کلهم خیر و ذکر اربعه وین حدیث و در احادیث دیگر ذکر اربعه و عشره و این ترتیب  
 و علی شکی نیست بر شریعت ترتیب بیان ایشان و گمان آنکه راویان بحسب اتفاق خود ذکر کرده اند و عبارت حدیث  
 القیر واده الله فاستدانت الاذن نیست بحال می دشین لغو و بعضی احادیث ذکر علی کرم الله وجهه مقدم آمده  
 بر عثمان رضی الله عنه و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من احب عنق اجدنی و من العنق عنق اجدنی  
 و احادیث در باب فضل صحابه رضی الله عنهم اجمعین بسیار است و امام مالک گفته که بعضی در صحابه را در شان  
 و هم صحابه را نیست هر اوستی مسلمین و غیره ایشان حق و کشیده است و یحتمل آنست که سوره خمر  
 و الذین یبارون بعد هم الا انهم و گفته است وی رحمه الله علیه کسی که در شتم و غضب در کار دارد اصحاب محمدی  
 کا خراست لقوله تعالی لیطهرکم اللعنه و گفته اند همه قسام مسلمانان دین را با تقسیم یافتند پس هم را در شان  
 و انصافه آنما که بعد از ایشان اند و صف آنها خود داخل نیست که میگویند ربنا اغفر لنا و لاخواننا  
 الذین سبقونا بالایمان و لا یجعل فی قلوبنا غلا الذین امنوا و سبحه خود داخل هیچ کدام ازین قسام نیستند و در  
 فصلی خطاب با آنحضرت تمام صحابه را فرمودی الله عنهما می آر که قوی از اهل عراق نزد وی آمدند و ابوبکر و عمر را لعن الله عنهما  
 بدیدار کردند و چنین از ایشان گفتند پس از آن رسد و بیدگویی عثمان رضی الله عنه و اما در شان آن گفته خبر  
 و بعد از آنکه شما از ما بر آنند که خلافتی در حق ایشان فرموده و فقره از المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم  
 تا انما کفر و سواد و لیکر هم العاد و قول گفته اند از ایشان نیم فرمود پس شما از جماعه انصار بدید که در شان ایشان  
 الذین تبوا الدار والايمان من قبلکم تا انما که گفته اند یک هم المفلحون گفت از ایشان نیز نمانیک گفت گوئی  
 سید هم من که از انجا که نیز نمانیک در شان ایشان فرموده و الذین جاؤا من بعد هم بقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین  
 سبقونا بالايمان و گفت خبر از پیشین خلافتی از حق می آر شما قایل حجت خود سازد شما صورت اسلام را  
 لباس خود ساخته اید و لیکن در معنی نه از اهل اسلام می آید و سید الذین مبارک گفت و نصرت اند و هر یک را حق  
 باید صدق و حب اصحاب سید الله علیه و آله و سلم ابوبکر و عثمان گفت کسی که دوست دارد ابوبکر را پس تحقیق  
 بر یاد است و دین را کسی که دوست دارد ابوبکر را و سید هم را و کسی که دوست دارد عثمان را پس  
 تحقیق منور شد و خود را کسی که دوست دارد علی را پس تحقیق اگر دوست دارد علی را کسی که دوست دارد عثمان را پس تحقیق

بیشتر شد اتفاق و کسی که بعضی از ایشان را پس وی متبرع منافق مخالف سنت و طریقه سلف صالح است و بیشتر که صود نکند بر ای و علی نبوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و با شکیبایی در ایشان را  
 سلیم و در حدیث خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون قدم آوریدند از حجة الوداع  
 بنیز را در خطبه خواند و فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاطم الزولک ایها الناس انی راض عن  
 عمر بن علی و عن عثمان و عن طلحة و الزبیر و السید و عبید الرحمن بن عوف فاعرفوا انهم ذلک این مثل حدیث  
 عشر است که در وی بشارت داده ایشان را نموده و لیکن درین ذکر ابوعلیه بن الحارث نیست و اگر چه بنابر  
 بنیز در وقت شوری گفته که این با اندک فرقه است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عالم حال آنکه  
 راضیت از ایشان و فرمود یا ایها الناس ان الله یقر علی بدل و صید یا ایها الناس خطونی فی اصحابی و  
 هر او را صاحب من و اختیار من زیرا که کسی نگاهدارد او را خداستای و در دنیا و آخرت و کسی که نگاهدارد  
 و کسی که نگاهدارد او را ایشان میکنند و در میر اند او را خداستای و کسی که ترک و بدد بر اند او را خداستای و از  
 که بگرد او را و عذاب کند و فرمود کسی که نگاهدارد او را صاحب من باشم من نگاهدارنده وی روز قیامت نیز  
 فرمود کسی که نگاهدارد او را صاحب من می و در اند بر من حوض مراد کسی که نگاهدارد او را در حق من نمی و اگر  
 بر من حوض را و بی بدیدم اگر از دور و بر من می آمد آنحضرت و در دل شب نبوی یقین و عار میکرد و استغفار  
 میکرد و ایشان را باین اهر که وارد خداستای و اهر که در را بجنب ایشان و موالات ایشان و محاط کسی  
 عادت دارد و ایشان و از کعب بنی الله گفته که نیست هیچ یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه مراد  
 شفاعت است و در قیامت و طلب میکرد کعب از خیر من و فضل که شفاعت کند او را روز قیامت و سمیل  
 بن عبد الله البشیری گفت ایمان نیار و بر رسول کسی که قویتر کند اصحاب او را غریزه دارد و او را مراد  
 آورده شد نزد آنحضرت جنانه مردی را پس نگذار و بروی نماز و فرمود وی بعضی پسند نیست عثمان را پس  
 بعضی داشت او را خدا عزوجل و کلام دین باب یعنی در باب فضل اصحاب و تفاضیل ایشان طویل در غایت  
 طول و در شرح مشکلات خصوصاً در تعجب آن از آنچه در کتب قوم و نظر آمده با قطع نظیر از تعصب و فتنه نقل  
 اجباری و احبابی لا یطالبکم احد منکم من ظلمه فانه ان ظلمه لا تو سب فی القیامه فذا و فرموده آنحضرت نگاهدارد  
 کرده ایم و الله التوفیق و بعد اعلم وصل و از جملة اعظام و اکیار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 اکبار جمیع آنچه متعلق است بوی از مشایخه اهل کون و معابد و آنچه دست شریعت وی بدان رسیده و بوی شناخته

و

آورده اند که ابو محمد در راه رضی الله عنہ بنوی پشانی او دراز بود چنانکه چون می نشست و فرمود می گفت آن  
 مویها را بر زمین میرسانید گفتند چرا در این باره ای این مویها را در نمی تراشی گفت نمی تراشیم از آن جهت که وقتی دست  
 شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله را در سلم بیان رسیده پس نگاه میدارم آنرا را بترکام و در کلاه خالد بن الولید میخیزد بود  
 از روی سبب شریف وی صلی الله علیه و آله را که سلم بترکام و کلاه وی اوربضه جنگ کا بهایس حکم برست کلاه را  
 تا باین تقدیر نمایی بر آن کشید که چند کس از مسلمانان کشته شدند پس آنکار که در میان این فعل را بترکام گفت بگو  
 من این را بسبب کلاه بلکه بهیبت مویهای شریف که در آن بسته بود و بترکام میباشتم ام تا صانع نشود و در دست راست  
 شریف و برکات آن از من مسلمین مگرد و دیده این مکر که نهاد دست خود را بر جانش کلاه آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم بعد از آن نهاد دست را بر روی خود و امام مالک رحمة الله علیه سوار نشیند در مدینه مطهره بروایه خود گفت  
 خرم میدارم از خدا که بی سیر کم تر نمی راند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را که سلم در آن خسته بسیار است خود نهاد است  
 آنحضرت یای مبارک خود را بر آن و جنبه بسیار خود را که داشت بهیبت را نشان می گوید گفت شافع بن کاکا بگو  
 خود را بر لبی لبی جواب داد و بانه این جواب و حکایت کرده شده است از احمد بن فضل بن زاید و بگو در دست راست  
 از غازیان و تبراندان گفت مناس سیکم من کمان را بدست خود که بطارت انسان باز کرده ام که آنحضرت  
 کمان بدست شریف خود میگرفت و مالک رحمة الله علیه بنوی داد و حق کسی که گفت تربت در مدینه مدینه است  
 بزرگ سرور و دام کرده بکس وی و بودم آنقدر قدری در شرفی در مردم و بهیبت که زده شود گردن مردی  
 بگوید خالی که که دفن کرده شد و روی پیغمبر صلی الله علیه و آله را که سلم روی است و بهیبت یکی از اسکا  
 اتمام این بده که می طایه و طایه است از جهت طهارت و از آنجاس شرک و منافقت و طایع سلبره و از جهت  
 طیب را می بگوید طیب تمام را بر او گرفته اند که ساکنان این بقعه شریف از تربت و در دو یار و در کلاه طایه  
 که در هیچ طیبی نتوان گفت و نباید گفت و شاید که مستشام شماریم و نیز شایسته ذوق عیضا و صا و غریب و ناجان  
 شت خان نیز راه یافته باشد ابو عبد الله طاهر گفته است ببت بطیب روح الله علیه و آله و سلم و مالک  
 و انس و اطاب و اسبیل و یکی از علای صاحب و بدان است میگوید که تربت مدینه را الفی خاص است که در هیچ  
 مشک و غیر نیست گفته که این یعنی از آنجاست و حقیقت هیچ عجب نیست بیت در آن زمین که هیچی زرد  
 زطره و دست به جای دم زدن نافهای ناما است بداده است که حیاه ففاسی گرفت ففاسی ففاسی  
 از دست عثمان رضی الله عنه و خواست که شیکند از این انوی خود پس فریاد کرد و در آن مردم پس گرفت خود



بالصلوة عليه صلوة برآل و ازواج و ذریه بطریق و طریق است و اختلاف است در جوان صلوة در غیر  
 انبیا اگر تسمیت گفت اندک مقصود بصلوة بر آنحضرت از امت تقرب الی الله است باقتضای امر و تعالی و قضای  
 حق نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بر امت شیخ غزاله بن عبدالسلام در کتاب مونس شیخ المعارف گفته که  
 نیست صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت امام او را در درگاه خدای عز و جل زیرا که مثل شفاعت  
 نمیکند مثل او را و لیکن حق تعالی امر کرده است ما را بکافات و شکر گذاری کسیکه احسان کند ما را بدین تعلیم است  
 احسان و اعطای کرده است آنحضرت ما را چون ما خیریم از کافات پس از شاکر و ما را خدا تعالی چون را  
 غیر ما را از کافات کردیم بدینکه در خواجهیم از درگاه عزت که بفرستد صلوة رحمت و برکت و تنظیم را باینکه کافان  
 بجهان عظمت و کبرای وی و باینکه عزت و کرامت جمیع است نزد وی و قاضی ابو بکر بن العریبی گفته که  
 فائده صلوة بر آنحضرت رجوع میکند به دلیل از جهت و الله ان یرفع روح عقیدت و خلوص طووس و اظهار  
 محبت و علاء است و برین حق و وساطت و احترام مرد اسطر که در ذات شریف است صلی الله  
 علیه و آله و سلم که دعا کردن بر آنحضرت را دانسته عای فیض و خیر و برکت حراد را در حقیقت و دعا است مقرر است  
 در کتب آباء ائمه عشق و در ادیان که از آنل میگردد از وی آب و میوه سارای نیستی و نهدا و دعا شامل المبریه  
 فائده اختلاف است و حکم صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرض است یا استحباب است که  
 فرض است زیرا که ظاهر بر هر یک وجوب است و لیکن فی الجمله اگر چه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت بیعت  
 وی صلی الله علیه و آله و سلم پس واجب چیزی باشد که ساقط میشود بوی چیزی که تخصیص بعد معین و مستحب  
 گفته اند که واجب است اگر آنرا بی تفتید بعد معین زیرا که حق تعالی فرض کرده اند است بر مسلمانان که صلوة  
 و سلام فرستند بر رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم و فکر و اندیشه آنرا وقت معلوم پس واجب است که بسیار  
 فرستند و فاضل اندر آنرا و در جمیع ثالث است که واجب بر بارگاشم شریف وی مذکور کرد و صلی الله  
 علیه و آله و سلم گفته اند که چهار مصلحت است و در مواجب گفته که باین قابل است طاعتی و جماعه از حنیفه و  
 طمینی و جماعه از شافعی و گفت فاضل ابو بکر بن العریبی از الکلبیه که همین مهت احوط که اقال الزمخشری در  
 استدلال کرده اند این جماعه حدیث من ذکر عند فلم یصل علی فمات و دخل ان از حدیث ابن حبان من حدیث  
 ابی هریره و حدیث زکریا من ذکره عند فلم یصل علی راه الترمذی من حدیث ابی هریره و نحوه الحاکم  
 و حدیث حنفی و حدیث من ذکره عند فلم یصل علی از حدیث الطبرانی من حدیث جابر بن عبد الله و غیر بزرگ از علامات



و جوب است و نیز فائده امر بصلوة بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکافات احسان است و احسان در  
صلوة الله علیه و آله و سلم مسترد و دائم است پس متا که شود و فیکند ذکر کرده شد و نیز استدلال کرده اند بقول  
حق تعالی لا تجعلوا دعار الکرسول یبککم که عارض بعضی کم بعضا پس اگر مذکور کرد و وی صلی الله علیه و آله و سلم صلوة فرستاده  
نشود و روی باشد بمجاها الناس و جواب داده اند آنهایی که واجب بشکر و انیدانرا بجا ایضا و کسی که آنرا فکند کرده  
است این قول اندر هیچ کس از اصحاب و تابعین پس آن فعل فخر است و اگر بر عوم خود باشند لازم میشود و در آن  
آذان را لازم شود قاری را چون بگذرد بآیتی که در روی ذکر شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و لازم گردد بر  
داخل در اسلام چون تلفظ کند شهادت و حال آنکه آنچنین نیامده و نقل کرده نشده است و نیز درین  
مشقت و جرح و خلاف وضع و شریعت مطهره سمع است و نیز شار بر حق سبحانه هر وقت که ذکر کرده شود جوب  
نیست و آن حق است و جوب و حال آنکه قائل شده اند بدان گفته است صاحب مراسب که احلاق کرده است  
قدوری از سفیه که قول بوجوب صلوة هر بار که ذکر و در مخالف اجماع است که منعقد شده است پیش ازین قائل  
زیر که آنکه وظیفه است از هیچ اصحاب که خطاب میکردند آنحضرت را و می گفتند یا رسول الله که صلوة میفرستاید  
نیز اگر آنچنین باشد تفرع نمیشود برای عبادت دیگر و جواب داده اند از احادیث که در و آنهاست پس آنرا تأکید  
است و در حق کسی دارند که عادت کرده ترک صلوة را و خوی گشته و باجماع دلالت نیست بر وجوب تکرار آن مگر  
ذکر آن شریف در مجلس واحد و بعضی در هر مجلس یکبار گفته اند اگر چه ذکر شریف مکرر گردد و حکایت از غشری و بعضی  
گفته اند واجب است و در دعا و اکثر بر آنند که مستحب است و از نیز استجاب است گفت بنده مسکین شکر الله  
علی طریق الحق و ایقین که اگر گویند یکبار فرض است و اکثران واجب است و هر بار مستحب بر صورتی دارد و لا کن  
بجمل محب شوق آنکه این مستحب یا بنسب و واجب و اندر تفصیل در آن از خود اعنی یا باشد و در اطلاع بر آن مستحب  
آن عبادت طلب کفایت بدل جمیع و در آن نکند و بعضی گفته اند واجب است در نماز بی تعیین محل متوسلین قول  
از امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنهم و بعضی گفته اند واجب است در تشهد و این قول جمعی و اسحاق بن راہوی است  
قول ما تشر آنکه واجب است در آخر صلوة بعد از تشهد قبل سلام و این قول امام شافعی است و استدلال کرده بآنکه  
حق تعالی فرض کرد این صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بنود هیچ موضعی اولی از نماز بر اسے آن و  
نیز در احادیث ذکر صلوة علی الدن صلی الله علیه و آله و سلم و تشهد آمده است پس جایز نیست که تشهد را  
واجب گویند نه صلوة را و این حکم را آنکار کرده اند شافعیه گفته اند که موافقت نموده است و درین فعل صلف

[illegible]

درود و نفرستاد بر پی صلوات الله علیه و آله و سلم گفت آن حضرت کشتایی کرد این مرد پس بجا آمد و او گفت مرا و را در  
تغیر او را و فقی که بگذارد نماز یک از شما پس باید که این را کند به تحمید خدا تعالی و در روایتی به تحمید و شایر وی پس  
باید که درود و نفرستد بر پی خدا و اگر چه هر چه خواهد بود و لیست از عمر گفت دعا و صلوة مطلق متنباید بیان  
آسمان در زمین و موجود نمیکند چیزی از آن تا آنکه درود و نفرستد بر پی غیر و روایت کرده شده است از  
علی مثل آن این حدیث در دعا و نماز واقع شده است دعا و مطلق چه در نماز و چه غیر آن از مطلق صلوة  
علی النبی صلوات الله علیه و آله و سلم از فقی آداب و ارکان دعا است از این مسعود آمده چون خواهد که آنکه سوال  
کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند تحمید خدای و شای او یا تحمیل آنست پس از آن درود و نفرستد بر پی صلوات الله  
علیه و آله و سلم پس از آن سوال کند زیرا که بدستی این حق واجب است به پیروی و بر آمدن حاجت فایده  
درود و نفرستد و اول دعا و وسط دعا و آخری چنانکه در حدیث جا بر آمده است و این مطلق گفته که دعا را ارکان  
واجب و اسباب و اوقات پس اگر موافق شد ارکان فوی بگیرد و اگر موافق نشد آنچه مسیر و بیسی آسمان و اگر  
موافق نشد موافقت پیروی باید و اگر موافق نشد اسباب زد و میرسد همه ارکان و مخصوص طلب است  
و وقت و فروتنی کردن و چشم خوانیدن و تعلق قلب بجناب حق قطع از اسوسی آنچه دعا صدف و موافقت  
و دعا اسباب و اسباب وی صلوة بر محمد صلوات الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده و عا که در اول و آخر وی  
درود باشد و کرده میشود و در حدیث دیگر آمده بود و عا محجب است زیرا آسمان چون درود فرستاده شود پس چون  
صعود میکند بر آسمان و او که صلوة بعد از دعا و قنوت است و شد آن حدیث و تعلیم آن حضرت صلعم هر دو را خود را  
حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت اللهم عجل فی من بهائیه و در آخر وی آمده صلوات الله علیه و آله و سلم و این نزد  
شافعی است و در باب صلوة ذکر این بیاید از مطلق صلوة علی النبی صلوات الله علیه و آله و سلم خطبه  
جمعه و خزان از خطیب زیرا که خطبه عبارت است و ذکر خدا و غرض صل شرط است و ران پس واجب بود  
و ذکر رسول صلوات الله علیه و آله و سلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه جمعه که ران و این مذکور شافعی واجب  
است و از مطلق آن عقیب اجابت مردان چنانکه در حدیث احمد از عبد الله بن عمر بن العاص آمده که رسول خدا  
صلوات الله علیه و آله و سلم گفت که چون پیشتر بر زمین را بگویند مانند آنچه میگردد پس درود و نفرستد بر پی زیرا که  
هر درود و نفرستد بر پی که بار درود و نفرستد خدا تعالی بروی ده باز پرسه سوال کنید برای من و صلوات الله علیه و آله و سلم  
و باید ذکر این در باب الاذان و در بعضی کتب نزد مردم و مسجد نیز زیادت که درود و بعضی کتب عقیب از ران

و اما قنات و اجابت نیز آمده است و در انشای تکلیف حیدر ذکره فی الواهب علی ذهاب الشافعی و نزد دخول مسجد  
و خروج از آن روایت کرده است فاما زیر را که بود رسول خدا صلعم چون می درآمد در مسجد در دو میفرستاد و بر  
محمد پسر یوسف اللهم اغفر لی و غفر لی ابو ابی و چون بیرون می آمد در دو میفرستاد و بر محمد پسر  
سکیت اللهم اغفر لی و غفر لی ابو ابی فاما شک و شش نیز آمده است انرا با یک بن عرب بن خرم و ابو اسحاق  
بن شحان گفته هر که در مسجد در آب بنیاید که در دو فرستد و تر کند و بر کت و سلام فرستد بروی دالی وی  
گفته است عمر بن دینار در قول وی سبحان فاذ و عظم به و انفسوا علی الفسک که اگر در خانه هیچکس نباشد بگو السلام  
علی البی و در خانه دیگر کاه گفته است ابن عباس در ایست ایها ساجد است شخصی که اگر در مسجد  
هیچکس نباشد بگو السلام علی رسول الله و اگر در خانه هیچکس نباشد بگو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از گفته آمد  
چون می درآمد من در مسجد بگویم السلام علیک یا ابا البی و در خانه و بر کاه و علی الله و لا اله الا الله و انشد ابن  
آمده از کعب در دعای من مسجد و بر کاه از آن مذکور که در صلوة را در نماز خار و در مواهب بگوید که نیست  
بخوانی فاما بعد از تکلیف و بعد از وی و در دو فرستی بعد از ثانیه و دعا کن سیت را بعد از آن تا شصت و بگوید یا رب  
اللهم لا تشا اجزه و لا تشا بعده و درین حدیث است که روایت کرده است شافعی و نسائی و ابن ربیع و شافعی  
نخا به و نزد و در نماز خانه و فاه نیست و بگوید که در روایتی واقع شده است بطریق دای است بطریق  
خر و با وجود و در سبب و در نیز فرستد و در کسیر تانی و در تلبیکه و در حرام و در نماز و در صفا و در و  
چنانکه حدیث عمر بن الخطاب آمده که فرمود چون قدم آمدید که را طواف کنید بیست و هفت شوط و بگذرانید و تمام  
ایرا هم در حدیث بعد از آن بر این حدیث را و استیبر روی چنانکه به بندیت و تکریم بگویم بیان حدیثی بر و تیشانی  
و در و بر بنی صلی الله علیه و آله و سلم و دعا می خیر برای نفس خود و بر و نیز پنجین چنانکه در ساله ناسک که کرده شده  
است و در و اجتماع و تفرق برای این از غیبت چنانکه و ابان کرده است نزدی از ابریه که رسول خدا فرمود  
چنانکه ذکر کنند خدا را در وی و صلوة نفرستند بر بغیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه باشند در مجلس حضرت بر  
ایشان در روز قیامت اگر خواهد خدا تعالی عذاب کند ایشان را اگر خواهد بیا هر روز و حدیث و دیگر آمده که نیست  
بیج و می که نشیند پسر خیزند و در نفرستند بر بغیر صلعم مگر آنکه باشند حضرت بر ایشان اگر چه و آیند و در پشت از  
جهت آن بنشیند از ثواب و نزد مصلح و سایر روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی در و در و عاکر من صلی علی  
حسین علیهم السلام و در این عشا و در گفته شفاعتی ایوم القیمة و نزد و در این اجماع حدیث مسلم بن حذافه روایت کرده

الا وهو لمن لم يصل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم ظاهر عبارت آنست که در آشنای و منوگو بدور بعضی کتیب  
گفته که عقیب الطاهره حتی الیم و تکلم شهادتین و غسل اعضاء و منویز آنست و عمل کاتب حروف چنین  
و آفته است که تکلم شهادتین میکنند و در و میفرستند و بخوانند بعد از آنکه در اعضاء و منو و آفته و نزد  
ملین اذن یعنی خواندن گوش در حدیث ابی رافع و آفته است که چون آواز کند گوش یکی از شما بگوید  
که ذکر کند و در و فرستند و بگوید ذکر آنکه بخیرین ذکر بی غیر یا ذکر خداست یا بی نیکی کسی را که یاد کرد و مراد یکی  
و این باب آنست که میگنند آواز کردن گوش و بیست یا آنکه کسی آواز بگوید یا ذکر ده است و نزد فراموش کردن چنین  
فراموش کند سخن یا چیزی دیگر را و در بفرستند یا بخیر یا در این در فراموشی سخن بسیار تجربه کرده شده است و در  
حدیث این سوی مدی بسته ضعیف از انس مرفوع آمده است اذ استیم شفا فصولا علی ذکر ده اش و الله تعالی  
و نزد عطاس چنانکه جماعه بان رفته اند و جماعه دیگر نزاع دارند بدان و گفته اند که این موطی است که منقولست و در  
ذکر خداوند کل و شرب و وقایع و در شکات از ترمذی از حدیث ناخ آورده که موی عطسه در و بیلوی ابن عمر  
و گفت و الحمد لله و السلام علی رسول الله این گفت ابن عمر میگویم الحمد لله و السلام علی رسول الله و لیکن  
تعلیم کرده است بخیرین رسول خدا صلعم لعالم کرده است مگر آنکه گوئیم الحمد لله علی کل حال یعنی در فضیلت صلوة بر  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سخن است و لیکن چنانکه فرموده اند یا بدکرد شایع هر چیز را محلی و موطی خاص  
تعلیم کرده به اینجا یا بدگفت و در چنانچه در ذرات قرآن در یک نسی کرده آنکه انی اللوا حب و در شفا گفته  
که کرده و آشته است ابن حبیب ذکر آنحضرت صلعم در ذبح و مکرده داشته است بمنون در و فرستادن  
در حب فامده و گفته در و فرستاده شود بر آنحضرت صلعم مگر بر طریق اجتناب و طلب ثواب و الصبح از ابن القاسم  
آورده است که گفته است و در و فرستاده که ذکر کرده نشود در وی مگر خدای عزوجل و هیچ و عطاس پس مگو و زیاده  
بعد ذکر آنحضرت رسول الله و آشته است گفته که نمی باید و نسزد که گردانیده شود در صلوة علی النبی در سنت  
و عادت گفتن من و همچنین قول محمد رسول الله که بعضی مرموع بعد از الله الا الله در آخر اذان میگویند و آشته است  
که بن حکم دارد و نزد قبر شریف که ادلی و اقرب موطن صلوة است و در حدیث ابی داود و از امیریه آمده که  
گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست هیچ یکی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرست خدا تعالی بر من روح  
مطهر و کنم سلام را بروی در بنی بیت کلام است از حیثیت نبوت حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در تاریخ  
مدینه و غیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است ابن عساکر من صلی علی عند قبری سمعه و از اشتهار و اطمن





و در این  
در بیان  
صلوة علی

حق گفت شامی و ادای قلیلی از حق وی صلی الله علیه و آله و سلم آنست که اگر صلوة کند بر وی درین روز  
و شب و الله اعلم و صل در بیان فضائل و فوائد عشرات صلوة علی ابی صلی الله علیه و آله و سلم را با فضائل و فوائد  
و تسبیح و ثمرات صلوة خارج از حدیث و بیانیست و جمیع خیرات و برکات و نباء آخرت را شامل و ششصد و سیست  
و اصل آن امتثال امر الهی تعالی شان و موافقت وی و ملائک وی فرموده که فرمود ان الله و ملائکة یصلون  
علی الذین یمانوا صلوا علیهم و سلوا تسلیما و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه و آله و سلم او جبر  
بالا تر و عظمت از آنکه حضرت عزت علی جلایا که و نم نواله بر کسی صلوة و رحمت و برکت فرستد و در اینجا اشکال می آید  
که چون روا باشد که صلوة بر آنحضرت یکی باشد بر صلی و ده جوابش آنست که واحد که در حدیث راجع شده است  
فعل شده است که حکم من چهار بخشه باشد شش را از آنکه از حق خود یکی برده باید و از بخلاف از حق آنیکه صلوة آنرا  
خداوند بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکی باشد صلوة میفرستد هر که شمار کند خواهد چنان بنده مامور شد  
بفرستادن صلوة و السلام و عا که دو گفت خداوند این عا بنیم در بیان این امر خود و در دفترست بر حبیب خود  
چنانکه لائق است بحال خود و حال وی پس جمعی میفرستند هر چه لائق است بحال رحمت و لافقت خود چنانکه لایق است  
بغیرت و حبیب وی نزد وی بفرستادن هر چه ممکن است که یک درود فرستد و کاملتر باشد بصد هزار درود از  
ده درود که بر صلی میفرستد که قلب و رحمت عظمی وجودت و کیفیت نیست چنانکه یک بر سرست بصد هزار نفس از  
ابو طلحه آمده است که گفت بر آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی دعا داد که دیده میشود و اثرش در شریعت  
مبارک وی گفتند یا رسول الله امر و اثرش در حق سرور و دردی پر فرمایان برست سبب چیست گفت جبرئیل  
آمد و گفت ای افاضی من اگر داند ترا یا محمد که پروردگار تو میگردد صلوة بفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو که اگر بفرستد  
بروی و ده صلوة و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که بفرستد و سلام بفرستد بر تو صلوة و سلام فرستد خداستالی  
بروی گوای مقصود از اینجا بیان مطلق واقع شده و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسی که  
صلوة فرستد بر من صلوة فرستد خداستالی بروی تا وقتی که صلوة میفرستد بر من پس اختیار دارد و بنده کم کند یا پیش  
و در روایتی صلوة میفرستد بروی خداوند فرستگان او به صلوة پس کم کند بنده یا پیش گفت بنده بسکین خداوند  
بفرستد بفرستد که خیر و بر بنده هم خواهد بود و نیز اگر از آن بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد  
بر اندازد تقوی و محبت و اخلاص و در تخریج بیان قلب و کثرت نوعی از تفریق است زیرا که تخریج بعد از اعلام بوجود  
خیر و غیره و ششصد و سیست از تفریق و تقصیر در تحصیل آن و در حدیث تفریق از ابی بن کعب آمده که گفت





در بیان آنکه افضل شیخ الامام علی المرتضیٰ فی الحکم الکبیر عن الشیخ احمد بن موسی الشریع و بعضی متاخرین شیخ شاذلیه  
قدس سرار هم فرموده اند طریق سلوک و تحصیل معرفت و قرب الاهی در زمان فقدان فقدان وجود اولیای  
رحمة الله علیهم الشراعی ظاهر شریعت است و اما متذکر و کثرت صلوٰه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از کثرت  
اشتغال صلوٰه نورانی در باطن پیدا شود که بدان راه باید و فیهن و اعانت و اما در آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
و بعضی ترجیح و تفصیل کرده اند صلوٰه را بر ذکر از حیثیت توسل و استمداد اگر چه حیثیت ذات ذکر اشرف و افضل است  
و خلاصه الطریق شاذلیه که تحقیق از شعب الطریق قادریه است استفاضه الابرار از حضرت نبویه است پس سبیل الشراعی  
ساجد و دوام حضور بیان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ اجل و کرم قلب الوقت عبید الدیاب شفی رحمة  
الله علیه و انصاف بر کثرت و برکات طوایف میفرمود باید دریافت که در عین خواند صلوٰه در کدام مجاز افضل و در چه خوض و غوص  
مینماید اللهم گفته در دریا رحمت الاهی رسانند و میفرمودند که من بعضی گفته است که چون بنده اللهم گفته که خدا  
تعالی را تمام اسماء الاهی یاد کرد و چون صل علی محمد گفت و در بعضی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم غوص نمود و به طایفه  
آنرا و اصحاب و برینا نصیحتی و کمالات ایشان افتاده و آخر لغو غوص درین کار نامتناهی محروم و مایوس  
آمدن چه صورت دارد و حق که این تغییر را بسبب بندگی شرف و ادب کرد و فرمودند بدانید که درین معجزه ابرار و اعدا  
فراغ عبادت با آنکه از صلوٰه بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیست و چون از تعین عدد پرسیده شد فرمود اینها عدد  
معین نیست چنانچه بچانه که بدان طریقه انسان شود و بزرگنمایی صبیح گردید و از غیر آن وقت میفرمودند که طالب  
را باید که بر مقدار صلوٰه و روی معین داشته باشد از هر کم یا اندک اگر نشود یا قصد یا چنانکه بجز آنرا که بعد  
بار بخواند و کمتر از سید خود و اصحاب خود نکرده اند و عدد قس خواب نقش هم الهی تعالی نیاورد و از مطالب پیچیده و فواید  
عظیمة آنکه صلوٰه و سلام است میرسد بجنّت و صلی الله علیه و آله و سلم و روایت کرده است ابو هریره که گفت  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلام میفرستد پیچ یکی بر من اگر آنکه باز میفرستد خدا تعالی بر من روح مرا آنکه  
در می کشد و در سلام او جواب سلام میگوید و در حدیث دیگر از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم کسی که صوم میفرستد بر من نزد من بشنوم و کسی که در دو میفرستد بر من از دور رسانیده میشود  
بر من بعضی گفته اند که در حدیث این مسعود آمده که گفت آنحضرت بدستی در سینه که خدا تعالی را فرستد گمانند  
ساخت گفته در زمین میسازند و از انعام سلام صادر و بعضی روایات آمده که نام او را نام پدر او را فریاد می  
و میگویند بار صلی الله علیه و آله و سلم کثرت برندگان عبدالحق بن سیف العین دلبی سلیم علیک و یقر تک

السلام شهر لک البشارة فاخلع ما علیک ی ذکرک شری علی ما یک من عرج بیت جان میدهم در آرزو  
ای قاصد آخرا باز گو تو در مجلس آن ازین حرفی که از ما می رود و ی که لازم کثرت صلوة است بصفت تو چه حضور  
و طیب و تنیل صورت خیالیه دی صلی الله علیه و آله و سلم و عین و انرا عظم استحضار محاسن نبویه است  
شهر روشن عین قلبی نری وسطه ذکر که فی سطر و التوحید فی سطر و از فوائد آن معاذله عشر رخاب و عشرين  
غزوات و اسباب و عاود جوب شفاعت بیابا بشاوت دی صلی الله علیه و آله و سلم و حصول قرب بوی  
و غیر حجت گفت شریف او بر باب حجت و محون و اتصال با محضرت بیشتر اندکی ران روز قیامت کشتن آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم منوی جمیع امور در اثر و بر شدت و کفایت جمیع جهات و قضای تمامه حوائج و محضرت ذنوب  
و کفایت جمیع سیئات و بقوی از تو اندوز الفی نیز و قیام او مقام صدقه بلکه افضل از آن صلی الله علیه و  
آله و سلم و غیر کرب و شقای سقم و از باب خوف و جمع و اظهار برأت متهم و نصیر بر اعدا و حصول رفاه  
اکی و محبت دی و صلوة دی و صلوة ملاکه وی غرر علا و تزکیه و تنمیه مال و طهارت ذات و صفای قلب  
و زایل و حصول برکت و در جمیع امور حتی در اسباب و اموال و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
علیه و آله و سلم فائده و نجات از اسباب قیامت و آسانی در سکرات مرگ و خلاصی از مملکت دنیا و مضائق  
رونگار و دیگر نیات و فنی و قهر و اعدام حاجت و سلامت از آنسام نخل و جبار و در عار و بزم الفت و لطیف  
مجلس و قیام و رحمت و توفیق و در هر و بر هر صراط و تنبیه و دم در آنحال بر امانت و حرور و نجات از آن  
در هر وقت العین بر خلاف حال تا رک صلوة و حصول محبت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
و صفای آنحضرت در روز قیامت و رویت جمال آنحضرت و در تمام و محبت ملاکه و ترغیب ایشان و کتاب صلوة دی  
با سلام و زیب بر فرط طیس خنده و عار ایشان را و از زیادت خیر و استغفار و از عظم تو اند و اتم رعایت حصول  
شفق بر اسلام که سنت مسلمة بلکه فرض تفرست و کرام سعادت بالاتر از آنکه دعای خیر و سلامت از آنحضرت  
شامل حال کسی باشد اگر در تمام عمر یکبار روست و بد موجب صدر نیز اگر ارامت و شمره از آن برکات است بیت  
بر سلام مکن رکنه در جواب آن لب نو که بعد سلام هر ایس کی جواب از تو و بیشتر از سلام کردن بر سلام  
از پنجاب بر عاوت مر ضیا آنحضرت که واقعه است کان بیار و یا سلام شریف شده بعد از سلام کردن  
بر سلام نیز شرف گرد از فائده از فوائد صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازدا شستن بکسبت  
از شستن گناهان تا سه روز منع اعتنا بر مردم صلی را و در آمدن صلی زیر سایه عرش روز قیامت و گزانی

شهر جان بی بند از آن امام است و در سلام

ترازی بر اعمال و امن از عطش و تشنگی از دواج و حریت و حصول شکر و هدایت و در صلح دنیا و آخرت و شتمال  
صلوة را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزرگوار می فرمود که اگر کسی غرض از آنست که تقوی وی شکر نعمت وی شود و علم معرفت حق و  
نعمت وی و از آزار بدان ذکر کرده است اینمیرد تا آنکه رحمة الله علیه در رساله آداب زیارت که در خیر القلوب  
از آنجا نقل کرده شده و از زیارت آن کتاب نقل افتاد و حکایات دیگر و فوائد و نکات دیگر مذکور است که وقت بدان  
اتساع نیاورد که از آن حکایات که شیخ احمد بن ابی بکر محمد روداصوفی قدس در کتاب خود که از شیخ محمد الدین  
خیر و زکادی اسامندی که او را است روایت میکند و زیارت میگرد و باید آنکه طالبی آنرا در خود سازد  
می آید که روزی شبی قدس سره بر او بگریه میفرمود که از علمای وقت و آنکه محض خود بود و آبا بگریه میفرمود که ای برادر  
ایستاد و یادی معافه کرد و میان هر دو چشم وی بوسه داد و حاضران گفتند که با سیدی این را تشبیه میکنی و  
حال آنکه خود هر که در عهد داشت او را بخون میخوانند او گفت من نگردم مگر آنچه از پیغمبر و بزم صلی الله علیه و آله  
و سلم در خواب می بینم که شبی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دیدم او بایستاد و او را در کمر گرفت و میان هر دو چشم  
او بوسه داد پس گفت ما رسول الله این را شبی میکنی فرمودم وی بعد از نماز این آیه بخواند و بعد از آنکه بگوید  
من الفسک غریض علیه ما غشیم الا یته و عقب آن صلوة برین میفرستند و خواندن این آیه پیش از شروع در صلوة  
متعارف جمالس و اهل اهل حرمین است و اوها الله تشریف و عظمتا و بعد از آن این آیه را نیز میخوانند آن الله  
و ملائکة یصلون الا یته بعد از آن بقصد امتثال این امر شروع در صلوة می کنند اللهم صل علی محمد و علی آله و سلم  
و وصل شکر نیست که بر اندازد فضائل و فوائد صلوة را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مدح و ثواب ناعلی آنکه  
وارد شده و باینج و مضار ترک و دم و عقاب باریک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که تقصیلت و ثواب آن  
عالی تر و کامل تر ترک کن قبیح تر و مذموم تر و عقاب بدان شدید و قوی تر و در حدیث علی ابن ابی طالب رضی عنه  
آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ان النجیل و در روایتی النجیل من ذکرته غنمه فلم  
یصل علی من ایدیه النجیل و عرف آنرا گویند که در نیک اموال و صرف آن خستی کند و لیکن نجیل سخت تر و  
کاملتر آنکه ذکر ده شوم من نزد وی و در و نفرستد برین و باین مقدار صرفت وقت و استعمال بر آن محبت  
من و شکر نعمت کند که ثواب آن عظیمتر و وافر از صرف مال و افضل از عقیق و قابیه است و آسانتر از آنست  
و آنرا امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیه و علی آباءنا العظام و اولادنا الکرام امام محمد باقر علیه  
السلام گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه ذکر ده شوم من نزد وی و در و نفرستد و برین نجیل

در کتاب خود که از شیخ محمد الدین خیر و زکادی اسامندی که او را است روایت میکند و زیارت میگرد و باید آنکه طالبی آنرا در خود سازد

که در راه پشت کرد و حدیث ایسیر برده آمد که گفت ابو القاسم محمد بن رسول الله علیه و آله و سلم کسی را فراموش  
 کرد صلوة برین فراموش کرد و طریق نیت را از قیام ده آمده که آنحضرت فرمود علی الله علیه و آله و سلم و نیت که ذکر  
 کرده شود نزد وی و در دو نفر شد برین پس تحقیق جفا که برین و از جا بر روی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت فرمود  
 شنید قومی مجلسی را بیشتر تفرق شوند و در دو نفر شده برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانست که گویا متفرق شدند  
 از مجلسی که گزیده تر است از هر دو و اندازا ابو سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت بنشیند قومی مجلسی را که در دو نفر شدند  
 و در وی برین صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت در این مجلس حضرت بر ایشان در قیامت اگر چه در آنحضرت  
 یعنی اگر چه حکم ایمان و اعمال صالحه در نیت در آنند و ثواب آن دریا شد لیکن بحکم ثواب صلوات بر آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم که حکم است حضرت خورد که چه از دوست و او در حدیث دیگر ذکر الله و الصلوة علی  
 النبی و آله و صلوات و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شد من نزد او و در دو نفر شدند برین خوار  
 باد و مردی که در آن مردی رمضان گذشت پیش از آنکه آنرا زبیده نشود یعنی در رمضان باید که کار کند که سبب  
 منقذت وی گردد که جو این ایام غنیمت است و در آنحضرت است و خوار باد مردی که در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت  
 اینان و سیر را در دنیا و در دنیا و در نیت یعنی باید پدر و مادر را خدمت کند و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت  
 و دیگرین با سبب و خوار شد و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت بر آن مرد را بالا نبرد و گفت آمین باز  
 بر آنحضرت آمین معاوی بن جبل گفت یا رسول الله آنها گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که  
 جبرئیل آمد و گفت یا محمد هر که نام برده شود از نزد وی و در دو نفر شدند برین و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت  
 او را خدا استواری از نگاه قرب و در نیت خود پس گویا آمین پس گفت من آمین و همچنین گفت جبرئیل علیه السلام  
 حق کسی که ریافت رمضان را و قبولی کرده نشد از وی کسی که نیکی کرد و با او و پدر خود و آمده است که هر که در  
 مجلس نشیند و در دو نفر شدند برین و در حدیث دیگر آمده است که در آن مجلس نشیند که آنرا در آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم در مجلس همین نام شریف وی رود و نیت بلکه عامتر و شایسته آنرا ذکر اسم ذکر او صفات  
 و احوال باشد صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه نام شریف وی شود که ذکر و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت  
 ذکر اسم شریف را ساخته بپا ظاهر بالله التوفیق و صلی الله علیه و آله و سلم که در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم که در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت  
 که از آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت  
 که از آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت

در حدیث دیگر آمده است که در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت و در آنحضرت

گفت جانز نیست صلوة غیر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مواهیب میگردد بلکه ثابت شده است این روایت  
از ابن عباس در روایت کرده است این ابی شیبہ از طریق عثمان از ابن عباس که گفت نمیدانم صلوة نه اگر از او  
بود هیچ یک که بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم و سند این صحیح است و حکایت کرده شده است از امام  
مالک نیز که گفت جانز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یک از انبیاء جز محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از عمر بن عبدالعزیز  
نیز چنین آمده و لیکن گفته اند که نور و نافع از مواهیب مالک نه نیست بلکه دی در مقام صلوة علیه و سلم و گفت است  
مکرده میداریم صلوة غیر انبیا و گفت نمیدانم و منی سر و مار که تجاوز و حدی کم از آنچه امر کرده شده ایم بدان  
و این قول نافی است و این باب که مخصوص نیست با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که در حدیث آمده که  
فرمود صلوة علی الانبیاء قبله فان الله یجتنبکم كما یجتنب لیس صلوة مخصوص است با نبیا و اولیایان جانز نیست  
و از ابو سفیان ثوری نیز چنین متحول است و از ابن عباس در روایت دیگر آمده گفت لا ینبی فی الصلوة علی احمد  
الانبیاء فرموده دیگر میگردد که صلوة میفرستادم است و دعا میفرستادم بر هر کس که در حدیث آمده که در حدیث  
خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا جماعی قطعی و ثابت نشده است این تحقیق  
گفته است من سبواته و خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و در شان صابران فرموده او مالک  
علیه صلوات من ربهم و رحمة و در حق منصرفان فرموده خدا من اموهم صدقة نظر هم و تر کیم بها و صل  
علیهم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صلوة میفرستاد بر منصرفان و روقی که می آوردند صدقات را  
نزد وی صلوات میفرستاد و حدیث آمده است اللهم صل علی آل ابی اونی و صل علی خلیلان و علی نزلان و در حدیث دیگر  
آمده است اللهم صل علی عمر بن العاص و آنحضرت میفرمود که و خوب می آید صدقة را و در حدیثی که آنحضرت  
صلوات صلوة کرده است و علی آله و اولاد و فرستاده نیز واقع شده و در حدیث ابن عمر آمده است که وی صلوة  
میفرستاد بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم و بر ابی بکر و عمر و گفته اند که این را مالک در مواهیب و مواهیب از انبیا  
روایت کرده که گفت لم یصلی کریم یاران خود را که غایت بعد اللهم اجعل منک علی فلان صلوة و هم از انبیا  
یفرمون البلیل و لیومنون بالاسرار و قاضی عباس مالک گفته که آنچه تحقیق علماء گفته و در مواهیب میگردد و مجبور  
علمایان گفته اند احتیاط کرده اند از آنکه از فقهای متکلمین آنست که جانز نیست از انبیا و اولاد صلوة علیکم  
این چیز نیست که مخصوص انبیا و اولاد است شهادت ایشان در توفیر و تعلیم پس گفته اند و لیکن صلوة علیه  
و سلم علیه و علی صلی الله علیه و سلم اگر چه از روی جمعی است چنانکه مخصوص است آنحضرت سبواته و به تشریح

و قد عین پس گفته نشود و قال محمد بن علی اگر چه عزیز و جلیل است و همچنین واجبست تخصیص نبی و سایر انبیاء به  
صلوة و سلام و شریک گردانیده نشود ایشان و آنچه در کتاب و سنت و ائمه است محمول بر بعضی و عامست  
نه بر همه و از این جهت نیست مثلا در آل ابی اونی و غیر وی که شفاعت بود ایشان را و هر چه چاکه ذکر ایشان  
رو و صلوة با سویی اندک فرستاده شود و ذکر کرده شده انبیاء و از آنکه غیر هم نبیند آن و رضا چاکه در قول منی سبحانه  
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان و فرمود رضی الله عنهم و رضوانه و گفته اند که بنویس این امر هر وقت  
در صدر اول یا بعد از آن که در این بعضی از اهل بدعت و بعضی از خود و شریک و مساوی گردانیده اند ایشان  
باینجه صلی الله علیه و آله و سلم واجبست اجتناب از طریق ایشان و ذکر آل و از واج و در سینه بر وجه و بیست  
و اضافت است نه بر استبداد و امسالت و لا کلام فیہ و تحقیق گفته است بر در دگر گفتاری لا تجملوا و عار  
الرسول باینکه که عار بعضی از اینها پس واجبست که باشد عار آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم خالفه در عار  
ناس را و همچنین کلام و شیخ ابو محمد جوینی که والد امام اعظمین است گفته است که سلام بمعنی صلوة است پس  
استعمال کرده نشود و عار ب وافر آورده نشود و در غیر انبیاء و افاضه خطاب کرده نشود آن و گفته شود و سلام و علیکم  
و علیکم السلام و گفته است که این امر جمیع علیه است و گفته اند که این طریق اسلام و اقرار است با حق و رعایت  
اوست بجا نبوت و در عار باینکه که پس از اختلاف گردانند منبج کنندگان از اطلاق صلوة و سلام  
که آن حرامست باینکه که است تشریعی یا از باب خلاف اولی سده قولی است که حکایت کرده است و در کتاب  
در کتاب از کار گرفته هیچ نیست که است که است تشریعی یا از باب خلاف اولی سده قولی است که حکایت کرده است و در کتاب  
علم شد که این بحث در صدر اول نبود بلکه زمان ما را از صلوة و سلام بر غیر صلی الله علیه و آله و سلم  
و بکن آنحضرت که فرمود صلوا علی الانبیاء و قبلی فان الله یغنیهم من البقیة بر انبیاء دیگر نیز میفرستاده اند و دیده  
درین مسئله مخالفه افتاده بر اهل بدعت نبوت و صلوة و سلام میفرستند اصالة و الا بر وجه تحبیب جایز است بطلاق  
و در کتب قدیم سلام نسبت بآل بیت یعنی که شامل از واج مطهره نیز باشد علیه السلام و دیده میشود و الله اعلم  
و در مردم متأخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده و در دیار عرب بعضی الله عنه و محمدا علیه السلام میگویند یا علی  
یا صاحب هدی یا ای خود میگویند قال بعضی الله عنه و در طایفه صوفیه میگویند قدس سره الزکی یا قدس سره  
تفاوتی که درین باب دو عبارتست و بعضی قدس الله روحه و بعضی کار صلی الله علیه و آله و سلم میگویند  
بقاعده مشهوره و گویند که در عاده جاریست موافق نیست و بعضی در صلوة بر انبیاء علی نبیایا علیه السلام زیاده





معلومه ای که در زمین موعود و تشریف آن بر وجه مخصوص مجبول حاصل میگردد و بعضی علماء قائلند که عمل بشیر الیح  
 انبیا خصوصاً ابراهیم علیه السلام میگرد و عجت می آرند که آنحضرت با مورا است و بقدر آن بافتد و انبیا ایشان  
 بعد از نبوت قائل اند که کمالی او بلکه الذین بهی الله فیهم انتم افتد و قائل حق سبحانه و تعالی انما الیک ان  
 اتج مله ابراهیم پس اگر پیش از نبوت نیز عامل بدان بوده باشد عجیب جالبش آنکه از او بعد از انبیا ان  
 و لایحه و اصول دین است که متفق علیه است میان همه نه فرع و شریح که مختلف است و خود ممکن نیست تمام  
 در آن از جهت اختلاف در آن و نیز منسوخ گشت و بعد از نسخ بهی مانند پس در میان این باشد که آنحضرت  
 است بشیر الیح انبیا سابق علی نبیا و علیم السلام ناگویند که چون بعد از نبوت تبعید است پیش از نبوت نیز  
 باشد نعم احتمال دارد که تبعید و شریعت کی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و انبیا است و بعضی گفته  
 عیسیه اقرب است و اندر علم و دنیا گفته است که منم میگردد که چون آنحضرت بقصدی و منبع انبیا علیه السلام  
 باشد و فضل ری بر تمامه ایشان چگونه بود دفع این و هم میکنند با آنکه چون بقصدی منبع همه باشد کلامات همه  
 دردی هیچ گردد پس کاملتر از همه بود فافهم و الله التوفیق صاحب مراهب مقصد عبادات را بر سبقت نوع تراست  
 داده و نیز بهین نوع فرار داده ایم نوع اول طهارت دوم صلوة سوم زکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت  
 نهم اول طهارت و در وی چند وصل اول است وصل اول در وضو و سواک و مقدار آب و وضو و وضو  
 یعنی حسن و نظافت است وضو یعنی مصدر و رفع آب و وضو یعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که  
 سه و اخت اندکای یعنی مصدر را نیندگای یعنی آب کدانی القاروس و اختلاف کرده اند علماء در وقت و وجوب  
 وضو و بعضی گفته اند وجوب او بعد از است بقول حق تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الایه و این  
 آیه در مورد آمده است که نیست ولیکن در احادیث آمده که جبرئیل علیه السلام آنحضرت را علی الله علیه و آله  
 و سلم در اندر روی نماز وضو را موعظه و نیز در حدیث آمده است که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد  
 که یان و گفت فریش تم که ده اند بر قتل تو فرمود آب وضو بیا پس وضو کرد آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم  
 و این در کتب بعد از این عبد الله نقل کرده است اتفاق اهل التفسیر را بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شد و آنحضرت  
 در کتب جنابت فرض کرده شد نماز بر آنکه آنحضرت نماز گذارد و هر گاه وضو وضو گفت این عبد الله که این پیشتر است  
 که جاب نیست بیان هیچ عالم شیخ ابن التمام سبقتی گفت که این مردی میشود که منکر است و در وضو  
 پیش از نبوت نه بر کسی منکر است و وجوب آنرا پیش از نبوت انتهای حاصل این سخن است که وجوب وضو بابت

وضو در میان وضو و سواک و مقدار آب و وضو و وضو

مذکور باشد و این مناهات ندارد بلکه در پیش از آن باشد و لیکن واجب نماید و در این خصوص نیست از این اشکال  
 اگر آنکه گویند وضو پیش از نیت واجب و لیکن بر تقدیر لازم می آید که نمازی وضو را نکرده باشد و این  
 خلاف اجماع است و ممکن است که گفته شود که زوال آیت برای وجوب وضوست نزد قیام بصلوة و انتم می فرمایید  
 تقدیر کنید چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدای وضو فرض بود نزد قیام مطلقا و در آخر منسوخ گشت و عقیده بود و حدیث  
 گشت و لیکن در نسخ آن کدام سوره آمده سخن است و در آن حضرت علیه السلام برای هر نماز وضو ساخت  
 و در بعضی اوقات یک وضو نیز گفته اند که آمده است از بریده روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله وسلم که وضو میکرد برای هر نماز و گذارد و در نسخ چند نماز و در روایتی دیگر نماز یک وضو یک گشت و در بعضی گفته اند  
 یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود خدا کردم یا یعنی برای بیان جزا تا بدانند که وضو برای هر نماز  
 فرض نموده و نمازی را بود و در ترجمه از انس رضی الله تعالی عنه آورده اند که گفته بود رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله وسلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد عرض را که شما چه میگوید گفت کفایت میکرد یکی از نماز وضو  
 با و اما که حدیثی شده و از اینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت و در روایت احمد و ابی داود  
 از حضرت عبد الله بن مسعود بن خطبه عاصم بن سلمه که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مأمور بود بود و فرمود که برای هر نماز  
 چهار بار باشد و این ظاهر و چون شاق آمده بروی امر کرده شد بسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وضو وضوگر از حدیث  
 و اما بسواک مشتق است از سواک یعنی مالیدن و مالیدن دین و سواک بالکعبه و بدان الی سواک شده و احادیث  
 و فضیلت را استحباب بسواک بسیار واقع شده فرمود اگر نمی بود و شفقت بر امت بود یکدم و واجب میکرد و ایندم بر  
 ایشان بسواک کرد برای هر نماز و فرمود سواک کردن سبب طهارت دین و وجوب بر اهل حق است تعالی و تقدیر  
 فرمود بنیامه از ابن عباس هرگز نگذاشت که امر کرد و در بسواک تحقیق ترسیم کسبایم و بپست تم پیش دین خود را و در  
 روایتی نیز از ابن عباس که لام و نماز مناشیه مخففه گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله خطبه که گفته شد ظاهر  
 در وجوب بسواک است بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و لیکن در حدیث این حدیث سخن است و خصائص ثابت نمیشود  
 اگر چه این صحیح و در حدیث طبرانی و بیهقی که از عاقله آورده اند که آنحضرت فرموده چنانکه برین فرض اند و بسواک  
 و ایشان گفت اند و در سواک و قیام علی و در حدیث دیگر آمده که آن حضرت فرمود امر کرده شده ام که شما  
 تا آنکه ترسیم کرد و این را نموده برین و این هر یک است و در حدیث دیگر آمده که این حدیث پیش از این صحیح  
 واقع شده باشد و این اجماع است که واجب نیست بلکه سنتی است هرگاه نماز وضو با اتفاق و لا بصلوة و لا

زود و خاستن از خواب چنانکه در همین از حدیث حدیثاً مدوکیان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بر میخاست  
از خواب شنب یا لید یا کیزه میکرد و من را بسواک و ظاهر آنست که هر دو قیام لیل برای نماز است پس مراد  
بسواک برای وضو نماز است و وضو نزد برخاستن از خواب نه برای نماز شنب شنبی غلطی است و برای وضو است  
قرآن و در وقت خواب رفتن نیز بسواک میکرد و در وضو نیز خواه تغییر را که یا تغییر بودن انسان و زود در آمدن در  
نشرک و در حدیث عائشه آمده که چون می در آمد آنحضرت در خانه نخست کار میکرد که بسواک میکرد و ظاهر آنست  
که وضو نماز نیز میکرد و کند اقبل و آنحضرت میبازد میکرد و راستیایک چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت  
میکرد و بسواک چنانکه او از می بارک آن غرض بغض نموده و رفع آن و من جمله گو یا که فی میکند  
در بعضی روایات بعضی محمد و در روایات نسائی اعا و در روایت ابو داود و آه و در بعضی روایات از جامع  
و مستحب آنست که بسواک از دست اراک باشد و آنحضرت نیز چنین میکرد و امر نیز نمود بدان و آنست که قنایت  
است خواه با انگشت خود باشد غیره و اگر بجامه درشت باشد نیز قنایت است و شافعی که برای میهر نماز  
میکند بیشتر همین جامه می گذارد و ابو نعیم و بیهقی آورده که استیباک میکرد و آنحضرت بر عرض یعنی عرض دندان  
و در روایات گفته است که آیا املی آنست که استیباک همین کند یا شمال بعضی گفته اند از جهت حدیث کمال  
یعنی التیمین نه در محل و متصل و ظهور و بسواک که نهانها و اندک که آیا استیباک از باب تطهیر و تطیب است یا از باب  
از ازاله قاذورات اگر گوئیم که از باب اول است مستحب است که همین باشد اگر از باب ثانی است پس شمال  
بود از جهت حدیث عائشه که بود دست راست رسول خدا صلعم برای ظهور و طعام دست چپ برای خلاد  
هر چه بود اندازی رواه ابو داود و با سند صحیح بعضی از شرح حدیث گفته اند تیسین در بسواک آنست که ابتدا  
بجانب راست کند چنانکه در هر حال و متصل پس استدلال بان بر استیباک بدست راست درست نباشد پس  
استیباک بدست راست نقل باید قند بر گرفته اند که ظاهر آنست که آن از باب ازاله ایست چنانکه استیباک  
و مانند آن پس تیسری باشد و قوی حکایت کرده است از امام مالک که بسواک نباید کرد و در ساجد زیر اگر  
از باب ازاله قدر است این تمام کلام مواهیب است و پوشیده مانده که مشهور و معارف استیباک بدست راست  
است و دست چپ که شستن است برای ازاله قند بر بقدری خواهد بود که ازاله بدست بود و بداهت آنست  
چنانکه در انما طه و مانند آن ذکر است استیباک در سجده بقدری که چپ را خارج میکرد و در آمدن و در میزد و در  
اگر استیباک بدست بود کلام جابر است و آن را اگر خوب و مانند آن بود و مستحب است ابتدا با چپ بپوشد

استیباک یعنی پاک کردن

خودست بر هر قدر بود و باینکه از یکلام معلوم میشود که اختیار بعضی را اختیار یک نیست و الله اعلم با مقدار آب  
 غسل و وضو آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت اندک غسل بیک ساع کردی که پنج مرده است و وضو بیک مرده  
 در حدیث دیگر آمده که وضو در طول کردی و تحقیق مقدار ساع در طول زبان عربی این و یا نه مالی از تفسیری نیست  
 و در شرح صف السعادت وین باب و در باب صدقه فطر در بیان آن تفسیری زنیفته است و گفته اند که مراد از  
 احادیث قصین و تجدید نیست فائده چنانکه اکثر باقل از آن وقوع باید نیز جائز است و اصل  
 آنست که هر چه کفایت کند بکار برود و مادام که اسبغ کنند و بجا سرف نکند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و تعلیل آب وضو و کم تر شدن آن با لغو فرمودی و است را بخند بر منیع کرده است از اسراف در وضو و بسیار بخند  
 آب و میفرمود و راست من که آنیکه پیدا آیند که در وضو قوی و بجا و از حد کنند و در تحقیق آب اسراف نباشد  
 و میفرمود وضو را شیطانیست نام او دمان که آدمی را در وضو اسراف آب در سواس اندازد پس از سواس  
 پر بریزد و بنزد سواس و دفع آن آن بود بر آه تعاضل زدن و در دفع خاطر آن تکلیف نماند و باینکه آن خاطر  
 از دست بر خصمت عمل کنند و اگر شیطان بسیار راحت دید گوید که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست است  
 و پنداری در نگاه حق نبردیم او بگویند که تو بر باز دست من زیاده برین نمی آید و دل من کریم است تعالی و تقدس  
 همین قدر بنید بر فضل و رحمت او و اسع است همچنین در نماز دیگر مواقع و سواس و اصل و سواس و نقصان  
 و اغتیالی آن خیزد شیطان درین میان راه یا بد استعاضه لا حول و دفع آن لغایت مؤخر است که با  
 فی الانوار و در حدیث احمد و ابن ماجه از عیبه الله بن عمر بن العاص آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم بر سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گذشت دوی وضو می ساخت فرمود لا تسرف بالماء و در  
 روایتی ناپیدا اسراف با سجد و بل فی المار اسراف یعنی در آب که چیزی کم یاب و غیره الوجو نیست اسراف  
 چه باشد فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انکم انکم انکم علی نه چارارستی در آب اسراف میباشد اگر باشی بر چه  
 روان و این باب الخ است در شرح و تفسیر اسراف و اسراف است بطریق دفع و سواس غالباً در حدیثی ازین  
 باب احسان فرمود تا برای دفع آن این را لغو فرمود و در سائل گفته اند که سواس که از وضو می برسد جوی بود  
 در تحقیق آب اسراف نیست چه هر قدر آب بریزد یا نه هم در وضو است و اگر کسی را بریزد و از وضو حقیقت  
 فرق میان نه جاری و غیره آنست که آب مستعمل در وضو با تعاق پاکه کشنده نیست و زنا کثرین پاک  
 هم نیست پس اول در جایی دیگر استعمال نخوان کرد پس زیاده از حاجت بکار بردن تفسیر باشد و در شرح جاری

که عساکرم در وی انگشت تضرع نبوده و نیز آب مستعمل در وی نیندازند لیکن بیاغز فرمود که در آنجا نیز تجاوزه را از حد  
 میاسب نبوده و گفته اند اگر در بسیار بخنک آب ابران در آب نباشد ابران در عمر و تضرع وقت باقیست  
 و نیز و یک این معنی است آنچه بعضی گفته اند که مراد با بران در حدیث اتم است بانی اگر در آنجا را آب  
 در نه جاری ابران و تضرع آب نیست و لیکن در تجاوزه از تقدیر شرعی انمی هست و اندر علم و حاصل کاه بود  
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعضای و صور از یکبار زیاد شستنی از جهت تعلیم است که آنقدر کافی است  
 و اقتضای بر تقدیر فرض که در فحوی آن درست نبود چنانکه فرمودند و صور لا یقبل الله الصلوة الا به و در روایت  
 ابو داود از حدیث ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شمار ای حضور رسول الله صلی الله علیه و سلم و وضو کرد  
 کرده هرة و گاه هر عضو را بار شستنی برای بیاغز در تطهیر و آنرا علی بن خنکانه است و سبب آن آب و  
 نقافت اجزا و شستن چنانکه در حدیث زرین از عبد الله بن زید که راوی حدیث حضور رسول الله صلی الله علیه و سلم است که  
 و سلم آمده است که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و اگر دلم تر من در شستن و گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 شستن و این نیز نهایت تطهیر و بیاغز در آن و اسباغ وضو که در احادیث امر بیان و شستن و زکاة و کفایت  
 و احادیث صحاح و حسان و بیاب بسیار و پیشا آمده که شنگ چون غریمت و فضیلت درین است علی آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و آنکه وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در اکثر احوال همچنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که گفت  
 وضو کرده رسول خدا صلی الله علیه و سلم سه بار و فرمودند وضو وضو الا بیاغز من قبله و در روایتی و  
 وضو بار بار بر تمسک الرحمن و گاه بعضی از اعضا را سه بار شستنی و بعضی را دو بار و چنانکه در روایت بخاری  
 و سلم از عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مراد که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول  
 خدا صلی الله علیه و سلم و اگر دلم تر من طلبید آتای را در حجت آب از عی برود دست خود و شست برود دست  
 بر آن سه بار و دست خود را و آنرا و بیرون آورد و شست روی خود را سه بار و شست برود دست  
 و در ویدایع که در سیر خود باقیال داد بار و شست برود پای خود را و مانند این آمده و در روایت عطاء و نسائی  
 و سج که سیر خود باقیال داد بار و شست برود پای خود را و مانند این آمده و در روایت عطاء و نسائی و ترمذی  
 نیز همچنین آمده و شستن پای هر دو و گفته شد و در روایتی از نسائی آمده که شست برود پای خود را و  
 و در بعضی احادیث غسل اعضا و مطلق و گفته شد بی فکر عدد و ظاهرش در یکبار خواهد بود یا مقصود را عی و در  
 آن مقام بیان اصل شستن بود و از بیان عدد و راکت اند و در هیچ حدیثی در مضت وضو آنحضرت صلی الله علیه و سلم

علیه و اگر ظلم نیامده که زیاده شست بر سه بار بلکه نمی کرد و از زیاده بر سه بار شستن و فرمود که سبک زیاده شست  
بر سه بار یا نقصان کرد و بر که وظلم کرد و لیکن مشکل آنست که ظاهر این حدیث در نقص است از ثلث در  
جواب میگوید که این امری است اما سارت متعلق بنقص و ظلم زیادت و در روایت نسائی در نقص نیست  
در همین قدرت که هر که زیاده کرد برین بگوید و تعوی کرد و ظلم نکرد و این صحیح تر است و این نیز برادر صحیح خود  
روایت کرده و در ذکر نقصان سخن کرده و لای آنرا خطیه کرده زیرا که ظاهر وی در نقص است از ثلث و نه  
بچنین است و بعضی گفته اند که در کلام تقدیر است و مراد من واحد است و در بعضی روایات صحیح آمده است  
من نقص من واحد و از ادعای ثلث تقدیر خطا و انما شافعی نقل کرده که گفت دوست منیدم که زیاده  
کنند متوضی بر سه بار و اگر زیاده کرد و مکره نیدم آنرا گفته اند که اگر آنست که حرام نیدم آنرا واضح آنست  
نزد شافعی که مکره است که ایهیت تشریه و حکایت کرده است داری از تقوی از شافعی که زیادت بر ثلث است  
با حل میگرداند و صور آنجا که زیاده رکعت و نماز و این قیاس قیاس است و منقول است از امام احمد که  
فرمود و جاری نیست زیاده بر ثلث و این الباء که گفت این نیستیم از کما تم کرده شنی از فتاوی طبریزی آمد  
که هر که یکبار شستن آنکه او آنم میگردد و در بعضی از جهت ترک سنت مشهوره و نیز و بعضی آنم نگردد و از جهت  
ایمان مأمور به و سنت حدیث دارد و شده و آن امام محمد و موطنی خود میفرماید که شستن سه بار افضل است  
و دو بار که کفایت دارد و یکبار اگر با سیاح و اکمال بود نیز کفایت است و میگوید که قول امام ابو حنیفه این است  
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مضمضه و استنشاق گاه یکبار غرض کردی گاه بدو غرض گاه به سه غرض چنانکه  
در غسل اعضا و دیگر از یک غرض و مضمضه یکبار داشته و نیمه ها متشاق و در سه صورت همین و صل فرموده  
و جمع میان مضمضه و استنشاق در سه شافعی است و آن بر صورتی که تصور است و صحیح نیست که یکبار  
غرض مضمضه کند و استنشاق باز غرض و یکبار مضمضه کند و استنشاق و همچنین سه بار کند و معاحب سرفرازی سعادت  
میگوید که در هیچ حدیثی فعل و استنشاق با جماع فرای از مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار یا یکبار جدا کرده  
باشد و از نیست است و نقلی و اما ایات اجماعیست و اختلاف با هم و اکثر احادیث اینچنین واقع شده است  
که نخست هر دو تقدیر است یا شستن مضمضه و استنشاق که بیشتر روی شستن است و دست تا آخرین این چهار  
بسیار در حدیث ظاهر شد و دلالت بر مضمضه و استنشاق کند اگر قطعی نیست و بعضی هر دو دست شستن  
بیشتر مضمضه یا بیشتر استنشاق کرد و بیشتر روی شستن و این ظاهر در فصلت چنانکه اول ظاهر در فصل لکن ظهور

این در فصل بیشتر از ظهور آنست در وصل و در شکاکات روایتی اند بخاری و مسلم آورده که مصنفه و اشتقاق  
کرده باریس غزنه و این نیز محتمل و دو وجه است فصلاً و موصلاً ولیکن در بعضی احادیث صریح واقع شده  
که مصنفه و اشتقاق یک چیزند که در مذہب مشہور از امام شافعی است بر وجهی که مذکور شد و مشہور از  
مذہب ابوحنیفه قصاست میان مصنفه و اشتقاق بر وجه مذکور زیرا که وہین و مینا ہر کدام عضو سے  
عالیہ است پس وظیفہ نفس ہر یک باشد جدا جدا چنانکہ سائر اعضاء و این وجه در حقیقت برای تزیین و تزیین  
فصلت بواجبت وی مر قیاس را چنانکہ قاعدہ مقرر است در اصول فقہ تعلیل و در مقابلہ نفس چنانکہ  
نفس تو ہم کہ دلیل مادہ شایہ الی و او طبری است چنانکہ شنی آورده کہ ظلم بن نصر نا اعلام ائمہ و ثقات تابعین  
ست از پدر از جبر و است بکنند کہ رسول خدا و خود کہ دین مصنفہ کردہ باریس اشتقاق کردہ  
بامد گرفت ہر بار آب جدید و شافعیہ میگویند کہ این حدیث از حدیث استنا و ضعیفی دارد زیرا کہ حدیث  
و محبت ابا حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثبوت نہ پیوستہ است انتہی در جامع الاصول  
میگویند کہ ظلم بن عمر صرف از اعلام تابعین و از ثقات ایشان است و جبر و کعب بن عمر و ابن کعب  
است دشمنی در شرح تفاسیر میگویند کہ بہنی و کتاب معرفت آورده است کہ عبدالرحمن بن ہدی کہ  
از کہا کہ کہ محمد بن و در درجہ اشتقاق امام احمد بن حنبل است گفتہ حدیثی عمر بن کعب را در صحبت است و در  
سنن خود اندکی بن مین آورده کہ گفت محمد بن میگویند کہ ری حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیدہ است  
و اہل بیت ظلم میگویند کہ اورا صحبت نیست انتہی و چون اہل ایشان تصریح کردہ باشند بصحت وی در عاتبات  
باشد و عدم وقوف اہل بیت وی در ان قاصح بنو دو این سعد و طبقات حدیثی جدا بیا س از حدیثی آورده  
بلفظ را بت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مسیح بکذا پس ثابت شد کہ اورا صحبت است کذا قال  
اشیخ ابن امام شافعی از فتاوی طبریہ نقل کردہ است کہ نزد امام ابی حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ نیز جاز است  
کہ وصل کنندہ در مصنفہ و اشتقاق و نزد امام شافعی فصل ما خلق مصنفہ و اشتقاق باریس جدی نیز  
بود و در جامع ترمذی میگوید کہ شافعی گفتہ کہ جمیع مصنفہ و اشتقاق نہ کردہ و اگر جدا جدا کنند مجرب تر است  
نزد ابی حنیفہ و حقیقت خلافتی مانند و حضرت و خود ہر گز نہ مصنفہ و اشتقاق نکردی و مصنفہ و اشتقاق  
سنت است و در نزد ائمہ ثلاثہ و فرض است نزد امام احمد و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اشتقاق  
درست است کردی و اشتقاق یعنی بنی افشار ند بدست چپ و اما سح را س اختلاف است در قد

واجب در آن امام شافعی و جماعه بر آنند که واجب علی چیز نیست که اطلاع کرده شود بر وی مسح اگر چه یکبار  
 و بر روایتی مسوی باشد و امام مالک و جماعه بر آنند که مسح تمام سر واجبست و نزد امام ابی حنیفه مسح  
 راس و مسح تمام سر سنت است و دلائل این مذاهبات مذکور اند و در شرح سفر السعادت  
 استقصای آن بقدر وسع تقصیر کرده نشده است و بعضی از علما گفته اند که انصاف در مسئله مسح بست  
 مالک است که از اسمعت بن شیخ علی بن جابر اندر مفتی الحرم الشریف رحمه الله علیه و الله اعلم و مسح تمام سر سنت  
 است کیفیت مسح آنست که ابتدا از مقدم راس و بر و بر دو دست را بجانب مقابل برکنند و دست را باز  
 آورده بجا که ابتدا کرده بود و دست و مسح سر و در سبب امام عظیم یکبار است و شمی از قضای طبرستان نقل میکنند که در  
 بار مسح کردن هر بار یکبار جدید بدعت است و امام شافعی گوید مسح تمام سر سه بار یا بیای جدید نیست است  
 و در روایتی غریب از ابی حنیفه نیز آمده است اما تملیث مسح بار واحد در هر بار گفته اند که آن شریعتست و در  
 از امام ابی حنیفه در بعضی شرح ها یک گفته اند که در روایت حسن است از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار یک آب کند  
 مسنون باشد و مردی از آن حضرت مسئله الله علیه و الله و سلم آنست که تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث در مسح  
 مطلق آمده بی تقدیر بعد و مفید مکرر واحد نیز آمده و آنچه بعضی رسیده از احادیث نیست و در بعضی احادیث  
 متون نیز واقعه دین بان معنی است که هر دو دست را از مقدم راس بموخر بر و باز از موخر مقدم آورد  
 و نیز این احادیث و موسوم بضعف می دارند اما تملیث مسح و بیع حدیثی صحیح نموده که اگر واقعه ذکر شود  
 یکبار بار و دوبار سه بار و خوشا علی غسل و مسح است و قول شافعی تملیث مسح این دلیل و قیاس  
 مسح غسل و جایز آنست که توفیر تملیث آنکه در حدیث آمده غسل است و در روایات صحیح که در حدیث تکرار مسح  
 آمده بیان کرده تملیث مخصوص است باعضای مخصوصه و بنا بر مسح بر تخفیف است پس قیاس وی بر غسل که منی  
 جز با لغو و بر اکل و با سخت قیاس مع الفارق باشد و مسح این صحیح در شرح صحیح نجاشی گفته اند که در بیع  
 طریق از صحیحین ذکر حد مسح نیامده و اکثر علما بر همین اند که شافعی که تملیث مسح را مستحب میدارد و ابو داؤد  
 گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح راس مکرر واجبست و ابو عبیده  
 مد الله کرده و گفته که هیچ یک از سلف را ندانم که با استحباب تملیث مسح رفته باشد مگر ابی سعید می و لیکن در غسل  
 فقط است چه این ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطا و غیره ایشان از نقل کرده و ابن جریر و غیره در حدیث  
 عثمان تملیث را صحیح نموده اند و در حدیث عثمان آمده که در وی مسح راس تملیث



و ذکر کرده شیخ العلام از بعضی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است بوجهی دیگر از شیخ از عثمان رضی الله عنه  
و لیکن این بحسب مخالفت احادیث صحیح است زیرا اهل علم استی و تندی از اهل بن حجر آورده که ششم شیخ  
علی را ششم شیخ علی از نیشابور است و این باب آمده اگر بعضی سیده محبوست بر تکرار باب واحد  
باب سیده که قال فی البدایه و انحضرت شیخ گوش کردی ظاهر او باشد یعنی هم بر دل گوش شیخ کردی و هم  
در حدیث گوش و از برای شیخ درون سرگشتان و در سوادش گوید و در وی و شیخ باب جدید است نزد امام  
علامه و نزد امام ابوحنیفه و روایتی از امام احمد بن حنبله باب سرود اکثر احادیث شیخ را از ذین واقع شده بی تصریح  
باب جدید ظاهر بیان آنها در بیون است باب سرود امام احمد روایت کرده شده است که گرفت برای از ذین  
آب جدید محمول است بر آنکه تری بعد از استیاب راس در دست نماند از جهت تطبیق بیان احادیث و با کماله  
روایت شیخ از ذین باب سرود اکثر ائمه است و در بسیاری از جای نظام بطریق کثیر آمده که ذال شیخ ابن العلام  
داما نسل علیین و اکثر روایات مطلق آمده بی ذکر عدد و اما بقیه تبعیه و تطبیق و لهذا بعضی قائل مستند تکلیف  
غسل و آنکه ذی الشرح ابن العلام و در روایتی از نسائی آمده که شست بر دو پای را و با دو بعضی سه بار  
نیز آمده و در بعضی شست پای راست سه بار بعد از آن شست پای چپ را سه بار ظاهر و در بعضی بطریق واقع شده  
و از علم و تحلیل بحیان عثمان و عمار رضی الله عنه حدیث آمده و محمد بن را اختلاف است در صحت و قبح  
آن روایت جانب ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی نزد امام احمد بن حنبله و بعضی بحرف  
و نزد بعضی از ائمه ندب و بی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم که چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب و می آورد آنرا تحت خاک و تحلیل لویه میکرد و خود را و مقبره و بعد از  
امری را بی کیفیت تحلیل نمیکرد و در آنرا و اصابع خود را داخل لویه بجانب فوق گذاشت و افعال شستن و ظاهر حدیث  
است که بار بعد بود و بعضی گفته اند که بار دوم است و وقت وی نزد شستن روی است نزد امام احمد بن حنبله  
که در وقت شستن روی کند یا در وقت شیخ را از ذین و او از حدیث ابن عمر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم چون وضو میکرد و مالید ما بین خود را بپتری در آورد و انگشتان خود را در لویه از تحت آن را تحلیل  
انگشتان دست و پا گاه گاه کردی که ذی السفر السعادت فان نزد امام ابی حنیفه و امام شافعی سنت است  
نزد امام احمد بن حنبله و بعضی معتقد است بی خلاف و در اصابع بدین دو روایت است ائمه سنت است  
بروایتی نیز بر آنکه انفران آنما سنی است از تحلیل امام مالک تحلیل مخصوص به اصابع میل داشته و آنرا نیز گفته اند که اگر

که کند باکی نیست و لیکن تحلیل طبیب است نفس را تحلیل اصابع چهل نفر کنند و گفته اند زیرا که خدمت باصابع  
 مناسب تر است و کیفیتش آنست که تحلیل شخص به سیری اندک انداز خضر جل نمی ختم کند خضر جل سیری  
 بجهت رعایت تباين و اصابع بدین را بدراوردن اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که مواعظت  
 برین کیفیت کرد تحلیل اصابع بر این گفته اند یعنی نیست و اما تحریریه انگشتی در انگشت و عدلی ضعیف آورده  
 و در نهیب عقی آن را از سنن مستحبات و ضرر داشته اند و این الهمام در نهیب گفته که تحریریه عاتق اگر فراخ  
 بود نیست است و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب و در مسج قبه نیز حدیث آمده که بود که هر که مسح کند  
 بر قفا همراه بر نگاه داشته شود و غل در قیامت این حدیث را در سند الفرووس از ابن عمر روایت کرده و دیگر  
 و دیگر نیز آمده که شنی آنرا ذکر کرده است و لیکن میگویند که سندان نهفت است و آن نزد ضعیف مستحب است و احتیاط  
 بعضی شافعیه میگویند است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیث ترمذی از اهل بیابان نقل کرده  
 که مسح علی راسته و مسح از نیه و ظاهر فیه و حدیثی دیگر آورده که عی بن عمر با جمعی روایت ابو داود و  
 صلی الله علیه و آله و سلم مسح الرقبه مع الاراس و گفته که نزد بعضی بدعت است و در باب آن از ابن مسعود روایت کرده  
 اند که ده ما خلقم بدعت است بالاتفاق در فتن آب و در صورت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر  
 و حضر ایضا ثابت شده است و حدیث صحیح در نیاب آمده و در آن دلیل است بر خوانی استعانت مرد  
 بشیر خود در یحیی بن ابی برکتی که ابریت و احتضار آب بقرین او بی خواب بود و لیکن از نیما جوان اما تیه میامش  
 لازم نیاید و آنکه بعضی مردم در وقت حاجت سفر آنا بدعت بود که در اصل بی مدرک و قصداً ایشان روا نیست  
 که تا آب بیشتر نماند و آنحضرت را در و یاکی نبود که بدان اعتنای بپدار و وضو آنکه کند و بگذراشتی خوشک  
 گفته و مسح به بطرف خوب نیز آمده است فائده و حدیث عائشه رضی الله عنها که گفته بود در آنحضرت روایه  
 با هم برای چیدن آب که می چید بدان آب را بعد از وضو یا ضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث در این باب  
 خوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث در جامع زهدی مذکور اند و در نیز ضعیف آورده  
 و گفته که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نیاب چیزی بصورت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از  
 صحابه و تابعین و غیر هم در نیاب فرصت کرده اند و بعضی کرده اند و از دیگران در باجهیل شک شده که در باب  
 نورانیت و نقل میزان اعمال است در رعایت کرده شده است این قول از سعید بن اسبیب بر روایت  
 کتب ضعیفه مذکور است که اگر کیفیت تیره و بکینه در کمر است نارد و در بعضی از شرح مشقات انوار اراذل



شهرت بقیه کتاب بخیر است و اگر ششبه غرور و نیز جایز است که در وقت بعد از غروب  
بر کمر و تن برای استخوان زانایند و نگا بر آشتن جامهای از قطره افشانند بینی بدست چپ نهند  
استنشاق و کرده است بدست راست و همچنین کرده است انداختن بزاق در آب و زیاده بر در غسل اعضا  
و جو ساقین تا بکمر کرده و در آفتاب و اگر شک کند در بعضی اعضا و نوشیدن از فراغ بکند آنچه شک دارد و در ساق  
و اگر اول شک است و الا نه اگر شک کرد بعد از آن نکند مطلقا وصل در مسخ خفین بد آنکه در کتب آمده  
حدیث از کتب معتبره بر روایت متعدد و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در سفر و حضر  
مسح بر روزه کشیدی و نه چیزی کرده است جمعی از حفاظ که حدیث مسح خفین ثبوت ثابت شده است که شک  
و شبهه را بیان را نیست و بعضی از علماء روایات آنرا جمع کرده و از هشتم و نهم گفته اند و عشره و یازده و بیست  
ایشان در سلف بهمان گفته اند که اگر امام مالک بر روایتی نقل کند که فاکل نیست بدان برای مقیم در روایات  
صحیح از وی صریح اند و چون مطلقا مشهور و معتبر نزد مالکیه و قول اندکی جواز مطلقا و ثانی منسأ فرانه  
مقیم را همین است بقیه جمعی آنچه در روایت و ما بنویسم کرده است این واجب و بعضی گفته اند که توقف مالک  
در مسح حال آقا است در خانه نفس غرض است اما فتوی بر چنانچه بود مثل آن فتوی است از ابوالیوب محاسبی  
و ظاهر امر آنست که ایشان در حال آقا مسح نیکو نداده اند بجز نیت می شود و از جهت عدم وصل شست  
در حال نه آنکه حقه خواندن آن نبودند الله اعلم و آن امام ابوحنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که فرمود حکم  
کردم مسح خفین تا ندیم و روی آنرا و در اخبار مثل حضور نماز امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت  
سکینه مسح خفین از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعا  
و موقوفه اما آنکه بعضی فرمودند جرارد و در حکم حل بر مسح کرده اند و فرات نصب را بر غسل خالی از ضعف نیست  
چنین مسح خفین نهی بکعبین نبود و اتفاق امام حسن بصری گفته که حدیث که در روایات و بن از اصحابی که  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسح کرده بر خفین و در باریه میگوید که اخبار در مسح خفین مستفیض مشهور است  
و هر که آنرا اعتقاد کند مبتدع باشد و کفری میگوید بدینکه مسح خفین را اعتقاد کنند از امام ابوحنیفه  
نیز مثل این آمده و در عقاید اهل سنت و جماعت آمده که تری المسح علی الخفین مسح خفین را از علامات  
سنت و جماعت داشته اند و در اخبار صحیح ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و حضر  
مسح بر روزه کشیدی و در حضرت کعبه شریف فرمود و در مسح بر شانه و در چنانکه روایت کرده است مسلم از

و بعضی  
در بیان مسح  
خفین

حدیث علی بن ابیطالب کرم الله وجهه ولفظ حدیث نیست جعل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المسح  
 علی الخفين ثلثا بام و لیالین للمساویر و یولی القیم مسح بر ظاهر هر مزه کشیده یعنی بر پشت پاست چنانکه  
 در احادیث صحیح و دار و شده و ابو داود و سنن خود از حضرت علی رضی الله عنه بطریق متعدد آورده  
 که فرمود اگر کارو بار بدین را برای حکم غسل بودی یا بای پایی بودی مسح از بالای آن و تحقیق و بدیم  
 من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که مسح کرد بر ظاهر رخت و صاحب سفر اسعادت گفته مسح در سفر  
 مزه و رختی ضعیف دارد شده چنانکه از غیرین شیعیه در حدیث ابو داود و ترمذی را این ماجه آمده  
 که گفت و منو کنانیدم بنی خرا را صلی الله علیه و آله وسلم در مزه بنوک پس مسح کرد اعلای رخت و  
 غسل را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث ضعیف و اطلاق شده که مسح علی الخفين سببه  
 ذکر اعلای و غسل در ترمذی و بعضی طرق و ابی داود و احمد علی ظاهر بیان خبر واقع شده و نزد امام  
 ابی حنیفه مسح بر ظاهر رخت است و مسح بام احمد نیز همین است و نزد امام شافعی و امام مالک بر ظاهر رخت  
 فرض است و بر بیان سنت دیگر بنا که علای اختلاف کرده اند که مسح افضل است یا غسل قوی بر آنست  
 که غسل افضل است زیرا که غسل غریب است و مسح بر رخت و ماخذ بغیر میت افضل است از غسل بر حیوان  
 پس اگر بای از مزه برگردد بشو یا غسل بود و بر آن ماجه و دو نفر صاحب بای نیز همین است و سببه  
 میگویند که مسح افضل از برای اظهار سنت و در اهل بیت که مکرر آنرا از خانه خارج و در داخل و نزد انبیاء  
 اگر بایهای کثوف باشند مزه پوشند و مسح کنند و جواب آنست که مسح غسل هر دو مشروع و برابرند  
 بیکدیگر اما افضل و ارجح از دیگری نیست و صاحب سفر اسعادت گفته که آنحضرت را در مسح خفین و غسل  
 چنین تکلیف نبود بلکه اگر حالت قصه و ضو یا بیا کثوف بودی غسل کردی و برای مسح کردن مزه  
 پوشیدی و اگر بایها در مزه بودی مسح کردی و مزه پیر و نکرودی و گفت حسن افعال این است که مسح  
 عادت نبویست صلی الله علیه و آله وسلم و اصل در تمجید تمجید ثابت است بکتاب و سنت و اجماع  
 و از خصائص این است که آنحضرت بر هر زمین که نماز خوانست گداز و غوا و سنگ و غوا و خاک و خواه یک  
 تیم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن نکرودی و شافعی مخصوص دارد تیم را خاک و غیر آن درست  
 ندارد و ابو یوسف گوید بر ریگ و ریگ درست نمود و سبب ابو حنیفه آنست که تیم جایز است بر خاک  
 و ریگ و رنگ از خفین از این است و مراد بجنس ارض آن بود که پاکش که اخسته نشود و رنگ تر گردد

مسح  
تیمیم

و بر سنگ صاف که اسلام گروی بردی نماز دین و امام درست است بعد حدیثیابی امام ارض واقع شده  
 و در حدیث قدسیه تربیت و زیاده و تمیز و احکام خود را در دو یک نیم چند تا زمان کرد چنانکه بوضوح ظاهر کتاب  
 و سنت موافق است و در ثانی نیم طهارت و سیرت بزرگی در هیچ مرجع چنانکه در طهارت صاحب عدل و صاحب  
 سفر اسعادت میگوید که در هیچ حدیث صحیح نیافتم که حضرت علی (ع) علیه السلام برای هر یک از فضیله نیم  
 چه بدید کردی و امتداد حضرت نیم است که در بعضی غزوات و عتبات گم شده بود که حضرت مردم را طلبید  
 استگماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در سبزه با قوم ای ای نمود که بدان و خود سازند پس در شش کرد و ابو بکر  
 رضی الله عنه بر عایشه که حبس کردی و نگاه داشتی تو را نزد اصحابی (ع) علیه السلام و سلم و مسلمانان را به خیر ارب  
 پس نازلی شد آیت نیم گفت اسیدین چه چیز عجیب است بر مسلمانان بگفت شما ای ای بکر رحمت کند و از امتحالی  
 اسه عایشه نمی نیم ترا که صادر شد از امری اگر چه زیاده است مگر و نه چندان مگر آنکه گردانید خدا نیاید و در  
 در پی و گشتای در مسلمانان را و چهار ساعی آن مقدار را در زیر بار یافته و حکمت الهی اقتضای آن کرد  
 که از پیغمبری (ع) علیه السلام و سلم نیز پوشیده و در کیفیت نیم احتمالات است که نیم دو ضرر است این دو بار است  
 دوست بر زمین یکبار برای کسی و دوم بار برای دوست تا مرفقین دین در سبب امام ابو صفیه مالک و  
 شافعی و ثار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی حرقی و این عمر حسن بعد از یحیی و سالم بن عبد الله بن  
 و مسلمانان را در پی و بعضی بر آنند که نیم یکبار است در دست بر زمین و بر روی و هر دو گفتند علیه السلام و در بعضی  
 و ایات و تقدیم نکرد و هر یک گفته بود و در بعضی بکس و در بعضی تقدیم گفته بودیم و ایند سبب شش و از امام احمد است  
 ولی قدیم امام شافعی و محفوظ و نماز از سبب دی است و نقول از قول و از برای و اسحاق و این  
 بر و در این اندر دین خرم و نقول از مالک و اصحاب حدیث بگرداند در ترویج در سبب ثانی و شیخ ابن حجر  
 بر هیچ بخاری ترجیح احادیث از سبب می نماید البته از ایشان احادیث از سبب اول تضعیف می نمایند  
 حتی است که حدیث نیم خرم بنان مرتبه ملوجه و ضرر به لایزالین الی المرفقین صحیح است و کلام و درین مقام  
 بسیار است و شرح سفر اسعادت ذکر کرده شده است و باجملا احتیاطا و در سبب اول است و وصل در  
 سلم از حضرت علی (ع) علیه السلام و سلم غسل بفتح شستن و بشتین و سکنی اسم غسل با کسب و شستن  
 چون گل ختمی مانند آن با غسل غسل آوردن غسل بفتح آب غسل غسل کند لکس و چای غسل  
 غسل بکسین جای هر سه شستن غسل بالضم آب و دست و روی شسته نیمه شستن غسل غسل

در حدیث قدسیه تربیت و زیاده و تمیز و احکام خود را در دو یک نیم چند تا زمان کرد چنانکه بوضوح ظاهر کتاب و سنت موافق است و در ثانی نیم طهارت و سیرت بزرگی در هیچ مرجع چنانکه در طهارت صاحب عدل و صاحب سفر اسعادت میگوید که در هیچ حدیث صحیح نیافتم که حضرت علی (ع) علیه السلام برای هر یک از فضیله نیم چه بدید کردی و امتداد حضرت نیم است که در بعضی غزوات و عتبات گم شده بود که حضرت مردم را طلبید استگماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در سبزه با قوم ای ای نمود که بدان و خود سازند پس در شش کرد و ابو بکر رضی الله عنه بر عایشه که حبس کردی و نگاه داشتی تو را نزد اصحابی (ع) علیه السلام و سلم و مسلمانان را به خیر ارب پس نازلی شد آیت نیم گفت اسیدین چه چیز عجیب است بر مسلمانان بگفت شما ای ای بکر رحمت کند و از امتحالی اسه عایشه نمی نیم ترا که صادر شد از امری اگر چه زیاده است مگر و نه چندان مگر آنکه گردانید خدا نیاید و در در پی و گشتای در مسلمانان را و چهار ساعی آن مقدار را در زیر بار یافته و حکمت الهی اقتضای آن کرد که از پیغمبری (ع) علیه السلام و سلم نیز پوشیده و در کیفیت نیم احتمالات است که نیم دو ضرر است این دو بار است دوست بر زمین یکبار برای کسی و دوم بار برای دوست تا مرفقین دین در سبب امام ابو صفیه مالک و شافعی و ثار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی حرقی و این عمر حسن بعد از یحیی و سالم بن عبد الله بن و مسلمانان را در پی و بعضی بر آنند که نیم یکبار است در دست بر زمین و بر روی و هر دو گفتند علیه السلام و در بعضی و ایات و تقدیم نکرد و هر یک گفته بود و در بعضی بکس و در بعضی تقدیم گفته بودیم و ایند سبب شش و از امام احمد است ولی قدیم امام شافعی و محفوظ و نماز از سبب دی است و نقول از قول و از برای و اسحاق و این بر و در این اندر دین خرم و نقول از مالک و اصحاب حدیث بگرداند در ترویج در سبب ثانی و شیخ ابن حجر بر هیچ بخاری ترجیح احادیث از سبب می نماید البته از ایشان احادیث از سبب اول تضعیف می نمایند حتی است که حدیث نیم خرم بنان مرتبه ملوجه و ضرر به لایزالین الی المرفقین صحیح است و کلام و درین مقام بسیار است و شرح سفر اسعادت ذکر کرده شده است و باجملا احتیاطا و در سبب اول است و وصل در سلم از حضرت علی (ع) علیه السلام و سلم غسل بفتح شستن و بشتین و سکنی اسم غسل با کسب و شستن چون گل ختمی مانند آن با غسل غسل آوردن غسل بفتح آب غسل غسل کند لکس و چای غسل غسل بکسین جای هر سه شستن غسل بالضم آب و دست و روی شسته نیمه شستن غسل غسل

شعاعی است یعنی این لفظ اند و حقیقت احتساب در شریعت غسل جمیع اعضای واجرائی آب را آن را  
 اختلاف کرده اند در وجوب نعلین یعنی کفش است نزد اکثر علماء واجب نیست و در سبب مانع از بین بست  
 و تفکر در شده است از مالک و غیره که از اصحاب شافعیست و وجوب آن را جمیع کرده اند بر عدم وجوب غسل  
 میان و جمیع اما وضو مستحب است و نزد امام ابو یوسف مستحب نیست و ظاهر هر دو واجب دانسته اند از جهت حدیث  
 از ائمه که از آن جمله است از آن بزرگواران بجز نعلین و غیره وضو رواه مسلم و بعضی نقل کرده اند آخر ابرو وضو بمعنی  
 لغوی و گفته اند غسل فرج است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاهی طواف میکرد و بر زنان خود غسل میداد  
 و گاهی میکرد و جدا جدا و فرمودند از کی و الطیب و اطهر از عاشره روزه که چون جنب میشود آنحضرت  
 و میجو است که بخواب رود و وضو بگیرد و وضو نماز و بخواب میرفت روایت آنجا در می و حضرت شیخ میفرمودند  
 که این طهارت نوم است و کسیکه جنب باشد خواب برود وضو سازد و طهارت خواب رفته باشد آنست  
 و بعضی نیز از آنجا می و وضو داشته اند و حدیثی نیز از عائشه روایت کرده اند و الله اعلم و ابتدا میکرد و  
 صلی الله علیه و آله و سلم بوضو پیش از غسل و در مسج که درین وضو و روایت آمده و افضل آنست  
 که وضو کامل کند چنانکه در غیر حالت غسل میکرد و وضو و مالک میسج کند و وضو و غسل غسل را اس  
 کا فیت و آن حد تقدم غسل عین و از خیر آن نیز در روایت آمده که آنست که تا غیر میکرد و در بعضی  
 روایات آمده که تقدم میگیرد و گفته اند که تا غیر وضو و میگوید که مکان غسل شطیفت بنودی و تقدم بر تقدم  
 لطافت و عادت شریف آن بود که بعد از وضوی در آورد و آنکه شستن از آب تخلیل میکرد و آن چنانکه  
 موی پس از آن میریخت سه غبار برود و دست پس از آن میریخت آب بر تمام بدن و موی موی  
 موی سر است چنانچه در حدیث نیز معلوم میشود و بعضی موی بجز نیز ارا ده نموده اند یا بجهت آنکه اصول  
 انشور مطلق واقع شده است یا بقیاس بجه بر اس و بعضی گفته اند که تخلیل شعرا واجب نیست مگر آنکه  
 موی متلبه باشد چیزی که مانع آید از وصول آب یا اصول شعرو وضو کردن بعد از غسل چیزی نیست  
 خلاف سنت است و کاتب حروف گاهی بجهت احتمال لباس ذکر و غسل اعضا در عایت نه سبب  
 شافعی احتیاطا وضو میکنند و اگر این احتمال نباشد حاجت نیست و در پاک کردن اعضا بجز قه احتیاط نیست  
 و در حدیث میفرموده اند است که وی رضی الله عنه بعد از غسل آنحضرت را جامه داد و که بدان بچیند  
 آب را از اعضا پس نگرفت آنحضرت جامه را و اینها لازم نمی آید که ایهت شافعی است که عدم آنند

در این طهارت نوم است و کسیکه جنب باشد خواب برود وضو سازد و طهارت خواب رفته باشد آنست

در این طهارت نوم است و کسیکه جنب باشد خواب برود وضو سازد و طهارت خواب رفته باشد آنست

نوع دوم  
در نماز آنحضرت  
ص

و محبت دیگر باشد که خلق بجایه باشند که از حریر بود یا چرکین بود یا تواضع کرد و بعضی گفته اند مکروه است در  
 صیغ و میاحصت در شتا و افتادن آن آب است مکروه نیست و تا مداین محبت در یاب و فرو گذشت از نوع  
 دوم در نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه نماز افضل و اشرف و اتم و اکمل عبادات است و  
 پیوسته صلی الله علیه و آله و سلم فرمود جعلت قره عینی فی الصلوة شادی و منشرت و چشمم روشنی و خوشتر است  
 که آنحضرت صلعم در خانه دانستی و فوق و نمودی که در بوقت یاقتی در هیچ عبادت هیچ وقت نیافتی و  
 قره العین که با آن رخ و سرور و در یافت مقصود و نور و تعجب است مشتق از فر نفع و قانت بمعنی فرار و  
 ثبات چه در بنظر ظاهره خوب قرار یابد و آرام گیرد و بجای دیگر نگردد و در حالت سرور و خوشحال ساکن و  
 بر جای بود و بنظر غیره خوب بر ایشان و بر جانب نگران و در حال حزن و غم گردان و لرزان باشد  
 تدویر علیهم کالذی غشی علیهم الموت دلیل آنست یا شتق از فطم قانت بمعنی سر و نیست و سرودی چشم  
 لغت دی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اعدا و مانند اقله را قره العین خوانند و  
 گفته اند که العباده مزاج المؤمن مراد میومین ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم و هر مومنین را  
 نیز تفصیل و تبیین و بی بر قدر ایمان بهره از نیقام حاصل است و در شریعت الحیات اشارتی و دلالتی  
 به اصول این مقام واقع است و در نماز ظاهر و باطن و قلب و جوارح همه بدرگاه قرب و عزت حق سبحانه  
 متوجه و مشغول اند و پروردگار تعالی جمع کرده است و مصلیانرا در هر حرکت آنچه متفرق ساخته است  
 هر تامة ملائکه چه بر و نیست که متعالی را فرشتگانند که همیشه در رکوع اند و از ان باز که پیدا کرده است ایشان  
 را سر بر نمیدارند از رکوع تا سرور قیامت بلکه تا بدو و همچنان سجود و قیام و قنوت و قعود و جمع گشته است در  
 نماز از عبادت و عبادات آنچه جمع نیست در غیر آن از طاعت و محبت و استقبال و استقبال و تکبیرات و قنوت  
 و قیام و رکوع و سجود و تسبیح و دعا و توبه و حضور و خشوع و خضوع که هر یک از ان عبادت است تنها  
 چه جای جمعیت و باین جمعیت نماز شاید و از حقیقت محمیه است صلی الله علیه و آله و سلم که جامع  
 هیچ شیوات و تمامه برکات و کمالات است و باین علان و نما سببت قره العین آنحضرت بود صلی الله علیه  
 و آله و سلم و فرمود رب الغرر تبارک و تعالی و تقدس من حجب خود را تا اهل اوجی الیک من الکتاب و  
 اتم الصلوة و فرمود و اتم الصلوة و اتم الصلوة و اتم الصلوة و اتم الصلوة و اتم الصلوة و اتم الصلوة و اتم الصلوة  
 با کعبه نماز تکلیف نیست نفوس بشری اگر شاق است بر آن زیرا که می آید در اوقات لذات و شغوت



و اشتغال بندگان پس طلب میکند حق تعالی انبیا را بیرون آمدن از آن همه و قیام در حضرت وی در فراخ  
از اسوی و بیعالی و اینها فرموده است و اینها الصلوة و اگر دانید منبر و صلوة را متعین سازید  
بأنکه صلوة مناجات است با انواع منبر و منبر است بجز از رت و مراقبت اوقات و منبر بر قیام بواجبات و مسنونات  
و ادب و منبر منبر قلوب و روی از غفلات و التفات و از غیبت فرموده و اندک کثیر الا علی الخاشعین الذین  
در غیبت نماز در شب هر اجابت که نخست پنجاه کلمه شده بود بعد از آن از پنجاه پنج آمد و در آن ذکر این پنج در  
حکم پنجاه است که بعد از آن بیاید و در وقت نماز صلوة غمت تعیین اوقات صلوة بعد از رجوع  
اکثر است از صلوة و در واجب از غم این آسمان آمده است که چون صبح کرد و در سوخته اصلی اهل علی علیه السلام  
و سلم از شبی که از صبح کرده شد آمد و را خبر بیل علیه السلام تعلیم کرد اوقات را و بعضی گمان برده اند که بعد از  
هر جفت است و بعضی گفته اند که پیش از هر جفت است به بیان جبرئیل و بعد از وی به بیان آنحضرت بر هر فقره  
آمد جبرئیل وقت ظهر و در وقت بیایی پس امر کرد آنحضرت کند اگر در صلوة جامه طس چپ شسته صحابه  
و امامت کرد و جبرئیل در روز نخست در اول وقت پس گذارد ظهر را و وقتی که در اول ظهر افتاد آنجا پیران  
امامت کرد و گذارد عصر را و وقتی که سایه شخصی مثل دی شد و گذارد مغرب را و در وقتی که غروب کرد و آفتاب مگذار  
عشا را هنگامیکه غروب کرد و منقذ گذارد صبح را و در وقتی که یک کفایت فجر و در روز دوم باز آمد و امامت  
کرد و گذارد ظهر را و در وقت بلوغ ظل شمس مثل ادر و گذارد عصر را و در وقت بلوغ ظل شمس ادر و گذارد  
مغرب را و در وقت غروب آفتاب اینجا هر دو در یک وقت گذارد و عشا را تا ایل بالصف لیل تنگ  
را بست و گذارد فجر را و در وقتی که منته شد در دعای حق و در وقت اسفار بعد از آن گفت جبرئیل یا محمد انوقت  
انبیاست که پیش از تو بودند و وقت نماز مابین این دو وقت است پوشیده نماز که در فضیلت عملی صلوة و  
مبادرت ابدان نزد آمدن وقت و عدم تکامل در آن در آن تا خیر تا آخر وقت سخن نیست این در آن  
نماز خواهد بود که تا خیر در آن مستحب است چنانکه اسفار فجر و ظهر و عصر و عشا و غیره برای تکلیفی نماز و تمیز قیام  
بود و تا فیه نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمام نماز یا در اول فقط چنانکه متعارف است میان  
انسان افضل میباشد و سنت میباشد و تمیزی تفصیل کرده است رعایت آن کردن و از آن در صریح  
که در احادیث هر بدان واقع شده و تا کیر و مبالغه در آن رفته و در انبیا آن حضرت است و بعضی از ایشان  
ابرا را حمل بر زوال گفته و این تا دلیل در رعایت بعد از آن در اول وقت است نعم توقیت ظهر

نعمین  
نعمات  
مکرمین

۹۲  
سخن  
در این  
نسخه  
در این  
نسخه

بلوغ نقل مثل شخص احوط است چنانکه مذنب مایلین است و نزد بعضی مفتی به از مذنب امام ابوحنیفه نیز چنین  
است و بعضی ایشان در وقتی نگذارند که ریح نهار باقی ماند تا پیشین محل کنند اسفار را بر طسوع فجر و  
این نیز معقولیت ندارد و مثل آنچه گفته شد در برابر اول ظهر و بالعاقه در آخر عشا بجای دارد است که اصلا قابل  
تعمیل نیست اما صلوة مغرب تعمیل در آن حد اول وقت متفق علیه است که هیچکس را خلاف در آن نیست و نماز  
عصر را تا وقتی که آفتاب بلند در روشن تابان باشد باید گذارد و آنکه در ریح نهار که سایه شلیه باشد آن  
احادیث که تسک که در زبان بر مذنب خود دلالت ندارد بر آن یکی آنکه نماز عصر سبک دارد آنحضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم بعد از نماز گذاردن میرفت شخصی از مدینه بسوی رخت و بجا یا بش خود که در غنای آبادانی مدینه  
داشت و هنوز آفتاب نرفته بود که نیت است از گری و مقدار لون ذی از تغییر در زوی و دیگر سینه که این در  
وقت که بدن سایه شلیه نمی باشد این سخن محل بحث است و در حدیث دیگر نیز نزد یک بعضی از اصحاب  
آمده که میگذازد آنحضرت عصر را آفتاب بلند در روشن بود پس میرفت رفته بجنب خدای مدینه و هنوز آفتاب  
بلند بود یعنی بالا رفتن بود و غروب نکرده بود و افهم و بعضی خدای مدینه بر مسافت چهار میل یا مانند آنست  
در حدیث سابق بقدری بیشتر از حدیث سابق نگارفته است اما معلوم نشد که بکدام جانب از خدای  
میرفت بجای که چهار میل است یا کمتر از آن و سوار میرفت یا پیاده و نیز میرفت یا آهسته در دنده قوی بود یا  
ضعیف بر هر قدر بر مسافت چهار میل در چهار خطری بی تکلف میزدان رفت نه چنانکه مذنب ایشان است که در  
ریح نهار میگذرانند و سایه شلیه میباشد و در حدیث دیگر آمده که میگذاردیم عصر را یا رسول خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم بعد از نماز فرموده میشد خسته و پاره میشد و خسته میشد و خورم گوشت گداخته شده  
پیش از غروب آفتاب از بخار خسته نوعی از تعمیل مفهوم میشود که نزدیک مذنب است و شاید که در بعضی  
اجبان بحکم تعلیم و تفریر کرده باشد دلالت آن بر دوام و استمرار مسلم نیست از جهت وقوع آن در بعضی  
مبادی که اصلا دوام و استمرار صورت ندارد و محقق خفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته رحمه الله علیه  
که اگر نماز عصر را پیش از تغیر آفتاب بگذرانند ممکن است در افی از وقت تا غروب آن مثل این عمل در  
کسی که مشاهده کنند از طبایفان با هر دو کار طبع بار و سار خود در سفر یا مستعد غنیمت را و بعضی را یعنی چنانچه  
کثیر باشد که چندی بخورده و پاره کند و جمع دیگر تهیه اسباب طبع از آنش که در آن جز آن اهتمام نایند و  
هر کس یک کاری بر خود میکرد و چو شایند یک خسته را که از آن چه مقدار کلام است که در مقدار وقت از دست

نیاید و مشک قبول حق سبحانه و سائر احوالی مغفرت من بکم جالبش آنست که مسامتت بروحی با پدر که  
موانع حق باشد و دوحایی که تاخیر در آن مستحب باشد چنانکه ابرار و طریقت و اسفار و غیره تاخیر است که در  
احادیث صحیح ابریدان و بمالعه در آن وارد شده است و علمای مذاهب ملکی گویند که در تاخیر عمر نیز نفی است  
از جهت آنکه استغفار بعد از عمر و تکبیر فرائض افضل است از اول و در اول وقت که تا حال السقانی است  
المستوطن و بالجملة افضل در مذاهب ما تاخیر عمر است تا عدم تغییر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد چنانکه  
گفته شده و حدیث این مسعود و دلالت دارند بر آن که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سلم میگذازد  
تاخیر عمر را و حال آنکه آفتاب سفید و پاک بود و مقصود وی رضی الله عنه بیان تاخیر عمر است تا عدم  
تغییر شمس و در حدیث جابر آمده که میگذازد آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم نماز عصر را و حال آنکه آفتاب  
شده است بی ذکر رجوع بر جل و امثال آن پس معلوم شد که آن تعجیل اگر بود در بعضی اوقات بود و شیخ  
ابن الهمام احادیث و در تاخیر عمر آورده و گفته نزد من لغرض نیست در بیان آن حدیث و آنچه روایت کرده  
شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد و گفته که عصر را بجهت آن گفته که اعتقاد کرده میشود یعنی فشرده میشود  
در وقت و از امام احمد حنبل آورده که فرمود افضل در عصر در غیر روز پنجشنبه و یکی از دلایل تاخیر  
حدیثی است که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم باصحاب کمال و مثل شما  
نسبت بحال و مثل کسانی که پیش از شما بوده اند از سبب و نصاری مثل مردیست که ساجد میگفت یکی را  
یک ربع حرا ساخت که از بامداد تا پیشین کار کند دوم را نیز یک ربع از پیشین تا غایت و یک سوم را دو  
دوم از نماز دیگر تا شام چون وقت آمدن اجوره شد و او هر یک را آنچه فرار داده بود و چون گفتند آن دو را  
که آن بامداد تا پیشین و از پیشین تا دیگر کار کردند چه شد عمل یا بیشتر و اجرت کمتر و آن اهر و دیگر عمل و دی کمتر  
و اجرت بیشتر گفت من آنچه گفتم فرار کردم بشما و آدم باقی فضل نیست بر کار خواهی بود بهر شمار را چیست  
پس مرد اول مثال پیدا است که مدت اعمار ایشان از همه درازتر بود و علمای ایشان بیشتر و ثنائی  
مثال نصاری و ثالث مثال حال شما که عمرای شما کو تاه نزد علماء کمتر و از شما معلوم شد که زبان فاضل میان  
بامداد و پیشین و از پیشین تا دیگر بیشتر از زبان میان دیگر و شام است و آیات قرآنی مثل فسح بعد رکعت  
الطیحه خمس و قبل غروب و آذر اگر اسم رکعت بکبره و اصدیل که اشارت بوقت نماز فجر و عصر و آخر است و تنبیاهی  
بمقصود میتوان یافت و کلام در مقام اوقات صلوات و تعجیل و تاخیر در آن در شرحین شکات زیاد



علماء ائمه آنحضرت بنفس شریف خود اذان گفته است یا نه و در حدیثی آمده است که روزی حضرت در سفری بود و وی و صحابه همه سوار بالا باران بودند و باین گل و غلای خود و آمدن بحبث گل و لای که در آنجا بود انگلیس آنحضرت اذان گفت و همه بر مرکب نماز کردند و بعضی گفته اند که مراد باذان گفتن اینجا امر کردن است بدان بر طریق مجاز و در روایت احمد و دارقطنی تصریح نیز آمده که امر کردن آنحضرت باذان و در حدیثی از امام ابو یوسف نقل میکنند که گفت و بیام امام ابو حنیفه را که اذان گفت در مغرب و نشست بعد از وی و در نهایت شمس الاثر خسی نقل کرده است که گفت بعد از نقل قول ابی یوسف درین اشارت است که امام ابو حنیفه میباشند و اذان و اقامت را بنفس خود و ظاهر از کلام خنای است که آنرا نیز خود میکرد و گفت حسن است که منون عالم باشد امام و مملوۀ بخلاف آنچه تاخرین گویند که احسن است تخلص کند ایام اذان و اقامت را بغیر خود بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میباشند و نیز بنفس خود اذان و اقامت با است و حسن الاثر گفت همچنین است در حدیثی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اذان امام بنفس خود و اولی است زیرا که منقول خوانده مردم را بخلاف کسی که باشد در حدیثی اولی باشد باذان گفتن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز در بعضی احیان اذان گفته چنانکه روایت کرده است عقبه بن عامر گفت بود خرمین با آنحضرت در سفری و چون وقت زوال شد اذان گفت و اقامت کرد و بگذشت نماز ظهر و عشاء تمام است پوشیده ماند که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین است که معلوم است و نقل می مروان و اقامت را یکبار در سفری که میگفتند نیز مایل است و ظاهر آنست که بوقوع آن از امام ابی حنیفه و اکم بنود و آنچه منقولست همین در نماز مغرب است که احیاناً واقع شده و در بعضی روایات آمده است که امام ابو حنیفه گاهی امام ابی یوسف را امام می ساخته این مگر در آنجا خواهد بود و چه صورت دارد که این امام اجل همیشه یا اکثر بطلان نه مستمر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل میکرد و باشد و بیانی که صاحب تنایه کرده ضعیف است چه برین تقدیر یا نیست همیشه عادت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اصل داعی الی الله است همیشه و بران نعم در اصل جواز هیچ بیان اذان و اقامت سخن نیست اگر چه بعضی سخن دیگر که قیام امام و قوم نزدی علی الصلوة و شروع در نیست نزد اقامت الصلوة قوت میشود و لهذا اختلاف کرده اند علما نیز و بعضی بگویند و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند استحب توضیح کرده است این قول را و وی از شمس الاثر خسی و بصوت بریده است از عمر بن الخطاب که گفت اگر اذان گفتن با اختلاف جمع میشد اذان من گفتن من کذا فی رفع السباری و اگر قصه

اخوان گفتن آنحضرت مذکور شد بصحت رسد ثابت شود هیچ بیان افان و اقامت بکرات اگر از اہم محمول بر بیان  
 جواز دارند و گفته اند که از شایع فعل مکرر برای بیان اصل در عبادت و اعتقاد علم و وصل در اقتضای آنحضرت  
 نماز را در احادیث آمده است که چون آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نمازی را بجا آوردی و بعد از آن نماز کردی و پیش  
 از کعبه نیت نریان و فقط مردی نیست و بعد نماز میگوید نیت نریان خواندن پرعت است و  
 مکرر است آنرا آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحاب وی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و در مواهب انرا بن تعلیم نقل کرده  
 گفت این بدعتی است که روایت کرده است آنرا آنحضرت هیچ یکی باسناد صحیح و در ضعیف و در مسند و در مرسل  
 و در این هیچ یکی از اصحاب و صحابہ نگذرد است در این هیچ یکی از تابعین و نہ از ارباب حدیثی و فقہا اختلاف دارند و در  
 آنحضرت بعضی بر آنند که بدعت است زیرا که منقول نیست فعل آن و بعضی میگویند مستحب است زیرا که آن  
 عنوان است بسبب صحاح نیست قطعی و در جمیع صحاح است در این هیچ یکی از تابعین و نہ از ارباب حدیثی و در قواعد شرع و ضرورت  
 عقل معلوم شده است که اگر دل باز بان جمع شود انکم و اکمل بود و این سخن در مقابل نیت و قیاس و بر  
 تلبیس و بدعتیات رکوع و سجود و سجدت و قیاس و مقابل بعضی است کما لا یخفی و یا کبیر هر دو دست برداشتی  
 و اکثر احادیث تخمین واقع شده و در سبب ایلی بوضوح و قمار جماعه از فقہای شفیعیہ مثل طحاوی و قاضی خاں  
 انیت و گویند که رفع سنت بکبریت پس مقارن باشد و در بعضی احادیث تاخیر بکبریت از رفع یدین نیز آمده  
 و در سبب امام ابی حنیفہ امام محمد بن زین العابدین است و عامر مشایخ برین اند و در ہدایہ این را اصح گفته و  
 میگویند کہ در رفع یدین کبر یا است از غیر حق جلی جلال و در کبیر انبات کبر یا امر او را سبحانہ و تعالی بر اثبات  
 مقدم بود و چنانکہ در لالہ الا اھد و در شرح ابن الامام و در نجاشی ثالث نیز نقل کرده و آن تقدیم بکبریت است  
 بر رفع و در شایع است و در سنن کبیر کی از انس نیز موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد و جایز است  
 کہ ہمہ آن فعل آنحضرت باشد و احیاناً متعدد و او را علم و متساوی و در شایع کہ در کبیر شایع باشد و گاهی تا  
 بدو شما اول در سبب ابو حنیفہ است و مردی از اجدین منبل و تسک ایشان بکبریت و اہل بن مجر است کہ مسلم  
 و ابو داؤد و در وایت کرده اند و ثانی در سبب شافعی و مالک کہ از احمد نیز روایت است و آن نیز در احادیث واقع  
 شده و در حدیثی حمید ساعدی کہ در میان جماعه از صحابہ گفته کہ من حافظ ترین شما ام نماز چہ غیر را  
 صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمده این نیز تواند کہ در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن دست راست بکبر  
 چپ نماید و بر سینه بالای ناف نزو شافعی ضریف ناف نزو امام ابو حنیفہ و بعضی اصحاب شافعی کوفی الواسع

وصل  
در اقتضای آنحضرت  
نماز را

نیت

در احادیث

در حدیث  
چون نماز را

و در این مذہب شافعی الای سید گفته اند مذہب امام احمد موافق مذہب امام ابی حنیفه گفته و در روایتی نزد و س  
 تحریر است که بر سینه نمدیاز بر نماند ترفندی گفته که امر و برین باب و اسعیت نزد علما یعنی هر چه کنند جایز است  
 بعد ازین بخوانند دعای استغفار بجا آنک اللهم و بک کمال داوید استغفار بسیار است انی و بیت و حی للذی  
 فطر السموات و الارض الی و غیر آن و شافعیان نیز کلام او بجا آورده اند و فرض و نقل همه بخوانند و نزد و س و سلفیه  
 آنها مخفی نباشد و صلوة لیل است و در فرضی غیر از سبها آنک اللهم نیست و نزد ابی یوسف است ثلث و توجیه  
 هر دو آمده و هر دو سبها آنک اللهم است و توجیه ابی حنیفه و بیت و حی است و مختار طحاوی نیز همین است و لیکن  
 گفته است که مصلحت نماز است که توجیه بعد از ثلث گوید یا پیش از آن و این نیز روا نیست از ابی یوسف و مشهور  
 تأخیر توجیه است از ثلث و آنکه بعضی مردم پیش شروع در نماز نیست انی و بیت خوانند موافق سنت است و در این  
 سبها آنک اللهم سخن است طبعی گفته که انیدیش حسن مشهور است و مخرج است در کتاب مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما  
 عنه آمده و انکر کرده بدان عبد الله بن مسعود و غیر وی از محمد بن صفوان در وقت اند بسیاری از علما بر ثلث اربعین  
 و غیر ایشان را اختیار کرده است و اما ابو حنیفه و غیر وی از علما و چگونگی نسبت کرده و شافعیان نیز در این  
 و نصف یا یک کلام حدیث بطلان گفته مثل شیخان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن را حیه و غیر هم و کفایت  
 طعن که ترفندی کرده و راست است که خود آورده اند و در جمیع اسلامند وی و چگونگی باشد که اعلام اکثر ائمه و شیخ  
 را آورده و اختصار بیان کرده اند و نه بعد از دعای استغفار و استعاذه و میگفت اعوذ یا مد من  
 اشیطان الرجیم و استعاذه پیش از قرات قرآن سنون مست چه در نماز و چه در غیر نماز نزد و س و سلف  
 از ثوری و عطاء و ابی انیر آمده است بحکم ظاهر امر که فرموده اذ قرات القرآن فاستعذ یا فقه و اخلافت  
 هم میان فقها و هم میان قرا که افضل اعوذ یا فقه است یا استعذ یا فقه و بعضی از شرح شافعی از حیر بن مطهر  
 روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین میخوانند و میفرمود چنین بخوانید مرا جبرئیل  
 و در حدیث ابی سعید نیز نقل نموده باشد که آن شیخ ابن امام و در برابر میگور ادلی است که استعذ  
 گوید یا موافق افقه بلین قرآن بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم و خواندن تسبیح و اول صلوة  
 جمیع علیه است اگر چه نزد امام ابی حنیفه نیز نیست نه از فاتحه و نیز از غیره و لیکن در اول صلوة فقط بخوانند  
 پس وی منقلح صلوة است نزد وی مثل لغز و در روایتی و اول هر رکعت و این قولی صحابه است زیرا که  
 تفسیر بر استغفار و استعذ و بر رکعت مستقل است در قرات و از جهت احتیاط یا اعتبار با خلافت

در سبها آنک اللهم

استعاذه

علا و در بیان وی جزو فائحه در میان فائحه و سوره مکرر نزد امام محمد در صورت مخالفت و در آنکه خواندن بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیه السلام و لیکن اختلاف است در جبر و اسرار آن و از آنجا که فائحه را ستر سبیه ابو حنیفه و ثوبت و احمد است و مردی است از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن الزبیر و حر و سبت از انس که گفت نماز گذاریم خلف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و ندیم از ایشان که چهار میکروند بسم الله الرحمن الرحیم و اراده احمد و السالی و ابن خزیمه و والد ارقطی و در جامع الاصول حدیث انس را در باب ترک جهر تسبیح از کتب معتبره روایت کرده و در ارقطی گفته که تسبیح نشد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اما در بعضی صحابه روایات آمده بعضی تسبیح و بعضی ضعیف و امام احمد تقصیر کرده است که بعضی آنکه در درج پیغمبر میکروند و سبب بیان شده بود اما بعضی از شراح حدیث گفته اند که آنچه در سبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خبر پیغمبر برای تعلیم بود و چنانکه در نماز ظاهر احیاناً و بعضی سوره چهار میکروند و باید اندک فغان سوره پنجوازه تعلیم الا که تکمیل و صاحب فرائد السعادت میگوید که آنحضرت در بعضی اوقات بسم الله میفرمود و در بعضی اوقات اختصار میکرد و در بعضی اوقات جامع خود را بحدیث کرده اهل درج جهر بسم الله الرحمن الرحیم گفت بر دست علی زد و اگر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی از ایشان اند و غیر ایشان را نهایی که بعد از ایشان اند از تابعین و ابن قایم است سفیان ثوری و عبد الله بن المبارك و احمد و ابن حنبل و میگویند که جهر نکند مصلی به بسم الله الرحمن الرحیم و میگویند آنرا در نفس خود است و باب ثانی در جهر به بسم الله الرحمن الرحیم آورده و در حدیث می آید از ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت نزدی اسناد و انجیدیت قوی نیست و قایلند بدان چندی از صحابه که ابوبکر و عمر و ابن عمر و ابن زبیر از ایشانند و بعضی از تابعین تیر برانند و مذاهب شافعی نیست استیحا که گفته که حدیث ابن عباس صحیح است بی علتی حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در جهر آمده نیز صحیح است و گفته اند که این دو حدیث مثل اصوات است و در جهر و شیخ بن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذاهب شافعی و حنفی و اذاعی و قاضیه و غیرین را عیش و سروری و مجاهد و ابی حنبله نیز ترک جهر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صحیح نیست در جهر مگر آنکه در اسناد و افعال است نزد اهل حدیث و اندا اعراض کرده اند از باب سائید مشهوره و حدیث آنکه در انداز آنها چیزی با وجود اشتغال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و این تمسک گفته که سیده است باز و ارقطی که گفت تسبیح نشد است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جهر تسبیح حدیثی و ابی حنبله حدیثی آورده



درین باب اکثر اوضاع را در غیر حاکم مذہب امام ابوحنیفه ثبت پس آنچه مشهور شده است در بعضی مردم که  
 چهار راج است و مذہب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چهار راج نیست و خود معلوم شد که مذہب ایشان و مذہب  
 نقلی باشد که چهار است بعد از آن تا خود بخود اندود را خرافه آیین نیگفت و در نماز چهار راج و در سری بخفیه و  
 مقتدریان نیز برافقت آیین گفتندی و در چهار راج در نماز چهار احادیث واقع شده و مذہب شافعی را چهار  
 همین است و در مذہب مالک خلاف گفته است و مذہب امام ابوحنیفه آنجا است مطلقا و در جمیع ترغری  
 حدیث رفع صوت بآیین او خفص صوت بدان هر دو آورده و حدیث چهار راج نموده و از چهار راج نیز همچنین  
 نقل کرده و گفته که علی اکثر علما را از صحابه و تابعین بر نیست انتہی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روا کرده اند که  
 و در این چیزی ثابت شده و صفت این سخن بمالوکر و از حدیث گذرانید و آنکه گفت لا یزال علی انحضرت برین کیفیت  
 بود از این بیان حالت کرد و فیه برکت و حق آنست که با قطع نظر از کثرت طرق روایات چهار آورده و هر دو جانب  
 موجود است پس با رفع عدم آن با اختلاف اوقات هر دو بود و اول رفع بود و در آخر منسوخ شد اکنون دلائل ترک رفع را  
 ذکر کنیم نافع ظاهر شود بهر آنکه نزدی در جامع خود و باب وضع کرد اول باب رفع الیدین عند الركوع و در بنیاب حدیث  
 این عمر آمده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح میکرد بر سجد داشت و بجهت خود را تمام می  
 میشد و دست را در چون رکوع میکرد و بر سجد داشت سر مبارک خود را از رکوع و در بعضی روایات آمده مکان لا یرفع  
 بین السجدهین و نزدی از روایات اینجاست چنانکه عادت اوست اشاره بقدر طرف حدیث از صحابه دیگر کرده و علی بابی  
 از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل ادرامی و محمد بن شافعی و احمد و حنفی به آن ذکر کرده و صحیح  
 این حدیث نموده است و اشارتی بر بیان این حدیث نموده دوم باب من لم یرفع الاخذ الا افتتاح و درین باب  
 حدیث مطلقه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که بایاران خود فرمود که از من یا شما نماز رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم پس گذارد این مسعود را در سجد داشت و در وقت خود اگر در اول بار یعنی برای یکبار افتتاح و در سجد بگفت  
 که برای این عازب نیز آورده و گفته است که حدیث این مسعود حسن است و باین تا مکنه کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین  
 بگوید قول شیخانی قوی را بلی کونان نیست و جامع الاصول حدیث این مسعود را از ابی داود و نسائی و حدیث  
 بر این حالت را از ابی داود نیز آورده گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح میکرد بر سجد  
 در وقت خود را نماز و یک و دو و ششم لا یعود فی روایه قلم بر نهما فی الفرف ما کنه ابوداود و گفت این حدیث صحیح  
 نیست احتمال دارد که هر دو در صحت باین طریق خاص بود پس هر یک کند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که



اخفا کند اما چهار چیز را نگوید بمسلم الله و امین و سبحانک اللهم کبرک و از این مسعود نیز مثل این آمده است و یحیی بن الجراح  
 از ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی که هر یک در بسم الله الرحمن الرحیم و نه خود تر یا امین و سبحان  
 بن الهمام انسابی و اهل در آنجا و هر هر دو آورده و گفته هر دو در بیت معلول است و مدار بر حدیث بن مسعود است  
 و با آنکه در بعضی روایات بمردم آمده و این احتمال در بعضی نیز دارد و لیکن صحیح آنست که مراد رفع صوت است  
 تقریر روایت دیگر که آمده رفع صوت و در بعضی روایات آمده حج بها المسجود و حج بهمین خمین و از زید بن الدین  
 بهدایت و تحقیق یم است و قطرات نیز جاریست و در الف را بالشدید نیز و بعضی خطاست و مفید نماز نیست  
 نیز که اگر قرآن است در قولی سی سوره آمین البیت الحرام اگر چه در بانیست و نیز و بعضی خطاست  
 اثبات حسن حدیث بود و روایت ابو ترزی گفته است حدیث حسن بی خلاف حجی است چنانکه در مقدم معلوم شد و امام محمد و  
 در و طایفه روایت حدیث از ابن عباس از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یمین فی رکوع  
 و نیز در رفع راس از رکوع آمده و یگوید که سنت آنست که بگوید در هر بخش و رفع امارت یمین و در هر یک از اینها یکبار بخواند  
 یمین قول ابو حنیفه است و دردی آثار کثیره آمده است بعد از آن از عاصم بن کلب حری از پدرش که از ابی بن الحسین علی بن ابی  
 ابطالب است و در روایات آمده که وی رضی الله عنه رفع یمین میکرد و جزو تکبیر اولی و از آنرا بر این سخن آورده که گفت  
 دوست ما زمانه از تکبیر اولی و آورده که روزی نزد عثمان بن عفان رضی الله عنه حدیثی روایت کرد که گفت  
 گذارم نماز را بسو و صلواتی علیه و الله و سلم پس ایستم که آنحضرت بعد از آنست و دوست خود نیز بگوید اولی و نیز در رکوع و نیز در  
 بر داشتن و از رکوع نمی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز گریه و زاری پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد  
 گرفتند این مسعود و اصحاب اندر یمین نشینیم آنرا مناسبتی که در شان ما باشد و ستایش کنند و ستایش خود را بخوانند و نماز را نیز بگویند  
 و از عبد الوهید بن حکیم آورده که گفت دیدم این کبریا که بر سر داشت و ستایش او را دل کبریاقتناع و بر داشت و در با سوا که آن  
 و از ثوری حدیث این مسعود را نیز نقل کرده است و از مشکوٰۃ آثار طیوی نقل کرده اند که روایت کرده اند از جابر گفت گذارم  
 نماز خلف این کبریا پس بگوید بعد از آنست و دوست خود را اگر در کعبه ای و مسعود روایت کرد و بعد از آن خطاب را بر بنیاد داشت  
 و دوست خود را اگر در کعبه ای و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب عمل ایشان را آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم  
 بعد از آنست بعد از آن ای کبریا دیدم که همچنین میکرد پس آنچه بر خلاف این نقل کنند ازلی و احق بقبولی نباشد و در شریع  
 و ابن الهمام حدیث و از قطنی و ابن عری از حماد بن عمار از عمار بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت  
 گذارم یا رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم را بی کبریا پس بنشیند و ستایش خود را اگر نماز افتتاح صلوة و نیز

اگر خطایم باشد منی و اروای قاصدین الاجا بیکند ذکر الشیخ ابن الهمام نقل عن المحلوی در کلام شیخ ابو عبد الرحمن  
سلی صوفی نیز بنیغنی گفته و بعضی فقها در تحفیه و سبب مبالغه کرده و ظاهر شد که محطی خاصی است بعد از  
فائده سوره خواندن و در نماز جمع و اوقات و راز کردی مقدار شصت آیت یا صد آیت و گاه سوره قاف خواندن  
و گاه سوره روم و گاه تحفیه و زکات کردی و در سفر سوزن خواندن و در نماز آید در نماز فجر سوره الم تفریل  
السمیه و در رکعت اولی دلیل الی علی الانسان در رکعت ثانیة خواندن و شافیه برین عمل مواظبت و در رکعت  
غریب دارند و قطعا خلاف آن بوجود نمی آید و نیز و تحفیه و توفیق سوره تفسیر آن مکرره هست و شیخ ابن الهمام  
در طحاوی و بسبیانی نقل میکنند که این بر تقدیر است که آنرا لازم داند و غیر آنرا مکرره اما اگر بخواند فخر و  
تفکر که جمیع شد امام ابو حنیفه از داعی بگوید و از نقل النجاشی پس گفت از داعی چرا بر نیدارید شما دستهای خود را  
نزد رکوع و سر برداشتن از آن امام ابو حنیفه گفت از آن جهت که صحبت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
و برین باب چیزی پس گفت حدیثی از زهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یرفع یدیه  
اذا افتتح بالصلوة و عند الركوع و عند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه حدیثنا حدیثنا عن ابی اسیم عن طلحة و الدسوی عن عبید الله  
بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یجدی من ملک از داعی گفت  
من از زهری از سالم از بن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از عمار از ابی اسیم از علقمه روایت کنی یعنی این است و تو باین  
استاد و تو باین استاد من که علوم با آنجا رسید پس ابو حنیفه گفت ما را هم از زهری بود و ابی اسیم انقه از سالم و علقمه از بن عمر  
نیت و زکاة و این مرفعیست صحبت مخصوص باشد و اسود و نیز فضیله کثیر است و عبید الله است یعنی او را چه توان  
تواریف کرد که در مدینه و قرب حضرت رسالت مشهور است پس از داعی ترجیح حدیث بولید است که در ابو حنیفه نفقه  
روایات و در سبب دی همین است که تفرقی اصول الفقه در نمایه شرح برای میگردد که از عبید الله بن الزبیر روایت کرده  
که مردی از مدینه که نماز میکرد و در مسجد حرام بر سر می نشست و دست خود را نزد رکوع و نزد رنح راس اندک و پس گفت  
این بر من چه بیند بکن این چیز است که گوید آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن که نماز یعنی این حکم را و اکل بود پس  
منسوخ شد و گفت این مسود رضی الله عنه بر داشت رسول خدا نیز روایت شد که در نماز که رکوع و نماز این عباس  
روایت کرده اند که گفت عشره بشره بر نیدار شد و شما را که نزد اقتدا چون ما را از این مکرر حدیث رنح بین خود  
شافعی از دی حدیث عمل بخلاف آن روایت کرد و گفت سالما خلف ابن عمر نماز کرد و دم و هرگز ندیدم که رنح  
بدین کرد الا نزد اقتدا محض یا حدیثی ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون از حدیث روایت



سوره منافقون نیز ذکر کرده و با جملة آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر چه خواستی خواندی از سوره های طویل یا قصیر و نماز که باشد بخواند بحسب مصالح و حکم که در وقت دست و اوی کند اخبار فی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما و آنچه مشهور و معمول است اکثر آنکه فقیرانند که در غیر ظاهر طویل مفصل بخوانند و در عصر و عشاء از اساط و در غروب از قصار غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم هم همین پنج بود و اخبار و آثار و در غیاب بسیار است و در باب دیگر اصل در نیاب کتاب امیر المؤمنین عمر است بجا نبی ابی موسی اشعری رضی الله عنهما و لا بد از آنچه عمر گوید جز موافق سنت نباشد و آنچه از روایات برخلاف آن ذکر شد صحیح است ولیکن حکم غالب راست و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون از قنات نایب شدند می بکسید گفتی و بر کوع رفتی و این بکسید در حالت قیام است یا در حال الخفا اکثر آنکه بکسید در حالت الخفا و گوید چنانکه در باب از جامع صفیر نقل کرده که بکسید مع الاخطا و همچنین چون سر بر داشت از رکوع و در حدیث آمده است کان بکسید فی کل خفض و رفع بکسید بکسید آنحضرت در نماز هر بار که سر فرو می آورد و بر می داشت و این بکسید بکسید نیز در شامی و احمد و غیر ایشان و نیز و ابی رفع و این اختلاف نمی است بیان خفیه و غیر هم در شامیه و در صحت حدیث رفع بکسید نمایند و صاحب سفر السعادت گفته که این حدیث از کثرت روایت بتواتر مانده راست و چهار صد و شتر از حضرت رسالت و صحابه در نیاب صحیح شده و عشره عشره روایت کرده اند آنرا و نزدی بر عادت خود که در باب اختلاف احوال و اعمال علماء دارد و در باب عقد کرده اهل باب و رفع الیدین و درین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم چون اقتراح میکرد بر می داشت و در دست مبارک خود را محاذی میشد و دستار او چون بر کوع میرفت و بر می داشت سر از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان الایمن بین السجدين و اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابه و دیگر نیز کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از محمد بن مثل او را می و عبد الله و شامی و احمد اعلم است از عبد الله و صحابه و ابی او با گرفت و ایشان با ذکر فتند و بدست حق حدیث کردند و جماعه بیرون از حدیث از عبد الله که وی برداشته و دستار او را بنامی نماز فقط و کتابت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عبد الله اعلم است بشراعی سلام و حد و دست حضرت احوال نبی را صلی الله علیه و آله و سلم و ملازم است در راه و سفر و حضرت گذارده نماز را با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ملاقه و ملاقه می بین آنحضرت قبول و دست از نماز رضی الله تعالی باشد از افراد و قابلش پس چاره نیست از قول بسببیت میر و فعل و الله سبحانه و اعلم انهم ۱۲ شرح صفیر سعادت

و اسحاق بدان ذکر کرده و تصحیح انجیر شکرده شافعی بر حان این جانب نموده است دوم باب من لم  
 برالرفع الا عند الافتتاح و در غیاب حدیث علقه از عبد الله بن مسعود آورده که یا ایاران خود فرمود که کدام  
 شما نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گذارد این مسعود نماز را او بزداشت و دوست را مگر برست  
 مگر انفتاح و گفت ترندی که در نیاب از برای این جانب نیز آمده و گفته که حدیث ابن مسعود حسن است و این  
 قائلند که شیری اهل علم از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه نیست و امام محمد و موطنای خود  
 از الکلب از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت نه آنست که تکبیر و در خفض و رفع اما  
 رقع بدین جز در ابتدا ای نماز یکبار پیش بنویسد و این قول ابی حنیفه است و در روایات کثیره آمده بعد از آن  
 از عامر بن حلیب جزئی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است و تبعه و روایات آورده  
 که وی رضی الله عنه رفع بدین یکبار و در تکبیر اولی و از برای این تخم آورده که گفت بزدار و دوست را  
 در نماز بعد از تکبیر اولی و از بعد از آخرین تکبیر آورده که گفت دیدم این عمر را که برداشت و شمار آورد و تکبیر  
 افتتاح و بزداشت در مسواک آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده و انتی از شکسته آثار محمدی نقل کرده  
 اند که روایت کرده اند که گفت گذاردم نماز خلف این عمر پس نبود که برداشت و دوست خود را مگر در تکبیر  
 اولی و مسود روایت کرده که دیدم عمر این خطاب را بر نیاید داشت و دوست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی  
 و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برین باشند و بعد از ایشان عمر را  
 و بعد از آنکه بنشیند بیکر و انجیر خلف آن نقلی کنند اولی و احق قبول نباشد و در شرح ابن الهمام از امیر ابیهم و از  
 علقه از عبد الله آورده که گفت گذاردم نماز را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر بر سر داشتند  
 و شمارا مگر نماز افتتاح صلوة و در نماز شرح به این میگوید که از عبد الله بن ابی سیر روایت کرده اند که فرمود  
 که دید که نماز میگذار و در سجده جام و بر سر داشت و شمارا مگر و بعد از رفع راس اندر رکوع گفت  
 این سیر را چنین گفت که این نیز نیست که گذارم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از آن فرکه و اولین این که  
 و را و اهل بود پس شوش شده گفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول خدا را نیز برداشتیم و فرکه کرد  
 و نیز فرکه کرد و بعد از این عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت عشره مبره بر نیاید داشتند و شمارا  
 مگر نماز افتتاح کنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت است پس هر دو بنویسد  
 و از آنکه گوئیم رفع و عدم رفع هر دو با اختلاف اوقات یا اولی رفع بوده و یا آخر نسخ شده و کمال الدین

ان الهام گفته که تحقیق است که نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این نوع مباح بوده که نسخ شده است  
 جنس و نیست که آن نیز آن جنس باشد شمول نسخ بود خصوصاً ثابت شده آنچه معارض است بخوبی که  
 لازم است بخلاف عدم رفع که طرق نمی باید بوسی احتمال عدم مشروطیت زیرا که وی از جنس آن  
 نیست که معروف است و وی عدم مشروطیت بلکه از جنس تشیع و سکون است که مطلوب است در نماز یا جمیع  
 روایت کرده است ابو حنیفه از حماد بن ابراهیم که ذکر کرده شده نزد وی از ائمه بن حجر که وید رسول خدا را  
 صلی الله علیه و آله و سلم که برداشت و ستمای خود را نزد رکوع و نزد سجود و پیش گفت ابراهیم اعلمی که نگذاشته باشد  
 یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمازی را که همانند زنی است از عبد الله و اصحاب وی آیا یاد گرفت و دست  
 و ایشان یاد گرفتند تحقیق حدیث کرد و در جمیع حدیث از حدیث شما از عبد الله که وی بر نیت داشت و شما را  
 گردانید و نماز و کایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عبد الله عالم است بشراعی اسلام محدود  
 وی و متفق است احوال بنی اصلی الله علیه و آله و سلم و ملازم است او را در سفر و حضر و کثرت نماز را با کثرت  
 ملائمه و لا تحب پس الله بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بسنیت  
 هر دو فعل انتها یعنی با ترجیح یک جانب چنانکه گفت و الله اعلم مدد شرح سفر السعاده کلام درین مقام زیاده  
 برین کرده شده است فعلیک بود در رکوع هر دو گفته است را بر انوخت کردی و در انگشتان تفريق  
 کردی و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفريق در حال رکوع و ضم در حال سجود و بجال خود گذاشتن  
 بیضم تفريق در حال احرام و نشد و آنچه بنمای از پهلودور کردی و پشت را راحت کردی و سر را برابر  
 دست داشتی و فرود نروند بر داشته و سه بار گفتی سبحان ربی العظيم و این ادنی است گفته اند و فی کمال است  
 و اگر زیاده بر سه گوید فصلت بعد از آنکه در ترویج یا بهفت یا نه گفته اند که غایت کمال را حدی نبود بعضی  
 ناده گفته و بعضی تا مقصود خوف سهو نبود بعضی تا فریب بقدر قیام و این جمل در سفر و بود و امام را رعایت  
 جانب مقتدیان لازم است که در ایشان پیروی و اتوائی بود و از انس بن مالک رضی الله عنهما آمده که گذشت  
 نگذارم نماز را پس هیچ کس که مشایخ ترویج در نماز گذاردن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازین  
 جوان یعنی عمر ابن عبد العزیز و اندازد کرد و در رکوع و سجود و ادرا بده تسبیح یعنی اگر چه کمتر از ده تکلیف  
 و جمیع برین موارد که وی و چون سجده رفتی را انوارا پیش از دستها بر زمین نهادی بعد از آن دستها  
 نهادی بعد از آن پیشانی و بینی و پیشانی یعنی پیشتر از پیشانی نمده که آخر است و مذکور است ابو حنیفه

و شافعی و احمد بن حنبل و مالک و از ائمه تقییم منیع بدین است بر کتبین و از احمد  
 نیز روایتی آمده و سجده بهشت عشرت کوی روی دیدن و کتبین و قدس و بحسب و الف بر دو کردی و در کتاب  
 شما و القضا قولی است و زوضیه و قمار بر و راست و برقع قدس فاسد میشو و نماز و برقع بیکدم کرده کذا  
 فی شرح ابن الهمام در سجده و شما را از بیلو و در کشتی چنانکه ظاهر میشود یا بن الطلین شریفین و باز و ما را  
 و شکر را از آن نماز و در و شستی چنانکه بر غزاله بیان آن در گذشتی و در سجده سر مبارک بیان دو گفت  
 و شستی و قومه و جلسه نیز بر اندازد رکوع و سجود بود و گاهی القدر کردی که کسی در هم می افتاد که نماز را از سرش  
 و در صحیحین آمده که قیام و رکوع و اعتدال و سجده و جلسه قریب از برابری بود این محمول است بر آنکه چون  
 قیام طویل بودی رکوع و قومه و سجده و جلسه هم طویل بودی و چون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی  
 نه آنکه این همه بمقدار قیام بودی اینچنین تاویل کرده اند این را و این باعتبار غالب و معتاد است و الا در بعضی  
 حیاتی چنانکه در صلوة خسوف و کسوف و احیانا در نماز تجمیع رکوع و سجود و قومه و جلسه برابری بود با قیام  
 و احادیث در باب اطمینان و اعتدال در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار وارد شده و اولی آنست که بخوان مطلب  
 راست گردانند فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بدترین در دنیا دردی و نماز است گفتند یا رسول الله  
 و زدی و نماز چگونه باشد فرمود آنکه تمام کند رکوع و سجود و اعتدال یعنی الله عندهی لا یدیک نماز گذارد  
 در تمام نکرد رکوع و سجود و ارجحان مانع شد آن مرد از نماز خدعه ادر از خود طلبید و گفت آنچه نماز بود که تو کردی  
 و حقیقت نماز نکردی اگر میری تو بدین حال میری بر غیر طاعت یعنی غیر دینی که پیدا کرده است بروردگار تعالی  
 و محمد را بران وین و زو شافعی و احمد را بی یوسف تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود  
 و جلسه میان سجده بن همه فرض است و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب است و در آیین  
 فرض در روایتی سنه و نزد امام ابوحنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود ظاهر روایت تخریج کفری و اطمینان  
 واجب شود و بینان آن سجده و تسبیح هر جانی شده اما قومه و جلسه نیست بعضی مالکیه نیز برین ادوایشان میگویند  
 حقیقت رکوع آنکه راست و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها اجامی نیست تا محتاج بیان  
 بود پس فرضیت متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تمیز باشد که ترک آن نماز ناقص است تمام  
 گرد و فاعل آن آثم دشمن از بعضی ائمه مذہب نقل میکنند که هر که ترک کند اعتدال و رکوع و سجود  
 لازم گرد و بر روی اعادت و در شرح ابن الهمام آورده که بر سببه شد امام محمد از ترک طاعت گفت بفرم



که جائز باشد از سر کسی آمده که هر که ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند  
که لازم است در احوال از هر عمل نامی است و این تعاضا میکند عدم سقوط را با دل و این لازم است رکعت  
نه واجب است این در تعدیل و اطمینان رکوع و سجود است و اما در قیام و جلوس میگویند که انتقال بر کسی از  
رکعتی مقصود لذت نبود پس رفع ساس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از آن سجود بی رفع ممکن نیست بخلاف  
سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی رفع و برداشتنی بولینفیه سر از رکوع برداشتن در رکعت  
اشارت ایستادن فرض نیست و متمسک آمده فعل آنحضرت است که ما میروستمر در بیاب بر یکسب و بر یک  
قرار بود و آنحضرت بنا بر این تسلیم و غیر ما از ائمه هر چه آورده اند که ائمه بسجده و آمد و آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم در گوشه مسجد نشسته بود پس بگذارد آن مرد در رکعت نماز تمام نکرد رکوع و سجود را پستتر آمد و بر  
حضرت سلام کرد و آنحضرت ر و سلام می کرد و فرمود عاده کن نماز خود را که نکرده نماز را آن مرد نیست و عاده  
کرد باز بر حضرت سلام کرد باز فرمود و عاده کن که تو نماز نکرده سه بار همچنین کرد پس گفت آن  
مرد سوگند بخدا که فرستاد ترا بحق من به از این نمیتوانم گذارد پس یا منور ای رسول خدا چه کردی که نماز را  
پس آنحضرت بیان و ضرورت استقبال قبله قیام فرات کرد و فرمود رکعت کن تا فراگیری همان پستتر را سر خود را  
بایست بر او و همچنین فرمود در سجده و امام بولینفیه و سجده میگردید که اگر نماز را عاده صلوة بجبهت آن بود تا نماز بر وجه  
که است و نقصان واقع نشود و از جهت اطمینان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی هر آینه نگذاشتی او را  
که کمر را بچینین نماز کردی و تقریر فرمودی او را بر آن تا آخر آن نماز و در آخر حدیث برایت ای داد و نرفری  
و فاسی واقع شده فاذا فعلت بنا فقه تحت مملو تک را اما انقصت من هذا قاتا انما انقصت من صلواتک  
تسمیه دی نماز و وصف آن به نقصان نزد فقه تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن دلالت  
فرمودی از سبب و دلیل مثلاً الله اعلم بدانکه در استقبال صلوة چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و  
قیام و جلوس دعاها را آنحضرت نافور شده و در سجود و ایستادن واقع شده که فرمود اجنبا و کفید و ر و عاده در حالت  
سجود که نماز را است که دعای را بجزان مستجاب گرد و نشاء کرده است نزدیک بودن بنده از خدا و حال سجود  
که دعا و رفع است دعای شفاء و تحمید و دعای طلب و سوال و گفته اند که مدح و ثناء در حضرت کریم و باب  
مستفهم سوال و طلب است و یکم من شعله و کری عن رسولی اعطی افضل ما اعطی الساکین محصل مطلب است  
و ما قور درین باب تا بل هر دو نوع است و از اینجا ظاهر شد که خفیه که در نماز انحصار بر اذکار گفته و از

صریح و مانع نمایند نیز از انشغال امر دیگر فارغ و بیرون نیستند و حقیقت جامعیت آنست که در و اقل  
 البصر و عانی تر تمشیل گردد و در فیض اقتضای تسبیحات و ادکار کند و از بعضی احادیث تفسیر بنواقل  
 و بملکوت لیل معلوم میگردد و بعضی خفیدین و عانی زیارتی را حرام غیر مفید داشته و عجب است که با وجود  
 ورود احادیث صحیح و در عمل آنحضرت بآن اطلاق حرام کنند معلوم نمیشود که در مطلق سلوة حرام داشته  
 فی فیض و اقل و این نهایت بعید است تا مخصوص فی فیض داشته و این نیز بقدری است که جز با معلوم  
 شود نزد فعل آمده و در فیض قطعا نیامده و ذلکه محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی برای رکعت  
 دوم بر تاست و اینجا دو قول است یکی آنکه بر زمین نشستی و بر دست بر زمین نهاده ای پس برخاستی و این را  
 جلسه استراحت گویند و اختلاف است فقها را در حکم این جلسه بعضی آنرا عمل برشته کرده اند چنانکه در بعضی غامضی  
 است که میگوید برشته آنست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشیند نشسته سبک پس از آن برخیزد و بعضی عمل بر تاست  
 گفته و گویند این ششستن از جهت غدر و حاجت بود که برین غیر آن و نه سبک امام ابوحنیفه و مالک و غیره و نه سبک  
 احمد همین است و ایشان میگویند که نشسته نیست و سبک نام شافعی بخدشی است که بخارسی و ترمذی و نسائی  
 از مالک بن الحویرث روایت کرده اند که وی دید پیغمبر را علی ایستاده علیه و آله و سلم چون میبود و در تر تاز میفت  
 در رکعت اولی و ثانی و ثانی نشسته بر زمین بر شفاست و شسته آورده که این ابی شیبه از نوحان بن ابی عباس  
 روایت می کند که گفت در ایتم بسیاری از اصحاب رسول الله علیه و آله و سلم چون بر سجد شدند  
 سبک خود را از سجده دوم در رکعت اولی و ثانی بر زمین می افتادند و میگویند که بنشیند و از این سبک  
 و غیر این عمر ابن عباس و ابن الزبیر و غیرین روایت کرده و اینها اکابر صحابه اند از اصحاب حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم و سخت تر بودند از اتباع آنحضرت و ملازم تر بودند از مالک بن الحویرث که حرمت  
 و در نزد آنحضرت اقامت نمود پس و اجماعیست تقدیم آن و ابوداؤد و از این عمر آورده که گفت نهی کرد رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم که اعتماد کند و بر دست خود و تنبیه بر خیزد و در حدیث داخل آمده که چون بر  
 می ایستاد اعتماد میکرد بر خیزد و توفیق بن الامام دیش آنست که عمل کرده شود مالک بن الحویرث  
 را بر حالت کبر و ضعف و هم برین اندیشه و بداند که آنچه اینجا مذکور شده خلاف است و جلسه استراحت بود  
 اما آنکه وقت برخاستن اعتماد بر خیزد که یا بر ارض بی جلسه استراحت سته نزد امام ابوحنیفه و امام  
 احمد آنست که بر دست را بر کتین بنهد و متهم بر کتین بر خیزد و از جهت حدیثی که ابی داؤد و اقل بن

مخبر آورده که در این پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که برینجا است بکشتن و اعطاء و میکردن زمین و هم بودا و  
 از این عمر آورد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نمی کرد که اعطاء کند مردی بر دوست و بر غیر و نزد  
 امام مالک جلسه استراحت نیست اما زنت بر حاستن افتاد و بر زمین بیکندند نزد و اینچنین حکم ضرورت و زیارت و  
 شفقت نزد کبر سن و ضعف بدن جایز است و اصل و چون در تشهد شش پایی چپ را فرس کردی و بران نشسته  
 پایی راست نصب کردی و قول امام ابوحنیفه نیست و نزد امام شافعی همچنین است و در تجمعه اولی و این را  
 افتراش گویند و ثانیه نورک و مذہب ایشان آنست که هر که تشهد کند بعد از آن تشهد نیست خواه همین کی تشهد  
 باشد چنانکه در نماز فجر خواه و در تشهد چنانکه در غیر نماز فجر نورک گفته صورت وی چنانکه در حای که کتاب  
 مشهور در فقه شافعی است گفته بر آوردن دو پایی از جانب میمنه با القای آنها بر عادت افتراش و تکبیر بر  
 زمین است و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی است که نزد جای از صحابه گفت من و اما ترم نماز رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم و نزد امام مالک نورک است در هر دو جا و نزد امام احمد و نمازی که در تشهد است و تشهد  
 اخیر نورک کند زیرا که مکلف در تشهد اولی مستعد و مہی حرکت است و حرکت و قیام از بیست افتراش  
 آسانتر است و بعد از جلسه اخیر علی نیست پس نورک که است سکون و استقرار است و تسلان باشد و اینجا  
 امام درین سبک بر چهار قول مختلف افتاده اند و تحت امام ابوحنیفه آنست که گفته اند که در حدیث مسلم از  
 عائشه و در احادیث دیگر نیز طریقی افتراش مطلق آمده گشته و تشهد نیست و شستن آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله وسلم همچنین بودی و تعبیه و تشہد اولی یا اخیر و نیز شفقت در بنی صورت بیشتر است و افضل  
 الاعمال آخر بود و بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریق افتراش مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریق  
 نورک آمده و تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول او عید و آن چه در طریق نورک  
 مشقت کم بود و تواند که آنرا تخفیر صلی الله علیه و آله وسلم در احیان مختلفه هر یکی از این طرق بود و آمده باشد  
 چنانکه مثل آن در اعمال سنن و توافل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الاعمال  
 و چون تشہد خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و در دست راست عقد و اشارت کردی نزد  
 شامیه عقد پنجاه و سه و در دست آلت که انگشت از اقصی کند مگر سببی را که او را ببط کند و طرف ابهام نزد  
 اسفل سببی چنانست که در دست بنہد همچنین تفسیر کرده علماء را شامیه عقد پنجاه و سه را و سناد این حدیث ابن  
 عمر است که مسلم آورده و نزد ابوحنیفه تسعین و صد و شش فیض و در دست سببی و در دست ابهام است

بر اصحاب و سلف و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و همچنین است مختار و در مذاهب احمد و شافعی  
 و قول قدیم در مذالک قبض جمیع اصابع بدین معنی و بسط سبابه و تحریک آن در شافعی را در کیفیت تخلیق  
 و جوی دیگر است و آن وضع انگشت وسط میان عقدتین ایهام و انگشت میم را در کلمه شهادت برداشتنی  
 و وقت اشارت نیز بعضی وقت تلفظ الا اذنت و پیش بعضی نیز و انام آن وقت لمقط بکلمه اذنت و شهادت  
 آنست که نزد فقهی انگشت برادر و نزو اشارت نمید و باید که اشارت بجا نب فوق نیفتد تا مومم بهجت  
 نشود و باید دانست که عقد اصابع بدین معنی بر کیفیت مذکوره و اشارت سبابه در احادیث صحیح واقع نشده  
 جامع الاصول از کتب نه در نیاب احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقدت با اشارت  
 و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذاهب اکثر محدثین و فقهائ مجتهدین و کثیری از اصحاب و تابعین و  
 گفتارند که حق آنست که مذاهب امام ابو حنیفه و صاحبین نیز همین است و متقدمین علمای حنفیه تصریح  
 کرده اند بآن و مکی در تاریخین ایشان خلافتی در میان آمده است و اما اگر احادیث را بهتمام  
 ذکر کنیم سخن بطویل انجامید بحدیث مذکور و مواضع خود مذکورند سخن از علمای مذاهب بسیار ماسموند  
 افتد و شکی گوید امام ابی یوسف در انانی خود ذکر کرده که قبض کند خضر و انگشتی را که متصل است بآن و  
 حلقه کند وسط و ایهام را و اشارت کند سبابه و امام محمد گفته که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اشارت  
 میکرد و آنچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم و همین است قول ابی حنیفه و شافعی از طریقیه آورده که چون شریع کرد  
 وسط و در شمس رسید بقرن شهدان لا اله الا الله یا اشارت کند سبابه بدین یا نه خلاف کرده اند شافعی  
 و روی بسته میگردد و نیز و اشارت مکی از فقه ابی حنیفه آنست که قبض کند خضر و نیصیر او تخلیق کند وسط  
 را یا ایهام و اشارت کند سبابه و در مذمت المفتی ذکر کرده که کرده است اشارت انتهی و در حاشی بدایه از  
 کفایه منبوسه که در محیط گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه بدین در شمس از سنن است نزد ابی حنیفه و محمد  
 و رحما الله و همچنین روی است از ابی یوسف و علامه نجم الدین را هر گفته چون متفق است روایات از  
 اصحاب ما جمیعاً و روی اشارت سه حواز کو فیان و مدنیان همچنین آمده که شریع است انبار و اتار دلان لا یوم  
 عمل بآن اولی باشد انتهی و شافعی و قایه گفته که عقد و اشارت از اصحاب ما آمده انتهی و فانی از غایتی نیست  
 آنچه در بدایه و در باب بسط اصابع و فقهی عقد میگردد که آن مرویست در حدیث رائل بن جوحال آنکه در کتب  
 احادیث بود و نسائی و دارمی و ابو جلی و عبد الرحمن بار و روایات متشعده از دال اشارت تخلیق



و جواب داده اند که از خصائص اوست صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت این دعای سست و نیاز اگر چه  
بعضی خطا است و چون در اصل که قصه مراح است یحتمل راقع شده است یحتمل نگامه آشته شده  
و این تقریر حاصل شده جواب از سوال دیگر که میگوید چیت حکمت در ردی از غلبت خطاب با آنکه  
مقتضای سابق لفظ غیب است چنانکه گویند التعمیات فسر الصلوات والسلام علی النبی و السلام علیها  
و نه مانند فی الجنبه ذکر غیر اقول لا یخفی فی غما النوازل لصاحب الهدایة الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسن و  
الی القادی لا اشارة فی الصلوة الا عند الشک فی التشهد و هو حسن فی بعض شروح العقاید و عن اصحابنا علیهم السلام  
و فی تحقیق الاشارة مستسنه بری الصحیح علی تأیید فی الحدیث و فی الزمخشری فی رفع سبایة الیمینی فی التشهد من السنن  
عند یحییة و غیره تأیید فی غما الاصول لا یفهم و کذا روی عن ابی یوسف ما سننت و لا یغرنک القول  
فی ظاهر الاصول و الروایة فان الظاهر قد یكون علی خلاف ما اختاره الائمه و قد ذکر غیر خفی علی من لم یکن فی الفرج جبره و معونه و فی  
در البحار و شرحه و محلی لا یشک فی التعلیل بالسبایة و الفسوی ای المنفی به عندنا خلافاً ای به مخالفت عدم الاشارة  
و هو الاشارة علی کیفیت عقد ثبوت و حین کما قال الشافعی و احمد بن حنبل فی المبیح ان سننه بریها منه النفی و یضعها عند الاشیات  
و هو قول یحییة و غیره و کثرت به الاجماع و الا آثاره داخل به ادلی ثم لما لاح کسبایا المصنف من هذه الروایات  
المنفی مرحوف فی بعضها ان یصح و ارجح او علیه الفسوی و فی بعضها قالوا سننه او مستحب او حسن بریها منه الاشارة فی التشهد  
وقت الشهادة فلا ریب فی ان فعل به اخی ماضی فان قبل بالجواب عن تعلیل المأخوذ بان الاشارة زیاده فیه یجوز  
البرهان فیما تشبهها بالرفقة و باز خلاف ظاهر الروایة المرویه الفسوی و التصحیح اجیب عن الاول بالمنع عن اطلاق  
الزیادة علیها لان الامر المطلوب غیر ما لیس زیاده منزله و هذا الامر قد ثبت علیه و به شرعاً ما ذکره من الاما و دیش  
و الا آثاره و الروایات الا الاثر و عن الثاني بان التشبه اهل البعده المنوع انما یكون نفیاً و تشبهه او یكون مقتضایهم و  
شعارهم اما غیره کیون منزه تا و منه باستحسانه ظاهر اعتبار التشبه بهم و لا یفهم ذلك بل یزعم کثیر من السنن و الروایات  
لانهم یثبتون ان السنن فی کثیر من احوال العبادات و کذا العادات و نه الا یقول بقبالی و انشی اذا کان محموداً فی نفسه  
لا یبصر غیره مالم یکنه سننه لاهل البوع و یبصر ذلك ما ذکره الشافعی الامام القزلباشی فی شرح المصالح عند شرح حدیث فی اهل  
البعد قد قالوا یسأل الله باسمهم قالی الخلق ای یسأل الله باسمهم و لا یسأل الله باسمهم فی الخلق و الا کما رجم منه قد حدت  
به منبیا علی عمارتهم و توفیقاً علی شعارهم و ظاهره و لیس فی ذلك ما یبطل علی الوضع من تحیزه خلق و علی فقد وضعهم کثیراً و العلوة  
و الصیام کما وضعهم بالتعلیم و انشی اذا کان محموداً فی نفسه لا یبصر غیره ما یسأل الله باسمهم من لیست به بین اهل الریخ







در حدیث دیگر که در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در تشنه میفرمود و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انی رسول الله و اخی که از آنکه نرسب شایسته است این را گفته و لیکن روایتی من تصریح تشنه  
فهم صحیح ثابت شده که در وقت طهر و سجده گاهی فرمودی اشهد انی رسول الله و صحیح بخاری در باب  
سجرات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده که در سفری تو ششاسه قوم سبک گشت و سپهری شد  
فی آخر صلوته بشیر باصبر و راه الطیرانی فی الکبیر و از قنات و من ابی غیر قال حال رسول الله علیه السلام اذا کان احدکم  
فی السیر فلا یسبح ارا مودت و بشیر باصبر الی رب تبارک و تعالی و راه الطیرانی من ابی هر بنیة قال حال رسول الله علیه السلام  
ان من یسبح بحمیر النبوت تا غیر السجود و کبیر الانظار اشارة باصبر فی الصلوة و راه عبد الرزاق و من نافع قال  
کان عبد الرحمن بن عوف اذا حیث الصلوة فیسبح الی کتبه اشارة باصبر و ان بعد یسبح ثم قال قال رسول الله علیه السلام  
ای خدایا شیطان من الحمد یعنی السجدة و راه احمد و من ابن التیمی قال سئل ابن عباس عن تحریک الرجل احسبه  
فی الصلوة فقال ذلك الاصل معاه و عبد الرزاق و من معاذ بن جبل کان اذا حیث الصلوة اعتمد بریه التیسر  
على فخذه اليسرى و التیسر باصبر و اذا و راه الطیرانی الکبیر و من بشیر بن عراب ان سمع ان عمر بن عبد الله بن الخطاب  
فی الصلوة لم یقل الا ما یزاد رسول الله علیه و آله السلام علی نبی الی اشارة باصبر و راه ابن مبنیة و کذا علی الامام  
و الصلوة و السلام علی خیر الامم علی الاتمام خاطر رساله شیخ علی متقی اما فی غلاف الروایة فلا ندیم بدقی شیخ من کتب الحمد  
لا من حدیث صحیح و لا من ضعیف و لیکن فیما ابارا فی منها انفلا عن بصریح علیه لانه البقال مبنیة و رایة عن امام الخلیفة  
و لا من غیره الا عن ابی یوسف یکتون ان الاشارة سنه کما قال الامم الوابی انه انقضت الروایات من اجماعنا انما سنه  
و اما فی غلاف الروایة فلا ندیم انما یاب الی صاحب المسحک الا اولهم نه فصل کثیر و لا یشک من ذکر ما یم از غیس کل کثیر فلا ندیم  
فی الصلوة کیف و الصلوة انما ی افعال مخصوصه من افعال و احیاء و مناسک و مناسک و اما یقتدر فیها ما یکون  
مشافیه الصلوة و الطلوع یا رشح انما یعبرون البینه تکلیف یکون فادما فی الصلوة الا تری رشح البید بن جعبه فی السجده  
من الارض ثم یضعها علی الخفین ثم یضعها مناه و منها علی الارض و کذا رشح البید بن جعبه فی السجده و الصلوة  
الصلوة فاما ذکرکم ایها العلماء المشکون بالانصاف ابرک الله تعالی فیما اذا انفق الامام ای حقیقه و صاحباه و علی سینه فاولاد احدا  
و کانت الاجار ابراه و فی نه الباب صداره و حاشا خدا و کل یشهد بحقیقه ثم کما فی الصلوة و اعمالهم بویه و بعض  
الجمعه بن نه منسوب الامام اذا حکم بطلان ذلك الامر و عدم جوازه اعطاء و دلیل او من نه نسخ الخلیف کما تقدم  
و لم یکن شی من الاصول و لا من ضعیف یکون فی المار الی ذلك فی تسلی اعتبار و دیو غده و بیکر و کل المار الی التفتن علی



کرده بشود بروی و چشم کرده است این بنده البر که از شما سیر محمد شریف است و گفته روایت صحیح کی را چون  
 ذکر کرده شود بنی صلی الله علیه و آله و سلم که بگوید حجتی بر او که آنحضرت من صلی علی گفته است نه من ترم  
 علی با من دعای اگر چه معنی صلوة و حجت است و لیکن مخصوص گردانیده است بآن لفظ تعظیما لیس عدول  
 کرده شود از آن بر روی لفظ دیگر و قاضی عیاض از جمهور علما جواب آنرا تفکر ده و قرطبی گفته صحیح همین است از  
 جهت در دعا حدیث بیان و خود در تشهد آمده السلام علیک ایها النبى و در حجت آمده حق است که آنرا مخصوص  
 این لفظ است که اللهم ارحم و ترحم الی آخره در نسبت حجت و اطلاق آن بر آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم و الله اعلم و آنحضرت بعد از درود دعای کرده مشهور در میان این دعاست که از ما گشته نبی الله خدا آمده  
 اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من ننته المسح الذی جال و اعوذ بک من فتنه المحیا و فتنه  
 الموات اللهم انی اعوذ بک من المأثم الممتر و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما اللهم انی  
 اعوذ بک من عذاب جهنم نیز واقع شده و گفت ابن عباس تعلیم میکرد آنحضرت این دعا را چنانکه تعلیم میکرد سوره  
 انشرا و از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که گفت گفتیم یا رسول الله یا مؤمنان دعا که بخوانم آنرا در نماز  
 خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی ظلمت لنفسی ظلماکثیرا و لا یغفر الذلوب الا انت فاعف عني مغفرة من عندک یا رحمن  
 انک انت الغفور الرحیم و از علی رضی الله عنه آمده میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان  
 تشهد تسلیم اللهم اغفر لی اثمیت و ما اخرجت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اعلنت و ما اسررت  
 انت المقدم و انت المؤخر لا اکرالا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از نزاع از سلام آمده و نواند که در  
 هر دو محل بعد از سلام و پیش از سلام بنجوانده باشد و در این ادعیه و امثال آن که در این طلب مغفرت  
 مذکور است استعاذه از عذاب قبر و عذاب جهنم و فتنه و جلال و مانند آن را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واضح  
 است اشکال کرده اند که آنحضرت مغفرت و معصوم است دیگر طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب  
 گفته اند که مقصود تعلیم امت است با سوال بر آایشان است و معنی آنست که خود بک لایستی با سلوک طریق  
 تواضع و اطاعت و عروت و التزام خوف الهی و عظام اودا استقار بسوی اوست تعالی و تقدس و برین پنج است  
 حال مغربان در گاه که همیشه در خوف و خشیت و تضرع و زاری اند حال معصومان است از دیگران  
 چه گویند همیشه استعاذه میکنند و استقار بنمایند تصور عظمت الهی و عیبت در گاه لا باالی عز و علا برین  
 سبیل و یا چیزی مناسب حال خود می یا بند که آنرا داخل تقصیران میدانند گناه نام میکنند حقیقت شنید

رسل که با کبریا هم پیکان و معصوم تر از همه معصومان است و هر چه هست از جوده و نابوده هم را بوی بخشد و اند  
و آمدند برده بخندین میگردد و میگویند دیگر چه توان گفت و وی صلی الله علیه و آله و سلم امر است با مستحقان رتبه  
تعالی استغفر لذنبک و الذین و المؤمنات و المستحقین که تا زمانه ناز خان بنیاد و لیا و از اولی تا آخر و از آدم  
تا این دم شاعر حرفی بر زبان مجاز گفته بر قیاس آن حقیقت نیز تصور توان کرد و بیست و یکم در خاطرش  
ترمن آنرا می کشد و ذکر دم از قبولی گناه بنوده را در آنرا خاطر در میان کنی به از تو بهم دعوی هستی و با کسی  
توان داشت و وجود یک ذنب که کنی تیر از آن است و غرض بعضی ستر است و از عاقلان کسی گفته است بیست و یکم از  
خدا خواهند سر زده خود و در ذات او و این بود سبب است سرستخارشان و کنایت از صفاتی الهی  
داشتن سخن با نیما بیرون از اصطلاح علم در زبان رفت رفت که وضع آن کتاب و عقد بر نیویست واقع است  
و تا می رود و در آن میگرد و اللهم اغفر لی و اغفر لوالدی و ائمتنا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از تشهد سلام میداد و در جانب  
بیمین بسیار میبایست که دیده میشد رسیدی خسار مبارک دی صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و السلام علیکم  
و رحمة الله و بركاته و غایب بودی ملائکه و قوم را میباشند و این یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب بایست  
که بعد از نزول از معارج فریب و رجوع از تشهد انوار و نور که نماز است اول نظر بر اهل انجانب می افتاد و دو  
سلام دادنی و نیز نامی از آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم که پانزده نفر از مشایخ صحابه و عظامای ایشان آنرا  
روایت کرده اند و همین مستند به بیانی حنیفه و شافعی دانسته دیگر الامام مالک رحمه الله علیه هم جمعین که نزد وی یک  
سلام است مقابل وجه و حدیثی که در نیاب روایت کرده است صحیح نیست و اگر احیاناً آمده در نماز است  
میبرد و چنانکه مالک رحمه الله علیه میگوید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که یک سلام میداد برای پیداکردن  
ما گفته اند که این حدیث معلول است و اگر معلول نباشد این عبارت صحیح نیست و در آنکه سلام دیگر نمیدارد و از آن  
ساکت است شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صوت نکردی که مقصود از آن ایضا ظاهریست بودی  
و از این ظاهر شد و چنانکه امام احمد منقول است که وی تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی دی آنست که تسلیم  
واحد دیگر از برای اعلام سلام دوم را آنهمه تنگ گفت و بعضی گفته اند که مراد از مقابل وجه آنست که  
ابتداء السلام از جانب چپ که کردی بعد از آن التفات کردی به بایمین و بسیار که بدان رفع صوت کردی  
و در باب یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که معلول است نزد حدیثین و از شافعی نیز نقل کرده اند  
که بعضی بخت اگر خواهد یک سلام گوید و اگر خواهد دو سلام و در نماز التفات نکردی و میباید از آنرا منع کردی

چشمه نماز فرض و منی التفات و بین زمین و شمال است یا بچپین کردن پس اگر شش چشمه نکر بسن التفات  
 نباشد و مکروه نباشد و کذا فی التمهید و در شرح این التهام گفته که حد التفات برگزیده آنست که بعد کردن را تا بپایین  
 اندازد و اگر خیر کند و جمیع بدن خود را سرگردان نماید پس ایک قسم التفات مفید است و یکی  
 مکروه چنانکه عمل کثیر مفید و قلیل مکروه است و شش گفته اند که مکروه است التفات بمنزله بی تحویل سینه و اگر تحویل  
 سینه کند باطل گردد نماز و اگر برگزیده چشمه ملاحظه کند مکروه نیست و در حدیث زمندی از ابن عباس آمده که حضرت  
 خطیب و رسول خدا در نماز بنیاد شمالا و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال معتدیان بود  
 یا بجهت تعلیم آنکه خطی مبطّل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون ایستاد و در نماز اقبال کند بر درگاه تعالی  
 جل و علا به هر کرم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگوید بر درگاه تعالی این آدم بجانب کی می نگریم  
 ترا کسی نیست بهتر از من که بسوی او می نگریم روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز بچپین نماید  
 و چون بار سوم نگوید و مدح تعالی و چه کریم خود را از دی و در حدیث دیگر آمده که اصله للتفت اما تها تها ثبت  
 شده است که یکبار در بعضی اشعار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بودند آن شخص تمام شب سواره پاسانی میکرد  
 و چون آنحضرت بنماز مشغول شد در نماز بجانب آنرا که آن شخص را بران گذاشته بود نظر میکرد و التفات بجانب  
 آن شخص می نمود و این قصه بر سبیل مدح بود و در نماز تا فله بود که دست فرباشد چنانکه بعضی گفته اند اگر کسی فرض  
 باشد که نماز فرستد چنانکه در مایع الاصول مفهوم میگردد برای مهم و مصلحت اهل اسلام بود که محافظت و احراز  
 سلامت و جمعیت ایشان است پس این از باب مایع عبادات است نماز عبادتی است و نظر کردن بجانب آن  
 شخص برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر که جهاد و تدبیر است و نماز خوف نیز ازین قبیل است و از عرضی آمده که  
 آمده می گفتن لا جبر حیثه و اما فی الصلوة و بجای و صحیح خود از برای آن پای عقد کرده و چون نظر اهل فی  
 الصلوة و در ترجمه این فعل این فکر آورده و در باب انجیدیش آمده که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 نماز میکرد و دو بعد از سلام بمرحمت تمام برخاست و دعوی رفت و بیاید و گفت طلالی در خانه و نماز را که در پیش  
 گرفته چند اشتم که شب در نماز باشد و اگر کردم نفیست آن و این همه را از قبیل مایع عبادات و دشمنان گفته اند که  
 خواص جلالت آنست نماز را بخواصم بشمارم خاطر رویه است که نماز قبیل عبادات و طاعات باشد  
 و گاهی از مشنیدن آواز گریه طفل نماز را تخفیف کرده تا مادرش در غیبه بنفست قطع صلوة یا زوال خشم و گاهی  
 آنحضرت طفلی در نماز روی متعلق شدی و مادر بر او داشتی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروش بخارک

نشادی و نگاه امام حسن با حسین رضی الله عنهما بیامدی و در سجود به پشت مبارک وی متعلق شدی و باز برای نوبی  
اطاعت سجود کردی و در سجده طایف بجانب وی در رعایت حال وی کردی و گاهی در نماز بی روی رعایت بیامدی و در سجده  
بودی چه گام نهادی و در سجده بکشتی و در سجده بجانب قبله بودی مثال این چیزی چند در احادیث آمده است  
و علامه بهر را در صورت عملی که اختلاف است نمی رانگشت که آنچه محتاج بود به دست عمل کثرت در او این نیست  
که بجز بان عادت آن عمل جز به دست نیاید اگر در تصویر نضاً آنرا بیک دست کند نیز مضرتی نیست شش قسم تقصیر  
در تسبیح و آنچه محتاج به یک دست است و اگر اتفاقاً به دست کند قلیل است و فساد و بعضی گفته اند که آنچه ناظر علی  
آنرا غیر متعلق خیال کند فعل کثرت است و بعضی گفته اند که فعل کثرت آنرا کثیر نپارد و در وقت نماز و بعضی آنست  
که فعل متوالی کثیر است و ما دون آن قلیل و اگر گاهی کسی در حال نماز بروی صلی الله علیه و آله و سلم سلام  
کردی یا شارت دست و سلام وی کردی یا این طریق که دست را بگیرد و بی اختیار کثرت دست بالای بود  
گاهی در اشارت گفتا بگشت نیز کردی و این هر دو در حدیث صحیح واقع شده و گاهی بهر یک یا با کردی و هم  
در سلام دهم در غیر آن و ما در اشارت بر این در سلام حدیثی می یابیم که در روایت ترمذی از ابن  
عوف مشقه کلان بر ما ظاهره این را بگشت اشارت بر اس یا مطلق عمل کنند از اسباق روایات که در حدیث  
آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست است و بعضی از تشریح اشارت بر اس ذکر کرده اند که اگر در سجده  
و لا بد حدیثی در نیاب یافته باشند و اندک علم و در غیر بر سلام در صلوة کسوف از عاقلین آمده که نماز میکرد و سجده  
صلی الله علیه و آله و سلم و مردم گردوی حالت او بودند یکی ازین میان پرسید که این چه حالت است پس اشارت  
کرد آنحضرت بفرموده ای آسمان بقصد جواب وی رواه مسلم و در احادیث دیگر اشارت بدست بر غیر بر سلام  
نیز آمده چنانکه برای شستن و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد و چنانکه جابر گوید فرموده بود در آنحضرت بگاری  
چون آمد آنحضرت در خانه بود پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین یعنی بنشین و مبارکام سلام بر زمین  
عنه جابر بر این حضرت فرمود تا بپرسید از حقیقت حال و در وقت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده  
بعد چون جاریه آمد و آنحضرت در نماز بود اشارت کرد بجاریه تا صبری کند پس وی صبر کرد و باز تمام نماز جواب  
فرمود که این در وقت نماز نیست پیشین است که بسبب اجتماع و فرزند استم گذار پس قضا کردم آنرا و در او اهل اسلام  
در سلام در نماز کردی پس از آن شخصی شد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از زید بن ارقم آمده است  
که گفت برویم که سلام میگردیم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز و روی کرد بر ما و چون از پیش بخاشی



که افعال و شیده نماز که این احادیث دلالت ندارد مگر آنکه تعیض عین دایم و مستمر بودی و از اینجا لازم نمی آید  
استمرار و دوام کشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبودی و دلایل تمامست اما  
ظاهر آنست که مقصود اشکات و دوام کشادگی چشمست که اصلای بیست و اندک علم و فقهارا اختلافست  
در کراهت تعیض عین و نزد مکر و همت و محبت گفته اند که حق آنست اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفری  
پریشانی حاصل شده چنانکه در قیله دی چیزی باشد که شغل قلب شود مکره نیست تعیض بلکه باستجاب  
توب باشد لکن تعویض و دلایل که در تخریب و گناه داشت حضور و شعور دارد و شذوذ و عدم ورود و تفریح  
از تعیض عین و اندک علم و فصل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد صلوة میخواند  
روایت است از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون بر میگشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز یعنی  
سلام میداد استغفار میکرد و بار میگفت اللهم انت السلام وبتک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام  
گفت عایشه رضی الله عنها بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت  
اللهم انت السلام وبتک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم در حدیث  
کرد بخاری از امام مسلمه که گفت چون سلام میداد آنحضرت درنگ میکرد و در جاکو خواندی و گمان میکردیم  
تا که این درنگ کردن برای آن بود که ما برگردن زبان پیش از آنکه در یا بندایشان را مردان و مردان  
نفس استمرار علبس آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بر میگشت خود که پیش از سلام داشت بگویند خدای  
بعد از آن بر میگشت گاهی بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال و منتهی در اصحاب بود بجهت تفریح خود  
و دعای میخواند و در میگردد و گفتند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قرآن در کلام  
نازل و فار شدی بخواندی و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب احادیث و روایات  
باب تصنیف یافته اند که در مثل حصین جزیری و اذکار نودی و جزآن و لازم نیست که همه آنها همیشه بخواند  
چون خوانده شود کلاما و بعضا باعث احراز فضیلت و اتیان سنت گردد و یا بمعنی تصحیح کلمات امام محمد بن نودی  
در دعوت مستمع را باشد آن ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بهمین نسق بوده آنکه  
بر جمیع دعوات و در جمیع اوقات مواظبت نموده و مانند بعضی کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست  
و از صحابه هر که چیزی از آن در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تمام احوال و احوال  
و منهوبات مال یا مخپینست و باعث اخلافت نیز همینست و نیز گفته اند که نه تذکره غریب ترغیب







و این تفسیر دهم است چه در آن است که هر کلمه را سی و سه بار گوید در احادیث دیگر منصوص علیه گفته است  
 و در صحیحین در ثواب این مقیبات آمده است که هر که از اربعه از نماز گوید یا فریاد شود گنا آن اگر چه باشد مانند  
 کفار یا دیندار آمده است که اگر بگوید گفت که آمدند فقره از حاجرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 گو گفتند نماز میکنند ایشان چنانکه میگویم در روز و در شب چنانکه ما داریم و تصدیق کنند ایشان را و از نماز برده آواز  
 گفتند یا رسول الله سبقت بر دماز ما اهل و عباد ثروت از مسلمانان بدرجات علا و نعم تقیم فرمودی بچه سبب  
 کنند و از اینها فرمود و اینها را شمار اینها را که اگر گنبد شما آنرا بپوشد یا آن نصیب نبود که شمار است تسبیح و  
 تحمید و تکبیر و در هر یک صلوة ثلاثا و التثنیة و در پس اغنیاء نیز این حدیث شنیده و بدان عملی که فقره ابرار را آنقدر  
 آمد و گفته یا رسول الله یا ربان ما که اغنیاء اند نیز از ایشانند و بدان عمل کردند و بر آن گشتند و برین عمل  
 اکنون چه کنیم فرمود چه توان کرد و ذلک فضل الله یزید من یشاء از حدیث فضل غنی شاکر بر فقیر عابد لازم آید و  
 این بحث در جای خود تحقیق یافته است و در بعضی احادیث آمده که چون فقره از شکسته دل شدند و شکسته دل شدند فقره  
 غم خوردید و اندر بگین نباشید که شما آنقدر سال پیشتر از اغنیاء بهشت در دید و این حدیث خبر و حدیثی است که  
 در شکایات از بی داور و از بی سجد خدای آورده و این خبری است که بسیاری است که فقره دارند و حساب  
 رسال نعیم و نیاز موقوف نمایند و سابقیت فقره در دخول جنت منافات با فضیلت و رفعت درجات و کثرت  
 ثواب اعمال اغنیاء ندارد و بعضی گویند که این مخصوص فقره احرار حاجرین است چنانکه در حدیث واقعست و در  
 بعضی احادیث مطلق فقره واقع شده و الله اعلم و این در ردی که در وقت خواب بفرق نکرده و حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم آنرا به نیت خود فاطمه زهرا و علی مرتضی رضی الله عنهما آنوقت در مسند امام احمد و این  
 ام سلمه ثابت شده که آمد فاطمه بنانه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عالی که می طلبید آنحضرت خادم را  
 یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی رضی الله عنهما از بس که بسیار اندین و شش از  
 آب کشیدن شوی بسته بود و رنگ در روی مبارک وی از غبار جارب و ب واد و دو و طعام بچین تیر کشتم و  
 چون آمد آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که فاطمه نیت من برای چه آمده بود گفتند برای طلب  
 خادم آمده بود پس رفت آنحضرت بخانه فاطمه و نشست بر سر وی گفت یا فاطمه خادمه طلبی خادوم  
 خود نیز با الفضل نیت و چون از جای بیاید خبر کن تا بدیم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه غنمت و شفقت  
 و نیاز من است بر مریض میگذرد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدایه و خدمت کن مرا اهل خانه خود را من ترا

چیزی بیاموزم که بهتر است از خادم تسبیح میکنی خدا را نزد خواب رخصتی و سه بار حمد بگوئی و اوستی  
و سه بار تکبیر بگوئی سی و چهار بار بر دوازده الحارسی و مسلم و ابو داود و ترمذی و در بعضی روایات آمده که یکی  
از آنها امام علی التمیمین سی و چهار بار و در روایت دیگر از حکیمین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که هر دو خلافت خود  
و تعلیم خود است بعد از آن علی و فاطمه این دو را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این  
از حضرت شنیدم از من هرگز فوت نشد و نه در لیله مصفین تا آخر شب یا در آن اندر بخوابم و دیگر این تعلیم  
که در چون بگذردی نماز صبح را بگوئی لا اله الا الله محمد و الله لا شریک له الملك و لا اله الا الله و سهو علی کل شیء قدره بار  
و بعد از نماز مغرب نیز ده بار بخواند که گذشت و دیگر از مشایخ او را که بعد از نماز فرض خواند آیه الکرسی است بخواند  
در سنن نسائی آورده و طبرانی فی معجمه و ترمذی نیز آورده کرده و در این حدیث را جماعتی دیگر حفظ کرده  
و تصحیح نموده اند و این بخوبی چنانکه عادت است از افرط و بنیاد است بکلم بر حدیث بدیع بی تحقیق این را در  
موضوعات آورده و حفاظ بر وی از نجهت طعن کرده اند و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیه الکرسی فی صبر  
الصلاة المكتوبة كان فی ذمته الله الی الاخری هر که بخواند آیه الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خداست  
و در حدیثان دی تا نماز آئینده این را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از جمله امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه  
عنه و در مشکوٰۃ حدیث امیر المؤمنین علی را اینچنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
بر چه بای این سپهر که بخواند آیه الکرسی را بعد از هر نماز صبح کند او را از دراصل بهشت مگر موت یعنی  
شرطت موت برای دوی حجت که بخواند آیه الکرسی نمیتوان رفت دیگر که بخواند او را هنگامی که خواب و بیدار  
گرداند او را خداوند تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گردای او نهد و راه الهی فی شیب  
الایمان و قال اسناد ضعیف و هم از امیر المؤمنین علی مرتضی آمده که فرمود سید آیات قرآنی الله لا اله الا  
هو الحی القیوم است و حدیث بخاری از ابی هریره و فضیلت آیه الکرسی که در وی صدق و یقین و یکره و یوب  
نموده شده و در سنت تعلیم بداند که احادیث و روایات مشهوره واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانکه او عینه  
نموده آیه الکرسی و معضات و جفر آن و مراد بعد حدیث اتصال نماز نیست بی فصل که آن محال است بلکه  
مراد عدم فصل است بچیزی که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و تسبیح و تامل غلبه نموده و در حدیث  
و اگر سکوت بحد کثرت عزتی ز سندی ضرر ندارد و پس بعد از قرن از نماز هر چه بود و بعد از آن بخواند عقیب  
او در پراست مانند آنکه اشتغال نیست و آیه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و اذعیه مذکور



متعلق است باخبار و ابلاغ جائز نیست با اتفاق اما افعال چه و نماز چه و غیر آن اختلاف است مختار نزد اهل  
حق جواز است در حقیقت آن متضمن حکمت بالغه الهی غرض آنست که در رعایت تشریح احکام بدریافت  
سعادت اعتدالیه غیر علی الصلوة والسلام و مجرد تشریح حکمت نیست زیرا که تشریح بی آن ممکن است چنانکه گفته شد  
سوء کند سبب اسهول بردی لازم است چنانکه در صورت شک باید و لیکن این حکمت با تنبیه دریافت سعادت اقتضا  
تمام میشود و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فراموشی داده میشود من ناسته گردانم آنچه در فرجه آن  
شروع گردد و صاحب سفر سعادت گفت که در پنج موضع هر دی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
در نماز در جمیع عمر و غیر از این ثابت نشده اول نماز ظهر بود که در تشهد اول نیت است و در جاست چون تمام نماز  
را دو سجده کرد و پسر سلام داد دوم آنکه در یک نیت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین با پسین سلام داد و حق  
بعد از آن یاد کرد و تمام فرمود و از سلام دو سجده کرد بعد از دو سجده دیگر باز سلام داد و در نیت سجده سهو  
بعد از سلام بود و این را حدیث ذوالیدین گویند که نام صحابی است و از حضرت پرسید که گواه شده نماز یا فراموشی  
کردی یا رسول الله فرمود پنج کلام نبود و در نیت و اما شکل است یکی آنکه این جاست بطلا واقع و اجتماع  
دارند بعد از نماز جواز سهو در افعال و اختلاف در افعال است و در شکل دیگر در وقوع کلام و افعال دیگر منافی صلوة  
یا تمام صلوة و عدم استیفاء و جواب از اشکال اول آنست که در این حکمت که در اعتقاد من اینچنین است نفس الامر  
و این خبر صادق است بلا شبهه یا کما نیست از عدم شعور پس گوشت شعور ندارم و این نیز صادق است تا نام  
و جواب از اشکال ثانی آنکه کلام و بیان بنیانی بطریق سهو قصد نیست و منع جواز نیل و عدم استیفاء میکنند چه  
نماز که این مذہب خفیه که بسیار غدر نیست و نماز جاری نگیرد و و ایشان گویند که این قصد پیش از نسخ کلام  
در صلوة بود و تحقیق آنست که بعد از آن است و بعضی میگویند که این گفت گوییم بایا بود بقول این سخن صحیح  
عجبه است و نیز گویند که این خفیه برخلاف قیاس بود پس مقتضی برورد باشد و در شرح کنیز الزمانی مسمی العجری  
گفته که لا جوابی شافعی ازین اشکال نیاخت و مذہب امام احمد آنست که کلام عابد بر سکنت آن بیطل است اگر آنکه تمام  
کلام بلاعی معلوم نماز کند چنانکه گمان نبود که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم شد که تمام نشده است  
پس تمام کرد و این نیز از کلام ذوالیدین است و بعضی صحابه جواب میشود کلام در نیت و از است و شیخ این  
محرر در شرح بخاری استیفاء آن کرده است سوم یک در نماز کرد و از نماز بیرون آمد یک رکعت مانده بود چون  
سجده بیرون آمد طلحه بن عبد الله رضی الله عنه از عقیب آنحضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت

از اموش کردی پس سجده رفت در کعبه کرد بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگذارد  
و اعلام داد و بارگشت و در خبرش ذکر سجده سهو سکوت عند است تا بد که تمام اقتضای آن نکرده و نزد شافعی  
سجده سهو واجب نیست بلکه سنت است و شافعی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شرح این امام از بعضی  
حنفیه نقل کرده است که گفته است سنت است نزد عام اصحاب او و از علمای اربع نوبت دیگر نقل کرده است و یک  
رکعت زیاده که صحابه گفته در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه سبب گفته پنج رکعت گذاردی انگاه و سجده  
کرد سهو او سلام داد و بران اقتضا کرد و در آخر این بحث است که اما از این شهر شکر انبی کائنات الحشر  
و در مذنب خفیه تفصیل در نبوت مذکور است و در قیاس نیز یک نوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت نماز و در نماز  
مراحت فرمود صحابه نه رکعت شد و اعلام کرد و مذنب سجده بارگشت ایک رکعت گذارد و سلام داد و بعد از سلام  
در سجده کرد و سلام داد در این پنج موضع سهو فرمود و محمد بن ابراهیم و دیگر از غیر این مواضع خمس ابراهیم  
قیاس کرده اند و ظاهر آنکه امام اهل ظاهر است و اصحاب ظاهر فوی اند که بمن طوایف مخصوص کنند و غیر مخصوص  
را بران قیاس نکنند و قیاس را ذکر باشند میگویند سجده کنند الا حدین یعنی موضع که آنحضرت صلی الله علیه  
و آله وسلم سجده کرد و در غیر این مواضع اگر سهو کنند سجده نکنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی مواضع سجده  
سهو پیش از سلام کرد و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را  
پیش از سلام میکند ترجیح احادیث داده در مذنب یا با دعای ناسبت و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از  
سلام میکند ترجیح آنچه پیش بر دعای آن و در کتب سنت از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرد و آنحضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم بعد از سلام با سجده شی که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان  
که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم کل سجده تان بعد بایسلم و قول اتوی است از فضل چنانکه در اصول  
فقه اثبات یافته است خصوصاً نزد تعارض فطین یا بقیاس چنانکه مذنب ایشان است از رجوع بقیاس  
نزد تعارض حدیثین زیرا که سجده سهو مگر نمی شود پس از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام بهم واقع شود  
خبر کرده شود بدان که اقال الشیخ و نیز گفته که ذی السعدین ابی قحاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر  
عباس و ابن ابی کثیر رضوان الله علیهم اجماعاً انک در نماز آنحضرت را هرگز نبود باین طریق که در نزد  
افقه در نیاید که چند رکعت گذارده و هیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نیان جزم دارد و یکجا نب  
اگر خلاف واقع است اما در امر فریاد است و البته آنچه واقع نفس الاخرت بیادش میدادند و در صورت





تجدیدش زید بن ثابت است که گفت سوره و النجم را نزد آنحضرت خوانند و سجده کند و جوشش است که در سجده تلاوت علی الغر نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشند و نیز خوانند که در وقت دیگر کرده واقعه باشد یا سجده نکرد و کیفیت بیان جواز تأخیر این مخصوص بسجده و النجم باشد که مدعی اختلاف است و الله اعلم و طاریت شرط است در سجده تلاوت و از هر یک پس خلاصی در آن منقول شده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که بی وضو نیز میگوید و هیچ یکی از علما درین حکم بر او موافقت دی زنده الا شعبی و بعضی با سند و صحیح از آن روایت کرده که گفت سجده کند و در هر یک طاریت و صحیح کرده شده است بیان این در روایت که در طاریت کبری است با ثانی در حالت اختیار است و اول نزول حضرت و نیز گویند که گاهی تسبیح در سجده برینت و اشارت بی سجده میکرد و غیر بخت قبلی وضو میکرد و بعضی سلف برین هم گفته اند که سجده تلاوت واجب است مگر تسبیح در رسایل یعنی اگر اتفاقاً فی قصه آن سجده بگوش کسی سجده سجده واجب مگر دو و بعضی گویند اگر قاری سجده نکرد و تسبیح نیز واجب نکرد و گویند قاری حکم امام داده نسبت بسابع و این را الزام مالک نیز روايت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری است که قاری قصه قرائت کند نه بر قصه قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان بخوانند و در سجده واجب است که واجب است بر قاری و بر جامع مطلقا تسبیح الطلعه و هو النجم و در دو و یا پیش از سجده و بعد از سجده تسبیح گویند و هر دو مستحب است واجب بر قاری از این مسجود همچنین است و در بعضی سلام هم است اما نشدند و در بعضی گفتند و اگر بایستد تسبیح و در اولی و افضل باشد تسبیح این سجده همان تسبیح سجده نماز است بجهان سبلی الا علی نه بلکه نماز افضل احوال مانع محال است پس تسبیح سجده وی افضل و ارفع باشد و اگر سجده تلاوت در نماز باشد تسبیح این تسبیح که ختم نماز و ختم دعا در سجده نماز نمیکند و اولی خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه و آله تسبیح گفتی سجده و حی الذی خلقه و صوره و شوق همه و بصره بجزله و قوت و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که سیفیت این را در سجده قرآن در ثوب و گفتند احدث حسن صحیح و بعضی گفته اند این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و غیر از این بعضی میمانان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعول لا و در قرآن این را از صاحبان حکایت کرده که در تلاوت سجده میکنند و همچنین میگویند و بسا بودی که در سجده این دعا خواندی و فرمودی اللهم احفظ عنی بها و در او کتب است بها اجزاء اجعلها لی عندک ذوقا و تقبّلها عنی کما تقبّل من عندک و انور و ترمذی از ابن عباس آورده که در دعا آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفت که ثوب در خواب دیدم که در لیس و منی نماز میکند و درم

و چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا خواند و گفت این عباس پس خواند آنحضرت آن سجده را  
و سجده کرد و بخواند این دعا را که آنروز خواب بیند و از درخت نقل کرد قال الترمذی نه احادیث غریب در حدیث  
بخاری در این عباس آمده که گفت سجده کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوره بقره که در آخر آن سجده دارد  
و سجده کرد و نوبی صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان و کافران جن و انس مراد همین جن را نس بائند که درین  
مجلس حاضر بودند بطریق دیگر بر آن کید تا بهر که بر روی زمین نرا و سیاه و پریان بودند و الله اعلم و گفته اند  
که سجده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحجت امتثال امر الهی بود پس دو شکر گذاری می نمود پس  
سجده که بعد از اول سوره و سجده مسلمانان بحجت متابعت آنحضرت و امتثال امر الهی آن شکر و  
سجده مشرکان بحجت استماع اسماء الهیه ایشان از لالت و غری که درین سوره مذکورند یا از عتبت فکرم سلوات  
و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی و شان و سلطان الوارثه طریقت و عزت صدق و تعاقبت حضرت رسالت  
پیاپی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه تاب و طاقت اختیار ایشان باطل شد و اثر سجده و انکار استکبار  
مخوف و مضطرب گشت مگر از آن کسی که اشیای دافعی قوم بود که گنی از خاک برگرفت و پیچیده بر شست خود و زد و گفت  
اینقدر پس است و آن یکی از اشیای زینش بود که پیچید و در میان همه هست از وضع زاده و مضمرات  
ایشان که بعضی از باب سیر و توابع که موفقیه بنده را غایب و محجوب می نمودند آورده اند و علمای محمد شن  
حکم بوضع آن کرده و رد و ابطال آن نموده اند و آن انیمت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد ذکر  
اسماء لالت و غری و مناجات مدح ایشان کرد و گفت تلک الغرین العلی و ان شفا عتسن لرحیمی و ان لم یسند  
بنده بان آنحضرت رفت یا شیطان یا و از بلند مشا به صوت شریف آنرا از پیش خود خواند و مشرکان آنرا شنیدند  
و سجده مشرکان از نوبت بود گفته اکنون محمد مدح الهیه کرد و ما را با وی نزاری نهانند ما می بینیم که خالق جمیع هست  
علیم و قدیم و بزرگ می هست این زبان شغفای ما اند و محمد خود انبات شفاعت برای ایشان کرد و پس جبریل آمد  
و خبر داد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم تعالی شیطان پس انگیزش شد آنحضرت پس نزول کرد و برای شاهی  
دی این آیه و ما رسدنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذ اتی القی الشیطان فی امنیه فیفسخ و فیه ایام الشیطان  
ثم یکلم الله آیه و الله اعلم حکیم و این قصه عفا و عفا باطل و موضوع است و بهر این آیه را تفسیر دیگر است  
که نیست و روی ذکر این قصه و الله اعلم و صل در سجده فکرمه آنکه علماء اختلاف کرده اند در سجده مقروءه  
که خارج صلوة کند یا جایز و مسنون است و عبادت و موجب تقرب بجنباب الهی است یا نه زود بعضی بدعت

است و حرام و ملا اصل بیانی الشریع و نیز بعضی جایز و مستنون و از بعضی فقیه نقل کرده اند که جایز است  
 مسح الکراسته و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی سجده سهواً و آن خود در سجده نماز  
 دیگر سجده تلاوت است و در آن خطائی نیست و دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثرین است  
 و این نیز کرده است دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و در اینجا اختلاف است نزد امام  
 شافعی و حنفی است و قول امام احمد و ابی یوسف نیز همین است و احادیثی از ثار و زرین بابیسیار آمده چنانکه  
 نیز گفته و در نزد امام ابو حنیفه و مالک سنت نیست بلکه روایت و ایشان گویند نعمت الهی غیر شایسته است  
 و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف میان اگر چه بطریق سنت و استحباب بود مودی تکلیف  
 الاطلاق باشد و گویند از سجده که در باب شکر نعمت و احادیثی واقع است نماز است که تعبیر از آن  
 سجده کردن در بامنه است و لیکن آنجا که قایلند میان هر دو نعمت غلظت دارند که گاه بگوید و در سنت  
 نیز همچنین واقع است نه نعمت و گویند اراده نماز سجده خلاف ظاهر است و چون از بعضی علقای را شنیدیم  
 بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فعل این سجده مقرر است فعلی تسبیح در دست نباشد و یک قسم  
 دیگر است که آنرا سجده نیت گویند و در بعضی روایات تفسیر رخصت در آن واقع شده نماز کر است  
 و حرمت آنست در مسند امام احمد و جامع ترمذی و سنن ابی داود و ابی بکر رضی الله عنه آمده که چون کسی از  
 صلی الله علیه و آله و سلم چیزی که خوشحال میبخت بروی می افتاد و سجده گفتند و نیت شکر کرد آن سر او را  
 عز و جل و از آن نیز نقل این آمده و بعضی باسنو صحیح روایت کرده که چون مکتوب امیر المؤمنین علی رضی الله  
 عنه از زمین رسید بنظر آنکه قبیلۀ سملان اسلام آورده در ساعت حضرت رسالت پیاده صلی الله علیه و آله  
 در سجده شکر بجا آورد و عاگرد بر آن قبیلۀ گفت السلام علی محمدان السلام علی محمدان و عبد الرحمن  
 این خوف رضی الله عنه روایت میکند که چون ایشان نیت بیانی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید که هر که  
 یکبار صلوة بر تو فرستد خدا تعالی بروی ده صلوة و هر که یکبار سلام کند خدا تعالی بروی ده سلام  
 فرستد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ساعت شکر این نیت گذارد و سجده کرد و بواجبات طویل کرد و چنانکه  
 بیننده گمان برد که روح پاکش بر آسمان رفت و از بدن اسلامی نبرد رفت و بجا نشیند که تو ماه بالای خورشید  
 تا فصل الحقیقت را بدید سجده شکر کرد و در این نیز روایت کرده و در صحیح غیر آمده که چنان روزی در مسجد جمیل بن را  
 آوردند آن حضرت سجده کرد و فرمود ما تفرعون نذر الله و در روایت دیگر آمده است که در وقت گذارد و این

ماطر در صحت تا دلی سجد است بخانه که امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و در آنجا که چون صاحب بن  
مالک بر اشارت توبه حق بوی رسید بجهت شکر که در وی از کباب صاحب و شکر اسلام است. یکی از آن سجدین که  
تخلیفات کرده بودند از غرض توبه و رجوع به رحمت کرد و پروردگار تعالی بر ایشان چنانکه استواران حکیم  
بر علی ثلثه الذین تخلوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم أنفسهم از این قصه و در  
در راسته از احاسن قصص است و شرح سفر السعادت از آن ذکر کردیم طلبه و صاحب المومنین ابو بکر  
صلیق چون فی قتل سید کذاب بشنید سجدی تکرار و قصه وی مشهور است و امام المومنین علی رضی الله عنه  
چون فوالله به را که از روضه خراسان قتل بدید سجدی تکرار و قصه وی در حال طریق مذکور است  
احادیث و سایر مذکور است چیزی از آن نیز در شرح سفر السعادت و شرح مشکات ذکر کرده شد و است و اصل  
در ذکر نماز جو شهور و عید مهم و مکنون مهم و مهم است و مستوی الفتح بین غیر گفته اند چرا که آن نیز حکایت  
کرده و در قرآن مجید قرأت سجد بفرموده و مکنین از شواذ است و این در روضه جالبیت عرویه  
فتح بین و فهم را و بای موصوفه می خواند و بعد اسم اسلام است بحجت اجتماع ماس روی روی نماز که تامل  
تحقیق آنست که عرویه نام قدیم است و جالبیت ویم از جالبیت غیر داده اند بحجت اجتماع آن و پیش در  
یا بحجت آنکه جمع و تمام شد پیدایش آدم روی چنانکه سایر امام هفت را تغییر دادند و با اید و و انما هی قدیم  
هفته این بود اول ایمن چهار درون عرویه بنابر این روز در آن جالبیت نیز شرفی داشت و در اسلام  
بفضایل و خصال ایستادگی دیگر یافت و در حدیث آمده است که گواه گردانند خدا تعالی از روز جمعه کسانی  
که بودند پیش از ما و ما بود و نمازی اند و بود و میور و در آن روز است یعنی شنبه و نمازی را از روز احدی  
یکشنبه پس آورد ما را و پیدا کرد ما را از ایس راه نمود ما را بر روز جمعه و گواه گردانید میور و نمازی را از روز جمعه  
به آنکه امر کرد و ایشان را عبادت کردن و درین روز و اجتماع نمودن در وی عبادت و شکر و خیر است و گفته اند که در  
و در روز بیدار و با او رفتند و اختیار کردند و میور و در بیلای شنبه را و نقل نمودند و اینکه روز و انهای از شنبه است  
و در روز فراخ صافست از شغل و از شغل پس خلق را نیز باید از شغل اعراض نمود و عبادت مشغول شوند  
نفسه نمازی که در یکشنبه که وقت ابتدای از شنبه است پس این روز سزاوارتر است به تعلیم و شکر و عبادت  
عبادت و اکثر بر آنند که فرض نگردانید بر ایشان روز جمعه علی یسین بلکه اگر و استخراج نویسن آن را و اجتماع  
خود که در اینند که آن روز که ام است پس یا فتنه میور و در شنبه را و نمازی از شنبه را بکنند که در روز جمعه

در

در

قیاس در بیان مسلمانان بجهنمی گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد بر ایشان جمیع دامن کرده شدند  
 بدان بقول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذا نودى للصلاة من یوم الجمعة فاسودوا بها وادعوا لکم وادعوا لکم  
 یا یا وقرود تعلل دیگر آنکه راه نمودن ایشان را بر یافت و اصابت این روز را بکار و اجتهاد و گفتند که این خدا تعالی خلق  
 کرد ایشان را برای عبادت و چون خلق وی در روز جمعه است پس عبادت در او ای و بسبب باشد و نیز در سایر  
 ایام جمعی پیدا کرد که منتفع شود و انسان بدان در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت و حمد او ای و امری  
 بود از فکر بختها و اشیای از ذات و ظاهری در بیامنی است بلکه در باب بیهود و نصاری نیز لیکن این مجز در  
 شرح صحیح بخاری گفت که جمیع گفتند انصاف مدینه پیش از قدم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و پیش  
 از نزول قرآن بدان گفتند چون بیهود و نصاری را روزی است که در جمیع میشوند و در هر هفته برای  
 عبادت مانع دیگر و انیم روز را که جمیع نمودیم و در ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذریم و در جای دیگر طایفه شکر  
 و عبادت را پس یوم العزیز را که نام قدیم روز جمعه است تعیین کردند برای آن اگر چه باین خصوصیات که در  
 نماز جمعه است نبود و بعد از آن از آن شکی نماند که باین خصوصیات و اینقدر در بعضی کافیت شد و در حدیث  
 اوس بن اوس آمده است که آنحضرت فرمود که از جمله بهترین ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم میشود  
 که آن افضل ایام بسیار اند مثل روز عرفه و عیدین و اشالی آن در روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف است  
 را در روز جمعه عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است بعضی گفته اند که روز جمعه افضل ایام است و روز  
 افضل ایام نیست و این سخن محضی ندارد و در تأمل و همچنین اختلاف دارند در رخصت قدر و رخصت جمعه ایام از هر دو  
 رخت الله علیه که رخصت جمعه افضل است زیرا که مخلوق آنحضرت در رحم آمنه و رخصت جمعه در آمد و در ایام متساو بود  
 چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیاید و افشا الله تعالی در حدیث دیگر آمده است که  
 سید الا ایام یوم الجمعة جمع شدند و در خلق عالم پیدا کردند شد آدم علیه السلام و در روز جمعه و در اوله غنم  
 و در شبت در روز جمعه و در بارگاه شد از بهشت و در و انداخته شد بر زمین در روز جمعه و در روز جمعه  
 برپا شد قیامت و در وقت نفوذ و در وقت صقعه مقصود و ذکر و قوع امور عظام است که قوع و در و در و در  
 یا بخت آنکه در جمیع و در طایف عالم علیه السلام و آمدن وی درین عالم متضمن چگونگی است که در آن روز و امکان  
 بیرون است و در وقت مصلی است که از قدس رب الوفا جل جلاله و قیام ساعت مصلی است به نعمت جنت و  
 ظهور رواج جنت مبارک و تعالی و فضایل یوم الجمعة بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است

و در روز  
 جمعه و فضایل  
 ۱۲۰۱

که هر چه بنده در وی از خدا بخواهد بیاید و عطا را از صاحب و تابعین و من بعد هم درین ساعت خلاص است  
 بود و قول بعضی میگویند که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این  
 قول مردود است و از این هر سه رضی الله عنہم برسدند که قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب  
 بود در وی دعا برداشته شد البتة هر سه فرمود در وقوع گفت هر که از آن گفت آن ساعت موجود است الا در هر روز  
 جمعه قول دوم و آن صحیح است که چنانچه در زمان آن حضرت بود همچنان در نیوقت نیز باقی است و در اینجا نیز در  
 قول واقع شده جمعی میگویند که آن ساعت را در نیوقت بهم گذارشته و خفی داشته اند در روز جمعه نظیر  
 شب قدر و غیر آن و اکثر بر آنند که تسعین است و اینجا احوال متعدد و زیاده برسی قول آمده شیخ ابن حجر  
 عسقلانی در شرح صحیح بخاری نقل نموده نسبت آن با کمین آن احوال ذکر کرده و او که آن آورده و تصحیح و تضعیف  
 و رفع و وقت آن بیان کرده و در آن تعلیق نموده است و ما در شرح سنن السعادت که نقل کرده ایم در این  
 احوال و قول است اول آنکه آن حدیث ما ام است بر منبر تمام شدن نماز دوم آنکه آخر ساعتی است از روز و باز  
 اختلاف است علماء در ترجیح یکی ازین دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر کرده اند و احادیث آورده و آن توفیر  
 و تأیید نموده و حسن السعادت گفته که در سنن سعید بن منصور و اسناد صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف است که حاضری از  
 صاحب جمیع شریعت در تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس میفایند کسی از ایشان اظهار کند که آن ساعت  
 آخر روز شب از فاطمه زهرا رضی الله عنہا می آید که در میگذاشت تمام خود را در آخر روز جمعه تا نظر کند و بخوابد و در  
 یا آخر ساعت و چون خبر میکرد مشغول میشد و رضی الله عنہا بعد از دعا و دعا می گفت و الله لم یکن احدکم یحضرها  
 در روز و در ستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین روز مقام اجابت قبول میکرد و اگر در وی غازی است  
 که اعظم فروع اسلام است و نهادن در آن موجب تمام بر قلوب و نوشن از جمله دنیا فغان است و غسل در وی سنت  
 مکرره است و نیز جمعی واجب تلبیس و استیلاک و تحمل قیاب در وی مستحب از ابی امام و دیگر و غیره میگویند  
 و آنچه یقوی کردن آن مستحب است درین روز و جمعی از علماء صلوة نافله در وقت استسنا او مکرر نیست و ترجیح  
 و ابقیاده رضی الله عنه گفته است که بهترین خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی گوید و از نماز در نیمه روز و در آن روز جمعه در  
 در رخ در الوقت می آید و در نماز روز جمعه و از آن است که بسیاری از اهل فحور و فسق و فساد و در جمعه شب  
 جمعه از آن کتاب معاصی بپشتن نماز جهت ظهور آثار رحمت در وی و این روز غنا است از برای انضراح  
 مرعیه و در حدیث او بسیار ايام چون غریب شهر رمضان است بر سایر شهر و ساعت اجابت درین روز

از شب قدر است در رمضان روز جمعه بیست و سه سال است که در هر هفته مکرر میشود و در هر شب مفرح آمد ذکر  
 یوم الحجۃ النبیه الايام و اعظم آنکه از من یوم الاشی و یوم الفطر و هم که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب بسیار  
 نماز و روزه باید و این روز کفر سیاست و آسانها و زمینها و کوهها و دریاها و جمیع خلایق در روز جمعه میگردند  
 بجهت آنکه گفتنی است این شب است ایشان را بر وقوع قیامت و آن الاچن و انس که روزه بگذرد دل ایشان خوشتر  
 از برای قیام تکلیف و ایمان بقیب و ارجح مومنان نزد یک میشوند درین روز تقوی و خویش و این را شیخ  
 شافعی زیاده بسیار یام و در بعضی روایات آمده که این شرافت در ادل روز بیشتر است از آن و لذت زیارت  
 قیوم درین روز مستحب تر است و عبادت در حرمین شریفین بهترین است و روزه در شرف روزه علی الفوائد پیش  
 اکثر علماء مکرر است که در عید است و در عید صوم مکرر است و روایت است از امام ابو حنیفه داماد مالک  
 رحمة الله علیه که هر نیست و این روز مخصوص است باجتماع مومنان بر یک عطف و ذکر بطریق و وجوب در  
 تطهیر و خطبه و عید است است و در آمده است که اجتماع میکنند در شب جمعه و راجح ذکره ابن القیم فی کتاب  
 الایمان چنانکه مخصوص روز جمعه بسیار است و از اکثر علماء مکرر است همچنین تخصیص شب قیام و عبادت برای این  
 وجه گفته اند که تمام است و ظاهر نزد این مسکین است که این اشارت است با کمال طلب باید که همیشه مشغول بعبادت  
 و عبادت باشد تخصیص بعضی اوقات اگر چه بیشتر باشد بخیر نیست و در فضل موت در روز جمعه شب آن با من  
 از عذاب قبر آثار مراد شده و بعضی در جمیع الجوامع از حدیث احمد و بیہقی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم ما من مسلم بموت یوم الحجۃ النبیه او لیلة الاذقاة الا قد ختم الله به و یومین از شیرازی در انصاف از ابن عمر  
 از ابو نعیم و طبرانی و غیره آورده که کسی که در روز جمعه یا شب جمعه غرض کرده شود از عذاب قبر تا روز قیامت  
 و مالی مانده بر او است بهتر خدا باشد و نیز فرموده شده است که اگر زید و بشیر و زید و بشیر و زید و بشیر و زید و بشیر  
 هزار کس در شب جمعه در دنیا بمانند و در دنیا بمانند و در دنیا بمانند و در دنیا بمانند و در دنیا بمانند و در دنیا بمانند  
 قال اولی و چون بیرون آید امام برای خطبه برسد از دنیا راجعی در آنکه در دنیا بمانند و در دنیا بمانند و در دنیا بمانند  
 حیات و در کثرت نماز و روزه و عبادت از هزار رکعت در غیر آن و یک تسبیح از هزار تسبیح و کعبه است که چون  
 حقیقتی از کار و تعالی می برانگیزد و یام را در دنیا بمانند و در دنیا بمانند و در دنیا بمانند و در دنیا بمانند و در دنیا بمانند  
 مراد جمعه را در دنیا بمانند و در دنیا بمانند و در دنیا بمانند و در دنیا بمانند و در دنیا بمانند و در دنیا بمانند  
 شش و در بسیاری ایشان مثل بوی مشک و خوش می کنند و در کوههای کافور می نهند و بعضی ایشان جن و

والله اعلم بغيره ثم انما قيل وجبت تأتكم درمی آیند در شب و ناطق بود ایشان را هیچکس نمی تواند  
 و برای خدا اذان گفته باشند و حرمت بر کس نیست بیع نزد اذان و استحباب شهادت از آن نیز از خصایص  
 جمیع است و قرأت سوره الم سوره بل ای علی الانسان و نماز فجر خواندن سوره جمعه و المنا فقون  
 یا ایها الذین آمنوا رکبوا سفینه النجاة و سوره قل یا ایها الکفر و قل هو الله احد و نماز توبه  
 ری و خواندن سوره جمعه و منافقون و نماز عشاوی نیز سنن است و شافعی التزام دارند و هرگز خلاف  
 آن نکنند و خفیه کرده میدارند تعیین سوره را و هرگز بخوانند محقق خفیه شیخ ابن الهمام فرمود که همچنین نباید کرد  
 گاه گاه باید خواند از جهت صحت احادیث وارده و همان گفته که مقتضای دلیل کراهت کراهت است که اینها هم تفصیل  
 بجز این باقی و عدم جز آن است عدم مداومت است در مداومت هم گفته اند که مسکین عبد الحق بن مسعود الدین  
 ظاهر آنست که عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز وایمی بنوده باشند که هرگز خلاف آن نمی چنانکه مات و ناطق و  
 در نوافل و اگر بودا کثرت بوده باشد پس ملائقه خفیه که اگر بخوانند گاه گاه ترک کنند جمیع این احادیث و ملائقه و  
 و تفصیل خواندن سوره کف و شب جمعه و روز جمعه بطریق متعده دارد و شده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بخوان  
 سوره کف در روز جمعه روشن شود و روز قیامت بر آوی نوری از زیر قدم وی تا بلند آسمان و در روایتی آمده که روشن  
 شود و نورانیت تعیین و افزوده شود بر آوی هر کس که در زمین اینچنین نیتی نماید و اما در شافعی ظاهر در شرفان عموم و در شب  
 لیکن تفصیل سینه که از احادیث معتبره و علم و صلی علیها و روز جمعه روزی شریف و عظیم است و در دنیا و آخرت مآثرات و دنیا  
 معلوم شد و عظمت وی در آخرت حدیثی است که دارد شده است مشتمله بر فایده شریفه و تحقیق غلبه که دلالت دارد  
 بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر میشوند نیاز جمیع حاصل میگردد از انوار و شرف و عظمت و محال حق پروردگار  
 و غیره است از آنچه حاصل خواهد شد و روز آخرت اندر بپرد و کار و دیدار وی حق سبحانه و تعالی کرده است  
 امام شافعی و اینکه دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا جبریل و حال آنکه در وقت او است و اینکه  
 سفید که در وی گفته سیاه است گفت جبریل چیست این آئینه سفید در وی گفته سیاه گفت این آئینه مثال  
 روز جمعه است که از سایر ایام بعقل و نورانیت مخصوص است و این نکته سماعی است که در روز جمعه است با اعتبار  
 اعتبار وی از سایر ایامی روزی سیاهی در سفیدی پیدا تر و ظاهر تر بود و لهذا برای کسانی است که از  
 میان سایر اوقات سیاهی را اختیار کرده اند و گفت جبریل نام روز جمعه بود و آخرت گفت موم المومنین  
 دارد و چیست و چه تسمیه جمیع موم المومنین است و فرمود که الهی و خلقت جسم است



در وی کشاده را که طول و عرض آنرا از خدا گسنداند و وی تنهاست از مشک که سرای آن از غایت  
 بلندی باسمان رسیده است و چون روز جمعه شود در آن عالم میفرسند پروردگار تعالی آنقدر که میخواهد از فرشتگان  
 خود در گردان وادی نبراست از نور که بر آن شستگاه پیروزان است و گردوده شده است آن منابر نورانی  
 بای و دیگر از طلا مکل بیافوت و در هر جبهه که بر آن شنیدان و در لیلان در پس آن منابر از فری شنید پس میفرستد  
 و تعالی آن مشک را در جامهای و بردهای و در سائیس میگوید پروردگار عزوجل من پروردگار شما ام که  
 راست کردم با شما و عده خود را که در آخرم شمار در بهشت بخوابید ازین هر چه میخواهید به هم شمارا گویند  
 پروردگار را میخواهم از نورضای ترا پس بگوید پروردگار تعالی و اگر رضای من بودم از شما ساکن دیگر دانیدم  
 شمارا و سر خود یعنی بهشت بخوابید ازین بالا تر ازین چیزی در یاده برین و در دست فرید و هر چه میخواهید  
 من و در جات فضل من بی نهایت و بی اندازه است و امر و زور و قدرت پس اتفاق کنند همه بر یک سخن که یا رب  
 بنما را و بعد کریم خود را که نظر کنیم بان و به بینیم آنرا چشم هر عیانگانه مقاصد و منتها مطالبین است که بالا تر  
 ازین مطلوبی نیست بعد ازین محلی سخالی نه وقت سوال ازنی انظر الیک این بود موسی علیه السلام پیش  
 از وقت طلبید ملازم مجروح زخم کن ترانی گشت و چون وقت رسید بعد لطف و مهربانی خود بر سوال  
 آمد و دند و عطا کردند تا معلوم شود که اصل اصول در حصول سؤل و اوصول وقت است هر که پیش از وقت  
 طلبید و پیش از قسمت خواهد مردم باز گردد و بهای آنچه لهط افاد اما الا یان محلی پس تجلی کند پروردگار تعالی  
 و تقدیس بر ایشان نمودن خود را بی برده پس بپوشد ایشان را از نظر جمال و جلالتی سبحانه چیزی که اگر  
 غیرت قضای و تعالی برین که نوسند ایشان باقی مانند در بهشت که جای قنار و وال نیست هر که بکند  
 می سوختند و ستمک می شدند و بعد از آنکه به بیدار مشرف شدند و نور جمال وی منور گشت گفته میشود  
 هر ایشان را که کنون باز گردید بمنازل خود این نیز از جمال لطف و مهربانی است بهندگان چه دایم در درگاه  
 غوث داشتن و مستغرق نور ذوات گردانیدن و طاقت و تاب ایشان است بر نور زانی جمال خود میاندوزد  
 یا سائید و در پرده های صفات که جمال و مرایای آن لغو نیست است مشاهده نمایند و مستحق و مستعد  
 تجلی دیگر شوند و مشهور در هر دو صورت یکی است تفاوت و کیفیت شود پس باز میگردند ایشان  
 بمنازل خود و حال آنکه داده شده است هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی زیاده بر آنچه بود و بدان از  
 حسن و جمال نور نیست در بهشت چه آن جمال صفات است و این نور ذوات پس می آیند ایشان بزرگان

خود و حال آنکه پوشیده شده اند این مردان برین زمان زان بر مردان دخی توانند یکدیگر را دید و  
نموده میشوند یکدیگر از جهت آنچه پوشیده است ایشان را نور ذات حق که تافیه است آن نور را ایشان چون  
پا را آینه بجال خود زمانی بگذرد و فرشتگان نور و برود علیه آن و صریح نمایند بصورتهای خود که پیش  
ازین بران بودند یکدیگر بپندیدند و بنمایند و میگردانند ایشان را از زمان ایشان تحقیق بیرون آمده بود دید شما  
از پیش ما بر صورتی و شکلی که داشتید و باز آهنگر غیر آن صورت و بدیلت یعنی این حسن و جمال پیش ازین  
نداشتند از آنکه او در پیش میگردید این مردان این حسن و جمال را بخت است که تجلی کرد و در دوگاه تعالی و تقدس  
برای پس دیدیم باز از ذات مقدس می دیدی اینجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی و راستی  
آنقدر تعالی سگوند ذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است و زرسیده است کینه ذات وی هیچ مخلوقی ولیکن  
نموده و جل جلاله ایشان را از عظمت و جلال خود آنچه خواست و فرمود این است معنی نظر کردن بنات اقدس  
وی و نگریستن که از اینجا ظاهر شد که مرئی و منظور نور عظمت و جلال است که فاش شد از ذات و تعالی و تقدس  
از ذات و عظمت و جلال ممانند و مشابه صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگویم احاطه را نفی کردند و دست  
را و حاصل در دنیا مشابه عظمت و جلال بدل بود و چشم و بالجهل چیزی بنماید که حقیقت و عرفا توان گفت  
که وی حق است و احاطه و ادراک آن مرئی دیگر است و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل  
بود و چشم مثل عقلا میگردید آنچه مرئی است از جسم نمود شکل لول است نه کینه حقیقت جسم آنها هر صفات  
جسم است و با وجود آن و عرف میگردید جسم را و بدو بالجهل اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را  
در آخرت بپندید و این دیدن را در چشم ایشان پیدا کنند چنانکه در دنیا و دل پیدا کرده بود این معنی را  
اعتقاد کرده است مانند آنقدر پس است و الله اعلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این حالت همیشه  
در هر جمعی باشد مومنان را و چند فریاده آنچه در جمعی دیگر بود و مومنان دوست دارند جمعی را از آنجست  
آنچه نمیدید ایشان را بر دوگاه را ایشان از خبر و برکت و مخصوص میگردید و اینچنین نقل و بر امت و خود چون  
دوست ندارند و نخواهند ایشان این را و فرمود و تعالی بخواهد و هر چه خواهد بپندارند و هر چه خواهد بپندارند  
بر شکیال باشد خدا المعنی الیوم المزمع و خدا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فلا تعلم النفس الا حق من فرة اهل خبر  
یا کافرا و اهلان وصل چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای خطبه نبیره شریف برآمدی بیای شریع  
در اذان کردی در پیش دست شریف آنحضرت و در میان شریف غیر ازین اذان نبود و همچنین در



قوی را و تیرساند ایشان را از لشکری که بر ایشان تاختن می کرد و اعلام میکند که در وقت صبح بر شما می نازد و عمارت میکند با در وقت شام می آید و شویخون نیزند و بعد از آن فرمودی اما بعد فان غیر الحدیث کتب باشد و غیر الهی بر می خورد و شرا الامور محمد تا هر ما و کل حدیث بر منتهی دلالت رواه مسلم و در بعضی احادیث این زیاده آمده و کل شلال فی النار و کلک اما بعد بعد از حدیث و شاد در خطبه مسنون است و بجای آن بانی عقد کرده و در فتح الباری گفته که اختلاف است در آنکه اول کسی که این کلام را گفت کیست بطریقانی و حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری رضی الله عنه آورده که داود است علیه السلام و در حدیث مرفوع اشعری آمده که فضل خطابی که داود را داده اند فرمود و اتقوا الله و اتقوا الله و فضل الخطاب این کلام است و بعضی گفته اند که اول کسی که حکم کرد بدان عرب بن حوطان و قیل کعب بن قوی و قیل سحمان بن وایل و قیل و قیل بن ساعده و قول اولی اشبه و اثبت است و جمیع کرده شده است میان این اقوال با آنکه اولیت در اول قیسی است و در بانی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کمال با عصاره کردی و شمشیر و نیزه بدست نگرفتی و بعضی گفته اند که چون خطبه در حرب میخواند تکیه بر قوس و سیف میکرد و در حیدر و حیدر و بعضی روایات گفته اند که آنکس که قوس و عصا کرد و دست و سیف است که مکروه نیست از رحمت و در بعضی گفته اند که در هر بدیه که فتح وی بغلبه و عار است چنانکه حفظ اعتماد و بسط است چنانکه در مدینه مطهره بعضی و اندک تافیه در زم شریف اعتماد بسط کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است و غیره بعضی گفته اند که نزد ایشان بصلح است کما یصلن فی موبه التا الله تعالی و صاحب سفر السعادت گفته است که این معنی بزرگوار گمان و عصاره پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از آنجا و منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد نه عصاره نه غیر آن و الله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت بنماز و نماز دراز کردی یعنی نسبت بخطبه و الا در روایت مسلم و ترمذی آمده که بود نمازی صلی الله علیه و آله و سلم میانه و در روایت ابی داود که آمده بود نمازی میانه و خطبه می میانه و فرمودی که درازی نماز مرد کوتاهی خطبه می نشان فخر و انشوری اوست و اما که در حدیث آن بود که در خطبه نصیحت حرفی نیست خصوصاً از آنحضرت که مصداق جوامع الکلم و نظم غریب حکم است مرد باید که در طاعت و عبادت کوشد و تیر تندی نفس خود بشنود باز نشاند لم تقولون ملائکتون مگر دو گفته اند که در این باید که گفتار پس فعل آنحضرت تعلیم است بر و اما که بتسلیم قوی نیز مگر ساخت و ز و اما ابو حنیفه قدس سره را حدیث و یا لا اله الا الله یا سبحان الله و در فرض خطبه فی است

و زیارت بران سنت و مستحب است چه در زمان مجید فاسمحوالی ذکر الله فرموده است هر او بدان خطبه است  
 و ذکر الله بر نفع و صادق است و نیز فعل امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که الحمد لله گفت و بسته شد  
 و کفایت کرد بدان دلیل است که انبی السلاویه و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه  
 بنکونیت و در کتب حدیث دیگر در بعضی کتب نفع و چون در مسجد و آمدی بر حاضران سلام کردی و چون  
 بنمبر ایستادی روی سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی انگاه بنشسته و اگر در انشای خطبه حاجتی  
 حاضر شدی یا سالی سوال کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاری و سالی را جواب دادی  
 انگاه خطبه را تمام کردی چنانکه امام حسن و حسین را دید که افغان و خیزران می آیند پس فرود آمد از تیر  
 و بر داشت ایشان را و چنانکه سالی آمد و پرسید از دین با سلام پس فرود آمد از منبر نشست بر کرسی  
 تعلیم کرد و از پس بار بنمبر را آمد خطبه را تمام کرد و اگر در نشی یا نماز میان جمعی دیدی امر فرمودی  
 حاضران را بصدق و تحریص کردی بیا و هر چیزی بوی از توب و در اجم و خیر آن و اما تا که علما اینها را  
 از خصائص آن حضرت داشته اند و الله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدند برای خطبه پیر و آن آمدی از  
 حجره اگر در خانه بودی یا از صف اگر در مسجد بودی تنها و خادمی پیش روی نبودی چنانکه الان متعارف  
 شده است و پیر و آن آمدن جمعه و عید و عزیمت و غیره با که با جماعت بنبر با علمای موضوع غیب برانید و پیش  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز طوقا مالیک نبودی و صاحب منور السعادت میگید و طلیسان و طر و  
 جامه سیاه و انشالی این طالس متعارف نبود و لیکن در شکات از مسلم روایت عمر بن حریث آورده که بنبر خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند بر سر مبارک وی و سار سیاه بود که گذاشته بود و طر آنرا میان هر دو  
 کتف خود و در جمعه لباس سبزه است و در خفیه در جمیع اوقات و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر  
 میکرد با نضات یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسی که تکلم کند و حال آنکه امام خطبه بخواند حال  
 و مثال وی همچو مثال جماعتی است که پرسیدار و کتابها را تقریر است بزم سبب بود که این آیه فارسی شود و آن  
 ایشان است و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم میکردند و این مثل عالم بی عمل است که شفت میکنند و در  
 برداشتن کسب و منتفع نیست بدان و نیز فرمود هر که بگوید حق خود را یعنی پیشین خود را در وقت خطبه  
 خاموش باش پس تحقیق لغو گفت چه درین امر کردن خاموشی سخن گفت و خاموشی را که بیان امر کرد و در وقت  
 داد هر که لغو گفت نیست چه در او را و جواب آن بر وجه کمال و لغو کلام غیر مشروع و عیب فی الصراح لغو

پیوسته گفتن و این اوقات واجبست نزد اکثر علماء و امام ابوحنیفه از ایشانست و در سبب امام مالک نیز  
 همینست و پیش بعضی مستحبست و امام شافعی از ایشانست و در سبب امام مالک گفته که از شافعی و حنبل است  
 و از احمد نیز در آنست و دیگر یکی که ابن عبد البر اجماع نقل کرده و در سبب انصاف که از قاضیه از ابوعین و اختلاف  
 کرده اند و در رساله شمسیت عاقلش بعضی مکرره دارند و بعضی خصص کرده اند و در سبب امام ابوحنیفه آنست  
 که از وقت بیرون آمدن امام بر ای خطبه تا شروع وی در نماز صلاه و کلام هر دو حرامست و اگر  
 در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع کند نماز را بر و در رکعت نزد ما هیچ بود از شروع پیش از شروع  
 و در خطبه و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر کلام کند لا باس بهست زیرا که اینوقت استماع نیست بخلاف نماز که  
 استماع دارد و شاید که قطع آن جزو شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که نماز تا قبل است و الا فضا حائره در وقت  
 خطبه نیست بودی که است و نیز اختلافست در آنکه در وقت خطبه است و خطبه نمی شنود و سکوت کند یا نه و آنکه  
 و بعضی از متأخرین گفته اند که در وقت خطبه یا نشوخی بودن نیز که تسبیح در وقت و در وقت استماع  
 بهتر بود و در شرح ابن الهمام گفته است که حرامست در وقت خطبه کلام اگر چه یا بعد و معروف باشد تسبیح و غیره  
 و حرامست اکل و شرب و کتابت و مکره است شمسیت عاقلین در رساله و در دایمی از ابی یوسف مکره نیست  
 زیرا که فرض است و عواش آنست که فرض است اگر در سلام اذن باشد از جهت آنکه در سلام ممکنست  
 هر وقت بخلاف خطبه و در وقت خطبه در دل تا شافل سماع خطبه شود و هو الصلوب و حمد و عطا نیز در دل گوید  
 و در دیگر اشکالات اشارت به چشم روش مکرره نمود و بعد از صبح و در نظر کردن در کتاب و اصلاح آن تعلیم رواست  
 از ابی یوسف آمده استی و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمعه و در این اوقات اجاب که المنا فقون میخوانند  
 و گاهی سحر اسم ربک الاعلی بر لبانک حدیث الفاشیه میخوانند و در عبد بن نیز این دو سوره میخوانند و اگر  
 عبد در در جمعه واقع میشد و هر دو نماز این دو سوره میخوانند و صل و در نماز تجمعه آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم و بعد از نماز تجمعه تکرار نموده تکرار تکرار اثم و تکرار ترک حنث و اینها مراد ترک نوم یعنی استقامت است  
 چه نماز تجمعه از نوم و بعد از شدن از ان میبود و اختلافست در آن که قیام میل که معنی نماز تجمعه است فرض  
 بود بر آنحضرت یا نیست و دلیل هر طایفه قول و نیحالی است فتحدیه تا قتلک جمعی که سنت گویند تا قبل را  
 از نقل گویند یعنی زیاده بر فرض و اما آنکه فرض گویند تا قبل معنی زیاده دارند که معنی اصل نعمت نقل است  
 یعنی فریضه زیاده علی الفرائض و گویند که اگر میباید قطع بودی تا قتلک که مفید اختصاص با آنحضرت است

و در  
 بیان نماز  
 تجمعه

آنکس که غسل و طهور مخصوص با حضرت نیست و بعضی گفته اند که از زیادت در حاجتست چه تطوع و رخصت  
صلی الله علیه و آله و سلم که متغیر و مطلق و معصوم است حجت برای رفع درجات نبوده و خاص برای همین باشد و در حق  
غیر وی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرود نگذاشتی و در سفر و حضر آنرا حفظ  
نمودی و اگر گاهی بسبب مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از روال دو نوبت نماز شب را  
آن بگزاردی و این نیز بظاهر دالالتی دارد بر وجوب تجمیع بر وی صلی الله علیه و آله و سلم چندان ایستادی که  
پایه های مبارک وی در رکوعی و در حدیث عائشه آمده که لشکرافت قدمهای وی در بعضی مفاصل و تفسیر قول  
وی سبحانه علم آن شخص و قیام علیکم الایه گفته اند که قیام لیل واجب بقصص مذکور در قرآن در حفظ  
اوقات ثلث لیل بالصف شب یا ثلثان پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب و س  
رضی الله عنهم تا یکسال بعد از آن منسوخ گشت باین آیه و در اینجا نیز اختلاف دارند که نسخ شامل آنحضرت  
هم است یا مخصوص است بانته و وجوب نمی است بر آنحضرت و الله اعلم و گفته اند که نماز تجمیع آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم و شب سیزده رکعت بود پنج دو گانه و سه رکعت و در یک رکعت و در دو رکعت و در سه رکعت  
است و در وقت فسخ یک رکعت اما بعد از گذاردن دو رکعت پیش از وی و سلام دادن از آن و از امام  
احمد پرسیدند که در ترجمه گوئی گفت اکثر داوخی احادیث یک رکعت است پس من قائلم بدان و گفت سلام بدر بر  
دو رکعت و اگر سلام بدر و سیزده رکعت کند امید دارم که زبان نکند و کاتب حرف عطا الله و در شرح مفسر سنده  
اینبار سه رکعت را اثبات کرده و تقویت نموده است بحدیثی که اگر زیاده تر یا ثبوت یک رکعت نباشد که از آن  
هم بخوابد و الله اعلم و ثبوت یک رکعت که میکنند باین طریق میکنند که دو رکعت پیش از وی میگذارند و سلام  
میدهند و در ثبوت سیزده رکعت سلام نمیدهند و در حدیثی نیز از سلف واقع شده و شافعی آنرا بر رکعت مفروقه  
مستفکری تخم رکعتین حمل میکنند و بعضی از علای حدیث گفته اند که نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم زیادتر از ده رکعت نبود و در روایت سیزده نیز صحیح است اما مراد با دو رکعت سنت فخر است  
یعنی نماز شب همان زیانده است و سیزده مجتمع است بحساب کردن کعبین سنت فخر از آن و صحیح است که در  
رکعت بود خارج از سنت با ما و در رکعت و هفت و پنج نیز آمده با و در گاهی بر تمام نماز شب اطلاق و تر نیز  
آمده و حکم آن اندر در عیب او اثر آنرا تفصیل ثابت شده و ملوه نماز نیز با منسوب و تر شده و رواه شده است  
که صلوٰۃ المغرب و نماز شب ایستاده که از وی و در آن دراز کردی چنانکه سوره بقره

مسند و آل عمران و سوره مائده و الانعام و دیگر سوره طویل خواندی و در کعبه و مسجد و نو منیر براندازه آن دراز  
کردی و در بعضی شبها در نماز شب یک آنرا که رکود آن نیست آن تقدیم فایده مبارک و آن تخفیر فایده ناک است  
این نیز الحکم دهر و گمانا خبر را که تازه از دوگان سابق کردی و در آخر عمر شریف نشسته گشته اید است و چون  
نشسته میگردی و در کعبه و مسجد و نیز نشسته کردی و گاهی نشسته میگردی و چون پاره آن قرأت اندی و در  
پایان سوره بخواندی و در کعبه کردی و مسجد رفتی و در رکعت دوم نیز پنجمین کردی و با رکعت دوم را تمام نشسته  
پایان سوره گذاردی و در نزدی از خصمه رضی الله عنهما آورده که ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
که گذارد نماز تلقی را نشسته مگر پیش از وفات خود بمبالی و صحیحین از عایشه رضی الله عنها که گفت چون  
کراتی بیدار بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخر بود که نماز وی نشسته و در حدیثی آورده شده است  
بسیست جلوس وی صلی الله علیه و آله و سلم در حالتی که نشسته گذاردی ترجیح بودی و حفاظ در حدیث طعن  
کرده اند و فقها در این وجه را که بیست و استجاب این اختلاف است و در تمام ابو حنیفه است جلوس نهی بیست  
جلوس نشسته است و در روایتی اجتناب ترجیح نیز آورده و روایت است از ابی یوسف اجتناب از ترجیح جلوس  
نشسته افضل است با اتفاق و چون میگردد و نشسته بخواند سوره را و نیز بگوید که در آن آنکه دراز نشسته و سجده را  
از آن حدیثی درین دلالت است بر آنکه اگر کسی نماز نشسته بگذارد و فراموش کردی و سجده و سایر کاران آنرا تمام و کامل  
بجا آورد چنانکه در آن وجه بقصه آن ترک قیام کند چنانکه بعضی ما و آنان از اصحاب رسول میکنند چنانکه شبی که از آنکه از آنکه  
یکی از آنکان را یکجای بنیازند و خواهند که عدوی مکاره و دلاور و خود را در آورده اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
افتتاح میکرد و نماز شب را بعد از رکعت خفیف بعد از آن تطویل میکرد و در کیفیت قیام و کمیت رکعات روایات متشده  
واقع شده متعدد و غیر مست در روایت بر یکی از آن انواع و در فعل هر یکی از آن در اوقات مختلفه و در طریق احوال و آن  
بسبب طریقی اتباع آن طرف در اجابت صحاح مذکور است و در سفر السعاده و شرح آن مسطور و آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم و نیز از نگاه در ادبیات شب میگذارد و گاه در آخر شب و غالب در آخر شب بگذارد و در جمیع آن  
از حدیث نزدی آمده که منتهی شد و آنحضرت در آخر عمر شریف که ازین عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و  
نزدی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر که نرسد که در آخر شب نماند بر جااست  
باید که در تمام در اول شب بگذارد و نرسد و هر که امید دارد که بر خیزد و در آخر شب بپاید در تنی نماز آخر شب شود  
و محفوظ است و این انقضاست و از بعضی احفایا شنیده شد که گفته اند در آن در آخر شب بیسی تمام فرستاده





قبیل بود چنانکه قول عایشه فان کانت لای حاجه کلکته تاظر در آن است و اگر زخما سخن نه از جنس فخر و خردی  
 بود نیز مبطل سنت و موجب اعاده آن نیست اگر بخت کراست تکلم در بی وقت احتیاطا و تمکینا اعاده کننده یکبارگی  
 در که مظهر نزوح علی بن فاضل جارا آمد که مفتی بلد و محدث بود گفته شد که مردم دیار را تکلم بعد از سنت فخر  
 را مبطل سنت دانند و اعاده کننده گفت سبحان الله تکلم خارج الصلوة مبطل الصلوة و بعضی از اهل ظاهر اصطلاح  
 بعد از سنت فخر را فرض دانند بر حسب حدیثی که در منابع نزدی آمده که فرمود آنحضرت اذ اصاب احدکم الرکبتین  
 قبل الصلوة الصبح فلیصل علی جنبه الایمن و بعضی میبگویند که آنرا شرط صحت فرض گویند و جماعتی از علماء  
 بکراهت آن قائل و آن را بدعت میگویند و این هر دو قول صحیح است اما از عین بخت عدم ذکر اصطلاح و در  
 بعضی احادیث اما بدعت بخت نبوت آن بدعت صحیح و جایز علل طریق توسط اختیار کرده یا استحباب آنفته  
 و امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام اعظم نیز همین است و غیره باینکه فعل  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز قصد استراحت بود و بطریق تعبیر و اما آنکه علی نقی الاکملین گفت بخت است  
 که مروت منقطع اصطلاح بدین وجه بود که اوصل است در دم و در سیم و سیم استیقاظ برای قیام چنانکه در عایش  
 همین شده است و اصل اما قیام آنحضرت در شب نصف شبان که عاملین دیار از انرا شب بارت میخوانند ثابت  
 شده است بحدیث عایشه که گفت قیام کرد رسول خدا درین شب پس دراز کرد سجده را تا گمان بر دم که قبض  
 کرده شد و روح مبارک وی پس چون دیدم آنحال را ایستادم و فرمودی و جیانیتم در گشت او را پس  
 بجنبید و برداشت سر خود را از سجود قایم شد از نماز گفت با عایشه با گفت یا حبیب الله گمان بروی که بخت  
 خدایتان کرد و حق تو داند که در عهد تو قیام لای رسول الله این نیست و لیکن من گمان بر دم که قبض کرده شد  
 روح تو از حیات در اندی سجده تو پس فرمود یا حبیبی باینکه که کدام شب است این شب که قیام خدا و رسول خدا  
 و انا تر است بدان فرمود این شب شب نصف شبان است خدایتعالی میگوید بر بنده گان خود را و در روایتی  
 آمده است که از وقت غروب آفتاب تا طلوع فجر یعنی زیاده بر حدود و شهرهای دیگر که در وقت میخیزد و درین  
 تمام شب میشود پس آنرا در آنرا طلیان بله رحمت میکند هر رحمت خواهند گار از تا خیر میکند و می آنرا را صل  
 و گفته را که بنا حق کند و شستی و دارند با مسلمانان و هم از عایشه حدیث دیگر آمده که گفته آمد آنحضرت بزرگوار است  
 در دو برگشت و شب تو بخت من بود پس بر آمدیم در و نیامد آنحضرت و دیدم که آنحضرت در قیام سحر بکایت آسمان  
 پرداخته ایستاده است و دعای کن پس چون دیدم مرا گفت تر سیدی تو ای عایشه که حیف میکند خدا و رسول

و می بر تو پس گفت با رسول الله گمان بروم که مکر در آمدی تو بر بعضی از زنان تو لبس گفت آنحضرت که این نصف  
شعبان است نزول میکند حق سبحانه و تعالی بر این آسمان و دنیا پس آنروز و اکثر از عدد شصت و نه شب و یکشنبه است  
که اگر فردیه میشود بهر گز شرک و مشاحن و قاطع رحم و میل از ابرو عاق و بدین خرد اهل جعد و نوشته میشود در سجده  
از اوراق و اجال و نوشته میشود حاج و احادیث در فضل نصف شب شعبان بسیار دارد و شده آن فصل بسیار است  
بسم الله القدوس و احادیث آمده است که کشته میشود در کرامت در چهار شب شب عید الفصحی شب عید فطر و شب نصف  
شعبان و شب عرفه تا وقت اذان یعنی اذان صبح و بصحبت رسیده است قیام بلی میام نهاد آن و تا بعین اذان تمام نکند  
بن سعدان و لقمان بن عامر و کحل کوشش میکردند در این شب و عبادت می پوشیدند حسن ثیاب را و خود میکردند و مسکینان  
و عیال میکردند و در مجرای ایشان گفته اند مردم تعظیم این شب را میکنند و میگویند است با ایشان و میگویند آنرا اما را بیکدیگر و لیکن علماء  
جابر و دیگران میگویند که در این شب و در این اجتماع در ساجد را بدست خود و در اذان می گویند که امام اهل شام  
است تمام نماز که اردن را کرده و تمیز و نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جز قیام و طوی سجد و استغفار  
برای اهل بیعت نبوده و از عالیه آمده گفت بود شب نصف شعبان و بود آنحضرت نزد من چون نماز  
شب شد کم کردم آنحضرت را و بنا فتم نزد خود پس گرفت طریقی بیکد زن را از غیرت پس پوشیدم من را در کمال  
خود و حشمت آنحضرت را در حرمهای زنان و بی نیافتم او را و او را که در کشتن کجوه و دیدند او را در سجده و طوی سجد  
و تمامه بر زمین و یکدیگر سجده و یکدیگر خیالی و سواد و دامن یک نوای فتمه بدی و حاجت بها علی یا عظیمی تری  
و کل عظیم اعظم از تو یا عظیم سجده و جوی المذی حلقه و موره و شوق سمع و بصره پس بروا شد خود را و این را که  
بسیار گفت اندر بر خاک من خطاک نمود و بگو که من عفا یک و افر یک تنگ لا احمه شاعر علیک است  
گما انیت علی نفسک اقول کما قال الخی داود و اعفر جوی فی التراب بسدی و جی لکان یسیر یسیر و اعفر  
مبارک خود را و فرمود اللهم ارزقنی قلبا لقیام من الذکب لقیلا فاجرا و لا شقیبا پس گشت از نماز و در آن  
یا من در خانه خواب و دید که بلند رنگ شده است نفس من گفت چیست این تنگی نفس تو یا امیر السجده و در آن  
از حقیقت حال خود پس مسح کردن گرفت بهر دو دست خود را و نای مرا گفت وای مرا این روز را که چه  
مشقت کشیدند و بر راه خطا افتند یا حمیرا این شب نصف شعبان است نزول میکند و روی قهقاری آسمان  
پایان و می آنروز و نیکان خود را اگر شرک و مشاحن را و در او را و نامت شایخ و درین صحت نوشته اند  
در هر رکعت ده بار قل هو الله و در هر رکعت ده مرتبه است شیخ امام ابو الحسن بگریخته اند از نماز

ایم المؤمنین علی رضی الله عنهما آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بگزارید چهارده رکعت  
در شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحه الکتاب و چهارده بار قل هو الله احد و چهارده  
بار قل هو الله احد و یکبار آیه الکرسی و خواند بعد از آن آیه لقدر جاکم رسول من الله کس یستقیم الاخرت  
را ازین شیخ دی گفت هر که بکند مثل صبح باشد او را ثواب نیست چ و در روز بیستم صیبت سال قبولی و چون  
صبح کند و در روز بیستم باشد او را ثواب سوم و سال یکسال گذشته و یکسال آینده و نزد محمدان در نزد شیخ  
نوح است و از شیخی آورده اند که گفت بآن میماند آنچه حدیث مرفوع باشد و الله اعلم و آنچه مستحارن شده است  
در روز یازده از سوغات پراغان و امثال آن همه نامشروع است و شب یازده را در آن کتبه در رسم محرم است  
و اما عیام لیلی در رمضان که آخر اترامی گویند بیان آن در باب عیام یا یا انشاء الله تعالی و تحقیق آنست  
که صلوة اکثر در رمضان همان نماز مقادار بوده و یازده رکعت که داریم در پنج بگزارد و چنانکه معلوم گردد  
و متصل در بیان صلوة ضحی یعنی نماز چاشت ضحی و ضحوة و ضحیة و در آن غشای ارتفاع نماید ضحی فوق اوست و  
بعضی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحی الفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تا رسیدن آسمان بدانکه تعارض میان مردم  
در اول نماز از اول روز نماز است که در اول روز بعد از طلوع آفتاب بلند شدن وی یکدو نیزه این را  
صلوة الاشراف گویند و دیگر گویند بلند شدن آفتاب مقدار پنج آسمان را نصف نماید و این اصلوة ضحی همان  
چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی شامل هر دو نماز در هر دو وقت آمده و در بعضی احادیث  
صلوة الاشراف نیز یافته شده و یا که صلوة الضحی علیه السلام آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم یا ایها الناس  
هذه صلوة الاشراف و فی بعضی جای آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذارد نماز ضحی که در وقت صلوة  
و آنرا آنحضرت در خانه ام ابی هر روز در وقت چاشت بود و شیخ احمد علی متقی در مذهب جمیع الجوامع صلوة  
که اگر جامع بگیرد نام کرده برای اشراف نماز خواندنی چهار نماز و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز ضحی در جماعت  
بسیتر بشیند برای خداوند سبحانی تا طلوع کند آفتاب و بگذارد و رکعت باشد و در بعضی این حدیث آمده تا نماز نماز  
و برای صلوة ضحی چهار رکعت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر دو وقت نماز گذارده و آنست  
را بدین ترتیب نموده و اگر احتیاج کرده است و ظاهر آنست که این رکعت است و یک نماز اول و دوم و ثلث  
است و آخری تا قبل از نصفان نماز و چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گذاردی از پنج یا گمان برورد که  
اگر این دو وقت و دو نماز از هر یک ضحوة ضحی و ضحوة کبری نیز گویند و الله اعلم و آنچه گفته اند که نماز آنست

صلوة  
در بیان  
صلوة ضحی

است در صلوة منجی بعضی اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب  
را ترجیح نموده و بعضی این جانب را ظاهر دانسته که این اختلاف در نماز اخیر است که آنرا نماز چاشت میگویند  
در نماز اولی که آنرا نماز ازراق می نامند چه این را بعضی از سنن مرکبه دانسته اند و احادیث و روایات  
متکلف آمده و در بعضی روایات دو آمده و در بعضی چهار و در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی  
دوازده و در هر یک کرامت و انبای عظمی وارد گشته و در روایات دیگر گفته که شیخ علی الدین بن عزان گفته که دارم  
شده است در نماز چاشت احادیث کثیره و معجزه مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که اخبار و روایات بر  
دوازده متعبر شده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که در صلوة انبای سابق است که پیش از نماز رسول الله صلی  
علیه و آله وسلم بوده اند و در دیگر قاضی خبر سید بن داود علیه السلام از اسحاق بن عمار بن الحجاج بن محمد بن ابی اسحاق  
پس از آنکه داشت حق سبحان از آن تسبیح در دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در صلوة ازراق و در حدیث  
آمده است که در صلوة منجی اگر صلوة وارد و در حدیث دیگر آمده که صلوة افغانی نماز است که محافت سبک و  
بر آن آدم دفع و ابراهیم دوسی و عیسی صلوة الله و سلامه علیه السلام چهل گفت بنده سبکین و صلوة الله بفضله  
که چون غمایت آبی که در تیر و عبادت و عزم مسلمین بکار خطه و حاج خوشا علی ایشان ظهور نموده است و در وقت  
این فجر و ظهر و عصر و عقیقه فرموده است بندگان خالص و تعالی که برای عبادت وی متوجه و متفرع آمد  
آن وقت خالی را نیز مشغول عبادت داشته و تعالی بتدبیر و احتیاج ایشان را نیز بوجوب و تراض و رضای  
و تصفیة فرمود و حل حلاله و حکم نواله و این یعنی استحباب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علماء مذاهب  
و شایخ است زیرا که روایت شریفی را می بینیم است بر جرانی چه یا مشیت زیاده است که پوشیده شده است  
از ثانی چنانکه این فاضل در علم اسلام فرموده است و جمعی از علماء دیگر است آن قائل شده اند و میگویند  
که گذاردن آن بدعت است که بعد از حضرت پیغمبر و خلفاء را شنیدیم پیدا کرده اند و شاید لایق کنند این بدعت  
بر بدعت بود و آن با حدیث و تائیدی که در نفی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که  
مورق علیه السلام که اگر کسی تا بعین طبعه ناله است گفت که مرا این عمر را میگذاردی تو ناله نمی آگفتی لا اغمم بکذا  
از آنکه گفت لا اغمم بکذا و او را بگو گفت لا اغمم می گذارد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت لا اغمم یعنی گمان  
نیمه بر من که میگذارد خدا و حضرت آنرا یعنی گمان چنین دارم که میگذارد و اگر چه خرم بدان ندارم و انا ابو بکر و قتی که  
بگذار صحابا مستعجل است که جمعی را دیده که نماز چاشت می گذاردند ایشان را گفت اگرم التصلون صلوة

اصليته رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولا عامه اصحابه رضوان الله عليهم اجمعين هر يك نیت شما بگذارد  
 نماز را که گذاردن است از این جهت خداوند اکثر اصحاب وی و از عایشه رضی الله عنها آهسته است که گفت  
 گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز نمی خواند و در حضور و نه در سفر و من میگویم از من  
 از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هرگز نیت نکرد و هرگز را و حال آنکه دوست میباش  
 که بگذارد از جهت نرسیدن آنکه عرض کرده نشود و بر او لازم نگردد و بر او قیس بن عبید که از نماز جا میزد میگوید  
 آن وقت کردم عبید بن مسعود و بنی نضیر که نماز چاشت میگذارد و در حضور و من میگویم که میخواهند  
 از آنجا پس این مسعود و بنی نضیر میمانندیم از جای خود جدا بر خاستن این مسعود و بعد از آن میگویم و  
 میگذارد نماز چاشت را پس رسید این تعداد این مسعود گفت تکلیف میکنند بندگان خدا را چیزی که تکلیف نکرد است  
 و این را خداوند از نیستند البته و اچار نماز گذاردن بندگان این نماز پس بگذارد نماز در خانههای خود و آنجا در عبادت  
 کرده است گفت و کردم من و عرو بن الزبیر و بنی نضیر را پس ناگاه دیدم این نماز را که در پیشگاه است  
 نزد خود و حالش در مردم میگذارد و در مسجد نماز نمی خواند پس پرسیدیم یا ابن عمر نماز این قوم است که سنت  
 است یا بدعت گفت بدعت است و لیکن نیکو بدعتی است و پیدا کردند مسلمانان بدعتی فاضلتر از نماز نمی  
 این اخبار را تا رسد که در دفعی صلوة نمی آورده اند و غیر آن است و علامه جرج و طین میان این آثار  
 و احادیث ساقیه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقت نماز هر صلوة نمی اگر چه است را  
 بر عافیت و ملائمت آن تریض فرموده و ترغیب نمود از جهت عافیت آنکه بر ایشان فرض نگردد و در  
 شقت نیفتند و در آخر خروج از عهده آن در نماز چنانکه تصریح کرده بدان عائشه رضی الله عنها و لیکن  
 و گذاردن آنحضرت از آن شب نیست چنانکه احادیث صحیح بدان مطلق اند پس هر کس که نماز را بدایت خود را نمی  
 کرد یا بدعتی دوام داشت پس در جای که امکان یصل یا ما سیع رسول الله دارد و شده ملا و دام علیها باشد  
 اتمل ناگزاردن این مسعود و تا دیدن قیس بن عبید و امارت یکسال در آن همین خواند بود و نیز این مسعود  
 شتول بقیه علم بود و چنان اشتغال بعمل افضل است از عبادت نزع میگرداند از این باب و چون است  
 این و الله اعلم و تواند که نفی بحکمت عدم و توقف یا چار دارد و در بناب اینجا که قول این عمر لا احوال چون را بود  
 و عمر رضی الله عنها گذاردن آنرا ندیده و فوق یا چار که اندر مردم در گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 پیدا شد پس نفی گفت کرد و خبر داد از عدم و توقف و آنکه بدعت خوانند از جهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود

یعنی این نماز در عبادات مشرعت است و لیکن این اظهار اجتماع چنانکه در ذریعش گفته بدعت است چه بدعت  
در قرائن و فعلیت آن نهان کردن و در ظاهر گذاردن است چنانکه معلوم است و بالجملة از هیچ چیزی و اثری  
نفی مشرعت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوص که در روایت آمده است با اجتماع باشد روایت کرده است  
این ابی خنیس از ابن مسعود که وی دیدن می را که میگذاشتند نماز صبح را پس انکار کرد و بر ایشان گفت اگر لابد میگذاشتند  
در آن خانه های خود میگذاشتند و سر و روی ایشان از این مسعود نفی کرده چنانکه گذشت و طایفه دیگر از علماء  
قبضه قطیف و توفیق ریایات میگذاشتند که آنرا گاه گاه گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و این طایفه  
استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیف که از شاخه های العین است گفت از عبادت سوال کردم که آیا چیزی عملی است  
علیه و اگر مسلم نماز پاشت میگذاشت میگذاشت و دیگر گاهی که از سفری یا مدی دور بود صیحابی سید خدای  
است که گفت بود عمل نماز علیه و اگر مسلم میگذاشت نماز صبح را تا آنکه می گفتیم ترک نمائید که اگر ترک کردید ترک  
میگردانم آنرا آنکه می گفتیم نماز پاشت را و اگر ترک نماز پاشت را و اگر ترک نماز صبح را و اگر ترک نماز صبح را و اگر ترک نماز صبح را  
سلف از صحابه و تابعین گذاردن این نماز همچنین بود و گفت مکرر بود این عبادت که میگذاشتند این نماز را در روز و در  
سبزه و در روز و در وقت مخصوصین و در سلف از صحابه و تابعین که کرده می پنداشتند که محافظت و عبادت  
کنند بر نماز صبحی مثل محافظت بر نماز صبحی پس میگذاشتند آنرا گاهی در ترک میکردند گاهی در طایفه علماء سلف در  
اقامت نوافل عبادات خصوصاً صلوة صوم همچنین بود تا وضع از احتیاج علم و ریاضات و مقامات دیگر گذشت  
عباد و ناسک در زمان متأخر که تعلق و بعد ایشان بدان بحدی است که بعضی ایشان که در نسبت علم به وقت صبح  
و در صیبا از خیریت و امانت که هم در مقصود ترست از آن ترک کنند و العین شمی و با الله التوفیق صاحب  
سواد السخا که گفته که صحاب است که است از سیران نیز مستحبت اما اجتماع این در مساجد خوب نیست بلکه  
اولی آنست که تنها در خانه گذارند و از عبادت صوم می است که گفت مکرر این خبر نشود برای من پدر و مادر ترک  
نمی کنم صلوة صبحی را یعنی این لذت هر در که انداخته شد این را در پدر و حاصل شود لذت و سروری که در نماز  
می یابیم هرگز نزد تنبیه مدد که درین صلوة مختلف آمده و لکن بحسب اختلاف ایام و احوال سبب نشاء اصول  
اهتمام بهیات دیگر و اوله و دوشتر علماء احتیاجا کرده اند چه عبادت آن مجرب است و احادیث و احادیث  
دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف و الله اعلم و در آن این نماز در بلاد شام و اشمس و ضحی و دلیل او انیشته و بعضی  
والم شرح است بعد از فراغ خواندن اللهم اغفر لی و ارحم لی و تب علی ما کنت الخواب الغفور و صبرانه نیز انوار است

و در حدیث عائشه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمده و وصل در نماز بدانکه در عید را از آن  
گویند که وی خود میکند و اگر کسی آید در نقش و این وجه عام است بر ما هم دیگر نیز صادق می آید از جهت  
حقیقتی قیدی دیگر نه یا ده کرده اند و گفته که خود میکند بفرج و سرور و موجب فرح و سرور در عید فطر شکر از تمامی  
نعمت بیایم است و در عید الفصح تمامی نعمت حج که بوقوف که عمره ارکان اوست حکم تمامی دارد و جمعه که عید  
بهر هفته است فکر آن نمازهای تمامی هفته پس بشکرا از تمامی همه ارکان اسلام عید می که باعث اجتماع و فرح  
و سرور برای اسلام گردد و در وضع کرده اند و شکر از طاعت و عید آن بیکم لکن شکر تم لازمه یکم هم بطاعت و عبادت  
ساخته اند از کوه چون ادای آنرا وقتی بنشین و اتفاق اجتماعی نبود شکر از تمامی آنرا عید می مناسب  
بهان فرج و سروری که فقر را بوصول آن حصول می پذیرد کفایت است و بچشم گفته اند که عید محبت تقاول  
بود و می گفته معنی تقا با دو سال دیگر بر ساد و چنانکه قافله را در ابتدا و فرج قافله گفته که تقاول در وقت  
فرج و بازگشتن بود که با تقاول است بلکه بر دو و سه است باز گردد در بعضی حاشی بهایه نوشته اند که  
عید از آن گویند که بر دو و کار تقا می در وی و ده کرده است بندگان از بعضی و سرور و فضل و کرم خویش  
برین وجه وارد میشود که اشتیاق عید از عید است چه این اجوف است و آن خال مگر آنکه قایل شوند  
بقلب چنانکه در جذبه و خیر و عادت شریف آن بود که نماز عید را در پیش از اردی و آن مکانی است بیرون  
درین مطهر و جانب عربی مسجد شریف بیرون در وانه مصری که قافله از آنجا نب در آید بیان و مسجد شریف  
بزرگ و راع است که انی تاریخ المدینه و در اینجا دلیل است بر آنکه بیرون آمدن برای نماز عید بسیار افضل است  
از گزاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد  
بعضی بیرون آمدن و جایهای دیگر بطریق اولی بود هم برین است عمل تاس در انصار و در بعضی انصار  
که در مساجد دیگر از خلاف سنت است مگر آنکه قدری باشد چنانکه آنحضرت که بجهت عذر باران و آن  
بجز کیبار پیش نبود و اهل کرم هم ازین اصل عادت برین دارند که در مسجد گذارند و بعضی بیرون زود گران  
خود اهل مدینه نیز در مسجد میگذارند و در فراق از شرف و برکت حضور رانی نشوند و سبب مسجد  
شریف آلا آن بر وجه کفایت است با بادانی این بید و شریف بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و آله  
و سلم که وقت مسجد کمتر بود و آذانی شهر بیشتر و در شرح ابن الحام میگوید که سنت است که بیرون  
نماند و اشتغال نماید کسی را که با صفا نماز در شهر بگذارد و بر آنکه نماز عید جایز است گذاردن آن شهر و در فرج



یا نفاق و نزد محمد جان راست در همه مواضع نیز اگر چه اختلاف کنند امام و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
در خوردن عید اصل واجب ثبات پوشیدی و حله داشت تا خبر بریم عید و جمعا از پوشیدی از بر آن اطاعت  
سنة اسلام و شعایر آن و حله حقیقت جامه را گویند که از از در اوست نه آنکه نام جنس جامه باشد مثل  
افرنشیه و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی بر دو مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس بر دور  
بیم بسیار بود و بمانی که گوید این مست و تجل و تزیین بر آن عید مسنون و مستحب است اما لباس مشروط  
و عادت بشر نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عید الفطر آن بود که پیش از فروغ بیدگاه بچند خرام  
افتاد کردی و عدد آن و تر بودی یا سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت  
است که مفید تقویه بصر است که صوم مسعف آنست و حلا و موافق فرائض ایمان امت المؤمنین طوی و اگر کسی  
چیزی شیرینی و خواب خورد و تیرش آن بود که از امت ایمان نصیب نگردد و شیرین تر فرق طلب است و لهذا  
گفته اند که افطار بخیزی شیرین افضل است در عایت عدد و در هر چه عادت آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم  
و فرمود آن الله در تحب الله و در عید اضحی طعام خوردی تا امر اجبت نکردی و در حدیث آمده است که سیران  
نی آمد و در فطر نام خورد و منی در دردی تا ناز سیکندارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از افطار  
که چون در عید فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت تجلی فطر بقصد صیادت باقتضای امر الهی و اگر  
بجز اقتضای قصد بودی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر روز  
عید در وقت مشرعت اخراج صدقه بود که مخصوص است به کرام و چون اخراج صدقه فطر پیش از بر آمدن  
بصلطه بوده صدقه را آورد و اکل کرد و بصلطه رفت و اخراج صدقه اضحی چون بعد از فروغ بود که وقت آن بعد  
از نماز است فوج کرده صدقه داد بعد از آن بخورد و بعد از غسل آنحضرت در عیدین دو حدیث آمده یکی از فاک  
بن سعد که حدیثی بحضرت رسیده و بشهرت انجامیده است و غیر این یک حدیث از و  
شناخته شده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که غسل میکرد دویم الفطر دویم الفطر دویم الفطر  
و دیگر از یادین عباس اشتری که گفت مرفوعی را بر فعلی را که دیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شما  
دیدم الا که غسل نمیکند و در عیدین و محمد ثمان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و ما غیر این دو حدیث  
درین کتاب نیافتم و در کتب معتدله اصل حدیثی در مناسبات نقل کرده اند غیر از این عمر که در جامع الاصول انوطا  
آورده که بود عید الله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه بر رویید گاه شدت بیاضت وی نمی نمود و در

فصل در عید

متابعت سنت انصاری آن میکنند که حدیث درین باب صحیح است گزافا لولوی رضی الله عنه تکبیر میگفت  
 در نماز ده بجز این حکم در نماز نمی تنفیح عاید است و در تکبیر و طه و فطرات امام ابی حنین است اما اگر  
 سرگزاید یعنی نیست و آنحضرت بمصلی پاده رفتی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که سخت است بیرون آمدن  
 بعدگاه پاده و سوار نشوند مگر بعد از امام شافعی در آن گفته که رسیده است ما را نه زهری که گفت سوار نشد  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه در میدان و نه در خانه هرگز و نماز عید فطرا تا خیری کردی و نماز عید اضحی  
 زودتر گذاردی و همانا که حکمت در تأخیر فطرا آن باشد که چون صدقه فطرا یافته و طعامی هم بکار برده شد است  
 و بعد در پیش نه تأخیر باشد و یاد اجتماع خواند و در آنکه ضعیف است صیام رمضان که افق استعمال در سراج  
 باشد نیز راه یافته است بخلاف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بیست رسیدی در زمان  
 شروع در نماز کردی نه افغان بودی نه اقامت و نه ان لم یسجد و نه فعلی آنحضرت در تکبیرت عید فطرات  
 است و نماز و در شب عقیقه تکبیرت در رکعت اول پیش از قرائت و سه در رکعت آخری بعد از قرائت  
 و شایع ناسیگند که چون در تکبیرت عید روایات متضاد آمده و اخذ اقل کردیم زیرا که کبیرت دفعه ای در  
 در نماز خلاف معمول در شریعت پس از خدا یا قل اولی باشد که انی الهدایه و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 در مصلای عید نیز نبود و اول کسی که منبر ساخته و آن بن الحکم است و در وقتی که امیر مدینه بود و از جانب معاویه  
 و در دواتی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بنا کرد و از آن بن الحکم است از کل که خانه دی در چهار مصلی بود و  
 آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز فارغ شدی برخواستی ایستاده خطبه خواندی و اصحاب  
 کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز عید یعنی و فطرا پیش از خطبه سگزار و ابوبکر و عمر و ابی بکر  
 نیز همچنین میکردند و ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پنجم صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که  
 اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مردان بودند و قریبکه امیر مدینه بود و در فتح الباس می آمد که اختلاف کرده اند  
 آنکه خطبه پیش از نماز خواند کمیت مشهور است که مردان بودند و آنکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی  
 گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود و در اوایل نماز گذاردی بستر خطبه خواندی و در آخری بستان  
 و بعد که مردم بنهاری توانند رسید فطرا بن مصلحت خطبه تقدیم کرد و بر نماز و این مصلحت غیر از علنی است که در زمان  
 بخت آن تقدیم میکرد و علت تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم فطر نماز نشسته باشند خطبه را که در وقت  
 سبب نماز است نسبت بجهان که نه مستحق آن بودند و مرجع دشمنی قوی که نه الما این آن بودند و میکرد و میخوانند چنانکه

در حدیث ابی سعید خدری آمده است که گفت تقدیم بحجت آن کردیم که مردم انتظار استماع خطبه ای بزرگ  
احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً بگوید و بعد از آن بران موافقت نمود با بحجت این فعل بوی شهرت  
یافت و بعد از آن از ابن حجج از سر بی آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود و الله اعلم  
و در فتح القدر شرح ابن الامام بریدیه بگوید که اختلاف کرده اند در بنای سبب بخانه بعضی گفته اند کرده است  
و خواهر زاده گفته که حسن است و در زمان او مردی سست از امام ابی حنیفه که لباس بهر است و آنحضرت صلی الله علیه  
و آله وسلم که از بهمان راه که بیدگاه رفتی بهم بران راه بازگشتی بلکه براه دیگر بازگشتی و علمای برای آن  
وجوه نکات پیدا کرده اند که بعضی از آن با جمیع آن منظور نظر شریف باشد و الله اعلم و حق آنست که اگر در  
مسائل که در افعال آنحضرت بود مطابق برادر که آن تنگ است در وصول بران متعذر و گفته اند که بحجت آن  
بود که تا گوئی در القیام و مواضع و اماکن مختلف متکثر و اهل آن از جن و انس و ملائکه بر طاعات می آیند  
اهل بهر در راه سلام گویند بروی و شریف و ذواب این عمل شریف شود و حصول سعادت شریف بر و سلام  
بما آنحضرت بر سر دو طایفه که مفید و ناخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست و با آنکه برکات وی صلی الله  
علیه و آله وسلم هر در راه و اهل آنرا شامل شود و هر دو برابر فضل و برکت هر دو در حضور شریف متناهی و مساوی  
باشد و آنکه فواج رواج طیب آنحضرت است تمام کنند و یا آنکه حاجات فریقین را از نعم و استفاده و دسترنما  
و صدقه و صدقه و سرور و عیش و جمال جهان افزای وی و مانند آن فضا کنند و یا آنکه ظاهر و شریع  
و سلام هر دو در راه حاصل آید و ظاهر و ظاهر آنست و برکات آن در هر دو بحصول پیوند و یا آنکه اهل کفر و فحش  
را بشاید عزت اسلام و رفعت اعلام دین بکمال لفظ بهم الکفار و قتل موفرا بظلم غناک و اند و بکن گردانند  
و بر کثرت عزت لشکر اسلام و دلهای ایشان رغبت اندازد و تیرسانند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصل  
و جانبین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه واقع میشد بر حجت بسیار واقع میشد پس رجوع از غیران راه کرد  
تا آن نیز بر حجت یحیی واقع شود یا آنست که قبل از مدینه طهره خبری است و مصلای عرب و جانب  
غریبی است و از بخلا لازم آمد که رفتن بمصل از حجت یحیی بود و منزل شریف در وقت و وقت بمصل بر حجت  
شمال پس اگر یحیی راه رجوع میکرد که رفته بودند بصورت بر حجت شمال واقع می شد و آنکه صاحب  
مواهب لدیه گفته است که این محتاج به دلیل است ساقط است چه ظاهر آنست که اختیار آنحضرت را در ابتدا  
علائق یحیی باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال است و احتمالی اختیار یحیی است



[illegible]

اگر نازی سنوان بودی دستت را بحد علم علم بر منی الله و نه بدان یا نعم بلوی و قرب محمد زان نیرت یا  
 ترک وی آت را یا وجود علم صورت نیر داشت و گفته اند که مرا دام نام با که در زمان استقامت نازی نیست است که نازی  
 بجاعت خود صیانت دیگر مثل صلوة و سنوان نیست و الا اگر هر کلام تنها نماند نازی بکند و نضرع و نزاری  
 نمایند و طریقه و عباد استغفار یا نیوی بر پا دارند و درست است و حسن است و با جمله اعا و بیش فروید و ربای استغفار  
 خانی از انظار الی نیستند و بسیاری از طرف حدیث که مشتمل است برین خود صیانت و کیفیات بی ضعفی از پس  
 آنکه در امام ابوحنیفه رحمه الله علیه بخلاصه و مفصود آن که دعا هست تقار است و تجویز کرد نماز و اثبات  
 نمود جماعت خطبه و اشالی آن را اخذ با متقین و الله اعلم و نزد صاحبیه و اکثر ائمه اهل علم و علم در استغفار  
 همان است جماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف یا امام ابوحنیفه است و اکنون  
 فتوی در سبب خطبه نیز بر علی بنده صاحبیه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دعای استغفار  
 نضرع و اتمالی بسیار کردی و در تنهایی و انوار بر خاستی تا آنکه ظاهر همیشه سفیدی بغلبای شریف و در تنهایی  
 از سر مبارک در گذشتی و گفته اند که واقعه هر چند معتبر و مسکون و مطلب و توبه داشتن و تنهایی نزد صاحب  
 مشکوٰه از حدیث مسلم آورده که استغفار کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست  
 شریف بجانب آسمان یعنی بر داشتن و تنهایی از آنحضرت است استغفار انجام بود که باطن کفین شریف بجانب  
 زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه تعارف است و روشت دعا و دعایت الی و او و نیز مانند  
 این آمده و گفته اند که دعای چون بر آن مطلب سوال چیزی از جنس نهار باشد منجبت است که گردانیده شود  
 کفهای دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتی دست بسوی آسمان  
 جهت اشارت با طهای نایره غلب و فتنه و بلا و دست کردن و فرو داشتن قوت و غلبه صادره را و طبیع گفته است  
 که نیز تفادول است بقای حال چنانکه در تحویل و اداکه منقول و معروی است استغفار گفته اند که این تحویل و تقصیب  
 و اداتفا دل است برای تغییر حال و تبدیل امساک با طهار و تمکلی و فزاعی و بعضی گفته بلکه این اتشالی امر نیست که  
 کرده خدا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد که این چنین کن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفادول به شرط  
 تفادول نیست که بقصد و اختیار بود بلکه چیزی و فزاعی نه بقصد و اختیار و تمکلی واقع شود و از این تفادول گفته  
 اند اقبل در استغفار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چند بار بود یکبار سی و هفتی و در زمان شریفی صلی الله  
 علیه و آله و سلم پیوسته دعا و آنحضرت رفته بود و خطبه بود ناگاه از برای برخواست و فریاد کرد و رسول الله پاک

الملك و طاع العیالی فاع فیما یس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم اعتنا اللهم استغنا بس بریاست  
 ابراشی که بهما یارید تا همه دیگر پس آنهمان اعرابی باو گری و گفت یا رسول الله تدمم العباد و غرق المال  
 پس بر داشت دستهای مبارک را بر دوشی سپید کرد و آن حضرت طلال بنی آدم ز فرمود اللهم خذ النبیاء و لا یعلینا اللهم  
 علی الا کام و القلوب و بطون الا و یه و بهر سوسی که اشارت میکردی کشاد و ابراز آن مودود و دایمی پس یکشاد  
 ابراز مدینه می بارید گرد دیگر داد و دخی بارید و در روی قطره و بارید دیگر بیرون آمد و جلا تا واضح و ششع و  
 تبدل تمام چون بمصلی رسید بنهر بر آمد و خطبه خواند و این مقدار از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم  
 الملك یوم الدین لا اله الا انت تعلی یا رب العالمین انت الله لا اله الا انت تعلی یا رب العالمین انت الله لا اله الا انت العلی  
 و نحن الفقراء الخیرات و ما جعلنا منک لنا قوة و بلائنا فی حین دعا کرد و در نزول کرد و شریع و ساز  
 کرد و در کثرت نمازی اذان دینی افادت و قرأت بجز کر و در خواند و در کثرت ادلی بعد از خانه سج اسکت یک  
 الاعلی و در کثرت نایه بل آنک حدیث افاشیه چنانکه در روز عید و جمعه می خواند پس پیدا کرد و خدا انتیالی باری  
 را بر عدد و برین سخت بارید و آمدن مسجد روان خد سیلها و چون دید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مدین  
 و خرمین مردم در گوشه ها میخیزد و فرمود آنشد آن الله علی کل شی قدیر دان عبده و رسوله و این همان حدیث است  
 که نمک ایم است و مستغنا چنانکه گذشت بار دیگر استغنا کرد بر بنبر هدیه منظر و در غیر روز جمعه چنانکه بهتی در  
 دلائل النبوة آورده که چون باز آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از غزوه تبوک آمد و در خدمتی ازین شکایت  
 کردند از نقطه عرض کن فرمای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پروردگار خود را تا باران فرستد بر ما و باید که شفاعت کنی تو  
 ما را بر پروردگار خود و شفاعت کند بر پروردگار خود و آنحضرت و یکم همه شفاعت پروردگار کند یکست که پروردگار  
 تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو الصلی العظیم فرمود خنده میکند بر پروردگار تعالی ازین ترس و ناله و فریاد شما  
 اعرابی حدین میان ایستاده بود و گفت ای خنده میکند بر پروردگار ما فرمود خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز  
 کم نخواهیم کرد طلب چیز از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین سخن  
 اعرابی خنده پس بنهر کرد و دستها بدعا داشت و باران طلیعه تا هفته تمام بارید و حدیث مدین استغنا نماز  
 محفوظ و هر روز غیبت بلکه فجر خطبه دعا و بار دیگر در مسجد مدینه مطهر استغنا فرشته نه قیام بود و نه مود و نه در دعا  
 اکثر روز همین منظره محفوظ است اللهم استغنا عما ربنا طبقا عابدا غیر رایت نافعا غیر نصایر بار دیگر مدینه مکانی است  
 آنرا امجد الزیت بنویسند استغنا درین مکان ایستاده کرده دستها مقابل روی مبارک برده شسته تا آنکه از

سر مبارک بگذارد و در بعضی از عزت مشرکان پیشی گرفته و بر سر آب نزول کرده و مسلمان بی آب  
 باز و تشنگی بر سر نهال آب کرده حال خود را بر آن حضرت عرض کردند منافقان که اکثر ایشان از یهود و نصاری  
 مشرکان گفتند که اگر محبت غیر یهودی اند برای قوم استغفار کردی همچنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استغفار  
 کرد و زرد عصا بچرخد و از ده چشمه برآمد و هر چشمه جدا بجانب سبک که نام از لشکر اسباط که ده اند و ده فرقه بودند روان  
 شد چنانکه در بعضی قرآن مذکور است اینچنین بر سر رسید علی علیه السلام و آنکه در سلم فرمود که به چنین سخن گفتند نمیدانید  
 شاید که حق جل شانده شما را آب و برین سینه های مبارک بر داشت و دعا کرد و در زمان ابرایم پدید آمد که همان را  
 تا سبک کرد و بالان عظیم فرود ریخت و را در میان عظیم بسیدل گران متکلی گشت اینچنین راست که استغفار آن حضرت در آن  
 مذکور شد مشهور است و نیز در کجاری و سلم و ترندی با اختلاف الفاظ آمده است که چون قرآن در اسلام در کعبه  
 کردند و خود و دین در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد و بر ایشان دعا کرد و این آمده که فرمود  
 سنین کنسے يوسف یعنی قوطای همچو قوطای يوسف پس گرفت ایشانرا قوطی دعا که شدند و روی و خود و دین  
 مر و در آن و چهره ها استخوانها و مید و دیدند در جو آسمان چیرری را مثل و همان پس اوسیان آمد گفت یا محمد زاده  
 که ام یکتی ایضا که احرام ما این قوم تواند هلاک میشوند بخوان خدا را و در خواه از وی باران پس دعا کرد و بار بار  
 گرفت قوطی و تقصیر این قصه از تقصیر سوره حم از خان در قول حق سبحانه یوم نافی السما و الارض انکشف کرد  
 و گفته اند که ابتدای دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر قریش بار و در زمان آن سخن این استغفار بود و گفته اند که مشرکان  
 بر پشت آن حضرت در زمان صلی الله علیه و آله و سلم و حسن علی الکافین و المناقین و ازینجا معلوم میگردد که این  
 قصه در آنکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده بود ابو طالب بقول خود و در دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی است  
 انعام بوجه و الا سا بر وجه استغفار که خود شدند و در دنیا بودند ابو طالب در آن وقت نبود و بعضی میگویند که قول ابو طالب  
 اشارت است باینچنین واقع شده بود و درین عبد المطلب که استغفار کرده برای خویش و آن حضرت و آن زمان هنوز نبود و بعضی  
 مانند که قول ابو طالب باینست انعام بوجه و الا سا بر وجه استغفار یعنی همان در حال و بی صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی  
 است که اگر استغفار کرده بودند آن لاین یک و ادان تقضای رب تعلق ازینجا جیب لایسمان و این درین زمان بود  
 آن حضرت باین معلوم شد که تعریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بفرستادن علی علیه السلام و محمد و آل و این داستان را نشان بکتابه و در بعضی  
 دنیا و از آن در از آن حسی در دقانی و نمایی ظاهری را بطور ایاطه و بعضی آن حضرت است و بعضی آنرا میگویند که باین  
 شکر حق چون کنایه بار بار که اگر خدا را در گنجی پس پرورده است و از این نشان عالم العارف الله الکبیر میفرمود





و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت ابرهه یاری و موجب غیرت اندازی و انش را که در یک ساعت بان  
نورانیت و اهرت نظم و کسوف شدیم چنانچه قادر است و شغالی و العیاذ بالله که نور علم و ایمان آزاد میماند کشف  
کند و تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا در دهم ربیع الاول بود و درین  
روایت قول نمکنم که میگوند که قفن آفتاب نمی شود مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنانست و این برخلاف  
عادت بود و اگر گویند که در غیر این سه روز همالی است این سخن باطلست و الله علی کل شیء قدیر و وصل در  
صلوة اخفیه صلوة خسوف ثابت است بکتاب رسیده اما کتب قول حق سبحانه و اذاکنت فیهم نافت لهم الصلوة  
فالتقم ما یقیمه الایة و انیه اذا خرتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و اکثر ان یزیدکم و یقصر بعبادت  
به و رکعت و بعضی از این صلوة خسوف عمل کرده اند که در وی نیز قصر است تبرک بعضی اخیال و کیفیات چنانکه در  
سفر قم است و در عدد رکعت و بعضی شامل بر دو داشته اند امام ابو یوسف بر داتی و حسن بن زیاد از حنفیه  
و مرفعی از شافعی بر آنند که این نماز مخصوص برمان نبوتست بحجت احراز تفصیل نماز خلعت رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم در ظاهر مفهوم گرفته اند و اذاکنت فیهم همین است و نماز نزد جمیع را بلکه جواز است بعد از زمان نبوت  
و امامت صحابه پیش علی مرتضی و ابی موسی اشعری و صفیه بن ابیهمان رضوان الله علیهم اجمعین از بعد از  
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دلیل آنست و قید اذاکنت فیهم اتفاق است یا مرد و کنت انت او من یقوم  
مقامات است چنانکه در کتب سید و صفیه بن ابیهمان رضوان الله علیه و آله و سلم و اذاکنت فیهم باین کیفیات  
ثابت تا کید و محافل است بر نماز که هیچ وجه عذر در آن گنجایش ندارد و نماز خسوف از آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم بر وجه متعدد و صحیح و ثابت شده بر وقت مصلحت وقت و ملا خطه حضور عدد و هر یکی از آنکه در جمعی  
از آن وجه اختیار کرده و نماز امام ابو حنیفه از آن وجهی است که در کتب است با جمعی از این عمر مروی  
شده است و اگر بخواهیم ذکر کنیم موردی باشد گفت این عمر رضی الله عنهما اگر دیم با جمعه پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
و پیغمبر پسین مواجبه شدیم وصف بجهت ایستادیم ملا تقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
تا نماز گذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد و طایفه از صحابه با آنحضرت در وی آمد و طایفه دیگر در شیمان  
پسین که در کتب در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بآن طایفه که باری بودند و سجده کردند و سجده بستر نشسته  
و طایفه بخیانی آن طایفه دیگر که نگذاشته بودند و طایفه دیگر که پس رکوع کرد و آنحضرت با ایشان یکپاره رکوع  
و سجده کردند و سجده بستر سلام داد آنحضرت و ایستادند هر یکی از این دو طایفه و نگذاشته برای خود رکعتی نباشی

صل  
و صلوة  
و رکعت

آن که در آنکه با آنحضرت نگزارده بود ما این ترجمه بلفظ بخاری است و در روایاتی که ثبت شده است نیز همچنین آمده و با اختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق از حق است بلفظ قرآن و در روایت این مکرر تصریح یافته و در کدام نماز بود واقع نشده و لیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت از نیت است و لیکن در شهر خفی عامه است که در سفر باشد و در حضر صلوة خسوف جایز است و این گفته اند در نماز شامی خواهد بود باشد یا قصر سفر امام باهر طایفه یک رکعت بگذارد و در غیر شامی اگر رباعی است باهر طایفه دو رکعت و در مغرب با طایفه اولی دو رکعت و دوم یک رکعت و در شب امام احمد و شافعی نیز همین است از جهت عدم قولی در سجاده و از آنکه گفتیم که از اول او دانسته که این است آن در حضر قیاس باشد و الله اعلم و نیز و امام مالک بخمس سفر است و در وجه دیگر نیز در کتب احادیث متعدد طرق در روایات صحیح و کذاست و چون غرض تفصیل آن چندان متعلق نبود و وجود نماز خسوف باین وجه مدین آن خزان بخت نادر خواهد بود و همین قدر اقتضا و انشاء و این برین تقدیر است که حال را قیامت صلوة باین پنج صورت پذیرد که دو رکعت و اگر خوف زیاده بود و دایره محال تنگ مگردید که از اندر بر وجه کوفت اند سپاه و سوار بر کعبه و سجود با پا و اشارت و در بعضی طرق حدیث اینست که مذکور شد تصریح باین معنی مانده شده و اگر مشغله جنگ جبری واقع شود که گذاردن نماز ممکن نباشد خدا گفته چنانکه در غزوه خندق واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم جلسوا عن صلوة الاوسطی صلوة العصر و لا یصلوا الا بعد یتم و قیومیم تا اگر حالت بختاب و این سبب آنکه در غزوه احد و غزوه خندق و در وقت نماز آنحضرت رسید صلی الله علیه و آله وسلم از شکستن دندان شریف و خون آلوده شدن روی مبارک و خیر آن و آنکه در ایشان میگفتند اللهم اغفر لعم فانهم لا یعرفونی چه آنجا در حق خاصه شریف بود و اینجا در حق عام و حق دین بود و در حدیث چهارم آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان می آید و می پاره پاره دیگر و هم ایشان از او گفتند که ایشان از نمازی است که محبوب تر است بر ایشان از احوال و اولاد آن نماز حضرت در آن وقت بر ایشان بود که گفت جبرئیل آمد و این خبر را بحضرت رسانید پس بگذارد آنحضرت نماز خوف صلی الله علیه و آله وسلم و صل و عبادات سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آداب سفر و ادعیه و اذکار که در وقت رکوع داخل و نزول و اذیت رجوع و بطن از حضرت وی مروی است در کتب مذکور است آنچه اینجا مذکور دیگر و در مسئله است که گفته اند و لیکن جمع اما قصر که نماز چهار کافری ملا و رکعت گذارد و متفق علیه است میان علماء است و همگی را کافری نیست و آن لیکن نزد خفیه قصر غیریه است و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گذارد

در روایات نیز

و در نشاندن اول نیست جایزی افتد و اگر نشست نماز فاسدست و در سبب مالک نیز همین است و در شافعی  
 رخصت است و چهار گذاردن نیز جایز است و ثابت نشده است از آن حضرت که وقتی نماز را برای در سفری تمام  
 گذارده باشد و در پیشی که مردی است از ارام المؤمنین عایشه که آن حضرت هم قصر میکرد و هم تمام و اقطا میکرد  
 و میام بصحت نمیپرسید و هیچکس از صحابه غلام چهار رکعت نگذارده مگر امیر المؤمنین عثمان که در آخر ایام  
 خلافت خود در موسم حج چهار گذارد و آنرا از جهات کرده اند و میگویند که در سبب عایشه نیز همین عادت  
 شریف بود که در سفر نماز فرقی انگاشته کردی و مخففه فائدت که در سفر سنت گذارده باشد پیش از فریضه  
 و نه بعد از فریضه مگر در رکعت سنت فجر و نماز روزگذازدی سنت بعد از ظهر نیز مردی است و از جانی از  
 صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند اما این عمر گذاردی اگر چه در بعضی روایات گذاردن  
 از وی آمده و نیز آمده که اگر کسی گذاردی هیچ نکرده و پیش گفته اند که اختلاف در سنن است اما بعضی نیز  
 خلاف اینست و آن حضرت نماز شب را ترک نکردی اگر چه در سفر بودی و گاهی نیز ترک گزاری با یا نه  
 نیز گذاردی و منتقل نیست مرکب با یا نه جایز است به شرط که در وقت استقبال قبله در وقت تحریم و وقتی  
 در راه تنگ میرفتی و یا صاحب کوچه و بالا باران می بارید و یا یان گل دلائی بود پس در آن وقت نماز  
 پس از آن گفت و تنگ میرا کرد و هم بر آن عمل پیش رفت و با صحابه نماز گذارد با یا نه و اگر دانید چه در سبب  
 ترا ترک و این یکی از مواضع است و گفته اند که آن حضرت بنفس نفیس خود اذان گفت بعضی گویند خود تباد و این  
 هر اذان است و در بعضی روایات بسج نیز آمده که فام المؤمنون فاذن و اما جمیع صدقش آنست که چون  
 رحیل پیش از اذان واقع شدی نماز را تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی  
 میان ظهر و عصر و این را جمع تاخیر گویند و اگر در وقت ظهر پیش از رحیل در آمدی و در شب گاهی نماز ظهر گذارد  
 و سوار شدی بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی در صورتی جمع واقع نشدی  
 در بعضی اوقات ظهر را با عصر جمع کردی و ظهر دو گذاردی انگاه سوار شدی و این را جمع تقدیم نامند  
 و در سبب و نشانی همچنین بودی یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی و وقت مغرب در راه در آمدی نماز  
 مغرب را تاخیر کردی تا در وقت نزول غروب و غشا جمع کردی جمع تاخیر را در وقت مغرب پیش از رحیل کردی  
 مغرب و غشا هم دو با هم جمع کردی و سوار شدی جمع تقدیم بدانکه دو احوال است جمع بین الصلوات واقع  
 شده در بعضی اصوات مطلق و در بعضی مقید بحال سیر و در بعضی مقید در سیر یعنی تجمیل در سیر و اینهاست

اختلاف ملاک تا این که چون جمع بعضی قایلند علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان است و بعضی مخصوص  
میدانند بحالت سیر نه نزول و میگویند که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع  
کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مردی نیست یعنی بصورت جد و جدی و در آن مخصوص گردانید  
در فتح البکاء میگوید که مشهور از امام مالک آنست و نیز بعضی مخصوص میدانند بحالت غذا ندادن و نیز در بعضی جایست  
جمع تا نیز تقدیم و این در سبب از امام احمد نیز در وقت ملا سیر و مشورت و جوارت مطلقاً و در فتح البکاء  
میگوید که مروی از امام مالک نیز در جمع تاخیر است نه تقدیم و نیز امام ابو حنیفه تاخیر نیست مطلقاً و در فتح البکاء  
که تاخیر است و اوقات نامرغوبی است و ثابت و ثابت که هیچ شبهه را بوی لازم نیست تا آنکه تاخیر نماز وقت و تقدیم بر آن  
کبار بر خورده اند امام محمد رحمه الله علیه در معطای خود می آرد که سیده است باز از ابن کعب که در وقت یکایم در آن  
و نیز که در ایشان از آنکه جمع کنند بین الصلوات در وقت خاص و یا تا آنکه در وقت خاص صلواتین در وقت  
و احکامیه است از کبار مروی آرد که روایت کردند از ابن خیر ثقات از علامه ابن الحارث و وی روایت  
کردند که در وقت تعیین اوقات تطهیر است و متواتر بین محاض نشود و در اخیر احاد و خلاف انظار و قصر  
در سفر که بعضی فرآنی ثابت شده اند بخاری و مسلم از عبداللہ بن مسعود می آرد که گفت ندیدم من رسول  
خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گردیده باشد هیچ نمازی را در عمر وقت خود گرد و نا مرغوب و عشا را که جمع  
و میان آن تا نیز دفعه و در احادیث صحیح ظر و ظر و در غزوات نیز آمده و این جمع از جهت تناسک و بود  
نه سفر و نیز وقوع فعل آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دائمی نبود بلکه آنجا بدان تصریح در احادیث واقع شده  
در غزوه تبوک است و ثابت نشده که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که هر گاه دلالت بر دوام  
استمرار دارد که حقیقتی فی موضوع و در جامع الاصول بر حایت ابی داؤد و الزابین می آرد که گفت جمع نکرد  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و الزابین نیز می آرد که در وی  
بسیار از این جمع نکرد و مگر یکسبب که غیر فوت روز و بودی از جای نه سبب آنجا برفت و در روایتی نکرد و الا یکبار  
و بار و از ترندی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکردید در راه و در راه از صلوة  
سفر کمتر از دفعه و اما و بیش جمع تقدیم و اصلاح اقل قلیل است و در روایات صحیح بخاری اختلاف است  
و بعد بسیاری از آنکه همان قایل نیستند پس تا ما را جمع تاخیر در بعضی ایام و تا ویش است که مراد  
جمع بین الصلواتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تاخیر کرده شود

تأیید را و گذارده شود و راول وقت آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بطایر صورت بیعت نه  
در حقیقت و معنی و اطلاق هیچ بر مثل اینصورت که ضعیف در جمع در سفر تقوی میکنند حساب استماع در حدیث  
خمس نیست خمس آمده است قدر و اگر چه در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین است که جمع بیکر و در بیان  
ظاهر و در وقت و میگذرد و در وقت عصر محمد بن برین است از جهت دلالتی که ذکر کردم و تحقیق روایت  
کرده است ابو داود و از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد و میر میگردید و بعد از غروب  
آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزدی میگردید و میگذارد و مغرب را پس می طلبید طعام را  
و قش میگردید و پستر میگذاشت و عشاء را و از حال میکرد و میگفت اینچنین میکرد و رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم و امام محمد در موطن خود میگوید که رسیده است با این عمر رضی الله عنه که میگذارد و مغرب  
را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق بر غلاف روایت مالک که گفت حتی غایب الشفق و در جامع الاحوال  
از ابی داود و از شافعی و عینی آمده که گفت مؤذن این عمر الصلوة گفت این عمر سیر کن تا قبیل  
غروب شفق نزدی که در گذارد و مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غایب شد شفق پس میگذارد و عشاء را  
پستر گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون در قبیل می آمد و او را امر میکرد و چنانکه من کردم  
و در روایتی بازنشانی آمده حتی اذ کان آخر الشفق این روایات است که تاظر اند در جمع بطریق  
پندرسب امام ابو حنیفه است و ظاهر آن چنانکه در روایات عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر  
تا آخر وقت و قبیل راول همه آمده و امام ابو حنیفه و احمد و جمع کرد با جمع بمعنی تاخیر اختیار کرد و احتیاطا  
لما قلنا الوقت مشق این اکثر در فتح الباری گفته که بعضی شافعی گفته اند که ترک جمع افضل است و در  
روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فصل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نفس را برای جواز بود و الله  
اعظم تنبیه آنچه گذشت در جمع بین الصلوات هر سال را بود و اما جمع مقیم در نزدی گوید بعضی الله تا بصین کج  
بین الصلوات هر روز یعنی از رفته اند و این قایل است احمد و شافعی و بعضی گفته اند که جمع در وقت و این قایل است  
شافعی و احمد و شافعی و قایل نیست شافعی و جمع هر روز را در این عبارت نزدی است و از این عبارت  
چون آنکه گفت من جمع بین الصلوات من غیر عذر و قدرانی با این الواجب الیک عذر علی بنیست نزدی که هر روز  
است که جمع کرد و نشود بین الصلوات هر روز عذر و عذای و صلی در نماز چهاره سبیل کتاب البخاری  
و احادیث و آمده و آداب و حدیث آن بسیار است از فضیلت هر روز و آداب آن و آداب عبادت و آداب

آن و آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم برای عبادت روزی معین نبود بلکه در جمیع اوقات در شب  
 روز عبادت فرمودی چنانکه در مردم تعارف است که در شب نباید که بخوابد و در روز شنبه و سه شنبه مثلاً  
 عبادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه آورده که ترک عبادت روز شنبه مخالف سنت است و گفته است  
 که این بدعتی است که طایفه یهودی آنرا پیدا کرده بعد از آن در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که با دشمنی  
 بیمار شد و آن طایفه الزام بلازمت خود کرد و گفت اگر بپردن رود و گوش نزنند پس این یهودی خواست  
 روز جمعه رخصت طلبیده تا روز شنبه عبادت آنرا ترک درین یهودست از دست نبرد پس عرض کرد که روز  
 شنبه بر سر بپایزاید آنکه در روی خوف هلاک بیمارست پس با دشمن از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بجهت در پیشتر عبادت کردی تا امام احمد و ابو داود و از زید بن ارقم آورده اند گفته است  
 عبادت کرد مرا بنی خرا صلی الله علیه و آله و سلم از درو چشم که داشتیم و گفته اند بنی این حدیث صحیح است و درین  
 حدیث روایت بر کسی که قایل است که عبادت از مرد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بهیمنی و  
 طبرانی نیز نقلی کنند که سه چیز است که در روی عبادت نبود در چشم و در نعل و در دندان و این حدیث  
 ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمیت احسان کردی با مردمی که در یاد و قبر دقایت نافع بود  
 احسان کردی با قاری و اهل دی تبغیت و طعام و تقه و احوال و تجنیز و تکفین فرمودی و با جمیع صحابه  
 نماز کردی و آمرزش خواستی و بعد از آن بمهره شده بعد از رسانیدی و با صحابه بالای قبر اوابستانی آوردی  
 و عا کردی و تثبیت او بر کلمه ایمان و جواب و سوال و شکر و ذکر و خواسته و قبل او را نماز و تقه کردی و  
 بسلام و دعا که بموجب حصول روح و راحت و شمول رحمت و مغفرت است مخصوص گردانیدی و دینی عادت  
 صحابه آن بود که چون شخصی بمهر شدی و بموت مشرف گشتی آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم دعوت  
 کردند پس حاضر شدی تا حاضر روی وفات کردی و تجنیز و تکفین کردی و نماز گذاردی و تشیع چهاره  
 تا بقبر کردی چون صحابه دیدند که در این مشق تمام است بران اختصاص کردند و چون شخصی وفات کردی اعلام  
 کردند تا تجنیز و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که این هم خالی از مشق نیست بیست را تجنیز  
 کردند و آنحضرت را آمدند و بر روی نماز کردند و در نماز اوقات اگر شب بودی یا نافی و دیگر برای نماز تجنیز  
 خبر میکردی یا خود نماز میکردی و دفن میکردی پس آنحضرت بیست و یک قبر آورد تا سیکر و در او اهل  
 چنان بود که چون میت را یاد کردند سوال کردی که بروی دینی هست یا نه و چیزی نگذاشته که بماند

دین وی میکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بخود میگرفت دین او را ناز میکرد و الا  
 میفرمودی صحابه را که نماز بکنید بر او خود و خود نمیکرد و چون فتح کرد خدا متعالی بر وی صلی الله علیه و آله  
 و بلاد و قوسه کرد و در اموالی میگذاشت و در نسیب میداد دین و میفرمود که هر که مالی گذاشت از برای اهل  
 و عیال است و هر که دینی گذاشت با همایانی عهده آن بر من است و در نماز جایزه گاه چهار تکبیر گفتی و گاه  
 پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که منع میکنند از زیاده بر چهار تکبیر شنیده است  
 شده است که از نمازی که از آن حضرت گذارده چهار تکبیر بود و در از هم بر من افتاد و احب بار نماز در باب  
 اربع تکبیر است مستفیض و مشهور است در روایات کثیره و طرق متعدد ثابت گشته و ابن عباس رضی الله  
 عنهما هر دو است که ملائکه چون بر آدم سلام الله علیه و علیه نماز کرد و چهار تکبیر گفتند و گفتند نه و منکلم یا نبی  
 آدم رواه الحاکمی المستدرک و ابوالنعمان فی الحلیه و بدو سلام از نماز بیرون آمدی و این مذاهب امام  
 ابوحنیفه و شافعی است و گاهی بی یک سلام اقتضای کردی و مذاهب مالک و احمد این است و بروایتی از حسن  
 و دو سلام است و در جمیع الجوامع از فعل علی مرتضی آمده که یک سلام میداد و از صحابه دیگر اینچنین آمده  
 و در سه و در چهار تکبیر بر داشته و مذاهب شافعی و احمد انبیاست و در وی است از فضل بن عمر و ابن عباس  
 در این ثابت و ان امام مالک سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم  
 رفع در باقی و مذاهب امام ابوحنیفه همین است از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث مختلفه  
 در نیاب آمده است شاید گاهی اینچنین بود و گاهی آنچنان و صاحب مفر السعادت گفته است که در باب  
 رفع یدین در تکبیرات نماز جایزه چیزی صحیح نشده و الله اعلم و در فراه فائده بعد از تکبیر اول نیز آمده است در شیخ  
 ابن الهمام در شرح هدایه گفته که فراه نماز جایزه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت نرسیده و لیکن  
 در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی رضی الله عنه قول او  
 نقل کرده و در بعضی روایات قرأت فاتحه الکتاب و سوره جبر اروی و تفسیر شده و گفته اند که چه تقدیر  
 تعلیم بود تا بداند که گفت بود شاید آنکه تخرج یا یعنی نیز در حدیث آمده و مذاهب شافعی و احمد و حق نیست  
 و مذاهب امام ابی حنیفه و مالک و ثوری بر خلاف انبیاست و از صحابه نیز درین باب اختلاف بود  
 و گاهی گفته است که خواندن بعضی فاتحه و در نماز جایزه لطیفی تا دو یا بدون بر دو فقرات و از کلام  
 شش ظاهر میشود که اگر بر نیست تا بخواند نماز جایزه است و از کلام فتح الباری چنان مفهوم میشود



تأییدین بقرة فائده شریعت است نه وجوب لیکن کرمانی گفته که واجب است و در نسبت که در کلام این  
 هاست واقعه هر لایقه مسکو که در دین است و گفته که نزد ابی حنیفه و مالک واجب نیست و آنچه مخیر است  
 از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز میت میخواند نیست اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اوف  
 عنه و اکره نماز و وسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و البرد و نقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابيض من  
 الدنس و ابدله دارا خیرا من داره و اهلای خیرا من اهله و زوایا خیرا من زوجه و ادخله الجنة و اعذه  
 من عذاب القبر و من عذاب النار و این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی از عوف بن مالک کرده اند  
 که گفت نماز میگردد در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر جنازه پس یاد گرفتند از دعا و این را و میگویند عوف  
 که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن جنازه خواند آن را نزد مردم  
 که کاشانه این مرده من بودی و الا ان خواندن این دعا معصیت است اللهم اغفر له و میتنا و غیر ما و کبریا و ذکرنا  
 و اتنا ما و شاهدها و عافا اللهم من اجبتنا فاجبه علی الاسلام و من توفیتنا فتوفه علی الایمان اللهم لا تخرسنا  
 و جزنا و لا تضلنا بعد و در روایتی و الا تضلنا بعد و در بعضی روایات زیاده اللهم ان کان محسنا قریبی  
 احسانه و ان کان مسیئا فاجبنا و من سیدنا فخره الموعظ عن ابی هریره و در نماز بر اطفال زیاده میکنند این  
 دعا که اللهم اجعل له فرقا و ذرا و اجعل له شافعا و مستجبا و چون نماز جنازه را آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز  
 کردی یکبار بویاز یکبار و در هر دو دینی چهار سوره روز یکبار یکبار که در دو حدیث یحیی بن یحیی و افشده است  
 و بعضی میگویند که جایز است تا منقح نشده میت و آنرا القدر بر سه روز که ده اند و نزد بعضی تا سخن گفته  
 و این تا یکماه بیشتر احوال دارد و فقها عدین مسئله نیز اختلاف دارند و بعضی این را از خصائص آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم دارند بدان حدیث که فرمود قبور معلومت بطلت و نماز من منور است اگر او  
 و صواب آنست که عام است و بعضی گفته اند آنکه نماز نگذار ده دفن کرده شده است و میت است و الا  
 فلا و آنحضرت بهاره جنازه پیاپی دفن فرمودی و ابو داود و دارقوتیان رفی الله عنه آورده اند که گفت آدم  
 را با جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حمله از سواران را بهر او فرمود شرم ندارند این حمله  
 که ششگان خدا تعالی بر پاسبانند ایشان بر پشت دواب و در روایتی مرابی داود و در آمده است که آورده  
 نزد آنحضرت و این سوار شود پس ابا و در آنحضرت از سواری و چون برگشت سواره آمد و با جنازه را  
 فرو نهادند و فرموده اند از شرم جنازه فلا تجلسوا حتی توضع و در روایتی نمی نشست تا آنکه در یکباره

میشد و نیز اختلاف است که سبب نسی است در و بنال خانه پایش نزد امام ابوحنیفه مشی است خلف  
 نبانه و نه سبب ادعای نسی همین است زیرا که اگر او فعل است در تفکر و القاد و لوری و طایفه دیگر گویند  
 هر دو بر او است و الکی و شافعی و احمد و حماد گویند پیش چهار نفر من الفصل است زیرا که قوم شافعی  
 و شافعی تقدم میباشند در ادوات و در حدیث نزدی از انس آمده است که آن حضرت را ابو بکر و عمر پیش جنازه  
 میفرستاد و متقی از علی است رضی الله عنهم که از این میرفت و در حدیث دیگر آمده است که راکیب از خلف  
 رود و پیاده هر طور که خواهد مشی کند و پس پیش و بین و پس از آن حضرت بر سر جانبی نماز کند و پس از آن  
 صحیح شده که بر نجاشی که در حشره مرد نماز گزاروی و گفت بھاب بر ادوی از آن شناساده بروی مساز  
 گذارد و پس بھاب آمد و نماز گزارد با بھاب و بکیر گفت چهار کسیر و بر مؤثبه پیشی نیز گذارد و در وقتی که فرود  
 تبوک بود و معاویه در مدینه ایس خبر بیل آمد و خبر کرد گفت یا حضرت آما دوست میداری که طی کنم برای  
 تو زمین و بگذاردی بروی نماز فرمود نعم پس نزد جبریل علیه السلام بازوی خود را بر انداخت هر دو دست  
 و تل که در میان بود برداشت عیاب از میان دور روایی برداشت سر بر او را و در نزد آن حضرت پس  
 گذارد و آن حضرت نماز بروی و دو نصف از ملائکه خلف وی و در هر نصف هفتاد هزار نفر شمس پس بکثرت  
 که بچه دریافت وی یا جبریل این در جبراکت بدست داشتن دی قل هو الله احد و خواندن وی آنرا  
 و ساد و رفت و نشست و برخواست و قضا و نماز بر عیاب اختلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند  
 نماز بر عیاب مطلقا مسته است و ابوحنیفه و مالک بالقاضی میکنند و بعضی تفصیل میکنند اگر سبت در  
 شهری وفات کرده که بروی نماز گذاردند اند بگذاردند و اگر گذاردند اند فرض ساقط شده حاجت نیست  
 و بعضی میگویند که جواز آن در روزی است که مرده است در آن روز یا نزدیک آن نه بقدر طول  
 عهد و خفیه و الکیه که قابل اند بجمع مطلقا از قصه نجاشی جواب میدهند که کثرت بر آن حضرت علی الله  
 علیه و آله و سلم جواز نجاشی در داشته شد پره ازان یا آورده شد جازه وی و حضرت رسول  
 بطریق طی اصل پس نماز گذارد بروی دوی و مردوم دیگر ندانند پس چنان شد که نماز کننده بر  
 جنازه که اما پیش می بیند و قوم نمی بینند و نیت خود جایز است باتفاق این نیز از آنجا باشد چنانکه  
 در قصه معاویه پیش آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص نجاشی است و این تفصیل است بقدر  
 پیشه و نیز آمده است که نماز گذارد بر جعفر بن ابی طالب در مدینه عارثر و جعفر بن ابی طالب را که در نزد معاویه

شیرین گشتند و گویا از بلند نگروی و بران نماز سنگ و خشت و غیر آن کردی و گنج دگر سخت نکردی و الا که  
گور عمارت و قبر نساختی و این مجرب است و گفته است و کرده که ذاتی سفر السعادت و در طالب المومنین گفته است  
که مباح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ و علماء مشهور تا زیارت کنند ایشان را مردم را شتر  
یا بند در آن و خشت بینند در سایه آن نقل کرده است آنرا از معراج شرح مباح و گفته است  
که دیدم بنیاد قبر که عمارت کرده شده است خشتی تراشیده و تجویز کرد آنرا اسمعیل زاهد که از  
مشایخ فقهاء است انتی و رخصت کرده بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشان است دگر کردن قبور  
شافعی رحمة الله علیه نیز مبرور است و نهی کرد از بی سبب کردن قبور شستن بآن فایده است که آنحضرت در  
دیگر در میان کورستان فطین حضرت فرمود بکس تعلین خود را و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابوالحسن  
اسدی آورده اند گفت مرا علی رضی الله عنه بفرستم ترا بر چیزی که فرستادم بران خبر سوختند و گفت برد  
گذاشتیم تشال لکن آنکه محرمی نقش و صورت ادا و گشتار هیچ قبر بلند را اگر آنکه است کمی و غیر مبسم باید و  
بلندی او همان قدر که خدا کرد و از زمین و معلوم گردد که آنجا قبر است تا باطل مال کرده نشود آنرا و شستن  
شود بر روی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و صاحبیه نیز زمین برابر است و ستم و سنگ زدن  
سرخ بران چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب باشید بر قبر سیر خدا بر آبیم و چند بر روی سنگ زدن با  
درد حدیث صحیح آمده است که چون عثمان بن مظنون را دفن کردند روی او را با جامه جین بود که بعد از حجت  
پدید نمود کرد آنحضرت سنگی گران برداشت و چون آن سنگ پس گران بود استینا با لید و نیز در حمله کرد  
و برداشته بر سر فرو نهاده و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود لعنت کند خدا بر آنهایی که بعد از  
آنکه گفته قبور انبیای خود را مساجد و لعنت کردند ذاتی را که زیارت قبور را فرمود و بعضی گفته اند که این منع  
و لعنت و را دل بود و بعد از رخصت رندان نیز داخل اند که منع از جهت قلت هر و کثرت جزع و فزع  
ایشان است و جزع از فزع بر قبور ممنوع است مگر آنکه در سایه آن کاری کنند یا نزدیک آن ایستند  
و نماز کردن در حاکمیت کرده است و بعضی در قبر نیز مکرده دارند عادت ثلث آن بود که گزشتگان را  
زیارت میکرد از برای دعا و ترحم و استغفار و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمودند که زیارت  
اولی قبیع را یا قیام ایشان را و دعا کنند و استغفار نماید و آن در ثلث لفظ شعبان بود چرا که گذشت و ثلثین  
زیارت که برای این معنی بود بی آنکه از کتاب بدعتی و کردی در آن راه باید سبب مسنون است و در باب

آنکه که آنحضرت فرمود که هر که زیارت مالکین خود کند یا یکی از آنان در هر روز عجب آمرزیده شود و اگر در آن وقت  
 شود صد بار استغفار و تصدیق بر ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گویان را ببینید بگوید یا علی السلام علیکم  
 اهل الله یا من المؤمنین و المسلمین و انما انشا را علیکم لا حول و نه آمده است که آنحضرت تعبیری که در و نیز فرموده  
 بود و گذشت پس روی مبارک بجانب آنها آورد و فرمود یا علی السلام علیکم یا اهل القیوم یعنی ای خداوند و لکن آنهم سلفند  
 دشمن بالا تر و در خواندن اینها اگر کسی در سوره اخلاص یا زوره یا روضه مؤمنین و فاطمه و پس در مبارک نیز بخواند و انوار  
 آنکه است دعوت نیز فرمود که برای سبب جمع شوند و در آن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیبت و این  
 بجز بدعت است نه برای تفریق اهل سبب و جمع و تسلیه و سبب مردن ایشان راسته و سبب است اما این اجتماع  
 مخصوص روز سوم و آنکس که در وقت احوال بی وصیت از حق نیامی بدعت است و حرام است  
 و حد لغزیت تا سه روز است و بعد از آن مکرره و بعضی تا هفت روز و بعد از آن نیز کرده اند و بعضی گفته اند که لغزیت  
 سبب حافظه روز است و لغزیت مایب یک روز و لغزیت جز یکبار نباید کرد و اگر کسی عن این حقیقه در  
 قرآن خواندن بر سر قبر اخلاقی است مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچه آنکه قبر اگر در گذشته و بر سر  
 بخواند مکرره است و شیخ ابن الهمام در شرح مبارک گفته که اختلاف کرده اند و در شان فارسیان با خواندن  
 بر سر قبر مردم که است و اما در علم و دعوت نبوی که اهل سبب برای کسانی که تبریت بیایند طعام کنند و در  
 بعضی کتب گفته اند که اگر از وقت اهل برای بیایند کنند که از راه دور بیایند و بکشت طویل کنند یا بر سبب  
 نه دیگر از برای سبب و همسایه های او میفرمود تا برای اهل سبب طعام فرستند چه است استعمال  
 نصیبت مانع است و ایشان فرصت طعام بختن و تهیه آن ندارند چنانکه آنحضرت نیز فرمودی جعفر بن ابیطالب کردم  
 خانه شریفی فرمود پس از برای آل جعفر طعامی که پیش آمده است ایشان را چیزی که شامی و مانع است آنان و  
 اختلاف است و در حدیث این طعام هر غیر اهل سبب را گفته اند اما که مشغولند به تمیز و حق سبب جایز است  
 و صل او صحن روایت و روایت سبب اینها را است غیر از این که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در  
 روز شب بطریق و طیفه میگرد و مانند از سوخته و غیر آن زیرا که چهار کت پیش از عصر را در روایت ذکر  
 میکنند و حال آنکه آنرا از سوخته است نمی شود و با وجود آن بعضی اطلاق مواظبت بر روایت کردند پس مواظبت  
 را حمل بر اعم از معنی تا کی گفته چهار کت عصر نیز از سوخته است دارند اگر چه در نه کت از آنجا خود باشند و  
 مکررات هم در دیگر تیره بسته چنانکه معلوم کرد و لیکن این سخن سخنان مشهور است و در روایت معنی دوم معتبر

صحیح  
 است

[illegible]

آنکه است که همیشه میگردد و در وقت نماز عصر تا این عالم رفت و آمد کرده و نماز بود که در وقت  
نگردد آنحضرت در سفر و حضر و در پیش از صبح و در وقت بعد از عصر و میگردد آمدن از آنجا که در آنجا نشسته بود و نماز بود  
را عزوجل و احادیث و روایات بطریق متعدده آمده و هیچ و آنکه آنرا از آنحضرت و در حدیث نیست مگر آنکه گفته شود  
که این از حفاظ این آنحضرت بود ولی الله علیه و آله و سلم در حق خبری کرده چنانکه در حدیث است باری داد و آمده که  
میگردد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وقت بعد از عصر و آنی میگردانان انسان و در حدیث است عموم و حال  
را و آنی میگردانان و در روایاتی آمده که این در وقت را در خانه شریفه میگردانند و در حدیث است که در وقت بعد از عصر  
و در حدیث است که در وقت بعد از ظهر نیز آمده و در حدیث است که در وقت بعد از ظهر نیز آمده و در حدیث است که در وقت بعد از ظهر  
مردی است که کسی که فاضلت کند بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر از آنکه در آنجا نشسته بود و نماز بود  
دو رکعت و مشیخ این امام میگویند که اختلاف میکند از این عصر که این غیر تعیین شده اند یا آنرا است و در حدیث است  
بنامی الامتوان که در تسلیم آمده بانه در روزین و در حدیث است که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر یک ساعت یا دو ساعت  
حاصل شود و در حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است  
بود از طریقت و این صادق با بود و را تا از آنجا نشستی گفتند بنده مسکین عن الله علیه و آله و سلم که این چهار  
رکعت و برای حدیث است چنانکه در حدیث است و در حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است  
عصران میرالمومنین علی رضی الله عنه آمده که گفت میگرداند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه در وقت  
رواه ابو داود و غیره مردی است از وی رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگرداند  
پیش از عصر چهار رکعت فصل میگردان میان آنما که در حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است  
بهوشین راه القری مدی نیست از این غیر رضی الله عنه از آنجا نشستی گفتند بنده مسکین عن الله علیه و آله و سلم که این چهار  
نماز تجلی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را و در حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است  
طایفه کرد این نیز میگردان میان حدیث خود و از حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است  
بار و در حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است  
در حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است  
پیر و الله علیه و آله و سلم که در حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است  
راه القری مدی و کما فی حدیث است که در حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است که در حساب کرده شود از این بانه زیرا که در حدیث است

و سلم از آن را در کتبین بعد المغرب تا آنکه مشرق شد شامل سجد رها و بعد او در راتبه غسانه و در وقت است بعد از وی و از عالیه آمده ریحی الله عنهما که گفت بگذارد آنحضرت غسانه اگر کسی در آن وقت است بنماید که بگذارد چهار رکعت بگذارد و این مانند گذاردن چهار رکعت بعد از ظهر که با کعبه شمس میشود و در حدیث مسلم آمده که گفت ما پیش میگذاشتیم آنحضرت غسانه را یا مردم پس بی در آن خانه مراد میگذاشتند و در وقت آنکه از آن چهار رکعت پیش از غسانه و حدیث و در نظری آید و عمل اهل عربین بگذاردن آنست و در کتب خفیه آنرا استنباط داشته اند و الله اعلم و در سفر السعادت میگوید که آنحضرت لم یجمع رعاته و سلم را در خانه گذاردی و نیز بر آن ترغیب فرمودی و فرمود مجرب تر از مراد بعد از مکتوب نمازی است که در خانه خود گذارد علی الخصوص و در وقت سنت مغرب که در وقت سجده گذارد و از جهت آنکه گذاردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد گذارد بخیر است که از سنت از جهت وقوع وی بر رویه مسنون و امام مروزی گوید که ماضی میگردد از جهت مخالفت هر یکی از آنکه فرمود و جعلی بانی بگویم و نزد اکثر علما بخیر می باشد و لیکن اولی افضل بود از جهت مخالفت فعل آنحضرت و امر برای استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت نه در خانه و نه در مسجد بلکه انتظار آن دارند که بر دارند از فرمودن صلی رحمتین بعد المغرب قبل آن بی حکم نعمت مملو فی طین و عافیت و تاکید وی صلی الله علیه و آله و سلم و سنت با و در سجده بود که در سفر نیز بر آن موافقت کردی و مردمی نیست که در سفر پنج سنت راتبه گذارده باشند بجز سنت فجر و در بعضی روایات و در وقت سنت ظهر نیز آمده و نیز بعضی سنت فجر واجب است چنانکه در دیگرین که سنت فجر ابتدائی عملی است و در حرم عمل لازم غایب است و ما همایشان بزرگوار شده و شمس گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رحمتین فجر است بعد از وی سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد از غسانه بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد از ظهر است در راتبه بعد از سنت فجر و که الشیخ قمینی در عیانه ناس متعارف شده است که بعد از سنت اخیر ظهر و سنت مغرب و غسانه و در وقت نفل میگذاشتند و در وجه آن معلوم نمیشود و اگر در ظهر و غسانه که چهار رکعت بعد از ظهر آمده است و بعد از سلام نیز آمده پس این دو رکعت یا آن دو رکعت چهار میگردد و اما در غیر پنج رکعت آمده و بعضی روایات با سنت و در بعضی بی سنت پس کاشکی چهار رکعت بگذارد تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنست که نیز عالی از عذاب نیست همچنین عادت مردم شده است که در سووم زکوة و زکوة بعضی نماز و افزونی طاعات و پاکیزگی از این که اگر نماز و قال الله تعالی یرحمکم ای بطهریم و در شرح ادای حق واجب و نصاب جلی که زیاده و قهرا

نوع سجده

حاجت باشد و گاهی برفس مال واجب نیز اطلاق کنند زکوة موجب نما مال و طمیب و طهارت وی و عار  
 از صاحب مال و طهارت وی از جنبه ذنوب است و بعضی زکوة از ترکیه که شهود را میکنند گفته اند که ترکیه صاحب  
 زکوة میکند شهادت میدهد بجهت ایمان و زکوة را صدقه نیز میگویند که وی دلیل مست بر صدق صاحب  
 وی در صحت دعوی ایمان واضح آنست که وجوب زکوة چهار هجرت است در سنت ثانیه پیش از وجوب رمضان  
 یا بعد از وی و عادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در زکوة و صدقات و دیگر مثل عشره مانند آن مراعات  
 نظر بود چنانچه وصیت کردی در ترغیب نمودی در رسانیدن آن ایشان را بدیانت و امانت و رغبت به  
 نعمت و کشفست و من انما می و یا بجا بانی که منفعت در وی بیشتر از ضرر است نیز ازین بابست  
 مراعات احوال اموال نیز محمود تا مال برایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نکند و اموال جفا و اختیاب ننماید  
 در باده بر قدر فرض از بهای اوضیاء فاسد نشاند و شرط نماز و حلالان که ناظر در مسیر و رفیق مست ازین  
 جهت است و از رعایت و حکمت و عدالت است علی الله علیه و آله و سلم که زکوة را در چهار صنف مال  
 که وجود آن بیان خلق بیشتر و احتیاج مردم بآن فرادان ترست و دوران آن اکثر است واجب کرد  
 تا دادن آن با ساقی میسر گردد و در گرفتن میسر موجب دفع حاجت گردد یک صنف نزع و شمار چنانکه وجود حرمان  
 و انگور مانند آن نه مثل قبول و خفرا داشت که در اندک زمانی تباه گردد دوم صنف بهیمة الانعام  
 از شتر و گاو و گوسفند صنف سوم زر و سیم که قوام و محاش عالیان با اعتبار تقویم اشیا باینست صنف  
 چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشند مثل ثیاب و ظروف و فرش و سایر اقشع و مانع و در جمیع  
 اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود و در نزاع و نماز در وقت حصاد و در دوران کمالی آن که وقت حاصل  
 شدن غله است و مدین نیز رعایت غایبه عدل است هم در باب احوال اموال که بعد از گذشتن سال حصول منفعت  
 مال و نماز آن با اختلاف نرسخ قیمت که تبدیل و تغییر آن در سال غالب بلکه تلقین است و در وقت حصول غله  
 در نماز حصاد و کمالی آن آسان ترست و هم در رعایت جانب فقرا با بادباز از حصاد و یاد زکوة تا خیر و  
 احوال راه باید و منع گردد و هم از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال سهولت  
 شقت وی در تحصیل در مقدار واجب تفاوت نمود پس در مال که بی مشقت و تکلف بدست آید همچو مالی  
 که از کلان یافته در زمین پیدا شود نفس واجب گردانید و برگزشتن سالی موقوف نگردانید و آنچه از اموال  
 در تحصیل آن مشقتی و تکلفی باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه در نزع و شمار که باب بالان حاصل گرد و شتر



واجب گردانید و اگر زیادت نکشت و شقت تمام بود چنانکه در وقوع و تار که بدو لای یا بگاود شتر یا خریدان  
 آبی مایل گردد نصف و غیر واجب گردد و آنچه تمام است بصل و غلب و ایم از ان کتاب شفت و اسفا و رکوب  
 بخار و در رفتن ببل و انان مال مایل یک فرمود و ملا بدو تعیین این اعداد نیز اسرار خدایم بود که جز  
 علم شایع بدان احاطه نتواند کرد و در بعضی از مال محسب بصلوت حال و حکمتی که جز علم شایع بدان نرسد نصایب  
 تعیین فرمود و نصایب و لغت یعنی اصل و مرجع اکبر و نصایب هر چیزی آن بود که چون این چیز بدان مرتبه رسید  
 تمام شود و اثری خاص و حکمتی مخصوص بر آن مرتبه گردد و در نصایب زکوة قدری از مال که چون بدان حد  
 برسد زکوة واجب گردد و در شریعت شریف در بعضی از مال نصایب تعیین یافته چنانکه در زکوة و سبب  
 دوم که مبلغ آن بحساب دیار یا بنیاده و در نیم تو مجبه باشند و در سبب متعال که بزرگ این دیار و سبب  
 و نیم تو مجبه بود و در فلات و تار و پنج و سن گفته اند که ششصد و پنجاه شریعت است و در سبب متعال که بزرگ این دیار و سبب  
 و در گاو سنی و در شتر پنج و اصل در نصایب تعیین مقدار نصایب مذکوره کتاب رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم  
 و علی خلفای راشدین بعد از وی بآن کتاب باجماع است بر آن بعد از آن و این مقادیر اعداد منتهی بعلم شایع  
 و در آسانی است و تمامه مسایل باب و لغت حاصل آن در کتب فقه مذکور است اینجا این فقه پس است و هرگاه کسی  
 زکوة بحضرت رسالت پیاده صلی الله علیه و آله و سلم آورده ای و او دعا کردی بکلمه نعم فرمودی که فرمود خدایم او را  
 صدقه قطریسم و شتر یکیم بنیاد صل علیهم و مراد بصلوة معنی و ماست و اگر هم بلفظ سلوة بود اتق و النسیب باشد  
 بلفظ مخصوص چنانکه فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و در بنیاست که در بعضی احادیث واقع شده است که جز  
 و سلم منع کردی که کسی صدقه خویش را با ز خود فرموده عابد در صدقه حکم شکر دارد که میفرمونی خود را با این که  
 بر تقدیر ملک اختیاری است چنانکه هیچ رسیده اما اکثر میراث رسیده است و در ملک رشه چنانکه  
 نسبت و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شتران صدقه را بدست مبارک خود دراع کردی و غالباً و اع  
 اللهم صل علی عمر بن العاص که وی صدقه را بر وجه مطلوب و مرغوب می آورد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 کردی و در دایره کردن حیوانات علماء را اختلاف است صحیح آنست که اگر دران مصلحتی باشد مثل شتران  
 و غیره کردن تا مصلحت نشوند جایز است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دایره کردن شتران صدقه  
 حجت است ولیکن باید که خارج بر مصلحتی نگردد که از آن نمی واقع شده است و در دایره کردن آن حضرت  
 نیز خلاف گونه است صحیح حرمت و اگر است است مگر نزد انحصار علم در آن بقول طیبی بجا ذوق و ذکا



اکمال آن بود که جمیع اعضاء از معامی و حرکات شنیع باز دارند و در بعضی احوال است آمده که پنج چیز نقص میکنند  
صوم را کذب و نیت مفسد صوم است و امام احمد گفت اگر بر غلبت روزه باشند که ام یکی را از روزه سالم  
و باقی میماند و اختلافات علماء را که صوم افضل است یا صلوة جمهر بر آنند که صلوة افضل است از جهت حدیث  
و اعلموا ان خیر اسلام الصلوة رواه ابو داود و غیره و آنکه در حدیث نسائی از ابی امامه آمده که گفت آدم حضرت  
رسول را سلی افتد علیه ما که مسلم بفرما کارسی که افتد کنم آن کار را از تو فرمود و از من گیر بر خود صوم را که هیچ عملی  
مثل آن نبود و انباء را در فی مائت در دو بخش مخصوص خواهد بود که از فواید ثمرات صوم است که مناسب بحال نسایم  
بود و الله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من است و من جزا  
میدهم بودی و در روایت دیگر آمده که هر عملی نبی آدم برای اوست و صوم برای من است و من جزا میدهم  
بودی کتابت است از کثرت صواب صوم و جزای آن و در کتب آمده که هر صوم این آدم بهره چند است تا به قصد  
مگر روزه که آن برای من است و من جزای میدهم بر این چنانکه قدر و کیفیت آنرا بنویس کسی بماند مطلع نمیکرد و نام  
کسی را بران و بی واسطه ملائکه جزای دهم و آنکه فرمود روزه برای من است و حال آنکه همه عبادات برای  
اوست تعالی شانه مقصود از این زیارت تشریف و کرم اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشد است بصوم و غیر  
حقیقی در پنج کاری در پنج عصر از اعضاء نظم کرده میفرمود خود را بصوم اگر چه بصورت نمائند سجده و نشاء  
اموال و مقصود می از راه دور و زیارت کردن و گردوی گشتن بکند و نیز در روزه با را که شرک است و زیارت  
راه نیست یعنی بجز نعل و اگر بگوید که من روزه دارم و بیا در آن قتل خواهد بود و در نفس فعل و نیز نفس صایم را  
خطیبت چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است که ترک میکند غره طعام و شرب و شرب خود را از جهت  
من پس از آن فرمود الصیام لی و اما اجزی به مراد شهوت جماع است چنانکه در بعضی روایات تصریح و ذکر آن  
آمده یا تمام شهوات و اشارت است کیف نمائند اعضاء و جوارح از معامی و بعضی از تحقیق گفته اند که استغناء  
از طعام و غیره از صفات ربانیت است و چون تقرب بهت بنده بدرگاه غرت با نچه موافق صفات  
اوست تعالی صاف کرد و نیامی آنرا بخود و با بکلمه عبادت صیام ساشانی عظیم است بیان عبادت مخصوص  
صوم و نشان که فرض است و بود آنحضرت کریم ترین و جوادترین خلق و اما مخصوصاً در رمضان که شهادت  
و بخشش او بر مردم از همه اوقات زیاده بودی و صدقات و خیرات دی و دنیای را بایام رمضان مضاعف  
گشته و بند که نماز و استغفار و تلاوت جمیع سمات روز و شب را هر روز داشتی و چون این ماه عظیم است و منبع

برکات و کمالات است و نعم الهی تعالی در فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم شکر از آن نیز بانواع عبادات  
و قربانیات اکثر یاد ذکر وی همچون جود حضرت دایم البرکات در وی متضاعف بود و جود حضرت سبکایات که  
منظور از صفات و محل آن کمالات حق سبحانه بود نیز نکات فرشتگی و آنحضرت در شب رمضان ملاقات جبرئیل  
علیه السلام میکرد وی بود نزد ملاقات جبرئیل در خیر و جزیر تر از یاد و آن که میسر شد و بدل میکرد و هر چه میگرد  
بر جبرئیل قرآن را میخواند و وی بطریق راست چنانکه خواهد بود بگویند و اینها نیز تفسیر است بر آنکه آدمی  
را باید که در ایام شریف و در ایام خیر و نور محبت صلوات در کسب خیرات و احراز وجود میراث بیشتر و بحد تر و  
سای تر باشد و با الله التوفیق و بود در فضیلت صوم رمضان در سینه ثانیة از هجرت و آنحضرت در ماه رمضان  
روزه داشته بود و ابتدای نزول قرآن در شهر رمضان و همچنین نزول وی با آسمان دنیا یکبارگی و در شهر  
رمضان گفته اند که نزول محبت ابراهیم در شب اول از رمضان بود و نزول تورات در شب ششم از رمضان  
و نزول انجیل در شب نهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آنحضرت و افطار تعمیل کردی  
چند اشکان که شبی شدی غروب آفتاب و در سحر تاخیر کردی و صبا به لرین تعمیل و تاخیر غریب نمودی و صبح  
کردی و افطار بخیرهای چند کردی و اگر زان بودی و می چند از آب خوردی و فرمودم محو الرحمن التمر و در وقت  
افطار نمودی اللهم بک صمت و علی زنتک افطرت قنصل منی و این کلمات نیز خواندی و سبب اظهار قبولت  
الحوق و ثبت الا جز و عا نر و افطار مستحب است و نهی کردی صایم را از بخش گفتن و بیست کردن و جنگ کردن  
و بجا بیایم خام مشغول شدن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی و دیگر آنکه نیز خیر  
میکردی میان افطار و روزه و علماء را اختلاف است در آنکه صوم افضل یا افطار و امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر  
ایمیرتة الله علیه بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و حقوق فرود اگر متضرر  
گردد افطار اولی است و در شبها در رمضان اگر بفضل احتیاج شدی و در شب غسل کردی و در بعضی شبها تاخیر نیز  
کردی و بعد از صبح غسل کردی و علماء گفته اند که غسل در شب اولی و افضل است و در نماز رمضان حجاب است  
کردی و مسواک کردی و در منتهی در آستینان بیالته نکردی و در نای از مسواک و استیالی در رمضان حدیث  
صحیح شده و در سبب امام ابوحنیفه نیز جواز آنست در روزه نافله گاه چندان پیامی انشی که گاهی بر زندگی دیگر  
افطار بخیر کردی و گاهی پیامی افطار کردی که گاه بر زندگی که دیگر روزه نخواهد داشت و لیکن پیامی ماه روزه را  
خالی گذاشتی و در صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام و بهر شایسته

فرمودی حدیث ضایع و هر فرموده الاحکام و الاطر و در روز و شب و در جنبه و غیره تجویز صوم کردی  
در عشره الحجه که مردان آن روز را دست نیز روزه داشتی و فرمودی هیچ ایام نیست که کل صایح در آن افضل  
باشد از عشره الحجه و در روز عاشوره البته روزی داشتی و در آن روز شریف فرمود اگر باقی مانم روز نهم بنامم  
و روز خرفه اگر در هیچ بودی انظار کردی و صاحب سفر السعاده گفته که این سه ماه که در آن عوام روزه  
داهند چیزی نیست و در سخت نوال فرمود که صیام این شش روز را بر عیاضان برابر صیام و بهرست و در مجموع  
رضانات اشکاف بنفوس و در عشره الحجه غیر مگر در یک رمضان که اشکاف از وی فوت شد و در ماه شوال  
تقصا فرمود و یکبار در عشره اول اشکاف فرمود و یکبار در عشره وسط و یکبار در عشره اخیر و چون معلوم شد مردان  
عشره که شب قدر درین عشره است و دیگر بر اشکاف درین عشره اولیست تا آخر عشره شریف فرمود و بر آن اشکاف خبر  
نیز در حدیث شریف و گاهی سوره یس نیز می نماند و بر آن فراش کردند و در هر سال ده روز متکلف شد  
و در آخرین سال بیست روز متکلف شد و اشکاف پیش روز مردی نشده و در هر سال یکبار قرآن را  
جبرئیل علیه السلام عرض کرد و در سال آخر دو بار عرض کرد و ذکر این در قصه وفات آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم بیاید انشاء الله تعالی و صل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از ایامی رمضان وصال  
کردی یعنی بیای روزی داشته بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و صحابه را از آن محبت حجت  
و شفقت و کمال محبت شنیدن و نوال چنانکه در حدیث عالیه آمده است نبی فرمودی گفتند یا رسول الله چنین تو  
وصال میکنی ما را از این چه مانع میکنی بلکه همیشه امتا بعت خود میخوانی فرموده است که حدیث من من الله کما ارا  
شما و در روایتی فرمود و کلمه مثلی کدام یکی از شما مثل غیبت انی را بعت عند بلای بدرستی من شب میکنم زود بودگار  
خود که بر برونیزه و ترنجبین کند نهست بطریق و مستقیم میخواند و میخواند و علمای درین علوم و شراب احوال است  
یکی آنکه در طعام و شراب محسوس است یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر شب طعام و شراب از بهشت  
نی آنکه بخورد و می نوشد و این گرامتی بود از طرف الله تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه و آله و سلم و این منافی  
وصال در موجب اطلاق نمود فرموده بود که آنچه موجب افطار است شراب طعام متعاد و نهی است اما آنکه بطریق  
حقارت از بهشت آن پیش برود و گاهی موجب افطار و اطلاق صوم مگر در و این در حقیقت و حقیقت است  
نه از قبیل اعمال را بعضی گفتند که در طعام و شراب اینها قوت است و گویا از مودل برود و گاهین قوت کل مشا  
می نشسته اند و نه عیاضیه که تا عیاضیه مقام شراب و طعام دیگر در آن قوت و عیاضیه می باشد و عیاضیه

فثور و ثمار این مادیست و مختار و از اهل تحقیق آنست که مراد غرای روحانی است که از قوت ولایت  
 نباتات و فیضان مادیات و لطایف الهی که بر وی شریف در روح و بتوح و ی علی الله علیه و آله و سلم دارد و از اهل  
 سبک است و احوال شریف از نعیم روح و شادی نفس و روح غالب پیدا می شود که بدن از غذای جسمانی مستغنی  
 میشود این معنی در تفسیر غازی و سرتهای معنوی تجربه است که احتیاج بخدا نیست بلکه بعد از انزال  
 نیاید چه جای محبت حقیقی و سرشته منو نیست و الله اعلم بحقیقت الحال فرغ اختلاف است اما در موم و سال  
 از غیر آن حضرت الهی الله علیه و آله و سلم که جایز است یا حرام است یا مکروه و طایفه میگویند که جایز است هر  
 کس و اگر قادر است بر آن چنانکه موم دوم و معنوی است از بعد از این که وی وصل میکرد و تا  
 پانزده روز از ایراء بهم تعلیم که از تا همین است آمده است که در چهل و یک اگر با چند و اندام معنوی و روحانی  
 آورده است که بعضی بوزنش در ریاضت علمی از جهن حاصل کرده اند که چهل و یک را ایشان حکم یک روز پیدا  
 کرده آورده اند که بعضی از اصحاب بعد از این وصال کردند و آنحضرت نفر داشت پس معاجم شد که نبی محبت محبت  
 و شفقت و تحقیق بود که هر چه چنانکه شایسته آن و سرور و شکر کرده شد و اگر از آنکه جایز نیست امام  
 باو صیغه و امام مالک و احمد علیه برینند و امام شافعی رحمه الله علیه تصریح کرده است بکراهت و اجماع و ی  
 اختلاف اند که این کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اهل صحیح تراست و امام احمد و اسحق بن ابراهیم میگویند که  
 و عن اجماع من البیة علی الله علیه و آله و سلم قال الماتة فی البحر الذی یصدی البیة الغیر شید و الفرق له اجماع شید بن رواه ابو داود و  
 بهر که این بقعه است که کوب وی برای خروج و طلب علم و ملازمت و مانند آن باشد و قیاب اگر برای تحصیل قوت نفس و لغو میان  
 باشد و بی کوب بحر حاصل نشود و همین حکم دارد و در دیگر کفای نیست نهاده است بر شدگان بر کوب فلک و تنقیح بحر و حصول  
 شایع بدان و تحقیق سوا شد و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و را را بر کجرت چشمه و اندام برای غزا و چندین  
 اگر بایر و علما و را را و انقباضها شده اند برای بحر پس بعضی گفته اند که منع کنند از آن و آنرا از قبیل القمار نفس و تنگی و از این  
 دلیل و احادیث را مانند آن محبت است بر ایشان و یا اگر ندانند آن منافعی این لایق مردود است بآنکه غیر و برین باب  
 غالب است و شک نیست که غالب سامت است و شک نیست که اگر اندک کوب بر خصوصاً در مقام و زو و جبال که احتمال خطر  
 دارد که تعالی و دیگر حراکب ساخته چنانکه در بر ملاک حکم و هم است و عقل حاکم است و بر و از اسباب ماعول است  
 سپیدی احمد بن ازوق که از افطم ملاد شایخ مندر است و شرح جریب البحر میگوید که کوب بحر قطع نظر از عوارض خلاف  
 است امر و بر این از آن اگر چه نظر سلف مختلف است و در آن زمان مندر است و برین حال نیست آن که موی گویند که

باینست تا هر چنانکه در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه نزدیک جاسی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
فرمود وصال نکنید و اگر بجا نماند تا وصال کند گویند آنرا تا سحر و این در معنی تا خیر افطار است نه وصال و  
این نیز بر تقدیر سبب که شفقت نباشد و باعث تنذیب نفس نگردد و الا داخل قریب نبود و ظاهر حدیثی که گوشت  
در آنست که وصال از خضای آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم و جمیع سبب آنست که حرام است بر فریدی صلی الله  
علیه و آله وسلم از جهت غم می در قتل وی صلی الله علیه و آله وسلم لا اثم ملوا در محبت و شفقت منافات  
ندارد و به ترجمه غایتش آنکه در محبت محبت بود و از اهل سلوک آنها کسی که مرتبه اند بر یافتن نفس دیگر اخشن  
دی افطار میکنند گفت آبی تا از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم نوع پیچ جمع و غره حج در لغت بمعنی قصد آید  
و در شرح تشریف قصد سبب الله بر وجه مخصوص دفع حاکم و هر دو لغت است و در کرمیه را فتح علیت بود  
قرانت آمده و غره در لغت بمعنی زیارت آید و غره زیاده است بر وجهی عمارت و زیارت زن نیز آید و در  
غره تعبیر و تعلیم است بر مسجد حرام را و موجب عمارت بنای محبت و دوا داشت و در شرح اکرم است بر فعال مخصوص  
را که احرام بطواف و سعی است جز و قوف بوفه که مخصوص است بکعبه و نسبت عمره حج همچو نسبت نماز نفس است  
بفرض و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از هجرت بکعبه حج گذاشت که آنرا حجة الوداع و حجة الاسلام  
گویند که مردم تعلیم احکام خود فرمودند تا بدانکه سال آینده مرا در نیابند و ایشان را بسفر آخرت و وداع  
فرض از آن نفس یا نفس آن گفت یعنی آنکه در شان ماند که سوار میشد و در غایتی گذارد و ای کسی که نکر کند نماز را و دم آنکه در غیر  
مردم نشیند که خوف پلاک در آن غالب است سوم آنکه ترس از سر شدن و در بند خیمتان وین اقدام از بغایت اسفیل را ایشان بر نفس دل خلاف  
آنکه حد و دانان در میان باشد و مسلمانان از استواری و قدرتی بود چهارم آنکه کوب آن مغضبه و موردی بود و بر کامل و تحت احکام احرام  
وین در دل نبودن ایشان باشد به نمودن منکرات ایشان را و بعضی مشایخ جاری گردانیده اند آنرا بر سبب تجارت و دین و عذر و مشورت  
در مذاهب که بر همت با ثبوت اصل و از دینی برانست کوب علما و صلی و ایشان خفیف بر آنستند که است را و حسب تحصیل حیا  
کعبه است و آنچه در معنی است نیم خوف کشت عورت بر کوب چنانکه زنان و در کسب غیر افتند که پرده ندارد و عمر بن الخطاب بعد از این  
العاص گفت و وصف کن برای من بجز گفت غلوة غلیم که سوار میشدند بر دی خلیف ضعیف مثل دود علی عهد ماند که حباب  
چوب پس عمر گفت رضی الله عنه که لاجرم اگر حج و جهاد نمیداد و میزدیم به دره که دن کسی را که سوار میشد بر آن در جمع کرد  
مردم از آن ازین قول و همچنین دافع عثمان را رضی الله عنه پس از آن قرار یافت امر بر جود آن بشماره مذکور  
و الله سبحانه و تعالی انتی کلام ابن زروق شرح ۱۲ مشکوٰۃ در کتب الجسد ۱۲

که در خلیه خواند و فرمود که نزدیک است که پیش آید پروردگار خود را و برسد شمار از که در آنجا شامان و آگاه  
باشند که در بعد از من گمراه دور رواجی نگردد بکفار که بزند بعضی از شما اگر دین بعضی روانا آگاه باشند که من  
رسانیده ام حکم پروردگار شما را و فرمودند و ندانند که گواه باشد در باید که برسانند این را حاضر نمایم و با کسی که رسانید  
شود و سبک او را حفظ و اعلم باشد از رسانند و فرمودند و سبک حج یا خود یا در شایسته کن و دیگر با حج نکنم فرمودند  
کنید پروردگار خود را و بگذارد نماز پنج وقت خود را و در حوزة دارین شهر رمضان را و اوقات کند و ای الامم خود را  
و اینک بدینست پروردگار خود را این در سال دوم بود اما پیش از هجرت بعضی گویند و حج گذارد و بعضی گویند و حج نیت  
از آن گفته تحقیق آنست که عدد آن بعینه محفوظ نیست و در قیاس حج نزدیک بود در سال ششم از هجرت تحقیق آنست  
که در سال نهم است و بعد از این سال به تجزیه اسباب سفر شوال شد لیکن در وقت دی صلی الله علیه و آله و سلم درین سال  
بیشتر هجرت اشتغال با امر عزرات نشینند احکام تعلیم نمود که درودی نمودند بر دی پس بیکر صدیق را  
رضی الله عنه امیر حاج ساخته بیکه شریف فرستاد و از عقب علی مرتضی را رضی الله عنه قیامات سوریه برات  
از برادرش کان فرستاد و چون علی مرتضی بیکه رسید ابوبکر صدیق با وی گفت امیر او ما موافقت بل ما موافقت  
علی مرتضی قیامات سوریه برات آن بود که درودی نقص عدد مشرکان است و عدد عدد نقص آن بر دست  
مرد یا بیست دی میباشد اما عدد و عمرای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار گفت اند اول عمره  
حد میباید که سال ششم از هجرت بقصد عمره بر آمده و چون بحد میباید که بیک مرحله است از که رسید مشرکان  
همه با جماع جنگ بر آمدند و از آن که مضطرب آمدند و چون میعاد فتح فرسیده بود آنحضرت با هم  
آقای ایشان مصاحبه کرده از احرام بر آمد و بعد از مدینه مطهره رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره  
بجا آورد و دوم عمره که سال هفتم حکم فراموشی که در قضیه مصاحبه یافته بود بیکه شریف آورد و عمره بگذارد و بعد از  
سه روز بعد از عمره فرمود سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح که است از جزان که بیک مرحله است که است  
بعد از قسمت فرائیم چنین شب شب آمده و عمره بگذارد و دوم در شب بخواند باز رفت چهارم عمره که با حج در سال  
دوم از قیامه الوداع کرد و تفصیل این احوال در بیان عزرات بیاید انشاء الله تعالی و بعضی سه عمره گفته اند  
باعتبار آنکه در حد میباید حقیقت عمره نبود زیرا که بیکه بر آمد و از همانجا از احرام بر آمده بعد از رفت  
ولیکن جمهور را از احکام عمره دادند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزم حج کرد و میباید اعلام  
کرد حج و همه را جنگی فرج کرد و بعد از این خبر بلا و و غری که در طرقات روانی در جاست سید غریح مسلمانان



منوجه مدینه شدند و در راه بیکه از هر طرف طوافت ملحق شدند و بعد و حجاج از حد حصر و حصار بیرون شدند  
 ناگفته اند که پیش از این درین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد و بعد مردم بودند از بیاده و سوار و پیاده  
 آن معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چهار هزار آمده پس دردی آنچه احرام بست و بعد از آن میگردد  
 و حج گزار در احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و ابو داود و ابن ماجه روایت کرده اند  
 که آنحضرت دعا کرد و مراحت خود را در پیشه عرفه بمنقرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته اول  
 از جهت مظلوم بگیریم پس آنحضرت فرمود بر در کار من تو قاعدی اگر خواهی مظلوم را در پشت دمی  
 ظالم را بنشیند و تا وقت جواب این دعا نیاید چون در فریضه صبح کرد این دعا را جواب آمد با بابت کردم  
 آنچه تو خواستی پس شنید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگوید هر رختی انداخته گفتند یا رسول الله ما را  
 و پیر من فدای تو باد این ساعتی نبود که خود را بجا نمندی همیشه خدا را دارد و ترا خدا شتایی فرمود  
 و بعد از این چون دانست که اجابت کرد و حق تعالی و ما را و بخشید است ترا خاک بر سر نیت و یوای و بلا  
 فرمود که در بگر نیت پس در خنده آورد و مرا آنچه دیدم از خیر و فزاع وی گفته اند که ما را باده و نیکو فغان  
 عرفه اند و این گفته اند بعضی که حج بکنه حقوق العباد نمیشود و طبری گفت که این قولی است بظالمی که تو نمیکرد  
 و ما بر آواز فدای حق و بهیمنی نیز مانند این روایت از ابی داود و ابن ماجه آورده و گفت این را شنیده  
 بسیار است اگر حج است بجهت است و اگر نه قول حق بماند و نیق و بدون ذلک پس است و ظلم نیز ما دون شرکست  
 و آنچه حقوق الله مغفرت از حجاج و در حقوق عباد ظالمان است و فضل خدا واسع است و ظالم حدیث  
 عام است و زمری در حدیث صحیح من حج و لم یغفر له و لم یغفر له من ذنوبه یکم و الله آنکه گفته که این  
 مخصوص است بخاصی متعلقه بحقوق الله تعالی بحقوق عباد و گفته که ساقط میگردد و ذنوب مستلفه  
 بحقوق و حقوق ساقط میگردد و پس کسی که بر دست نمازی یا کفارتی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط  
 نمیکرد و از وی نه بر آن حقوق است نه ذنوب و نه تا تا آخر صلوة است پس انتم تا آخر فی الف ساقط  
 میگردد و هیچ پس حج ساقط میگردد و نه انتم فی الف را از حقوق را و گفته است ابن نمیر که سبک افتاد که حج ساقط  
 میگردد و اند چیز را که واجب است بر وی از حقوق چنانکه نماز تو به داده شود و الا فصل کرده شود ساقط میگردد  
 حق آنکه حج اجزاء انجمنین نفس کرده است و در مواهب الدنیه و این سخن خالی از اعتباری نیست و الله اعلم بالصواب  
 کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهای عمر مبارک وی بود

و در حدیثی ابی را و آمده است نزدیک آمده میشد یعنی شش شتر تا میخند گفت حضرت علی (ع) علیه السلام  
آنها را شتران نزدیک میشدند و از دعام میخوردند و سعی میکردند و هر یک از آنها خود را نزدیک آن حضرت  
می آورد و درون میخورد تا را ایشتر میخورد و امیر المؤمنین علی را فرمود ناسی دهفت شتر دیگری بخور که در شتر  
که وی دشمنی است با حق تعالی من ازین بهره خود آورده بعد از شتران دیگران که همراه آن حضرت بودند تمام شد و در روایت  
مسلم آمده که هر که را آن حضرت گمادی را از نسائی خود و در روایتی دیگر که در آن عایشه رضی الله عنها بعد  
از آن حالتی را طلبید که محرم بود بعد از نام داشت و از ثوابت کرد و بخلافت که ابتدا بجانب راست کند و قسمت  
کرد و بهار ابراهیم صاحب هر کس را که او دوی یا دو تار دوی نصیب بکشد و در بجانب چپ را همه با او طلبید  
و نصابی داد و آخر ناخن آنگشتان بیا که را تعلیم کرد و از آن نیز مردان قسمت کرد و بیشتر صحابه خلق  
کرد و بعضی تفصیل کردند و مکرر فرمود اللهم ارحمکم المحققین و در آخر التماس ایشان فرمود و ایا تقصرون  
و چون آن حضرت بر سر فرم آورد و عباس و اولاد وی که سفایه نیز هم برست ایشان بود آب بیکشیدند و فرمود  
آب بکشید ای پسران عبدالمطلب که این عمل صالح است اگر آن بودی که کسان بر شما فخر کردند می خود  
فرمود آری خدا چاه آب کشیدی و شما را بر سقایت دعانت کردی از جهت فضل و برکتی و بزرگی که  
در دنیا است یعنی اگر من اینکار کنم بعد از من سنت کرد و بر امت من و مردم همه با نیکو و تفصیل اساع من دست  
نزد و بر شما غالب آید چنانکه خوبت بشمار رسد و این منصب از دست شما برو پس ایشان یکبار داد و بر و  
علی (ع) علیه السلام عرض کرد ایستاده تناول کرد و این ایستادن وی در حالت شرب بر اسب  
ایمان بر او بود از برای ضرورت و حاجت بود که از جهت کثرت آمد و عام جای نشستن نبود با جز درسته و  
حاجتی دیگر و خدا عالم و بعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب زفر دم آب و خوش است چنانکه در باب عادات  
تشریف بیاید و بعد از سیر این چاه نیز فرم از جهت بسیاری آب است و زفر دم ما کثیر را گویند و بعضی  
گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی اسمی است که ابتدا از علم آن چاه شد و اول کسی که ظاهر کرد زفر دم را  
جبرئیل علیه السلام بود و چون اسمعیل علیه السلام شسته شد فرم مبارک خود را و از آنجا چشمه پر آب شد آب را  
گرد کرد و تا پیش از آنکه مشک بر کند بر آگنده نشود و اگر میگرداشت چشمه میشد جاری چنانکه در حدیث  
آمده است بعد از آن ابراهیم علیه السلام آنجا چاهی کند و چون قوم جرهم ساکن گشتند آنرا پیا شستند  
تا آنکه آری از آن نماید بعد از آن عبدالمطلب جد رسول الله (ع) علیه السلام و سلم چون مصطفی (ع) را و از آن





اول تحقیق فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حاکمان ربه تعالی من شغل ذکر می عن مسئلتی اعطیت افضل  
 ما عطف السالمین و حق می دیگر گویند بنده یا پذیران شافع را دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان  
 بر و نفیست و علامت صحت آنست که دعا بکلم عبودیت و تزلزل و انتحال امر باشد بی قصد نیل خطوط  
 و حصول مقصد و نیز تا خیر اجابت شش خط نور و رحمت نهند بر مولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزد وی  
 بیسان بود و امام قشیری بگوید در دعا که اوقات مختلف است در بعضی احوال و ما بهتر از سکوت بود  
 و ادب و رفتن سلطان باشد و بعضی احوال سکوت افضل از دعاگر و در ادب و ران بود و در شش ساسی این معنی  
 هم در وقت پیدا کرد و چه علم هم در وقت حصول پذیر و اگر از دل خود اشارت بجانب دعا یا بدعا اولی بود  
 اگر اشارت بشکوت بود سکوت اولی و نیز اگر غالب در وقت علم بود دعا اولی است از جهت بودن دعا در وقت  
 اگر غالب معرفت و حال است سکوت و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمان از انفس است یا در حقیقتی حق است  
 و دعا و یا اگر انفس را غلبه و تعبیه است سکوت احسن است و کلام الامام گفت بنده بسکین خضر الله بر الباقین  
 که دعا گاه بی زبان قال بود چنانکه زبان را طلبید حاجت خود را و گاه بی زبان حال چنانکه عرض نماید حالی  
 خود را و گاه بی زبان عرض چنانکه مع شاکند پروردگار تعالی بصفات کرم و احسان و مع و عطف این  
 نیز در معنی دعا است زیرا که مع و نما در حضرت کریم تعرض به ما و سوال است و دعا و سکوت از دعا فائق است  
 که در معنی مجر و خدا تسلیم است و بعضی از عرفا و ما زبان است و از غیر گفته اند و این نوع دعا بی زبان  
 حال است و در سکوت نیز حاصل است فافهم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم کرده است است  
 از این ابط و آفاب که نه کند و نه در کتب و عهد آنها اکل حلال و صدق مطلق و حد و جهد و عدم استعمال  
 ما تبادله و شای حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در صلوة و سلام بر وی صلوة و اصحاب و آل دیکه از ادب  
 و ما بیع بدین صفت و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات خداوند تکلیف و این روایات و لا اله الا الله  
 بر تفریق بدین و بسط آنها بهر است اعتراف که از انبیاء و از این عبادت آمده که چون دعا  
 میکرد ضم میکرد و هر وقت خود را و میگردد اندک لطف آنها را مقابل وجه در روایتی آمده که برداشت آنحضرت  
 دستمال را آورده شد یا ضلطن او گفته اند که هر چند فاقه صعب تر منج بدین پیشتر تا آنکه برداشت  
 در استخفا حمای سربا بالای سر و مع و بدین نیز از ادب است و غیر حالت ناز و آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم دعا با کرد و در دعا دعا که هر وقت اجابت میدادیم دعوات وی صلی الله علیه و آله وسلم همین حکم

دارد و در حدیث بخاری از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر چه پیش از دعا می است  
 مستجاب که دعا کرد و بوسی و من بخیر است که نهان کنم و بگویم دعای خود را از برای حاجت مراست خود را  
 در آخرت و ظاهر این مشکل است نه بلکه واقع شده است هر چه بخیر را در هر بسیاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم از دعوات بجایه و ظاهر این حدیث اینست که پیغمبر پاک دعاست مستجاب فقط و جواب داده اند که هر که  
 با حاجت در دعا که ذکر کرده قطع و بخرم بدانست و با دعا آن دعا از دعوات ایشان بر حائز است  
 و بعضی گفته اند که مراد آنست که افشای دعوات ایشان یکی است و در ایشان راست دعوات دیگر و بعضی  
 گفته اند که مراد آنست که هر چه بخیر را دعا عام است مستجاب در حق است و بیایا که ایشان باینجا و اما باینجا  
 خاصه بعضی مستجاب است و بعضی مستجاب نیست اما مراد آنست که هر یک یک دعا است خواه در حق است چنانکه شرح  
 علیه السلام فرمود و باینکه در علی الا رضی من الرکافین و باینکه خواه برای نفس خود چنانکه ذکر یا علیه السلام فرمود  
 فیسئل من لذک و باینکه در سلیمان فرمود علیه السلام رب سب لی کمالاتی فی لحد من بعدی ذکر بانی  
 و در شرح بخاری سوال کرد آیا جایز است که مستجاب نگردد دعا پیغمبر و دعا یک دعا مستجاب است و  
 بانی در حدیث حدیثی و یعنی خفی که شرح بخاری است گفت این سوال خوش نمی آید که در حدیثی است  
 است و اشک نداریم که جمیع دعوات انبیاء صوات الله و سلم علیه السلام مستجاب اند و مراد بقول وی  
 بکل نبی دعوات مستجاب است خفیت انتی و بعضی محققین گفته اند که آنحضرت را دعا و اگر مرمت از آنکه چیزی  
 خواهد بود و در دعا خود وی حاجت کشان و نقل کرده نشده است که آنحضرت دعا کرد بخیر می و مستجاب  
 نشد یا رب مگر مصلحت تمام باشد در آن چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم من مراست خود را یکی  
 آنکه فرزند ایشان را در دنیا و دیگر آنکه هلاک نکنند ایشان را بقسط سوم قتال میکنند میان یکدیگر بگریس  
 حاجت کرد و دعا اول را در منع کرد و در ثالث و احتمال دارد که مراد جمع کردن مان باشد که گفته شد و اما  
 این دعا کننده منع از حاجت بجز دعا اگرچنان معنی غیر متعارف است دین عبارت و آنکه دعا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 گفت یا رسول الله انس خاتم است و ما کن مراد او بودا نفس و در وقتی که برت آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش  
 طیب بهشت سال یا نه ساله و خدمت کرد آنحضرت را ده سال پس دعا کرد و آنحضرت گفت اللهم بارک فی ماله و ولده  
 و عائلته و جاته و اغفر له و در دعای او و در آنجا که در عمر او از صد سال سه سال یا هفت سال و اقل  
 آنچه گفته است تو در ده سال بودیستان او از نخل در کم که میوه می داد و در هر سال و در هر روز است کرده است

نزدی از ابی العالی که بود در انس را بنیستی که مرده می آورد در هر سال دو بار و پود و در یحیی که فایز  
 بیکو و یازوی را که مشک در حال اینجست ثقات اند و چادر کردند اولاد اولاد از حد و روایت است  
 از وی رضی الله عنه که گفت حقن کرد و خسران این بیهوشم بزه و فتح میم و سکون خیمه بعد از خون در اکثر از اولاد  
 حلیه من صد و دو و در و اینی صد و بیست و یک گفت انس رضی الله عنه که در یافتم آن سرخیز را مالی و دله  
 و طبل حیات و امید دارم رابع را که در دخل جنت است انشا الله تعالی در همین دعا کرد و آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم مرا که بن سید سلونی را که برکت داده شود و اولاد وی پس را بنیده شد و در اینست و دله  
 ذکر و راه این عساکر و فرستاد وی صلی الله علیه و آله و سلم نزد علی کسی را بود در این پس گفت که در هر دو چشم  
 می چنانکه هرگز بدو نیاورد و فرمودند اللهم اذهب عنه الحزن و الهمس و یافتم وی رضی الله عنه نه چندان بود  
 را و فرستاد وی صلی الله علیه و آله و سلم علی را بقصار بن گفت وی رضی الله عنه علم نیست هر بقصا و روش  
 حکم کردن در میان خصم پس نزد آنحضرت است مبارک خود در سینه وی رضی الله عنه اللهم اذهب عنه الحزن و الهمس  
 الساعه گفت علی رضی الله عنه بخدا هرگز شک نکردم در بیج حکمی میان دو کس راه ابو داود و غیره و میاد  
 کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم اشقه اللهم عاده و فرمود  
 بر خیز گفت وی رضی الله عنه پس عود نکرد و در هر یک بیمار شد ابو طالب عم رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم گفت ای برادر زاده من دعا کن پسر و دگر کار خود را که عبادت میکنی تو مرا تا ما فیت و چه مرا پس  
 زمره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اللهم اشف علی پس برخواست ابو طالب گویا بنید از پا کشته شد و گفت  
 ابو طالب وی برادر زاده من میهد بر ترا پسر و دگر کار که می پرستی تو را را هر چه میخواهی و میکنند هر چه میگوئی زمره  
 و نواسی عم من اگر اطاعت کنی و فرمانبری پسر و دگر کار را میهد بر ترا نیز هر چه میخواهی و دعا کرد و آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم این عباس بن ابی طالب را اللهم فقه فی الدین اللهم اعط الحکمة و ملک التوکل و راد البیضه و ابوالکیم و  
 در روایت بخاری اللهم اعط الکتاب پس گفت ما بن عباس جرات و بحر علم و کسب المفسرین و زحان القرآن  
 در درجه علیا و محل اقصی گفت مرتابو جعدی را بر یک پتی که خوش آمد آنحضرت را از وی نینداز و فلان  
 دنا ناسی تر پس گذشت بر با فو زاده از هر سال و در روایتی صد و چند سال و نیتا و یکونندان او بود  
 بهتر و بعد از نود و سیاهمین مردم در دندان و در روایتی اینچنین آمده که چون می افتاد و مرا و داندانی میرفت  
 بجای آن دندان دیگری و نداشتند آنحضرت را عمر بن خطاب امی و قاصح قواری پس و دیگر در وی عوسا

رسید وی  
 علی

را پس گرفت آنرا و پیر دل آورد از آب پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم جلد خداوند صاحب  
 جمال گردان ادر و خوبی ده اورا پس سید مکران هر دو و نه سال را و نبود در سجده و راس وی یکموی سفید  
 ظاهر الحلقه و مناسب آنکه موی از آب که آنحضرت پیغمبر و برادر حسنی و جمالی و جوانی برای دی طلبیدند  
 از جمال اکثر جوانی و سودا و بخیه را و میدادند و در ادلی کتاب در بیان حلیه تشریف و نفی خدایا از آنحضرت وی  
 صلی الله علیه و آله وسلم سخنی ازین باب گفته است و بهیچ از آنس آورده که پیروی گرفت از خدایا تشریف وی  
 صلی الله علیه و آله وسلم چیزی که در سجده تشریف افشاده بود مثل حسن مانند آن پس فرمود اللهم جلد پس سیاه گشت  
 ریش وی چون آنکه سفید بود و غیر آمده است که پیروی و و شید ناته را برای آنحضرت را گرفت اللهم جلد  
 پس سیاه گشت و بیای او و لیت تا در سال و پیچ نشد و ازینجا معلوم میشود که کافران و مشرکان از خوان  
 نعمت و برکت وی محروم نبودند و بیای مومنان و اشرافیان و غیر معلوم میشود که خدمت و رضای بزرگان  
 تا غیر نیست و فاضله و برکت و کافرا که از غیر و لذت آخرت محروم و یا لوس باشد و در دنیا محرومانند و  
 اگر چه در دشمنان ناته و دعا بعمل یا یعنی مناسب ظاهر نیست و لیکن اتفاق چنین افتاد و تواند که آن  
 پیروی حسن و جمال ظاهر داشته باشد و با غیر بدان کرد و در الله اعلم و محرومی دیگر را فرمود اللهم متنبیسیا نه  
 پس گشت بر روی شتا و سال و نمیدیکموی سفید را و آورده اند که اندر خدی فاطمه زهرا رضی الله عنها  
 و حال آنکه و دیده بود بر روی مبارک وی زردی انجم پس نگاه کرد و پیروی وی آنحضرت و نهاد دست  
 تشریف خود را بر سینه زهر او گفت خداوند اسیر گردان گردنستان را خداوند اگر سینه طاهر فاطمه است محمد را با  
 آنکه رخ سحر می برد وی و فرمود زهر که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم و کرده یوسف بن یعقوب الاستغفاری  
 فی دلائل الاعجاز و دعا کرد آنحضرت عروه بن ابی الجعد با رضی اللهم بارک فی منقذ پس پیغمبر و پیچ چیز را  
 اگر آنکه سود میگردان و دعا کرد عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنه و برکت دعا محال پس سجد  
 سال او ز غنا با آنکه رسید و گفته است وی رضی الله عنه اگر بر میباشتم من سنگی را امید میدادتم که در  
 زردی نذر و فقره باشد و دعا کرد بر مصر تعظیم پس متبلا شدند بدان تا آنکه پیغمبر و زهرا را و در پیرا  
 و قصه دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عتیبه بن ابی امیه را اللهم سلط علیه کلین کلک مشکو است  
 و خود زرد آنحضرت محرومی بدست چپ پس امر کرد که بدست راست خود گفت نمیتوانم فرمود هرگز نترسانی  
 پس برخواست و برداشت دست راست را بسوی دامن خود و بدان دامن و یکبار تا ز سبزه آنحضرت را



نخستین گزشت شخصی میان وی و میان درخت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه قطع کند  
 برانماز را قطع کند خدا بیخالی از او را پیش نشست آن شخص در تنواست ایستاد و طلب کرد و در س  
 معاویه را پس دیگر دنیا میگفتند که وی طعام میخورد و فرمود لا اشبع الله بطنه پس سیر شد معاویه هرگز  
 بعد ازین این چیز است که ذکر کرده اند علما آنرا و اینهمه قطرات است از بحر معجزات ربی و یا ولی مثال  
 اوست و اجابت دعا حاصل است مرتباجان و پیران آنحضرت را از ادلیای و صلیحی است نکیف  
 به صلی الله علیه و آله و سلم حق آنست که دعوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه مقبول و مستجاب است  
 چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت که استغفار میکرد ساعت بساعت در روایت ابی هریره  
 آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم علیه المصوبانی لا استغفر الله کل یوم سبعین  
 مره و در روایتی زیاده از هفتاد بار و فی روایت مائه مره و ظاهر آنست که مراد کثرت استغفار و مبالغه  
 در آنست نه خصوص این عدد و اما علم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که ما بیشتریم مرا آنحضرت را در  
 یک مجلس از آنکه برخیزد میگفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و التوب الیه و در روایتی استغفر الله  
 الخطیئ الذی لا یغفر الذنوب و در روایتی هم ازین عمر آمده که بیشتریم مرا آنحضرت را در مجلس شریف رب اغفر لی ذنوبی انک  
 انت التواب الخیر و در حدیث بخاری از شداد بن اوس آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود  
 سید الاستغفار این است که یگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عبدک و و عبدک ما استطعت  
 اغفر لی من شر ما صنعت ابورکب بعتک علی و ابونبیثی ما غفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در روایتی  
 قول وی اغفر لی من شر ما صنعت و آخر آمده و گفت آنحضرت کسیکه یگوید که انزل بطریق القیام در روز  
 دیر و پیش از آنکه شام کند در آیه شریفه را و کسیکه یگوید در شب و پیر و پیش از آنکه بخوابد در آیه شریفه را و  
 گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت تعلیم و تشریف است مراست را ما همیشه مستغفر و تائبیم یا شنو ما لا آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم منفرست استغفار و توبه از چه کند یا این استغفار برای است میگردد و اما علم  
 در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود یا لیسان علی قلبی وانی لا استغفر الله الا حدیث میفرماید بدرستی  
 و یقین برده افکنده میشود و بدل من و من استغفار میکنم خدا را و عین ابروین را گویند که بر سر آن قباب  
 نشینند و علامه و ناخبر و حیران اند و در روایت این عین و در ازان اکثر برانند که این عین پرده زین  
 لطیف است که حکم شریف از ملائکه کثرت و اینهمه تمام دین به طاعت و دعوات خلق و بیان احکام شریف

استغفار

بیلا الاستغفار

فترقی و فضیله از مشایخ و محدث بر دیده نشود و آنحضرت می نشست و بعد از آن لطیف با شتغال ناز کرد  
و ظهور نور وحدت انتمثال می پذیرفت و آنحضرت از طریق انبیا و احوال و عروج و فرست استغفار میکرد  
حسنت الابرار سید المقرین و بعضی گویند آنحضرت را در هر لحظه به مقام قرب ترقی در ترقی بود و مشاهدات در درگاه  
تجلیات حق نهایتی نه پس آنحضرت را علی الله علیه و آله وسلم در هر آن پرده از نور جلالت مشهود میگشت و تجلی نورانی بالاتر  
از آن بزرگ میشد بقوت در مقام اول بعد از تکلیف تمام ثانی استغفار میکرد و که چرا در اینجا مانده بدین بیان آنحضرت  
نمود می پذیرفت قال بعض الصوفیه بذلوا عن الانوار لا یعین الا غیار طیبی و شرح شکاک نقل از شیخ ابوالوقت شیخ شهاب الدین  
سهروردی که گوید که گفت روح القدس آنحضرت را یکم در مقام ترقی و شوق و سرور بر رفیق اعلی و التمام ملکوت که مفر  
اصلی است بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب میشد و شک نیست که حرکت و نهضت قلب سریع و دائم است  
از حرکت نفس پس با چار نفس در عروج و بلوغ مقام قرب و حریم عزت از محاجرت و مراققت روح و قلب  
جراحی افتاد و موجب انقطاع علاقه هست غیری میگشت پس حکمت بالذات الکی و رحمت و لطافت نامتناهی  
دی که برای تکمیل و ارشاد خلق اقتضای بقای منصرف شریفش میکرد و در دو این بین و فرود و پستی  
برده سبب اظهار حرکت قلب شریف می کرد تا بالکلیه بجانب روح زدود و بعالم قدس لحوق پذیرد  
و آنحضرت بجهت کمال شوق و انجذاب آن عالم را از اظهار حرکت قلب با وجود کسوف این حکمت و مصلحت  
و کمال حرص می بر تکمیل امت استغفار میکرد و اعتقاد می نمود و می دانست که از علمای علم لغت است پرسیدند  
حقیقت این بین چیست و مراد آن چه گفت ای سائل اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله می دانستی  
پرسیدی میگفتم آنچه میدانستم او قلب رسول و صفات و احوال می دانم نتوانم زدود مرا از همه این سخن  
اصحی خوشتر آید و بادب و اصول نشان قلب مصطفوی که آنرا بر خدا کسی نداند و قریب نماید و هر کس هر چه  
گوید بر اندازه معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام از همه بالاتر است هر که از مقام خیر و برتر از  
حقیقت حال کشف کند گویا تاویل و تشابیهات کرده باشد و ما بعلم آدله الا الله و صلوات الله علیه و آله  
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرات فرموده بود حرف و بعد از حرف و بعد از حرف و در وقت میکرد  
بر سرایت چنانکه میخواند که بعد از رب العالمین وقف میکرد و بعد از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد  
بعد از آن میگفت مالک يوم الدين و وقف میکرد در راه الترنیدی و این را وقف الی بنی میگویند و این صفات  
فرات را قاعده است در وقت که بحسب حاجی کلام و عدم تعلق او یا بعد و انقطاع ما بعد از ما قبل تقسیم

می شود وقت را بنام حسن و کفائی و چنانکه در کتب تجوید مذکور است در ترتیل میگرداند آنحضرت و سوره سانا آنکه در  
از ترتیل سوره دراز تر از آن و بنود بیچ کی خوش آواز و خوش قرأت تر از وی صلی الله علیه و آله و سلم  
و تفسیر میگرداند آنحضرت بقرات خود در فتح میگرداند و صوت را بدان احیاناً چنانکه ترجیح کرد و در فتح و در قرأت انا  
فتنا لک قحاً مینا و حکایت کرده است بعد از این مفضل ترجیح اود را ۱۱۱ سوره بارز که الهجاری و ظاهر است  
که این ترجیح بعضی آنحضرت و احتیاج وی بود صلی الله علیه و آله و سلم نه بطریق اضطراب و جنبش ناگاه چنانکه  
بعضی مردم گمان برده اند اگر بسبب جنبش تا بودی محمد بن فضل آنرا حکایت میکرد و با اختیار میگرداند تا مردم  
افتد آنکه بیان در ترجیح را بعضی آنحضرت نسبت میکرد و میگفت که ترجیح کرد آنحضرت چنانکه هاست و در حدیث  
صحیح آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم المصطفی بنی القرآن باصواتکم آرائش و سید قرآناً و از  
مای خوش فرمود لیس نامم لم یغن القرآن و فرمود گوش نمی شنود و استماع نمیکند خدا تعالی هیچ چیز را به گوش  
نماد و استماع کرد و وی هر چه حسن الصوت را که تفسیر میکند بقرآن یعنی بخواند و آنرا و جبر میکند بدان و گفت  
این عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لکل شیء حلیه و حلیه القرآن حسن الصوت هر چه چیز را پیرایه  
است و پیرایه قرآن خوش آوازی است و آمده است که گوش نماد بود آنحضرت شیء و قرأت ابو موسی اشعری  
را که بنیای خوش آواز و خوش خوان بود در شان او فرمود مطهر نارامن فرامیال و او و چون رفتند خود او  
آنحضرت را را بنیال گفت ابو موسی آه اگر میدانستم من تویی شنوی یا رسول الله خشن و زمین میگردم آنرا بیشتر از این  
و اختلاف کرده اند علماء مسلمانی بقرآن بعضی مطلق جایز دارند یعنی اگر چه لازم آید از او طرد و طرد و طرد و طرد و طرد  
آن و اگر چه نمیتوانن موسیقی باشد و بعضی مطلق منع کنند و حق که مرکز دائره انصاف است آنست که تطریب و تفسیر  
بر دو وجه است یکی آنکه اتفاقاً آنرا طبیعت و سماعت کند بدان بی تکلف و تحرین و تعلیم بلکه چون گوشه نشین شود این  
بیاروان تطریب و تعلیم را و این مجاز است اگر چه بسیار دیر زیادت تر از این خمین چنانکه گفت ابو موسی اشعری  
عنه اگر من میدانستم که تویی شنوی زیاده میگردم تر از این خمین را که کسیکه بیجان میکند او را طرب و شوق  
مالک نمیشود نفس خود را و معبر نمیشوند که از تطریب و تحرین و ترنمین صورت و قرأت پس وی مطرب است و تطریب  
و تکلف است نه تکلف و این است مراد بصوت عرب و عجم و این قسم از تفسیر است که میگرداند آنرا احباب  
وی شنیدند آنرا و این تفسیر خود است که متاخر میگرداند و بدان تالی و سامع و وجه ثانی آنکه بعضی از سامع  
موسیقی باشد که نیست در طایع سماعت بدان و حاصل نمیشود مگر تکلف و قسطن و قسطن چنانکه آمده است

می شود با نواز الحان موسیقی بسیط و مرکب بر ایقاعات مخصوصه و آواز خمره که حاصل میشود مگر بتعلیم  
و تکلف و این است که گروه داشتند آنرا سلف و آنکار کردند قرائت یابین وجه و هر کسی که علم است او را احوال  
سلف میدادند فقط آنکه ایشان نیز از انداز الحان موسیقی که تکلیف کرده میشود آن برافشانست و حرکات  
موزون و تپه سروده و مد و وایشان بر نیز کار ترانده که بخوانند قرآن را باین طریق و بخوبی کنند آنرا بلکه  
میتوانند بر تخرین و تطریب و تحسین صوت و این امری است که در مدایح و نثی نگرده است از ان شایع  
بلکه اشاره کرده است بآن و خوانده است مردم را بدان و خبر داده است از استماع حق سبحانه و تعالی  
آن و فرموده که نیست از ما هر که نفعی نکند بقرآن در دایت کرده است این ابن ابی شیبه از عقیده بن عامر که  
فرموده است تعلیم کنید قرآن را و نفعی کنید بدان و بنویسد حدیث را و فکر بذا کلفی المواسیب اللدینه حکایت  
آورده اند که چون میخواست واد علیه السلام که کلام کند بر بنی اسرائیل و بخوانند زبور را بر ایشان گرسند  
میتدافت روزی و بنی نوحید و بنی کنان را نیز از این سر امر میکرد و سلیمان را که نذر میداد و در کنار او نشاند  
و ایشان را که بپا دارند و با که داد و می نشاند فلان روزم میکند بعد از ان بیرون می آورده میشد برای بنی نهر  
بسیوی صحرای شست بران و سلیمان ایستاده می بود بر سر دی می آمدند انس و جن طیر و وحش و بهرام و  
بیرون می آمدند و آبکار و خدمت داشت که استماع میکردند ذکر را پس شروع میکرد و او در دستار بر خنیا و بجزی می که  
سزاوار است و بخوانند زبور را پس میزدند طایفه از شنوندگان پس از ان شروع میکرد و او در وجه کردن  
برنگاه بکاران پس میزدند طایفه از ایشان پس چون گرم میشد و غلبت میگشت و میگفت مراد سلیمان  
یا بنی اهد سوت نشد صوت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بر روی افتاد و او در هیچ شش میگشت  
برداشتند میشد بسیوی خانه وند میکرد و سلیمان در مردم که هر که را غلبه می دودستی بود و بگوید او را و بپوشان او را پس  
می آوردند زن سر بر او می ایستادند بر شوهران و پسران و برادران خود و بریداشتند و نیز شیره و چون  
بهوش می آمد و او در مردم می پرسید از سلیمان و میگفت چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل گفت مردمانی را  
فلان و فلان و شمر و نامهای ایشان را پس دست بر سر میزد و توجیه میکرد و او میگفت آیا ششم میکردی توجیه را  
بر او که تو و همراه آنکه مردند از خوف تو یا شوق تو پس بود آب و او بهین تا مجلس دیگر واقامت کرد  
برین حال تا آنکه خواست خدا و عمل و گمان نبود که مگر حال بنی اسرائیل اعلا ماکمل بود از حال این  
است اما غار فرما پس پس است حال ابو موسی که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم مدتی

اگر داده شده است خرماری از خرمای آل داود و اما مردن از خوف و شوق در جواب ازلان در حق است  
 یکی آنکه گوئیم قوتی که داده شده است این است را مقاومت میکند باحوالی که دارد دیگر در بران و نگاه میدارد  
 حیات را و فانی میگردد از قوت جسمانی را بلکه پیدا میگردد از قوت روحانی تا سیدات الهیه را در جهت طوفان  
 این است و ممکن وی بر است حال سماع و موعظه و حال عدم سماع از جهت توانی احوالی ذکر و اطوار و تقوی  
 چنانکه فرموده اند لو کشف السطار ما از دوت یقیناً چنانکه داود و سلیمان که اصحاب خرمای و احضن خولج آن  
 بوده اند و ایشان افضل بودند از است اتفاق نصفا و ایشان را موت چنانکه اتفاق افتاد و غیره ایشان را  
 و نبودان مگر از جهت ممکن و قوت حال ایشان و قوت را نبیه که مدکر و ایشان را پیور در کمالی و نفس  
 بدان و التوجه داود علیه السلام بر ابراهان و اعتمد از وی علیه السلام ازان از ذایع و شفقت است  
 است نه از اخطا و تبه وی از احادیث و وجود این قوت الهیه و ممکن در آن اشارت کرد و او که صفت  
 غده در وقتیکه دیدم وی را که می گردید نزد استماع قرآن و غفه و صفحه میکند از آن و گفت وی رفیقه  
 همچنین بودم ما و لیکن سخت گشت دلمای با تعبیر کرد از قوت بقوت از جهت تواضع و حال آنکه در تبه وی  
 محفوظ و منزلت وی محفوظ است و آورده اند که شنید روزی سهیل شتری قرآن را از کسیکه میخواند ازاد  
 از زیر پر خرد و بنفاد و بر زمین و بهوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت صفت حال  
 گفتند اگر صفت نیست قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را به هم گشتند و از جای نند آمدند و مستقیم  
 مانند طریق دوم در جواب آنست که در آن است نه بسیار لان از خوف و شوق قدما و در حدیثا در مجلس سماع  
 قرآن مردند و به زوق و شوق از عالم رفتند و مواهب لدنیه بگویند که ابو اسحق تعلی در ذکر اسماء آن جمله  
 بگوید تصنیف کرده است در کتاب نفحات الانس نیز جمیع از آنها که در مجلس سماع جان دادند مذکورند  
 و وصل و چون سخن در حق بقرآن افتاد و اگر محلی از مسئله سماع اشارت کرده شود و در نباشد بلکه درین  
 مسئله اختلاف بسیار آمده قدما و متاخران و فعلا بعضی باحتیاط مذکورند و گفته که انبیا را کنیم  
 و نه انکار کنیم بدانکه سماعی که شارا را به است بقول حق سبحانه الذین لم یسبحوا القول حتی یجوز احسنه و بقول و یسبحوا  
 و اذا سمعوا اما انزل الی الرسول نری اعینهم فیض من الذم مع ما عرفت و امن الحق در عوارف میگوید که این  
 سماع است که متقین علیه است همانست اود فی الف نیست در و کس از ابل ایمان و این سماع تجلی است از  
 پروردگار که در آن اختلاف در سماع اشعار و قضا به است بالمان مصر به موسیقیه و در نجاست کفر و اقال

دع

و تباين احوال بعضی آنرا منکر باشند و بعضی در فحش و فجور ملحق دارند و بعضی بدان موع و کاذب و افحش شمارند  
 و هر دو طایفه در بعضی نظریات و افراط اند و بعضی در بعضی سطر قدیست یکی در سبب قناعت و ایشان انکار میکنند  
 باشد انکار و سلوک میکنند مسلک تعصب و غدا و الحاق میکنند فعل آنرا مذکور و کبار و افتاد آنرا کفر و زندقه  
 و اتحاد و این افراط است و خرد و حست از طریق اعتدال و انصاف و نمی باید بران حرمت کرد خصوصاً در موع  
 اخلاف و نقل کرده شده است از علمای سبب بر آنچه دلالت دارد بر حرمت و کراهیت دوم طریق محمد بن است  
 و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحريم آن حدیث صحیح و بعضی صریح بیکه هر چه دارد خنده است و این  
 باب از احادیث با موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگر چه تفسیر کرده اند آنرا بعضی تفسیرین  
 بچیزی که دلالت میکنند بر حرمت عدا آنرا تا در بلاء و محامل دیگر هم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علما  
 و چون ثابت نکرد و حرمت ثابت شود اصل و اباحت بد لالت قول وی سبحانه و اصل کلم الطبیات و بعضی  
 گویند ثابت نشده است نه بر حرمت و نه اباحت آن و دلیل قطعی شرعی پس مسئله بی گردد و اصل و اباحت  
 که حکم است یا اباحت سوم طریق ساده صوفیه و سبب ایشان در نیاب مختلف و افعال متب آمده و بعضی  
 اقتضاب کرده و بعضی بها شریعت نموده و باید که انکار ایشان باشد و احتیاط باشد و قولی باشد که اگر  
 ایشان اخذ بر حرمت و احتیاط در افعال و اقوال است و در جمیع اوقات و احوال و لیکن بعضی ایشان کتاب  
 آمده و بعضی و شوق و حکم و محبت و وضع حال و در مورد و هیجان و حکم ایشان حکم داله و سکران است و شک نیست  
 در تأثیر لغات و نفوس و تطریب قلوب و آثار است که امن بر اطن و این معلوم است بمشاهده و بیان حتی در  
 حرکات و در و هیجان لبس نمکنت ایشان ثابت اند رب ط حکم و ادب یا سونخ قدم و سکران از اهل شوق  
 مشرط و منشور تعلیم و مد و غرام و بعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات انرا باب  
 سواجید است که میگذرد بر ایشان احوال خفیه و صفات تنبیه و اما صاحب قبلی ذاتی مقام ایشان در این  
 رواست و تحقیق کرده اند این طایفه از اهل طریقه و ادب آنرا و کفایت میکنند طالب متبع را که جامع میان  
 احکام و معارف نظر در کتاب عوارف که عقد کرده است یا بی در مد و انکار یا بی در قبول و انبیا یا بی دیگر در  
 ترفع و استغفار از سماع و یا بی دیگر و مذکور که ادب و اعتقاد و علم و حکمت و سماع با حکام السماع گفته که غنا بر موع  
 است و نسبت که جاری شده است حادث که استعمال کرده میشود برای تشفیط قلوب و هیات اعمال عقل  
 افعال و فطاع مفاد و طریق حج در صفت کعبه قدیم و مقام و طریق غرور و صفت حیرت و جفا و مبارک

مثل صدقه و غنیمت و کثافتی و مثل خانه و نسای بر آنسکین اطفال و مانند آن و این مباح است اگر از ذکر و احش  
و محرمات نیست بلکه نه است که موجب نشاط است بر اهل رفوع و مغمای است که احتمال میکنند که از امعینان  
که عارف اند بهشت و اختیار میکنند شعری را و همچنین میکنند تبلیغات قوی که تبع میکنند نفس را و تطبیق  
میکند نفس را و تطبیق میکنند آنرا و این نوع مختلف نیست میان علماء جماعه مباح داشته و قوی حرام گفته  
و قوی مکرر و همگی بیکر که اصح و اشهر از آنکه دشمنی و ابو حنیفه و احمد و حسانه و غیره است و اطلاق  
حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابوالطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سهروردی  
و بخاری گفته که امام ابو حنیفه بیکر و انداختن را از ذنوب و همچنین نقل کرده است قاضی ابوالطیب تحریم از امام  
شعبی و صفیان قوی و چهار شخصی و قاضی ابی بنه که در روایت کرده است از صفیان قوی که وی پرسیده شد  
از عباس گفت که آن خبر را بوی است که این کوشش و کوشش دیگر گفت و گفته اند که این اشارت استانی  
با اجابت آن رفته و اطلاق کرده قول در آن و تفضیل نموده میان رجال و سایر مردان و تسویه کرده میان آن  
و لیکن با شرطی که من فتنه و قوی در آن و بعضی قوی کرده اند میان قلیل و کثیر رجال و تساو گفته اند قایلان با اجابت  
که روایت کرده شده است غناد سماع آن از جماعه کثیر از کاتبین که در ایشان چندین از عشقه و شیره اند  
و جم غفیر از تابعین و تابعین و سماع جمیع دیگر علمای محمد بن و علمای دین که در باب نهم و تفسیری معلوم  
عبادت بوده اند و نقل کرده شده است و درین باب از ایشان روایات و حکایات که گفتار است در این باب  
معلوم کرد که آنکه دین و اکابر اهل اقصین مختلف بودند و آن امام عبداللہ بن جعفر رضی اللہ عنہما سماع غناد  
از وی مستفیض و مشهور است و نقل کرده است آنرا که کہ اسحاق کرده است و درین مسئله از قضا و حفاظ و ارباب  
نواصیح و این عبداللہ و سماع گفته نمید بوی نجباء باسی و بود و لایزال بنین در آن زمان عم وی علم بن ابی طالب  
و میرفت می رضی اللہ عنہ در خانه جمیع که از منجیات بود و سرگشته خورده بود که تغنی نگفته بوی هیچ کسی مگر  
در خانه خود پس نشی که بوی می خواست که سیاه در خانه وی رضی اللہ عنہ نشیند و انداخته و کفارت و بهر  
از بن خود پس منع کردی رضی اللہ عنہ او را از آن و گفته اند که بودند و میر عبداللہ بن جعفر را بوی که تغنی  
میکرد و عود میزد و بر ای وی را آورده اند که بعد از آنکه سبب که افضل تابعین است زنده میشد بر وی مثل و عود میزد  
غناد و مسئله پیش از سماع آن و همچنین سالم بن عبداللہ بن عمر قاضی سیر می شنیدند از کثیر کان با جلال است  
تقدیر و کثیر بن می رسید بن جیر که از عالم تابعین است شنید از جیر که تغنی میکرد و وف میزد و همچنین ابی مالک

این جمیع که از علما و حفاظ و فقهاء و علماء و کرام اجماع است بر بدالت و جلال و هی که شنیدند و غنا را و پیدا نیست  
 الحان را و ابرایم بن سعد مدوی بود امام عصر خود در فقه و روایت بنی شوق این طلبه را حدیث ثانی مثل این نشان  
 از غنا و قوی و او در مجلس شریف تجلیل غنا و پیرمندی از احوال مالک پس گفت خبر دادند که دعوتی بود  
 در بنی برون و با قوم و قوف بود و خود که گفتی میگردند و لعوب میشوند بدان و بدو مالک رفت و مرغی که  
 میزد از رفتنی میخواند و او اعلم حکایت کرد از صاحب تذکره که پرسیده شد امام ابو حنیفه و سفیان ثوری از  
 مجلس گفتند بدینست غنا از کیا شوند آن سه و صغار و فکار ده اند که امام ابو حنیفه را همسایه بود که هر شب  
 بر میخواست و گفتی میگرد و امام گوش میداشت به گفتی او شنید شبی آواز او را پس پرسید از اهل دی چه شد  
 شب که شنید نمی شنید آواز وی گفتند که بیرون بر آمده بود وی امشب پس گفتند بعد از آن که در آواز او را پس  
 پرسید امام حنبله خود را در پشت نزد امیر شرافت کرد و او را خلاص گردانید و پرسید که نام او چیست گفتند عمر  
 پس برآمد و از زندان هر که را عمر نام بود و گفت امام با خبر که باز کرد با بنی میگردی و چون گوش داشت  
 امام ابو حنیفه بنمای او و بنی نگار او را و دلالت کرد بر اباحت گفتی نزد وی و استماع وی هر شب یا آن دفعه و  
 غوی که وی داشت حل خنجران کرد و مگر به اباحت پس آنچه دارد شده از وی به خلافت آن حل کرده شد و غنای  
 مقتران بخش از برای حج میان قول و فعل وی و خالی آنکه گرفته شده است و حرم گرانده تقاضای فعل وی از  
 نفس قول وی چنانکه رفت بدینکه در وی غنا بود و داشته آن حکایت کرده است این فقیه که ذکر کرده شد و در  
 ابو یوسف مسئله غنا پس فرمود که قصه بایر و ابو حنیفه را و حکایت کرده شد از امام ابو یوسف که میساکد عاقر  
 شنید مجلس شریف را و مدینه و روی غنا پس شنید و دیگر است و پرسید و پیش از مالک از سماع پس گفت در یافتم  
 این علم را در بلاد خود که منکر شنید از برای خنجران و گفت منکر نشود آنرا اگر ماضی یا جایی یا عاقل  
 طایع و همچنین فکار ده است از وی عدای و حکایت کرده است اباحت و از وی امام قشیری و اوست ابو  
 منصور و فکار ده غیر ایشان و آنچه فکار ده شده است از مالک رفته اند علیهم که گفت شنیدند از مالک فاسقان  
 که در آنست و غنای که مقتران است بوی منکر جمیع القول و الفعل و امام شافعی رفته اند علیهم که گفتند است و آنرا  
 که در آنست و غنای که مقتران است بوی منکر جمیع القول و الفعل و امام شافعی رفته اند علیهم که گفتند است و آنرا  
 بعد از آنکه که در سماع است بقول و الحان چون بشنود و در آن و باز جاریه خود را از امر او  
 که حلال است نظری وی یا بشنود و در خانه خود یا خانه بعضی صدقا و خود و شنود و آنرا در میان راه و مقتران نگردد



سواء بجزیری از تنگرات و صالح نمکند بسبب آن اوقات نماز را در روایت کرده است ابو منصور بخیر اوی از  
 یونس بن عبد الله که شافعی است صحاب کرد و ابو بصیر بن عیسی که در روی قند بود که تعنی میکرد و چون فارغ شد قندینه  
 گفت شافعی آیا خوش کردی تو این را گفتند که اگر راست میگویی نیست ترا حسن هیچ یعنی خوش داشتن  
 غنا علامت سلامت طبع و حسن است و ناخوش آن نشان از عوج طبع و نقصان حسن و از اینجا معلوم  
 میشود که دلیل شرعی بر حرمت و کراهت آن نیست لکن آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فایده کردی  
 و ترا نیز نعمه در طبع هیچکس را سخن نیست که در حیوانات موجود است چه جای او میان و منقول است  
 از شافعی که الفاها لم یکرهه لیشبه الباطل و گفته اند که تواند که بگوید بکره آن باشد که ترک آن اولى است که  
 اطلاق آن با این معنی آمده است و خبری گفته است دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر باطل  
 نیست گفتی دلالت نبودى زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد و دى و مباح نیست فایده دى و گفته  
 اصل کرده مشعور چیز که دارد و شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تعلیل بر غنائی که مقتضی است بفرمان  
 تحریم از جهت عارض باشد از جهت معنی که در ذات نفاست و با محله تحقیق صحیح شده است از قول و فعل  
 شافعی چیزی که محسوس در اباحت نیست نص در تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است روایت است که  
 دى شده است غنا را نزد پسر خودش که نام دى صاحب است روایت است از ابو العباس فرمالی که میگفت  
 شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که در دست میداد ششم سماع را و بود پدر من که ناخوش میشد  
 آنرا پس و عده کردم این خوابه را که باشد نزد من پیشی پس باشید نزد من تا دانستم که خواب کرده پدر من پس  
 شروع کرد این خوابه و تعنی پس شنیدم آواز پای را بر بام پس برآمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالا  
 بام که می افتاد و غنا را و امن دند بر لبی اوست و دى سیم آمد بالای بام گو یا که رقص میکند و مثل این قصه اند  
 عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد دى رحمه الله و الحسب  
 منقول است از دى خالف این محمول است بر غنائی نه موم مقتضی بفرمان و منکر روایت کرده شده است از احمد  
 که دى شنیدم فرمالی را نزد پسرش صالح را و کار کرد پس گفت پسر دى ای پدر را یا نبودی تو که انکار میکردی  
 و کرده پدر شى تو را گفت من چنین رسانیده اند که استحال میکنند با دى منکر را و حکایت کرده اند از داود  
 طای که دى حاضر میشد سماع را و راست میشد پشت او و سماع بعد از آنکه سخنش شده بود از کبر سن و بود دى  
 رحمه الله عالم فقیه حنفی تمیز امام اعظم ابو حنیفه کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر بن ابوالنضر اسکندری

فایده

و غایب می شود که سماع اگر باشد بشرط خود و محل خود از اهل خود می آید اعتبار کرده است این قول را از  
 صاحب طبعه و بویگر خلاص صاحب طبع و صاحب دی عبد الغفریز و کلمات کرده اند صاحب مستوفی از جماعه از ایشان  
 نقل کرده است سماع آنرا از اهل محل و عبد الله و پدر احمد و اقصیا کرده است آنرا حافظ ابو الفضل مقدسی  
 و غیره از طایفه به و ذکر کرده آنرا ابو جریج خرم و در منقحات خود در او را سال است و درین باب تصنیف کرده  
 ابن طاهر از طایفه که اجماع صحابه و تابعین را بر آن وصول کرده با ساندی که دارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین  
 عبد الرحمن فردی شافعی شیخ دشق و مفتی آن و ابن فتنه اجماع اهل حرمین را بر آن و نقل کرده این فتنه از  
 اکثر عراقی و روایت کرده است ابن طاهر پسندیده خود که چون بنی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بزرگ  
 شد است و روایت کرده است بونس بن عبد الله علی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را  
 پس گفت نمیدانم هیچ یکی را از علمای جاه که کرده وارد سماع را اگر آنچه رواه است مذکور کرده است ابو علی  
 جنید که روایت بن یعقوب را ما جشون و برادران دی نعمت میکردند در سماع و گفت یکی ابن معین که از  
 اعظم علماء حدیث است که می آید اما بوسف را ما جشون را پس حدیث میکرد و را و خانه و جاری او میزد و نه فرقه  
 را و خانه و دیگر ایشان علمای ثقات از اهل حدیث اند که خرج آمده و صاحب گفته اند عبد الغفریز بن سلمه جشون  
 که مفتی اهل مدینه بود و روایت میکنند از یمنی و شیخ کرده اند از وی و همچنین نعمت میکردی و حدود و نقل  
 کرده است صاحب نمایه و شرح بدلیه از حقیقه بعد از نقل کردن دی خرم را از بعضی از ایشان اباحت را  
 و حتی کو قتی کند با سماع و گفته آن نظم فوالی را دیگر دو فصیح اللسان و گفته اباس به و بعضی از خفیه گفته اند که اگر  
 تنها باشد و قتی کند برای دفع و حش از نفس خود اباس به و این اخذ کرده است شمس الامیر از قسری و استلال  
 کرده است بر این با کلام بود و انس بن مالک رضی الله عنه که میکرد و میکرد و آنرا در خانه خود می کرد و آنرا بطریق قلمی  
 و گفته است که هر که قایل است یک است مطلقا محل میکند حدیث انس را بر شنید اشعارها بعد فرم کرده است  
 صاحب دایع از حقیقه چیزی که ذکر کرده است شمس الامیر و تعلیل کرده است بآنکه سماع غنا خرم میگرداند  
 دل را و صاحب و خبر از حقیقه نقل کرده است از بعضی خفیه که اباس بنی الاعراس و بعضی گفته اباس و بعد از روایات  
 سمر صامه و اقصیا کرده است آنرا از علماء متقدمین شیخ الاسلام ابو جریج بن عبد السلام و صاحب دی شیخ محمد بن  
 دقین العبد و گفته است صاحب سماع که تحقیق بود و در صورتی که اهل نقد و حدیث و معرفت با انواع علوم  
 شرعی مثل اسناد و ابوالقاسم قسری و شیخ ابوطالب که و شیخ شهاب الدین سمرودی ذکر کرده اند ایشان را

لسایل و تقاضای از آنچه در ملکات میکند بر احوال سماع قولاً و فعلاً و بود و نبود و رضی و اصرار و تنقیه که فتوی میداد  
بر مذہب ابو ثور و حکایت کرده است از وی فشری و سرور وی و غیره چاکری گفت نزول میکند رحمت  
برین طایفه و در موضع نزول کل زیر اینچونند مگر نزول فاقه و نزول مجاورت و کمالست زیر اگر کلمه میکنند در  
مقامات صدیقین و انبیاء و مرسلین و نزول سماع زیرا که ایشان میشوند بوجد و شهود حق و حکایت کرد از علما و جماع  
صحابه و درین باب حکایات که اکثر تذکره در کتب قوم وصل به ائمه صاحب امتناع ذکر کرده است در سماع سه  
قول را حرمت ذکر است و اباحت مذکر و دلایل هر مذہب را و ترجیح کرد مذہب اباحت را چنانکه دعای ابوت  
و جواب داد از استیالات و تمسکات حرمت ذکر است و اطمینان کرد در اثبات مذہب اباحت و اثبات کرد  
آنرا که کتاب و سنت و جماع و قیاس و وجه قیاس آنکه چون ثابت شده در سنت صحیح و از فتوی بقرآن پس در شمر  
نیز جایز باشد جمیع آنکه فتوی در قرآن اثبات میکند وزن و ثبوت و استحباب بنمایند خشیوع و خضوع را و این  
را شعاری که ششوف اند لطافات و مباحات و نه در در دنیا در غربت و آخرت و تضرع و محبت الهی ثنای و  
تقدس و تاملت حضرت رسالت بنیامی صلی الله علیه و آله و سلم نیز جایز باشد قیاس بر خدا و نصب و تشیاع  
ما قسام دیگر که جایز و مباح اند با اتفاق نیز قیاس کنند و این جمله بر تقدیری صورت بندد که نفس قاطع  
بر حرمت ذکر است غنا ثابت نگردد و الا قیاس در مقابل نفس لازم آید و قایلان با بابت میگویند که نفسی که  
در اینجا نب و در دنیا نمافته است و اگر یافته بصورت رسیده است و مقصود کاتب الحروف از نقل اقا و دلیل  
اباحت آنست که ما معلوم شود که مسئله مختلف فیه است بزم کردن یکجانب و ترجیح آن و تعصب نمودن و دران  
مناسب و لایق اختلاف نیست اگر کسی را صلاح وقت و دران نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در  
و ملاحظه و نزاع نیت و سلامت حلی خود و دران بنمید و احتیاط و تقوی و دران اندیشید بسیار کمال باید که  
زبان قالی و حال از طعن و تشنیع و تعلیل و تعلیل بزرگان و اقتادان و ایشان با وجود تعارض اوله و تباین طرف  
و وجود علما و فقها و عرفان و دران جانب دیگر قطع نظر از راجع و مرجع نگردد و سرشته انصاف را بکنند نیست  
صحت و باقیست که چه خوش اقبال و ایدیل و چه جانب شش عزیزست فرد نگذارش و قایلان با بابت را  
نیز مناسب نیست که تعصب و درند و مگر اقوال علما و شون و خصوصاً آنها که سالک طریقه و دانت بصحت باشند و کل چیز  
مولیان فاستقوا الخیرات و بر و ملائق باید که رعایت طریقه نیز در تفصیل از دست نهند که توقف و احتیاط و بر یکبار  
ممود است و افراط و تفریط در همه باند موم و با همه التوفیق منه العفیه و همچنین صاحب امتناع و ملا و مزار اسم

وصل

نیز سخن کرده و گفته که معروف در مذہب ائمہ از میر است و با وجود آن از بعضی علما مذہب شافعی و اصحاب ثواب  
 غیرانی و اشکالی در خلاف آنها تفکر کرده و انواع آلات و غیره میزد و کرده اما در حقیقت فیهما بعضی مطلق میباش  
 گفته و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق کرده در عیال و در غیر آن و صواب ابحاث است در کجاست و بعضی  
 اعلان آن بدست مستحب داشته و در شبها که معنی فی دست نیز اخلاص نماد که کرده و دیگر از غیر امیر عود است  
 که از ابر بلطنیز گویند و تار دارد که آنها را زید ویم گویند و در وی نیز اخلاص نماد کرده و گفته که معروف  
 در مذہب ارباب نیست که زدن آن و تشدید آن حرام است و گفته اند طایفه از علما بخوان آن در حکایت  
 کرده اند سماع آنرا از عبداللہ بن جعفر و عبداللہ بن عمر و حکایت کرده شده است که در عبداللہ بن عمر بر  
 عبداللہ بن جعفر پس اینست نزد وی جاریه را که میزد و میزد گفت بعد عبداللہ بن جعفر عبداللہ بن عمر را آید  
 می بینی درین باشی گفت لا یاس لهذا و نقل کرده اند سماع آنرا از عبداللہ بن الزبیر و یحیی بن ابی سفیان  
 و عمر بن العاص و حسان بن ثابت و از غیر صحابه عبدالرحمن بن حسان و خارج بن زید که از فقہاء سبعمه مدینه  
 است و نقل کرده است است اما منصور از زهری و سعید بن المسیب و طایف از ابی رباح و شعبی عبداللہ  
 بن ابی یزید و اکثر فقہاء مدینه و حکایت کرده است طایفه از عبداللہ بن الزبیر بن ابی شجون که دی رخصت  
 میکرد و در عود و حکایت کرده است این سماعی از طاووس و حکایت کرده است از ابراہیم بن کرد و آہد ہر شنبہ  
 و گفت ابراہیم بن جعفر گفت شنبہ عود المجرم عود المجرم قال لابل عود المجرم پس طایفہ شنبہ عود را بدو نوشت  
 از ابراہیم بن سعید و فتوی داد بااحت غنا و عود و نقل کرده است فاکھی در تاریخ مکه مخطوطہ بسندی که  
 و آمد از موسی بن المنذر البجلی که خواند وی طایف از ابی رباح را پس در آمد و بدو در انجام تو می که منیر و بدو در  
 و شنبہ میکرد و چون دیدند طایف را که در آمد باز ماندند از آن پس گفت نمی نشینم تا عود نکنید یا نجہ میکرد و بدو پس  
 نشست و گفتی کرد صاحب امتناع همین عود را اصل ساخته و فرامید دیگر را بران قیاس کرده و با بجلادی  
 درین باب از وسعت و خلاصت غالی نیست و اجتماع آلات و غیر امیر از غیر نقل کرده و گفته اختلاف است از میان  
 فاکلین مجرم که آن کبیر است با صغیر و تا ازین از شافعی برانند که مغیر است این چند کلام را کتاب مذکر نقل کرده  
 شده و الہمد للہ علیہ و عرض از نقل و جز آن نیست که اگر احیاناً ازین طایفہ چیزی از آن نقل کرده شود بسیار تشدید  
 و تجسید و تشدید و تفصیل نمایند و مستحب و زلات قوم شیوہ خود سازند و طایفہ را نگذاردند که نقل کنند ایشان  
 کنند فاکھی حق این نتیجہ و آمد علم و علم حکم و این ضعیف درین مسئلہ و کلام در موضع متعذر کرده است و در مذہب

طریق تفصیل و تردید و توسل گاه داشته یانی سبیل بجانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل آقا و ایل جانب  
 اباحت غالب افتاده که آن جانب و گستره و متر شده است و از این حاجت نیقی ندارد و نیست همانست  
 که گفته شد شعر عیبی چون همه گفتی نه برش نیز بگو و نفعی حکمت کن از بیرون عالمی چند و الله امرنا الحق  
 حق و از قضا تابعه و از الله طاعت باطل و از قضا اجتناب و العاقبه بالخير و باید دانست که در هر زمان  
 از ابتدای حالی تا الآن هرگز بجانب اباحت لغوی و سماع آن رفت قولاً یا فعلاً انکار و استبعاد و پی متوجه شد  
 چنانکه از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن میگردد و در مشکلات آورده است که بفرمود  
 انما امری رضی الله عنه که در بسیاری نیز میگوید یا بسبب آنکه در غرض و در حاضر بود یا جهت آنکه مسکن و ساکن  
 بود و صیقلی دیگر از اعیان صحابه با هم شسته بودند و سماع غنا میکردند و دردی دیگر که حاضر بودند ایشان  
 غنا میکردی کردن آمد و انکار نبود و گفت ای صاحب رمل و صدا شما ای دو بار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شما  
 سرودی خواندید ایشان گفتند اگر میخواهی که توبه بشنوی یا انبشین بشنود اگر نه بر و داند فادست ما را  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بشنویم و این در عروسی بود که توبی و دان با اتفاق صلح است بالا تر ازین  
 بعد از این جعفر که با بنکار سماع و شوق بود و معاویه نیز با وی شرکت معارف بود و با وی تود و تهنیت نمود  
 زن معاویه انکار را کرد و در عید الله عیب گرفت بروی و گفت معاویه حال او نیست توبه مقتدری بودی  
 را نه دیگر عید الله عید نه معاویه آمده آچه نماز بسیار کرد و توبه بسیار کرد و معاویه بارش گفت این را اگر که  
 چه میکند پس زن از انکار باز آمد و حیضت حال و نشان اختلاف آن بیناید که سر و شنیدن و آلات و ارباب  
 زدن و زمان قدیم کار و بار و میدان و الا بهمان و فاسقان و شراب خواران بود و بلند و حدیث صحیح آمد  
 که آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده ام من عام کرده شده ام من که مخمتم محارف را که نام آلات و ارباب است  
 و نمی گتم از توبه بگردانده اصل نام قائل است فکرمی در باب طایفه بیکند و بعد از محو و محقق آثار این  
 امروز در مع و از آن این منکرات چون آن رسم و عادت مانند مسلمانان و سالکان و پارسایان نیز در آن افتاده  
 و از آن خوف و گشتند بی طاعت بعضی و منکرات و فحاشی و اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون و بدند که این  
 عادت و فاسقان و نشان بی قیودی است و مشابیهی بحال ایشان دارد و خوف آنکه بیاداری با کلمات  
 کشد اجتناب نمودند و در غیر فرمودند و از شارع نیز اگر با این ملا حظ نمیری و نمی روی و عیدی صادر شده باشد  
 و در نباشد و آنکه می نشان گویند که نمی از شارع به نبوت نه پیوسته و هیچ حدیثی در شیاطینت مبریده و انکار

آنکه دایره صحت با مصلحت انیطالیه تنگ است و ادا آن خواهد بود که نمی آن علی الاطلاق و تحریم آن لذائذ نامیت نشود  
چنانکه از غریزنا و امثال آن را که بعضی از اهل علم گفته اند که هیچ صریحی دارد نشده این سخن خالی از کبر و تبیت  
و مثال اینحال فیه نیز طرف و ادواتی است که آنها را ختم و قوت و غیره و یا نام است که در وقت اباحت حرام استعمال  
آن میکرد و در شراب و آن میخوردند و چون شراب حرام شد استعمال این قسم اولی و خوردن مشروبات دیگر  
در آن چیز گرام حرام ساختند از برای محقق آنها را آن و چون حرمت غیر ثابت و مقرر شد احتیاج بقبح قطع آثار  
و علامت آن نماند منع و نهی از آن اولی نیز نماند و باید و آن علماء را که دین و دوزخه شد ندیمی بمنح رفتند  
از استعمال آن امرانی و قوی پیغمبر که ذکر فی موند و در باطن فیه نیز مانند آن دو فرقه اند قوی بقدر عادت و تفریط  
قدیم که اینطور نشان اهل فسق است منع و رسم احتیاط اگر گرفته ایستادند و جمیع لغز معنی حقیقت حالی انداختند  
که اگر مملکت شمس و حکمرانست حرام و اگر نه چنین است سباح و املا علم و علمه و احکم بعد از آن تعصیب و تشدد می  
و میان آنهم مانعان از اطاعت کردند و فرمایان آنرا مطلقا منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و بهم سیبان برنگم  
آنها از اطاعت حرف و عبادات محض گرفتند و تمامه اوقات را مشغول آن و مشغول بدان ساختند و عباد  
و مکرر گماشتند هر دو طایفه فرق میان اهل دنیا اهل مکر و دوسر شده انصاف که معنی آن نصف فی و نصف  
الک است از دست دادن و در نظریه ادب که حقیقت آن نگاهداشت مدبر چیزی است نگاهداشتند و یکب نشد  
اختلاف آنست که جمیع را نظر بر تافیه و قهرت قهر در بواطن افتاد و از خارج رفتند و قوی را جزو و عدم جواز  
حق و نظر بر جای خود میستادند و شیخ ابن عربی گفت است که تاخیر نعم بالذات بر روح حیوانی است که حرکت  
و اضطراب کار است و روح انسانی منزله است از آنکه علی در و معانی است و سکون استعمال و توانی  
صفت است اما اینجا کس را بر سر سکه بگوید نعم تاخیر نعم بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جوارح  
و تعالی که میان روح حیوانی و روح انسانی است حال این مراست بان کند چه مانع است و نیز شیخ منگوید  
که نشان تاخیر قرآن در ساطع آنست که نبی و غیر مناسک با شد و آنکه نبی تاخیر کند تاخیر قرآن نیست این تاخیر  
نبی است نه قرآن این سخن خالی از تکلف نیست نعمت علیه و زیر قرآن است چنانکه در حدیث آمده است  
که زید القرآن با صواتکم و یکسان بودن هر دو عالی فاسح از برای امکان است مگر کسیکه مشهور و مکتشوف  
عجوزات و صفت آنها باشد فایده صاحب امتناع گفته که اختلاف کرده اند در نخستین کسیکه تلقین کرد  
فما عری و پس گفته است ابو الهیال مسکری که اکثر اهل علم بر آنند که نامی اولیس است و آنچنان بود

که چون نهار در این شهر که را بنا بیکر و نهار از افراس دروم و نفعی میکردند با کمال خود شنیده بدانند از احتیاج عوب  
و نقل کردند از ابو بکر بنی خنثی که یکبار ابتدا که طویس بود و طویس را در مشوم گویند یعنی نامیاریک از جهت آنکه  
اولاد او در روز وفات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و طعام او در خد موت ابو بکر رضی الله عنه بود و  
بالغ روزی که در شهر رضی الله عنه و ترویج کرد و در قتل عثمان رضی الله عنه و زائیده شد برای او از نذر روز  
موت علی رضی الله عنه و گویند که پیش از نقل این غنا موسیقی در عرب از آن غنا و حسن صوت ابو بکر مثل کسب  
و شنیده عوب جدا کرد کتابی در این اقسام همه مباح اند و خلاف نیست هیچ یکی را در آن و برین اقسام حمل میکنند  
بر غنای موسیقی آنکه قابل آنست که برست از منقول است از صحابه و تابعین و غیرهم از اسلاف چنانکه از سابق اخبار  
و آثار ظاهر میگردد و علم از بعضی صحابه مثل عبد بن جعفر و غیره سماع غنا موسیقی نیز از جواری مردوست و میگویند  
که وی رضی الله عنه از غنیات نیز می شنید و در معنی اقسام غنا همه یکی است و راجع بصوت حسن است و  
تفاوتی نیست نعم و ذرات قرآن تفاوت میکنند که در غنا موسیقی خطیط و تون بسیار است اینهم گفته شد و لیکن  
و تفسیر و استعمال آن از حدیث تابع سید رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اقتضای صحابه و اتباع آنحضرت که بطریق  
تقریب و تعبیر بر آن اجماع میکردند باشند علمای باقی است جواب همانست که محل و مقام آنحضرت متعالی است  
و اگر از او مباح و مشرب خلقت آموخته بر بعضی جانب تونیه و در تفاوت غالب آمده و احتیاط و امن گذشت و شد  
و ذوق و شجاعت در عبادات و طاعات و است و در بعضی دیگر روشی علیه کرده و ذوق و شوق ایشان در  
سلسله آموخته بدعا است امری است مختلف فیه و در امری مختلف فیه عیب بگوید بنا بیکر و در هر یکی با کمال  
خود آید بگذشت و بفرماید علم من هو ابدا می بسبیل و افند اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب صلی الله علیه و آله  
و سلم علی سید الخلق و آله و صحابه و تابعه اجمعین و یا طریقی اخوت و محی علوم الدین باب یا ز و اتم  
در عبادات شریف در طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم و ناکه طعام و شراب

باب از هم جدا شدن

از غیر و زیادت است که قلم نمید و صدور حرکات و تخصیص عبادات بی آن از قبیل محاللات عادیست پس  
اول عبادت از آن بر قدر حاجت مستقر اند و از حرص و شره احتیاط نمایند و در شهوت آن متذکر باشند  
و آمده است که سیری مدبران شریف نبوده و گفته اند که شیعیه بعضی است که ظاهر شده بعد از قرآن اول  
روایت کرده است آنرا نودی و این را بعد از پیچ کرده حاکم از حدیث مقدم نموده که یکبار که رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم فرمود بر نکرد این آدم و عای از بطن خود بیست و نه چیز که الی سارده دارند استخوان صلب

ویرانگر زیاده بران خواهد داشت برای طعام و شراب بر آن خفیه و ثلث برای نفس و قوی گفته که اگر می شنید  
 بقرائن این شصت را تعجب میکرد و در خبر صحیح آمده که مؤمن می خورد در یک روزه و کافر می خورد و در بیست روزه اهل  
 تشریف گفته اند که آدمی را سهفت روزه است یکی معده و سه روزه دیگر است متصل بوی خواب و سایر و رفیق  
 و دیگر امور و توفیق و مستقیم و طرق وی و بر است و اینها غلط اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام  
 مؤمن و کثرت طعام کافر باشد و در آنست تحقیقت حدیثی مؤمن چون مشغول با حراز بسیار خواب است  
 و می داند که مقصود از آن کل سعیر و امانت بر میان است نه تن پروری زیاده بر قدر ضرورت می خورد و کافر  
 چون مطلوب او ترسب بدن است و تنها و مشغولت نفس و حالش بر خلاف آنست و لیکن باید دانست که این  
 معطر در هر مؤمن و کافر نیست تواند مؤمن بسیار خواب را باشد یا بجاری عادت یا بجهت عارضی که بارش است  
 طبیعت او را یا مرضی که باعث داشت بران و کافری که او را بود از جهت ضحک معده و از جهت مراعات  
 صحت بپوشا یا برای ریاضت بر روش را بیان گفته اند که هر که بسیار است افکندی قلبی است مطهر وی  
 و رفیق است قلب وی و هر که قلبی است افکندی او کثرت است مطهر وی و سخت است دل وی و نیز گفته اند که این  
 حکمت معده را که پر شده است بطعام و هر که کم است طعام او کم است شراب او و خفیف است خواب او و کسی  
 که خفیف است خواب او و کثرت در عروزی و کسی که گران است خوابی او بی برکت است عروزی از این  
 عباس رضی الله عنهما گفته که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهل تشیع در دنیا اهل جوع اند  
 و کثرت و از عالمی آمده رضی الله عنهما که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار هرگز  
 و بود آنحضرت را دل و خیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و خواگانی نمیکرد اگر میخوردانیدند میخورد  
 هر چه میخوردانیدند قبول میخورد و هر چه میخوردانیدند میخورد و گفته اند که هم امتلا و نفی بسیاری میخورد  
 کرده که گاهی هفتی میگرد و در جمیع برانند از آنکه شراب میگرد و بران از شسته باطل و تشیع پس متقاضی انجمل  
 دلیل این سخن آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صاحبیهایی بیکدیگر از جوع و فریق  
 بر بیت انصاری و فریق کردن وی شاة را و خوردن ایشان آنرا آمده که چون پیر شدند و بسیار گشته اند حدیث  
 و گفته است شیخ فی الدین نووی که در حدیث جواز تشیع است و آنچه در کتاب آن آمده محمول است بر علوت  
 انتهی و چون واقع شد تشیع در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شد در حق غیر وی نیز ثابت شد  
 و از این هر چه آمده است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از طعامی سه روز بیانی نرفت



از طاهر راه ایشان و انجیر شد و در مضمون دارد یکی آنکه سیروی صلی الله علیه و آله و سلم سه روز ریایی نبود و اگر بود  
در کتله آن بود و از حالت که ناسه در فکری سنگین شد و در هیچ روزی سیروی نمیداد ظاهر آنست  
که در بعضی ثانی است و الله اعلم چنانکه از ابن عباس آمده که میگوید را نیدا آنحضرت و اهل و عیال وی شبها ریایی که  
همی یافتند طعام شب و نبود طعام ایشان مگر آن جور راه القری و صحیح بود در شب مسلم آمده که سیر شد آل محمد  
از آن گندم مگر آنکه نبود و یکی از این دو در فکری حالت آمده که گفت سیر و آن آمد یعنی آنحضرت  
در نیاید پخته شکم شربت وی در یک روز از دو طعام اگر سیر میشد از قمر سیر میشد از آن بود اگر سیر میشد از آن  
چو سیر میشد از قمر از حسن بهی آمده و معنی الله عز و جل غلبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود بخدا  
سگند شام نکرد و در آل محمد کھیل از طعام و بود آنحضرت را نه خازن گفت حسن گفت آنحضرت این سخن از  
از برای کم پنداشتن مرزوق خدا را و لیکن خواست که افتد از کندی است وی و از عایشه آمده و معنی الله  
عنها که خوشی آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا سه چیز طیب و نسا و طعام پس یافت  
آن دو چیز را یعنی طیب و نسا را و نیافت طعام را و از قریب در شام ایل از نعمان بن بشیر آورده که گفت در دم  
سیر خدای صلی الله علیه و آله و سلم و معنی یافت از قریب چیزی که بر کند شکم و در قریب سیر خدای خیر من که مخلوط  
باشد از ناس مخلط که خوراک فقر باشد گفت عایشه رضی الله عنها بودیم آن آل محمد که گفت میگردیم بگیا که  
نمی آید و غنیمت آنش و نبود قوت ما که خوراک و در روایتی آمده که گفت دو ماه سگند شد ما را بر نیالت و سه  
فرستاد بعضی همسایه از انصار شیر مادی نوشیدیم ما آنرا فرموده است آنحضرت تحقیق رسانیده شده ام  
من در راه خدای بیلا وقت چنانکه رسانیده نشد هیچ کمی و اندک اگر ده شدم در دین خدا چنانکه ایند کرده  
نشد هیچ کمی و تحقیق میگوید شربت در روز و بود در ابلال را طعمی که خورد آنرا جگر داری مگر چیزی که  
میوشد آنرا بعل بدال یعنی اندک چیز که در بعل او میجوید و پنهان میشد از حبت کمی راه القری و صحیح و در بعضی  
غزوات بود در اصحاب که میخورند بر گهای و رفت آنرا آنکه میجوید میشد گهای ایشان میداد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
و آنکه و سلم نان خشک را و نان سبزه را و نبود در زبان آنحضرت غزال و صاحب هوا سب گفته بسیار تیغ کردم تا باز  
که قرصهای خوراک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خورد بود یا بزرگ و یا قلم مدین باب چیزی که بصوت  
رسد و در بعضی احادیث امر واقع شده بتوضیح آنکه موجب برکت است و سانسید آن ضعیف است  
بودن خورش آنحضرت سر که و میفرمود نعم الام اخی و باید دانست که این ضعیق و قلت در معیشت

در اربع الذنوب

آنحضرت را علی امد علیہ و آلہ وسلم و اصحاب او را رضی اللہ عنہم که مذکور شد و انکی نبود و همه را اینود و اگر بود از  
جهت احتیاج افلاس و نایافت بود بلکه ای بخت بود و اختیار بود و گاهی بخت که اوست شیع و کسراه اکل و  
اختیار ریاضت و پیش از هجرت بود و در وقتیکه یک بود و چون هجرت کردند و بعد از آنکه از مدینه بواسطه که در ایشان از  
اهل مدینه بنیال و مناجیح و اموال و بساتین و مزارع و بود و صاحبان اموال مثل ابی بکر و عثمان و طلحه  
و سعد بن ابی وقاص و غیره و بعد از آنکه در ایشان مانده مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت  
ایشان را بادران مالی پس آورد و ابو بکر تمام مال خود را بآنحضرت و عقیب کرد آنحضرت اختیار  
صاحب را بجز و حبش عسرت پس بخت کرد عثمان رضی اللہ عنہ نیز از شترانی غیر ذلک و ثابت شده است که بر  
سیدالشهدا علی و عیال خود را قوت یکسال و دوشش کرد و در عهده خود و صد بنده و مکرر و اطعام کرد و مساکین را  
و قسمت کرد و صد بنده و دهم در یکیا است که از بچران آمد و بود و بدل کرد و در ازان و چنین از بغیر و شاة و  
نقود بیرون از حیطه قیاس چنانکه اتفاقا حسیل این احوال و مواضعش بیاید و اختیار کرد آنحضرت فقر باسکان  
مصولی توسع و ربط چنان که روایت کرد از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد بر من پروردگار  
من که یکدانه بلای من ببارد که را طلاق کنم یا بایستد بپوشم و بپوشم و بپوشم ترا و اگر نه میانم شما میکنم ترا و ازان این  
عباس آمده رضی اللہ عنہما که بود و روزی رسول خدا صبر بیکل پر کرده و غافل نشدند و ازان میزدن که بر سیدان  
فرمود با جبرئیل چیست این صورتها بل که قیامت قائم شد گفت جبرئیل قیامت نیست و لیکن اگر کرده است  
بر فردگار تو اسرافیل را که نزول کند بر تو و یار و منافع خزان این عرض را پس آمد اسرافیل و گفت که نه ای نبی  
اگر کرده است ملاکه من کنم ترا که بگردانم همه تو جهالی تمامه را و دیگرانم آنها از خود یا قوت و دین و سبب و فتنه و عجز و  
دیگر آمده است گفت جبرئیل علیه السلام که میفرماید پروردگار تو که با وجود آن قدر مرتبه و ثواب تو همان باشد  
که داری و گفت جبرئیل علیه السلام اگر خواهی پیغمبر باد شاه باشی و اگر خواهی پیغمبر نبوده باشی و در روایتی آمده است  
که یکی از مراد آنحضرت ظاهر بود و گفت اختیار کن یا رسول الله اگر چه گاه از دولت تو بایستد پس بیا کرد  
جبرئیل پس بر آنحضرت که تواضع کن و بنده باش و اما راضی نیستند که آنحضرت را فقیر و محتاج خوانند و برانند  
ضروری وصف کنند و صاحب مرام و سید الدین از جمله اهل شریک الایمان نقل میکنند که گفت از جمله توصیف آنحضرت  
است صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم که وصف کرده نشود یا پیغمبرش مردم از صفات صفه مساکین است و گفته شود  
که فقیر بود و غفلت بود و انکار کرده اند بجهت اطلاق در هر سال آنحضرت علیه السلام و حکایت کرده است

صاحب نظر الدار از غیر یهود و مسیح گفته شد نزد وی ملائک را بپرسید گفت در بارگاه خود و در کعبه زید که در شهر دوری  
 و ذکر کرده است فاضل عیاض در شفا نقل کرده است از شیخ فقی الرضی بسبکی در کتاب خود تیسف المسلول  
 که نقض اندیش فتنوی را در نقلی و صلب بخش از متفق که استخفاف کرد در نشان آن حضرت معنی است  
 علیه و آله و سلم در آشنای شان و تفسیر کرده اند و این تفسیر در کتب زید و وی ضروری بود و قصد اختیار نبود و اگر  
 قدرت بر طبابت می یافت بخود دانی و نیز کرده اند که شمس از اهل مصر دیگر را بطریق طعن و استخفاف  
 گفته که تو کیستی پدر تو گو سفند می بینی گفت اگر پدر من گو سفند می بینی پدر من گو سفند چو انیده است  
 پس حکم کرد و بعضی علما به تفسیر و بعضی تفسیر می که استخفاف کرد نشان آن حضرت از برای دفع عیب و قضا  
 از نفس خود نم کرد بطریق مسکله و بیان حکم گویند که آن حضرت گو سفند چو انیده است رواست و هم صاحب  
 مواهب از شیخ بدر الدین زکشی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای سنا زین که میگفت که بنده آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فقیر از مال هرگز و بنده حال وی علمی احمد علیه و آله و سلم بچو چالی فقر بلکه بود  
 غنی ترین مردم ده گفایت کرده اند و احقاقی امر و شای از نفس شریف وی و عیال وی و میگفت  
 در قول وی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است اللهم اجعنی مسکینا که مراد است گفایت قلب است نه میگفت  
 که چیزی در دنیا و دنیا دار آنچه واقع شود موقع گفایت و شد بدین و انکار را بر کسی که اعتقاد کند خلاف  
 این را رانندی را بچو مشهور است در میان مردم از قول آن حضرت الفخر فری زید آخر گفته شیخ الاسلام حافظ بن  
 جریر که این حدیث موضوع است فخر و الله اعلم فایده در این حدیث دارد و شد و شد تر گفته است که آن حضرت میگوید  
 علیه و آله و سلم در وقت جمع شگ بار شکم مبارک میست است و حاجان نیز از روایت کرده شده است از این حدیث که گفت  
 رسید آن حضرت را جمع روزی پس گرفت شگ را و بنا بر شکم مبارک خود نیز رسوا گاه باشد لبانفس طاعه ناعمر در دنیا که  
 جالبه و عاری باشد روز قیامت و گاه باشد لبانفس مبارک که نفس خود را در یک دانه و یک دانه و عیال آن که در آن دنیا  
 کننده است او را بسیار دارد نفس را و توانست گفته و وی اگر ام کننده است او را راه این ابی الدنیا و انفس ابی  
 آمده که گفت شکایت کردیم بالسوی رسیده صلی الله علیه و آله و سلم جمع را و کشا و هر یک از او را شکم خود شکست  
 پس بکشاد آن حضرت از شکم مبارک خود و شگ و گفت نزدی این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه نمی  
 شناسم آنرا مگر باین وجه و در حدیث جابر در روز غنقه آمده که گفت در آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم  
 که است در ای که به حال آنکه لطن از بسنه شده بود و بچو صاحب قصیده بوده گفته شرف و در حدیث است

فایده

رطوبی است انچه را که شفا و شرف ملازم و در صاحب میگردد که انکار کرده است ابو حاتم بن حبان احادیث  
وضع حجر را بر بلین و شریف انصوح گفته است که این حدیث باطل است و نمسک کرده بخدیث صوم وصال که  
فرموده است برین و یسئله گفته که پروردگار تعالی سوزانید و خیر و شایسته و عیب خود را و قوی که و عمل میکند  
ایس چون محتاج کرد و بشده حجر بر بلین که هیچ فایده نمیکند تا بشود زار و بختن شک اگر سنگی گفته است این حبان  
که نظایر است برای منی ظرف از آنکه در وقت جوع حکم بر می است چنانکه در وقت ضعف حکم می بندند  
انتهی صاحب مواجب میگردد که مواجب صحت احادیث است و بستن آن تسکین میکند بعضی الم جوع را زیرا که  
الم جمع از شدت حرارت و غریبه می دهد است و چون پریشانه و بطعام مشغول میگردد و آن حرارت بطعام  
و چون نباشد در معده بطعام طلب میکند حرارت رطوبات جسم را و میسوزد و میخورد و از این تمام و فتادی  
میگردد و انسان از آن حرارت و چون منظوی و ملتی میگردد و بر معده احتشاد و پوست میسوزد  
و اکثر معده بقدری دکم میگردد الم تسکین می یابد و الم آنحضرت کجاست برای تحصیل و تقصیف است  
با حذو قوت و نصارت جسم و حسن لون بیشتر از آنکه الم حکم و طرفه دارند و این یک معجزه است از معجزات  
که نصارت و حسن لون و نیا به تمام الم اندیزه شبیه و باستانی لیا سهای نامر و فراموشی است  
و امثال آن باشد و اینها خوارک نان جو و لباس خوب و خوش و فراش لباس و شست بود و حسن و جمال  
و نصارت و لطافت و نهایت انجان صلی الله علیه و آله و سلم و علی اکبر علی قدر حسنه و حال و حسب و فضل و  
کماله و بعضی گفته اند که عرب را و خصوصاً اهل مدینه را عادت بود که چون غمی میزد و اجوات ایشان  
از فرود رفت و خنکهای ایشان می بستند بر آن سنگ رای تسکین و تقصیف الم پس آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم نیز لبست تابانانند و بیابانان صاحب را که نسبت نزدیکی پییری است و پیشا و استیاد کرده باشد  
بان و اظهار کند اینحال را و صاحب مواجب میگردد که مواجب آنست که در آن آنحضرت از این اختیار و طلب  
توبه بود و برای جود و اعلام و اظهار حال و امضا حکم گفت بنده تسکین نور الله قلبه بنور الیقین که قول  
این حبان که طعام و شفی میگردد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد مجرب برای  
رفع جوع و الم مغلول است با آنکه تواند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن خاله ذوق و  
شوق و در نمی نیاشد و احوال آنحضرت مختلف بود گاهی چنان که گاهی چنین و گاهی آن و ملازم است و ملتی  
خاص است با حبیب خود و تفریق و تحویل که در فایس عقل نمیکند در آسانند آن احادیث اگر سخن

و صل  
گشتن و دیگر است و الله اعلم و صل با وجود ریاضت نفس و عدم انشغالات آنحضرت بطعام و قضای شهوت  
و عدم استیقای آن در مجلس نفس بر نوع مخصوص از اغذیه تکلف میکرد و بحسب عدم سادگی راه تکلف و بقصد  
توسیع بر امت و سدر راه رهبانیت تمایل میکرد و از آنچه عادت اهل بیرون بود و هر چه حاضر می آید از لحوم و فواکه  
در جزو غذای ایشان و نیز میگویند تخصیص بطعام مخصوص مقرر است بطبیعت اگر چه افضل اغذیه و آشپزی بود پس  
مینور و حلوا و عسل و دوست میدادند آنها را و راه انجاری و الترفی و حلوا بقصد رده هر طعام شایسته که  
غذای خود و خطای گفته که حلوا و افنی نبود مگر بر چیزی که دخل دارد و در آن صنوعات پس عمل را حلوا گویند  
و گاهی اطلاق کرده میشود بر آنکه نیز و نیز و عجت آنحضرت مرا ترا بمعنی کثرت تشنگی و شدت میل و از آنرا  
نفس بسوی آن چنانکه عامه میباشند بلکه اگر حاضر می آید میبایستی می نمود و می خورد از آن قدری صالح از اینجا  
معلوم میشود خیال میکردند که دوست میداد و از اصحاب مواهب از غذایی در نفع گفتند که حلوا میگویند  
آنحضرت آنرا دوست میداشت تا شش جمع بود فتح میم و کسرم و آن قمری که خیر ساخته شود بلین و نیز آمده است  
که عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که باری شمرده که دود و درواستی آمد و میده و در وقت غسل پس آورد  
پاره از آن نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را برکت و طلبید و یکی را و نهاده بر آتش و بخت حلوا فرمود  
بصحابه بخورید این را این خیر است که مانند آنرا اهل فارس حیض و نیز وارد شده است که دوست میداشت  
آنحضرت شکر را و تصدق کرد بدان و طعماری حدیثی روایت کرده که حاضر شدن حضرت عرس مروی  
را از انصار پس آمدند جاریها با طبقهای بادام و شکر پس باز داشتند قوم و دستهای خود را از جهت  
ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت عارت نمیکند این را گفتند که قوی کرده یا رسول الله از عارت کردن فرمود اما  
در عرس نهی نمیکند از آن پس نجاذب میکرد آنحضرت قوم را و نجاذب میکرد و ند قوم او را و اجتماع کرده است  
طعماری باینجه شربت بر آنکه شمار بر غیر کرده است چنانکه زنده است باین امام ابوحنیفه و حکم و باینجه شربت بر آید  
صحیح که در دانه و زنی از نمید و لیکن بهیچ اینجه شربت لاثابت نگار دارند و تشبیه کرده بدان بر طعماری و قابل  
شدن تجارت گفت بنده اسکین خصه الله بیه یقین که تحقیق دارد شده است امر لغاوت در صحابه  
و این نیز خیر است پس بر قول امام ابوحنیفه و خود را است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحیم شسته را و  
خوردن لحیم مخصوص معلوم نشده چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت قربانی کرد از آن راجع طعمه خود  
کاری را از ظاهر آنست که از آن خود هم خورده باشد و الله اعلم و در هیچ لحیم احادیث متعده و وارد نشده

اللحم سید الطعام ای آن گوشت در روایاتی آمده سید الطعام ای آن گوشت را لاخره روایت کرده است این حدیث را  
 ابن ماجه و ابن ابی الدینا و سند وی ضعیف است و مراد را شواهد است از حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سید طعام دنیا لحم است بعد از وی برنج اخضر یا البغیم فی الطیب النبوی داخل وی  
 زیاده میکند نهما و قال الزهیری یکذا فی المواهب و هم از علی رضی الله عنه مرویست که خوردن  
 لحم تصدیه میکند لحم را حسن میگردانند خلق را که سبکتر که دهد آنرا چهل شب بدی گرد و خلق او که آن فی المواهب  
 و بهمان که در استدانت ترک وی در نیت این خاصیت واقع شده و در استدانت اکل وی در نیت  
 و خضوات قاصیه سختی طبع نیز از وی دارد شده است و نیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها  
 نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحم بود و میفرمود که خوردن لحم زیاده میکند سیر را و وی بهترین طعامهاست  
 در دنیا اگر چه ایمان پروردگار خود که بگواراند اگر گوشت هر روز آینه میکند آنرا و منقول است از امام شافعی  
 اکل لحم زیاده میکند عقل را و آمده است که گوشت و زراع محبوب تر بود نزد آنحضرت و هم از نیت زهر کرد  
 بوده و در وی و از علایش رضی الله عنهما آمده که محبت لحم و زراع نزد آنحضرت از محبت بود که بر بیاض است  
 لحم را و بخورد آنرا اگر گاه گاه و لحم و زراع نزد آنحضرت میشد پس شتابی میکرد به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده  
 که گفت آنحضرت السبب اللحم لحم الطیر یعنی گفته اند که محبت لحم و زراع از محبت بود که از جهت از موضع نباست  
 و در میان توجیه است آنچه روایت کرده شده که آنحضرت کرده چنانچه گفتین یعنی کرد و بار از محبت فریب  
 آنها بیکان بول اما حافظ عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بنفش میکرد و لحم را یعنی بدندان بخورد و از استخوان و نشن نشین میجوید و بهیله نیز آورده و بعضی گویند بچیدن تمام  
 خوردنی و بهیله ببردند و لحم بکار و بریده نیز خورده است در حدیث بخاری آمده است که بر پیا آنحضرت  
 گوشت از شانه گوشتند بکار که در دست داشت پس خوانده شد برای نماز پس نماز است از دست کاهد  
 که می بردند بدان و برخواست بر ناله و ضوئ کرد و در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم قطع کنید لحم را بسکین که آن از صنع اعیان است و بخورید آنرا بدندان که آن باضم تر و گوار تر است  
 و ابو داود گفته که این حدیث نوی نیست و ما نقل این حجر مستطالی گفته که این حدیث را شافعی است از حدیث  
 صفوان بن امیه اخضره الترمذی و در بعضی روایات امر بنفش واقع شده بی تصریح نسی از قطع و تطبیق کرده اند  
 بنفش از عظیم منبر است و قطع از کبر و خورده است آنحضرت بر باز روایت است از ام سلمه که گفت

اگر در موی پهلوی بران کرده باشد پیش آنحضرت پس خورد از وی بعد از آن بر خاست برای نماز و وضو نکرد  
 حدیث صحیح براده الترمذی و خورده است آنحضرت قدس بر این گوشت خشک شده را چنانکه در سن آمده است  
 اگر گفت موی از صحابه ذبح کردیم من برای آنحضرت شاتی را و ما مسافر بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح  
 کن گوشت آنرا پس بودیم من که میخواهیدم از آن گوشت آنحضرت را تا رسیدن بمکه و مرا با اصلاح کنم  
 قدس بر کوفن داشته اند خورده است آنحضرت جگر بران کرده شده را خورده است حکم طایع را روایت کرده  
 آنرا بخاری و مسلم ترمذی و غیر هم خورده است آنحضرت لحم حمار وحش را که آنرا گوشت خر گویند رواه الیشتیان  
 و خورده است گوشت خستر را در سفر و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است دوا بیکر را در آن  
 دایره را در خوردن آن تفصیل است پیش یعنی مطلق جایز است و زوایا غیر انسان بحری و خیر بران در در  
 ذبیب یا جایز نیست جز ماهی و خورده است شریک اگر بفارسی آنرا شکسته گویند که شکسته شود آن در شورایی  
 گوشت و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عایشه علیها السلام گفت فی الشا که فضل الترمذی علیها السلام  
 و او از این عباس آورده که گفت بود بخیرین طعام ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فر باز خبر فرید  
 از حبس و حبس این طعامی از خرمادر و من و مان است و خورده است نان نکرده شده بر وزن و سکه و خورده است  
 نان زیت و در خوردن هر سه حدیث آمده است و حدیث آنرا از انس و بوضع و از طریقانی که در مسند احمد و غیره  
 من آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خبر بیل خوراند و هر سه را سخت و قوی گردانید و در حدیث  
 قیام لیل و گفته است که در سینه بجز آب و نمک چیزی نیست و او است که وضع کرده است این حدیث را و خورده  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده را دوست داشت است آنرا اگر در طعامی بخت میشد سمیت آنرا از جوا ب  
 کاسه و میخورد از جهت دوست داشتن آنرا انس گوید از آن باز که دیدیم من این فعل را از آنحضرت دوست میدارم  
 که در اندام مسلم گفته است نودی مستحب است که دوست دارند که در او هر چیزی که دوست داشته آنرا بپذیرد خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم و خورده است سلق را بخت یا در جو سلق بکبر حکمید که تمام تره مشهور است و روایت  
 کرده است ترمذی و در شمایل که آمده است رعدی حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله  
 عنهم نزد مسلم که خادم آنحضرت بود و گفته است یا سلی بسیار از برای ما طعام را یعنی شما امر و آن طعام را برای ما  
 علیه و آله و سلم گفت سلی ای سلی من خوش نمیدارید شما امر و آن طعام را یعنی شما طعامی لذیذ و  
 منتهی بخورید بگو خوش نخواهید کرد آنرا گفته است بگو خوش میدارم بسیار برای ما پس گرفت سلی پانه از جوا ب

حدیث صحیح  
 بخاری

کرد و انداخت آنرا در گلب و برنجیت بروی چاره از زیت و زعفران و حلیم و گلب و نهاده اگر آبش ایشان و گفت  
 نیست طعمی که خوش میباشند و از این غیر فصلی الله علیه و آله و سلم و برنجیت میخورند از آنرا خورده است آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم خبره را بطبیعی خاص و مجرب و کسر لای و برای جوارز تخم آنکه ساکن طعمی است که ساخته میشود از  
 آن برنجیت عقیده لیکن رنق نزاران که انقال الطبری و جوهری گفته ترشید و خود کم در بزرگ ده میشود و در پنجه  
 بر روی آب بسیار و چون پنجه و نرم گردد و انداخته شود و اگر کم نباشد و صید است و بعضی گفته اند خورده است  
 که صواب کرده شود از سبوس و پنجه شود و بعضی گویند خورده با هم از غله است و با جالی از لبن و ویتان گفته که آمد  
 بر آن آنحضرت و ابو بکر وقت چاشت نماند شود و آب پس نگذاشتیم من ایشان را بر خورده که ساخته برای ایشان  
 و خورده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انقال الطبری و جوهری گفته که آنرا انقالی میگویند شیر که بیرون  
 آورده شده است از وی مسکه و بسته شده است و زرش شده و سخت گشته انداخته میشود در طعام و استهلاک  
 خورده است و در سبوس را طب بضم و فاعله طایفه ای از فرخای مشک و برنجیت یا سکون سین عوده  
 خورده است فرایم پنجه انقال را طب اکبر و انقال اول ما به من انقال طلع ثم بنی بفتح حین ثم کسر ثم طب و خورده است که  
 کباب را بفتح کاف و تخفیف مرده و جوارز الف شانه فراگ که پنجه باشد و اگر درخت مسکه که بزبان هند  
 آنرا سیله گویند و دوست میداشتند بر اینم و زالی میخورند و حین که جدا از آن گویند بضم جیم و تشدید جیم چیزی  
 است که اندرون درخت فرمای بر آید که آنرا غله افضل گویند و خورده است همین بضم جیم و صوره یعنی پیرا زانیم  
 رضی الله عنهما آورده که گفت آورده شد همین نزد آنحضرت و در تبوک پس کار و طلبید و مسکه و در بد آنرا راه  
 بود و او در زمین دوی بعضی فقها را سخن است و خورده است آنحضرت بطنج را بر طب و در روایتی بطنج و ارفع  
 شده بتقدیم طاهر یا در روایتی البطنج و البطنج یا الشک و بطنج است و بطنج که نامی الکواکب فلفل عن صاحب  
 الحکم بود و بطنج احب فواکه نزد دی صلی الله علیه و آله و سلم و در فضل بطنج احادیث آمده و در آن کتابی ساخته  
 اند و در آن بر آن حکم پوشیده کرده اند و اندر عالم و از صاحب است که محمد بن اسلم میخورد و بطنج را زبر که منقول  
 شده است که میخورند و آنحضرت آنرا در روایتی خوردن قنار طب آمده که در دست قنار بود و در دست طب  
 گاهی از این میخورند و گاهی از آن و همچنین در طب و بطنج که در حدیث انس آمده است که جمع میکرد میان طب  
 و خورده این دو احتمال دارد که یکی را بر دیگری مینهای دوی خورده و گاهی از این میخورند و گاهی از آن و در حدیث  
 اکبر خورده میخورند که او کسر مرده نوعی است از بطنج و خورده از صاحب احادیث حدیثی است که این را خورده



از ایشان گفت ماور من معالجو میگردم و مرا بر آن فرمودی من و استعمال میگردم در آن نادر و در این آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مستقیم شد و در این معالجه تا آنکه خوردن من رطب و قندار و در روایتی قندار و سی رطب پس فرمود شدم من فرمودی نیک کن از فی المراهب بد آنکه شارحان بلکه راویان حدیث بر آنند که مقصود آنحضرت از جمع میان رطب و بلنج کسرات رطب بود و برودت بلنج و تعدیل این آن بقاعده رطب چنانکه از حدیث ابی سالمه از پیغمبر آمده از صلی الله علیه و آله و سلم کان ما کل البلنج بال رطب یکسر حر نهایی بردارد و بر دنیا و غیره ظاهر میگرد گفتند که این اصلی عظیم است در ترکیب العمود و در پیوسته می گویند که مراد بلنج که رطب میخورد و بلنج آنحضرت که بار داشت نه صرف که عاریت و عقب کرد و انداخته که خورز یکسره خاک در حدیث انس آمده است نام نوعی از بلنج آنحضرت و جواب داده اند که بلنج آنحضرت نیز نسبت به رطب برودتی است اگر چه از جهت حلاوت حرارت دارد و گمان این مسکین آنست که تعدیل جمع رطب به بلنج بکسر حرارت و برودت و تعدیل این بان چنانکه کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که جمع مذکور اتفاق بود شاید که آن بلنج حلاوت نداشت و قندار خود اصلا شیرینی ندارد و پیغمبر خود را شیرین گردانید و این از بی تکلفیهای آنحضرت و عدم آنکه دست نداشت و پیغمبر در عیادت آنحضرت قمر را یا خرشهر نیز به چنین گفته اند که غیر بار و یابست و قمر عار رطب پس او لم ساختن قمر خرشهر را برای کسر عذت شمع است بکرات قمر و کسر حرارت قمر به شمع و این احسن تدبیر و تعدیل است و اندک امل بحقیقت الحال و پیغمبر آنحضرت قمر را نیز به یعنی مسکه و خوش می آمد و او هنوز این طعام در آن دبار تعارف است و در بازار را نیز میفروشدند قمری است بر دهن می مسکه نماده و غالب با رطب است که سوخت مسکه و عفونت از برای برود پیغمبر و آنحضرت نان را با نان خورش هر چه میسر میشد گاهی بگوش و گاهی بلنج و گاهی بنموده است نهاد قمر را نیز نان پاره از شمع و گفت این ناخوش نیست ایست و گاهی بلنج و نموده اند الا دام الخی را واه سلم خطابی و قاضی میافن گفته اند که مراد با این کلام مراد اقتصاد در ماکل است و منع نفس از تناول طعام یعنی ناخوش کشیدن و مانند آن از آنجه ضعیف است موقت آن و غیر نیست و چون آن و شاف ضعیف در شهوات که مفسدین و مستقیم بدن است و دام نووی گفته که این مراد نفس خل است که مستقیم منافع است و اما اقتصاد در دفع و شکر شهوات معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و این فهم گفته که این شامست برخل بحسب تقضای حال حاضر و تفصیل است مراد را بر ناخوش شمای دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند و بسیار وجهی است که آنحضرت در آمد زنی بر اهل خود پس پیشین آوردند نان خشک پس فرمود یا ناخوش

نیست نزد شما گفتند نیست نزد ما نخورش اگر غل پس فرمود نعم الا دام اخی و مقصود آنست که اهل خیر با دام  
از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خیر را و ملازم میگردد اند برای حفظ صحت نباتات و اقمار بر یکی ازین  
دو نیست درین تفصیل غل بر لیس و کم و معل و مرفق و اگر حاضر میشد لیس با کم اولی پیوسته بخرج پس گفتن آنحضرت  
این قول را برای جبر انکسار قباب و خوش کردن و نهامی ایشانست نه برای تفصیل و سی بر سایر ادا نما  
و بخورد آنحضرت آنرا که بله خود در وقت رسیدن آن و پس نیز نمیکرد از آن و صاحب مواهب میگردد و این  
از کابر اسباب حفظ صحتست زیرا که پیرو در کار تعالی گردانیده است بجهت خود در هر شهری از میوهایی که  
تفصیل میشود اهل آن بدان در وقتش پس بیایدند تا دل آن اسباب صحت و عافیت ایشان بلی نیاز نگردد و اند  
از استعمال بسیاری از او دیدیم و کم کسی باشد که پیوسته کند و احتراس نماید از آنکه بله خود از جهت ترس بهیچاری  
و ضعف اگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیف تر و در قریب مردم است از صحت و قوت پس هر که نخورد آنرا  
در وقتش بود و می که باید خورد باشد از او رای نافع انتمی و منقول است از اسمع عباس رضی الله عنه که گفت  
دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میخورد و منصب بطریق خراط و معنی خراط آنست که بنده خوشه را در زمین  
و میگرداند نهامی آنرا بیدین و میردن اگر در شلخ آنرا بر سینه از دانه ها و متعارف گرفتن دانه بدست و انداختن  
آن در دهان است و بعضی گفته اند که اصل نیست مرا این حدیث را و در بعضی روایات خرما آنکه بعد از حمل بیل طار  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصل نخورده و امت را از آن نمی بهم کرده فرمود هر که نخورد باید که در سجده  
روانید و جامع دیگر را نیز قیاس کرده اند بر آن در عبادت کرده است ابو داود و از عایشه رضی الله عنها که آخر طعاشی  
که خورد آنحضرت طعاشی بود که در وی اصل بود و طعاشی که از آب است و از آید چون از خورده یا آنچه بود و امانت  
کرده شد بوی آن ذکر است در تمام است و در آنچه بوی آید و در آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
در آنجا در جبهه و در خانه ابو یوسف انصاری بود و طعاشی پیش آنحضرت می آوردند که در آن ازین بقول را یک  
بار میخورد و میخورد و جباران میفرستاد و حکم سیر نیز چنین است بلکه غلیظ انسان و نوزوی گفته که احتیاطا مشکروه  
اند و ملازم کم مردم و فصل و کثرات و حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بروی  
و این آنست که کرده بود که است منزه نه تحریمی از جهت عموم نقل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در جواب نقل  
معاذ ارام می رسیده قایل است بجماعت میگویند معنی آنست که حرام نیست بر شما و اما علم و صاحب مواهب  
ند که در جماعت و محبت صادق موافقت وی صلی الله علیه و آله و سلم در آنکه نرم و بیعی و کرده و داشتن

چیزی که کرده داشته است آنحضرت آنرا از برای آنکه از اوصاف محب صادق آنست که محبت دارد و چیز را که دوست دارد و محبوب وی و مکروه دارد و چیزی را که مکروه دارد و محب وی صدق افعال رحمت الله و کلامی که نظر به مهربانی و رعایت آنحضرت که در زیر حیض و اباحتی آمده حکم الهی محب ان یونی و خصه که محب ان یونی عرابه از کتاب آن واقع میشود آن چیزی دیگرست عفا الله و در بعضی روایات آمده که کیبای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و علی رضی الله عنه در جای دور افتاده بودند و گرسنه شدند و خود را به سردی دادند تا آنکه به پستان مودی را روی جزو کرات پیش ایشان آورد آنحضرت نان خود را دلی کرد و کرات بعلی رضی الله عنه داد و کذا ذکر فی تاریخ الدینیه و صلی و بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اکل میکرد و بسپاس انگشت ابهام و سبابه و وسطی را در اه الترنیدی فی الشمال زیرا که اکل یک انگشت ابهام و سبابه و وسطی را در اه الترنیدی فی الشمال زیرا که اکل یک انگشت در دو انگشت اکل تنگتر است و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سبب دیگر و اندا و اما اگر بعد از آن زمان طویل ماکل نجسه خالی از نشان شره و حرص نیست و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به پنج انگشت خورده است و جمع کرده است بیان آنچه پیش تقدیم که در اکل سه انگشت آمده است با اختلاف احوال و اوقات و بعد از اکل بی انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمندیل و در بعضی روایات امر واقع شده بلیق اسبابه و صفی و آمده که صفی استغفار میکند بر لاس خود را و فطیل لعق و افشده که دریافت نمی شود که حرکت در کدام جزو طعام است و شرط نیست در نوعی که در احوال و اصابع و در دهان و لبها و آنها نیز بیان یا بیاطن شفت کافیه است و در بعضی اوقات می پسندید انگشتان را بلیق اطفال و عباد را از اه لعق و اصابع و دستانهای اکل مکروه است و در اکل از آنچه ساقط شده از غرغان یا قصه نیز ذواب آمده و در بعضی روایات آمده که در وی امن است از فقر و بر من و خدام و صرت کرده میشود و انسا و لادوی حق و عافیت داده شود و در ایشان و علی از طریق رشید که از خطای میاسیه است از ابای خود از این عباس آورده که هر که بخورد از آنکه ساقط شده از پاره بر سر او لادوی صبیح الوجوه دفعی کرده شود از وی فقر و استیسا درین امور از اهل کبیر صورت نه نبوده و آنرا مستفید دارند اگر بحقیقت نگردد هیچ جای استقدار نیست از اب همان طعام است که خورده است میاس اس اصابع و لعق قصه بر مستفید گردد و خصوصاً وقتی که نشود که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تحقیقت هر که استقدار کند چیزی را که مستحب است بیان نموده و لازم می آید می آید بر و علی چیزی غلیم غلیم یا بعد من ذلک صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت آدمی مضطرب

میکنند و میگویند که خود را در دین خود و ملک میکنند و ندانند که باطن غم را در پیکس آنرا استقدار  
نیکند و بدو آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بنی و شکلی و شکلی من بنده ام می شنیدم چنانکه می شنیدند بنده و  
بنورم چنانکه میخیزند بنده و در نفسی آنکارا اختلاف کرده اند قاضی عیاض که از محققین شرح حدیث است در شفا  
گفته است که مراد از آنکارا ممکن و نفقد است برای اکل همچو زری و مانند آن از آن جلساتی که اعما و کنند  
در مجلس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس برین بنیست اسند عایسکه کثرت اکل را در استکبار میکنند  
از آن دیلوس آنحضرت مانند مجلس کسی بود که گویا همین ساعت خواهد برخاست بطریق افعا و گفته است که  
نبیست معنی حدیث و آنکارا میل یکجانب نزد محققین انتهی کلام القاضی و مراد با قضا است که یکجانب از التین  
خود را بر زمین و است ده مار و ساقین را دستند باشد پشت خود و نیست که نمی عد است و غار و صاحب طریب  
میگوید که حکایت کرده است همین معنی را که تفسیر کرده است قاضی عیاض آنکارا را بیان در اکمال از خطابی  
که از امیر شراخ حدیث معتمد علیه الاشیان است و گفته است خطابی می گفت کرده است اکثر مردم را که الاشیان  
تفسیر کرده اند آنکارا را میل با جدا با چنین گفته است خطابی گمان میبرد عامه که شکلی یعنی خوند به یکجانب  
خود و نه اینچنین است بلکه شکلی یعنی معتمد بر طای که در تحت است انتهی و آنکارا را میل یکجانب نیز تفسیر  
کرده اند و این جزئی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند که آنکارا اعما و بر چیزی چنانکه دلجو ارد و ساد و  
مانند آن و بعضی گفته اند اعما و بر دست چپ از زمین و در بعضی اعما و پیش نهی ازین صریح آمده است و این  
اشیر در نمایی گفته که کسی که تفسیر کرده است آنکارا را میل بر احد الشقیین ناویل کرده است از این جهت طرب و این  
فر گفته که این قدر میکند با کل زیرا که منع میکند مجری طبعی طعام را از حیث خود و مانع می آید از سرعت  
نفوذ طعام بجهت و می پیچد معده را و منع نمیشود و منع می فرزند را و نیز میل میکنند معده و نمی ایستد و نیز  
غذا بسوی دری سهولت و اما اعما و بر شپس آن جلوس جایزه است که سانی طریقه عبودیت و از نهجست  
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اکل کما یا کل العید و بعضی گفته اند که اینجاکم نفی اکل مشکنا از مضایع  
حضرت نبیست صلی الله علیه و آله و سلم حق است که عام است نوع اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت  
این ادب آن چیزی دیگر است و الاضورات و الاضورات و صاحب مفر السعاده گفته که آنکارا بر سر تیغ  
نوع است و همه این بیجا است و آنکه ذکر کرده شد که در دست و صاحب را میب گفته که چون ثابت شد که نیست  
آنکارا را به دین و خلاف ادبی پس مستحب در صفت جلوس برای اکل است که برود از نشیند پشت هر دو قدم

یا ابتداء که کنایه از راست را و بشنیدن بر پای چپ و ذکر کرده است این قیم کی نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطبق قدم بسری را بر طریقی بجهت تراضیع و تار بگفتند که این بهیت النفع و افضل بهیات اکل است زیرا که انظار و هم بر وضع طبعی خود می باشند که پیدا کرده است خدا تعالی و چون می نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در طعام نشسته میکرد و داخل آنست که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت میکند و حاصل میشود دست در آخر طعام حمد میگفت خدا می بخشد و این را و صغیمای حمد و در آنوقت است پس استخوان مقدار که بگوید الحمد لله الذي اطعمنا و سقانا و جعلنا من المسلمين و این دعا نیز بصورت رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت و سقیت و ما غفیت و اقمیت و هدیت و احببت فلک الحمد علی ما اطعیت و منجور و آنحضرت یحیی و آخر میگردید آن فرمود و یا غلام سم الله و کل بیک و ما یلیک و حمل کرده اند بعضی از شافعیان را بر نذیب و جواب آنست که واجب است از جهت درود و عید بر ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت وید مروی را که میخورد بشمال خود پس فرمود کل بیک گفت آنرا و لا استطیع فرمود لا استطعت پس نه آنست برداشت دست را بجا نمیداد و بمن خود و بعضی استدلال کرده اند بر نذیب بقرینه قول آنحضرت و کل ما یلیک و خوردن از مایل واجب نیست و جواب داده اند که آن واجب است و تار که آن عاصی و اقامت بعد از طاعتی و بعضی گفته اند که اگر طعام این واحد است تقدیم کند مگر باطلی خود را و اگر العان شد دست مثل فدا که غیره جایز است و حدیثی هم درین باب روایت میکنند و آن حدیث ضعیف است که انبیل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم متع میکرد و ما را از حوالی قصه و این معارض حدیث اکل عمامی است جوایش آنکه نمی تواند بر تقدیر است که مصاحب راضی نباشد و از حضرت کیست که راضی نباشد بعضی گفته اند که آن در خوردن تنها بود و ظاهر آنست که انس با وی بود و او را خدا اعلم و آنحضرت می نشست دست را پیش از طعام و بعد از وی و فرمود بر کنه الطعام فی الوضوء قبله الوضوء بوده و در حدیث دیگر آمده است که نزد یک گروانیده باشند با آنحضرت طعام پس گفتند صحابه یا آقا بیا بریم ترا که وضو کنی فرمود ما مومنیم وضو نکردی که با یسئتم برای نماز مرا و آنجا وضو شمرعیت و دوران حدیث دست شستن است که وضو نموی است معنی نظافت و منجور و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرم را در آنست از ای بریده که نزد آنحضرت طعامی آوردند در صحیفه که میخورد پس فرمود آنحضرت خدا تعالی نه فرمود است ما را بخوردن آنش و در حدیث انس آمده است که آنحضرت مکره میداشت طریح گردن را و طعام گرم را

و میفرمود بخورید طعام سرد را که در وی برکت است و نیست در طعام گرم برکت و از اسما آمده که چون آورده  
 میشد نزد وی طعام گرم میپوشید آنرا تا آنکه میرفت چویش او گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد  
 افضل است برکت وی و بود در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قدسی از خشب نصیب جمید و گفت انس  
 نشانیده ام آنحضرت را این قبح آب و بنید و غسل و قرآن همیشه روایت را در نزد بخاری از حدیث  
 عامم احوالی آمده که گفت دیدم قرص آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم نزد انس و خورد و در وی آب و راه  
 یافت بود وی شکسته گیس مسلسل گردانید و در انس بفضه و آن قدسی بود و جید یعنی از چوب نصار یعنی نم  
 و معاد بود خالص از چوب و از هر چیز گرفته اند که از شجر اشی بود و لون او بایل بصفرت بود و گفت ابن  
 سیرین بود در وی حلقه از انس پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا فضه پس باز  
 داشت او را از انس ابو طلحه و گفت نمیزند چیزی را که ساخته است آنرا بر سینه او امام ابو عبید الله می آید آورده اند  
 که گفت دیدم این تنج را ببصره و خورد و در وی آب و خرمی شد آنرا از اول و در بن انس بهشتند هزار  
 دریم کنانی المواب و بخور و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر خوان برگز و خورد نان نیک و لیکن خورد و خورد  
 و آن از حرم یا برک بود از آن معارف در حرمین از برکت حرمت و در مواهب از کتاب هدی افکار که بفضه  
 اطلبا گفته اند که هر که خواهد حفظ صحت بعد از عشاء شش کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که حضرت و ناز  
 گذاردن بعد از آنکه آسان میگردد و اندر هم را و اصل اما شرب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس تحقیق  
 دوست میداشت آب شربین سرد را می آوردند صحابه رضی الله عنهم جمیع برای وی از سیر سقا بضم  
 سین ممل و سکون فاف چشمه است که بیان وی در مدینه و در زره راه رست می و شش میل را سقا سقا آب  
 ساقی ز به نیست و داخل زرنه در موم می و بگونه باشد چنین و حال آنکه کرده است آنرا اسید الزامه بن  
 صلی الله علیه و آله و سلم و زاده بران از طیب آن بیشک و گلاب داخل زرنه و تنم است و از امام مالک که است  
 آن منقول است که اسراف است و نیست در شرب آب شور فضیلت و سرفه چنین حکم دارد و منقول است  
 زکی اکابر که گفت با شنیدم خدای پسر که من سهو کرده بخور آب را زیرا که آب سرد می بر آرد شکر را زیرا که مایه  
 لطیف است آنرا در جگر می که آب برود و در تن آمده بود تا سرد گردد پس سقا سقا آب بر آن و در داشت و هم آب گرم  
 خورد و گفت نخواهم که برای لذت نفس خود بردارم گفت ای پسر که آنرا و صاحب حال است مناجات او است  
 یا الله گفته اند هر اهل زان مردی سقی است رفته الله و آورده اند که آنحضرت غسل آب مزج میکرد و وقت

پس  
 شرب

مباح آنرا نوشجان میفرمود چون ساقی چند برای میگذشت و چوی پیدا میشد شادول میکرد و چیری از آن  
 آنچه حاضر بود از طعام و صاحب را سبب از این قلم نقل کرده است که گفت که درین حفظ صحت است که راه نیابند  
 آن مگر فاضل البیاض را که شرب سبب طبع و طبع آن بر آتش از آله میکند بغم ساد و میشود بعلل معده را و حلال  
 میبرد و لذت دارد و دفع میکند فضلات او را و گرم میکند و اندر معده را با اعتدالی و یکسانا بدینند بار او آب  
 سرد و طب بارد است منع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچ و در حدیث عائشه رافع  
 شده است که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را و در آن بهین آب سوخته و سبب است باقیق قمر  
 و سبب و میند است و در روی لقیع عظیم است و باز در وقت دروش ساقی لقیع و میدانست که قمر را سبب را  
 گفته در آب انداخته نگاهدارند تا آب شیرین شود پس اگر بکشد در روز نگاهدارند تا آب شیرینی لب گزیدگی پیدا گردد  
 بنه است و اگر بالفصل غمر در لقیع گویند و اگر بکشد در روز آبست میند و این حلال است و وضو بجای جایز است  
 و در سبب منفی و اگر بسیار آبست و تند و تیز گردد و بکشد و اگر گفت اندازد و حرام و حرام است و آنحضرت دوست میداشت  
 لین را و بفرمود هیچ چیزی نیست که کفایت کند از طعام و شراب و کار هر دو کند و گر لین و بعد از خوردن طعام بفرورد  
 و زدن آینه و بعد از لین بفرورد و زدن آینه و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سه چیز است که  
 اگر کسی بد هر دو نیابد که ولین و ساده و بدین و در حدیث دیگر طبیب واقع شده است بجای دینی که در حدیث  
 از نیست و بخورد گاهی شیر خالص و گاهی آغشته با آب سرد و بر آله شیر زده و شیدن کرم بیابند و آن بلاد در  
 غالب گرم اند پس بیشکست گرمی شیر سردی آب و در آنکه شیر سرد و بر آله لطیف آنحضرت نماز است و آنرا  
 آمده باشد و این مسکین را نیز حال برین منوال است انشاء الله تعالی برکت این موافقت سعادت فی نصیب گردد و  
 در حدیث بخاری از جابر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آمد در رستگاری کی از انصار و با آنحضرت  
 صاحبی بود مرد را و در دعای آمده که ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه و آن انصاری آب میگردانید در رستگاری  
 خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و اگر نزد تو آبی باشد که شب کرده باشد در مشک کهنه یعنی سرد باشد  
 بیاید اگر نه کسایم یعنی آب از جدول خوریم که برود پس گفت انصاری آری نزد من آبی هست که شب کرده  
 است در مشک کهنه پس رفت در عیون با و بخت آب در قرح و دو شید بر آن انداختند و می که در خانه داشت  
 پس فرود آنحضرت آن آب را و لیکن باید دانست که آب از حج خوردن برین است چنانکه چار پناه فرورد  
 در شرح حدیث گفته اند که مراد کعب اینجاست که بدست خود نیست نه بدین گویا که ایشان محل جفقت کعب است

اهل مقام در وقت درجه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت یافتن و بیج میبردست از تکلیفهای آن  
 سوره شایده که در خوردن باین روش درونی هم یافتند باشند و الله اعلم و این فقیر در محبت کیمی از کلماتی است  
 که بر علم حدیث اطلاع داشت رحمه الله و در همین طور در باغی آب در جدول میبردست آن عزیز گرامی که در آب  
 خورد و در آنوقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث یا بر ملامت شد که این فعل  
 آنحضرت علیه السلام اتیل بود و آنحضرت آب بطعام نمیخورد که منفس است و تا طعام یا نهضام نیارد آب نباید خورد  
 و این نشسته میخورد و عادت تفریق برین بود و راه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نمی کرد آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که نخورد یکی از اهل بیت او  
 و اگر خورد بفراموشی می کند و میخوردن آنرا از آب را از شکم در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده و می گویند که  
 گفت آوردم نزد آنحضرت دلی از آب از حرم پس خورد آنحضرت ایستاده و در حدیث علی مرتضی رضی الله عنه آمده  
 که هر که دلیس یا ایستاده خورد بقیه آب و خوراک گفت مردم کرده می پندارند ایستاده آب خوردن را ازین  
 پیغمبر یادیدم که در چنانکه من کردم و این حدیث همه صحیح است و هیچ میان آنها نیست که شرب فایا با کرده  
 است که است تفریب و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز است حرشاع را که درون فعل کرده براساس  
 بیان جاز که در احبست بروی نسبت بوی کرده نیست و امر با استقامت است بر نذیب و استیجاب پس  
 بر که ایستاده بخورد مستحب است مگر آنکه نمی کند بجهت آنحدیث صحیح صریح خواهد بسیار خورد یا بعد از حدیث  
 تخصیص مسلمان برای اشارت است بآنکه حرکت املی و افضل عهد از مومن چون قانع شود کذا قال و اما کلمه  
 بر آنکه لا باس بالشرب فایا و استدلال کرده است بحديث جبرین مطلق که گفت دیدم ابو بکر صدیق را در غمی آمد  
 آنکه که میخورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است طراز عمر عثمان و علی رضی الله عنهم و ایشان  
 میخورد آب ایستاده و جواب میبردند از حدیث ابی هریره با آنکه عبد الرحمن که امیر حدیث است گفته است  
 که اسناد این حدیث ضعیف است و آنچه گفته اند که شرب فایا مقرب باب و مورد مزم است و بعضی از علما  
 گفته اند که شاید که نهی متصرف و متوجه کسی است که آورد آبی برای یاران خود و مبادرت کرد بخوردن  
 آن پیش از ایشان بروی استیجاب و میخوردن آن در قاعده ساقی القوم آخر هم شرب یا استیجاب و حمل  
 برین وجه محض احتمال است که بر آنکه ایشان از آنرا دلالت نیست عبارت حدیث را بر آن و بنوع آب  
 آنست که احادیث شرب فایا دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نهی بر استیجاب شرط قاعده دارد و دلی



افضل شرب قاعد است و از کلام بعضی شراح چنان ظاهر میشود که نمی از شرب تا یا مینی بر خوا احد علیه است  
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا رعایت میکرد و بدان ارشاد میبود و مقتضای این کلام آنست که اعتقاد بدان  
کنند و اگر آنرا بخورد منع نباشد و احد اعلم و بعضی گفته اند که قول باسقاموفون برای پی هر است و حدیث  
مسلم از ابی هریرة که ذکر کرده شد صحیح نیست و در رفع یک ظاهر در وقت است و احد اعلم و نزد امام احمد از ابی هریرة  
آنکه وی رضی الله عنه دید مردی که آب میخورد ایستاده پس گفت تی کن این آیت را گفت مرد بر اسب چه  
تی کنتم گفت ابو هریرة خوش داری که بخورد آب با آنکه گفت خوش ندارم گفت تحقیق آب خوردن با آنکه سگیکه برتر  
آنکه به است که شیطان است و بود آنحضرت که میخورد آب را لبه دم و میفرمود که این شراب سازنده تر گوارا  
تر و شفا بخشنده تر است و قروح را از دهن مبارک جدا میکرد و دم میبرد و از دم زدن در قروح نمی میکرد  
و چون نزد یک میگذاشتند را بهین نفس سید میکرد و چون جدا میکرد و دم میبرد و در این لاسه بار آورده است  
که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم بعد  
از شرب این دعا نیز نافور است الحمد لله الذی جعله عبدی باقرنا بر حبه و لم یجعله لهما ارجا یا بدو بنا و نیز آمده است  
که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمیکند آب را بکشد و در کشیدن و از کشیدن محظوم  
میشود که بول کوزه بمالند و درین گرفتن چنانکه بعضی میکنند منوع است زیرا که مصیبت من باشد و لیکن جدا  
داشتن و بلند تر از دهن کردن نیز موافق معنی مصیبت است و آنحضرت مکرر معنی میکرد و طعام را بر چهار مان خود  
میکشید و نوشانید و شیشه را شیر و سر بار میفرمود و شرب آب را آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است ترا  
بحق که دیگر جایی نمانده است که از راه انجاری و چون میخورد با قومی می بود آخر قوم از روی اکل یعنی در اول  
نمیخورد و در آخر موافقت میکرد و ایشان و در حدیث آمده است که چون نماه شود باید پس باید که بر نخورد  
مرد دست باز ندارد و از طعام اگر چه سیر شود تا فاسق نشوند قوم نه یک که این فعلی میگردد و نه تمشیدن و او را شایه  
که پیمانه باشد و او را حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند بطعام و همانی می برد و شخصی در روایت  
می افشاد اعلام میکرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز با نژاد میگفت این شخص تابع شده است و اگر  
خواهی برگردد الحدیث و طفیل شدن خادمان و تابعان یا اکابر و مقتدایان آمده است و جایز است و مقتضای  
این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کند و استجارت خواهد از وی و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
طعام میخورد و نیز قومی بیرون نمی آمد تا دای میگرد و برای ایشان میگفت اللهم بارک لهم فیما رزقتم و اغفر لهم

و

در هر چه حاصل شود در لباس آنحضرت عادت شریف و لباس توسع و تزکیه تکلف بود یعنی هر چه  
 میبایست میپوشید و رنگ میگزینید و تعین را اقتضای بر صفت معین و طلب نقیص غالی و نه جنس جنس و تکلف  
 نمیکرد و هر چه بود و میپوشید میپوشید و اقتضای میکرد و بر آنچه داعی بود ضرورت وی و غالب احوال کسار  
 در داد و ازاد درشتی بود و پوشیدنی میپوشید و آورده اند که بود در آنحضرت را کسار ملید پیوندد که ده سده  
 میپوشید و میفرمود بیستم من مگر بنده میپوشم چنانکه بنده گان میپوشند و راه نشینان و اگر گاهی لباس نفیس گران  
 بپوشید و ملوک و اعیان و ارباب سال میپوشید و قصد استمالت خاطر ایشان میپوشید و در یکشیدار بدن شریف و بی  
 تکلف بود و هر چه در دست میگرد و در انصاف و نظر بعلومت میبایست در لباس و تزین بدان از حاصل اهل  
 شرف و جلال نیست بلکه از مسامت و صفات نسا است و تفاوت و لطافت و بخت و توسط و جنس که  
 لباس امتثال عزیزان باشد و مسقط و روت نبود و در حدیث این عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم فرمود از جمله کرامت مومن نزد خدا عزوجل تفاوت قوب و رضایت است و آنحضرت مکره میداشت  
 جامه چرکین را و وقتی حرمی را دید که بود و بر روی جامه چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه  
 سازد و دید شخصی را از ولیده موی چرکین جامه بدست فرمود گاهی می آید یکی از شما گویا شیطان است و  
 تکلف و بداند و در زمین نیز خوش نمیداشت و در سفر السعاده میگوید که عادت شریف در لباس تزکیه تکلف  
 بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم در فرقه شدند بعضی میانه کردند و در تزین و تجمل و جامه و تکلف  
 پوشیدند و گرفتند و عقیده شدند بدان و بعضی التزام کردند پوشیدن جامه و درشت زبون حسین را و عقیده  
 شدند بدان و این هر دو در خلاف طریقه نبوی است و توسط و عدم عقیده و تکلف مجبور است در هر حال و  
 تکلف نیست که سیرت سلف و عادت علماء و زهاد و عبادت بنیاد برکت ثبات بود و عادت هم در  
 روح آن و ترغیب در آن نیز در و یافته و آمده است البتة از من الامان و در بان تجمل و تمسکین بسیرت  
 و تطبیق ثبات نیز یافته و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگوید و گفتند یا رسول الله هر دو سست میداند  
 که جامه وی نیک باشد و تعلیل حسن بود فرمود آنحضرت ان الذی یحب الجواهر الکبیرة الحق یعنی تجمل  
 و تمسکین در لباس و بهریت مستلزم آن نیست که عباد و کسی که در آن حق است و در حدیث دیگر آمده  
 که ان الله لطیف بحجب القضاة یعنی از جامه بگوید که دید مرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را و در بین  
 جامه و در آن ایستاد و از جامه میپوشید و او را است خدا تعالی از جامه و اموال از شرف

و گوشتن از سر و پیش ظاهر کن لغت خدا و کرامت او را بر تو یعنی جامه ای هم مناسب حال غنا پیشش و شکر  
لغت خدا بکن و در روایت دیگر آمده که چون داده است ترا خدا بیای مال باید که دیده شود اثر  
لغت خدا و کرامت و توبه ای بر تو و دیده پریشان و زده دیده سوی مافروم و چیزی نمی باید این شخص که تسکین  
کنید بدان سر خود را و دیده روی که بروی جامه است چکن در تکیه فرمود نمی باید این چیزی که نشود بدان  
جامه خود را داده است که خدا دوست میدارد که به بندایش نعمت را بر ندهد خود پس اینجام ظاهر موجب  
نعمت است که جمال باطن است و لباس التقوی اشارت بآنست مثال اندر سجانه یا بنی آدم قدر زن  
چیکو لباس باری سوا آنکه در لیس و لباس التقوی و لک خبر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود را  
ظاهر لطیف و لطیف دارد و قلب و لسان را بحلیه اخلاص و صدق آراسته و حواس بر نور طاعت  
و نظافت پیراسته و از اینجاست امر طاهر بدن از نجاس و احداث و خلق شوم و کروه و خنای تعلیم اظهار  
و حق غانه دارد شده است بدان سفت را جز انظرت خوانند یعنی ستن انبیا و سایرین و ملاکار درین  
باب نیست است اگر پوشیدن لباس فاخر برای نفسانیت و عیونت و کبر و فریاد و اظهار جاه و جلال و کبریا  
و شکست نفس و تقوی بر فقر و کسوت و طوبی ایشان میکند مردم و مستقیق است چنانچه در شان منافقان  
آمده است فان از انهم تعجب احببهم و باین اشارت است بحدیث ان الله لا یطهر فی صورکم و اموالکم  
و انما یطهر فی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در مواهب و حدیث مسلم آمده و در بعضی روایات آمده ان الله لا یطهر  
الی صورکم و اعمالکم مکن یطهر الی قلوبکم و اعمالکم و اگر به نیت اظهار لغت و شکست علم و عزت دین و جمال  
حال و تقید از دین باشند و روح و چهره از علماء و عباد و لباس حسن و جاه نفس می پوشند و نیت ایشان  
در آن صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفور بخل مینمود و برای جمع و ایجاد نیز جامه میداشت و گفته اند  
که این طایفه لباس الت جرب برای قتال بود و پوشیدن حریر و اظهار غیلا و کبر و فروران است که دشمن  
اعلا کلمته الله و الله و الله و علیط اندای دین است و بجهت برای آن لباس نفس می پوشیدند تا اظهار رعنا  
و شکست کنند و فقر و سایلان بایشان روی آرند و منوره شوند و مثل این تفصیل در لباس دین و فقر  
سیر و اگر بخت بخل و خفت یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کنند مردم و اگر بخت زنده و عدم رغبت در شتاع  
و نیاز و نیت آن و کفایت اختیار بود محمود و اگر ازین هر دو قصد و نیت خالی بود و بخواهد بود و نیت مردم که ازین لباس  
ظاهر است که این قسم از دایره اباحت سیر و بخل و فقر بود بلکه در تمام اقسام سخن تفصیل و استنباط



و در نهایت توفیق حاصل اباحت و در مواهب که نیکو کلامی می آرد بطریق سوال و میگوید مشک نیست که سیرت  
سلف صالحان بدست نیست و در ثبات لباس بود پس حسبیت حال موفیه شایسته که تحمل میکنند در لباس آراسته  
و پیراسته سیدارند خود را و حال آنکه طریقه ایشان اقتضای سنت و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید با آنچه  
تقل میکنند بعضی شایسته عرفا کلامی جامع و مفید و فاضل که سلف صالح چون بافتند اهل نقدت و مشغولان  
ببنیان را خنک در زینت ظاهر و متعجب و متعجب در بنا و مطمئن بران مخالفت نمودند ایشان را بقصد اظهار حقارت  
چیزی که تخفیر کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم سیدارند و افاضلان و استثنای آنرا آنچه محتاج اند بدان اهل  
فقللت و زهد و فقرت از آنچه رغبت کرده اند ایشان در آن شکرگزاری این لغت گوایا دولت چنین  
و چون گذشت بر خیال زمان در آن راه یافت فسادت بنیان این معنی و درک این حقیقت راه یافت فقللت  
از راه دیگر و گرفتار بعضی مردم و ثبات و بد از دست است را حیل و در تحصیل دنیا و تمکس شد امر و گشت آنچه طریقه ترک  
دنیای بود و رسید تحصیل آن ترک کردند بعضی محققین از اهل صفات چنانکه شایسته دیگر که میر و دانایی ایشان  
و ملوک میکنند بر ذرات ایشان در ثبات لباس و بد از دست است و دانسته این را برافت سلف نه مخالفت  
ایشان نظر بجهت حکمت اگر چه در نظر ظاهر بنیان مخالفت نماید و تحقیق ارشاد کرده اند تا با و احسن شایسته که  
مقتضای عین سلسله شایسته است کسی را از اهل ثبات که اگر چه در وی جمال بهیت و عمل لباس را گفت یا نه  
این بهیت من و لباس من میگوید بزیان خلل الحمد و شکر خدا را که مستغنی گردانید مرا از خلق و بهیت و  
لباس تو میگوید به سبب بزرگوار از دنیای خود و افعال این دایره حکمت و نبی بر معنی و مقرران بهیت است اکنون  
بیان لباس شریف و انواع آن در چند فصل بیان کنم و صل بنا که بنود عامه شریف آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم بسیار بزرگ و گران که از آن بر سر مبارک باری بود و در صغیر که قاصر بود از وقایع بزرگ و بزرگ آمده است  
که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع بودی و ذراع شرعی یک است است از سر انگشت میان  
تا بند مرفق و آن در شبر است مقدار سبب و چهار انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی  
مناشی چنانکه در مساحت عرض ذراع کراسی نیز اعتبار کرده و آن شصت و سه قوسم است و در زمان  
الاستیبار آن در بنیان نیز تخمین میزدان نمود و اما علم و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر محدود مسافت  
کرده میشود و در آن دانگ در حدیث دیگر آمده است که عامه عا جز است میان مسلمانین و مشرکین عامه با نپذیرفت  
چنانکه سیاق حدیث ناظر است در آن و آنحضرت را عامه بود که آنرا اسباب نام کرده بود و اثواب و

و انرا سبب در کتب را نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم اسامی بود چنانکه در اکثر کتب ساء و در تحت عامه فلسفه  
می بود لایحه یعنی لیسبت پس بر سر نه باند مثل لایحه و بود در آنحضرت را فلسفه سفید و آمده است که آنحضرت  
فرمود صلی علیه و آله و سلم در فرق میان ما و مشرکان عالم بر قلائس است و این عبارت احتمال دارد یکی آنکه عالمی  
بر قلائس می پوشید و ایشانند بر قلائس می پوشند دوم آنکه ایشان قلائس می پوشند بی عایم و در سخی اول  
است زیرا که عامه پوشیدن مشرکان متفرست و الله اعلم و چون عامه می لیسبت سدل میکرد و راه السرخدی  
فی الشامی عن ابن عمر زیاده کرده و مسلم و قد راخی طرفها بین کفیه یعنی تحقیق را کرده بود و طرفت عامه را  
میان دو شان خود و این را غنچه بود و این را سبب عامه میدادند و نیز از ابن عمر آمده رضی الله  
عنهما که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عجم تدریس میکرد و میگذاشتند پنج دستار بر سر مبارک و بنجلانیکه یک  
عامه را در او میکرد و طرف دیگر را در صبح مسلم از حدیث عروین حرث آمده گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه  
و آله و سلم بر سر و بر وی عامه سودا بود که سار کرده بود طرفت آنرا میان دو شان خود و از جانب آمده رضی الله عنه که آمده  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که را بود بر سر عامه سبب و در حدیث جابر زکریا و بیعت و این دلالت دارد که از عاز و این عامه بود  
کذا فی المسبب بلکه در حدیث بخاری آمده که در آن آن سر در و در رفع بر سر مبارک می میخورد و میگذاشتند که در دخیل  
که که سبب از جنگ در برداشت و منفر بر سر مبارک بود و نه دستار پوشید و بر هر طرف مناسب آن و بعضی جمع  
کرده اند میان این دو قول بآنکه عامه فوق منفر بود جمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخیل منفر بر سر است  
و بعد از آن در آن منفر از سر عامه سودا بر لیسبت بدلیل قلی عمر و بن حرث که خطب خواند بر وی آنحضرت در روی  
عامه سودا بود زیرا که خطبه بر در کعبه بود و بعد از تمام فتح و این اعلائی گفته که این اولی و آخرت در جمیع احوال و طعام و فی  
در غزوه فتح مکه باید افتادند عیاضی و در حدیث عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت عامه لیسبت بر سر من رسول خدا  
پس سدل کرد پیش دوست من و پس لیسبت من و آمده است که ملائکه روز بدر و جنین بر ضرر مومنان آمدند عامه  
با این بهیئت بسته بودند و گفته اند که او فی مقدار قدر چهار انگشت است و اکثر آن نصف طول زیاده بر آن داخل اسباب  
است که حرام و کرده است و بجای غنچه نمیکند نیز آمده که ذواب از جانب یسا را زیر خشک و ذوق گذرانیده بر جانب  
بچین بگذاشتند گفته اند که تخم بی خشک و سدل کرده است و این بقدری است که آن سنت مکره است و  
اگر مراد کرامت تنزیهی دارند مال آن ترک اولی و افضل خواهد بود و الله اعلم و بود استین پس از این شریف آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم تا بعد از دست و در آن تر از این مانع میکرد و از سرعت حرکت و طبعش و کوه تر از این نگاه میدارد

و دولت را از خود سیر و در همه احوالی آنحضرت و او ضاع و می صلی الله علیه و آله و سلم معانی حکیم است که وقت  
بر طبق عدالت و مساویت و همچنین بود ذیل تمیص در عار و از روی صلی الله علیه و آله و سلم تا آنها مساقتین  
و نمیکند شت از شت انگه و گویا لغات بلفظ جمع اشارت است بآنکه حقیقت نصف که در حقیقت است شتر نبود  
و بطریق از این عمر آورده که گفت و بدیدار میفرماید صلی الله علیه و آله و سلم که اسبانی کرده ام از خود و اسب فرمود  
آنحضرت یا این عمر بر چیزی که پس از این زمان در از ثبات در آتش و درخت است و در حدیث بخاری هر چیزی  
که پایان تر از شت انگه است از آن از در زنا است و این حکم برای مردانست و زنا را با نرست اسبانی بطریق  
و چون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود و خاکند که گفت گفت  
بر سینه میشود و یا برای ایشان ایشان فرمود و خاکند یک ذلعه در بافه کنند بران و این است حکم از ذیل تمیص  
ایشان و ظاهر آنست که بر زمین کشیدن ذیل مرزبان را جایز باشد و باید دانست که اسبانی مخصوص یاز  
از نیت بلکه شامل است تمیص را در داد عمار را نیز در حدیث این عمر آمده و تفریع بدان و انقشه که فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسبانی در از زاده تمیص و عامه است و هر که بکشد از آن چیزی بطریق عیاد و نذر است  
و لیکن اکثر در احادیث از در انقشه بود بجهت کثرت و جود اسبانی در آن و بلفظ خوب مطلق نیز و انقشه  
لیکن وجود معنی خبر در عامه خنای دارد و حراد بآن اطالالت عقیده است از حد محدود و بطریق الکام چنانکه مقدار  
از آن مجاز شده است نیز داخل این حکم است و صاحب بواسطه از این قلم نقل میکند که گفته است این آستینهای  
فراخ در از نذر انقراج و عامه مثل ابراج که عادت شده است و نپوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم در هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سنت است و از جنس خیلاست و از بعضی دیگر از علماء نقل  
کرده که گفته بودند نیست بزرگ و بی بصیرت که آستینهای و ما ز که درین زمانها تعارف شده و روی ابراست  
و اضاعت مال است که منعی عنه است و لیکن عادت شده است مردم را اصطلاحی گفته است هر چه فوی  
را شعاری که شناخته میشوند بدان و هر چه از آن بطریق خیلاست شک نیست در تحریم آن و در بطریق ماکوست  
تحریم نیست و آن مادام که بخیر ذیل نمیکند ممنوع است از قوب و نقل کرده است قاضی عیاض که است  
هر چه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه منقاد است و لباس از طول و سعت است و درین اقوال که از علماء  
نقل کرده شد و حریمت بحر است و گراست این طول و سعت و لیکن در ادراج لفظ عادت و مقادیر و اشارت  
گفته اند و در از آن میکند و از بعضی که هر چه درین شتر یعنی زله یا الله تعالی و شتر یا شنیعه شده است که

بسیارند این طریق لباس عرق و شیار باشد است اگر نیکم شناخته نمی شویم و عزت یافت میشود اما مسلم  
 آنست که جز این عرق و شیار را ساخته اند که خلاف سنت است و ائمه علم و دین بر هر قدر بر هر چه واقع شده است از  
 حرمت از اسباب و تطویل آنرا در جهان مفید بقصد فساد و کبر و تنگی نیست و اگر نمایان قصد یا شکر خدا نموده  
 برود عارضه دیگر داخل این حکم نمیدوردد و حدیث آمده است که ابو بکر صدیق را رضی الله عنه عادت در وضع چنین  
 نشسته بود که از روی خودی نیست و در صورت اسباب نمی نشست و چون از آن نمی واقع شد آنحضرت اظهار  
 که حال آنرا من چنین است چکار کنم فرمود آن حضرت توازن است که در شان خویش را داشته باشد و باید است  
 که آنرا که اینجا مذکور است یعنی در بندت فاما آنرا که در عزت و عزم است و عیب آنرا سواد علی میگونی اخلاص است  
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا پوشیده است یا نه پس بعضی علماء بفرموده اند که پوشیده را ابو بکر  
 صلی الله علیه و آله در سینه ضعیف انسانی برپا آورده گفته اند من با نازار سار و زری همراه آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم پیش آنحضرت به کان از آن پس خریدم برای چهار درم و دو درم و سق را و زنی  
 که در آن میکرد و در آن پس گفت مرا و را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برکش و برکش پس گفت و از آن  
 که نشسته ام من از هیچ یکی گفت ابو هریره و ای قونی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت میزان را و جبهه را  
 دست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را پس کشید رسول خدای دست خود را از روی و گفت ای فلان این را تا نام  
 بگو که خود بکنند من ملک نیستم من مگر مردی از شما و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سر را بیل را  
 گفت ابو هریره خواستم من که برادرم فرمود آنحضرت خداوند متعال مرا دار ترست بهر داشتن متاع خود مگر  
 این ضعیف باشد که ما را از بر داشتن آن پس باری و در او را برادر سلمان گفت ابو هریره گفتیم یا  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را تا پوششی آنرا گفت نعم می پوشم در سفر و حضر و نشین و روزی که بدرستی من مایه  
 پیوسته نمی بستم چیزی را تا تر از روی و روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف و لیکن فریدان  
 آنرا آنحضرت بصحت رسیده است و در هر دو روایت گفته که ظاهر آنست که فریدان برادرشیدان بود و روایت کرده شده است  
 که می پوشید آنحضرت سر را و می پوشیدند صحابه و زنها آن و باذن وی و ائمه علم و دین محمودترین ثواب  
 نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قمیص اگر چه از ابرو و دامن میباری پوشید اما پوشیدن پیراهن بود و بر سر  
 سیدانست و از آنس آمده که گفت بود پیراهن را بپوشید و اما آنرا استین بود قمیص او را که همان قمیص  
 علماء محمد شریف و معارف نامند و یا عرب آنست که قمیص آنحضرت را حبیب بود بر صدر شریف و دست قمیص

نیست و آنچه ستارگان اهل دیار ما و دارالافترا و هند وستان است که دو نیکه کند بر سر دوش کوهان و در طرف غرب  
 ستارگان زمان است و نیکه های مردان بر سینات و درین دیار مطلقا بر عکس اصطلاح انجاست حکایت  
 یاد دارم که روزی در حرم شریف یکی از بزرگان هند که نیکه های پیرا بن او بر دوش اهل هند پوشیده بودم یک  
 از علما عرب پیش ما که دومی آمد و میسرود و بجا لب آن یار هند نگاه میکرد عرض کرده شد که سیدنا چه می بینید  
 و چه می شنید گفت آن مرد خوشتر از آنکه لباس زنان پوشیده و در حرم خدا نشسته است و این از بزرگترین خوارش که  
 گفت آدم بن پیغمبر خدا را اصلی اند علی و آل و سلم هم سبط از و نیتان است کم آنحضرت را بود و نیکه های پیرا بن او  
 کشاده پس در آن روز دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس مساس کردم غاتم خمره را زاده او الهی بنی  
 سیوطی میگویی که آنچه بدیدت دلائل میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که انار داشت و تو هم که که سیدنا نیست  
 وی علم نسبت خلاف آن استی و بود طولی ردای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار ذراع عرض دی و دو ذراع  
 و شبر و از این عمر آمده که گفت در آن روز بر سر خود اصلی الله علیه و آله و سلم و بروی اناری بود که لقیق میکرد و داده است  
 که آنحضرت را از خاک میکرد و از آن پیش و بر سیدنا داشت و بلند میکرد و از این عباس آمده که گفت دیدم رسول  
 خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم که اناری بست زیر ناف خود پدای بود ناف دی و دیدم عمر فاروق رضی الله عنه که از انار  
 ی بست فوق سر و دردی است از ابو بردی بن ابوسوی اشوری که گفت بیرون آور و بسوی ما و نمود ما را  
 عایشه رضی الله عنها را و از انار را در شب عرق گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 آنرا و علم درین دو جا را با من صفت و گفت اسمانیت ابی بکر و وجیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد عایشه  
 که چون فوت کرد آنرا من گرفته و دای شوم آنرا برای بباران بر آطلب شفا و پوشیده است آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم چیه رویه تنگ اسفین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک آنرا سنین بر آورده و چیه  
 بر کفین داشت افکنده پس دست داشت و این در حالت شرف بود و در سفر جاستنگ می پوشید و رعایت کرده است پس  
 بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست سیدنا داشت و می پوشید جره را یکسر عاده و فتح موحده نوشته  
 است از برود که در وی خمره است و از جابر بن سمره آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم  
 و شنباهناب و بروی حلقه بود پس نظر میکردم گاهی بسوی خود گاهی بسوی آنحضرت پس بود آنحضرت  
 نزد من است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از بر این عایشه آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم  
 را احسن در طبع حرا از رسول خدا و در روایتی ندیدم من طه را در طبع احسن از رسول خدا و از آنکه کسیر لام و



تشدید می نمودن بر غیر میم و تشدید میم که امام بکنند و فرمودی آید تا دوش و تحقیق آن در بیان طایفه  
 خطیبان گذشته است و از جا برآمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میپوشید بر او حمر خود را و عیدین  
 و عید و عید نام جنت جا است و اما از او و حله نمی باشد که از دو جامه یا جامه که استوار دارد اگر آنکه خطیبان  
 سرخ یا زرد یا چنانکه درین و یا بهر الایحه باشد و این از بر و عیدین است مشهور و این اسم بجهت تسخیر  
 خطوط سرخ در وی و نیست مراد بدان سرخ مرث که منعی عنه است لیس آن و در صحیح مسلم از ابن عمر آمده که گفت  
 دیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برین دو جامه معصفر گفت این لباس کفار است پس میپوش آنرا و از  
 عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت دیدم بر غیر صلی الله علیه و آله و سلم و بود برین جامه معصفر گفت  
 از کجا یافته تو این را گفت من ساخته ام آنرا برای من الیه من فرمود پس آنرا داشتند بهاء باشد بعضی مردم را  
 از حدیث که لیس امر جائز باشد این خطاست مراد از اینجای همان است که خطوط حمر دارد و همچنین آنحضرت در حدیث  
 ابی رنه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که بود بر وی دو جامه معصفر و در حدیث  
 عطاه بن ابی معالی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که طواف میکرد و خطیب میکرد  
 آنحضرت را بر وی است که در وی خطای نبی است اگر چه در نجاشی بر سر صوف نیز احتمال دارد اما مشهور است  
 و از عرب همان معنی است همچنین آنحضرت میپوشید آنکه خطای زرد دارد و بعضی مردم حله نیز میپوشید جامه نبی  
 نهیده اند آن نیز خطاست تحقیق آنست که مذکور شد صاحب ما بر این از نووی نقل کرده است  
 اختلاف کرده اند علماء در ثیاب معصفر لیس ابا حشر کرده است آنرا جمعی از علماء از صحابه و تابعین و من بعدهم  
 و گفته است که باین قابل است امام شافعی و ابو حنیفه و مالک رحمته الله علیه و لیکن گفته است مالک لیس  
 غیر معصفر افضل است و در روایتی تخریر کرده است پس آن در بیوت و سرا و کرده داشته است در جای قل  
 و اسواق و جمعی گفته اند که مکروه است که است نیز میپوشید و حمل کرده اند بر این را بر این که ثابت شده است  
 که آنحضرت پوشیده حله چهره و اب از آن معلوم شد و بعضی حمل کرده اند بر این را بر عرم حج یا عمره و این نیز  
 تکلف است نیست دلیل بر تمییز و در ذریعہ خفیه نیز افعال است صحیح آنست که مکروه است که است نجوی و جاز است  
 بآن نماز اگر است و شیخ قاسم ضعیفی که یکی از ائمه خفیه و تحقیق ایشان و در بعضی تحقیق کرده است که اگر است لیس  
 از جهت لون است معصفر باشد یا غیر معصفر صاحب ما بر این گفته که بیعتی اتفاق کرده است مسئله از حدیث  
 سنن و گفته که نمی کرده است شافعی مراد از آن معصفر جامه منسجوع بنظر عفران و ابا حشر کرده معصفر را و

گفته است شافعی که رخصت نکردم در لباس مصفر مگر از جهت آنکه نیاورم پیچگی را که حکایت کنند  
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی آید مگر آنچه گفت علی رضی الله عنه که آنحضرت نمی کرد مرا و میگوید نمی  
کرد شما را و میگوید پیش از تحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند بر نهی علی العموم و ذکر و بهیچ حدیث  
اسلام را که بر این اساس الکفار را احادیث دیگر را استیفاء کنند اگر سید شافعی را این احادیث بر این قبیل بیان  
است و ذکر و بهیچ باشد و خود بصحت رسیده است از شافعی که گفت وقتی که بصوت سید حدیث بفرات نزل من عمل  
کنید حدیثی ترک و بهیچ نکرده است بهیچ تبعیت کرد شافعی سنت را در غیر حدیث آنچه نمی کنیم مرد را  
به حال آنحضرت حاضر میکنم او را که اگر غیر کرده باشد بشوید آنرا متابعت او در مصفاوی بود استی  
باین معلوم شد که جامه مصفر غیر ضرر و مضر نیست و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت می کرده  
از غیر مکرر مکرر مشکلی آنست که از این عمر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رنگ کرده است بصفه خود  
حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای خود را نه عفران پیراهن مبارک خود را و جامه خود را و او بهما  
الامیاتی و نیز طایفه او و این لفظ آمده که رنگ میکرد و پوشش از عفران جامهای خود را تا آنکه رنگ میکرد  
جامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر و لیکن گفته اند که این احادیث ساری  
نیشوند احادیثی را یا نسخ اند و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دوست میداشت جامه سفید را  
و میپوشید آنرا و میفرمود احسن ثیاب جامه سفیدت باید که بپوشد آنرا از زردنمای شما و نکلفین گفتند در آن  
مرد خود را گاهی گلیم سیاه نیز میپوشید از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در جامه ای  
و بود روی مرطوبی سیاه مرطوب بکمریم و مکرر آنکس از غریب صوت از آسمان میبود روی و در ذکر  
جامه شریف گذشت که دخل الهی صلی الله علیه و آله و سلم که یوم الفتح علیه و آله و سلم بود و او را عین مستحبت و در سب  
خفی نیز همین صفت و جامه سفید پوشیده و اما الطلیس که عبارتست از پوشیدن زنجار و مانند آن طلا صفت  
طایفه آن بر کتفین پس گفته است این قیم چیزی که آن کرده است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم و نه اصحاب وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
فرمود که در جامه را در فرمود بیرون می آیند با وی به ثیاب و بهیچ اصحابان که بر ایشان طلبا است و در  
انفس رضی الله عنه جامه را که بر ایشان طلبا است میپوشید و بهیچ ثیاب اند ایشان بهیچ و در حدیث ابی  
داود و حاکم آمده است که من تشبه بقوم فموتهم و در حدیث ترمذی آمده است من تشبه بغيرنا و الله اعلم بغيرنا

آمد است که آنحضرت بجا میاید که در مدینه و در غیر مدینه از جهت ضرورت اشخاص و نشاندگی اولاد آنکه تفرغ  
 عادت آنحضرت بود انتمی و این سخن از این قلم خطاست که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت و بجهت ضرورت  
 بود ضرورت بود زیرا که در حدیث مسلم بن سعد ساعی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار میگردید و قنای  
 را در راه البقیع فی شوب الايمان و نیز روایت کردی و شوب و این سعد و طبقات از حدیث انس البظ  
 مکان مکرر التفرغ پس این حدیث در زمان رد میکنند قول این قلم ماکذوب کرد و گفته است از آن حضرت که  
 پوشیده است قنای را و اما قول او که او نقل کرده شده است از هیچ کجا از صحابه که پوشیده است آنرا این  
 نیز در دو است بعد از آنکه روایت کرد آنرا احاکم در مسند کبر بر شریفین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا  
 را صلی الله علیه و آله و سلم که یاد کرد و گفته را و زوایا که گشت مروری متفرغ در یومی پس گفت  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این مرد در آن روز بریدی خواهد بود پس البتة من تابعینم که آن مرد است  
 عثمان بن عفان بود و سعد بن منصور در سنن خود از ابی العلاء آورده که گفت دیدم حسن بن علی را در حق  
 شما که نماز میکرد و متفرغ بود و هر اسن خود و این سعد از سلمان بن العفیر آورده که دیدم حسن را در حق الله علیه  
 که میپوشید طالس را و در راه اینی دیگر آورده که دیدم حسن علیه السلام آنده فی را و آورده که آورده است این قلم  
 از حدیث یحیی بن حاتم بن محمد گفته که اسد لالی باین در وقت صبح است که طالس را در شام و بود باشد متفرغ بر طرف  
 گشته باشد و درین از منتهای و اعلی شده در عوم مباح و شیخ عزیر الدین بن عبد السلام گفته که سننه که از  
 اشعار نوی از غیر اهل ضلال شده باشد که آن انا ضلال بود و است او کما قال و گفته اند که انکار انس بجهت  
 اهل ان طالس بود که زید بود و ذکر بیا که فی المواجه اللدینه و از کبار شیخ و صلی الله علیه و آله و سلم که نقل کرده فی  
 بیوت الاسرار و کان الشیخ عبد القادر غلیس فعالم الایا که از این قلم آنرا و بالف و ان بجهت آنست که آن فعل حضرت  
 شیخ بود زیرا که ابن جوزی و اتباع او با آنکار این جناب گرفتار بودند تا بامده علیه و آله و سلم و چون بود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم الطیف ناس پیدا بود نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم  
 که چو کین نیگشت جامه وی بیاس بدن وی و نمی افتاد در جامه او پیش و نمی نشست گس بر جامه بدن  
 وی صلی الله علیه و آله و سلم که اما فی الحدیث و لیکن مشکلی میشود این بعد از آنکه روایت کرده است احمد  
 در مسند و ترمذی و شمایل از عایشه رضی الله عنها و در حدیثی که پرسیده شده چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه  
 میبود گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یغلی ثوبه و یلب ثابته و یخصف نعله بود آنحضرت صلی الله

طریق و آنکه سبب آنکه سببش را می دانستند شایسته خود را و سید و منت نعل خود را گفته اند که شاید سببش  
در ثوب شریف وی از کسی دیگر افتاده باشد بی آنکه از بدن لطیف وی پیدا شود و ممکن است که گفته شود  
که اطلاع فی اینجا جاز است از نقص مثل خس و خاشاک و بعضی حشرات صغیر که می افتاده باشد که درین صورت  
غالی است یعنی در جای خود نگاه میکرد و محبت آنرا و پاک میکرد و مشابه آنکه مردم سببش میجویند و در ذین این  
سببین همین معنی می شنیدند و فراموشی باید و اهل علم بحقیقه الحال علی وجه الکمال و در مواهب باین عبارت  
می آید که سببش اندک و آنکه او را تعظیما و تکریم یا صلی الله علیه و آله و سلم و این عبارت ظاهر نفی اندک سببش میکند  
نه وجود آنرا و آنکه کنایت از نفی لزوم نفی لازم بود و وصل و از جمله دایم شریف آنحضرت خاتم بود که پیش  
آنرا و همچنین از این عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت خاتمی را از آنقره و بود  
آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست ابوبکر و عمر و بعد از وی در دست عثمان رضی الله  
عنه تا آنکه افتاد و بر سر ابریس افتخ بجزه و کسر را و سکون نمائید نام چای پیوست در جانب مسجد قبا و در حدیث  
توضیح آمده است که افتاد و بر سر ابریس از دست حقیق بضمیم و فتح عین جمله و سکون نمائید و کسر فاف  
و سکون نمائید در آخر موحده نام خادم عثمان است و صحابی است رضی الله عنه و آمده که هر چند خاتم را  
در آن چای میسند و آب را کشیدند و پاک کردند و نیافتند و گفته اند که گویا در آن خاتم سری بود که آن نظام کارخانه  
ملک و ملت که بود بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام که بگم شدن آن تفرقه و خور و ملک ایشان راه  
یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز تفرقه و خور و  
پلور آمد که اندک آن خاتم عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تار و قیامت فرو نشست و هم در  
همچین از این آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پوشید خاتم فتنه را که نیکین وی حبشی بود و در حبشی  
بود احوال است بعضی گویند که سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه میباشند و کان اود را نه است  
و بعضی بر آنند که صانع او حبشه بود و وی گردانید آنحضرت نیکین خاتم را بجا نب کف و در احادیث متعدده  
آمده که دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دست مردی خاتم از جدید فرمود حبشیت مرا که می بینم یا تو علیه  
السلام را بپوش فرمود مرا و آنکه بسیار خاتم را از فتنه دریا و کن بر شغال و در دایمی تمام کین اود را بر کین شغال و  
همین آمده که مردی در خاتم شریف بود و بفتح سحر و اسکان موحده و کسر میگوید بنوی از غاس که آنرا از این  
زبان پیش گویند ساخته میشود از وی احضام نمید کرد و شد یک از جهت شایسته و سبب در رنگ پس فرمود

و سببش  
در بیان النبوة

که چه شد مرا که می یابم از قهرای خالص نام لبس انداخته اند و آن خاتم را در دست ترمیدی من صفر بضم صاد و سکون فاد و می یعنی شیه است و همچنین کرده است خاتم به خاص و خاص و تخریز خاتم حدید بحدیث صحیحین که آنحضرت نجای طلب و اسیر نفس فرمود و طلب و لو خاتم من حدید ضعیف است چنانچه ابی اسحاق خاتم معلوم نمیشود بلکه مراد شی فلیس خیر است و در سنن ابوداود و ابی اسحاق حدید از معقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حدید بود که پیچیده شده بود بر روی فقه و الله اعلم و اما خاتم ذهب در صحیحین از برای بنی غازی و ابی هریره آمده رضی الله عنهما که گفت نمی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ساخت خاتمی را از ذهب پس ساختند مردم نیز خاتم از ذهب پس برآمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر بنبرش لعین پس انداخته از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و می کرد از تخم نرگس و همچنین است در سبب ابراهیم و اکثر علماء و آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم و سبب شدند غریب است و بخاری و ترمذی و غیره نقل کرده که کشیدند از دست ابی اسحاق که صلی الله علیه و آله و سلم بود در وقت موت و می خاتم از ذهب و الله اعلم و در روایتی آمده که چون انداختند مردم خاتم از ذهب را بر نداشت یکی از صحابه خاتم خود را از زمین گرفته چنانچه بر نیداری مال است برادر آنرا گفت بر زارم هرگز چیزی را که نمی کرده آنحضرت از آن و کرده داشت آنرا و اما خاتم حقیق از انس رضی الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود محکم کنید بقیق و بدیع یعنی سزاوارست بر نیت و در روایتی آمده است تخم کبک بقیق پس بر نیت که آن نفی میکند فقر و در روایت عایشه آمده رضی الله عنها خانه مبارک در حدیث ظاهر آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت کسیکه تخم کند بقیق همیشه خیر بیند و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت نشده است آنحضرت در تخم بقیق چیزی را از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تخم بر یا قوت اصغر متع میکند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف است و اما الف خاتم در روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فقه بود و فقه نیز از فقه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از فقه بود و فقه حبشه چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی از خچین و یکی از پنهان یا در وقتی این بود و در وقتی آن و اما نقش خاتم صحیح مسلم از انس آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ساخت خاتمی را از نقره نقش کرد و در کف رسول انبیا و صحابه مردم را که نقش کنند در خاتم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده که نقش خاتم سه سطر بود چهره سطر و رسول سطر و اندر سطر و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین ترتیب

بود که سطر منفرق بود و سطر مندر رسول و بعد از وی امد و گفته را قول بعضی شنیخ که اسم حلال  
 سطر اعلى بود و محمد تحت و رسول و سطر صریحی بایم به ان در پنج حدیثی بلکه روایت اسمعیل طایرش خالفت  
 زیرا که گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث امد که داخل صاحب الموابسب و اما ختم اکثر اخبار  
 و اگر برانند که در بسیار بوده و در عین نیز آمده و صاحب الموابسب میگوید که جایز است ختم در عین بسیار و اختلاف  
 کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند بسیار و این لفظ امام احمد است در رعایت صالح از وی  
 که ختم در بسیار واجب است بسوی من و همین است نزد سب مالک که پیشواید در بسیار و همچنین احمد و شافعی ظاهر  
 در بسیار امام ابی حنیفه نیز همین است و امد اعلم و در صحیح مسلم از انس آمده که گفت بود خاتم آنحضرت درین  
 آگشت و اشارت کرد به خضر از بدیسری و همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر آمده که آنحضرت ختم  
 در بسیار میکرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که ختم در بسیار و نیست از عامه صحابه و تابعین و ذکر کرده اند ختم در  
 عین را و این قهلی ابن عباس و عبد الله بن جعفر است و از آنحضرت نیز ختم در عین روایت کرده اند پس بعضی  
 میگویند که شاید که گاهی در عین پیشواید و گاه در بسیار و بعضی گفته اند که ختم در بسیار را از الامم نیست یعنی ختم  
 در عین مستحسن است و آنست که در محبت آنها سخن است ذکر ندانکه صاحب الموابسب و در بعضی روایات آمده  
 که آنحضرت گاهی در خاتم شسته است از برای تذکری و یاد داشت آن تا فراموش نگردد و در پیشانی و خاتم  
 یا زیاده که است است خصوصاً که از فقه باشد صاحب الموابسب میگوید که از عبارت کراهت ظاهر میشود که حرام  
 نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلاف است کثیری از اهل علم مباح دانسته اند بیکر اهمیت و  
 بعضی کرده داشته اند اگر قصد زینت کند و بعضی کرده دارند مگر وی سلطان را یعنی صاحب سلطنت و خداوند حکم  
 را و در حدیث نیز اینچنین آمده است و نیز آنحضرت که خاتم ساخته بجهت آن ساخت که بر خاست سانشیر  
 نوین بلوک و امر اوقات که کسی و قصه و جاشی باشد پس گفته شد در آنحضرت را که ایشان قبول نمیکند و نمیخوانند  
 کتابی را که خاتم بود پس نخت آنحضرت عالم را و نقش کرد و در وی محمد رسول الله و این عبد القیوم که ده است  
 پس خاتم را ام الملقا و ایشان حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاتم ساخت اما پیشواید و بعضی  
 گویند جدر و پوشید بعد از انان بنیادخت و امد اعلم و اما پس ختم پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم منزه را مسیح کردن بران بصحت رسیده و ترضی اند بریده آورده که جاشی پیشکش کرد و برای آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و منزه سیاه ساد پس پوشید آنحضرت آنها را بستر و مکر و مسیح کرد بر آنها

صلی  
ع  
نقل

و از منبر بن شعبه آورده و در منبر فرستاد برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنها را و صل و ما فعل آن  
صلی الله علیه و آله و سلم و فعل پیبری را گویند که پوشید آن قدم را اگر پوشیده شود آن شایسته موزه  
و الا فعل در صحیح بخاری آنست آمده که بود فعل آنحضرت صل الله علیه و آله و سلم و قبالی و قبالی زمام  
و آن دوال است که میباشند در میان دو انگشت و ترمزی در شمال از این عباس آورده که دو قبالی  
در توبه شرک آنها را از او سیر سیریه مرفوعا آورده گفت وقتی که فعل پیچیدگی از شمال پس باید که ابتدا  
ببین و چون کشید ابتدا کند شمال الحشر و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد از  
در نعل و احضر حبش آنکه این وضع نامطبیع است و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند سلب حدیث بعضی  
میگویند در روایتی از عایشه آورده که پوشیده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه خود یک فعل و آنچه  
دارد که برای گرفتن چیزی را خاسته باشند و راه فریب باشند در یک پای امکان ثلوث باشد  
شایسته که دو پوشید بهمان جانب را و احتمال دارد که برای بیان اصل جواز باشد خصوصاً درین طود صورت  
در بواسطه از او داده و ترمزی آورده که نمی کرد آنحضرت از ایستاده فعل پوشیدن و بعضی از علایق منش  
نعل شریف را در تالیف جدا بیان کرده و فعل و رفع و برکت آن بیان کرده و در بواسطه تجربه آن برا  
وضع و جمع نهادن آن تمثال در موضع جمع و حصول امان از بعضی آفات و علیه و غیره از بهر شیطانی مارود  
هر جاسد و غیره مطلق راه ذکر کرده و فعلاً بر سر آن و بیان فضایل آن افشار نمودند و وصل و اما فر  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین از عایشه رضی الله عنها آورده که گفته بود فرانش رسول خدا صلی الله  
و آله و سلم که خواب میکرد بران چرمی که حیوان پوست و زشت خرمالو گرفته در روایت کرده است بهیچ  
حدیث عایشه که گفت در آمد بر من زنی از انصار پس دید فرانش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قطیفه در  
کرده شده پس فرستاد آن زن پسوی من فرانش را که حشود لیتم بود پس و آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم پس فرمود چیست این اعمالیه گفتیم یا رسول الله فلان زن انصاریه و آمد بر من پس دید فرانش را پس فرستاد  
این فرانش را فرمود پاره گردان ای عایشه پس بجز آنکه اگر خواهم من روان میگردد و اند با من خدا تعالی که با  
اطلا و فقره یعنی این نه در ریاضت من نه از عمر و نه از عیش و شادی بیکستم بلکه اختیار میکنم بحسب مصلحت خود و طلب  
رضای الهی و اما هر دو سند خود را این جانب در صحیح خود و بعضی از حدیث این عباس آورده که در آن  
رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت بر حصیر افتاده بود و او را خبر کرده حسنه در یکبار که

صلی  
ع  
نقل

حضرت علی علیه السلام فرمود که ای رسول الله کاشک بگیری فراشی را بهتر و نرم تر از این زرد و آنخفت  
 اسرار میگویند من باو نیامیست قصه دوستان من دوستان دنیاگر اند سوار می گویند که در روز گرم  
 خورشید تابان کسب الیسا ساعی در سایه و خنجر پست بر داشت و گداشت آنرا از این سودا و ده ری می انداختند که  
 بر کوه دارم بره خنجر علی الصلوة و السلام وی در غرض ایست گرم گو یا که جام است و خفته است بر حصیری که  
 کوه دارم است و چو بارک دی پس گریه کرد من پس فرمود چو چیز در گریه آورد ترا بیا بیا آمد گفتم یا رسول الله  
 سخی و خنجر بر فراشهای غریزه و درین پند و نوبت خنجر فرمود آنحضرت گریه کن با عباد اعدایان باو نیامست  
 را آخرت با حضرت ای خنجر در پیشترین الخطاب رخی آمد و بتفصیل تر و زیاده تر ازین واقعه و گفت  
 ما ملو بود آنحضرت بر حصیری و نبود بر بدن مبارک وی جز از اری و خنجر تا شیر کرده بود و در پهلوی وی دور  
 ای خانه خنجر از خود بود اند صافی و دمی بر دیوار خانه او بخت پس رنجیت هر دو چشم من اشک سا گفت چه چیز در گریه  
 تی در ترا می پس خطاب گفتم یا نبی اهر چه کنی که گویم کسری و خنجر و ما شمار و انهار رخت زرد و فرش دنیا  
 ای و تو چو خنجر خدا و بر گزیده وی بر حصیر افتاد و باین حال فرمود یا ابن الخطاب ای نبی منی و که با شکر ایشان را  
 و اما آخرت و در وی آمده که بر حصیری که بعضی او بر زان بود و در زیر سر مبارک بانسی بود از پلاس  
 بر و ایست و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که شتاب داده شد برای ایشان طلیات ایشان و در دنیا و  
 ملکی ای که در پیر نماده شد طلیات امر آخرت و در ایت کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نماده میشد  
 ای وی فراشی خنجر بران و اگر خنجریت بر زمین وصل و سیرت آنحضرت علی الصلوة و السلام  
 طبع و جمیع باید دانست که جمیع کی از اسباب حفظ صوت است و احتیال انبی و احتیاس آن دانسته است  
 آن و حسب ضعف قوی و سجد جایی آن و باعث حدوث اراض رویه است مثل و سواس و جنون و موج  
 بر آن و لیکن بشر طوت و امتثال فراغ می افراط و کثرت و سر که مافوت بیشتر و شدید تر ترک جماع او را  
 از تر بود و قوت آنحضرت علی الصلوة و السلام اکثر و از توانای مبارک اس این سجد از طلاس و مجامه به بیت  
 ده است که داده شده بود آنحضرت را قوت چهل و جماع دور و دایمی چهل و خنجر و از مردان بهشت  
 زو احمد و نسائی و حاکم از حدیث زید بن ارم فرمود که آنکه که کبر ال جنت داده میشود قوت صد و اکل  
 سرب و جماع و شهرت دار صفوان بن سلیم فرمود که آنکه که صد و چهل و یک خنجر و خنجر هم از آن و یک  
 داده شد قوت چهل و مرد و جماع دور و بیخه احاد و شتاب آورده و یکی از هر سیر و محمد ثانی حکم بوضع این حدیث

حدیث صحیح



گروه دنیا که گشت و گفته است این عباس مانی اندر غرض زوج کثیر برادر اصلی این است  
نسبتی انشأت میکند بدات ثلث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا عام باشد و شیخ این خبر گفته که  
آنست که در این جهان خبر میرسد صلی الله علیه و آله و سلم و خواص اصحاب او این گفتند که ما میگویند ظاهر  
که در تمام است باشد و اتفاق اول عرفه است و سیاحت و اتفاق و تاراج اتفاق میان مرادان در  
جماع امری مقرر است زیرا که برین چو دلیل باشد که سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر این کار بود و نس  
از و طبقه نکاح که در امارت فاست که جماع شده و از عالیه مردی است که حضرت آنحضرت از عالم  
نشانه از نشان هر چه در عقوبت گرفته اند و ششوی دی فاست و در امور علم و الطعام و التسلیم و  
دور روایت انس آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تعذیل داده شده ام من بر مردم و  
ساحت و شفاعت و کثرت جماع و شربت بلش و راه الطیرانی پس معلوم شد که قوت بسیار است و از  
انسانیت تعلق الرحمن از بیم صلوة الله و سلامه علیه و آله و سلم و اما آنحضرت سارده که اصل فاست و مالین است  
او بود و بایره سوسه شود و فاست برای محبت بایره هر روز از شام بر بیان می آمد از جهت کثرت شغف بوسی  
صبر از وی بود و نزد او و علیه السلام نمود و شربت پس دوست شغف و دیگر که فاست نام شد سلیمان بن ابی طالب  
طاف میکرد و بر خود و نه زن و گویند نهاده شده بود و طلب سلیمان علیه السلام آب حیر و در آن مجزه و طی لیس  
بود و با سید من و هم و نیز از سر به کذا فی المذهب و از اینجا تویم گفتند فضیلت سلیمان از آنحضرت سیدنا صلی  
و آله و سلم زیرا که در آنحضرت و فضایی است که سایر فضایل در جنب آن محمود است و گرفت آنحضرت  
جماع کفایت بود و در او و در آن سلیمان علیه السلام بی ملک بود و داده شد مراد را که که فاست و کثرت  
و این کثرت فاست مراد و تاثیر از جهان ملک بود و آنحضرت نبوت و عبودیت و فقر اختیار کرده قوت جماعی که  
را بود صلی الله علیه و آله و سلم نیز و این مجزه است که یکشت بر تمام فاست خود در یک شب و ایشان مانده  
و در روایتی از توفیق داده شده است باینکه این دور روایت که اول بیرونه و ایشان از ده شربت با کثرت  
و مواصت در آن و شربت جماع که رنگ می است بر شکم مبارک خود و قوت بر آن حکم داشت تابع است  
مقویات را از انکول و شربت و در حق آنحضرت ما در این مورد و همچنین حسن و جمال آنحضرت و اتفاق  
دی و لسان و به که در عادت باستمال از غله و غیره و لایسته با ساسی با کثرت و شهادت این حاصل  
و معجزات بود و از عالم ظاهر نبود و نیز به سیدنا علیه السلام با کثرت صلاح وقت و کلمه ای مدیم انکاح و شاد



و آنکه علم طب البشری متصف با کمال است از آنکه با او قریب نیست و کثرت وجود و نسا در کثرت است  
 حیوان است و ظاهر کمال بود ظاهر او باطن اصلی المدخله و کمال و سلم و اضرایه و صحن تنبیه حدیث جبانی  
 دنیا که در کثرت مشهور بر زبانها میگویند شده و اما غزال و راجع به العلم و صاحب کثرت در تقسیم  
 الی کمال در کثرتی که کتب فقها میگویند واقع شده و برین عبارت اشکال دارد است که علم است از علم  
 ارتباط تحقیق برین میگویند که بعد از سه طرق و استقصا آن در آن معلوم کردیم که لفظ کثرت در دو  
 اشکال ساقط است و در اکثر طرق نقطه من الدنیا هم نیست و برین تقدیر اشکال بر وجه علم است  
 در شرح حدیث و بیان معانی و نکات آن در شرح مشکا که کرده شده است تا بیست و هشت و وصل در دوم آن  
 اصلی المدخله و کمال علم دوم است که کثرت بر وجه غزال بود و کمال دوم فوق قدر خارج الیه من غیر نفس را از قدر  
 الیه و از جهات است که در احادیث واقع شده است که نمیگویند است که یک بر بنید بر اصلی المدخله و کمال و سلم در تمام  
 سید و کمال و نمیگویند است که بر بنید و نماز که میگوید در آن نمیگویند و قیام هم بودی و در تمام هم بود  
 چنانکه عادت شریف وی بود و در فاعل عبادات و در شب گاهی خواب رفتی و بعد از آن برخاستی و نماز کردی  
 باز خواب رفتی بگذر چند بار رفتی و برخاستی و در بیخودت نیز درستی می آید هر که خواستی در خواب یا فنی و هر  
 خواستی بیدار یا فنی و خواب بر بیلوی این کردی از جانب قبله در خارج شریف بر کف دست راست نهادی  
 و در صورت فریست ایستاده کردی و ذراع را نهاده ای سر بر کف دست تا آسان گردد و بیداری و برخاستی بر  
 نماز و در سر نوم بجانب چپین میگوید که گفته اند که مشهور است و آن نیست که قلب محلق است و جانب الیسر  
 چون در جانب الیسر سپرد دل در آسایش راحت میباشد پس اگر انانی آید خواب و چون بر شوق ایمن نخسب  
 ملی در قلوب میباشد و مستغرق دیگر در نوم از جهت قلوب و محلق بودن وی و طلب فقر و میل وی  
 به این و کثرت نوم و قفل وی او غل است در تمام طعام و گوارای وی و لیکن نوم بر همین احوال است  
 قیام لیل و برخاستن برای نماز پس کسانی که طالب صحت بدن و آسایش قلب و صوری اند چنانکه  
 اطباء نوم بجانب الیسر میگویند و آنرا که طالب صحت قلب و صوری و حیات حقیقی اند چنانکه القیام خواب بجانب  
 همین اختیار کرده اند این نکته مشهور است و در بیان نوم و صاحب مواهب میگوید که در نفس چنانچه است که در  
 اصلی المدخله و کمال علم خواب نیکو و قلب وی خواه نوم بر جانب ایمن باشد یا الیسر این حکم ثابت است و در  
 و اما در تعلیل باین نکته مستقیم نیست مگر در حق کسیکه خواب کند دل وی پس احسن تعلیل و عجب

تایید که طاعت شریف وی علی الله علیه و آله وسلم بوده و فرموده که آن الله حبیب القیاس فی کل شیء الحمد لله یا غصده  
 ایشان است که دل ایشان میسوزد و میخواند گفتند شاید که به پادشاهی و به شکاری دل در صورت خواب بر دست  
 دست انداخته و قوی باشد بحسب خلق و عدم مزاحمت طبیعت که ذکر شود و چون بر دست چپ واقع شود کمتر نیست  
 نازک بحسب مزاحمت طبیعت از مزاحمت ملک طبیعت در نفس شریف آنحضرت و بعضی ایشان و در بعضی  
 بیان پس بیداری در هر دو صورت حاصلست و در صورت بیشتر ظاهر مقصود خود همین باشد که ظاهر اینهاست  
 ایشان نظر و فهم در آنست و خدا عالم و درین تمام عینای دلایام قلبی صحیح است روایت کرده است از آنجا که از  
 درین مانده و معنی آنرا فرمایا که گفت با آنحضرت آیا خواب میرود یا رسول الله پیش از آنکه در تنگی پس فرمود آنحضرت  
 ای احمد عابد و اگر مسلم بسبب آنست که قلب چون قوی باشد در وی حیات خواب میرود و اگر در تنگی خواب آید  
 آن و بود اینجا که در پی بیداری اصلی الله علیه و آله و سلم و هر کسی را که زنده گردانیده است محتسالی از ارجحیت خود و  
 رسول خود در زنی کرده است از انصافیه از آن و نقل کرده است صاحب خواب از یکی از بزرگان وقت  
 که صاحب محاربت و حقایق بود گفت یعنی پیام و لیکن قلبی را خدا لا ینام و کیفیت بنام عاشق منی تمام ناظر  
 وجه الحسب بعضی علی الدوام استی پوشیده نماز که در حصول نصیب از حیات قلب و عدم تمام قلب که صاحب  
 بالا زمره و فرقه و توجیهات داشته است مرصع ادا یا را بقدر محبت آلی جل جلاله و مسالمت حبیبی سخن نموده بود  
 پیروی اشترک انجیل بیان آنحضرت و غیر وی علی الله علیه و آله و سلم و ذکر این عبارت و انتقال بر آنکه آن می آید  
 باشد هم ترتیب احکام آن از عدم انتقاض و هو و مانند آن منتفی خواهد بود که آن از خصایص آنحضرت است  
 و اگر مسلم و غیره شده است که بعضی از جمله صوفیه در تزیین این زبان و دوی بخار دل میگردانند و خواب بر خاسته  
 میگردانند و میگویند و میگویند و دعای نفاست هم درین سلسله منمودند که غلظت شرک است که در جمیع قیاسات این  
 است و غیر قیاس عدم انحصار حکم است بمفهوم علی و باید التوفیق از آنکه در پیشانیا قلم علی حشر  
 آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم علیه التوفیق و در ادای از نماز صبح تا آنکه بر آید و خواب در گرم شد و بعد از آن  
 در شکر انا شکر الکرده که جز الموعر آنساب را چون بیدار بود در نیافت و جواب داده است خودی  
 این اشکال بدو جواب یکی آنکه طلب ادرک نمکنند از غیبات مگر آنرا که متعلق باوست چنانکه در قب و لا ینام  
 و در این مستمانست همین دارد که طبع و در کرب کار خشم است و وی خود را بیک است اگر چه اقیانان بود و یکی بیدار باشد  
 و در غیر طراح کند در غمی با بیدار آنرا که بسیار است و هم آنکه آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم را و حال است





درین کتاب  
 شرحی بر  
 کتاب  
 شرح  
 درین کتاب  
 شرحی بر  
 کتاب  
 شرح

عفی عنہ  
 طبع  
 سنه  
 ۱۲۸۵  
 هجری  
 ۱۹۰۷  
 میلادی



ایضاً - جلد دوم -

اسرار محبت -

دوا و الشفاء - جدید شرح قصیدہ

برودہ مطبوعہ ۱۸۸۵ء

جامع طبیبی - حالات ہنرمندیہ السلام

پیدائش نور محمدی سے تا وفات شریف

شرح قصیدہ برودہ مطبوعہ شریف

مطالعات الصوفیہ - مطبع غیر مطبع

سنت اولیاء - از شاہزادہ داراشکوہ

وصیت نامہ - مع رسالہ دانش

مولوالبنی -

تحریر المشاہدین - شرح سرالشاہدین

تحفہ اثنا عشریہ - جلی فلم مطبوعہ ۱۸۸۵ء

## کتاب اخلاق و تصوف

مصباح الہدایت - ترجمہ عوارث -

مکتوبات جوانی حضرت شیخ شرف الدین

مطلع الانوار - مع حواشی جدیدہ -

نفحات الانس - سلسلہ الذہب

فوائد الفوائد - از حضرت نظام الدین ہلوی

شرح بوستان - از یکنزد ہار مطبوعہ دہلی

فوائد سعدیہ -

لوائح حبانی -

رسالہ ستہ غروریہ - غیر مطبع

پند نامہ غفار -

کیمیائے سعادت فارسی -

اخلاق جلالی - محشی -

اخلاق ناہری - کاغذ گندہ

ایضاً - کاغذ رسمی -

معدن جواہر -

مطالب رشیدی - مطبوعہ ۱۸۸۵ء

مثنوی سلسبیل -

مثنوی شیخ بہلول -

مجالس العشاق - با تصویر -

منطق الطیر -

گلشن اسرار -

می باید شنید -

می باید دید -

نکات احسانی -

انشائے اسرار فرہمیشین -



سببان نکات و داستان نکات

دائرہ صنعت - گنجینہ صنایع تاریخی -

وائش نامہ بیان ہندی افیش بطور حکمت مکتبہ

رسالہ منازل - تقدیر و تدبیر -

مخزن العلوم مودقہ

گلشن خیال - تاریخ گوئی کے قاعدے

قول فیصل -

ابواب الجہان - جلد اول در

آداب و اخلاق اسلامی -

ایضاً - حصہ دوم -

کتب تاریخ انبیاء و اولیاء وغیرہ

سفینہ رحمانی -

عجائب القصص - مطبوعہ دہلی -

حیات القلوب - کامل ہر جلد

جلد اول - در حالات انبیا

جلد دوم - در تجزات پیمبر آخر الزمان

جلد سوم - در بیان امامت -

جذب القلوب - اسرار و ایثار المحبوب -

روضۃ الصفات جلدین یکجائی -

جینہ سروری - معروف بہ لکھ تاریخی

ولادت و وفات اولیائے کرام -

وقائع شاہ معین الدین چشتی

خرنیشہ الاصفیا - کامل دو جلدین

ترجمہ فواید سجدیہ - متضمن حالات

او تاود اقطاب و تاریخ اولیاء و سوا

عری اصفیا مطبوعہ ۱۸۸۶ء کاغذ سفید

ایضاً کاغذ سفید رہی -

قصص الانبیا - کلان سی بہ روضۃ الاصف

ایضاً خمد -

عجائب القصص مبسوط - حالات

ترجمہ مولوی فخر الدین مطبوعہ ۱۸۸۶ء

تایخ حبیب الہ

مجموعہ فتوحات واحدی - کامل

ہر جہار حصہ مطبوعہ ۱۸۸۶ء

داعی مغازی الصادقہ معروفہ مظاہر

۲۳ فتوح الشام - و فتوح مصر

اردو یکجائی -

۴ - غزوہ عرب - معروف بہ تر

فتوح الجسم -





CALL No. {

ACC. NO. PAVE

AUTHOR 12

TITLE 12



MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

S. SHAHAB ZIA  
BINDERY M.A. LIBRARY  
A.M.U. ALIGARH